اسلام

فراتر از زمان



محمد امینی گلستانی



www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

اسلام فراتر از زمان

مشخصات کتاب

شابك : 978-964-9910-73-4
شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۵۰ ۴۵۷
عنوان و نام پدیدآور : اسلام فراتر از زمان/محمد امینی‌گلستانی.
مشخصات نشر : قم: سپهرآذین، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری : ۶۶۸ ص.
موضوع : قرآن -- اعجاز
موضوع : اسلام -- آینده نگري
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰ ۴
رده بندی کنگره : BP۱۱/۵ /آ۹الف۸ ۱۳۸۸
سرشناسه : امینی گلستانی، محمد، ۱۳۱۷-
وضعیت فهرست نویسی : فیپا

اسلام فراتر از زمان اين كتاب در پاسخ كساني تنظيم گرديده است كه مي پرسند و يا اعتراض مي كنند:
دين اسلام در برابر اين همه پيشرفت‌هاي شگفت آور روزانه و محيّر العقول با چه قدرتي از قوانين و پيامبر آن با چه نيروئي از احاطه علمي، مي تواند كره زمين را در ابعاد گوناگون بي شمارش مديريت كرده، تا برچيده شدن نظام فعلي اين جهان، آن را به نحو احسن اداره نمايد؟!.
محمد اميني گلستان

تقديم به مجموعه نخستين مخلوق جهان آفرينش كه خداي توانا پيش از ايجاد ماسوي اللّه، نه فلكي بود و مَلَكي، نه زميني بود و آسماني و نه مكاني بود و زماني وو ... آنها را از نور پاك خود آفريد و در دور عرش قرار داد كه زير نظر لطف خود، در طواف باشند تا دوران ايجاد جسمي و ماديشان فرا رسد و در جمع آدميان قرار گيرند؛
با فرا رسيدن اين دوران، چهارده انوار ملكوتي با عنوان چهارده معصوم در ميان بني آدم پا به عرصه وجود گذاشته و مديريت ديني جهان را به دست گرفتند؛
به شما اي مصداق رحمت پروردگار عالميان و اي اميد مثل من گنهكاران، اين اثر ناچيزم را تقديم مي دارم، باشد كه در روز رستاخيز به اين ذره بي مقدار نظر لطفي مبذول داشته و با شفاعت خود، از آتش غضب و قهر خداوندي، رهائيم بخشيد انشاء اللّه آمين.
محمّد اميني گلستاني
تقدير و تشكر بنا به فرموده رسول خدا صلي الله عليه و آله: هركس از مخلوق تشكر نكند، خدا را هم شكر گزار نخواهد بود، از همسر گرامي و همسرّ و همسفر خوشي ها و ناخوشي‌هاي دوران زندگي ام حاجيه خانم «عفّت عرفاني» كمال تشكر و قدر داني را دارم كه با جسم و جان رنجور و ناتوان، وسايل رفاه و آرامش خاطر مرا فراهم نمود، تا اين اثر و ساير اثرهايم را به پايان برده و تقديم عزيزان نمايم، از خداي توانا به احترام مقدسين درگاهش، براي او و تمام مريضها، شفاي عاجل و كامل مسئلت مي نمايم.
محمد اميني گلستاني
اسلام فراتر از زمان، ص: 17
بسم اللّه الرّحمن الرّحيم الحمد للّه‌ربّ العالمين، و الصّلوة والسّلام علي سيّدالأنبياء و المرسلين و علي آله الطيّبين الطّاهرين لاسيّمابقيّة اللّه في الأرضين و حجّته علي عباده أجمعين، الحجّة بن الحسن روحي و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفداء و صلوات اللّه و سلامه عليه، واللّعنة الدّائمة الأبديّة علي اعدائهم أجمعين من الان الي لقاء يوم الدّين آمين ربّ العالمين.
پيشگفتار
لطفاًپيش از شروع به مطالعه كتاب، اين پيشگفتار را تماماً مطالعه نمائيد.
1
تمامي اديان آسماني از نظر محتوي و اساس بر يك منوال و همه آنها در

اصول دين و فروعات ضروري، يكسان مي‌باشند، بدين جهت است كه دين اسلام در اصول با آن اديان واقعي و بي‌تحريف و دست نخورده آسماني هيچ مخالفت و تضادي ندارد! مگر در فروعات و احكامي كه با پيشرفت زمان و ترقي و تعالي‌بشر، نو آوري شده و قوانين نو مي‌خواهد، مانند احكام پيوند اعضاي حيوان نجس به انسان و همچنين مسائل تغيير جنسيت و تشريح اعضاء و شبيه سازي، بانك، چك و سفته و برات يا پيوندهاي پزشكي و هزاران جريان‌هاي مستحدثه ديگر.
پس دين اسلام با آن اديان در اصول دين يكيست و چون پيامبران گذشته، از آمدن حضرت محمد صلي الله عليه و آله به پيروانشان خبر داده‌اند، بايد نبوت آن حضرت را پذيرا شده و بگفته هايش سر تسليم فرود آورند.
2
در باره انبياء واولياء و بندگان خاص خداي عزوجل: هيچ گاه اين مطلب را فراموش نفرمائيد كه آنها حاكم بر زمان و مكان هستند نه زمان و مكان بر آنها: زيرا آنها برگزيده و منصوب از سوي خداي متعال براي هدايت جوامع بشري هستند و اين منصب
اسلام فراتر از زمان، ص: 18
لزوماً ايجاب مي كند كه در برابر فرعونيان زمان خود ايستادگي نموده و حقيت خود را به اثبات برسانند، حضرات موسي و عيسي عليهما السلام بايد با اژدها شدن عصا و بلعيدن سحر ساحران و بازنده كردن مردگان و شفادادن بيماري‌هاي لاعلاج وو .. قدرت خدا دادي خود را به فعليت مي رسانيدند، و نيز در حديث قدسي فرموده است «عبدي اطعني حتي اجعلك مثلي كما انا اقول لشيءٍ كن فيكون، و انت اذا قلت لشيءٍكن فيكون» بنده من مرا فرمان بر و از من اطاعت نما تا ترا مانند خود قرار دهم: آن گونه كه من به هرچيز مي‌گويم باش: مي‌شود تو هم به هرچه بگوئي‌باش: بشود».
آنها در حد اعلاي عبوديت و بندگي بودند كه خداوند متقابلًا نيروهاي فوق قدرت و طاقت بشري را در تمام ابعاد آن (از جهت علم و فهم و خلّاقيّت وو ...) در اختيار آنان قرار داده بود كه تا در مواقع لزوم، از آن استفاده نمايند و عاجز نمانند.
روي اين اصل بندگان خالص خدا دستشان باز است مي‌توانند مانند قوه «جاذبة» در آن واحد به هرجا بروند و در جائي غائب و در يك چشم بهم زدن در دورترين نقطه كره زمين، ظاهر شوند و هرچه بخواهند بشود و انجام دهند، مانند جريان يك بنده دانشمند تك اسم اعظمي (آصف بن برخيا» كه در سوره نمل نقل مي‌فرمايد: كه در يك چشم به هم زدن تخت بزرگ بلقيس ملكه «سبا» را از سر زمين يمن «صنعا» به اصطخر فارس پايتخت حضرت سليمان عليه السلام حاضر نمود: الان هم در بعضي از

كشورها براي دست يافتن و كشف فورمول اين جريان كه در معتبرترين كتاب آسماني مطرح شده است: سعي و كوشش مي‌نمايند و بنا به اظهار خودشان به چند ميكرون يابه چند ميلمتر آن رسيده اند.
پس تعجبي ندارد ائمه ما عليهم السلام كه تمام أسماء اعظم الهي جز يك اسم را مي‌دانند، از سوي خداوند به انجام و گفتار هرچيزي: توانائي داشته باشند و از برنامه غيبي الهي هم تا دامنه قيامت مطلع شوند زيرا همانطور كه گفتيم: آنها بر زمان و مكان حاكمند و براي آنها دور و نزديك وجود ندارد هر چيز را مانند آينه در برابر چشمانشان حاضر مي‌بينند و لو اين كه پس از ميلياردها سال بعد پيش بيايد.
بنا بر اين آنچه در روايات آمده است كه علم 27 حرف است 2 حرف آن از آدم عليه السلام تا زمان ظهور تفسير و معنا مي‌شود و 25 حرف آن با وجود منجي عالم بشريت
اسلام فراتر از زمان، ص: 19
حضرت بقيّةاللّه الأعظم روحي وأرواح العالمين‌لتراب مقدمه‌الفداء: معناو كشف و پياده خواهد شد كه باتوجه دقيق به متون روايات در اين زمينه: روشن مي‌شود كه آن زمان علم و دانش و به طور خلاصه جهان به چه صورتي در خواهد آمد انشاءاللَّه. «1»
اسلام فراتر از زمان، ص: 20
پس: از حال تا زمان ظهور آن حضرت عليه السلام چه مدت طول خواهد كشيد خدا مي داند، ولي اين را مي دانيم كه بنا به گفته ابن عباس در بيش از 14 قرن پيش، از زبان بزرگان كه فرمود: «القرآن يفسّره الزّمان» قرآن را، گذشت زمان تفسيرخواهد كرد، زمان هرچه پيش رود: معجزات علمي قرآن نيز در هر زمينه: بيشتر روشن خواهد شد و اهل هر زمان اعتراف خواهند نمود كه جمله «اسلام فراتر از زمان» جمله‌اي كاملًا صحيح و قابل قبول است.
3 در طول مطالعه كتاب اين مطلب را به خاطرداشته باشيد كه طبق نص صريح قرآن
اسلام فراتر از زمان، ص: 21
كريم، «1» پيامبر صلي الله عليه و آله نه پيش كسي درس خوانده و نه مكتبي ديده بود و نه با استادي مراوده داشت، ولي كتابي به جامعه تحويل داده و تا دامنه قيامت (تحدّي) و دعوت به مقابله نموده است كه عقل ها متحيّر و هنوز كسي نتوانسته به اين نداء پاسخ مثبت دهد، در اين صورت حقيت و رسالت آورنده آن بطور وضوح، به اثبات رسيده و قابل انكار نمي باشد.
با اين بيان، واضح است كه اسلام تا دامنه قيامت، دين نهائي و اداره كننده جهانيان بوده و هست و خواهد بود، و براي اثبات اين مطلب دلايل فراوان

بيان نموده است، بطوري كه به منكران اين دين با صراحت اعلام مي‌دارد، اگر جنّ و انس جمع شوند و بهم دست ياري دهند، مانند اين قرآن يا يك سوره آن را بياورند، نخواهند توانست!، و اين اعلان تا دامنه قيامت در قوت خود باقيست و هيچ وقت پس گرفته نخواهد شد، و كسي هم تا به حال پيدا نشده در طول بيش از چهارده قرن قد علم نموده و براي مقابله برخيزد و تا روز رستاخيز هم وجود نخواهد داشت، باتوجه به اين بيان قاطع، هم خود قرآن مجيد و هم آورنده آن و جانشينانش، چهارده قرن پيش كه نه از تكنيك و صنعت مدرنيزه خبري بود و نه از سفرهاي فضائي، فرمايشاتي‌دارند كه حقيت و ثبوت اين ادعاء را به طور روشن، بيان كرده و ثابت مي نمايد، ما در اين مجموعه كوچك، تعدادي از پيشگوئي ها و اعجازهاي فراوان آن را، به عنوان «اسلام فراتر از زمان» مي‌آوريم، باشد كه بعضي‌ها از خواب غفلت بيدار شده و به اين دين حق گرايش كامل پيدانمايند و اگر مسلمان باشند در دين خود ثابت قدم بمانند انشاالله.
4 كتاب آسماني مسلمانان از سوي پروردگار جهانيان، به ما آموخته و اعلام نموده است كه
اسلام فراتر از زمان، ص: 22
1- «... الْيَوْمَ أَكْمَلْت لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتمَمْت عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَ رَضِيت لَكُمُ الإسلامَ دِيناً ... امروز دين شمارا كامل نمودم،. نعمت خود را بر شما تكميل كردم و اسلام را به عنوان دين جاويدان شما پذيرفتم ... «1»
2- «وَ مَن يَبْتَغ غَيرَ الاسلامِ دِيناً فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ في الاخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِينَ (85) و هر كس جز اسلام (و تسليم در برابر فرمان حق،) آئيني براي خود انتخاب كند، از او پذيرفته نخواهد شد و او در آخرت از خسارت ديدگانند. «2»
3- إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللَّهِ الاسلأمُ ... «3» دين در نزد خدا اسلام (و تسليم در برابر حق) است ...
4- «ما كانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدً مِّن رِّجالِكُمْ وَ لَكِن رَّسولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كانَ اللَّهُ بِكلِّ شيْءً عَلِيماً (40) محمّد (ص) پدر هيچ يك از مردان شما نبوده و نيست؛ ولي رسول خدا و ختم‌كننده و آخرين پيامبران است؛ و خداوند به همه چيز آگاه است!. «4»
5- وَ ما أَرْسلْناكَ إِلَّا كافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيراً وَ نَذِيراً وَ لَكِنَّ أَكثرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ (28) و ما تو را نفرستاديم جز براي همه مردم تا (آنها را به پاداشهاي الهي) بشارت دهي و (از عذاب او) بترساني؛ ولي بيشتر مردم نمي‌دانند!. «5»
و امثال اين آيات مباركات كه با صراحت كامل به تمام ابناء بشر اعلام مي‌دارد، دين اسلام دين كامل و بدون نقص و هركس جزآن را براي خود دين اخذ نمايد و بپذيرد، خداوند از او قبول نخواهد كرد، و اين كه محمد

فرستاده خدا و ختم كننده تمام انبياء و ديگر بعد از او پيغمبري مبعوث نخواهد شد.
با اين بيان‌هاي روشن، كاملًا مي‌فهميم كه اين دين پايان دهنده تمام اديان و محمد آخرين پيامبران است.
سؤالي كه بعداً مطرح مي شود و پاسخ آن، بيشتر به اين نكته متوجه خواهد شد.
اسلام فراتر از زمان، ص: 23
5 قانون اساسي دين اسلام از سوي پروردگار عالم، به گونه‌اي تنظيم گرديده است علاوه بر اين كه با وجدان‌هاي سالم بشريت سازگار و مطابقت دارد، كه هيچ يك از اوامر و نواهي آن تاابد قابل تغيير نبوده و واجب الاجراء مي‌باشد، زيرا اسلام در بيان اصول كلي اعتقادي و انتقادي: و مسائل حقوقي و اخلاقي و قصه‌هاي تاريخي و نتيجه گيري‌هاي فكري و علمي از آن و پياده كردن آنها، به گونه‌اي پيشرفته كه واقعاًيك انسان منصف، ناگزير از قبول آن مي باشد، مثلًا امر به عبوديت و بندگي و انسانيت و اخلاق و همزيستي مسالمت آميز و كمك به بينوايان و ياري رساندن به درماندگان و دستگيري از بيچارگان وهزاران دستورهاي مثبت ديگر و هچنين از هزاران كارهاي زشت و ناپسند و منفي ديگر نهي نموده است، پس كدام عقل سليم و وجدان سالم، مي پذيرد كه كشتن اشخاص بي‌گناه و تجاوز به ناموس ديگران و پايمال كردن حقوق مردم دزدي كردن و دروغ گفتن، افترابستن، تهمت زدن، عاق والدين بودن، ستم نمودن، زنده به گور كردن دختران و هزاران منهيات و صفات ناپسند ديگر كه از سوي دين اسلام تحريم گرديده است، حلال و يا بي اشكال است اين قوانين مسلّم هرچه هم زمان بگذرد، مورد قبول انسانيت و جامعه بشريت است پس آنان كه به اين عقيده مسلمانها اعتراض دارند، دين اسلام و رهبران آن چگونه مي تواند تا دامنه رستاخيز، جهان را اداره نمايد، به پذيرش اين واقعيت ناگزيرند كه اين قوانين غير قابل تغيير و دخل و تصرف بوده و بايد در جوامع بشري اجرا گردد.
بادر نظر گرفتن مطلب فشرده بالا، پاسخ همه اشكال ها و اعتراض ها، روشن و براي وجدان انسانهاي بي غرض قابل قبول و مورد تصديق مي‌باشد.
6 دين كامل اسلام در مقطعي از تاريخ با امر پروردگار عالم، به وسيله آخرين پيامبر خود حضرت محمّدبن عبداللَّه صلي الله عليه و آله در جزيرة العرب پياده شد كه از مسائل بهداشتي و پزشكي و اصطلاحات فعلي، خبري نبود و در آن برهه از زمان و مكان به كار گرفتن تعابير طبي و پزشكي فعلي نيز، از پذيرش عقل و خرد و ذهن آن جامعه به دور بود و فاصله زيادي داشت؛

اسلام فراتر از زمان، ص: 24
بدين جهت اعمالي را كه براي انسان انجام آن ها ضرورت داشت و دارد به عنوان «واجب» و كارهائي كه پرهيز و دوري جستن از آن ها لازم و مهم است «حرام» و عمل هائي كه انجام آن متمايل به خوبي است «مستحب» و چيزهائي كه به جا نياوردن آن بهتر است «مكروه» و رفتار و كرداري كه متوسط و ميانه باشد را «مباح» شمرده است لذا از صدر اسلام تحقيقات و پژوهش ها و پرسش ها با مرور زمان، در باره احكام ريز و درشت اسلام و تكاليف و دستورهاي قرآن شروع شده و انديشمندان از هر نژاد و رنگ و زبان، قد علم كرده و كمر همت بسته، تا روي هر يك از اين اعمال: كار كرده و با شكافتن اسرار آن به علت و حكمت زواياي بي شمار آن پي ببرند.
هرچه زمان بگذرد و تاريخ پيش رود و تكنيك و صنعت و علم وو ... ترقي و پيشرفت داشته باشد، روز به روز، پرده از اسرار آن كنار رفته و مهر راز و رمز آن اوامر و نواهي شكسته شده و تا جهان هست و بشريت وجود دارد برداشته خواهد شد.
مانيز به اندازه گنجايش و اقتضاي اين كتاب از اكتشافات و نتيجه زحمات اين بزرگان مطالب و نكاتي را بطور اختصار: از مباحث گوناگون: آورده و در اختيار عزيزان قرار مي‌دهيم زيرا بيان مشروح هر يك از اين دستورات: كتاب مستقل مي‌خواهد كه نه خواننده گرامي وقت و حوصله مطالعه آن را، دارد و نه اين نويسنده ناتوان و بي بضاعت، مي‌تواند از عهده آن بر آيد!.
7 در طول مطالعه اين كتاب: اين دو مطلب را در نظر داشته باشيد.
1- تطبيق ها و مقايسه ها و اظهار نظرها، با زمان‌هاي فعلي (يعني دور و بر سال 1387 شمسي برابر با سال 1429 هجري قمري) يا كمي پيشتر انجام گرفته است.
ولي با اين پيشرفت‌هاي سرسام آور علمي و تكنيكي و اكتشافات و اختراعات روزانه بلكه ساعتي كه پيش خواهد آمد، ممكن است در آينده نه چندان دور اين مقايسه ها نيز مطالب پيش پا افتاده و يا كاملتر و يا اساساً قابل قبول نباشد و معناي ديگر به خود پيدا كند؛
در واقع ما امروز را در نظر گرفته‌ايم و فردا چه پيش مي‌آيد: خدا مي‌داند.
2- روايات در باره پيشگوئي ها فراوان آمده است كه مي‌توان، به سه دسته تقسيم
اسلام فراتر از زمان، ص: 25
نمود؛
الف: پيشگوئي هائي كه در زمان‌هاي سابق و عصر خود رسول خدا صلي الله عليه و آله و ائمه عليهم السلام مصداق پيدا كرده و تحقق يافته و

گذشته است؛ مانند بيان رسول خدا صلي الله عليه و آله و ائمّة عليهم السلام از جريان‌هاي رحلت و بعد از رحلت خود يا شفا دادن به امراض لاعلاج گوناگون يا خبردادن از مافي الضمير اشخاص مختلف يا خبر دادن از مرگ كسري عجم و هشام شام و آب ريختن آن مرد بزرگ بلخي به دست امام سجاد عليه السلام و بودن آب ها ياقوت احمر و زمرد اخضر و درّ بيضاء و عطاي آن حضرت به آن مرد، يا اخبار از مايأكلون و ما يدّخرون و سلوني قبل أن تفقدوني و حديث بساط اميرمؤمنان عليه السلام و اخبار از خلافت عمربن عبدالعزيز و جريان و عاقبت قاتلان امام حسين عليه السلام و اين كه سر عبيداللّه بن زياد و شمر مي‌آيد و كيفيت خريد مادران بعضي از امامان عليهم السلام و خبر دادن از كيفيت شهادت خود و اخبار از كشته شدن زيد ويحي بن زيد و معلي بن خنيس و مرگ ابوحمزه ثمالي و ادعاي امامت عبداللّه افطح و جريان جعفركذاب و مقتل محمد و ابراهيم فرزندان عبداللّه بن حسن و مقتل حسين بن علي (صاحب فخ) و به طور كلّي اخبار از آجال مردم و هزاران از اين گونه اعجازها كه واقعاً احصاء و شمردن آن ها مجلدات بيشتر مي‌خواهد و گذشته است.
ب: پيشگوئي هائي كه مربوط به آينده هاي دور كه هنوز تحقق نيافته است و نمي دانيم چگونه پيش مي آيد و از نظر علمي و پژوهشي به چه صورتي در خواهد آمد مانند روايات فراوان علايم ظهور و عصر ظهور و كيفيت ظهور و كُشت و كشتارهاي وسيع قبل از ظهور امام زمان عليه السلام به طوري كه دوسوم يا نُه دهم يا پنج هفتم مردم از بين خواهند رفت، يا اشراط ساعت و مربوط به وقوع جريان‌هاي پيش از قيامت كه صحبت در باره اين نوع از احاديث مربوط به پژوهشگران و محققين عصر و زمان خود آن زمان است.
ج: رواياتي كه مسائلي را به عنوان پيشگوئي يا اخبار از غيب يا اعجاز علمي: بيان نموده: با گذشت زمان و پيشرفت علوم و ترقي تكنيك ها و اختراعات و صنايع وو ... پرده از روي اسرار آنها برداشته شده و به صورت علمي صحت آنها: و در نتيجه حقيت گويندگان آنها به اثبات رسيده و تحقق يافته است.
اسلام فراتر از زمان، ص: 26
ما در اين كتاب از روايات دو قسمت الف و ب به وفور استفاده نمي كنيم و رواياتش را زياد نمي‌آوريم مگر براي اثبات مطلبي يا ازدياد آگاهي و اطلاعات، يا به نوعي باموضوع كتاب ارتباط داشته باشد، زيرا آنچه گذشته يا هنوز نيامده است را: به انكار كنندگان و اشكال گيرندگان نمي‌توان ثابت نمود مگر به عنوان تعبّد و تسليم در برابر حجج الهي.
پس هدف ما در اين نوشتار آوردن و بررسي رواياتي است كه مربوط به قسمت «ج» كه بازمان فعلي مُنطبَق و در زمان حال قابل قبول باشد و به

عنوان اعجاز علمي قرآن و حديث، شناخته مي شود.
8 رواياتي كه در اين كتاب از آن استفاده شده است: اگر از نظر سند و معنا و متشابه بودن وو .. اشكال فني نداشته باشد، براي ما مسلمان ها، بي چون و چرا مورد تصديق است و قابل قبول، زيرا مطلبي كه از حلقوم وحي بيرون آمده و از زبان شخصيت برگزيده آسماني و جانشينانش جاري گرديده؛ به هيچ وجه شك و تشكيك در آن راه نمي يابد، اما كساني كه در صدد تخريب اساس اسلام و عقايد مسلمين اند يا واقعاً در جستجوي حق و حقيقت هستند: مطالبي مطرح مي كنند كه بايد با جواب منطقي و قانع كننده با آنان برخورد نمود كه هدف ما در اين نوشتار همين است.
9 به اين مطلب هم توجه داشته باشيد چون بيشتر مسائل گرد آوري شده در اين كتاب، در زمان هر يك از امامان معصوم عليهم السلام مشابه يك ديگر واقع گرديده است، لذا ضرورت نداشت كه، به نام هر يك از امامان، آن وقايع را تكرار كرده و حجم كتاب راسنگين و صفحاتش را، بيشتر نمائيم: بلكه به صورت فشرده يا به عنوان نمونه مي‌آوريم كه موجب ملال و خستگي‌نباشد.
10 ما در اين كتاب اسناد رجالي روايات را حذف نموديم كه حجم كتاب بيشتر نشود ولي آدرس دقيق آنها را در پا ورقي آورديم كه اگر براي كسي مورد نياز باشد به مصدر

و منبع آن رجوع نمايد.
11 منابع و مصادر روايات را در پاورقي آورده‌ام كه شخص منصف خود قضاوت نمايد رواياتي كه قرن ها پيش، از منبع وحي صادر و بعد از گذشت زمان ممتد و طولاني، مصداق پيدا كرده و تحقق يافته است، چگونه مي‌توان در باره آن روايت تشكيك يا، تخريب نمود، اگر اين دَرْ باز شود بايد منتظر تخريب اصل اديان آسماني شد، زيرا آنها را نيز از روي نوشته ها وگفته‌هاي پيشينيان دريافته و پذيرفته ايم و اگر بنا باشد بانوشتجات و اسناد و مدارك معتبر، مطلبي ثابت نشود پس بايد كتاب‌هاي آسماني تورات و انجيل و زبور و صحف و فرقان را هم كنار گذاشت، زيرا اين هاهم با اسناد و مدارك به اثبات رسيده است نه در حضور ماها.
پس اگر كسي اين همه مدارك و اسناد را نپذيرد و رد نمايد، معلوم مي‌شود كه لجاجت مي كند يا عناد مي ورزد، در اين صورت ما با همچون اشخاصي حرفي نداريم، البته توجه داشته باشيد اين سخن ما در باره كساني است كه از روي لجاجت و عناد: اين همه مصادر و منابع معتبر را رد نمايد: نه كسي كه واقعاً مي‌خواهد از روي تحقيقات منصفانه و پژوهش عادلانه به تَهِ مطلب برسد و حقيقت را دريابد.
12 مطالبي كه بزرگان دين به عنوان پيشگوئي و با زبان متداول خودشان

بيان فرموده‌اند به خاطر قدرت فهم عامه مردم بوده است: اگر مي‌خواستند مطالب هر دوره از زمان و تاريخ را با زبان آينده بيان نمايند: مردم با نسبت دادن آنها، به جنون و سحر و ديوانگي وو ...، از اطرافش پراكنده مي‌شدند و مأموريتشان به سر انجام نمي‌رسيد و نيازي‌هم نبود كه اين كار را بكنند، زيرا خود آينده و گذشت زمان: آن مطالب را تفسير و روشن ساخته و خواهد ساخت: چنانكه الآن مي بينيم و مي‌فهميم.
13 رواياتي كه در مورد زنان يازمان و آخر الزمان و قيامت وو ... بيان گرديده است: راجع به تمام جوامع بشري و همه كشورهاي روي زمين است، پس نبايد تنها با جامعه اسلامي تطبيق و مقايسه نموده و گفته شود كه اين روايت درست نيست و رد نمايد
اسلام فراتر از زمان، ص: 28
چون ممكن است آن اخبار به غيب و پيشگوئي فرضاً در ايران و عراق تحقق نيافته ولي در خيلي از جاهاي ديگر به وقوع پيوسته و مصداق پيدا كرده يا خواهد كرد.
14 در خطبه ها و گفتارهاي بزرگان دين، در ازمنه و اماكن مختلف، مطالب زياد و ده ها برابر باموضوع اين كتاب، مطابقت داشت، ولي سعي ما بر اين است كه از آن فرمايشات، مورد نياز را نسخه برداري نمائيم، بدين جهت از تكرار يا غير مرتبط آنها صرف نظر نموده و رعايت اختصار را، پيشه خود ساختيم.
15 در اين كتاب، سخن ما باكساني است كه جهل مركب و ياخود خواهي و يالجاجت وو ... را كنار بگذارند و با منطق و انصاف و وجدان وارد ميدان بحث و فحص و تحقيق شده و در برابر ادله قابل قبول از خود انعطاف و خضوع نشان دهند و گرنه بحث و فحص در اين موضوع ها، جز اتلاف وقت و بيهوده نبوده و ره به جائي نخواهد برد.
16 ممكن است به ذهن بعضي‌ها اين سؤال پيش آيد كه چرا بزرگان دين اسلام براي آينده گوئي، بيشتر به عراق و شام و امكنه آن نواحي پرداخته‌اند، در حالي كه آن جاها گوشه‌اي از اين زمين پهناور مي‌باشد پس بقيه اماكن وسيع دنيا چهِ؟!.
در پاسخ گفته مي‌شود، اولًا تنها در باره آن اماكن آينده گوئي‌نكرده‌اند، بلكه به اماكن زيادي هم متعرض شده‌اند، و ثانيا چون حضرات معصومين عليهم السلام در ميان مردم آن اماكن زندگي مي كردند و زادگاهشان آنجاها بود، بدين جهت براي اين كه به درك و فهم آنها بگنجد، به آينده آن مكان ها نگريسته و در باره آن جاها غيب گوئي‌نموده‌اند تا بيشتر قرين پذيرش آنها باشد و گرنه براي جاهاي زيادي فرموده‌هاي مفصل و غير مفصل دارند كه قسمتي از آن را در اين كتاب آورده‌ايم، وانگهي اگر بنا بود كه حضرات معصومين عليهم السلام آينده همه جا را بيان كنند، مگر بر نوشته ها و

اوراق، مي‌گنجيد و يا نوشتن اين همه مطالب امكان داشت؟! پس ضرورت ايجاب ميكرد كه به بيان وقايع آينده آن سر زمين ها كه خود در آنجا مي
اسلام فراتر از زمان، ص: 29
زيسته‌اند، توجه بيشتر مبذول دارند.
17 اين كتاب از چندين بخش تشكيل يافته است؛
بخش آيات كه خود به چند بخش تقسيم مي شود.
بخش 1 قرآن.
بخش 2 قرآن و كيهان شناسي.
بخش 3 قرآن و آفرينش زمين و جمادات.
بخش 4 قرآن و آفرينش انسان.
بخش 5 قرآن و آفرينش نباتات.
بخش اخبار، آن نيز داراي چند بخش است.
بخش 6 پيشگوئي‌هاي رسول خدا صلي الله عليه و آله و امامان عليهم السلام.
بخش 7 احاديث سيأتي.
بخش 8 احاديث يأتي.
بخش 9 اشراط ساعت يا علائم قيامت.
بخش 10 اخبار از اماكن.
بخش 11 اخبار از اشخاص.
بخش 12 در باره حضرت بقيّة اللَّه‌الأعظم عليه السلام روحي و أرواح العالمين لتراب مقده الفداء.
بخش 13 مسائل بهداشتي و پزشكي

آیات بخش 1 در باره قرآن

اشارة

آيات بخش 1 در باره قرآن «آيات»
در اين بخش آياتي را مي آوريم كه اخبار به غيب نموده و از آينده و مافي الضمير اشخاص و امكنه ها را بيان داشته است و تعداد ديگر، به مناسبت هائي در بخش هاي مختلف بخش اخبار، خواهد آمد.
و ضمناً آياتي را كه در مورد اخبار از غيب و پيش گوئي، در اين كتاب آورده‌ايم در مقايسه با نياورده ها، نسبت قطره به درياست، فقط براي پاسخ به سؤال مطروحه موضوع كتاب، به تعدادي از آنها، اكتفا نموده‌ايم.
عزيزان خواهان تفصيل به تفسيرها و گفتار بزرگان مراجعه نمايند

1 در باره قرآن وَ ما كانَ هذ الْقُرْانُ أَن يُفْتري مِن دُونِ اللَّهِ وَ لكِن تَصدِيقَ الَّذِي بَينَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ الْكِتابِ لا رَيْب فِيهِ مِن رَّب الْعالَمِينَ (37) أَمْ يَقُولُونَ افْتراهُ قُلْ فَأْتُوا بِسورَةٍ مِّثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنِ استَطعْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صادِقينَ (38) بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يحِيطوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذالِك كَذَّب الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَانظرْ كَيْف كانَ عقِبَةُ الظَّالِمينَ (39) وَ مِنهُم مَّن يُؤْمِنُ بِهِ وَ مِنهُم مَّن لا يُؤْمِنُ بِهِ وَ رَبُّك أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدينَ (يونس: 40- 39- 38- 37).
شايسته نبود (و امكان نداشت) كه اين قرآن بدون وحي الهي، به خدا نسبت داده شود ولي تصديقي است براي آنچه پيش از آن است (از كتب آسماني) و تفصيلي است براي آنها، و شكي در آن نيست كه از طرف پروردگار جهانيان است.
آنها مي‌گويند، او قرآن را به دروغ به خدا نسبت داده بگو اگر راست مي‌گوئيد يك سوره همانند آن بياوريد و هر كسرا مي توانيد غير از خدا (به ياري) بطلبيد.
(آنها از روي علم و دانش قرآن را انكار نمي كنند) بلكه آنها چيزيرا تكذيب كردند كه آگاهي از آن نداشتند، و هنوز واقعيتش بر آنان روشن نشده است اين چنين پيشينيان آنها نيز تكذيب كردند پس بنگر عاقبت كار ظالمان چگونه بود؟!
و بعضي از آنها ايمان به آن مي‌آورند و بعضي ايمان نمي‌آورند، و پروردگارت به مفسدان آگاه تر است (و آنها را بهتر مي‌شناسد).
جلوه تازه‌اي از اعجاز قرآن
خوانندگان محترم مي‌دانند كه قرآن كريم، مهم‌ترين معجزه، پيامبر گرامي اسلام مي‌باشد و هرچه زمان بگذرد و علوم پيشرفت نمايد، جلوه‌هاي‌تازه‌اي از اعجاز آن آشكار مي‌شود كه قبل از آن و در گذشته مورد توجه قرار نمي‌گرفت: از جمله، محاسبات فراواني است كه روي كلمات آيات قرآن با مغزهاي الكترونيكي انجام شده، ويژگي‌هاي تازه‌اي براي كلمات و جمله‌بندي‌هاي قرآن و رابطه آن با زمان نزول هر سوره ثابت كرده است و آنچه ذيلًا مي خوانيد نمونه‌اي از آن است:
اسلام فراتر از زمان، ص: 34
پژوهشهاي برخي از دانشمندان محقق امروز: به كشف روابط پيچيده و فورمولهاي محاسباتي بسيار دقيق منجر شده است كه حيرت انگيز است بايقين به اين امر كه چنين نظم علمي در ساختمان قرآن است: از طريق بررسي‌هاي آماري و به زبان رياضي به كشف قواعد دقيق و فورمولهاي

رياضي و منحني‌هاي كامل و سالمي توفيق يافته است كه از نظر اهميت و شناخت: كشف نيوتن را در جاذبه: تداعي مي كند.
به يك قرآن شناس بزرگ نقطه شروع كارش اين مسأله ساده است كه آيات نازل شده در مكه كوتاه است و آيات نازل شده در مدينه: بلند اين يك مسأله طبيعي است هر نويسنده يا سخنران ورزيده: طول جملات و آهنگ كلمات سخنش را بر حسب موضوع سخن تغيير مي‌دهد: مسائل توصيفي: جملات كوتاه، و مسائل تحليلي و استدلالي: بلند: آنجا كه سخن: تحريكي و انتقادي و يا بيان اصول كلي اعتقادي است لحن شعاري مي‌شود: و عبارات كوتاه، و آنجا كه شروع داستان است و بيان كلام در نتيجه گيري‌هاي اخلاقي و ... لحن: آرام و عبارات طولاني و آهنگ نرم مسائل طرح شده در مكه از نوع اول است و مسائل طرح شده در مدينه: از نوع دوم چه در مكه آغاز يك نهضت است و بيان اصول كلي اعتقادي و انتقادي: و در مدينه يك جامعه و مسائل حقوقي و اخلاقي و قصه‌هاي تاريخي و نتيجه گيري‌هاي فكري و علمي. البته قرآن يك سخن گفتن طبيعي است و ناچار تابع سبك زيبا و بليغ سخن گفتن بشر و در نتيجه رعايت كوتاهي و بلندي آيات نيز به تناسب مفاهيم آن.
اما اگر قبول كنيم كه اين كلام در عين حال كه يك كتاب است يك طبيعت نيز هست بايد اين كوتاهي و بلندي بي حساب نباشد و طبق يك قاعده دقيق علمي از آيات كوتاه آغاز كند و يك نواخت و تصاعدي رو به آيات بلند رود: بر اين اساس بايد طول هر آيه اي كوتاه‌تر از آيه نازل شده سال بعد و بلندتر از آيه نازل شده سال پيش باشد: و اندازه اين طولاني شدن اندازه‌هاي دقيق و حساب شده باشد: بنابراين در طول 23 سال كه وحي نازل مي‌شده است: بايد 23 طول معدل در آيات داشته باشيم! بر اين قاعده مي توانيم 23 ستون داشته باشيم كه همه آيات بر حسب طول در اين ستونها تقسيم بندي شود: حال از كجا مي توانيم بفهميم كه اين تقسيم

بندي‌ها درست است؟
مي دانيم كه شأن نزول بعضي از آيات قرآن معلوم است برخي را روايات تاريخي معين كرده و صريحاً گفته كه در چه سال نازل شده است: و برخي را از روي مفاهيم آن مي‌توان تعيين كرد: مثلا آياتي كه احكامي چون تغيير قبله: حرمت شراب: وضع حجاب: زكوة و خمس را بيان مي كند و آياتي كه از هجرت سخن مي گويند سال تعيين اين احكام معلوم است. با شگفتي فوق العاده مي بينيم كه اين آيات- كه سال نزولشان معلوم است- درست در همان ستونهايي قرار مي گيرند كه در اين جدول از نظر معدل طول آيات ويژه هر سال فرض شده‌اند! (دقت كنيد).
آنچه جالب‌تر است پيدا شدن دو سه مورد استثنائي است.

به اين معني كه سوره مائده آخرين سوره بزرگ نازل شده است: در حالي كه چند آيه از آن طبق فرمول: بايد در سالهاي اوليه نازل شده باشد.
پس از تحقيق در متون تفاسير و روايات اسلامي: اقوال مفسران معتبري را مي‌يابيم كه گفته‌اند اين چند آيه در اوايل نازل شده: اما از نظر تدوين به دستور پيامبر در سوره مائده جاي داده شده است به اين طريق مي‌توان سال نزول هر آيه را از روي اين ملاك رياضي تعيين كرد و قرآن: بر حسب سال نزول نيز تدوين نمود! چه سخنوري است در عالم كه بتوان از روي طول عبارت: سال اداي هر جمله‌اش را معين كرد؟
بخصوص كه اين متن كتابي نباشد كه مثل يك اثر علمي يا ادبي نويسنده اش نشسته باشد و، در يك مدت معين: و پيوسته: نوشته: و بر زبانش رفته و بويژه كتابي نباشد كه نويسنده اش در يك موضوع- يا حتي زمينه تعيين شده‌اي- تأليف كرده باشد:
بلكه مسائل گوناگوني است كه به تدريج بر حسب نياز جامعه و در پاسخ به سؤالاتي كه عنوان مي‌شده: حوادث يا مسائلي كه در مسير مبارزه طولاني مطرح مي‌شود، به وسيله رهبر بيان و سپس جمع آوري و تنظيم شده است.
بلكه به گفته بعضي از مفسران: آهنگ مخصوص لغات و كلمات قرآن نيز در نوع خود معجز آسا است.
شواهد گوناگون جالبي براي اين موضوع ذكر كرده‌اند از جمله جريان زير است كه براي سيد قطب مفسر معروف واقع شده: او در ذيل آيه مورد بحث چنين مي‌گويد:
اسلام فراتر از زمان، ص: 36
من از حوادثي كه براي ديگران واقع شده سخني نمي گويم: تنها حادثه‌اي را بيان مي كنم كه براي خود من واقع شد و شش نفر ناظر آن بودند (خودم و پنج نفر ديگر) ما شش نفر از مسلمانان بوديم كه بايك كشتي مصري: اقيانوس اطلس را به سوي نيويورك مي پيموديم: مسافران كشتي 120 مرد و زن بود: و كسي در ميان مسافران جز ما مسلمان نبود: روز جمعه به اين فكر افتاديم كه نماز جمعه را در قلب اقيانوس و بر روي كشتي انجام دهيم: و ما علاوه بر اقامه فريضه مذهبي مايل بوديم يك حماسه اسلامي در مقابل يك مبشر مسيحي كه در داخل كشتي نيز دست از برنامه تبليغاتي خود بر نمي‌داشت: بيافرينيم: بخصوص كه او حتي مايل بود ما را هم به مسيحيت تبليغ كند!.
ناخداي كشتي كه يك نفر انگليسي بود موافقت كرد كه ما نماز جماعت را در صفحه كشتي تشكيل دهيم: و به كاركنان كشتي نيز كه همه از مسلمانان آفريقا بودند نيز اجازه داده شد كه با ما نماز بخوانند: و آنها از اين جريان بسيار خوشحال شدند زيرا اين نخستين باري بود كه نماز جمعه

بر روي كشتي انجام مي‌گرفت! من (سيد قطب) به خواندن خطبه نماز جمعه و امامت پرداختم و جالب اين كه مسافران غير مسلمان اطراف ما حلقه زده بودند و با دقت مراقب انجام اين فريضه اسلامي بودند پس از پايان نماز گروه زيادي از آنها نزد ما آمدند: و اين موفقيت را به ما تبريك گفتند: ولي در ميان اين گروه خانمي بود كه بعدا فهميديم يك زن مسيحي يوگسلاوي است كه از جهنم تي‌تو و كمونيسم او: فرار كرده است!.
او فوق العاده تحت تأثير نماز ما قرار گرفته بود به حدي كه اشك از چشمانش سرازير بود و قادر به كنترل خويش تن نبود.
او به زبان انگليسي ساده و آميخته با تأثر شديد و خضوع و خشوع خاصي سخن مي‌گفت: و از جمله سخنانش اين بود: بگوئيد ببينم كشيش شما با چه لغتي سخن مي‌گفت (او فكر مي كرد كه حتما بايد كشيش يا يك مرد روحاني اقامه نماز كند آنچنانكه در نزد مسيحيان است: ولي ما بزودي به او حالي كرديم كه اين برنامه اسلامي را هر مسلمان با ايماني مي‌تواند انجام دهد) و سرانجام به او گفتيم كه ما با لغت عربي صحبت مي كرديم
اسلام فراتر از زمان، ص: 37
ولي او گفت من هر چند يك كلمه از مطالب شما را نفهميدم اما بوضوح ديدم كه اين كلمات آهنگ‌عجيبي داشت اما از اين مهمتر مطلبي كه نظر مرا فوق العاده بخود جلب كرد اين بود كه در لابلاي خطبه امام شما جمله‌هائي وجود داشت كه از بقيه ممتاز بود: آنها داراي آهنگ فوق العاده مؤثر و عميقي بودند آنچنان كه لرزه بر اندام من مي انداخت يقين اين جمله‌ها مطالب ديگري بودند: فكر مي كنم امام شما به هنگامي كه اين جمله‌ها را ادا مي كرد مملو از روح القدس شده بود! ما كمي فكر كرديم و متوجه شديم اين جمله‌ها همان آياتي از قرآن بود كه من در اثناء خطبه و در نماز آنها را مي‌خواندم: اين موضوع ما را تكان داد و متوجه اين نكته ساخت كه آهنگ مخصوص قرآن آنچنان مؤثر است كه حتي بانوئي را كه يك كلمه مفهوم آن را نمي‌فهمد تحت تأثير شديد خود قرار مي‌دهد!. «1

2- نظريه جمعي از ماديين در باره قرآن زمان نزول قرآن و محيط جاهليت عرب كه سهل است حتي امروز با آن همه پيشرفتي كه در زمينه هاي مختلف تمدن بشري حاصل شده است: و اين همه تأليفات كه انعكاسي نيرومند از افكار انسانها در جوامع بشري است: و اين همه قوانين و نظاماتي كه به وجود آمده: برتري تعليمات قرآن بر آنها به هنگام مقايسه كاملا آشكار است.

گواهي ديگران در باره قرآن

در اينجا لازم مي دانيم چند جمله از گفته‌هاي بزرگان و حتي كساني كه متهم به مبارزه با قرآن هستند: درباره عظمت قرآن نقل نمائيم:

1- ابو العلاي معري (متهم به مبارزه با قرآن) مي‌گويد: اين سخن در ميان همه مردم- اعم از مسلمان غير مسلمان- مورد اتفاق است كتابي كه محمد صلي الله عليه و آله آورده است عقل ها را در برابر خود مغلوب ساخته و تاكنون كسي نتوانسته است مانند بياورد، سبك اين كتاب با هيچ يك از سبكهاي معمول ميان عرب اعم از خطابه رجز شعر و

سجع كاهنان شباهت ندارد.

امتياز و جاذبه اين كتاب به قدري است كه اگر يك آيه از آن در ميان كلمات ديگران قرار گيرد همچون ستاره‌اي فروزان در شب تاريك مي‌درخشد!

2- وليد بن مغيره مخزومي- مردي كه به حسن تدبير در ميان عرب شهرت داشت و براي حل مشكلات اجتماعي از فكر و تدبير او در زمان جاهليت استفاده مي كردند:

و به همين جهت او را ريحانه قريش (وگل سر سبد آنها!) مي‌ناميدند.

پس از اين كه چند آيه از اول سوره غافر را از پيغمبر شنيد در محفلي از طائفه بني مخزوم حاضر شد و چنين گفت: به خدا سوگند از محمد سخني شنيدم كه نه شباهت به گفتار انسانها دارد و نه پريان وانّله لحلاوة، و انّ عليه لطلاوة و انّ اعلاه لمثمر و ان أسفله لمغدق، و انّه يعلو و لايعلي عليه: گفتار او شيريني خاص و زيبائي مخصوصي دارد: بالاي آن (همچون شاخه‌هاي درختان برومند) پر ثمر: و پائين آن (مانند ريشه‌هاي درختان كهن) پرمايه است گفتاري است كه بر همه چيز پيروز مي‌شود و چيزي بر آن پيروز نخواهد شد.

3- كارلايل- مورخ و دانشمند معروف انگليسي درباره قرآن مي‌گويد: اگر يك بار به اين كتاب مقدس نظر افكنيم حقائق برجسته و خصائص اسرار

وجود طوري در مضامين جوهره آن پرورش يافته كه عظمت و حقيقت قرآن به خوبي از آنها نمايان مي‌گردد و اين خود مزيت بزرگي است كه فقط به قرآن اختصاص يافته و در هيچ كتاب علمي و سياسي و اقتصادي ديگر ديده نمي‌شود: بلي خواندن برخي از كتابها تأثيرات عميقي در ذهن انسان مي‌گذارد ولي هرگز با تأثير قرآن قابل مقايسه نيست:
از اين جهت بايستي گفت: مزاياي اوليه قرآن و اركان اساسي آن مربوط به حقيقت و احساسات پاك و عناوين برجسته مسائل و مضامين مهم آن است كه هيچ گونه شك و ترديد درآن ره نيافته و پايان تمام فضائل را كه موجد تكامل و سعادت بشري است در بر داشته و آنها را به خوبي نشان مي‌دهد.
4- جان ديون پورت، مؤلف كتاب (عذر تقصير به پيشگاه محمد و قرآن) مي‌نويسد:
قرآن به اندازه‌اي از نقائص مبرّا و منزّه است كه نيازمند كوچكترين تصحيح و اصلاحي نيست و ممكن است از اول تا به آخر آن خوانده شود بدون آنكه انسان

كمترين ملالتي از آن احساس كند و باز او مي‌نويسد: و همه اين معني را قبول دارند كه قرآن با بليغ ترين و فصيح ترين لسان و به لهجه قبيله قريش كه نجيب ترين و مؤدب ترين عربها بودند نازل شده ... و مملو از درخشنده‌ترين اشكال و محكم ترين تشبيهات است ....
5- گوته شاعر و دانشمند آلماني مي‌گويد: قرآن اثري است كه (احيانا) بواسطه سنگيني عبارت آن، خواننده در ابتدا رميده مي‌شود و سپس مفتون جاذبه آن مي‌گردد و بالاخره بي اختيار مجذوب زيبائي هاي متعدد آن مي‌شود.
و در جاي ديگر مي‌نويسد: ساليان درازي كشيشان از خدا بي‌خبر، ما را از پي بردن به حقائق قرآن مقدس و عظمت آورنده آن محمد صلي الله عليه و آله دور نگاه داشته بودند: اما هر قدر كه ما قدم در جاده علم و دانش گذارده‌ايم پرده‌هاي جهل و تعصب نابجا از بين مي‌رود و به زودي اين كتاب توصيف ناپذير (قرآن) عالم را به خود جلب نموده و تأثير عميقي در علم و دانش جهان كرده: سرانجام محور افكار مردم جهان مي‌گردد! هم او مي‌گويد: ما در ابتدا از قرآن روگردان بوديم: اما طولي نكشيد كه اين كتاب توجه ما را به خود جلب كرد: و ما را دچار حيرت ساخت تا آنجا كه در برابر اصول و قوانين علمي و بزرگ آن سر تسليم فرود آوريم!
6- ويل دورانت مورخ معروف مي‌گويد: قرآن در مسلمانان آنچنان عزت نفس و عدالت و تقوائي به وجود آورده كه در هيچ يك از مناطق جهان ... شبيه و نظير نداشته است

7- ژول لابوم انديشمند و نويسنده فرانسوي در كتاب تفصيل الايات مي‌گويد:
دانش و علم براي جهانيان از سوي مسلمانان بدست آمد و مسلمين علوم را از قرآني كه درياي دانش است گرفتند و نهرها از آن براي بشريت در جهان جاري ساختند ....
8- دينورت مستشرق ديگري مي‌نويسد: واجب است اعتراف كنيم كه علوم طبيعي و فلكي و فلسفه و رياضيات كه در اروپا رواج گرفت عموما از بركت تعليمات قرآني است و ما مديون مسلمانانيم بلكه اروپا از اين جهت شهري از اسلام است!.
9- بانو دكتر لوراواكسيا واگليري استاد دانشگاه ناپل در كتاب پيشرفت سريع اسلام
اسلام فراتر از زمان، ص: 40
مي‌نويسد: كتاب آسماني اسلام نمونه‌اي از اعجاز است ... قرآن كتابي است كه نمي‌توان از آن تقليد كرد: نمونه سبك و اسلوب قرآن در ادبيات سابقه ندارد: تأثيري كه اين سبك در روح انسان ايجاد مي كند ناشي از امتيازات و برتري‌هاي آن است ...
چطور ممكن است اين كتاب اعجاز آميز ساخته محمد صلي الله عليه و آله باشد در صورتي كه او يك نفر عرب درس نخوانده‌اي بود ... ما در اين كتاب گنجينه ها و ذخائري از علوم مي بينيم كه فوق استعداد و ظرفيت باهوشترين اشخاص و بزرگترين فيلسوفان و قوي‌ترين رجال سياست و قانون است بدليل اين جهات است كه قرآن نمي‌تواند كار يك مرد تحصيل كرده و دانشمندي باشد. «1»
براي اطلاعات بيشتر به فصل بعدي (تحدّي و دعوت عام به مبارزه) دقت شود

3- تحدّي و دعوت به مقابله هيچگاه همانند قرآن را نخواهيد آورد
1- وَ انْ كُنْتُمْ في رَيْبٍ مَمَّا نَزَّلْنا عَلي عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلَهِ وَ ادْعُوا شُهَداءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ انْ كُنْتُمْ صادِقينَ»
و اگر در باره آنچه بر بنده خود [: پيامبر] نازل كرده‌ايم شك و ترديد داريد: (دست كم) يك سوره همانند آن بياوريد؛ و گواهان خود را- غير خدا- براي اين كار، فرا خوانيد اگر راست مي گوئيد!
2- فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَ لَن تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتي وَقُودُها النَّاسِ وَ الحِجارَةُ أُعِدَّت لِلْكافِرينَ «3»
پس اگر چنين نكنيد- كه هرگز نخواهيد كرد- از آتشي بترسيد كه هيزم آن، بدنهاي مردم (گنهكار) و سنگها [: بتها] است، و براي كافران، آماده شده است! (قاطعانه مي فرمايد: كه نخواهيد توانست، حال يا در آينده تا انقراض عالم).
3- أَمْ يَقُولُونَ افْتراهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةً مِّثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنِ استَطعْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صادِقينَ «4»
آيا آنها مي گويند: او «قرآن: بدروغ به خدا نسبت داده است»؟! بگو: «اگر راست مي گوييد، يك سوره همانند آن بياوريد؛ و غير از خدا، هر كسرا مي توانيد
اسلام فراتر از زمان، ص: 41
(به ياري) طلبيد!»
4- بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يحِيطوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذالِكَ كَذَّب الَّذِينَ مِن‌قَبْلِهِمْ فَانظرْ كَيْف كانَ عاقِبَةُ الظَّالِمينَ «1»
(ولي آنها از روي علم و دانش قرآن را: انكار نكردند؛) بلكه چيزي را تكذيب كردند كه آگاهي از آن نداشتند، و هنوز واقعيت ش بر آنان روشن نشده است! پيشينيان آنها نيز همين گونه تكذيب كردند؛ پس بنگر عاقبت كار ظالمان چگونه بود!
5- أَمْ يَقُولُونَ افْتراهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشرِ سوَرَمِّثْلِهِ مُفْتَرَياتٍ وَ ادْعُوا مَنِ استَطعْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ انْ كُنتُمْ صادِقينَ «2»
آنها مي گويند: «او به دروغ اين (قرآن) را (به خدا) نسبت داده (و ساختگي است)!» بگو: «اگر راست مي گوئيد، شما هم ده سوره ساختگي همانند اين قرآن بياوريد؛ و تمام كساني را كه مي توانيد- غير از خدا- (براي اين كار) دعوت كنيد!».
6- فَالَّمْ يَسْتَجيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّما أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّه وَ أَنْ لا الهَ الَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ «3»

و اگر آنها دعوت شما را نپذيرفتند، بدانيد (قرآن) تنها با علم الهي نازل شده؛ و هيچ معبودي جز او نيست! آيا با اين حال، تسليم مي شويد؟
7- قُل لَّئنِ اجْتَمَعَتِ الانْسُ وَ الْجِنُّ عَلي أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هذا الْقُرانِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً وَ لَقَدْ صرَّفْنا لِلنَّاسِ في هذَا الْقُرْءَانِ مِن كلِّ مَثَلٍ فَأَبي أَكْثرُ النَّاسِ اَلَّا كفُوراً. «4»
بگو اگر انسانها و پريان اتفاق كنند كه همانند اين قرآن را بياورند: همانند نخواهند آورد هر چند يك ديگر را در اين كار كمك كنند.
ما در اين قرآن براي مردم از هر چيز نمونه‌اي آورديم (و همه معارف در آن جمع است) اما اكثر مردم (در برابر آن) جز انكار حق: كاري ندارند (به لحن قاطع آيات دقت نمائيد).
8- طور: أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَل لا يُؤْمِنُونَ (33) فَلْيَأْتُوا بحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِن كانُوا
اسلام فراتر از زمان، ص: 42
صادِقينَ. «1»
آنها مي گويند قرآن: به خدا افترا بسته: ولي آنها ايمان ندارند. اگر راست مي گويند سخني همانند آن بياورند.
تقوّله از ماده تقوّل (بر وزن تكلّف) به معني سخني است كه انسان نزد خود مي سازد بي آنكه واقعيتي داشته باشد.
اين يكي ديگر از بهانه‌هاي مشركان و كفار لجوج براي عدم تسليم در برابر قرآن مجيد: و دعوت پيامبر: بود كه مكرر در آيات قرآن به آن اشاره شده است.
ولي قرآن مجيد پاسخ دندان شكني به آنها مي‌گويد: مي‌فرمايد اگر راست مي گويند كه اين كلام بشر است: و ساخته و پرداخته فكر انسان: پس آنها نيز سخني همانند آن بياورند شما هم انسانيد و به گفته خود داراي هوش سرشار: و قدرت بيان و آگاهي و تسلط بر انواع سخن هستيد چرا گويندگان و متفكران شما قادر نيستند سخني همانند آن بياورند؟! جمله فليأتوا (پس بياورند ...) به اصطلاح امر تعجيزي است و هدف آن است كه عجز و ناتواني آنها را از مقابله به مثل در برابر قرآن روشن سازد: و اين همان چيزي است كه در علم كلام و عقائد از آن تعبير به تحدّي مي كنند يعني دعوت مخالفان به معارضه و مقابله به مثل در برابر معجزات.
آيات فوق با قدرت و صراحت تمام: همه جهانيان را اعم از كوچك و بزرگ: عرب و غير عرب انسانها و حتي موجودات عاقل غير انساني: دانشمندان: فلاسفه: ادباء:
مورخان: نوابغ و غير نوابغ: خلاصه همه را بدون استثناء دعوت به مقابله با قرآن كرده است و مي‌گويد: اگر فكر مي كنيد قرآن سخن خدا نيست و ساخته مغز بشر است: شما هم انسان هستيد: همانند آن را، بياوريد و هر گاه بعد از تلاش و كوشش همگاني: خود را ناتوان يافتيد: اين بهترين دليل

بر معجزه بودن قرآن است.
اين دعوت به مقابله كه در اصطلاح علماء عقائد: «تحدّي» ناميده مي‌شود يكي از اركان هر معجزه است: و هر جا چنين تعبيري به ميان آمد به روشني مي‌فهميم كه آن موضوع: از معجزات و نشان گر ناتواني و عجز طرف مقابل است!.
اسلام فراتر از زمان، ص: 43
پس دعوت به مقابله اين آيات، به بهانه جويان نشان مي دهد كه عالي‌ترين و زنده‌ترين سند حقانيت پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله كه به صورت يك معجزه جاوداني هميشه در تاريخ مي‌درخشد همين قرآن است و با وجود اين قرآن: بهانه جوئي‌ها بي‌جا است!
به هر حال خداوند در آيه سوره اسراء روي سخن را به پيامبر صلي الله عليه و آله كرده: مي‌گويد: به آنها بگو اگر تمام انسانها و پريان اجتماع و اتفاق كنند تا همانند اين قرآن را: بياورند قادر نخواهند بود هر چند يك ديگر را معاضدت و ياري نمايند.
در اين آيات چند نكته جلب توجه مي‌كند:
1- قبل از هر چيز عمومي بودن دعوت به تحدّي كه همه انسانها و موجودات عاقل ديگر را فرا مي‌گيرد.
2- جاوداني بودن دعوت نكته ديگر است: زيرا هيچ گونه قيدي از نظر زمان در آن نيست و به اين ترتيب اين ندا و دعوت همانگونه كه در زمان پيامبر صلي الله عليه و آله بوده است:
امروز هم هست: فردا نيز خواهد بود.
3- تعبير به اجتماع: اشاره به مسئله همكاري و همفكري و تعاون و تعاضد است كه مسلما بازده كار انسانها را صدها يا هزاران برابر مي كند
4- جمله وَ لَوْ كانَ بَعْضهُمْ لِبَعْضٍ ظهِيراً (هر چند بعضي: بعض ديگر را ياري و كمك كنند) تأكيد مجددي است روي مسئله همفكري و تعاون: و ضمنا اشاره سربسته‌اي است به اهميت و تأثير اين كار در پيشبرد هدفها.
5- تعبير به مثل هذا القرآن تعبير جامعي است كه شباهت و همانندي را در تمام زمينه ها مي‌رساند: يعني مثل آن از نظر فصاحت: مثل آن از نظر محتوي و مثل آن از نظر انسان سازي: بحثهاي علمي: قانونهاي حيات بخش اجتماعي: تاريخ خالي از خرافات: پيشگوئي هاي مربوط به آينده و امثال آن.
6- دعوت از همه انسانها دليل بر اين است كه در مسأله اعجاز تنها جنبه الفاظ قرآن و فصاحت و بلاغت مطرح نيست: چرا كه اگر چنين بود دعوت از نا آشنايان به زبان عربي بي‌فايده بود.
7- يك معجزه گويا و رسا آنست كه آورنده آن مخالفان را نه تنها دعوت به مقابله كند بلكه آنها را با وسائل مختلف به اين كار تحريك و تشويق نموده:

و به اصطلاح بر
اسلام فراتر از زمان، ص: 44
سر غيرت آورد: تا آنچه را در توان دارند به كار گيرند: سپس كه عجز آنها نمايان شد:
عمق و عظمت اعجاز روشن گردد.
در آيه سوره اسراء و ساير آيات مربوطه، اين موضوع كاملا عملي شده است: زيرا از يك سو پاي همه انسانها را به ميان كشيده: و با تصريح به ناتواني آنها طي جمله لا ياتون بمثله آنها را برانگيخته و با جمله وَ لَوْ كانَ بَعْضهُمْ لِبَعْضٍ ظهِيراً تحريك بيشتري نموده است.
آيه بعد در واقع بيان يكي از جنبه‌هاي اعجاز قرآن يعني جامعيت آن است: مي‌گويد: ما براي مردم در اين قرآن از هر نمونه‌اي از انواع معارف بيان كرديم وَ لَقَدْ صرَّفْنا لِلنَّاسِ في هذا الْقُرانِ مِن كلِّ مَثَلٍ فَابي أَكْثرُ النَّاسِ الَّا كفُوراً. «1» ولي با اين حال اكثر مردم جاهل و نادان جز انكار حق: و ناديده گرفتن دلائل هدايت: عكس‌العملي نشان ندادند (فَابي أَكْثرُ النَّاسِ الَّا كفُوراً).
صرّفنا از ماده تصريف به معني تغيير: يا تبديل و از حالي به حالي كردن آمده است.
كفور به معني انكار حق است.
براستي اين تنوع محتويات قرآن: آن هم از انساني درس نخوانده، عجيب است، چرا كه در اين كتاب آسماني: هم دلائل متين عقلي با ريزه‌كاري‌هاي مخصوصش در زمينه عقائد آمده، و هم بيان احكام متين و استوار بر اساس نيازمندي‌هاي بشر در همه زمينه ها: هم بحثهاي تاريخي قرآن در نوع خود بي نظير، هيجان‌انگيز، بيدارگر دلچسب، تكان‌دهنده و خالي از هر گونه خرافه است.
و هم مباحث اخلاقيش كه با دلهاي آماده همان كار را مي كند كه باران بهار با زمينهاي مرده! مسائل علمي كه در قرآن مطرح شده: پرده از روي حقايقي برمي‌دارد كه حداقل در آن زمان براي هيچ دانشمند شناخته نشده بود.
خلاصه قرآن در هر وادي گام مي‌نهد: عالي‌ترين نمونه را ارائه مي‌دهد.
آيا با توجه به اين كه معلومات انسان محدود است مخصوصا با توجه به اين كه پيامبر اسلام در محيطي پرورش يافته بود كه از همان علم و دانش محدود بشري آن
اسلام فراتر از زمان، ص: 45
زمان نيز خبري نبود: آيا وجود اين همه محتواي متنوع در زمينه هاي توحيدي و اخلاقي و اجتماعي و سياسي و نظامي وو ...، دليل بر اين نيست كه از مغز انسان تراوش نكرده بلكه از ناحيه خدا است

و به همين دليل اگر جن و انس جمع شوند كه همانند، بياورند قادر نخواهند بود فرض كنيم تمام دانشمندان امروز و متخصصان علوم مختلف جمع شوند، دائرة المعارفي تنظيم كنند و در قالب بهترين عبارات بريزند ممكن است اين مجموعه براي امروز جامعيت داشته باشد اما مسلما براي پنجاه سال بعد نه تنها ناقص و نارسا است بلكه آثار كهنگي از آن مي‌بارد.
در حالي كه قرآن در هر عصر و زماني كه خوانده مي‌شود- مخصوصا در عصر ما- آنچنان است كه گوئي امروز و براي امروز نازل شده و هيچ اثري از گذشت زمان در آن ديده نمي‌شود. «1»
به كلمات دعوت به مقابله آيات، دوباره دقت كنيم مي بينيم، قرآن با بيان بسيار قاطع و صريح تمام جهانيان و كليه كساني را كه در پيوند آن با مبدأ جهان آفرينش ترديد داشتند دعوت به مقابله به مثل كرده است: نه تنها دعوت كرده بلكه آنها را تشويق و تحريك به مبارزه نيز نموده است و كلماتي در اين آيات به كار برده كه به اصطلاح به غيرت آنها برخورد نمايد اين كلمات عبارتند از:
ان كنتم صادقين: اگر راست مي‌گوئيد.
فاتوا بعشر سور مثله مفتريات: ده سوره ساختگي مثل آن بياوريد.
قل فاتوا بسورة مثله ..: بگو پس يك سوره ساختگي بياوريد.
وَ ادْعُوا مَنِ استَطعْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ: غير از خدا از هر كس مي‌خواهيد دعوت كنيد
قُل لَّئنِ اجْتَمَعَتِ الانْسُ وَ الْجِنُّ عَلي أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هذا الْقُرانِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ
اگر همه جهانيان دست به دست هم بدهند كه مانند اين قرآن: بياورند، نمي‌توانند مثل، بياورند.
فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَ لَن تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتي وَقُودُهَا النَّاس وَ الحِجَارَةُ: اگر مثل، نياورديد:
اسلام فراتر از زمان، ص: 46
و هرگز نخواهيد توانست: از آتشي بترسيد كه هيزم آن بدنهاي مردم (گنهكار) و سنگها است.
با اين تحريك ها و تشويقها: و با اين كه مي دانيم اين مبارزه تنها يك مبارزه ادبي يا مذهبي نبود بلكه يك مبارزه سياسي اقتصادي و اجتماعي بود: مبارزه‌اي بود كه همه چيز حتي موجوديت آنها در گرو آن بود: و بعبارت ديگر: يك مبارزه حياتي محسوب مي‌شد كه مسير و سرنوشت زندگي و مرگ آنها را روشن ميساخت اگر پيروز مي‌شدند همه چيز داشتند: و اگر مغلوب مي‌شدند: بايد از همه چيز خود دست بشويند.
با اين حال اگر مي بينيم آنها در مقابل قرآن زانو زده‌اند و نتوانستند همانند، بياورند.
معجزه بودن قرآن روشنتر مي‌شود. «1»

به خاطر اهميت اين دعوت به مقابله دوباره تأكيد مي كنم آن گونه كه ملاحظه مي كنيد قرآن با صراحت و قاطعيت بي نظير دعوت به مبارزه كرده: صراحت و قاطعيتي كه نشانه زنده حقارت است.
قابل توجه اين كه اين آيات منحصر به زمان و مكان خاصي نيست و تمام جهانيان و مراكز علمي دنيا را به سوي اين مبارزه دعوت مي كند و هيچ گونه استثنائي در آن وجود ندارد و هم اكنون نيز به تحدّي خود ادامه مي‌دهد.
از كجا كه مثل آن را نياورده‌اند؟!
نظر به تاريخ اسلام و جستجوي زواياي آن، پاسخ اين سؤال را روشن مي سازد: زيرا در داخل كشورهاي اسلامي در زمان پيغمبر صلي الله عليه و آله و پس از او حتي در خود مكه و مدينه مسيحيان و يهوديان سر سخت و متعصبي مي‌زيستند كه براي تضعيف مسلمانان از هر فرصتي استفاده مي كردند و علاوه در ميان مسلمانان جمعي مسلمان نما كه قرآن مجيد آنها را منافق نام نهاده زندگي داشتند كه رل جاسوسي بيگانگان بر عهده آنان بود (مانند آنچه در باره ابو عامر راهب و همدستان او و از منافقان مدينه و چگونگي ارتباط آنها با امپراطور روم در تواريخ نقل شده كه منتهي
اسلام فراتر از زمان، ص: 47
به ساختن مسجد ضرار در مدينه شد و آن صحنه عجيبي را كه قرآن در سوره توبه به آن اشاره كرده است بوجود آورد).
مسلما اين دسته از منافقان و آن عده از دشمنان متعصب و سرسخت كه به دقت مراقب اوضاع مسلمين بودند و از هر جرياني كه به زيان مسلمانان بود استقبال مي كردند اگر به چنين كتابي دسترسي پيدا كرده بودند براي در هم شكستن آنها تا آنجا كه مي‌توانستند، نشر مي‌دادند و يا لااقل در حفظ و نگهداريش مي كوشيدند و لذا مي بينيم حتي افرادي كه به احتمال ضعيفي ممكن است به معارضه با قرآن برخاسته باشند: تاريخ نام آنها را ضبط كرده است از جمله: نام عبد اللّه بن مقفع را برده‌اند كه او كتاب «الدرة اليتيمة» را به همين منظور نوشته است.
در صورتي كه كتاب مزبور هم اكنون در اختيار ما است و چندين بار چاپ شده است و كوچكترين اشاره‌اي در آن كتاب به اين مطلب نشده است: نمي دانيم چطور اين نسبت را به او داده‌اند؟
نام متنبي احمد بن حسين كوفي شاعر را در اين زمره نيز ذكر كرده‌اند: كه ادعاي نبوت نموده است: در صورتي كه قرائن زيادي نشان مي‌دهد كه داعيه او بيشتر بلندپروازي محروميت هاي خانوادگي و حس جاه‌طلبي بوده است.
ابوالعلاي معري نيز متهم به اين امر شده است: گر چه از او سخنان زننده‌اي نسبت به اسلام نقل شده اما هيچ وقت داعيه مبارزه با قرآن:

نداشته است بلكه جملات جالبي درباره عظمت قرآن گفته كه حاكي از عجز و ناتواني اوست
ولي مسيلمه كذاب از مردم يمامه مسلما از كساني است كه به مبارزه با قرآن برخاسته و به اصطلاح آياتي آورده است كه جنبه تفريحي آن بيشتر است بد نيست چند جمله از آنها را در اينجا بياوريم:
1- در برابر سوره الذاريات، اين جمله‌ها را آورده است.
والمبذرات بذرا و الحاصدات حصدا و الذاريات قمحا و الطاحنات طحنا و العاجنات عجنا و الخابزات خبزا و الثاردات ثردا واللاقمات لقماهالة و سمناً.
يعني قسم به دهقانان و كشاورزان، قسم به درو كنندگان، قسم به جدا كنندگان كاه از گندم، قسم به جدا كنندگان گندم از كاه، قسم به خمير كنندگان، قسم به نان پزندگان:
اسلام فراتر از زمان، ص: 48
قسم به ترید كنندگان! قسم به آن كساني كه لقمه‌هاي چرب و نرم بر مي‌دارند!!.
2- ياضفدع بنت ضفدع، نقي‌ماتنقين، نصفك في‌الماء و نصفك في الطين، لا الماء تكدرين و لا الشارب تمنعين.
اي قورباغه دختر قورباغه! آنچه مي‌خواهي صدا كن! نيمي از تو در آب و نيمي ديگر در گل است: نه آب را گل‌آلود مي كني: و نه كسي را از آب خوردن جلوگيري مي‌نمائي!.
سيد قطب در تفسيرفي ظلال مي گويد: جمعي از ماديون در روسيه شوروي هنگامي كه مي‌خواستند در كنگره مستشرقين كه در سال 1954 ميلادي تشكيل شد بر قرآن خرده بگيرند: چنين مي‌گفتند كه اين كتاب نمي‌تواند تراوش مغز يك انسان- محمد- بوده باشد: بلكه بايد نتيجه تلاش و كوشش جمعيت بزرگي باشد! حتي نمي‌توان باور كرد كه همه آن در جزيرة العرب نوشته شده باشد: بلكه بطور قطع قسمتهائي از آن در خارج جزيرة العرب نوشته شده است!!.
آنها از يك سو چون طبق منطقشان دائر به انكار وجود خدا و مسأله وحي، براي همه چيز تفسيرمادي جستجو مي كردند: و از سوي ديگر نمي‌توانستند قرآن: زائيده مغز انساني در جزيره عرب بدانند ناچار به تفسيرمضحكي دست زدند و، به جمعيت كثيري از داخل و خارج عربستان پيوند دادند همان چيزي كه تاريخ به كلي: انكار مي كند! به هر حال از اين آيه به خوبي استفاده مي‌شود كه اعجاز قرآن تنها در جنبه محتواي آن نيست بلكه الفاظ قرآن نيز در سر حد اعجاز است: و كشش و جاذبه و شيريني و هماهنگي خاصي كه در الفاظ جمله بندي‌ها وجود دارد مافوق قدرت انسانها است. «1»

به هر حال اين آيات «تحدّي» كه به طور وضوح اعجاز قرآن را، روشن مي كند: و مفهوم آن مخصوص معاصران پيامبر نيست: بلكه تمام كساني كه در همه قرون و اعصار مي گويند قرآن سخن بشر است: و بر خدا افترا بسته شده: آنها نيز مخاطب به اين خطابند كه اگر راست مي گويند سخني همانند آن بياورند.
اسلام فراتر از زمان، ص: 49
البته اين نداي قرآن در همه اين آيات همواره بلند بوده است: و در طي چهارده قرن كه از بعثت پيامبر صلي الله عليه و آله مي‌گذرد كسي نتوانسته است به آن پاسخ مثبت گويد: با اين كه مسلم است كه دشمنان اسلام مخصوصا ارباب كليسا و يهود در طول سال ميلياردها صرف تبليغات بر ضد اسلام مي كنند: چه مانعي داشت كه بخشي از قرآنرا، در اختيار گروهي از دانشمندان و ادبا و سخن سنجان مخالف مي‌گذاردند تا در برابر قرآن به معارضه برخيزند: و مصداق فليأتوا بحديث مثله باشند: و اين عجز عمومي گواه زنده اصالت اين وحي آسماني است.
يكي از مفسران در اينجا نكته‌اي دارد كه قابل توجه است: او مي‌گويد: در اين قرآن:
راز مخصوصي وجود دارد كه هر كس با آيات آن روبرو مي‌شود، احساس مي كند:
پيش از آنكه در مفاهيم و اسرار اعجازي آن سخني گفته شود، در عبارات اين قرآن نفوذ و سلطه خاصي وجود دارد و چيزي ماوراء اين معاني در عقل انسان منعكس مي‌شود: و در لابلاي عباراتش عنصري نهفته است كه به مجرد استماع: در وجود انسان فرو مي‌ريزد: بعضي، آشكارتر: و بعضي پنهان‌تر، ولي به هر حال اين سلطه و نفوذ وجود دارد: نفوذ اسرارآميزي كه نمي‌توان منشأآن را، به خوبي مشخص ساخت.
آري اين كلمات و عبارات قرآن است كه چنين جذبه‌اي دارد؟ يا سرّي در عمق معاني آن نهفته است.
و يا بازتابهائي است كه از انوار آن مي‌درخشد و يا همه اينهاست؟ هر چه هست با ساير كلمات و مفاهيمي كه در قالب لغات ريخته مي‌شود متفاوت است.
واقعاً اين سرّي است كه در آيات قرآني نهفته شده: و هر كس در نخستين برخورد، درك مي كند: و به دنبال آن به سراغ اسرار ديگري مي‌آيد كه از طريق انديشه و تفكر در سراسر قرآن به دست مي‌آيد. «1

4- قسمتي از اخبار غيبي قرآن در اين فصل نمونه هائي از اخبار غيبي از آيات قرآن كريم را مي آوريم و زياده خواهان را به تفاسير و كتاب‌هاي روائي مفصل، ارجاع مي دهيم.
1- آن از اخبار غيبي است
تِلْك مِنْ أَنباءِ الْغَيْبِ نُوحِيها إِلَيْك ما كُنت تَعْلَمُها أَنت وَ لا قَوْمُك مِن قَبْلِ هَذَا فَاصبرْ إِنَّ الْعاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ «1»
اينها از خبرهاي غيب است كه به تو (اي پيامبر) وحي مي كنيم؛ نه تو، و نه قومت، اينها را پيش از اين نمي‌دانستيد! بنابر اين، صبر و استقامت كن، كه عاقبت از آن پرهيزگاران است!
2- داناي غيب اوست
عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظهِرُ عَلي غَيْبِهِ أَحَداً (26) إِلا مَنِ ارْتَضي مِن رَّسولٍ فَإِنَّهُ يَسلُك مِن بَينِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصداً (27) «2»
. داناي غيب اوست و هيچ كسرا بر اسرار غيبش آگاه نمي سازد، مگر رسولاني كه آنان را برگزيده و مراقبيني از پيش رو و پشت سر براي آنها قرار مي‌دهد ...
3- رؤياي حق پيامبر صلي الله عليه و آله
لَّقَدْ صدَقَ اللَّهُ رَسولَهُ الرُّءْيا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسجِدَ الْحَرامَ إِن شاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ محَلِّقِينَ رُءُوسِكُمْ وَ مُقَصّرِينَ لا تخافُونَ فَعَلِمَ ما لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِن دُونِ ذالِكَ فَتْحاً قَرِيباً (27) «3»
. خداوند آنچه را به پيامبرش در عالم خواب نشان داد راست گفت؛ بطور قطع همه شما بخواست خدا وارد مسجد الحرام مي شويد در نهايت امنيّت و در حالي كه سرهاي خود را تراشيده يا كوتاه كرده‌ايد و از هيچ كس ترس و وحشتي نداريد؛ ولي خداوند چيزهايي را مي‌دانست كه شما نمي‌دانستيد (و در اين تأخيرحكمتي بود)؛ و قبل از آن، فتح نزديكي (براي شما) قرار داده است.
او كسي است كه رسولش را با هدايت و دين حق فرستاده تا، بر همه اديان پيروز

كند؛ و كافي است كه خدا گواه اين موضوع باشد!.
5- وعده پيروزي در جنگ بدر
وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَي الطائِفَتَينِ أَنَّها لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيرَ ذَاتِ الشوْكةِ تَكُونُ لَكُمْ وَ يُرِيدُ اللَّهُ أَن يحِقَّ الْحَقَّ بِكلِماتِهِ وَ يَقْطعَ دَابِرَ الْكافِرِينَ (7) «1»
و (به ياد آريد) هنگامي را كه خداوند به شما وعده داد كه يكي از دو گروه

[: كاروان تجاري قريش، يا لشكر مسلح آنها] نصيب شما خواهد بود؛ و شما دوست مي‌داشتيد كه كاروان (غير مسلح) براي شما باشد (و بر آن پيروز شويد)؛ ولي خداوند مي‌خواهد حق را با كلمات خود تقويت، و ريشه كافران را قطع كند؛ (از اين رو شما را بر خلاف ميلتان با لشكر قريش درگير ساخت، و آن پيروزي بزرگ نصيبتان شد.)
اين وعده خدا وقتي بود كه مسلمان ها از هرجهت ضعيف و هيچ گونه تعادل قوا نداشتند، اما اين اخبار غيبي، تحقق پيدا كرد.
6- اخبار از شكست دشمنان
أَمْ يَقُولُونَ نحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرٌ (44) سيهْزَمُ الجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ (45) «2»
يا مي گويند: «ما جماعتي متحّد و نيرومند و پيروزيم»؟! (ولي بدانند) كه بزودي جمعشان شكست مي‌خورد و پا به فرارمي‌گذارند!
7- دشمنان را از تو دفع مي كنم
فَاصدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِض عَنِ الْمُشرِكِينَ (94) إِنَّا كَفَيْناك الْمُستهْزِءِينَ (95) الَّذِينَ يجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً ءَاخَرَ فَسوْف يَعْلَمُونَ (96) «3»
آنچه را مأموريت داري، آشكارا بيان كن! و از مشركان روي گردان (و به آنها اعتنا نكن)! ما شرّ استهزاكنندگان را از تو دفع خواهيم كرد؛
همانها كه معبود ديگري با خدا قرار دادند؛ امّا بزودي مي‌فهمند! (كه چه اشتباه بزرگي را مرتكب شده‌اند، ولي ديگر ندامت فايده نمي بخشد و دير شده است
8- پيشگوئي بر بني اسرائيل
اسلام فراتر از زمان، ص: 52
فَإِذاا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما بَعَثْنا عَلَيْكمْ عِباداً لَّنا أُولي بَأْسٍ شدِيدٍ فَجاسوا خِلالَ الدِّيارِ وَ كانَ وَعْداً مَّفْعُولًا (5) «1»
هنگامي كه نخستين وعده فرا رسد، گروهي از بندگان پيكارجوي خود را بر ضدّ شما بر مي انگيزيم (تا شما را سخت در هم كوبند؛ حتي براي به دست آوردن مجرمان)، خانه‌ها را جستجو مي كنند؛ و اين وعده‌اي است قطعي!
بعض اصحاب ما روايت مي كند، نزد أبي عبد اللّه عليه السلام نشسته بودم بناگه اين آية (فوق) را خواند گفتيم: فدايت شويم، اين (بندگان خدا) كيانند؟، سه مرتبه فرمود:
هم والله أهل قم به خدا قسم آنها اهل قم هستند.
9- اگر با شما بجنگند فرار مي كنند
لَن يَضرُّوكمْ إِلّا أَذًى وَ إِن يُقاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الأَدْبارَ ثُمَّ لا يُنصرُونَ (111) ضُرِبَت عَلَيهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ ما ثُقِفُوا إِلّا بحَبْلٍ مِّنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ وَ باءُو بِغَضبً مِّنَ اللَّهِ وَ ضُرِبَت عَلَيهِمُ الْمَسكَنَةُ ذالِك بِأَنَّهُمْ كانُوا يَكْفُرُونَ بِاياتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ الأَنبِياءَ بِغَيرِ حَقَّ ذَالِك بِما عَصوا وَّ كانُوا يَعْتَدُونَ (112) «2»
آنها [: اهل كتاب، مخصوصا» يهود] هرگز نمي‌توانند به شما زيان برسانند،

جز آزارهاي مختصر؛ و اگر با شما پيكار كنند، به شما پشت خواهند كرد (و شكست مي‌خورند)؛ سپس كسي آنها را ياري نمي كند.
هر جا يافت شوند، مهر ذلت بر (پيشاني) آنان خورده است؛ مگر با ارتباط به خدا، (و تجديد نظر در روش ناپسند خود،) و (يا) با ارتباط به مردم (و وابستگي به اين و آن)؛ و به خشم خدا، گرفتار شده‌اند؛ و مهر بيچارگي بر آنها زده شده؛ چرا كه آنها به آيات خدا، كفر مي ورزيدند و پيامبران را بناحق مي كشتند. اينها بخاطر آن است كه گناه كردند؛ و (به حقوق ديگران،) تجاوز مي‌نمودند.
اين آيه به مسلماناني كه از طرف قوم كافر خود تحت فشار قرار گرفته بودند و آنها را به خاطر پذيرفتن اسلام نكوهش و احيانا تهديد مي كردند بشارت مي‌دهد كه مخالفان هرگز نمي‌توانند زياني به آنان برسانند: و زيان آنها بسيار جزئي و كم اثر خواهد بود: و از بدگوئي زباني و مانند آن تجاوز نمي كند
اسلام فراتر از زمان، ص: 53
اين دو آيه در حقيقت متضمن چند پيشگوئي و بشارت مهم به مسلمانان است كه همه آنها در زمان پيامبر اكرم عملي گرديد:
1- اهل كتاب هيچ گاه نمي‌توانند ضرر مهمي به مسلمانان برسانند: و زيانهاي آنها جزئي و زودگذر و دير پاي است (لَن يَضرُّوكمْ إِلا أَذًي)
2- هر گاه در جنگ با آنها روبرو شوند سرانجام شكست خواهند خورد و پيروزي نهائي از آن مسلمانان است و كسي به حمايت از آنان بر نخواهد خاست (وَ إِن يُقاتِلُوكمْ يُوَلُّوكمُ الأَدْبارَ ثُمَّ لايُنصرُونَ
3- آنها هيچ گاه روي پاي خود نمي ايستند: و همواره ذليل و بيچاره خواهند بود:
مگر اين كه در برنامه خود تجديد نظر كنند و راه خدا پيش گيرند يا بديگران متوسل شوند و موقتا از نيروي آنها استفاده كنند. (ضُرِبَت عَلَيهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوا) طولي نكشيد كه اين سه وعده و بشارت آسماني در زمان خود پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله تحقق يافت: و مخصوصا يهود حجاز (بني قريظه و بني نضير و بني قينقاع و يهود خيبر و بني المصطلق) پس از تحريكات فراوان بر ضد اسلام: در ميدانهاي مختلف جنگ با آنها روبرو شدند: و سرانجام همگي شكست خورده و متواري گشتند.
سرنوشت خطرناك يهود
تاريخ پر ماجراي يهود، آنچه را در آيات فوق گفته شد، كاملا تاييد مي‌كند، وضع كنوني آنها نيز گواه بر اين حقيقت است، و اينكه در آيات فوق خوانديم ضربت عليهم الذلة مهر ذلت بر آنها زده شده است يك حكم تشريعي نيست آنچنانكه بعضي از مفسران گفته‌اند، بلكه يك فرمان تكويني و حكم قاطع تاريخ است، كه هر قومي غرق در گناه شوند، و تعدي

به حقوق ديگران جزو برنامه آنها باشد، و در از بين بردن رهبران نجات بشريت كوشش داشته باشند، داراي چنين سرنوشتي خواهند بود، مگر اينكه در وضع خود تجديد نظر كنند، و از اين راه بازگردند و يا با وابستگي‌هائي كه به ديگران پيدا مي‌كنند چند روزي به حيات خود، ادامه دهند.
حوادثي كه اين روزها در كشورهاي اسلامي مي‌گذرد، و موضع- گيري خاص صهيونيسم در برابر مسلمين و قرار گرفتن آنها در زير چتر حمايت ديگران و عوامل گوناگوني كه موجوديت آنها را تهديد مي‌كند، همگي شاهد گوياي واقعيتي است كه
اسلام فراتر از زمان، ص: 54
از اين آيات استفاده مي‌شود
شايد تجربيات تلخ گذشته، و حوادثي كه اخيرا مسير تاريخ آنها را عوض كرده سبب شود كه در برنامه‌هاي ديرين خود تجديد نظر كنند، و از در صلح و دوستي با اقوام ديگر در آيند، و زندگي مسالمت آميزي با ديگران بر اساس احترام به حقوق آنها، و رفع تجاوز از آنان داشته باشند «1»
10- وعده بازگشت به حرم امن خدا
إِنَّ الَّذِي فَرَض عَلَيْكَ الْقُرْءانَ لَرادُّكَ إِلي مَعادٍ قُل رَّبي أَعْلَمُ مَن جَاءَ بِالهُدَي وَ مَنْ هُوَ في ضلالٍ مُّبِينٍ (85) «2»
آن كس كه قرآن را: بر تو فرض كرد، تو را به جايگاهت [: زادگاهت] بازمي‌گرداند! بگو: «پروردگار من از همه بهتر مي‌داند چه كسي (برنامه) هدايت آورده، و چه كسي در گمراهي آشكار است!»
جمعي از مفسرين شأن نزولي براي نخستين آيه فوق از ابن عباس نقل كرده‌اند كه مضمونش چنين است: هنگامي كه پيامبر صلي الله عليه و آله به قصد هجرت از مكه به سوي مدينه مي‌آمد به سرزمين جحفه كه فاصله چندان زيادي از مكه ندارد رسيد: به ياد موطنش مكه افتاد: شهري كه حرم امن خدا است و خانه كعبه كه قلب و جان پيامبر با آن پيوند ناگسستني داشت در آنجا است: آثار اين شوق كه با تأثر و اندوه آميخته بود در چهره مباركش نمايان گشت: در اينجا پيك وحي خدا جبرئيل نازل شد و پرسيد آيا به راستي به شهر و زادگاهت اشتياق داري؟ پيامبر فرمود: آري: جبرئيل عرض كرد: خداوند اين پيام را براي تو فرستاده: ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الي معاد آن كس كه اين قرآن را بر تو فرض كرده است تو را به سرزمين اصليت بازمي‌گرداند و مي دانيم اين وعده بزرگ سرانجام تحقق يافت و پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله پيروزمندانه با ارتشي نيرومند و قدرت و عظمت فراوان به مكه بازگشت: و حرم امن خدا بدون جنگ و خونريزي به او تسليم شد.
بنا بر آيه فوق يكي از پيشگوئي هاي اعجاز آميز قرآن است كه چنين خبري

را به طور قطع و بدون هيچ قيد و شرط بيان كرده و بعد از مدت كوتاهي تحقق يافت.
اسلام فراتر از زمان، ص: 55
اين آيات كه آخرين آيات سوره قصص است پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله را مخاطب ساخته: و به دنبال بيان گوشه‌هائي از زندگي موسي بن عمران عليه السلام و مبارزه او با فرعونيان بشارتي به پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و دستورالعمل هاي مؤكدي به او مي‌دهد.
گفتيم: نخستين آيه از اين آيات طبق مشهور در سرزمين جحفه در مسير پيامبر صلي الله عليه و آله به سوي مدينه نازل شد: او مي‌خواهد به يثرب برود و آن را مدينة الرسول كند: هسته اصلي حكومت اسلامي را در آنجا تشكيل دهد و استعدادهاي نهفته را شكوفا سازد: و آنجا را پايگاه و سكوئي براي دستيابي به حكومت گسترده الهي و اهدافش قرار دهد: اما با اين حال عشق و دلبستگي او به مكه سخت او را آزار مي‌دهد و دوري از اين حرم امن الهي براي او بسيار ناگوار است.
اينجا است نور وحي به قلب پاكش مي‌تابد و بشارت بازگشت به سرزمين مألوف را به او مي‌دهد: و مي‌گويد: همان كسي كه قرآن: بر تو فرض كرد تو را به جايگاه و زادگاهت باز مي‌گرداند (إِنَّ الَّذِي فَرَض عَلَيْك الْقُرْءَانَ لَرادُّك إِلي مَعادً).
غم مخور همان خدائي كه موسي را در طفوليت به مادرش بازگرداند: همان خدائي كه او را بعد از يك غيبت ده ساله از مصر به زادگاه اصليش بازگردانيد تا چراغ توحيد را برافروزد و حكومت مستضعفان را تشكيل دهد و قدرت فرعونيان طاغوتي را درهم بشكند: همان خدا تو را با قدرت و قوت تمام به مكه باز مي‌گرداند: و چراغ توحيد را با دست تو در اين سرزمين مقدس برمي افروزد.
همان خدائي كه قرآن: بر تو نازل كرد و ابلاغش را فرض نمود و احكامش را واجب گردانيد: آري خداي قرآن: خداي با عظمت زمين و آسمان اين امور در برابر قدرتش سهل و آسان است. «1»
11- وعده فتح و پيروزي
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا فَتَحْنا لَك فَتْحاً مُّبِيناً. «2» به نام خداوند بخشنده بخشايشگر
1- ما براي تو پيروزي آشكاري فراهم ساختيم!
اسلام فراتر از زمان، ص: 56
فتح المبين!
در نخستين آيه اين سوره بشارت عظيمي به پيامبر صلي الله عليه و آله داده شده است: بشارتي كه طبق بعضي از روايات نزد پيامبر صلي الله عليه و آله محبوبتر از تمام جهان بود: مي‌فرمايد: ما براي تو فتح آشكار و

نماياني مي كنيم (انا فتحنا لك فتحا مبينا).
پيروزي چشمگيري كه آثار آن در كوتاه مدت و دراز مدت در پيشرفت اسلام و زندگي مسلمانان آشكار شده و مي‌شود: فتحي كه در طول تاريخ اسلام كم نظير يا بي نظير خواهد بود.
در سال ششم هجرت ماه ذي القعده پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله به قصد عمره به سوي مكه حركت كرده و همه مسلمانان را تشويق به شركت در اين سفر نمود، اما گروهي خود داري كردند، ولي جمع كثيري از مهاجران و انصار و اعراب باديه نشين در خدمتش عازم مكه شدند.
اين جمعيت كه در حدود يك هزار و چهارصد نفر بودند همگي لباس احرام بر تن داشتند و جز شمشير كه اسلحه مسافران محسوب مي‌شد هيچ سلاح جنگي با خود بر نداشتند. و دركتاب‌هاي تاريخ مشروحاً آمده است «1»
ظاهر مجموع اين مسافرت يك ناكامي و شكست بود ولي خبر نداشتند كه در پشت داستان صلح حديبيه چه پيروزيهائي براي مسلمانان و آينده اسلام نهفته است، و در همين هنگام بود كه سوره فتح نازل شد و بشارت فتح عظيمي را به پيامبر گرامي اسلام داد.
پيامدهاي سياسي و اجتماعي و مذهبي صلح حديبيه
يك مقايسه اجمالي ميان وضع مسلمانان در سال ششم هجرت (هنگام صلح حديبيه) و دو سال بعد كه با ده هزار سرباز مجهز براي فتح مكه حركت كردند تا به پيمان شكني مشركان پاسخ دندان شكني دهند و سرانجام بدون كمترين برخورد نظامي مكه را گشودند چرا كه قريش كمترين قدرت مقاومت در خود نمي‌ديدند نشان مي‌دهد كه بازتاب صلح حديبيه تا چه حد گسترده بود.
اسلام فراتر از زمان، ص: 57
به طور خلاصه مسلمانان از اين صلح چند امتياز و پيروزي مهم به شرح زير به دست آوردند.
1- عملا به فريب خوردگان مكه نشان دادند كه آنها قصد كشتار ندارند و براي شهر مقدس مكه و خانه خدا احترام فراوان قائلند، همين امر سبب جلب قلوب جمع كثيري به سوي اسلام شد.
2- قريش براي اولين بار اسلام و مسلمين را به رسميت شناختند مطلبي كه
دليل بر تثبيت موقعيت آنها در جزيره عربستان بود.
3- بعد از صلح حديبيه مسلمانان براحتي مي‌توانستند همه جا رفت و آمد كنند، و جان و مالشان محفوظ بماند، و عملا با مشركان از نزديك تماس پيدا كردند، تماسي كه نتيجه اش شناخت بيشتر اسلام از سوي مشركان و جلب توجه آنها به اسلام بود.

4- بعد از صلح حديبيه راه براي نشر اسلام در سراسر جزيره عرب گشوده شده، و آوازه صلح طلبي پيامبر صلي الله عليه و آله اقوام مختلفي را كه برداشت غلطي از اسلام و شخص پيامبر صلي الله عليه و آله داشتند به تجديد نظر وادار كرد، و امكانات وسيعي از نظر تبليغاتي به دست مسلمانان افتاد.
5- صلح حديبيه راه را براي گشودن خيبر و بر چيدن اين غده سرطاني يهود كه بالفعل و بالقوه خطر مهمي براي اسلام و مسلمين محسوب مي‌شد هموار ساخت.
6- اصولا وحشت قريش از درگيري با سپاه هزار و چهارصد نفري پيامبر صلي الله عليه و آله كه هيچ سلاح مهم جنگي با خود نداشتند و پذيرفتن شرائط صلح خود عامل مهمي براي تقويت روحيه طرفداران اسلام و شكست مخالفان بود كه تا اين اندازه از مسلمانان حساب بردند.
7- بعد از ماجراي حديبيه پيامبر صلي الله عليه و آله نامه‌هاي متعددي به سران كشورهاي بزرگ ايران و روم و حبشه، و پادشاهان بزرگ جهان نوشت، و آنها را به سوي اسلام دعوت كرد، و اين به خوبي نشان مي‌دهد كه تا چه حد صلح حديبيه اعتماد به نفس به مسلمين داده بود كه نه تنها در جزيره عرب كه در دنياي بزرگ آن روز راه خود را به پيش مي‌گشودند.
آيه 27 اين سوره كه تأكيد بر رؤياي صادقانه پيامبر صلي الله عليه و آله كرده مي‌گويد: مسلما در
اسلام فراتر از زمان، ص: 58
آينده وارد مسجد الحرام در نهايت امنيت خواهيد شد، و به انجام مناسك عمره مي‌پردازيد شاهد گويائي است بر اين كه اين سوره و محتواي آن بعد از حديبيه و قبل از فتح مكه بوده است.
در روايات متعددي صلح حديبيه به عنوان فتح مبين معرفي شده است از جمله: در تفسيرجامع الجوامع آمده است: هنگامي كه پيامبر از حديبيه باز مي‌گشت (و سوره فتح نازل شد) يكي از اصحاب عرض كرد: ما هذا الفتح لقد صددنا عن البيت و صُدَّ هَديُنا: اين چه فتحي است كه ما را از زيارت خانه خدا باز داشتند و جلوي قرباني ما را گرفتند؟! پيامبر صلي الله عليه و آله فرمود: بئس الكلام هذا، بل هو اعظم الفتوح، قد رضي المشركون ان يدفعوكم عن بلادهم بالراع، و يسئلوكم القضية، و رغبوا اليكم في الامان و قد راوا منكم ما كرهوا!: بد سخني گفتي، بلكه اين بزرگترين پيروزي ما بود كه مشركان راضي شدند بدون بر خورد خشونت آميز شما را از سرزمين خود دور كنند، و به شما پيشنهاد صلح دهند، و با آن همه ناراحتي كه قبلا ديده اند تمايل به ترك تعرض نشان دادند. صلح حديبيه در كوتاه مدت سبب فتح خيبر (در سال هفتم‌هجرت) و فراتر از آن سبب فتح مكه، و نيز پيروزي اسلام در تمام صحنه جهان از نظر نفوذ در قلوب مردم بود. «1»

12- بشارت بر غنائم زياد
در آيه بعد بشارت بيشتري به مسلمانان داده: مي‌گويد: خداوند به شما غنائم و فتوحات ديگري وعده داده است كه هرگز توانائي بر آن نداشته و نداريد ولي خداوند قدرتش بر آن احاطه دارد: و او بر هر چيز توانا است وَ أُخْري لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيها قَدْ أَحاط اللَّهُ بِها وَ كانَ اللَّهُ عَلي كلِّ شَيْ‌ءٍ قَدِيراً (21) «2» در اين كه اين وعده اشاره به كدام غنيمت و كدام پيروزيها است؟ در ميان مفسران گفتگو است.
بعضي اشاره به فتح مكه و غنائم حنين مي‌دانند: و بعضي به فتوحات و غنائمي كه بعد از پيغمبر صلي الله عليه و آله نصيب امت اسلامي شد (مانند فتح ايران و روم و مصر).
اسلام فراتر از زمان، ص: 59
اين احتمال نيز وجود دارد كه اشاره به همه آنها باشد.
تعبير به لم تقدروا عليها اشاره به اين است كه مسلمانان قبل از آن هرگز احتمال چنين فتوحات و غنائمي را نمي‌دادند ولي به بركت اسلام و امدادهاي الهي اين نيرو و توان براي آنها پيدا شد.
بعضي از اين جمله چنين استنباط كرده‌اند كه قبلا در ميان مسلمانان بحثي در باره اين فتوحات بوده است: اما خود را از انجام آن ناتوان مي‌ديدند: مخصوصا در حديثي كه در داستان جنگ احزاب آمده مي‌خوانيم: آن روز كه پيامبر صلي الله عليه و آله بشارت فتح ايران و روم و يمن را به مسلمانان داد منافقان، به باد سخريه گرفتند.
جمله قد احاط الله بها (خداوند، احاطه فرموده) اشاره به احاطه قدرت پروردگار بر اين غنائم يا فتوحات است: و بعضي، اشاره به احاطه علمي او دانسته‌اند اما معني اول با جمله‌هاي ديگر آيه سازگارتر است: البته جمع ميان هر دو نيز مانعي ندارد.
و بالاخره آخرين جمله آيه يعني و كان الله علي كل شيء قديرا در حقيقت به منزله بيان علت است براي جمله قبل اشاره به اين كه با قدرت خداوند بر همه چيز اين گونه فتوحات براي مسلمانان عجيب نيست
آيه مورد بحث يكي از اخبار غيبي و پيشگوئي‌هاي قرآن: در باره حوادث آينده و از شواهد آسماني بودن اين كتاب: و از معجزات پيغمبر گرامي اسلام صلي الله عليه و آله است كه با اين قاطعيت و تأكيد هم خبر از ورود به مسجد الحرام و انجام مراسم عمره در آينده نزديك مي‌دهد: و هم فتح قريب و پيروزي نزديك قبل از آن: و چنانكه مي دانيم اين هر دو پيشگوئي و اين پيروزيها، در مدت كوتاهي به وقوع پيوست و عظمت اين آيات را روشن ساخت. «1»
13- عمرة القضاء
عمرة القضاء همان عمره‌اي است كه پيامبر صلي الله عليه و آله سال بعد

از حديبيه: يعني در ذي القعده سال هفتم هجرت (درست يك سال بعد از آنكه مشركان آنها را از ورود به مسجد الحرام بازداشتند) به اتفاق يارانش انجام داد: و نامگذاري آن به اين نام به
اسلام فراتر از زمان، ص: 60
خاطر آن است كه در حقيقت قضاي سال قبل محسوب مي‌شد.
توضيح اين كه: طبق يكي از مواد قرار داد حديبيه: برنامه اين بود كه مسلمانان در سال آينده مراسم عمره و زيارت خانه خدا را آزادانه انجام دهند: ولي بيش از سه روز در مكه توقف نكنند: و در اين مدت سران قريش و مشركان سرشناس مكه از شهر خارج شوند (تا هم از درگيري احتمالي پرهيز شود: و هم آنها كه به خاطر كينه‌توزي و تعصب ياراي ديدن منظره عبادت توحيدي مسلمانان را نداشتند:
نبينند!).
رويهمرفته عمرة القضاء هم عبادت بود: و هم نمايش قدرت: و بايد گفت كه بذر فتح مكه كه در سال بعد روي داد در همان ايام پاشيده شد: و زمينه را كاملا براي تسليم مكيان در برابر اسلام فراهم ساخت.
اين وضع به قدري براي سران قريش ناگوار بود كه پس از گذشتن سه روز كسي را فرستادند خدمت پيامبر صلي الله عليه و آله كه طبق قرار داد بايد هر چه زودتر مكه را ترك گويد و حضرت نيز ترك نمود. «1»
14- وعده كوثر
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَعْطيْناكَ الْكَوْثَرَ (1) فَصلِّ لِرَبِّك وَ انحَرْ (2) إِنَّ شانِئَك هُوَ الأَبْترُ (3)
بنام خداوند بخشنده مهربان
1- ما به تو كوثر (خيرو بركت فراوان) عطا مي كنيم.
2- اكنون كه چنين است براي پروردگارت نماز بخوان و قرباني كن.
3- مسلما دشمن تو ابتر و بلا عقب است.
روي سخن در تمام اين سوره به پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله است (مانند سوره و الضحي و سوره ا لم نشرح) و يكي از اهداف مهم هر سه سوره تسلي خاطر آن حضرت در برابر انبوه حوادث دردناك و زخم زبانهاي مكرر دشمنان است.
فاطمه (عليهاالسلام)
اسلام فراتر از زمان، ص: 61
كوثر يك معني جامع و وسيع دارد: و آن خيركثير و فراوان است: و مصاديق آن زياد است: ولي بسياري از بزرگان علماي شيعه يكي از روشنترين مصداقهاي كوثر را، وجود مبارك فاطمه زهرا عليها السلام دانسته‌اند: چرا كه شأن نزول آيه مي‌گويد: آنها پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله را متهم مي كردند كه بلا عقب است: قرآن ضمن نفي سخن آنها مي‌گويد:

ما به تو كوثر داديم.
از اين تعبير استنباط مي‌شود كه اين خيركثير همان فاطمه زهرا عليها السلام و نسل اوست زيرا نسل و ذريه پيامبر صلي الله عليه و آله به وسيله همين دختر گرامي در جهان انتشار يافت نسلي كه نه تنها فرزندان جسماني پيغمبر بودند: بلكه آئين او و تمام ارزشهاي اسلام را حفظ كردند: و به آيندگان ابلاغ نمودند: نه تنها امامان معصوم اهل بيت عليهم السلام كه آنها حساب مخصوص به خود دارند: بلكه هزاران هزار از فرزندان فاطمه عليها السلام در سراسر جهان پخش شدند كه در ميان آنها علماي بزرگ و نويسندگان و فقها و محدثان و مفسران والا مقام و فرماندهان عظيمي بودند كه با ايثار و فداكاري در حفظ آئين اسلام كوشيدند.
فراموش نبايد كرد اين سخن را خداوند زماني به پيامبرش مي‌گويد كه كه آثار اين خيركثير هنوز ظاهر نشده بود: اين خبري بود از آينده نزديك و آينده هاي دور:
خبري بود اعجازآميز و بيانگر حقانيت دعوت رسول اكرم صلي الله عليه و آله
در اينجا به بحث جالبي از فخر رازي برخورد مي كنيم كه در ضمن تفسيرهاي مختلف كوثر مي‌گويد: قول سوم اين است كه اين سوره به عنوان رد بر كساني نازل شده كه عدم وجود اولاد را بر پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله خرده مي‌گرفتند: بنابر اين معني سوره اين است كه خداوند به او نسلي مي‌دهد كه در طول زمان باقي مي‌ماند: ببين چه اندازه از اهل بيت را شهيد كردند: در عين حال جهان مملو از آنها است، اين در حالي است كه از بني اميه (كه دشمنان اسلام بودند) شخص قابل ذكري در دنيا باقي نماند: سپس بنگر و ببين چقدر از علماي بزرگ در ميان آنها است: مانند باقر و صادق و رضا و نفس زكيه.
اعجاز اين سور

5- فرازهاي ديگر از اعجاز علمي قرآن 1- وحدت هستي
جديدترين نظريه علمي ثابت كرده است كه زمين جزيي از منظومه شمسي بوده و به مرور زمان از آن جدا شده، به سردي گراييده و قابليت زندگي را پيدا كرده است.
براي صحت اين نظريه به وجود آتش فشان ها در بطن زمين و زمين لرزه ها در اثر اين آتش فشان ها اشاره مي كنند.
اين نظريه علمي جديد آنچه را كه در قرآن بدان اشاره شده است تأييد مي كند:
أَ وَ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّماواتِ وَ الأَرْض كانَتا رَتْقاً فَفَتَقْانهُما وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ كلَّ شَيْءٍ حَيَّ أَ فَلا يُؤْمِنُونَ (30) «2»
(آيا نديدند كساني كه كافر شدند، هر آينه بود آسمانها و زمين خشك و بهم چسپيده، ما گشاديم آنرا و زنده گردانيديم از آب همه چيز را، آيا ايمان نمي آورند؟).
استاد طباره مي گويد: اين يكي از معجزات علمي قرآن است كه علم جديد آنرا تأييد مي كند. علم ثابت كرده است كه اين هستي يك كتله متصل با هم بوده و به مرور زمان تقسيم شده است. منظومه شمسي ما در نتيجه همين انقسامات بميان آمده است. بخش دوم از آيه (و جعلنا من الماء كلّ شيءٍ حيّ ...) آشكارترين اشاره به تأييد حقيقت علمي است كه دانشمندان راز آنرا كشف كرده اند. بيشترين كاووشهاي كيمياوي به آب ضرورت دارد و آب عنصر اساسي ادامه زندگي در هستي و نباتات است.
1 رتق بمعناي با هم متصل و يك جا. 2 فتق جدايي ميان دو

چيز. ديگر اين كه؛ اين آيه نشان مي دهد كه خالق و ايجادگر اين هستي، آنرا بگونه اي ساخته است كه براي مخلوقاتش قابل زندگي باشد. اگر درجه حرارت زياده از حد پائين بود درجه اكسيژن در آن بسيار زياد مي شود، وقتي آب جامد شود حرارت زيادي از آن بيرون رانده مي شود و زير آبرا براي زندگي حيوانات آبي مساعد مي سازد. و عجيبترين حكمت قرآني اين است كه، با كلمات بسيار سنجيده راز زندگي را بيان مي دارد.
2- پيدايش هستي:
دانشمند فضايي (جينز) مي گويد: اولين ماده هستي بشكل گازهائي بوده اند كه در فضا بطور منظم وجود داشتند و مجموعه كهكهشانها از تراكم وتجمع اين گاز ها پديد آمده اند. دانشمند ديگري بنام (جامو) مي گويد: هستي در وهله اول پيدايشش پر از گازهائي بوده كه بطور منظم در فضا

توزيع شده بودند و از آنجا كار تكوين آغاز يافته است.
اين نظريه اي است كه قرآن كريم آنرا تأييد مي كند. اگر نص قرآني در رابطه موجود نمي بود شايد اكثر ما اين فرضيه علمي را نادرست مي پنداشتيم و يا به آن بديده شك مي نگريستيم.: ثِمَّ استَوي إِلي السَّماءِ وَ هِيَ دُخانٌ فَقالَ لها وَ لِلأَرْضِ ائْتِيا طوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتا أَتَيْنا طائِعِينَ (11) «1»
(سپس به آفرينش آسمان پرداخت، درحالي كه به صورت دود بود، و به آن زمين دستور داد «به وجود آئيد (وشكل بگيريد) خواه از روي اطاعت و خواه از روي اكراه آنها گفتند ما از روي طاعت مي آئيم (و شكل مي گيريم)
دراين آيه كريمه، مصدر پيدايش و خلقت اين هستي را دود (دخان) معرفي كرده است. دود چيزي است كه عربها از اشياء ملموس آنرا درك مي كردند كه در حقيقت همان گاز است. آيا چهارده قرن قبل در مقدور يك شخص كه خواندن و نگاشتن نمي دانست، بود كه اين كشف علمي قرن بيستم را بداند، آنهم در زماني كه مردم از هستي و اسرار آن چيزي نمي دانستند؟!
اسلام فراتر از زمان، ص: 81
3- تجزيهء اتم:
تا آخر قرن نوزدهم اعتقاد براين بود كه كوچكترين ماده هستي اتم است كه در يكي از عناصر وجود دارد و اتم غير قابل تجزيه است، اين نظريه چندين قرن وجود داشت و در چندين دهه گذشته دانشمندان توجه بيشترشان بر اتم بود تا اين كه موفق به تجزيه آن شدند و پي بردند كه اتم داراي اجزاء پروتون، نيترون و الكترون است. بواسطه اين تجزيه موفق به ساختن بمب اتم و بمب هاي هيدوژني شدند. به اين قول پرودگار دانا و توانا توجه كنيد: وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لا تَأْتِينا الساعَةُ قُلْ بَلي وَ رَبي لَتَأْتِيَنَّكمْ عالِمِ الْغَيْبِ لا يَعْزُبِ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرَّةً في السماواتِ وَ لا في الأَرْضِ وَ لا أَصغَرُ مِن ذالِك وَ لا أَكبرُ إِلا في كتابٍ مُبِينٍ (3) «1»
به اندازه سنگيني ذرّه‌اي در آسمان ها و زمين، از علم او دور نخواهد ماند، نه كوچكتر و نه بزرگتر از آن مگر اين كه در كتابي آشكار ثبت است (كلمه أصغر (كوچكتر از ذره) در قرآن كريم اشاره به همين امكان تجزيه اتم است.
و آيه (ولا في السّماوات) بيانگر اينست كه خواص اتم در زمين همان خواص اتم در موجودات فضائي مثل آفتاب، ستاره ها و سياره هاست.
آيا محمد (ص) خواص اتم را خوانده و براي تجزيه آن در زمين و آسمان تلاش كرده بود؟! اين بزرگترين معجزه علمي قرآن ودليل‌است براينكه‌اين كتاب وحي الهي است 4- كمبود اكسيژن:
از زماني كه عمل و توانائي پرواز براي بشر فراهم آمد، دانشمندان به يك

پديده اي طبيعي پي بردند كه عبارت از كمبود اكسيژن در طبقات بالاي فضاست. وقتي انسان به بالا مي رود و در فضا قرار مي گيرد اين امر را درك مي كند و احساس نفس تنگي مي نمايد و هرچه بالاتر رود احساس خفقان مي كند تا حدي كه ديگر زندگي بدون اكسيژن غير ممكن مي گردد. از همين رو خدمه هاي پرواز به مسافرين مي آموزند كه كه هرگاه هواپيما به ارتفاع بيش از 35 هزار قدم بلند شود از دستگاه اكسيژن هاي مصنوعي بالاي سرشان استفاده كنند.
اسلام فراتر از زمان، ص: 82
قرآن كريم در چهارده قرن قبل و قبل از كشف برنامه پرواز، به اين امر إشاره كرده است: فَمَن يُرِدِ اللَّهُ أَن يَهدِيَهُ يَشرَحْ صدْرَهُ لِلإسلام وَ مَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُ يجْعَلْ صدْرَهُ ضيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّما يَصَّعَّدُ في السَّماءِ ... «1» آن كس را كه خدا بخواهد هدايت كند سينه‌اش را براي (پذيرش) اسلام گشاده مي سازد و آن كس را كه
(بخاطر اعمال خلافش) بخواهد گمراه سازد سينه‌اش را آنچنان تنگ مي سازد كه گويا مي‌خواهد به آسمان بالا برود، بعداً نيز توضيحي در اين باره خواهد آمد.
در گذشته متقدّمين اين آيه را مطابق فهم خود و زمان خود تفسير مي كردند و مي گفتند: يعني همانند كسي كه تلاش مي كند تا به آسمان برود، ولي نمي تواند. يا اين كه؛ كسي براي كاري تلاش كند كه محال است. علم جديد آمد و معجزه علمي قرآن ظاهر شد و يك اتفاق عجيبي را ميان آيه قرآن و واقعيت علمي ايجاد كرد. اين يك تصديق ديگري بود درين عصر بر اعجاز قرآن و راستي نبوت محمد صلي الله عليه و آله.
5- دوگانگي يا دوقطبي بودن همه چيز:
قبلًا اعتقاد برين بود كه زوجيت (نرو ماده) تنها در ميان انسانها و حيوانات وجود دارد. علم جديد آمد و ثابت ساخت كه نر و مادگي در نباتات و جمادات و حتي كوچكترين جرم و برق هم وجود دارد، هرچيز جنس مثبت ومنفي دارد و ما همه مي دانيم كه برق بايد دو لين (رشته) يكي براي مثبت و يكي براي منفي داشته باشد.
اتم هم وقتي تجزيه شود در خود پروتون و نيترون دارد و هركدام ازاينها خواص نر و ماده را دارد. قرآن كريم در چندين آيه به اين موضوع اشاره كرده است:
1- وَ مِن كلِّ شَيْءٍ خَلَقْنا زَوْجَينِ لَعَلَّكمْ تَذَكَّرُونَ (49) «2»
(از هر چيز خلق كرديم جفت، تا اين كه شما پند بگيريد) درينجا كلمه (ومن كلّ شيءٍ) دلالت بر عموميت دارد. يعني همه چيز.
2- أَ وَ لَمْ يَرَوْا اليَ الْأَرْض كمْ أَنبَتْنا فيها مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ. «3» آيا آنها به زمين نگاه نكردند: چه اندازه در آن از گياهان جفت آفريديم.

درين آيه اشاره به نباتات است.
3- سُبْحانَ الّذي خَلَقَ الْأزْواجَ كُلَّها مِمَّا تُنْبِتُ الأرْضَ وَ مِنْ أنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لا يَعْلَمُونَ. «1»
(پاك است ذاتي كه آفريده جفتها را همه از آنچه مي رويانند زمين و از خود شما و آنچيز هاي كه شما نمي دانيد) اين آيه كريمه زوجيت را در همه موجودات از انسان، حيوان وآنچه كه ما مي دانيم و يا نمي دانيم ثابت مي سازد. پاك و باعظمت است ذات داناي توانا كه برهمه چيز احاطه دارد و همه چيز را برشمرده است. (توضيحاتي در اين مورد در فصل «زوجيت گياهان» خواهد آمد).
6- پرده هاي جنين:
علم ثابت كرده است كه جنين در رحم مادر محاط به سه پرده است، اين پرده ها تنها با تشريح دقيق علمي قابل درك مي شود، و گرنه با ديد چشم تنها مي توان يك پرده را مشاهده كرد. اين چيزي است كه طب امروز به آن پي برده است، ولي قرآن كريم از قبل اين امر را تأييد كرده است. ... يخْلُقُكُمْ في بُطُونِ أُمَّهاتِكمْ خَلْقاً مِّن بَعْدِ خَلْقً في ظلُماتً ثَلاثٍ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْك ... «2»
(آفريد شمارا در شكم هاي مادرانتان آفريدني بعد از آفريدني در تاريكي هاي سه گانه، اينست خداي پروردگارتان كه اوراست پادشاهي).
دراين آيه خداوند خبر داده است كه جنين در سه پرده پوشيده است كه آنهارا بنام ظلمات (تاريك ها) ياد نموده است، چون اين پرده ها طوري اند كه مانع رسيدن نور و روشني به جنين مي شوند. علم امروزي هم به اين حقيقت تأكيد دارد.
7- نطفه گذاري در درختان بواسطه باد:
علم ثابت كرده است، باد نطفه هاي مذكر را به مؤنث در درختان ميوه دار منتقل مي كند و بدين واسطه درختان بارور مي شوند. قرآن كريم بدقت از آن حكايت كرده است: وَ أَرْسلْنا الرِّياحَ لَواقِحَ فَأَنزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَسقَيْناكُمُوهُ وَ ما أَنتُمْ لَهُ بِخازِنينَ. «3»
(و فرستاديم بادهارا نطفه گذارنده، و فرستاديم از آسمان آب و نوشانيديم شمارا و

نيستيد شما كه آن (باران) را خزينه كرده باشيد)
اين يك اخبار ديگرقرآن از حقايق علمي و ثابت است كه دلالت بر راستي نبوت مي كند. دانشمند مستشرق (اجنيري) استاد دانشگاه آكسفورد در يك قرن قبل مي گويد: شتربانان عرب سيزده قرن قبل از اروپايي ها مي دانستند كه بادها درختان را باردار مي سازند. اشاره او بهمين آيه از قرآن

كريم است.
8- ژنهاي زنده در مني انسان:
طب امروزي كشف كرده است كه مني داراي جاندارهاي كوچكي است كه آنرا ژن مي نامند، اين ژنها با چشم ديده نمي شوند و بايد براي ديدن آنها از ميكروسكوب استفاده شود. هر ژن داراي شكلي با سر، گردن و دم است مشابهت به زالو هاي نوزاد دارد، يا كرم آبي سياه است كه در دهن حيوانات داخل مي شود و خون مي مكد. اين ژنهاي زنده با تخمك هاي زن مخلوط مي شوند و حمل صورت مي گيرد، وقتي عمل لقاح صورت گرفت دهن رحم بسته مي شود و ديگر چيزي به آن راه نمي يابد، و باقيمانده ژنها مي ميرند. اين يك تجزيه و نظريه علمي است.
قرآن كريم دراين رابطه مي گويد:
اقْرَأْ بِاسمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (1) خَلَقَ ٱلْاِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ (2) «1»
بخوان بنام پروردگارت كه آفريد انسان را از علق) (علق) همان شكل كرم يا نوزاد زالو است اين معجزه علمي قرآن در وقت نزول آن قابل درك نبود تا اين كه ميكروسكوب كشف شد و اين امر دانسته شد. «2

بخش 2 قرآن و كيهان شناسي

اشاره

بخش 2 قرآن و كيهان شناسي در مورد كيهان شناسي و درباره كاينات از نظر اسلام، آيات و اخبار بي شماري وجود دارد كه دقت در محتواي آنها، آدمي را به شگفتي وا مي دارد كه در آن برهه از زمان كه پيامبر صلي الله عليه و آله مبعوث گشت و در آن قطعه از زمين كه مأمور به تبليغ گرديد، جامعه آن روز، نه فرهنگ سالمي داشت و نه آنچنان علمي و فهمي، آن هم در شبه جزيره عربستان كه از خوردن مارمولك گرفت تا زنده به گور كردن دختران و بي ارزش بودن نيمي از افراد جامعه «زنان» و دايركردن عشرتكده ها و صدها مسايل ديگر؛
در چنين مقطعي، دين مترقي و پوياي اسلام ببار نشست كه تا دنيا دنياست، هر روز از اخبار به غيب و اسرار دستورات و قوانين آن، پرده برداري و از فورمول‌هاي نهفته و ناپيدا و بي انتهاي آن، عجائب و شگفتي هائي، در اختيار آدميان قرار گرفته و به اطلاعات آنان افزوده مي شود كه قسمتي از آن در اين بخش آيات و قسمت اعظم آن در بخش‌هاي متعدد اخبار، گفته خواهد شد.
البته قسمت قابل توجهي از آيات قرآن كريم، مربوط به كيهان و كيهان شناسي و شناساندن آن مي باشد و هدف ما از آوردن بعضي از آنها براي تفهيم اين مطلب است كه، نزول اين آيات در آن برهه از زمان و بيان اين گونه مطالب علمي، به اين سبك و نظم، خود از اعجاز مهم قرآن است و پرداختن به مشروح آنها، به كتاب مستقل در مجلدات زياد نياز دارد، بنا براين به خاطر بي بهره نماندن و آگاهي از فيوضات آن، ناگزيربه آوردن مطالبي خيلي فشرده اقدام مي نمائيم.
باز تأكيد مي كنيم كه فراموش نشود اين مطالب علمي و تخصصي در زماني و در مكاني فرود آمده است كه نه آورنده و گوينده آن، درس خوانده بود و نه در مكتب استادي نشسته بود و نه در آن جامعه از علم خبري بود و نه از اين گونه گفتارهاي فوق تخصصي (كه هنوز هم هنوز است، دست بشر) از به دست آوردن اسرار كامل آنها عاجز و نا توان است!، سراغي بود، اين خود معجزه ايست فوق اعجازها

1- شكل گيري نخست جهان آفرينش

1- شكل گيري نخست جهان آفرينش أَ وَ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّماواتِ وَ الْأَرْض كانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ كلَّ شيْءٍ حَيٍّ أَ فَلا يُؤْمِنُونَ (30)» «1»

«آيا آنها كه خدا را انكار مي كنند با چشم علم و دانش، اين حقيقت را نديدند كه، آسمانها و زمين در آغاز به هم پيوسته بودند، سپس ما آنها را از هم گشوديم و هر موجود زنده‌اي را از آب آفريديم آيا با اين آيات و نشانه ها باز هم ايمان نمي آورند.»

اين آيه مباركه از روي مطلب مهمّي پرده برمي‌دارد. كه قرنها به صورت بكر و دست نخورده باقي مانده بود امّا گذشت زمان آن را تفسيركرد و مي كند؛

آن گونه كه ابن عباس گفته است، «القرآن يفسّره الزمان» «2»

«قرآن را (گذشت) زمان تفسيرمي نمايد»

با گذشت زمان كه علم به پيش مي رود، بشر نيز به بعضي از اسرار كاينات دسترسي پيدا مي كند و در نهايت مُهر بعضي از آيات سر به مُهر قرآن كريم، شكسته و اسرار آن كشف و تفسيرمي‌شود، و باز هر چه زمان به جلوتررود، در اثر پرورش استعدادها و نبوغها، پرده ها از روي آيات يكي پس از ديگري كنار زده خواهد شد.

يكي از آن آيات آيه مباركه فوق است، پس از انقضاي قرون و أعصار و پس از تحقيق در مسائل خلقت، دانشمندان به اين نتيجه رسيده اند كه آسمانها از توده گازهاي فشرده شده به وجود آمده است. ياگروهي براين باورند كه: «مجموعه جهان هستي، به صورت توده واحد عظيمي از بخار سوزان بود كه بر اثر انفجارهاي مهيب دروني و حركت، تدريجاً تجزيه شد. و كواكب و ستاره‌ها، از جمله منظومه شمسي و كره زمين به وجود آمد و بازهم جهان در حال گسترش است.

به طور خلاصه، دانش نوين نشان مي‌دهد كه جهان بطور ناگهاني و در پي يك انفجار بزرگ پديد آمده است؛ نظريه «انفجار بزرگ» بر اين گمان است كه مواد متشكّله عالم يا جهان آغازين، پس از انفجار، آن چنان منبسط گرديد كه بي درنگ سراسر فضا را

فرا گرفت و پر كرد!، و به دنبال يك سري دگرگوني‌ها، نخست كهكشانه‌ها، سپس ستارگان يا خورشيدها و در پايان، سيارات را پديد آورد. اما چيزي كه تاكنون مجهول مانده است علّت انفجار بزرگ و يا موجبات انفجار مواد متشكّله جهان آغازين، چه بوده است؟!. «1»

با توجّه و دقّت به گفته هاي دانشمندان، آيه مباركه، پس از گذشت قرنها تفسيرشده است. مخصوصاً جمله «كانتا رتقاً ففتقنا هما» «آسمانها و زمين به هم پيوسته بودند، ما آنها را گشوديم» و با يك جمله كوتاه پر محتوي، تمامي تحقيقات و كاوشهاي علمي دانشمندان را خلاصه كرده و قرنها پيش از آن خبر داده است؛ اما باز علم بشر از فهم تفصيلي آن، عاجز است. «2»

پس بايد اعتراف كرد كه بشر با اين همه تلاش ها و كاوش ها در به دست آوردن راز و رمزهاي جهان، هنوز در «الفِ» اسرار و رموز كاينات درجا مي زند، و به «باي» آن نه رسيده است درست است كه، اين گفتارها واظهار نظرها امروز ارزش علمي دارد أمّا علم و دانش، فرداچه پيش مي آورد جز او كسي نمي داند؟!.

«ثم استوي الي السّماء وهي دخان ...، «3»

سپس اراده آفرينش آسمان راكرد: در حالي كه به صورت دود بود، جمله «وهي دخان» «آسمانها در آغاز به صورت دود بود» نشان مي‌دهد كه در آغاز آفرينش، آسمانها توده گازهاي گسترده و عظيمي بوده است، و اين سخن با آخرين تحقيقات علمي، در مورد آغاز آفرينش، كاملًا هم آهنگ است.

هم اكنون نيز بسياري از ستارگان آسمان به صورت توده‌اي فشرده از گازها و دخان است.»

2- آغاز آفرينش جهان با بيان ديگر آيه‌هاي فصل پيش، ما را به تفكر در مورد آفرينش جهان و خالق آن از مسير عقلي و
اسلام فراتر از زمان، ص: 90
علمي دعوت كرده و رهنمون مي شود. اين آيه ها در مورد آغاز و ادامه و پايان جهان صحبت مي كنند، در حالي كه دانشمندان تلاش مي كنند تا به بعضي از سؤال ها، از جمله اينكه جهان چگونه با اين نظم و ترتيب به وجود آمده، و چگونه با اين شرايط به حيات خود ادامه مي دهد و پايانش چگونه خواهد بود؟ پاسخي پيدا كنند، آنها مواد ستارگان و سيارات را بررسي كردند و آن ها را يكسان يافتند. آنها نحوه حركت ستارگان و مسيري كه طي مي كنند و چگونگي حركت سيارات اطراف آن ها را بررسي كردند. و اندازه و طول عمر ستارگان را محاسبه نمودند، دريافتند كه قوانين مخصوصي بر حركت، مواد و اجرام آن ها حاكم است و از برنامه هاي خاصي تبعيت مي كنند، بنابراين نتيجه گرفتند كه بايد از يك منبع و منشأ سر چشمه گرفته باشند. بنابراين فرض كردند كه احتمالا در ابتدا يك ماده فشرده وجود داشته كه در يك محيط بسيار محدود و پر فشار قرار گرفته بوده. سپس در يك لحظه، انفجاري بزرگ رخ داده كه باعث شده اين ماده به امواج تبديل شود. اين امواج در يك لحظه در كيهان منتشر شده و به خاطر سرماي شديد كيهان، به سرعت به اتم تبديل‌شده سپس اين اتم ها به ستاركاني تبديل گشته اند كه حركت تشعشعات و طول عمرشان از يك قانون يكسان پيروي مي كند! اين ستارگان همچنين به گروه هايي تقسيم شدند كه قوانين بين گروه ها نيز يكسان مي باشد.
بعد از انفجار، انتروپي به شدت افزايش مي يابد و مواد باقي مانده، رو به بي نظمي مي گذارند ولي بعد از انفجار بزرگ نه تنها بي نظمي به وجود نيامده بلكه همان طور كه مي بينيم نظم و شعور حيرت انگيزي در ميان كوچك ترين ذرات گرفته تا بزرگ ترين ستارگان وجود دارد و اين چيزي به غير از تجلي اسماء و صفات الهي نيست عقل انسان حكم مي كند كه يك انفجار نمي تواند منجر به ايجاد اين يكساني حيرت انگيز شود. بلكه بر عكس انفجار منجر به نابودي و عدم تعادل مي گردد و نمي تواند چنين آسمان و زمين زيبا با سيستم هايي كه از قوانين دقيقي پيروي مي كنند به وجود آورد؟، ولي مي بينيم به وجود آمده است.
هيچ كس حقايق خلقت ستارگان را نمي داند اما خالق اين ستارگان از همه آن ها اطلاع دارد. و بسياري از حقايق علمي را در مورد ستارگان به پيامبرخود، آشكار

كرد، و در آيه 30 از سوره انبياء را چنين فرموده:
أَوَلَمْ يَرَ الَّذينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّماواتِ وَالأَرْضَ كانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما وَجَعَلْنا مِنَ الْماء كُلَّ شَيءٍ حَيّ أَفلايؤمِنُونَ: آيا كافران نديدند كه آسمانها و زمين به هم پيوسته بودند، و ما آنها را از يكديگر باز كرديم؛ و هر چيز زنده‌اي را از آب قرار داديم؟! آيا ايمان نمي‌آورند؟!.
توضيح علمي:
در مورد اين آيه از كساني كه دخالت خداوند در شروع آفرينشي با اين نظم و زيبائي را، تكذيب مي كنند و سعي مي كنند وحدت هستي و جهان را «ماده بسيار فشرده» و «انفجار بزرگ در يك لحظه» و «خنك شدن ناگهاني» و غيره را تصادفي و اتفاقي جلوه دهند، در اين صورت سؤالي پيش مي آيد.
آيا اين نقطه شروع، فقط با شانس انجام يافته و اين ماده خود به خود، به تنهايي تبديل به چنين نظمي شده است. يا نيروئي مافوق تمام نيروها در آن نقطه شروع دخالتي داشته است؟!.
البته نظر آن دانشمندان در مورد اينكه دنيا از يك نقطه شروع شده است درست است قرآن نيز چنين نقطه اي را با كلمه رَتْق، كه به معناي ماده فشرده شده، يا مواد به هم پيچيده و متصل بوده، تشريح و تأييد مي كند. اما اشتباه دانشمندان مادي گرا در آن است كه فكر مي كنند همه اين تغيير و تحول‌هاي شگرف و عجيب، به صورت تصادفي و اتفاقي بوده است!!.
خداوند پراكندگي اين مواد را با كلمه «فَفَتَقْناهُما» توضيح مي دهد. اين كلمه بدان معنا است كه خداوند اين مواد فشرده (رَتْق) را به خواست خود به مواد همگون تبديل كرد كه دنيا را با نظم به وجود آورد. به طوري كه مواد داخل خورشيد با مواد داخل زمين و ماه و ديگر سيارات و ديگر ستارگان يكسان است و تمامي اين مواد داراي اتم‌هاي مثبت و الكترون با بار منفي هستند. چنين تشابهي از لحظه اوليه خلقت وجود داشته است زيرا اين خلقت توسط يك خالق بوده و با يك فرمان صورت گرفته است وبس.
مسلماً آنچه كه پيوستگي آسمان و زمين را موجب مي شود عدم وجود اتمسفر در اطراف كره زمين بوده است. پس از تشكيل اتمسفر و تمركز گازهاي حياتي در

بخش‌هاي پاييني جو، اتمسفر زمين شكل گرفته و با پيدايش آب و استقرار آن بر روي زمين و پس از تشكيل خاك اولين موجودات حياتي متابوليسم دار خلق شده‌اند.

در اين دو آيه به سه نكته مهم درباره آفرينش جهان و موجودات زنده اشاره شده است
1- جهان در آغاز به صورت گاز و دود بود.
2- جهان در آغاز به هم پيوسته بود سپس كرات آسماني از هم جدا شدند.
3- آغاز آفرينش موجودات زنده از آب است.
شرح: گرچه درباره كيفيت پيدايش جهان ونحوه آن فرضيات مختلفي وجود دارد كه از حدود فرضيه تجاوز نمي كند، ولي باتوجه به مطالعاتي كه روي كهكشان ها و منظومه هايي كه در حال پيدايش و شكل گيري هستند به عمل آمده ثابت شده است كه جهان در آغاز به صورت توده گازي ابر مانند فشرده اي بود كه بر اثر گردش به دور خود، قطعاتي از آن جدا شده و به اطراف پراكنده گشته است واين قطعات تدريجاً سرد شده و به صورت مايع و در موارد زيادي به صورت جامد در آمده، و كرات مسكوني وغير مسكوني را تشكيل داده است.
مشاهدات دانشمندان فلكي در مورد «سحابي ها»، اين مسأله را كه دنيا در آغاز به صورت توده گاز دود مانندي بوده، به عنوان يك نظريه قطعي معرفي مي كند، اين چيزي است كه محافل عملي جهان، آن را پذيرفته اند!
درنخستين آيه فوق نيزمي خوانيم كه: «آسمانها (كرات آسماني) درآغاز (مانند) دود بودند»
هماهنگي اين آيه با اكتشافات دانشمندان كه چندان از عمرآنها نمي گذرد نشانه اي از اعجاز علمي قرآن مي باشد كه پرده از روي مطلبي كه در عصر نزول قرآن كاملًا ناشناخته بوده است برمي دارد.
در انتهاي آيه آمده است «ما همه چيز را از آب زنده گردانيديم» همان طور كه خداوند در ابتداي اين آيه خلقت جهان را از مواد در هم پيچيده آغاز كرده است و در آخر بيان مي دارد كه خلقت موجودات زنده از آب شروع شد، زيرا مسلماً بر

اساس علم و دانش اگر آبي نبود زندگي هم وجود نداشت اين مطلب به آوردن دليل و برهان نياز ندارد، چون روشن است در هر سياره‌اي آب وجود ندارد زندگي نيز در آن نيست و در هر سلول يا ارگانيسم زنده، مي بينيم كه آب بيش از 70% وزنش را تشكيل مي دهد. بنابراين بدون آب، اثري از زندگي نخواهد بود. پس مسلما سلول اجزاء سازنده هر موجود از انسان گرفته تا حيوان و حشره يا گياه، زنده است.
اگر ساختمان وجودي موجودات زنده را عميق تر بررسي و آزمايش كنيم مي بينيم كه بيشتر اسيد ها و تركيبات داخل سلول نيز از هيدروژن و اكسيژن و به صورت زنجيره هاي پيچيده بانظمي فوق العاده هستند. اين

دو گاز، هيدروژن و اكسيژن، عناصري هستند كه آب را تشكيل مي دهند و مي توانند اجزاي سازنده هر اتم بزرگ ديگر كه در سلول است، باشند.
پس طبيعت نمي تواند چنين زنجيره هاي پيچيده را در سلولي كه داراي ميليون ها اتم است بدين ترتيب كنار هم بچيند. در عين حال نيز نمي توان فرض كرد كه طبيعت بي جان گوهر حيات را، با چنين زنجيره هاي پيچيده سلولي به وجود آورده است كه فقط داراي حركت، تنفس، قابليت غذا خوردن و هضم و حتي فكر كردن باشند. بلكه خداوند در اين آيه مي فرمايد كه او اين سلول ها را از آب آفريد و بعد زندگي را به آن ها داد.
ناگفته نماند پيدايش موجودات زنده، گياهي و حيواني، در نخستين بار از آب، امروز يك نظريه معروف علمي است.
قرآن نيز در دومين آيه فوق، پيدايش همه موجودات زنده را از آب بازگو مي كند حتي آياتي كه آفرينش انسان را به خاك نسبت مي دهد، تصريح دارد كه اين خاك با آب آميخته بود و به صورت طين (گِل) بود. واينهاهمان چيزهايي است كه امروز به عنوان نظريات مسلم علمي شناخته مي شود.
بعد از تشريح روند شروع خلقت توسط آيه 30، خداوند در آيه 104 در پايان سوره به ما در مورد پايان اين جهان يا روز رستاخيز سخن مي گويد:
كه در پايان بحث كيهان شناسي، تفصيل آن خواهد آمد

3- اسرار خلقت

3- اسرار خلقت برخي ازمحققان دانشگاه لستر انگليس به ارائه تعدادي سؤال درباره اسرار خلقت پرداختند، اين كه هستي چگونه نشو و نما مي يابد؟ و انسان چگونه رشد مي كند؟
نتايجي كه حاصل شد نشان از وجود خالق، پديد آورنده و تنظيم كننده اين هستي مي دهد.
گروه دكتر اندرو از بخش شيمي و زيست شناسي اين دانشگاه با دستگاههاي هندسي بررسي كردند كه سلول تقسيم مي شود. اين مسئله واقعا حيرت آور است:
چه كسي باعث مي شود كه سلول شروع به تكثير و تقسيم كند كه خود بزرگترين سرّ از اسرار خلقت به شمار مي رود.
محقق ديگري به نام پروفسور مارتين بارتسو از بخش فيزيك و ستاره شناسي همين دانشگاه سؤالات ديگري را مطرح مي كند: اين هستي از كجا آمده؟ چگونه رشد كرده؟ و به كجا مي رود؟ اما اين مسئله به كشف وجود ويژگي هر يك از اجزاي هستي يك دارد، به گونه اي كه دو بخش از هستي شبيه هم نيستند، بلكه هر كدام از آنها ويژگي خاصي دارند.
او يك سديم گاز و غباري كه از ستاره ها مي جهد كه شبيه به اثر انگشت است را بررسي مي كند. هنگام تحقيق دريافته كه اين سديم از نظر شكل به سلول شبيه است كه نشان مي دهد از آن ميلياردها نوع در هستي وجود دارد به گونه اي كه دو تا از آنها به همديگر شباهت ندارند.
سديم گرد كه شبيه به سلول انسان است، در داخل آن هسته قرار دارد كه اطراف آن را غبار و گاز هستي گرفته و كاملا شبيه سلولي كه داخل آن هسته قرار دارد و ماده اي زنده كه اطراف آن را فراگرفته است.
كارشناسان مي گويند: دو سلول شبيه به هم در زمين وجود ندارد و همين طور دو سديم شبيه به هم نيز در هستي نيست. «1»
لازم به دقت است كه پژوهشگران امروز با تجهيزات مدرن در قرن 21 مشاهده مي
اسلام فراتر از زمان، ص: 95
كنند، كه هسته چگونه تقسيم مي شود، مرگ و خلقت دوباره و چگونگي آغاز رشد اين هسته ها را مي بينند،
اين انديشمندان ادعا مي كنند كه آنها اولين كساني هستند كه مسير تفكر در پيدايش خلقت را آغاز كرده اند، اما قرآن حدود 14 قرن پيش، از آنها پيشي گرفته است و در باره آن سخن گفته است كه فرمود: «أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ بَدَءَ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعيدُهُ»!

آيا نديدند كه چگونه خدا خلقت را آغاز كرد و سپس آن را باز گرداند (يعني آيا زندگي و مرگ، تقسيم شده هسته را نمي بينند كه خداوند چگونه آن را شروع و دوباره به حالت اوليه، باز مي گرداند). «1

4- تئوري هاي محل پيدايش حيات اوليه در رابطه با پيدايش حيات اوليه سه نظريه وجود دارد:
الف- حيات در جو آغاز شده،
ب- در اعماق اقيانوسها،
ج- حيات اوليه از فضا آمده است.
1- نظريه اول كه مي گويد: حيات در ابتدا در اتمسفر آغاز شده مي گويد: بافت هاي اصلي حيات در انتهاي بالاي اتمسفر شكل گرفته كه متشكل از گازهاي غير ارگانيك بوده است. وضعيت بد هوايي (طوفان، برق، ...) و فعاليتهاي آتش فشاني و تشعشعات خورشيدي، گازهايي مانند متان و هيدروژن و آمونياك را به مولكولهاي ارگانيكي (آلي) تبديل نموده و بافتهاي آن را پايه گذاري كرده است.
2- نظريه دوم كه محل تولد حيات اوليه را در جايي در چشمه هائي در اعماق آب مي داند مي گويد: ماده ارگانيكي اوليه در محيطي غني از لحاظ غذائي، چند
اسلام فراتر از زمان، ص: 96
كيلومتر در زير سطح آب آغاز شده است، در زير چشمه هاي آبي، ستونهاي آبي قويي وجود داشته كه با فشار بيرون مي زده و مواد معدني را با خود بيرون مي داده، و گرماي لازم براي ايجاد حيات را نيز، ايجاد مي كرد، بوده است.
3- نظريه سوم كه مي گويد: حيات اوليه در فضا شكل گرفته مي گويد: بافت هاي اصلي حيات در زمين پيدا و آغاز نشده، بلكه از فضاي دور دست آمده. ماده ارگانيك كه روي خاكستر (يا غبار) بين سيارات نشسته بوده به اتمسفر وارد شده و بزمين افتاده. و يا شايد ستاره اي از ستاره هاي دنباله دار ماده ارگانيسمي اوليه را از فضا با خود به زمين رسانده باشد.
محل پيدايش حيات در قرآن:
«قُلْ سِيرُوا فِي الأَرْضِ فَانظُرُوا كيفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ ينشِيء النَّشْأَةَ الاخِرَةَ» «1»
(به آنها بگو: سير كنيد در زمين و ببينيد خدا چگونه حيات را آغاز كرد. به همان سادگي نيز در مرتبه عالي تري حيات آخرت را ايجاد خواهد نمود»!.
نكات آيه:
1 حيات در زمين آغاز شده:
عناصر لازم براي ايجاد بافت هاي اصلي حيات اوليه روي زمين در مرداب هاي آتش فشاني و موارد مشابه آن وجود داشته است. هر چند تحولات

جوي نيز در- آن نقش داشته است.
2 آغاز حيات قابل شناخت است:
انسان فعلا بافت ها و عناصر اصلي ساده ترين شكل حيات را شناخته است.
آيه در پاسخ به كساني است كه مي گويند: روز قيامت زنده نخواهند شد. قرآن در پاسخ به آنها از آنها مي خواهد كه بروند و ببينند كه حيات چگونه آغاز شده، (1400 سال‌پيش گفته «برويد ببينيد حيات چگونه آغاز شده»!. و همانگونه كه فعلًا آنرا ايجاد نموده، به همان سادگي نيز آنرا در آخرت ايجاد خواهد نمود.
(حرف ثُمَّ در آيه براي بيان «رتبه، رده، و مدار بالاتر و عالي تر» است كه از معاني
اسلام فراتر از زمان، ص: 97
آنست).
حيات اوليه:
«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَصِهْراً» «1» «او كسي است كه از آب انسان را آفريد پس آنرا نَسَب و سبب قرار داد (ونسل او را از اين دو طريق گسترش داد)».
فعل جَعْل به معني «قرار دادن» بر استمرار دلالت دارد. وقتي آيه مي گويد: آفرينش آن موجود اوليه را بطور نَسَبي و صهري «قرار داد»، به اين معني است كه هردو حالت (نَسَبي و صهري) همچنان ادامه دارد. يعني امروز تكثير شدن نيز مانند جفت گيري كردن وجود دارد.
تك ياختگان نخستين نيز همچنان به توليد مثل از طريق تقسيم شدن ادامه مي دهند. يك ارگانيسم ساده تك سلولي مثل آميب خود را به دو قسمت تقسيم مي كند. «2

5- ادامه گسترش جهان

5- ادامه گسترش جهان مسئله گسترش جهان در ميان دانشمندان، مورد بحث و بر رسي قرار گرفته و نظريه‌هاي گوناگون ابراز داشته‌اند كه آيا هنوز هم جهان در حال انبساط و گسترش است يا دوران انقباض آن فرا رسيده و يا درحال ايست و توقف است؟! پاسخ اين سؤال از مطالب ذيل روشن مي شود، و آنچه كه در اين زمينه قرآن كريم چهارده قرن پيش، مطرح نموده و با صراحت اعلام كرده است، قابل قبول و مورد تصديق است زيرا خالق اين مجموعه عظيم، خود بر سرنوشت آن اذعان نموده و با يك جمله كوتاه و پر معنا مسئله را روشن كرده است فرمود:
1- وَ السمَاءَ بَنَيْناها بِأَيْدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ (47) وَ الأَرْض فَرَشناها فَنِعْمَ الْماهِدُونَ (48)» «3»
«ما آسمان را با قدرت بنا كرديم و همواره آن را وسعت مي‌دهيم، و زمين را
اسلام فراتر از زمان، ص: 98
گستريديم و چه خوب گستراننده‌ايم».
اين آيه به ادامه گسترش جهان تصريح مي كند جالب اين كه تعبير به «إنّا لموسعون ما گسترش دهنده گانيم» با استفاده از جمله اسميه واسم فاعل، دليل بر تداوم اين موضوع بوده و نشان مي‌دهد كه اين گسترش همواره وجود داشته و همچنان ادامه دارد. «1» واين درست همان چيزي است، امروز به آن رسيده اند كه، تمام كرات آسماني و كهكشان ها در آغاز در مركز واحدي جمع بوده (با وزن مخصوص فوق العاده سنگيني) سپس، انفجار عظيم وحشتناكي در آن رخ داده است، و به دنبال آن أجزاي جهان متلاشي شده و به صورت كرات در آمده و به سرعت در حال عقب نشيني است. «2»
(ژرژگاموف) در كتاب «آفرينش جهان» در اين زمينه چنين مي‌گويد:
فضاي جهان كه از ميلياردها كهكشان تشكيل يافته و دريك حالت انبساط سريع است، حقيقت اين است كه: جهان ما، در حال سكون نيست؛ بلكه انبساط آن مسلّم است، پي بردن به اين كه جهان ما در حال انبساط است، كليد أصلي را براي گنجينه معمّاي جهان شناسي، مهيا مي كند؛ زيرا اگر اكنون جهان در حال انبساط باشد، لازم مي‌آيد كه زماني در حال انقباض بسيار شديدي بوده است. «3»
علم امروز مي‌گويد: نه تنها كره زمين بر اثر جذب مواد آسماني تدريجاً فربه و سنگين‌تر مي‌شود؛ بلكه آسمانها نيز در گسترش هستند؛ يعني: ستاركاني كه در كهكشان قرار دارند به سرعت از مركز كهكشان دور

مي‌شوند حتّي سرعت اين
اسلام فراتر از زمان، ص: 99
گسترش را در بسياري از مواقع اندازه‌گيري كرده‌اند.
در كتاب «مرزهاي نجوم» نوشته «فرد هويل» مي‌خوانيم:
تندترين سرعت عقب نشيني كرات كه تا كنون اندازه‌گيري شده نزديك به 66 هزار كيلومتر در ثانيه است. كهكشان هاي دورتر در نظر ما به اندازه‌اي كم نورند كه اندازه‌گيري سرعت آنها، به سبب عدم نور كافي دشوار است. تصويرهايي كه از آسمان بر داشته شده، آشكارا اين كشف مهّم را نشان مي‌دهد كه فاصله اين كهكشان ها بسيار سريع تر از كهكشان هاي نزديك افزايش مي‌يابد، نامبرده سپس به بررسي اين سرعت در كهكشان هاي «ابرسنبلة و اكليل و شجاع» و غير آن پرداخته و بعد از محاسبه، سرعتهاي عجيب و سرسام آوري را در اين باره ارائه مي‌دهد. «1»
چند جمله در اين زمينه از آقاي «جان الدر» بشنويد او مي‌گويد:
جديد ترين و دقيق ترين اندازه گيري ها در طول امواجي كه از ستاره‌گان پخش مي شود پرده از روي يك حقيقت عجيب و حيرت آور بر داشته يعني نشان داده است كه مجموعه ستاره گاني كه جهان از آنها تشكيل مي‌يابد پيوسته با سرعتي زياد از يك مركز دور مي‌شوند.
و هر قدر فاصله آنها از اين مركز بيشتر باشد بر سرعت سير آنها افزوده مي‌شود مثل اين كه، زماني كليه ستاره گان در اين مركز مجتمع بوده‌اند و بعد از آن، از هم پاشيده و مجموعه ستارگان بزرگي از آنها جدا و به سرعت به هر طرف روانه مي‌شود.
دانشمندان از اين موضوع چنين استفاده كرده‌اند كه جهان داراي نقطه شروعي بوده است. «2

6- انبساط جهان

6- انبساط جهان در سال 1929 در رصد خانه‌اي در كوه ويلسون واقع در كاليفرنيا، يك اختر شناس آمريكايي به نام ادوين هابل () يكي از بزرگترين اكتشافات تاريخ نجوم را به ثمر رساند. او هنگامي كه ستارگان را با تلسكوپ غول پيكر خود نگاه مي كرد
اسلام فراتر از زمان، ص: 100
متوجه شد كه نور متصاعد شده از ستاره‌ها به انتهاي رنگ قرمزطيف جابجا مي شود و اين جابجايي، هنگامي كه ستاره از زمين دورتر مي شد، بيشتر خودش را نشان مي داد. اين كشف تأثير تكان دهنده‌اي در دنياي علم داشت زيرا طبق قوانين شناخته شده فيزيك، پرتوهاي طيف نوري كه به سمت نقطه ديد حركت مي كنند به رنگ بنفش متمايل مي شوند در حالي كه پرتوهاي طيف نوري كه از نقطه ديد به بيرون مي آيند به رنگ قرمز متمايل مي شوند. در طول مشاهدات هابل، مشخص شد كه نور ستارگان متمايل به قرمز مي باشند. اين به اين معني بود كه نورها هميشه از سمت ما تغيير مسير مي دهند.
قبل از اين اكتشاف، هابل كشف مهم ديگري كرده بود: ستاره‌ها و كهكشان راه شيري نه تنها از ما دور مي شدند بلكه از يك ديگر نيز دور مي شدند. تنها نتيجه گيري را كه مي توان از دور شدن اجسام از يك ديگر در جهان گرفت اين است كه جهان دائماً در حال «انبساط» مي باشد.
براي آنكه بهتر بفهيم، مي توانيم جهان را مثل بدنه بالني در نظر بگيريم كه در حال باد شدن است. همانطور كه نوك بدنه بالن بر اثر باد شدن از هم باز مي شود، اجسام نيز در فضا از يك ديگر، هنگامي كه كيهان انبساط پيدامي كند، دور مي شوند.
در واقع اين موضوع از لحاظ تئوريكي حتي پيشتر نيز كشف شده بود.
آلبرت اينشتين () كه بزرگترين دانشمند قرن شناخته شد، پس از محاسباتي كه در تئوري هاي فيزيكي انجام داد به اين نتيجه رسيد كه جهان نمي تواند ساكن باشد. با اين وجود، او تنها به اين خاطر كه نمي خواست با طرح همه گير و شناخته شده جهان ساكن در عصر خود درگيري ايجاد كند، اين كشف را فاش نكرد. بعدها اينشتين در صدد شد كه فاش نكردن كار خود را بعنوان «بزرگترين اشتباه زندگي اش» تلقي كند. متعاقباً اين مسئله از سوي مشاهدات هابل معلوم شد كه جهان در حال انبساط بسر مي برد.
در اين صورت جهان در حال انبساط، آيا چه اهميتي براي وجود جهان دارد؟.
انبساط جهان دلالت بر اين موضوع دارد كه اگر جهان به صورت معكوس

به گذشته باز مي گشت، ثابت مي شد كه آغاز جهان از نقطه اي واحد بوده است. محاسبات
اسلام فراتر از زمان، ص: 101
نشان مي دهند كه «نقطه واحد» كه تمام ماده جهان را در برمي گيرد مي بايستي
«حجم صفر» و «تراكم بي كران» داشته باشد. جهان از طريق انفجار واحد با حجم صفر شكل گرفت. اين انفجار بزرگ كه نماد شروع جهان بود به نظريه «انفجار بزرگ» () نامگذاري و اين فرضيه به اين نام شناخته شده است. لازم به ياد آوري است كه «حجم صفر» عبارتي است كه جهت كاربردهاي توصيفي بكار مي رود.
علم قادر است مفهوم «نيستي» را، كه ماوراي محدوده فكري بشر مي باشد، تنها از طريق توصيف آن بعنوان «نقطه با حجم صفر» معين كند. در حقيقت «نقطه بدون حجم» به معناي «نيستي» مي باشد. جهان از نيستي بوجود آمده است. به بيان ديگر جهان آفريده شده است.
فرضيه انفجار بزرگ نشان مي داد كه در ابتدا تمام اجسام در جهان از يك منشاء بوجود آمده و سپس از يك ديگر جدا شدند. اين حقيقت كه توسط فرضيه انفجار بزرگ آشكار گرديد، 14 قرن پيش در قرآن، زماني كه مردم دانش كمي درباره جهان داشتند، به آن اشاره شد:
آيا كافران نديدند كه زمين و آسمانها بسته بود ما آنها را گشوديم و از آب هرچيز را زنده گردانديم چرا باز به خدا ايمان نمي آورند؟ (سوره الانبياء، آيه 30.
همانطور كه در اين آيه به آن اشاره شد، همه چيز حتي «زمين و آسمان» كه هنوز آفريده نشده بودند توسط انفجار بزرگ از نقطه‌اي واحد بوجود آمد و جهان كنوني را با جدا شدن از يك ديگر شكل داد.
هنگامي كه ما گفته هاي اين آيه را با نظريه انفجار بزرگ مقايسه مي كنيم، به اين نكته پي مي بريم كه اين دو فرضيه كاملًا با يك ديگر تطبيق دارند. با اين وجود انفجار بزرگ بعنوان فرضيه علمي، تنها در قرن بيستم مطرح شد.
انبساط جهان يكي از بزرگترين مدركي است كه جهان از هيچ آفريده شده است.
اگرچه اين واقعيت تا قرن بيستم توسط علم كشف نشد، اما خداوند واقعيت اين امر را براي ما در 1400 سال پيش در قرآن فاش كرد:
كاخ آسمان رفيع را ما بقدرت خود برافراشتيم و مائيم كه بر هر كار عالم مقتدريم و
اسلام فراتر از زمان، ص: 102
زمين را بگستريديم. «1

7- آسمان‌هاي بدون ستون قانون جاذبه و دافعه

7- آسمان‌هاي بدون ستون قانون جاذبه و دافعه در زماني كه از علوم پيشرفته فعلي خبري نبود و مسائلي مانند قوه جاذبه و دافعه و امثال اينها مطرح نمي شد و بشريت از اين مقوله ها، در بي خبري كامل، به سر مي برد، اين كتاب آسماني با بيان مطالبي سرشار از علوم گوناگون كه قرنها بعد به آن دست يافتند و رسيدند، بيان فرموده كه ما متعاقباً تعدادي از آنها را بطور فشرده و گذرا، مي آوريم و تحقيقات مبسوط را به كتابهاي نوشته شده در اين مفادها ارجاع مي دهيم.
1- خَلَقَ السَّماواتِ بِغَيرِ عَمَدٍ تَرَوْنها ... «2»
آسمانها را بدون ستوني كه قابل رؤيت باشد آفريد.
عمد (بر وزن قمر) جمع عمود به معني ستون است، و مقيد ساختن آن به «ترونها»، دليل بر اين است كه آسمان ستونهاي مرئي ندارد، مفهوم اين سخن آنست كه ستونهائي دارد اماقابل رؤيت نيست، اين تعبير اشاره لطيفي است به قانون جاذبه و دافعه كه همچون ستوني بسيار نيرومند اما نامرئي كرات آسماني را در جاي خود نگه داشته.
جمله فوق يكي از معجزات علمي قرآن مجيد است. «3» 2- اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السمواتِ بِغَيرِ عَمَدٍ تَرَوْنها ... «4».
خدا همان كسي است كه آسمان هارا، بدون ستونهايي كه براي شما ديدني باشد، برافراشت،
اسلام فراتر از زمان، ص: 103
چون (ترونها: صفت براي عَمَد است معنيش چنين مي شود: آسمانها را بدون ستوني كه مرئي باشد: برافراشته است: و لازمه آن وجود ستوني براي آسمان است:
اما ستوني نامرئي!. اين آيه با توجه به حديثي كه در تفسيرآن وارد شده است: پرده از روي يك حقيقت علمي برداشته كه در زمان نزول آيات: بر كسي آشكار نبود: چرا كه در آن زمان هيئت بطلميوس با قدرت هر چه تمامتر: بر محافل علمي جهان و بر افكار مردم حكومت مي كرد: و طبق آن آسمانها به صورت كراتي تو در تو همانند طبقات پوست پياز روي هم قرار داشتند و طبعا هيچ كدام معلق و بي ستون نبود:
بلكه هر كدام بر ديگري تكيه داشت: ولي حدود هزار سال بعد از نزول اين آيات:
علم و دانش بشر به اينجارسيد كه افلاك پوست پيازي: به كلي موهوم است و آنچه واقعيت دارد: اين است كه كرات آسمان هر كدام در مدار و جايگاه خود: معلق و ثابتند: بي‌آنكه تكيه گاهي داشته باشند: و تنها چيزي كه

آنها را در جاي خود ثابت مي‌دارد: تعادل قوه جاذبه و دافعه است كه يكي ارتباط با جرم اين كرات دارد و ديگري مربوط به حركت آنهاست.
اين تعادل جاذبه و دافعه به صورت يك ستون نامرئي: كرات آسمان را در جاي خود نگه داشته است.
اين همان است كه حسين بن خالد گويد: از امام ابي الحسن الرضا عليه السلام پرسيدم، اين كه خداوند فرموده و السماء ذات الحبك (سوگند به آسمان كه داراي راههاست) يعني چه: فرمود: اين آسمان راههائي به سوي زمين دارد ... حسين بن خالد مي‌گويد عرض كردم چگونه مي‌تواند راه ارتباطي با زمين داشته باشد در حالي كه خداوند مي‌فرمايد آسمانها بي ستون است: امام فرمود: سبحان اللّه، أليس اللّه يقول بغير عمد ترونها؟ قلت بلي، فقال ثم عمد و لكن لا ترونها: عجيب است: آيا خداوند نمي‌فرمايد بدون ستوني كه قابل مشاهده باشد؟ من عرض كردم آري: فرمود: پس ستونهائي هست و ليكن شما آنها را، نمي بينيد.
3- وَ السماءَ رَفَعَها وَ وَضعَ الْمِيزانَ. «1» اسلام فراتر از زمان، ص: 104
و آسمان را برافراشت و ميزان و قانون (در آن) گذاشت.
در اين آيه به نعمت آفرينش آسمان اشاره كرده، مي‌فرمايد: خداوند آسمان را برافراشت (و السماء رفعها).
اين آسمان برافراشته با تمام مفاهيمش آيت عظيمي از آيات خدا است، و در طريق معرفتش به انسانها بهترين كمك را مي‌كند،
سپس به سراغ نعمت ديگر مي‌رود، و مي‌فرمايد: خداوند ميزان را قرار داد (و وضع الميزان)
ميزان به معني سنجش است، پس هر قانون تكويني و دستور تشريعي را شامل مي‌شود، چرا كه همه وسيله سنجشند
درست است كه ميزان در لغت به معني ترازو و وسيله وزن كردن سنگيني اجسام است، اما مسلما ميزاني كه در اين آيه، بعد از ذكر آفرينش آسمان به آن اشاره شده مفهوم گسترده‌اي دارد كه هر وسيله سنجش و همه قوانين تكوين و تشريع را فرا مي‌گيرد، نه فقط وسيله سنجش وزن اجناس.
اصولا برافراشته بودن آسمان و نظم دقيقي كه بر مليونها كره آسماني حاكم است بدون ميزان و قوانين حساب شده‌اي امكان پذير نيست.
و اينكه مي‌بينيم در بعضي از عبارات ميزان به معني قرآن يا به معني عدل يا به معني شريعت يا ترازو تفسير شده است در حقيقت هر كدام اشاره به مصداقي از اين مفهوم كل و گسترده است.
اگر ميزان و قانون از عالم بزرگ برچيده شود راه فنا و نابودي پيش مي‌گيرد، و اگر زندگي شما هم فاقد نظم و ميزان باشد رو به فنا خواهيد رفت.

چه تعبير جالبي كه از كل عالم هستي به انسان منتقل مي‌شود، و قوانين حاكم بر آن عالم كبير را با قوانين حاكم بر زندگي انسان عالم صغير هماهنگ مي‌شمرد، و اين است حقيقت توحيد كه اصول حاكم همه جا يكي است.
از آنچه گفتيم روشن مي‌شود اينكه در بعضي از روايات ميزان به وجود امام (عليه‌السلام) تفسير شده به خاطر آن است كه وجود مبارك امام معصوم وسيله‌اي است براي سنجش حق از باطل و معياري است براي تشخيص حقايق، و عامل
اسلام فراتر از زمان، ص: 105
مؤثري است براي هدايت همچنين تفسير ميزان به قرآن مجيد نيز ناظر به همين معني است.
مسأله نظم و حساب در زندگي
در بدن ما بيش از بيست فلز و شبه فلز به كار رفته است كه هر كدام با كيفيت خاص و كميت معيني است، و هرگاه كمترين تغييري در ميزان و معيار آنها رخ دهد سلامت ما به خطر مي‌افتد، في المثل در فصل گرما كه انسان زياد عرق مي‌كند گاه گرفتار گرمازدگي مي‌شود، و بي آنكه بيماري ديگري داشته باشد ممكن است تا سرحد مرگ پيش رود، در حالي كه علت آن مسأله بسيار ساده‌اي است و آن كم شدن آب بدن و نمك خون مي‌باشد، و درمان آن چيزي جز نوشيدن آب و خوردن نمك اضافي نيست!
اين يك نمونه ساده از نظم و حساب در ساختمان تن ماست، گاه اندازه گيريها در ساختمان موجودهاي ظريف تر همچون سلولها، و از آن ظريفتر اتمها به قدري دقيق و ظريف است كه يكهزارم، و گاه يك ميليونيم ميليمتر، يا ميلي گرم، سرنوشت ساز است، تا آنجا كه دانشمندان ناچارند براي اين محاسبه‌هاي دقيق از مغزهاي الكترونيكي استفاده كنند.
اين در نظام تكوين است، در جريانهاي اجتماعي نيز انحراف از قانون عدالت، بسيار مي‌شود كه ملتي را در كام نيستي فرو مي‌برد.
قرآن مجيد در چهارده قرن قبل با تعبيراتي كه در آيات فوق خوانديم پرده از روي اين حقيقت برداشته، و با جمله وَ السماءَ رَفَعَها وَ وَضعَ الْمِيزانَ همه گفتني ها را گفته است، و طغيان و سرپيچي از قوانين تشريعي را همسنگ طغيان و سرپيچي از قوانين تكويني كه حاكم بر آسمانهاست شمرده.
چه تصوير جالبي قرآن در اين آيات از جهان هستي، و از عالم انسانيت ارائه مي‌دهد نه تنها اين جهان كه جهان آخرت نيز يوم الحساب است، و روز نصب موازين بلكه در آنجا حساب و ميزان به درجات دقيق تر از اينجا است، و به همين دليل در روايات اسلامي به ما دستور داده شده است كه حساب خودمان را برسيم پيش از آنكه به حسابمان برسند، و خويشتن را

در ميزان سنجش بگذاريم پيش از آنكه ما را
اسلام فراتر از زمان، ص: 106
وزن كنند حاسبوا أنفسكم قبل ان تحاسبوا و زنوها قبل ان توزنوا «1»
حديثي كه از امير مؤمنان علي عليه السلام در اين زمينه نقل شده بسيار جالب است: طبق اين حديث امام فرمود: هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن الذي في الأرض مربوطة كل مدينة الي عمود من نور.: اين ستارگاني كه در آسمانند: شهرهائي هستند همچون شهرهاي روي زمين كه هر شهري با شهر ديگر (هر ستاره‌اي با ستاره ديگر) با ستوني از نور مربوط است.
آيا تعبيري روشنتر و رساتر از ستون نامرئي يا ستوني از نور در افق ادبيات آن روز براي ذكر امواج جاذبه و تعادل آن با نيروي دافعه پيدا مي‌شد؟! جالب اين كه در مصدر اين حديث، تفسيرقمي جمله (هذه النجوم را لهذه النجوم) آورده است كه معاني و مطالب زيادي در آن نهفته است از جمله وجود شهرها و ساكنين آن شهرهاست!.
بعضي هاگفته‌اند كه اكتشافات اخيرنشان داده كه يك سلسله امواج نيرومند راديوئي از فضاهاي دور دست، مرتباً پخش مي‌شود كه مي‌توان آنها را در كره زمين با دستگاههاي گيرنده مخصوص، به خوبي گرفت؛ هيچ كس بدرستي نمي‌داند سرچشمه اين امواج فوق العاده نيرومند كجاست؟! ولي دانشمندان مي گويند احتمال قوي دارد كه در كرات دور دست آسماني موجودات زنده فراواني هستند كه از نظر تمدن از ما بسيار پيشرفته ترند و به همين دليل مي‌خواهند اخبارشان را در جهان پخش كنند و در آن اخبار مسائلي است كه براي ما تازگي دارد، موجوداتي كه آنها را پري مي‌ناميم مي كوشند، از اين امواج استفاده كنند، ولي اشعه نيرومندي آنها را بدور مي‌راند

8- عرش چيست!

8- عرش چيست! از عبارات قرآني كه هنوز براي بشر قابل فهم نشده و از روي منظور و مفهوم واقعي آن پرده برداشته نشده و كشف نگرديده، مفاهيم عرش و كرسي خداوند مي باشد كه‌هركسي به فراخور فهم و برداشت خود بر آن دو، معنا گفته و تشريح نموده است
اسلام فراتر از زمان، ص: 107
1- ... وَسِعَ كرسيّهُ السَّماواتِ وَالأرْضَ وَلا يَئُودُهُ حِفْظُهُما وَهُوَ الْعَلِي الْعَظِيمُ ... «1» كرسي او آسمان ها و زمين را فراگرفته است و نگهداري آن ها بر او سخت نمي باشد و اوست والاي بزرگ.
خداوند در اين آيه مي فرمايد: كرسي او آسمان ها و زمين را فراگرفته است پس كرسي خداوند بسيار بزرگ تر از هفت آسمان مي باشد كه ما آسمان اول آن را با تلسكوپ مي بينيم.
2- ... ثمَّ استَوي عَلي الْعَرْشِ ... «2» سپس خداوند بعد از آفرينش اين آسمانهاي بيستون كه نشانه بارز عظمت و قدرت بي انتهاي او است: بر عرش استيلا يافت: يعني حكومت عالم هستي را بدست گرفت.
(ثمَّ استَوي عَلي الْعَرْشِ)
پاسخي است به آنها كه جهان را در آفرينش نيازمند به خدا مي‌دانند نه در بقا و ادامه هستي.
3- وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَالأرْضَ فِي سِتَّةِ ايَّامٍ وَكانَ عَرْشُهُ عَلَي الْماءِ .. «3»
و اوست كه آسمان ها و زمين را در شش هنگام آفريد و عرش او بر آب بود
وچندين آيه ديگر در اين مضمون.
عرش چيست
عرش در لغت به معاني گوناگون گفته مي شود و در آيات نيز معاني متفاوت دارد.
ولي هنگامي كه در مورد خداوند به كار مي‌رود و گفته مي‌شود عرش خدا، منظور از آن مجموعه جهان هستي است كه در حقيقت تخت حكومت پروردگار محسوب مي شود.
اصولا جمله استوي علي العرش كنايه از تسلط يك زمامدار بر امور كشور خويش است، همانطور كه جمله ثَلَّ عرشه (تختش فرو ريخت) به معني از دست دادن
اسلام فراتر از زمان، ص: 108
قدرت مي‌باشد، در فارسي نيز اين تعبير كنائي زياد به كار مي‌رود، مثلا

مي‌گوئيم در فلان كشور، جمعي شورش كردند و زمامدارشان را از تخت پائين كشيدند، در حالي كه ممكن است اصلا تختي نداشته باشد، يا جمعي به هواخواهي فلان برخاستند و او را بر تخت نشاندند، همه اينها كنايه از قدرت يافتن يا از قدرت افتادن است.
بنابراين در آيه مورد بحث جمله استوي علي العرش كنايه از احاطه كامل پروردگار و تسلط او بر تدبير امور آسمانها و زمين بعد از خلقت آنها است.
و از اينجا روشن مي‌شود: آنها كه جمله فوق را دليل بر تجسم خدا گرفته‌اند گويا توجه به موارد استعمالات فراوان اين جمله در اين معني كنائي نكرده‌اند.
معني ديگري براي عرش نيز هست، و آن در مواردي است كه در مقابل كرسي قرار گيرد، در اين گونه موارد كرسي (كه معمولا به تختهاي پايه كوتاه گفته مي‌شود) ممكن است كنايه از جهان ماده بوده باشد و عرش كنايه از جهان ما فوق ماده
(عالم ارواح و فرشتگان)

9- تدبير كارهاي جهان دردست خداست مادي گرايان وطبيعت باوران، مي گويند: تحول و تغيير و دگرگوني اوضاع جهان، با قوانين طبيعت جا به جا شده و انجام مي گيرد!، دين مداران و خداپرستان مي گويند: طبيعت بي جان و بي عقل و شعور، به هيچ وجه قدرت به وجود آوردن موجود جاندار و با خرد وو .. را ندارد و نيز چرخاندن اين مجموعه عظيم آفرينش، براي يك فرضيه موهوم امكان پذير نمي باشد. به مفاهيم آيات ذيل دقت نمائيد.
1- .. يُدَبِّرُ الأَمْرَ يُفَصّلُ الاياتِ لَعَلَّكُم بِلِقاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ (2) «1»
(اين حركات و گردشها و آمد و شدها و دگرگوني‌ها بي‌حساب و كتاب نيست و بدون نتيجه و فائده نمي‌باشد) بلكه اوست كه همه كارها را تدبير مي كند: و براي هر حركتي حسابي: و براي هر حسابي هدفي در نظر گرفته است (يدبّر الأمر).
2- .. أَلا لَهُ الخَلْقُ وَ الأَمْرُ تَبارَكَ اللَّهُ رَبّ الْعالَمِينَ (اعراف: 54).
اسلام فراتر از زمان، ص: 109
آگاه باشيد كه آفرينش و تدبير (جهان) براي او (و به فرمان او) است.
پر بركت (و زوال ناپذير) است خداوندي كه پروردگار جهانيان است.
در اول آيه پس از ذكر آفرينش جهان هستي و نظام شب و روز و آفرينش ماه و خورشيد و ستارگان به عنوان تأكيد مي‌گويد: آگاه باشيد آفرينش و اداره امور جهان هستي تنها به دست او است (الا له الخلق و الامر).
در اين آيه براي بشر معبود حقيقي و واقعي را با ذكر صفات خاصش معرفي مي كند تا آنها كه حقيقت جو هستند قبل از فرارسيدن رستاخيز در همين جهان او را به روشني بشناسند،
3- .. وَ أَوْحي في كلِّ سماءٍ أَمْرَها ... فصلت: 12 ... و آنچه را مي‌خواست در هر آسماني مقدر فرمود.
خلق و امر چيست؟
در اين كه منظور از خلق و امر چيست، ميان مفسران گفتگو است، اما با توجه به قرائني كه در اين آيه و آيات ديگر قرآن موجود است استفاده مي‌شود كه منظور از خلق آفرينش نخستين، و منظور از امر قوانين و نظاماتي است كه به فرمان پروردگار در عالم هستي حكومت مي كند و آنها را در مسير خود رهبري مي نمايد.
اين تعبير در حقيقت پاسخي است به آنها كه چنين مي‌پندارند خداوند جهان را آفريده و آن را به حال خود واگذارده و كناري نشسته است، و به تعبير ديگر عالم هستي در ايجادش نيازمند به خدا است، اما در بقا و ادامه حيات نيازي ندارد!.

اين جمله مي‌گويد: همانطور كه جهان در حدوثش نيازمند به او است در تدبير و ادامه حيات و اداره‌اش نيز وابسته به او مي‌باشد، و اگر لحظه‌اي لطف خدا از آن گرفته شود نظامش به كلي از هم گسسته و نابود مي‌گردد.
بعضي از فلاسفه مايلند كه عالم خلق را عالم ماده و عالم امر را عالم ماوراء ماده بدانند، زيرا عالم خلق جنبه تدريجي دارد و اين خاصيت جهان ماده است و عالم امر جنبه دفعي و فوري دارد و اين خاصيت جهان ماوراء ماده است چنانكه
اسلام فراتر از زمان، ص: 110
مي‌خوانيم إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شيْئاً أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ (82) «1»
هنگامي كه خداوند چيزي را اراده كند، به او فرمان مي‌دهد موجود باش، آن هم موجود مي‌شود.
ولي با توجه به موارد استعمال امر در آيات قرآن و حتي جمله و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بامره كه در آيه مورد بحث خوانديم، استفاده مي‌شود كه امر به معني هر گونه فرمان الهي است، خواه در جهان ماده باشد يا جهان ماوراي ماده
(دقت كنيد).
و در پايان آيه مي‌فرمايد: پربركت است خداوندي كه پروردگار عالميان است
(تبارك الله رب العالمين).
در حقيقت اين جمله بعد از ذكر آفرينش آسمان و زمين و شب و روز و خورشيد و ماه و ستاركان و تدبير جهان هستي يك نوع ستايش از مقام مقدس پروردگار است كه به عنوان تعليم به بندگان فرموده.
از اينجا روشن مي‌شود كه يك سرمايه پربركت، سرمايه‌اي است كه به زودي زوال نپذيرد و يك موجود مبارك موجودي است كه آثار آن مدتي طولاني برقرار بماند، بديهي است لايقترين وجود براي اين صفت همان وجود خدا است او وجودي است مبارك ازلي، ابدي و سرچشمه همه بركات و نيكي ها و خيرمستمر، تبارك اللّه رب العالمين. «2

10- آسمان‌هاي هفتگانه در هفت سوره مباركه قرآن كريم از هفت آسمان نام برده است كه در اين فصل مختصر توضيحي براي هر يك از آن آيات ذكر مي نمائيم تا براي عزيزان پژوهشگر روشن شود قرآني كه در محيط بي فرهنگي آن برهه از زمان در گوشه‌اي از عربستان، طلوع نمود، به چه منبعي اتصال داشته و از چه مصدري، شرف نزول يافته و از چه گنجينه هاي علمي، پرده برداشته و بر مي دارد و خواهد برداشت.
سوره بقره در آيات ذيل مقصود از آسمانهاي هفتگانه چيست؟ مفسران و دانشمندان اسلامي
اسلام فراتر از زمان، ص: 111
بيانات گوناگون و تفسيرهاي مختلفي كرده‌اند: آنچه صحيحتر به نظر مي‌رسد، اين است كه مقصود از سماوات سبع همان معني واقعي آسمانهاي هفتگانه است، تكرار اين عبارت در آيات مختلف قرآن، نشان مي‌دهد كه عدد سبع در اينجا به معني تكثير نيست، بلكه اشاره به همان عدد مخصوص است.
منتها از آيات قرآن چنين استفاده مي‌شود كه تمام كرات و ثوابت و سياراتي را كه ما مي بينيم همه جزء آسمان اول است (در فصل تزئين آسمان اول با ستارگان مشروحاً مي خوانيد)، و شش عالم ديگر وجود دارد كه از دسترس ديد ما و ابزارهاي علمي امروز ما بيرون است و مجموعا هفت عالم را به عنوان هفت آسمان تشكيل مي‌دهند.
و اما اين كه شش آسمان ديگر براي ما مجهول است و ممكن است علوم از روي آن در آينده پرده بردارد، به اين دليل است كه علوم ناقص بشر بهر نسبت كه پيش مي‌رود از عجائب آفرينش تازه‌هائي را بدست مي‌آورد، مثلا علم هيئت هم اكنون بجائي رسيده است كه بعد از آن، تلسكوپها قدرت ديد را از دست مي‌دهند، آنچه رصدخانه‌هاي بزرگ كشف كرده‌اند، فاصله‌اي به اندازه هزار ميليون (يك ميليارد) سال نوري مي‌باشد، و خود معترفند كه تازه اين آغاز جهان است نه پايان آن، پس چه مانع دارد كه در آينده با پيشرفت علم هيئت آسمان ها و كهكشان ها و عوالم ديگري كشف گردد.
1- ... ثُمَّ استَوي إِلي السَّماءِ فَسوَّاهُنَّ سبْعَ سماواتٍ وَ هُوَ بِكلِّ شيْءٍ عَلِيمٌ «1»
.. سپس به آسمان پرداخت و آنها رابه صورت هفت آسمان مرتب نمود و او به هرچيز آگاه است.
كلمه سماء در لغت به معني طرف بالا است، و اين مفهوم جامعي است كه مصداق هاي مختلفي دارد،

بهتر اين است كه براي فهميدن اين آيه و آيه‌هاي مشابه آن، اظهارات يكي از رصدخانه‌هاي بزرگ جهان را بشنويم.
رصدخانه پالومار عظمت جهان بالا را چنين توصيف مي كند.
اسلام فراتر از زمان، ص: 112
... تا وقتي كه دوربين رصدخانه پالومار را نساخته بودند، وسعت دنيائي كه بنظر ما مي‌رسد بيش از پانصد سال نوري نبود، ولي اين دوربين وسعت دنياي مارابه هزار ميليون سال نوري رساند، و در نتيجه ميليون ها كهكشان جديد كشف شد كه بعضي از آنها هزار ميليون سال نوري با ما فاصله دارند «1»، ولي، بعد از فاصله هزار ميليون سال نوري فضاي عظيم، مهيب و تاريكي به چشم مي‌خورد كه هيچ چيز در آن ديده نمي‌شود، يعني روشنائي از آنجا عبور نمي كند تا صفحه عكاسي دوربين رصدخانه را متأثر كند.
ولي بدون ترديد در آن فضاي مهيب و تاريك صدها ميليون كهكشان وجود دارد كه دنيائي كه در سمت ما است با جاذبه به آن كهكشان ها نگهداري مي‌شود.
تمام اين دنياي عظيم كه به نظر مي‌رسد و داراي صدها هزار ميليون كهكشان است جز ذره‌اي كوچك و بي مقدار از يك دنياي عظيم تر نيست و هنوز اطمينان نداريم كه در فراسوي آن دنياي دوم دنياي ديگري نباشد.
از اين گفته به خوبي بر مي‌آيد كه علم هنوز با آن پيشرفت شگفت انگيز خود در قسمت آسمانها كشفيات خويش را سر آغاز جهان مي‌داند نه پايان آن، بلكه آن را ذره كوچكي در برابر جهان بس با عظمت، مي‌شمارد. «2»
سوره فصلت:
2- .. ثمَّ اسْتَوي إِلي السَّماءِ وَ هِيَ دُخانٌ فَقالَ لها وَ لِلأَرْضِ ائْتِيا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قالَتا أَتَيْنا طائِعينَ (11) فَقَضاهُنَّ سبْعَ سَماواتٍ في يَوْمَينِ وَ أَوْحَي في كلِّ سماءٍ أَمْرَها وَ زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِمَصابيحَ وَ حِفْظاً ذالِكَ تَقْديرُ الْعَزيزِ الْعَليمِ (12) «3»
سپس اراده آفرينش آسمان فرمود در حالي كه به صورت دود بود، به آن و به زمين دستور داد به وجود آئيد و شكل گيريد، خواه از روي اطاعت و خواه اكراه! آنها گفتند: ما از روي طاعت مي‌آئيم!.
اسلام فراتر از زمان، ص: 113
در اين هنگام آنها را به صورت هفت آسمان در دو روز آفريد، و آنچه را مي‌خواست در هر آسماني مقدر فرمود، و آسمان پائين را با چراغهاي (ستارگان) زينت بخشيديم و (با شهابها) از استراق سمع شياطين حفظ كرديم، اين است تقدير خداوند دانا.
شايد نياز به تذكر نداشته باشد كه (يوم يعني) روز در آيات فوق هرگز به معني روز معمولي نيست، چرا كه قبل از آفرينش زمين و آسمان اصلا روز به اين معني وجود نداشت، بلكه منظور از آن دوران هاي آفرينش است كه

گاه ميليون ها يا ميلياردها سال به طول انجاميده.
در اين دو آيه نكات مهمي است كه بايد مورد توجه قرار گيرد:
1- تعبير به ثمّ (سپس) معمولا براي تاخيردر زمان مي‌آيد؛
پس آفرينش آسمانها بعد از خلقت زمين صورت گرفته است، ولي در سوره نازعات مي‌فرمايد: آيا زنده شدن شما بعد از مرگ مهمتر است، يا آفرينش آسمان؟ خداوند آن را بنا كرد و برافراشت و منظم ساخت، شب آن را تاريك، و روز آن را آشكار نمود، وَ الأَرْض بَعْدَ ذالِك دَحاها (30) أَخْرَجَ مِنها ماءَها وَ مَرْعاها (31) وَ الجِبالَ أَرْساها (32) مَتاعاً لَّكمْ وَ لأَنْعامِكمْ (33) «1»
: و زمين را بعد از آن گسترد، آبهاي دروني آن و گياهان و چراگاههاي آن را خارج نمود، و كوهها را بعد از آن پا بر جا ساخت، تا وسيله زندگي براي شما و چهارپايانتان فراهم گردد.
كلمه «بعد ذالك» مي گويد، زمين بعد از آسمان، به وجود آمده است.
راه حل با اين كه مفاد دو آيه فوق درظاهر با همديگر متفاوت است و همچنين أخباري كه در اين زمينه وارد شده است؛ ولي علماي تفسيربراي جمع ميان اين گونه آيات، نظريه زير را ابراز داشته‌اند.
مفسّر قرآن ابن عباس گويد: آفرينش زمين (بصورت فشرده) پيش از آسمان بوده امّا (دحو الأرض) يعني گسترش زمين و جوشيدن چشمه‌ها و پيدايش درختان و مواد غذائي، همه بعد از آفرينش آسمانها صورت گرفته است چنانكه كلمه «دحاها»
اسلام فراتر از زمان، ص: 114
(يعني زمين را بعد از آن گسترش داد) به خوبي اين راه حل را تأييد مي نمايد،
فخر رازي نيز در تفسيرسوره نازعات مي‌گويد: المسألة الثالثه: لمّا ثبت انّ اللّه تعالي خلق الأرض اوّلًا ثمّ خلق السّماوات ثانيا ثمّ دحي الأرض بعد ذلك ثالثا ... «1» وقتي كه ثابت شد كه خداي تعالي اوّل زمين رابه صورت فشرده آفريده سپس آسمان را خلق كرد و در مرحله سوّم زمين را گسترانيد ... نظريه ابن عباسرا تأييد مي كند، در كتب شيعه هم از ائمّه عليهم السلام قريب به اين مضمون، احاديثي وارد شده است.
البتّه ما در صدد اين نيستيم كه، در اين باره تحقيق نمائيم، بلكه مطلبي كه مربوط به موضوع كتاب ما است يعني: (پيشگوئي ها و اعجاز قرآن) را مورد بررسي قرار مي دهيم
مگر اين كه بگوئيم: جدا شدن زمين از خورشيد به اثبات رسيده است در آن صورت (ثمّ) را به تأخير بياني معنا مي كنيم، اما اين ادعا هنوز به طور قطع به اثبات نرسيده است تا علم و كشف جديد در آينده چه گويد.
2- بعضي از ارباب لغت و مفسران گفته‌اند اين كلمه «استوي» اگر با عَلي

متعدي شود به معني استيلاء و سلطه بر چيزي است، مانند الرحمن علي العرش استوي خداوند بر عرش استيلا يافت. «2»
و اگر با الي متعدي شود به معني قصد مي‌آيد، مانند آيه مورد بحث كه مي‌فرمايد: ثم استوي الي السماء: سپس اراده آفرينش آسمان كرد.
3- جمله هي دخان: آسمانها در آغاز به صورت دود بود، نشان مي‌دهد كه آغاز آفرينش آسمانها از توده گازهاي گسترده و عظيم بوده است، و اين با آخرين تحقيقات علمي در مورد آغاز آفرينش، كاملا هماهنگ است.
هم اكنون نيز بسياري از ستارگان آسمان به صورت توده فشرده‌اي از گازها و دخان هستند.
4- جمله فقضاهن سبع سماوات في يومين: آنها را به صورت هفت آسمان در دو روز آفريد اشاره به وجود دو دوران در آفرينش آسمان ها است كه هر دوراني از آن
اسلام فراتر از زمان، ص: 115
ميليون ها يا ميلياردها سال به طول انجاميده، و هر دوران به نوبه خود به ادوار ديگري تقسيم مي‌شود، اين دو دوران ممكن است دوران تبديل گازهاي فشرده به مايع و مواد مذاب، و دوران تبديل مواد مذاب به جامد بوده باشد.
استعمال يوم به معني دوران بسيار رائج و متداول است، و حتي در كلمات روزمره ما فراوان ديده مي‌شود، في المثل مي‌گوئيم انسان در زندگي يك روز گرفتار ناكامي مي‌شود و روز ديگر پيروز مي‌گردد، اشاره به تركيب زندگي از دورانهاي مختلف شكست و پيروزي است.
5- عدد سبع (هفت) همان عدد تعداد است يعني عدد آسمانها درست به تعداد هفت است، با اين قيد كه تمام آنچه از كواكب و ستارگان ثوابت و سيارات را مي بينيم طبق گواهي جمله بعد در اين آيه جزء آسمان اول است، به اين ترتيب عالم آفرينش از هفت مجموعه بزرگ تشكيل يافته كه تنها يك مجموعه آن در برابر ديدگان انسانها قرار گرفته، دستگاههاي علمي و تحقيقاتي انسان به ماوراء اين منطقه يعني غير از آسمان اول نفوذ نكرده است.
اما شش عالم ديگر چگونه است؟ و از چه تشكيل يافته؟ جز خدا نمي‌داند.
8- جمله و اوحي في كل سماء امرها: در هر آسماني فرمان خود را وحي كرد و نظام لازم را به آنها بخشيد اشاره به اين است كه تنها با آفرينش آسمانها مسأله تمام نشد، بلكه در هر كدام آنها موجودات و مخلوقات و نظام و تدبير خاصي مقرر فرمود كه هر يك به تنهائي نشانه‌اي از عظمت و علم و قدرت او است. «1»
سوره طلاق
3- اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سبْعَ سماواتٍ وَ مِنَ الأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنزَّلُ الأَمْرُ بَيْنهُنَّ

لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ عَلي كلِّ شيْءٍ قَدِيرٌ وَ أَنَّ اللّهَ َقَدْ أحاط بِكلِّ شيْءٍ عِلْماَ.
«2» خداوند كسي است كه هفت آسمان را آفريد و از زمين نيز همانند آن را، فرمان او در ميان آنها پيوسته نازل مي‌شود، تا بدانيد كه خداوند بر هر چيز توانا است و علم او به همه چيز احاطه دارد
اسلام فراتر از زمان، ص: 116
يعني همانگونه كه آسمانها هفتگانه اند زمين ها نيز هفتگانه مي‌باشند، و اين تنها آيه اي از قرآن مجيد است كه اشاره به زمين هاي هفتگانه مي كند عدد هفت كه براي تعداد و شماره است، مفهوم آن وجود هفت آسمان مي‌شود و با توجه به چندين آيه (كه درفصل بعدي مي آيد) روشن مي‌شود كه آنچه ما مي بينيم و علم و دانش بشر به آن احاطه دارد همه مربوط به آسمان اول است، و ماوراي اين ثوابت و سيارات، شش عالم ديگر وجود دارد كه از دسترس علم ما بيرون است.
اين در مورد آسمانهاي هفتگانه، و اما در مورد زمين هاي هفتگانه ممكن است اشاره به طبقات مختلف كره زمين باشد، زيرا امروز ثابت شده كه زمين از قشرهاي گوناگوني تشكيل يافته، و يا اشاره به اقليم هاي هفتگانه روي زمين، چرا كه هم در گذشته و هم امروز كره زمين را به هفت منطقه تقسيم مي كردند (البته طرز تقسيم در گذشته و امروز متفاوت است، امروز زمين به دو منطقه منجمد شمالي و جنوبي و دو منطقه معتدله و دو منطقه حاره و يك منطقه استوائي تقسيم مي‌شود، اما در گذشته اقليم هاي هفتگانه به شكل ديگري تقسيم مي‌شد).
ولي ممكن است عدد هفت كه از تعبير مثلهنّ استفاده مي‌شود براي تكثير و اشاره به زمين هاي متعددي باشد كه در عالم هستي وجود دارد.
تا آنجا كه بعضي از دانشمندان فلكي مي گويند كراتي كه مشابه كره زمين بر گرد خورشيدها در اين عالم بزرگ گردش مي كند حداقل سيصد ميليون كره است!.
هر چند با اطلاعات كمي كه ما از ماوراي منظومه شمسي داريم به دست دادن عدد در اين زمينه كار مشكلي است، ولي به هر حال دانشمندان ديگر فلكي نيز تأكيد مي كنند كه در كهكشاني كه منظومه شمسي جزء آن است ميليون ها ميليون كره وجود دارد كه در شرايطي مشابه كره زمين قرار گرفته، و مركز حيات و زندگي مي‌باشد.
البته ممكن است پيشرفت علم و دانش بشر در آينده اطلاعات بيشتري در باره تفسيراين گونه آيات در اختيار ما بگذارد. «1»
سورة ملك
اسلام فراتر از زمان، ص: 117
در باره آسمانهاي هفت گانه كمي قبل از اين در تفسير آيه 12 سوره طلاق بحث كرديم، و در مورد طباقًا در اينجا بايد بيفزاييم كه بر اساس اين تعبير

آسمانهاي هفت گانه هر كدام فوق ديگري قرار دارد، زيرا معني مطابقه در اصل آن است كه چيزي را فوق چيز ديگري قرار دهند.
اگر آنچه را از ستارگان ثوابت و سيار مي بينيم همه را جزء آسمان اول بشمريم معلوم مي‌شود كه در مراحل بالاتر عوالم ديگري است كه يكي برتر از ديگري مي باشد.
4- الَّذِي خَلَقَ سبْعَ سماواتٍ طِباقاً مَّا تَرِي في خَلْقِ الرَّحْمانِ مِن تَفاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصرَ هَلْ تَرِي مِن فُطورٍ (3) ثمَّ ارْجِعِ الْبَصرَ كَرَّتَينِ يَنقَلِب إِلَيْك الْبَصرُ خاسِئاً وَ هُوَ حَسِيرٌ (4) «1» همان كسي كه هفت آسمان را بر روي يك ديگر آفريد، در آفرينش خداوند رحمان هيچ تضاد و عيبي نمي بيني، بار ديگر نگاه كن، آيا هيچ شكاف و خللي مشاهده مي كني؟
بار ديگر (به عالم هستي) نگاه كن سرانجام چشمانت (در جستجوي خلل و نقصان ناكام مانده) به سوي تو بازمي‌گردد در حالي كه خسته و ناتوان است.
طبق محاسبات دانشمندان فلكي تنها در كهكشان ما بالغ بر يك صد ميليارد (000 000 000 100) ستاره وجود دارد كه خورشيد ماباتمام عظمتش يكي از ستاره‌هاي متوسط آن محسوب مي‌شود! از سوي ديگر در اين جهان بزرگ آنقدر كهكشان وجود دارد كه از حساب و شماره بيرون است.
و هر قدر تلسكوب هاي نجومي عظيم تر و مجهزتر مي‌شوند كهكشان هاي تازه‌اي كشف مي‌شود! و چه بزرگ است خدائي كه اين طرح عظيم را با آن نظام دقيق ريخته العظمة لله الواحد القهار. «2»

11- تزئين آسمان اول با ستارگان در فصل پيشين در توضيح هفت آسمان گفتيم: كه همه اين ستاره‌هاي ثابت و سيار
اسلام فراتر از زمان، ص: 118
كه مي بينيم، همه و همه در آسمان دنيا و پائين و آسمان اول است، بعد از آن را خود او مي داند، ولي آن گونه كه به نظر مي آيد گذشت زمان و پيشرفت دانش جهان، در آينده اين مطالب را، به وضوح معنا خواهد كرد كه ديگر نيازي به تكلّف و زحمت تأويل و غيره نباشد؛
حالا آياتي كه به وضوح براي ما بودن اين همه ستاره ها را در آسمان پائين، در سوره‌هاي مختلف بازگو نموده است، ذيلًا مي آوريم.
سوره حجر
بعد از غروب آفتاب ستاره ها يكي بعد از ديگري ظاهر مي‌شوند، گوئي از پشت پرده بيرون مي‌دوند و به هنگام طلوع صبح فرار كرده و در برابر نيروي خيره كننده آفتاب خود را پنهان مي كنند، در نتيجه هزاران سال است چشم همه دانشمندان را به خود مشغول داشته به ويژه امروز كه با نيرومندترين تلسكوب ها و دوربين هاي عظيم نجومي به سوي آن خيره مي‌شوند و هر زمان اسرار تازه‌اي از اين عالم پر غوغا، و در عين حال خاموش، براي مردم جهان كشف مي كنند.
راستي چرخ با اين اختران نغز و خوش و زيباستي! ...
1- وَ لَقَدْ جَعَلْنا في السماءِ بُرُوجاً وَ زَيَّنّاها لِلنّاظِرينَ (16) «1» ما در آسمان برج هائي قرار داديم، و آنرا براي بينندگان تزيين كرديم.
اين آيه اشاره به گوشه‌اي از نظام آفرينش به عنوان دليلي بر توحيد و شناخت خدا است؛ برجهاي آسماني اشاره به منزلگاههاي خورشيد و ماه است، و به تعبير دقيق تر هنگامي كه ما از كره زمين به ماه و خورشيد نگاه مي كنيم در هر فصل و موقعي از سال، آنها را در مقابل يكي از صورتهاي فلكي (صورتهاي فلكي مجموعه ستارگاني است كه شكل خاصي را به خود گرفته‌اند) مي بينيم و مي‌گوئيم خورشيدمثلا در برج حمل يا ثور يا ميزان و عقرب و قوس است.
سپس اضافه مي كند ما آسمان و اين صورتهاي فلكي را براي بينندگان زينت بخشيديم (و زَيَّنّاها للنّاظِرينَ).
اسلام فراتر از زمان، ص: 119
بعضي هاگفته‌اند كه اكتشافات اخيرنشان داده كه يك سلسله امواج نيرومند راديوئي از فضاهاي دور دست، مرتباً پخش مي‌شود كه مي‌توان آنها را در كره زمين با دستگاههاي گيرنده مخصوص به خوبي گرفت، هيچ

كس بدرستي نمي‌داند سرچشمه اين امواج فوق العاده نيرومند كجاست؟ ولي دانشمندان مي گويند احتمال قوي دارد كه در كرات دور دست آسماني موجودات زنده فراواني هستند كه از نظر تمدن از ما بسيار پيشرفته ترند و به همين دليل مي‌خواهند اخبارشان را در جهان پخش كنند و در آن اخبار مسائلي است كه براي ما تازگي دارد، موجوداتي كه آنها را پري مي‌ناميم مي كوشند، از اين امواج استفاده كنند، ولي اشعه نيرومندي آنها را بدور مي‌راند.
قرآن درياي بيكران از اين مقوله هاست و دانشمندان آينده در زمينه اين آيات به مفاهيم و حقايق تازه‌اي دست مي يابند كه امروز براي ما مجهول مانده و به آن دست نيافته‌ايم «1»
سوره صافات
به راستي يك نگاه به صفحه آسمان در شبهاي تاريك و پر ستاره، چنان منظره زيبائي در نظر انسان مجسم مي سازد كه او را مسحور و مفتون خويش سازد.
گوئي با زبان بي‌زباني با ما سخن مي گويند، و رازهاي آفرينش را بازگو مي كنند گوئي همه شاعرند و زيباترين غزلهاي عشقي و عرفاني را پي در پي مي سرايند. چشمك زدنهاي آنها بيانگر رازهائي است كه جز در ميان عاشق و معشوق وجود ندارد.
2- إِنّا زَيَّنّا السَّماءَ الدُّنْيا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ (6) «2» 6- ما آسمان پائين را با ستارگان تزيين كرديم
جالب اين كه مي‌گويد: آسمان پائين را با كواكب تزيين كرديم در حالي كه فرضيه‌اي كه در آن زمان بر افكار دانشمندان حاكم بود مي‌گفت: فقط آسمان بالا آسمان ستارگان ثوابت است (آسمان هشتم طبق فرضيه بطلميوس).
ولي چنانكه مي دانيم بطلان اين فرضيه اثبات شده و عدم پيروي قرآن از فرضيه
اسلام فراتر از زمان، ص: 120
نادرست مشهور آن زمان خود معجزه زنده‌اي از اين كتاب آسماني است (دقت كنيد).
نكته جالب ديگر اين كه از نظر علم امروز مسلم است كه چشمك زدن زيباي ستارگان به خاطر قشر هوائي است كه اطراف زمين را فرا گرفته، و آنها را به اين كار وامي‌دارد، و اين با تعبير السّماء الدّنيا (آسمان پائين) بسيار مناسب است، اما در بيرون جو زمين، ستارگان خيره خيره نگاه مي كنند و فاقد تلؤلؤ هستند. «1»
فصلت 12
3- ... وَ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصابيحَ .. (12) «2»

و آسمان پائين را با چراغهاَي (ستارگان زينت بخشيديم.
اين جمله ها دليل بر اين است كه همه ستارگان زينت بخش آسمان اول مي‌باشند و در نظر انسانها همانند چراغهائي هستند كه از سقف اين آسمان نيلگون آويزان شده است، و نه تنها زينت آسمانند و با تلألأ خاص و چشمك زدنهاي پر معني و پي در پي قلب عاشقان اسرار آفرينش را به سوي خود جذب مي كنند، و ترانه توحيد سر مي‌دهند، بلكه در شبهاي تاريك براي گمشدگان بيابانها چراغهائي هستند كه هم با روشنائي خود راهنمائي مي كنند، و هم سمت و جهت حركت را معيّن ميسازند. «3»
سوره ملك
دوباره تكرار مي كنم كه يك نگاه به آسمان در يك شب تاريك و پرستاره، و توجه به آن عوالم رؤيائي دوردست، و تصور نظامهائي كه بر آنها حاكم است، و دقت در زيبائي و ظرافت و عظمت و سكوت اسرار آميز و پر ابهتي كه بر آنها سايه افكنده، انسان را در جهاني مملو از عرفان و نور حق وارد مي كند، و در عوالمي از عشق پروردگار سير مي‌دهد كه با هيچ زباني قابل توصيف نيست
4- .. وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السّماءَ الدُّنْيا بِمَصابِيحَ ... (5) «4» ما آسمان پائين را با چراغهاي پرفروغي زينت بخشيديم ...،
اسلام فراتر از زمان، ص: 121
اين آيه بار ديگر اين حقيقت را تأكيد مي كند كه تمام ستارگاني كه ما مي بينم همه بخشي از آسمان اول است، آسماني كه از ميان آسمانهاي هفتگانه به ما نزديك تر مي‌باشد، و به همين دليل به عنوان السماء الدنيا (آسمان نزديك و پائين) از آن تعبير شده است. «1»
پس آن چيزي كه ما تا به حال توانسته ايم با تلسكوپ ها مشاهده كنيم و تا فاصله 15 يا 17 ميليارد سال نوري جلو رفته ايم تنها آسمان اول مي باشد كه خداوند اشاره مي كند كه ما آن را با ستارگان مزين ساختيم. حال شش آسمان ديگر چه مي باشند هنوز كشف نشده است

12- آفرينش زمين و آسمان در شش روز بحث از آفرينش جهان در شش روز، در هفت مورد از آيات قرآن مجيد آمده است ولي در سه مورد، علاوه بر آسمانها و زمين، ما بينهما (آنچه در ميان زمين و آسمان قرار دارد) نيز به آن اضافه شده است كه در حقيقت توضيحي است براي جمله قبل زيرا همه اينها در معني آسمانها و زمين جمع است، چون مي دانيم آسمان شامل تمام چيزهائي مي‌شود كه در جهت بالا قرار دارد و زمين نقطه مقابل آن است
در اينجا فورا اين سؤال به ذهن مي‌آيد كه قبل از آفرينش زمين و آسمان شب و روزي وجود نداشت، كه اينها در آن آفريده شود، شب و روز از گردش زمين به دور خود و در برابر نور آفتاب به وجود مي‌آيد.
به علاوه پيدايش مجموعه جهان در شش روز، يعني كمتر از يك هفته چيزي است بر خلاف علم، زيرا علم مي‌گويد: ميلياردها سال طول كشيد تا زمين و آسمان به وضع كنوني درآمد.
ولي با توجه به مفهوم وسيع كلمه يوم (روز) و معادل آن در زبانهاي ديگر، پاسخ اين سؤال روشن است، زيرا بسيار مي‌شود كه يوم به معني يك دوران به كار مي‌رود، خواه اين دوران يك سال باشد يا صد سال يا يك ميليون سال و يا ميلياردها سال،
اسلام فراتر از زمان، ص: 122
شواهدي كه اين حقيقت را ثابت مي كند و نشان مي‌دهد يكي از معاني يوم همان دوران است، فراوان مي‌باشد:
چنان كه در قرآن از عالم رستاخيز به يوم القيامة تعبير مي كند درحالي كه روز رستاخيز و محاسبه اعمال مردم پنجاه هزار سال طول مي كشد (سوره معارج آيه 4).
و در روايات و سخنان پيشوايان ديني نيز كلمه يوم به معني دوران بسيار آمده است چنانكه امير مؤمنان علي عليه السلام در نهج البلاغه مي‌فرمايد: الدهر يومان يوم لك و يوم عليك: دنيا براي (تو) دو روز است، روزي به سود تو است و روزي به زيان تو.
و در محاورات روز مره مي‌گوئيم كره زمين يك روز گداخته و سوزان بود و روز ديگر سرد شد و آثار حيات در آن آشكار گرديد، در حالي كه دوران گداختگي زمين به ميلياردها سال بالغ مي‌شود.
يا اين كه مي‌گوئيم يك روز بني اميه خلافت اسلام را غصب كردند، و روز ديگر بني عباس، در حالي كه دوران خلافت هر يك به دهها يا صدها سال بالغ مي‌گردد.

شعر ظريف و پر معنائي از كليم كاشاني داريم كه شاهد روشني براي بحث ما است آنجا كه مي‌گويد:
بد نامي حيات دو روزي نبود بيش*** آن هم كليم با تو بگويم چسان گذشت
يك روز صرف بستن دل شد به اين و آن*** روز دگر به كندن دل زين و آن گذشت از مجموع بحث فوق چنين نتيجه مي‌گيريم كه خداوند مجموعه زمين و آسمان را در شش دوران متوالي آفريده است، هر چند اين دورانها گاهي به ميليون ها يا ميلياردها سال بالغ شده است و علم امروز هيچ گونه مطلبي را كه مخالف اين موضوع باشد بيان نكرده است.
با توجه به مطالب فوق آيات ذيل را مورد دقت قرار دهيد.
1- إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرْض في سِتَّةِ أَيَّامٍ .. «1»
پروردگار شما خداوندي است كه آسمانها و زمين را در شش روز (شش دوران) آفريد، سپس به تدبير جهان هستي پرداخت.
اسلام فراتر از زمان، ص: 123
در تفسيربرهان ذيل همين آيه از تفسيرعلي بن ابراهيم نيز مي‌خوانيم كه امام فرمود:
في ستة ايام يعني في ستة اوقات: شش روز يعني شش وقت و دوران.
چرا جهان را در يك لحظه نيافريد؟
در اينجا سؤالي مطرح مي‌شود كه خداوند با وجود قدرت بي انتهائي كه دارد مي‌توانست همه آسمانها و زمين را در يك لحظه بيافريند، چرا آنها را در اين دورانهاي طولاني قرار داد؟ پاسخ اين سؤال را از دو نكته مي‌توان دريافت.
1- چون كارهاي خداوند با سير طبيعي و تكاملي انجام مي گيرد، روي اين اصل مسائل آفرينش نيز با طي مراحل طبيعي و تكامل به وجود مي آمد.
2- اگر اآفرينش در يك لحظه مي‌بود، كمتر مي‌توانست از عظمت و قدرت و علم آفريدگار حكايت كند، اما هنگامي كه در مراحل مختلف، و چهره‌هاي گوناگون، طبق برنامه‌هاي منظم و حساب شده، انجام گيرد، دليل روشنتري براي شناسائي آفريدگار خواهد بود، في المثل اگر نطفه آدمي در يك لحظه تبديل به نوزاد كامل مي‌شد، آنقدر نمي‌توانست عظمت خلقت را بازگو كند، اما هنگامي كه در طي 9 ماه هر روز در مرحله‌اي، و هر ماه به شكلي، ظهور و بروز كند مي‌تواند به تعداد مراحلي كه پيموده است نشانه‌هاي تازه‌اي از عظمت آفريدگار بدست دهد. «1»
2- الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرْض وَ ما بَيْنَهُما في سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ استَوي عَلَي الْعَرْشِ الرَّحْمانُ فَسئَلْ بِهِ خَبِيراً «2»
همان (خدايي) كه آسمانها و زمين و آنچه را ميان اين دو وجود دارد، در شش روز [: شش دوران] آفريد؛ سپس بر عرش (قدرت) قرار گرفت (و

به تدبير جهان پرداخت، او خداوند) رحمان است؛ از او بخواه كه از همه چيز آگاه است!
3- هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرْض في سِتَّةِ أَيَّامٍ ثمَّ استَوي عَلي الْعَرْشِ يَعْلَمُ ما يَلِجُ في الأَرْضِ وَ ما يخْرُجُ مِنْها وَ ما يَنزِلُ مِنَ السَّماءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ هُوَ مَعَكمْ أَيْنَ ما كُنتُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (4) «3»
او كسي است كه آسمانها و زمين را در شش روز [: شش
اسلام فراتر از زمان، ص: 124
دوران] آفريد؛ سپس بر تخت قدرت قرار گرفت (و به تدبير جهان پرداخت)؛ آنچه را در زمين فرو مي‌رود مي‌داند، و آنچه را از آن خارج مي‌شود و آنچه از آسمان نازل مي‌گردد و آنچه به آسمان بالا مي‌رود؛ و هر جا باشيد او با شما است، و خداوند نسبت به آنچه انجام مي‌دهيد بيناست!
به نكات آيه مباركه دقت نمائيد و از محتواي آن به علم بي پايان خداوند پي ببريد

13- تسخير خورشيد و ماه در چندين آيه قرآن، خداوند خبر از تسخيرخورشيد و ماه را مي دهد و نيز در قرآن مجيد مي‌خوانيم: خداوند نهرها را مسخر شما كرد وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهارَ (ابراهيم- 32)
و در مورد ديگر مي‌فرمايد: كشتي را مسخر شما ساخت وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ في الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ ابراهيم- 32) و در جاي ديگر شب و روز را براي شما تسخيركرد وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ (نحل- 12).
و در جاي ديگر خورشيدو ماه را مسخر شما ساخت وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشمْس وَ الْقَمَرَ دائِبَينِ (ابراهيم- 33) و در جاي ديگر دريا را به تسخيرشما در آورد تا گوشت تازه از آن استفاده كنيد وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكلُوا مِنْهُ لَحْماً طرِيًّا (نحل- 14).
و در جاي ديگر مي‌فرمايد: آيا نمي بيني خداوند همه آنچه را روي زمين است مسخر شما ساخت؟ أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سخَّرَ لَكم مَّا في الأَرْضِ (حج- 65).
و بالاخره در جاي ديگر مي‌خوانيم: خداوند آنچه را در آسمانها و زمين است:
همگي را مسخر شما ساخت وَ سخَّرَ لَكم مَّا في السَّماواتِ وَ ما في الأَرْضِ جَمِيعاً مِّنْهُ (جاثيه- 13).
هُوَ الَّذِي خَلَقَلَكُم مَّا في الأَرْضِ جَمِيعاً بقرة: 29 او خدائي است كه آنچه روي زمين است براي شما آفريده.
أَ لَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سخَّرَ لَكُم مَّا فيالسَّماواتِ وَ ما في الأَرْضِ لقمان: 19. آيا نمي بينيد خداوند مسخر كرده براي شما، آنچه در آسمان ها و آنچه كه در زمين است.
و به اين ترتيب ارزش وجودي انسانها و سروري آنان را نسبت به همه موجودات زميني مشخص مي كند، و درست از اينجا در مي‌يابيم كه اين انسان را خدا براي امر
اسلام فراتر از زمان، ص: 125
بسيار پر ارزش و عظيم آفريده است، همه چيز را براي او آفريده او را براي چه چيز؟
آري او عاليترين موجود در اين صحنه پهناور است و از تمامي آنها ارزشمندتر تنها اين آيه نيست كه مقام والاي انسان را يادآور مي‌شود، بلكه در قرآن
آيات فراواني مي‌يابيم كه انسان را هدف نهائي آفرينش كل موجودات جهان معرفي مي كند.

1- .. وَ الشَّمْس وَ الْقَمَرَ وَ النَّجُومَ مُسخَّراتِ بِأَمْرِهِ .. «1»
. و خورشيد و ماه و ستارگان را آفريد در حالي كه مسخر فرمان او هستند ...
2- وَ سخَّرَ الشَّمْس وَ الْقَمَرَ كلٌّ يجْرِي لأَجَلٍ مُّسمَّي .. «2» او كسي است كه خورشيد و ماه را مسخر و فرمانبردار و خدمت گذار ساخت.
چه تسخيري از اين بالاتر كه همه اينها سر بر فرمان او هستند: و خدمتگذار انسانها و همه موجودات زنده‌اند، نور مي‌پاشند: جهاني را روشن مي سازند: بستر موجودات را گرم نگه مي‌دارند: موجودات زنده را پرورش مي‌دهند: در درياها جزر و مد مي‌آفرينند و خلاصه سرچشمه همه حركت ها و بركت ها هستند.
اما چون اين نظام جهان ماده جاوداني و ابدي نيست؛ هر كدام از اين خورشيد و ماه تا سرآمد مشخصي كه براي آنها تعيين شده است در مسير خود به حركت ادامه مي‌دهند (كل يجري لاجل مسمي).
از مجموع اين آيات به خوبي استفاده مي‌شود كه اولًا انسان تكامل يافته ترين و گل سر سبد موجودات اين جهان است: و از نظر جهان بيني اسلام آنقدر به او ارزش و مقام داده شده است كه همه موجودات ديگر را مسخر اين انسان ساخته و تاج
«وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَني ادَمَ» ما آدمي زادگان را گرامي داشتيم را اسراء: 70. بر سرش نهاد:
انساني كه خليفة اللّه است و قلبش جايگاه نور خدا!.
ثانياً روشن مي‌شود كه تسخيردر اين آيات به اين معني نيست كه انسان اين موجودات را همگي تحت فرمان خود در مي‌آورد: بلكه همين اندازه كه در مسير

منافع و خدمت او حركت دارند و في المثل كرات آسماني براي او نور افشاني مي كنند يا فوائد ديگري دارند در تسخيراو هستند.
(يا چه مانعي دارد كه همان معناي وضعي و حقيقي كلمات را بپذيريم كه همه آن مذكورات در آيات: در آينده نزديك يا دور: با پيشرفت علمي انسان: به تسخيرانسان در آيد، زيرا ما در گذشته نه چندان دور هم نمي پذيرفتيم كه انسان مي تواند در ماه يا مريخ يا ساير كرات قدم بگذارد اما حالا علاوه بر اين كه قبول نموده‌ايم بلكه مساله پيش پا افتاده شده است: پس نبايد كلمات را برخلاف معناي حقيقي به اين در و آن در بزنيم و منصرف نمائيم).
هيچ مكتبي اين قدر براي انسان ارزش والا قائل نشده: و در هيچ فلسفه‌اي انسان اين همه موقعيت و شخصيت ندارد: و اين از ويژگي‌هاي مكتب اسلام است: كه ارزش وجودي انسان را تا اين حد بالا مي‌برد: كه آگاهي از

آن اثر عميق تربيتي دارد چرا كه وقتي انسان فكر كند كه خدا اين همه عظمت به او داده است: و ابر و باد و ماه و خورشيدو فلك همه در كارند و همگي سرگشته و فرمانبردار و خدمتكار اويند:
چنين انساني تن به غفلت و پستي نمي‌دهد و خود را اسير شهوات و برده ثروت و مقام و زر و زور نمي سازد: زنجي‌رها را در هم مي‌شكند و به اوج آسمانها پرواز مي كند
چگونه مي‌توان گفت خورشيد و ماه مسخر انسان نيستند: در حالي كه با نور افشاني خود: صحنه حيات انسان را روشن و گرم و آماده مي سازند: كه اگر نور خورشيدنباشد هيچ گونه جنبش و حركتي در كره زمين وجود نخواهد داشت: و از سوي ديگر بوسيله جاذبه خود: حركت زمين را در مدارش تنظيم مي كند
و جزر و مد: در درياها با همكاري ماه مي‌آفريند: كه خود سرچشمه بركات و منافع فراواني است.
كشتي‌ها: درياها: نهرها: شبها و روزها: هر كدام به نحوي به انسان خدمت مي كنند:
و در طريق منافع او در حركتند.
دقت در اين تسخيرها و نظام حساب شده آنها: دليل روشني است بر عظمت و

قدرت و حكمت آفريدگار. «1

14- حركت خورشيد در مستقر خود در زمان پيامبر اسلام محمد صلي الله عليه و آله و تاپيش از اختراع تلسكوپ كسي خورشيدي و ماهي غير ماه و خورشيدي كه مي بينيم را نمي شناخت. از زمان اختراع و بكارگيري تلسكوپ (هزار چهار صد سال بعد) تا كنون (در منظومه شمسي) دهها مجرات كشف شده است ولكن قرآن كريم در اين باره پيشتر از همه خبر داده بود.
خورشيد ستارهاي است از ستارگان رشته اصلي كه 5 ميليارد سال از عمرش مي گذرد. در حدود يك ميليون و سيصد هزار برابر قطر زمين كه در فاصله 150 ميليون كيلومتر زمين واقع شده است اين ستاره كروي شكل بوده و عمدتا از گازهاي هيدروژن و هليوم تشكيل شده است. وسعت اين ستاره 4. 1 ميليون كيلومتر (870000 مايل) است. جرم اين ستاره 7 برابر جرم يك ستاره معمولي بوده و همچنين 750 برابر جرم تمام سياراتي است كه به دورش مي چرخند. و 9، 99 منظومه شمسي را تشكيل مي دهد.
(وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَها ذالِكَ تَقْدِي رُ العَزيزُ الْعَلِيمِ) «2» و خورشيد در جاي خود در حركت است اين يك تقدير خداي عزيز و دانا ست.
كلمه (مُستقر) در آيه به معني: جاي ثابت و مشخصي است ضمن اينكه به اينطرف و آنطرف نيز رفت و آمد مي كند. خورشيد همان قسم كه آيه توصيف مي كند در «قرارگاه» خود در حركت است.
(مستقر) آن مركز منظومه شمسي است كه جاي ثابت و مشخص آن است. و حركت آن از جمله حركت در مداري در كهكشان راه شيري است كه با سرعت 900000 كيلومتر در ساعت در آن در حركت است و 225 ميليون سال طول مي كشد تا آن را

طي كند.
(بنابر علم نجوم: زمين مركز جهان بود و خورشيد و سيارات بدور آن مي چرخيدند.
اين تئوري تا سال 1543 بقوت خود باقي بود. ولي قرآن خورشيدرا در (مستقر) خود (كه مركز منظومه شمسي باشد) در حركت بيان كرده است).
تشبيه خورشيد به چراغ به اين معني است كه خورشيد سوختي را مي سوزاند و نور و حرارت مي دهد. خورشيد از عنصر هيدروژن و هليوم تشكيل شده. به دليل دماي بسيار زياد درون آن، پيوسته بخشي از

هيدروژن مي سوزد و به هليوم تبديل مي شود و مقادير زيادي نيز انرژي مانند حرارت و نور و تشعشعات آزاد مي كند. و به اين ترتيب بمانند چراغ مي ماند.
زمين در آغاز پيدايش و شكل گيري خود در نزديكي خورشيد بوده است. بعد دور برده شده و مداري تقريباً بيضي شكل براي آن در نظر گرفته شده تا به خورشيد دور و نزديك بشود و گرماي زمين متغير باشد.
منظور از «چگونه» دور بردن حرارت در آيه نيز «تا كجا بردن آن» است. كه منظور اين است كه زمين حساب شده از خورشيد فاصله داده شده است. يعني اگر مثلًا دورتر برده مي شد آبهاي كمتري از سطح زمين تبخير مي گرديد و يا اگر نزديك تر از آنچه هست قرار داده مي‌شد آبهاي بيشتري تبخير مي‌شد، و وضعيت آب و هوايي زمين به گونه فعلي خود كه بهترين وضع است نمي‌بود.
در مجره درب التّبانة كه خورشيداز همين مجموعه مي باشد، در اين مجموعه يك ميليارد خورشيد وجود دارد. «1»
نقاط سياهي كه روي خورشيد به نظر مي آيد مناطقي هستند كه سردتر از بقيه سطح خورشيد هستند. از آنجا كه خورشيد به دور خود مي چرخد (تقريباً هر 4 هفته يك دور به دور خود مي چرخد)، گاهي آن نواحي از خورشيد روبروي زمين قرار مي گيرند و گاهي نيز نيستند. وقتي روبروي زمين هستند گرماي كمتري به طرف زمين مي آيد. و به اين شكل خود خورشيد نيز در عدم يك نواختي گرما نقش دارد.
چنانكه مي دانيم فضا در اصل سياه و تاريك است، هر چند نور و پرتو خورشيد در

فضا وجود دارد اما متجلي نيست، ولي آن بخشي از زمين كه روبروي خورشيد قرار دارد و روز ناميده مي شود آن را متجلي مي‌كند. كه ارتفاع آن حدوداً 100 كيلومتر از جو است. و با چرخش زمين و رفتن روز بجاي شب، شب آن بخش تجلي پرتو خورشيد را مي پوشاند. «1

15- پرده شب، روز را مي پوشاند

15- پرده شب، روز را مي پوشاند ... يُغْشي الَّيْلَ النَّهارَ يَطلُبُهُ حَثِيثاً ... «2»
با (پرده تاريك) شب، روز را مي‌پوشاند و شب به دنبال روز به سرعت در حركت است. (او است كه شب را همچون پوششي بر روز مي افكند و روشنائي روز را با پرده‌هاي ظلماني شب مي‌پوشاند).
جالب توجه اين كه تعبير فوق تنها در مورد شب ذكر شده و نفرموده بوسيله روز تاريكي شب را نيز مي‌پوشاند زيرا پوشش تنها مناسب تاريكي است، نه روشنائي.
بعد از آن اضافه مي كند: شب با سرعت به دنبال روز در حركت است همانند طلبكاري كه با سرعت به دنبال بدهكار مي‌دود (يطلبه حثيثا).
اين تعبير با توجه به موقعيت شب و روز در كره زمين تعبير جالبي است زيرا
اگر كسي از بيرون كره زمين ناظر چگونگي حركت آن به دور خود و افتادن سايه مخروطي شكل زمين بر روي خودش بوده باشد با توجه به اين كه كره زمين با سرعت سرسام آوري (در حدود 30 كيلومتر در دقيقه) به دور خود مي‌گردد چنين احساس مي كند كه گويا هيولاي سياه مخروطي شكل با سرعت زياد در روي اين كره به دنبال روشنائي روز در حركت است، ولي اين موضوع در مورد روشنائي روز صادق نيست، زيرا روشنائي آفتاب در نيمي از كره زمين و در تمام فضاي اطراف پخش است، و شكلي به خود نمي‌گيرد، تنها تاريكي شب است كه به صورت سايه مخروطي شكل همانند يك شبح اسرارآميز غول پيكر روي زمين مي‌دود

16- تشكيل تقويم وسيله ماه و خورشيد آن روز كه آيات ذيل نازل شد فرضيه هيئت بطلميوس با قدرت هر چه تمامتر بر محافل علمي حاكم بود، طبق اين فرضيه اجرام آسماني به خودي خود گردشي نداشتند، بلكه در دل افلاك كه اجسامي بلورين و متراكم روي هم همچون طبقات پوست پياز بودند ميخكوب شده بودند و حركت آنها تابع حركت افلاكشان بود، بنا بر اين در آن روز نه شناور بودن خورشيدمفهومي داشت، و نه حركت طولي و جرياني آن.

اما بعد از فرو ريختن پايه‌هاي فرضيه بطلميوس در پرتو كشفيات قرون اخير، و آزاد شدن اجرام آسماني از قيد و بند افلاك بلورين، اين نظريه قوت گرفت كه خورشيد در مركز منظومه شمسي ثابت و بي‌حركت است، و تمام منظومه شمسي پروانه‌وار به گرد او مي‌چرخند.

در اينجا باز مفهوم تعبيرات آيات ذيل كه حركت طولي و دوراني را به خورشيدنسبت مي‌داد روشن نبود.

تا اين كه باز علم به پيشرفت خود ادامه داد و در اين اواخر چند نوع حركت براي خورشيدثابت شد:

1- حركت وضعي آن به دور خودش.

2- حركت طولي آن همراه منظومه شمسي به سوي نقطه مشخصي از آسمان.

3- حركت دوراني آن همراه مجموعه كهكشاني كه جزئي از آن است.

و به اين ترتيب يك معجزه ديگر علمي قرآن به ثبوت رسيد.

براي روشنتر شدن اين مسأله قسمتي از بحثي را كه در يكي از دائرةالمعارف ها پيرامون حركت خورشيد آمده است در اينجا مي‌آوريم: در خورشيد داراي حركات ظاهري (حركت يومي و حركت ساليانه) و حركات واقعي است.

خورشيد در حركت يومي و حركت ظاهري كره آسمان شركت دارد، در نيم كره ما از مشرق طلوع مي كند، در طرف جنوب از نصف النهار محل مي‌گذرد و در مغرب غروب مي كند، عبور آن از نصف النهار ظهر حقيقي را مشخص مي سازد.

اسلام فراتر از زمان، ص: 131

خورشيد، حركت (ظاهري) ساليانه‌اي به دور زمين نيز دارد كه هر روز آن را قريب يك درجه از مغرب به طرف مشرق مي‌برد، در اين حركت، خورشيد سالي يك بار از مقابل برجها مي‌گذرد، مدار اين حركت در صفحه دائرة البروج واقع است، اين حركت در تاريخ نجوم اهميت فراوان داشته

است، اعتدالين و انقلاب و ميل كلي مربوط به آن، و سال شمسي مبتني بر آن است.
علاوه بر اين حركات ظاهري حركت دوراني كهكشان، خورشيد را با سرعت حدود يك ميليون و يك صد و سي هزار كيلومتر در ساعت! در فضا مي‌گرداند، اما در داخل كهكشان هم خورشيد ثابت نيست، بلكه با سرعتي قريب هفتاد و دو هزار و چهارصد كيلومتر در ساعت! به جانب صورت فلكي «جاثي علي ركبتيه» حركت مي كند و اين كه ما از اين حركت سريع خورشيد در فضا بي‌خبريم به سبب دوري اجرام فلكي است كه مأخذ تشخيص اين حركت وضعي خاص نيز هست.
دوره حركت وضعي خورشيد در استواي آن حدود بيست و پنج شبانه روز مي‌باشد
سوره يس
وَ ءَايَةٌ لَّهُمُ الَّيْلُ نَسلَخُ مِنْهُ النّهارَ فَاذا هُم مُّظلِمُونَ (37) وَ الشّمْس تجْرِي لِمُستَقَرٍّ لَّها ذالِك تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (38) وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتّي عادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (39) لا الشمْس يَنبَغِي لها أَن تُدْرِك الْقَمَرَ وَ لاَ الَّيْلُ سابِقُ النّهارِ وَ كُلٌّ في فَلَكٍ يَسبَحُونَ (40) «1» شب براي آنها نشانه‌اي است (از عظمت خدا) ما روز را از آن بر مي‌گيريم، ناگهان تاريكي آنها را فرا مي‌گيرد.
و خورشيد (نيز براي آنها آيتي است) كه پيوسته به سوي قرارگاهش در حركت است، اين تقدير خداوند قادر و دانا است.
و براي ماه منزلگاههائي قرار داديم (و به هنگامي كه اين منازل را طي كرد) سرانجام به صورت شاخه كهنه (قوسي شكل و زرد رنگ) خرما در مي‌آيد.
نه براي خورشيدسزاوار است كه به ماه رسد و نه شب بر روز پيشي مي‌گيرد و هر كدام از آنها در مسير خود شناورند.
اسلام فراتر از زمان، ص: 132
هر يك از خورشيد و ماه آيتي هستند
قبلًا از اين كه در موردآيات فوق بحث طولاني مي كنيم معذرت مي خواهم چون آيات مورد بحث بخش ديگري از نشانه‌هاي عظمت خدا را در جهان هستي بيان مي كند، و حلقه‌اي ديگر از حلقه‌هاي توحيد را، بيان مي‌دارد.
نخست مي‌فرمايد: شب براي آنها آيه و نشانه‌اي است از عظمت خدا (و آية لهم الليل)
در حالي كه نور آفتاب همه جا را فرا گرفته و سپاه ظلمت به عقب رانده شده ما نور آفتاب و روز را از آن برمي‌داريم، ناگهان تاريكي همه آنها را فرا مي‌گيرد (نسلخ منه النهار فاذا هم مظلمون)
دقت در اين تعبير، اين نكته را بازگو مي كند كه طبيعت اصلي كره زمين

تاريكي است نور و روشنائي صفتي است عارضي كه از منبع ديگري به او داده مي‌شود، همچون لباس كه بر تن كسي بپوشانند كه هر گاه آن لباسرا بيرون آورد رنگ طبيعي تن آشكار مي‌شود!.
سومين آيتي كه بعد از آيت شب به آن اشاره شده آيت نور و روشنائي و آفتاب است مي‌گويد: خورشيد نيز براي آنها آيتي است كه پيوسته به سوي قرارگاهش در حركت است! (و الشمس تجري لمستقر لها).
اين آيه به وضوح حركت خورشيد را به طور مستمر بيان مي كند، اما در اين كه منظور از اين حركت چيست مفسران بحثهاي فراوان دارند: گروهي آن را اشاره به حركت ظاهري خورشيد بر گرد زمين مي‌دانند كه اين حركت تا پايان جهان كه در حقيقت قرارگاه خورشيد و پايان عمر اوست ادامه دارد.
بعضي ديگر آن را اشاره به ميل شمس در تابستان و زمستان به سوي شمال و جنوب زمين دانسته‌اند، زيرا مي دانيم خورشيد از آغاز بهار از خط اعتدالي به سوي شمال متمايل مي‌شود، و تا مدار 23 درجه شمالي پيش مي‌رود، و از آغاز تابستان به عقب باز مي‌گردد تا در آغاز پائيز باز به خط اعتدالي مي‌رسد، و همين خط سير را تا آغاز زمستان به سوي جنوب ادامه مي‌دهد، و از آغاز زمستان به سوي خط اعتدال حركت مي كند و در آغاز بهار به آن مي‌رسد.
اسلام فراتر از زمان، ص: 133
بعضي ديگر آن را اشاره به حركت وضعي كره آفتاب دانسته‌اند، زيرا مطالعات دانشمندان بطور قطع ثابت كرده كه خورشيد به دور خود گردش مي كند
آخرين و جديدترين تفسير براي آيه فوق همانست كه اخيرا دانشمندان كشف كرده‌اند و آن حركت خورشيد با مجموعه منظومه شمسي در وسط كهكشان ما به سوي يك سمت معين و ستاره دور دستي كه آنرا ستاره «وُگا» ناميده‌اند مي‌باشد.
اين معاني منافاتي با هم ندارند و ممكن است جمله «تجري» اشاره به تمام اين حركتها و حركتهاي ديگري كه تاكنون علم و دانش ما به آن نرسيده و شايد در آينده كشف شود، بوده باشد. اين تقدير خداوند قادر و داناست ذلك تقدير العزيز العليم در آيه بعد براي تكميل اين بحث از حركت ماه و منازل آن كه نظام بخش ايام ماه است، سخن مي‌گويد، و مي‌فرمايد: ما براي ماه منزلهائي قرار داديم، و به هنگامي كه اين منزلها را طي كرد سرانجام به صورت شاخه كهنه قوسي شكل زرد رنگ خرما در مي‌آيد! (وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتّي عادَ كالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (39).
اين منزلگاهها كاملا دقيق و حساب شده است، به طوري كه منجمان از صدها سال قبل مي‌توانند طبق محاسبات دقيقي كه دارند آن را پيش بيني

كنند! اين نظام عجيب به زندگي انسانها نظم مي‌بخشد، و يك تقويم طبيعي آسماني است كه با سواد و بيسواد توانائي خواندن آن را دارد، بطوري كه اگر انسان كمي دقت و ممارست در وضع ماه در شبهاي مختلف كند مي‌تواند با نگاه كردن وضع آن دقيقاً و يا تقريبا بداند آن شب كدام شب از ماه است.
آري اساس زندگي انسانها را نظم تشكيل مي‌دهد، و نظم بدون تعيين دقيق زمان امكان پذير نيست، و خداوند اين تقويم دقيق ماهانه و سالانه را در آسمان براي همين هدف قرار داده است.
نه براي خورشيد سزاوار است كه به ماه رسد، و نه شب بر روز پيشي مي‌گيرد، و هر كدام از آنها در مسير خود شناورند! (لا الشمْس يَنبَغِي لها أَن تُدْرِك الْقَمَرَ وَ لا الَّيْلُ سابِقُ النّهارِ وَ كلٌّ في فَلَكٍ يَسبَحُونَ (40)
مي دانيم خورشيد دوران خود را در برجهاي دوازدهگانه در يك سال طي مي كند، در حالي كه كره ماه منزل گاههاي خويش را در يك ماه طي مي كند
اسلام فراتر از زمان، ص: 134
بنا بر اين حركت دوراني ماه در مسيرش دوازده بار از حركت خورشيد در مدارش سريع تر است، لذا مي‌فرمايد: خورشيد هرگز در حركت خود به پاي ماه نمي‌رسد تا حركت يك ساله خود را در يك ماه انجام دهد و نظام ساليانه بر هم خورد.
همچنين شب بر روز پيشي نمي‌گيرد كه بخشي از آن را در كام خود فرو برد و نظام موجود به هم ريزد، بلكه همه اينها مسير خود را ميليون ها سال بدون كمترين تغيير ادامه مي‌دهند.
همه خورشيد و ماه در فلكهاي خود شناورند (كل في فلك يسبحون).
بهتر آنست كه كلمه را به معناي لغوي خاص خود بگيريم و منتظر باشيم كه پيشرفت هاي علمي در آينده، آن را چگونه به اثبات خواهد رسانيد.
اين احتمال نيز وجود دارد كه منظور از شناور بودن خورشيد در فلك خود حركت آن همراه با منظومه شمسي و همراه با كهكشاني كه ما در آن قرار داريم مي‌باشد چه اين كه امروز ثابت شده است كه منظومه شمسي ما، جزئي از كهكشان عظيمي‌است كه به دور خود در حال گردش است.
حركت دوراني و جرياني خورشيد:
دوران در لغت عرب به حركت دايره مانند گفته مي‌شود، در حالي كه جريان اشاره به حركات طولي است، جالب اين كه در آيات فوق براي خورشيدهم حركت جرياني قائل شده، و هم دوراني، يك جا مي‌گويد: و الشمس تجري .. و در جاي ديگر از شناور بودن خورشيددر فلك (مسير دايره مانند) سخن مي‌گويد (كل في فلك يسبحون).
تعبير به «تدرك و سابق»:

تعبيرات قرآن به اندازه‌اي حساب شده است كه ريزه‌كاريها و دقتهاي آن قابل احصا نيست، در آيات فوق هنگامي كه سخن از حركت ظاهري ماه و خورشيد در مسير ماهانه و ساليانه در ميان است مي‌گويد: براي خورشيد سزاوار نيست كه به پاي ماه برسد (چرا كه ماه مسير خود را در يك ماه طي مي كند و خورشيد در يك سال، اين تفاوت سرعت به اندازه‌اي است كه تعبير مي كند اين هرگز به پاي او نمي‌رسد (لا الشمس ينبغي لها ان تدرك القمر).
اسلام فراتر از زمان، ص: 135
اما در مورد شب و روز چون با هم فاصله چنداني ندارند و دقيقاً پشت سر هم قرار گرفته‌اند مي‌گويد شب از روز پيشي نمي‌گيرد مي بينيم اين دو تعبير در اينجا بسيار حساب شده است.
نظام نور و ظلمت در زندگي بشر:
در آيات فوق اشاره به دو موضوع كه از مهمترين مسائل زندگي انسانهاست به عنوان دو آيت از آيات الهي شده است: موضوع تاريكي شب، و موضوع خورشيد و نور آفتاب.
اين رامي دانيم كه نور لطيفترين و پر بركت‌ترين موجودات جهان ماده است،
و تمام انرژيهاي روي كره زمين (جزانرژي ناشي از شكستن هسته اتمها) همه از نور آفتاب مدد مي‌گيرد كه اگر او نبود همه جا خاموش و بي‌روح، بي‌نور و بي‌حركت و مرده بود.
تاريكي شب با اين كه بوي مرگ و فنا مي‌دهد از نظر تعديل نور آفتاب و تأثير عميق آن در آرامش جسم و جان و جلوگيري از خطرات تابش يك نواخت نور خورشيد نيز يك امر حياتي براي انسانها محسوب مي‌شود، كه اگر تناوب شب و روز نبود حرارت در كره زمين آنچنان بالا مي‌رفت كه همه چيز را آتش مي‌زد، چنانكه در كره ماه كه شبها و روزهاي طولاني دارد (هر كدام به اندازه پانزده شبانه روز كره زمين است) روزهايش گرمائي كشنده، و شبهايش سرمائي نابود كننده دارد.
بنا بر اين هر يك از اين دو (نور و ظلمت) آيتي است عظيم از آيات الهي.
«1»
... وَ جَعَلَ الَّيْلَ سكَناً وَ الشمْس وَ الْقَمَرَحُسبَاناً ذَلِك تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (96) «2» او شكافنده صبح است؛ و شب را مايه آرامش، و خورشيدو ماه را وسيله حساب قرار داده است؛ اين، اندازه‌گيري خداوند تواناي داناست!
سپس اشاره به نعمت و نشانه عظمت خود كرده: و خورشيدو ماه را وسيله حساب در زندگي شما قرار داد (و الشمس و القمر حسبانا).
حسبان (بر وزن لقمان) مصدر از ماده حساب، به معني حساب كردن است، و در

اينجا ممكن است منظور اين بوده باشد كه گردش منظم و سير مرتب اين دو كره آسماني (البته منظور از حركت آن در نظر ما است كه ناشي از حركت زمين است) موجب مي‌شود كه شما بتوانيد برنامه‌هاي مختلف زندگي خود را تحت نظام و حساب در آوريد
بعضي از مفسران نيز احتمال داده‌اند كه منظور از جمله بالا اين است كه خود اين دو كره آسمان تحت نظام و حساب و برنامه است.
بنابراين در صورت اول اشاره به يكي از نعمتهاي خداوند است براي انسانها، و در صورت دوم اشاره به يكي از نشانه‌هاي توحيد و دلائل اثبات وجود خدا است، و ممكن است اشاره به هر دو معني بوده باشد.
و در هر صورت اين موضوع بسيار جالب توجه است كه مليونها سال كره زمين به دور خورشيد، و ماه به دور زمين گردش مي كند، و بر اثر آن قرص آفتاب در برابر برجهاي دوازده گانه فلكي در نظر ما زمينيان گردش مي كند، و قرص ماه با هلال منظم خود و تغيير تدريجي و نوسان مرتب ظاهر مي‌شود، اين گردش به قدري حساب شده است كه حتي لحظه‌اي پس و پيش نمي‌شود، اگر طول مسير زمين را به دور خورشيد در نظر بگيريم كه در يك مدار بيضي شكل كه شعاع متوسط آن 150 مليون كيلومتر است مي‌گردد با آن نيروي عظيم جاذبه آفتاب، و همچنين كره ماه كه در هر ماه مسير دايره مانند خود را با شعاع متوسط 384 هزار كيلومتر طي مي كند و نيروي عظيم جاذبه زمين دائما آن را به سوي خود مي‌كشد، آنگاه متوجه خواهيم شد كه چه تعادل دقيقي در ميان نيروي جاذبه اين كرات از يكسو، و نيروي گريز از مركز آنها از سوي ديگر، برقرار شده كه در سير منظم آنها لحظه‌اي وقفه يا كم و زياد ايجاد نمي كند، و اين ممكن نيست مگر در سايه يك علم و قدرت بي انتها كه هم طرح آن را بريزد و هم آن را دقيقاً اجرا كند و لذا در پايان آيه مي‌گويد: اين اندازه گيري خداوندي است كه هم توانا است و هم دانا ذلك تقدير العزيز العليم «1»
فصل بعدي نيز با اين فصل ارتباط دارد توجه فرمائيد

17- معجزات علمي قرآن درباره خورشيد و ماه! چنانچه مي دانيم گردش منظم ماه به دور زمين: يك تقويم روشني به دست مي‌دهد كه حتي افراد بي سواد و بيابان گرد نيز قادر به خواندن خطوط و نقوش آن هستند.
توضيح اين كه قيافه ماه هر شب در آسمان به گونه خاصي غير از شب قبل و بعد است به طوري كه در شب در تمام ماه وضع و قيافه ماه در آسمان يكسان نيست: و اگر كمي در وضع ماه هر شب دقت كنيم كم كم عادت خواهيم كرد كه با دقت تعيين كنيم آن شب: چندمين شب ماه هست.
به اين ترتيب مي‌توان از شكل ماه با تغييرات تدريجي‌اش به عنوان يك روز شمار استفاده كرد: و با دقت روزهاي ماه را از شكل ماه بدست آورد.
هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشمْس ضِياءً وَ الْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السنِينَ وَ الْحِساب ما خَلَقَ اللَّهُ ذلِك إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصّلُ الايات لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (5) إِنَّ في اخْتِلافِ الَّيْلِ وَ النّهارِ وَ ما خَلَقَ اللَّهُ في السَّماوتِ وَ الأَرْضِ لَايَتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ (6) «1»
او كسي است كه خورشيد را روشنائي و ماه را نور قرار داد (كه اگر روزي اين اشعه حيات بخش از كره خاكي ما قطع شود در فاصله كوتاهي تاريكي و سكوت و مرگ همه جا را فرا خواهد گرفت.
ماه با نور زيبايش چراغ شبهاي تار ما است: نه تنها شبروان را در بيابانها رهبري مي كند بلكه روشنائي ملائمش براي همه ساكنان زمين مايه آرامش و نشاط است).
و براي آن منزلگاههائي مقدر كرد تا عدد سالها و حساب (كارها) را بدانيد: خداوند اين را جز به حق نيافريده او آيات (خود را) براي گروهي كه اهل دانشند شرح مي‌دهد.
مسلّماً در آمد و شد شب و روز و آنچه خداوند در آسمانها و زمين آفريده آيات (و نشانه‌هائي) است بر آنها كه پرهيزكارند (و گناه چشم دلشان را نا بينا نكرده است
در اينجا به چند نكته بايد توجه كرد:
1- تفاوت ضياء با نور چيست؟ ضياء به معني نور ذاتي است ولي نور مفهوم اعمّي
اسلام فراتر از زمان، ص: 138
دارد: كه ذاتي و عرضي را هر دو شامل مي شود: بنابراين تفاوت تعبير در آيه فوق اشاره به اين نكته است كه خداوند خورشيد را منبع جوشش نور قرار داد در حالي كه نور ماه جنبه اكتسابي دارد و از خورشيد سرچشمه مي‌گيرد.

اين تفاوت با توجه به پاره‌اي از آيات قرآن صحيحتر به نظر مي‌رسد زيرا در آيه 16 سوره نوح مي‌خوانيم: و جعل القمر فيهن نورا و جعل الشمس سراجا و در آيه 61 سوره فرقان مي‌خوانيم: و جعل فيها سراجا و قمرا منيرا با توجه به اين كه سراج (چراغ) نور از خودش پخش مي كند و منبع و سرچشمه نور است و خورشيد در دو آيه فوق تشبيه به سراج شده است روشن مي‌شود كه در آيات مورد بحث نيز اين تفاوت بسيار متناسب است.
2- آيا مرجع ضمير قدّره منازل (براي آن منزلگاههائي قرار داد) تنها به ماه برمي گردد يا ماه و خورشيد هردو؟.
ظاهر آيه نشان مي‌دهد كه اين ضمير مفرد تنها به قمر كه نزديك آن است باز مي‌گردد و اين خود نكته‌اي دارد: زيرا: اولا- ماههائي كه در اسلام و قرآن به رسميت شناخته شده ماههاي قمري است.
و ثانياً- ماه كره‌اي است متحرك و منزلگاههائي دارد و اما خورشيد در وسط منظومه شمسي قرار گرفته و حركتي در مجموع اين منظومه ندارد: و اين اختلاف برجها و سير خورشيد در صور فلكي دوازده‌گانه كه از «حمل» شروع مي‌شود و به «حوت» ختم مي‌گردد به خاطر حركت خورشيد نيست بلكه به خاطر حركت زمين به دور خورشيد است و اين گردش زمين سبب مي‌شود كه خورشيد را هر ماه روبروي يكي از صُوَرِ فلكي دوازده‌گانه ببينيم: بنابراين خورشيد منزلگاههاي مختلف ندارد بلكه تنها ماه داراي منزلگاهها است. (دقت كنيد).
آيه فوق در حقيقت اشاره به يكي از مسائل علمي مربوط به كرات آسماني مي كند:
كه در آن زمان از نظر علم و دانش بشر پوشيده بود و آن اين كه ماه داراي حركت است و اما خورشيد حركتي ندارد.
3- در آيات فوق آمد و شد شب و روز يكي از نشانه‌هاي خدا شمرده شده است:
چنانكه قبلًا گفتيم، اين به خاطر آن است كه اگر نور آفتاب يك نواخت و به طور

مداوم بر زمين مي‌تابيد مسلما درجه حرارت در زمين به قدري بالا مي‌رفت كه قابل زندگي نبود (مانند حرارت سوزان ماه در روزهايش كه به اندازه 15 شبانه روز زمين طولاني است) و همچنين اگر شب به طور مستمر ادامه مي‌يافت همه چيز از شدت سرما مي‌خشكيد (همانند شبهاي طولاني ماه) ولي خداوند اين دو را پشت سر يك ديگر قرار داده تا بستر حيات و زندگي را در كره زمين آماده و مهيا سازد اين هم يك مطلب علمي است.
4- مسأله عدد و حساب كه در آيات فوق به آن اشاره شده در واقع يكي از

مهمترين مسائل زندگي بشر در تمام زمينه ها است.
گردش ماه و خورشيد (يا صحيحتر گردش زمين به دور خورشيد) و منزلگاههائي كه دارند يك تقويم طبيعي را پي‌ريزي مي كند كه همه جا و براي همه كس روشن و قابل اعتماد است.
همانطور كه مقدار شبانه روز كه يك واحد كوچك تاريخي است: بر اثر يك عامل طبيعي يعني حركت زمين به دور خود به وجود مي‌آيد: ماه و سال نيز بايد متكي به يك گردش طبيعي باشد: و به اين ترتيب حركت ماه به دور كره زمين يك واحد بزرگتر (ماه كه تقريبا مساوي 30 روز است) و حركت زمين به دور آفتاب واحد عظيم تري يعني سال را تشكيل مي‌دهد. «1

18- ستارگان مي دانيم ستارگاني كه در نظر ما در آسمان جابجا مي‌شوند پنج ستاره بيشتر نيستند كه آنها را سيارات مي گويند: (البته سيارات بيش از اينند: اما بقيه با چشم كمتر ديده مي‌شوند) باقي ستاره‌ها جاي نسبي خود را حفظ مي كنند: گوئي همچون مرواريد هائي هستند كه به روي پارچه تيره رنگي دوخته شده‌اند اين پارچه را از يك طرف افق مي كشند و به سوي ديگر مي‌برند: و به تعبير ديگر حركت ثوابت حركت گروهي و دستجمعي است: اما حركت سيارات حركت انفرادي مي‌باشد بطوري كه
اسلام فراتر از زمان، ص: 140
فاصله هايشان با بقيه ستاره‌ها تغيير مي كند
علاوه بر اين: ستاره‌هاي ثوابت شكلهاي مخصوصي را تشكيل داده‌اند كه به اشكال فلكي معروفند: و شناخت آنها براي پيدا كردن جهات چهارگانه (شمال و جنوب و مشرق و مغرب) بسيار مؤثر است.
... وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يهْتَدُونَ (16) «1»
و (نيز) علاماتي قرار داد و (شب هنگام) آنها بوسيله ستارگان هدايت مي‌شوند.
البته اين هدايت يكي از فوائد ستارگان است: آنها فوائد بسياري دارند ولي اگر تنها همين فايده بود باز مهم بود: مخصوصا پيش از آنكه قطب نما اختراع شود و كشتي ها بتوانند بوسيله آن طبق نقشه‌ها راه خود را به سوي مقصد باز يابند: حركت در روي درياها بدون استفاده از ستارگان امكان پذير: نبود: و به همين جهت شبهائي كه ابر آسمان را مي‌پوشانيد كشتيها از حركت باز مي‌ماندند: و اگر به راه خود ادامه مي‌دادند خطر مرگ آنها را تهديد مي كرد. «2

19- قرآن كريم و سياه چاله‌ها يكي از معجزات علمي كه در قرآن آمده است، در مورد سياه چاله ها مي باشد.
خداوند با اشاره به مشخصات خاصي، در آيه زير به سياه چاله ها اشاره مي كند.
اين مشخصات عبارتند از:
1- آن ها ستارگاني در حال حركت هستند.
2- آن ها پنهان هستند.
3- آن ها ستارگان جارو كننده هستند.
اجازه بدهيد قبل از اين كه ببينيم فيزيكدان ها در مورد سياه چاله ها چه مي گويند، به آيه زير از قرآن كريم اشاره كنيم.
فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ‌الْجَوارِ الْكُنَّس وَالّيْلِ إِذا عَسْعَسَ وَالصُّبْحِ إِذا تَنَفَّسَ* إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ
اسلام فراتر از زمان، ص: 141
كَرِيمٍ «1»
سوگند به ستارگاني كه باز مي گردند* آن روندگان نهان شونده* و قسم به شب چون تاريك شود* و به سپيده چون بدمد* كه اين سخن فرستاده بزرگواري است (جبرئيل).
امروز به خوبي مشخص شده است كه ستارگان در طول عمر خود دچار تحول مي شوند تا آنكه بميرند. يكي از انواع مرگ ستارگان، تبديل شدن به سياه چاله است.
خداوند در قرآن مي فرمايد:
وَلا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهًا آخَرَ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ «2»
با خداوند، معبود ديگري را نخوانيد. خدايي نيست جز او، هرچيزي نابود مي شود مگر ذات او. فرمان مخصوص اوست، به سوي او باز گردانده مي شويد.
در طول دوره زندگي ستارگان، آن ها موجوديت خود را تغيير مي دهند. اين تغيير ميليون ها سال طول مي كشد. يكي از آن ها تبديل شدن به سياه چاله است كه چهره اي ترسناك دارد.
انواع سياه چاله ها
دانشمندان سه نوع سياه چاله را كشف كرده اند: كوچك، متوسط و بزرگ.
1- نوع كوچك يا كم جرم يا نوع اختري يا كهكشاني.
اين نوع از سياه چاله ها از ستارگاني تشكيل مي شوند كه جرمشان ييي

برابر جرم خورشيد ما است.
وقتي كه انرژي چنين ستاره ها تمام مي شود، پوسته خارجي خود را پرتاب مي كند و هسته خود را كه هنوز چندين برابر خورشيد ما است را نگه مي دارد.
دانشمندان عقيده دارند كه كهكشان راه شيري ما داراي ده ها هزار از اين سياه چاله ها است بنابراين به آن سياه چاله كهكشاني مي گويند.
اسلام فراتر از زمان، ص: 142
2- سياه چاله هاي متوسط.
3- سياه چاله هاي بسيار سنگين.
در مركز كهكشان ها قرار دارند. بعضي از دانشمندان عقيده دارند كه بيشتر كهكشان ها كه كهكشان ما هم جزوي از آن است، داراي سياه چاله هائي در مركز خود است.
در ستارگان سنگين، پيوسته دو فرايند مهم رخ مي دهد. يكي جوش هسته اي است (كه هيدروژن را از مركز ستاره به بيرون مي فرستد) و ديگري جاذبه (كه تمامي هيدروژن را به طرفي كه آمده بود مي كشد). اين دو روند يك ديگر را خنثي مي كنند تا اين كه هيدروژن ستاره سوخته شود و در اين موقع جاذبه غلبه مي كند.
وقتي كه جاذبه غلبه كرد، ستاره ناپايدار مي شود و منفجر مي گردد. وقتي كه شروع به انفجار كرد، ديگر متوقف نمي شود و ستاره (و در نهايت اتم هايش) به داخل خود فرو مي ريزند و منجر به تشكيل سياه چاله مي شود.
سياه چاله بسيار سنگين، سياه چاله اي است كه جرم آن بين (ييي تا يي يي) برابر جرم خورشيداست. امروزه اين عقيده وجود دارد كه اگر همه كهكشان ها، سياه چاله اي از اين نوع نداشته باشند، تعداد زيادي از آن ها كه كهكشان راه شيري نيز جزئي از آن است، در مركز خود چنين سياه چاله اي را دارند. اين سياه چاله ها داراي خصوصيات عجيبي هستند كه آن ها را از همنوعان خود متمايز مي كند.
چرا سياه چاله ها سياه مي باشند؟
يك موشك براي آنكه سطح زمين را ترك كند بايد سريعتر از (يي ييي (مايل) در ساعت (ي مايل در ثانيه) حركت كند. به اين سرعت، سرعت فرار از زمين مي‌گويند.
اگر راكت سرعتي كم تر از اين مقدار داشته باشد، توسط جاذبه، به زمين بر مي گردد.
سرعت فرار از يك سياه چاله بيش از (يي يي يي مايل) در ساعت است پس اگر بخواهيم از آن فرار كنيم، بايد سرعتي بيش از اين مقدار داشته باشيم. سرعت نور (يي يي يي مايل) در ساعت است بنابراين نمي تواند از سياهچاله ها فرار كند پس اين سياهچاله ها به رنگ سياه هستند. به عبارت

بهتر ديده نمي شوند.
ستاره شناسان به كمك اشعه ايكس و تلسكوپ هاي راديويي توانسته اند سياه چاله قديمي را كه در اطراف كهكشان راه شيري است كشف كنند. اين سياه چاله كه داراي مسيري نامتقارن است در حال بلعيدن ستاره هائي مي باشد.
اعتقاد براين است كه اين سياه چاله باقي مانده يك ستاره بسيار بزرگ است كه ميلياردها سال پيش زندگي مي كرده و از خانه خود به بيرون پرتاب شده و سرگردان

در حال حركت مي باشد.
بسياري از ستارگان منظومه شمسي ما در يك صفحه نازكي به نام صفحه كهكشاني هستند. اگرچه خوشه هاي گردي نيز وجود دارند كه هركدام داراي صدها هزار ستاره قديمي هستند و به دور مركز كهكشان در حركت مي باشند و در مسيري مي باشند كه از صفحه كهكشاني به دورند.
بنابراين زماني كه يك ستاره تمام سوختش به مصرف رسيد در خود فرو مي ريزد و در نهايت به سياه چاله اي تبديل مي شود كه داراي چگال بي نهايت و حجم بسيار ناچيز است و ميدان مغناطيسي بسيار قوي دارد.
خداوند در قرآن به اين حقيقت مرگ ستارگان (به خاطر پايان سوختشان پيش مي آيد) اشاره مي كند مي فرمايد:
وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ آنگه كه ستارگان به سياهي مي گرايند.
آيا تمامي ستارگان به سياه چاله تبديل مي شوند؟
تمامي ستارگان به سياه چاله تبديل نمي شوند. ستاره اي كه جرمش از (ي. ي) بار بزرگتر از خورشيد باشد، به كوتوله سفيد تبديل مي شود. ستاره اي كه (ي. ي تا ي) برابر خورشيد جرم داشته باشد تبديل به ستاره نوتروني مي شود. تنها ستارگاني كه جرمشان بيش از (ي) برابر خورشيد باشد به سياه چاله تبديل مي شوند.
سياه چاله ها آن قدر جرمشان زياد است كه نور نمي تواند از آن ها عبور كند و چون چيزي سريع تر از نور نمي تواند حركت كند، هيچ چيز از سياه چاله نمي تواند بيرون بيايد.
خداوند به اين موارد قسم ياد مي كنند تا تأييد كنند كه قرآن از طرف پروردگار نازل شده است. به آيات سوره تكوير كه در بالا آمده است نگاهي دوباره بيندازيد.
اين نوع تأكيد كه در اين آيات به كار رفته است و خداوند با قسم از آن ها ياد كرده، به خاطر اهميت سياه چاله ها است كه در واقع ستارگان مرده در حال حركتي مي باشند و نوري از خود توليد نمي كنند و هرچه سرراهشان باشد مي بلعند.

قرآن مجيد از آن ها به «پاك كنندگان» ياد مي كند كه در تطابق كامل با عملكرد آن ها از لحاظ علمي است.
اسلام فراتر از زمان، ص: 144
دانشمند غير مسلماني كه نام سياه چاله را براي اين پديده گذاشته است، بسيار مناسب اين نام را انتخاب كرده است. اگرچه او هرگز قرآن نخوانده است ولي همان نامي را بر آن ها نهاده كه قرآن با آن نام آنها را خوانده است. اين نشان دهنده آن است كه قرآن تا چه حدي به حقايق علمي كه امروزه كشف مي شود نزديك است. اين دانشمند اين پديده را چنين تعريف كرده «آنچنان نيروي جاذبه اي دارند كه مانند يك جاروبرقي نامريي كيهاني هستند و آن چنان مواد اطراف خود را جذب مي كنند كه حتي نور نيز نمي تواند ازآن بيرون بيايد».
كلمه قرآني خُنَّسِ در آيه سوره تكوير را در عربي مي توان به جاروبرقي ترجمه كرد.
زماني كه سياه چاله ها از لحاظ علمي تعريف شدند، دقت قرآن مجيد در تعريف آن ها تنها در سه كلمه بيشتر مشخص مي شود.
قرآن سياه چاله ها را با خصوصيات زير تعريف مي كند:
1- آن ها در حال حركت مي باشند. (همان گونه كه علم مي‌گويد.)
2- آن ها وقتي شناسايي شدند، داراي حجاب مي باشند. همان طور كه علم مي گويد نور نيز نمي تواند از آن ها عبور كند.
3- آن ها همه چيز را مي بلعند. «1

20- هر چيزي خدا را تسبيح مي گويد طبق يافته دانشمندان، هر چيزي در هستي امواج صوتي صادر مي كند و گياهان و
اسلام فراتر از زمان، ص: 145
درختان صداهاي مشخصي دارند كه در صداهاي ديگر تأثير گذار است و اين همان چيزي است كه تحقيقات جديد علم گياه شناسي وسيله دانشمندان آن را كشف كرده است كه از برخي گياهان امواج و فركانسهاي صوتي در جاهايي كه انسان مي شنود، صادر مي كند كه از 20 تا 20 هزار فركانس در ثانيه متفاوت است. اما امواج صوتي گياهان بسيار ضعيف است و شنيدن آن جز با تقويت و هزار برابر كردن امكان پذير نيست.
و دريافتند كه برخي از ستارگان نيز از خود صداهايي صادر مي كنند ستاره نوتروني كه خداوند آن را «طارق» ناميده صدايي شبيه پُتك صادر مي كند. ممكن است پس از گذشت زماني، علما صدايي را كه هستي پس از ولادتش آن را صادر مي كند، ثبت نمايند.
خداي عزّ و جلّ مي فرمايد: (تُسَبِّحُ لَهُ السَّماواتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِي هِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبيحَهُمْ إِنَّهُ كانَ حَلِيمًا غَفُورًا) «1»
آسمانهاي هفتگانه و زمين و كساني كه در آنها هستند، همه تسبيح او مي‌گويند؛ و هر موجودي، تسبيح و حمد او مي‌گويد؛ ولي شما تسبيح آنها را نمي‌فهميد؛ او بردبار و آمرزنده است.» اين آيات مبارك ما را با مسئله اي آشنا مي‌كند كه آن را درك نمي كنيم، اما وجود دارد و ما همچون مؤمنان به هر آنچه كه در كتاب خدا آمده است، ايمان داريم. اما چگونه مي توان كسي را كه به اين كتاب آسماني ايمان ندارد، قانع كنيم؟!.
هركس در اين آيه تأمل كند در مي يابد كه همه مخلوقات اعم از انسان، حيوان، درخت، ستاره و بالأخره زمين و آسمان و هرچه در آنها هست، پروردگارشان را تسبيح مي‌گويند؛ اما خداي متعال مي فرمايد: (وَلَكِنْ لا تَفْقَهُونَ تسبيحَهُمْ) اما تسبيح آنها را نمي فهميد و نمي گويد: (اما تسبيح آنها را نمي شنويد) بنابراين ممكن است كه ما تسبيح اين مخلوقات را بشنويم، اما نمي توانيم آنها را ترجمه كنيم و بفهميم.
دكتر جيمزوسكي استاد شيمي دانشگاه كاليفرنيا با استفاده از كامپيوتر، كشف كرد كه
اسلام فراتر از زمان، ص: 146
همه هسته ها صداهايي صادر مي كنند كه هر كدام با ديگري متفاوت است.

دلفين ها، جيرجيرك ها، پرندگان، زنبورها و بقيه كائنات زنده صداهايي از خود صادر مي‌كنند. دانشمندان كشف كردند كه ويروسها نيز امواج صوتي از خود صادر مي كنند از اين رو آنها در تلاشند كه راه جديدي براي كشف زود هنگام بيماري با پيروي از صداي ميكروبها و ويروسها در جسم بيابند.
ژنهاي وراثتي درون جسم ما نيز امواج صوتي صادر مي كنند كه آنها شب و روز خدا را تسبيح مي‌گويند و يااز تسبيح خدا متأثر مي شوند.
با پيشرفت علم كشف شده است كه ذره ها پژواكهاي صوتي صادر مي كنند.
بنابراين هر چيزي خدا را تسبيح مي گويد؛ همانگونه كه قرآن نيز ما رانسبت به آن با خبر كرده بود. اين از ادله هاي علمي در راستاي اين كتاب آسماني و پيشينه علمي آن به شمار مي رود.
دانشمندان امروز معتقدند كه هر چيزي در هستي صداي خاصي دارد و مي گويند:
«اين توانايي و قدرت بسيار عجيب است كه بر هر مكاني سيطره مي يابد و بر هر چيزي كه آن را مي بينيم يا احساس مي كنيم تأثير گذار است».[1]

21- قرآن و دست يافتن بشر به كرات آسماني قرآن خبر از دستيابي انسان به كرات آسماني و سفر به آنها مي دهد كه در آن روز حتي بشر فكر اين مسئله را هم نمي توانست بكند زيرا اختراع فضا پيما در قرن اخير صورت گرفته است و اين يكي از اعجاز علمي قرآن است. و اين آيه ها عبارتند از:
1- يامَعْشرَ الجِنِّ وَ الْاِنسِ إِنِ استَطعْتُمْ أَن تَنفُذُوا مِنْ أَقْطارِ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ فَانفُذُوا لا تَنفُذُونَ إِلّا بِسُلْطانٍ (33) «2»
اي گروه جنّ و انس! اگر مي توانيد از مرزهاي آسمانها و زمين بگذريد، پس بگذريد، ولي هرگز نمي توانيد، مگر با نيروي (فوق العاده)!.
در اين آيه مباركه: جن و انس را مخاطب ساخته مي‌گويد: اي جمعيت جن و انس!
اسلام فراتر از زمان، ص: 147
هرگاه به راستي مي‌خواهيد از مجازات و كيفر الهي بركنار مانيد اگر مي توانيد از مرزهاي آسمانها و زمين بگذريد: و از حيطه قدرت او خارج شويد: ولي هرگز قادر بر اين كار نيستيد مگر با نيروئي الهي: و چنين نيروي الهي نيز در اختيار شما نيست
به اين ترتيب شما هرگز ياراي فرار از دادگاه عدل خدا و پيامدهاي، آن را، نداريد:
هر جا برويد ملك خدا است: و هر كجا باشيد محل حكومت او است: آري اين موجود ضعيف و ناتوان كجا مي‌تواند از عرصه قدرت خداوند بگريزد همانگونه كه امير مؤمنان علي عليه السلام در دعاي روح پرور كميل عرضه مي‌دارد: و لا يمكن الفرار من حكومتك. ممكن نيست فرار از حكومت تو!.
مقدم داشتن جن در اينجا ممكن است به خاطر اين باشد كه آنها آمادگي بيشتري براي سير آسمانها دارند.
در اينكه آيه فوق مربوط به قيامت است: يا دنيا: و يا هر دو؟ در ميان مفسران گفتگو است: و چون آيات قبل و بعد از آن ناظر به رويدادهاي سراي ديگر است به نظر مي‌رسد كه اين آيه نيز مربوط به فرار از چنگال عدالت الهي در قيامت باشد كه به هيچ ترتيبي از آن محاكمه و رسيدن به كيفر آن، رهائي نخواهيد يافت.
اين احتمال نيز داده شده كه هم ناظر به رستاخيز باشد: و هم ناظر به دنيا: يعني نه در اينجا قادريد بدون قدرت در اقطار آسمان نفوذ كنيد: و نه در آنجا: منتها: در اينجا وسيله محدودي در اختيار شما قرار دارد: اما در آنجا

هيچ وسيله اي نيست.
ولي با توجه دقيق به بافت جمله لا تنفذون الا بسلطان (نمي توانيد بگذريد مگر با قدرت و نيرو)، اين اعجاز علمي را، تداعي مي كند كه اشاره به مسافرتهاي فضائي بشر باشد چنانكه بعضي ها دانسته‌اند چون قرآن شرط نفوذ به اقطار آسمانها را، داشتن سلطه علمي و صنعتي بر اين كار دانسته است چنان كه در عصر حاضر مي بينيم براي رفتن به كرات آسماني، بشر تا چه اندازه به ابزار علمي و دانش فضائي نيازمنداست و همچنين چقدر بايد به تأمين و ساخت وسائل آن تسلّط علمي و تكنيكي داشته باشند كه معنا و مفهوم آيه فوق، مصداق پيدا كرده و تحقق يابد.
اين آيه بطور صريح بيان مي كند كه انسانها مي تواند با سلطان و قدرت خاص به فضاهاي آسمانها نفوذ كند كه امروزه مي توان سلطان اشاره به قدرت فضاپيمايي و
اسلام فراتر از زمان، ص: 148
علم فضا و تسلط كامل برآنهاباشد و در آينده به قدرت علمي فراتر كه الان از آن بي خبريم.
2- وَ كَأَيِّن مِّنْ ءَايَةً في السَّماواتِ وَ الأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيها وَ هُمْ عَنها مُعْرِضونَ (105) «1»
و چه بسيار نشانه‌اي (از خدا) در آسمانها و زمين كه آنها از كنارش مي‌گذرند، و از آن رويگردانند!.
اين آيه از كلمه مرور با لفظ مضارع و مستقبل مي كند كه مرور كردن در معناي اولي به معناي عبور كردن از آن مي باشد مخصوصا با معناي مضارع و اشاره به عبور فضا پيماها به نشانه‌هاي آسماني و كرات است (اين ادعا از دانشمند گرامي جناب آقاي قرائتي در تدريس قرآن نقل شده است

22- معجزه علمي قرآن درباره ماسك اكسيژن فَمَن يُرِدِ اللَّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشرَحْ صدْرَهُ لِلإسلامِ وَ مَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُ يجْعَلْ صدْرَهُ ضيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّما يَصعَّدُ في السَّماءِ كذَالِك يجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْس عَلي الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ (125) «2»
آن كس را كه خدا بخواهد هدايت كند سينه‌اش را براي
(پذيرش) اسلام گشاده مي سازد و آن كس را كه (بخاطر اعمال خلافش) بخواهد گمراه سازد سينه‌اش را آنچنان تنگ مي سازد كه گويا مي‌خواهد به آسمان بالا برود:
خداوند، پليدي را اين گونه بر افرادي كه ايمان نمي‌آورند قرار مي‌دهد.
منظور از هدايت و اضلال الهي فراهم ساختن يا از ميان بردن مقدمات هدايت در مورد كساني است كه آمادگي و عدم آمادگي خود را براي پذيرش حق با اعمال و كردار خويش اثبات كرده‌اند.
بنابراين نه دسته اول در پيمودن اين مسير مجبورند و نه دسته دوم در كار خود: و هدايت و ضلالت الهي در واقع مكمل چيزي است كه خودشان خواسته‌اند و انتخاب كرده‌اند.
شرح صدر (يعني گشاده ساختن سينه) همان وسعت روح و بلندي فكر و گسترش
اسلام فراتر از زمان، ص: 149
افق عقل آدمي است: حرج (بر وزن حرم) به معني تنگي فوق العاده و محدوديت شديد است.
يك معجزه علمي قرآن:
تشبيه اين گونه افراد به كسي كه مي‌خواهد به آسمان بالا رود از اين نظر است كه صعود به آسمان كار فوق العاده مشكلي است: و پذيرش حق براي آنها نيز چنين است.
همانطور كه در گفتار روزمره گاهي مي‌گوئيم: اين كار براي فلان كس آنقدر مشكل است كه گويا مي‌خواهد به آسمان برود يا مي‌گوئيم: به آسمان بروي از اين كار آسانتر است.
البته آنروز پرواز به آسمان براي بشر يك تصور بيش نبود ولي حتي امروز كه سير در فضا عملي شده است باز از كارهاي طاقت فرساست و هميشه فضانوردان با انبوهي از مشكلات شديد روبرو هستند.
ولي معني لطيفتري براي آيه نيز به نظر مي‌رسد و آن اين كه: امروز ثابت شده كه هواي اطراف كره زمين در نقاط مجاور اين كره كاملا فشرده و براي تنفس انسان آماده است: اما هر قدر به طرف بالا حركت كنيم هوا

رقيقتر و ميزان اكسيژن آن كمتر مي‌شود به حدي كه اگر چند كيلومتر از سطح زمين به طرف بالا (بدون ماسك اكسيژن) حركت كنيم تنفس كردن براي ما هر لحظه مشكل و مشكلتر مي‌شود و اگر به پيشروي ادامه دهيم تنگي نفس و كمبود اكسيژن سبب بيهوشي ما مي‌گردد:
بيان اين تشبيه در آن روز كه هنوز اين واقعيت علمي به ثبوت نرسيده بود در حقيقت از معجزات علمي قرآن محسوب مي‌گردد. «1» قبلًا نيز در فصل بخشهايي از اعجاز علمي قرآن شماره 4 توضيحي در اين باره گذشت

23- يك حديث اعجازآميز در حديثي از امير مؤمنان علي عليه السلام در تفسير اذا السماء انشقت آمده است كه فرمود
اسلام فراتر از زمان، ص: 150
انّها تنشق من المجرة: آسمانها از كهكشان جدا مي‌شود!.
اين حديث پرمعني و قابل دقت است: و از معجزات علمي محسوب مي‌شود: كه از حقيقتي پرده برمي‌دارد كه در آن زمان هيچ يك از دانشمندان به آن نرسيده بودند و آن اين كه دانشمندان فلكي امروز با مشاهدات نجومي خود به وسيله تلسكوب هاي عظيم و نيرومند ثابت كرده‌اند كه عالم مجموعه‌اي است از كهكشان ها و هر كهكشان مجموعه‌اي است از منظومه‌ها و ستارگان: و به همين دليل آنها را شهرهاي ستارگان مي‌نامند: كهكشان راه شيري معروف كه با چشم قابل مشاهده است مجموعه عظيم و دايره‌مانندي از همين منظومه‌ها و ستارگان است: يك طرف از آن بقدري از ما دور است كه ستارگانش را به صورت ابري سفيد مي بينيم: ولي در واقع مجموعه نقاط نوراني نزديك به هم است.
اما آن طرفش كه به ما نزديك است ستارگانش قابل رؤيت مي‌باشد: و همين ستارگاني است كه ما در آسمان شب مي بينيم: و به اين ترتيب منظومه شمسي ما جزء اين مجره (كهكشان) است.
مطابق روايت فوق: اميرمؤمنان علي عليه السلام مي‌فرمايد: در آستانه قيامت اين كواكب را كه ما مشاهده مي كنيم از كهكشان جدا مي‌شود: و نظام همگي به هم مي‌خورد.
چه كسي آن زمان مي‌دانست كه ستارگاني كه ما مي بينيم در واقع جزء اين كهكشان راه شيري (مجره) است جز كسي كه قلبش به عالم غيب مربوط باشد و از سرچشمه علم خدا سيراب گردد. «1

بخش 3 قرآن و آفرینش زمین وجمادات

اشاره

بخش 3 قرآن و آفرينش زمين وجمادات جمادات كه در برابر چشمان ما انسان ها، خود نمائي مي كنند، تشكيل و تشكل يافتن، هر يك از آنها و همه اين كوه و دشت و كويرها و دره و سنگ و شنزارهاوو ...، داستان ها و سرگذشت‌هاي ممتد و تاريخي دارد كه متخصصين فن براي اطلاع يافتن و پي بردن به زواياي گوناگون آن، سفرهاكرده و زحمتها كشيده و عمرها فدا كرده و آزمايشها نموده اند كه آن سرش ناپيدا!.
ما در اين بخش و بخش‌هاي ديگر، بيشتر به آيات قرآن و گفته آن، تكيه داريم

1- آفرينش زمين در دو روز

1- آفرينش زمين در دو روز در مورد كيفيت آفرينش و شكل گيري زمين و كروي بودن وكوههاو منافع آن وو ..، آياتي در قرآن كريم آمده است كه با اكتشافات روز، مطابقت دارد، و دقت در اين آيات براي ما روشن مي نمايد، كه آورنده آن به مبدئي وابسته بوده است كه خود، آن را به وجود آورده است، براي درك اين اسرار به چند آيه ذيل، دقت نمائيد.
1- ... قُلْ أَ ئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الأَرْض في يَوْمَينِ وَ تجْعَلُونَ لَهُ أَندَاداً ذالِكَ رَبُّ الْعالَمينَ (9) وَ جَعَلَ فيها رَوسيَ مِن فَوْقِها وَ بَرَك فِيها وَ قَدَّرَ فيها أَقْواتَها في أَرْبَعَةِ أَيَّامً سواءً لِّلسَّائلينَ (10) «1»
بگو: آيا شما به آن كس كه زمين را در دو روز آفريد كافر هستيد و براي او همانندهايي قرارمي‌دهيد؟! او پروردگار جهانيان است! او در زمين كوه‌هاي استواري قرار داد و بركاتي در آن آفريد و موادّ غذايي آن را مقدّر فرمود،- اينها همه در چهار روز بود- درست به اندازه نياز تقاضا كنندگان!.
در گذشته گفتيم كه منظور از «يوم- روز» در اين آيات به معناي دوران مي باشد حالا اين دوران هاچقدر طول كشيده ميليون يا ميلياردها سال؟ فقط خود او مي داند، ولي آوردن اين آيات در اين كتاب صرفاً به خاطر اين است كه معلوم گردد قرآن در
اسلام فراتر از زمان، ص: 154
زمان و مكاني كه از اين علوم كوچكترين اثري وجو نداشت، مسائل را بدين گونه مطرح نموده است كه اين خود يكي از اعجاز علمي قرآن است

2- حركت زمين يك معجزه ديگر

2- حركت زمين يك معجزه ديگر مي دانيم نخستين دانشمنداني كه حركت كره زمين را كشف كردند: گاليله ايتاليائي و كپرنيك لهستاني بودند كه در اواخر قرن 16 و اوائل 17 ميلادي اين عقيده را برملا ساختند: هر چند ارباب كليسا شديدا آنها را محكوم كرده و تحت فشار گذاشتند!.
ولي قرآن مجيد حدود يك هزار سال قبل از آنها: پرده از روي اين حقيقت برداشت:
و حركت زمين را به صورت آتي به عنوان يك نشانه توحيد مطرح ساخت.
به آيات ذيل دقت نمائيد.
1- .. وَ تَرَي الجِبالَ تحْسبها جامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السّحابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتْقَنَ كلَّ شيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرُ بِما تَفْعَلُونَ (88) «1»
كوهها را مي‌بيني و آنها را ساكن و جامد مي‌پنداري در حالي كه مانند ابر در حركتند اين صنع و آفرينش خداوندي است كه همه چيز را متقن آفريده او از كارهائي كه شما انجام مي‌دهيد آگاه است.
اين آيه اشاره به يكي ديگر از آيات عظمت خداوند در پهنه عالم هستي كرده‌است زيرا قرائن فراواني در آيه وجود دارد كه آيه فوق از قبيل آيات توحيد و نشانه‌هاي عظمت خداوند در همين دنيا است و به حركت كره زمين كه براي ما محسوس نيست اشاره مي كند.
ظاهر آيه فقط يك تفسيررا مي‌پذيرد و آن حركت ميكانيكي زمين (به دور خويش يا به دور خورشيد) است.
توضيح اينكه:
1- آيه فوق مي‌گويد: گمان مي كني كوهها جامد و ساكنند: در حالي كه همچون ابر در حركتند، معلوم است اين تعبير با حوادث آغاز رستاخيز سازگار نيست: چرا كه اين حوادث به قدري آشكار است كه به تعبير قرآن از مشاهده آنها مادران كودكان
اسلام فراتر از زمان، ص: 155
شيرخوار خود را فراموش مي كنند و زنان باردار سقط جنين مي‌نمايند: و مردم از شدت وحشت همچون مستانند در حالي كه مست نيستند! (سوره حج آيه 2).
2- تشبيه به حركت ابرها متناسب حركات يك نواخت و نرم و بدون سر و صدا است: نه انفجارهاي عظيم رستاخيز كه صداي رعد آسايش: گوشها را كر مي كند.
3- تعبير بالا نشان مي‌دهد: در عين اين كه ظاهرا كوهها ساكنند در واقع در همان حال به سرعت حركت مي كنند (يعني دو حالت از يك شيء را در آن

واحد بيان مي كند).
4- تعبير به اتقان كه به معني منظم ساختن و محكم نمودن است نيز تناسب با زمان برقراري نظام جهان دارد: نه زماني كه اين نظام فرو مي‌ريزد و متلاشي و ويران مي‌گردد.
5- جمله انه خبير بما تفعلون مخصوصا با توجه به اين كه تفعلون فعل مضارع است نشان مي‌دهد كه مربوط به اين دنيا است چرا كه مي‌گويد: او از اعمالي كه شما در حال و آينده انجام مي‌دهيد با خبر است و اگر مربوط به پايان اين جهان بود گفته مي شد مافعلتم (كاري كه انجام داديد) (دقت كنيد).
از مجموع اين قرائن دقيقاً چنين استفاده مي‌شود كه اين آيه يكي ديگر از عجائب آفرينش را بيان مي كند
نتيجه اي كه از اين تفسيرمي‌گيريم اين است كه، اين كوهها كه ما آنها را ساكن مي‌پنداريم با سرعت زياد در حركتند: مسلماً حركت كوهها بدون حركت زمين هاي ديگر كه به آنها متصل است معني ندارد: و به اين ترتيب معني آيه چنين مي‌شود كه زمين با سرعت حركت مي كند همچون حركت ابرها! طبق محاسبات دانشمندان امروز سرعت سير حركت زمين به دور خود نزديك به 30 كيلومتر در هر دقيقه است و سرعت سير آن در حركت انتقالي به دور آفتاب از اين هم بيشتر است.
اما چرا قرآن كوهها را مركز بحث قرار داده شايد به اين جهت است كه كوهها از نظر سنگيني و وزن و پا بر جائي ضرب‌المثل‌اند و براي تشريح قدرت خداوند نمونه بهتري محسوب مي‌شوند: جائي كه كوهها با اين عظمت و سنگيني به فرمان خدا
(همراه زمين) حركت كنند قدرت او بر هر چيز به ثبوت مي‌رسد.
اسلام فراتر از زمان، ص: 156
به هر حال آيه فوق از معجزات علمي قرآن است: زيرا حركت زمين يكي ازاكتشافات قرون اخير است كه كاشفان آن بخود مي باليد وافتخار مي كرد، در حالي كه قرآن 14 قرن پيش درچندين آيه به اين مطلب اشاره صريح دارد. «1»
2- الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الأَرْض مَهْداً وَ سلَك لَكُمْ فِيها سُبُلًا وَ أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجْنا بِهِ أَزْواجاً مِّن نَّباتًشتي «2»
همان خداوندي كه زمين را براي شما محل آسايش قرار داد؛ و راه‌هايي در آن ايجاد كرد؛ و از آسمان، آبي فرستاد!» كه با آن، انواع گوناگون گياهان را (از خاك تيره) برآورديم
3- الَّذِي جَعَلَ لَكمُ الأَرْض مَهْداً وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيها سُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (10) «3» همان كسي كه زمين را محل آرامش شما قرار داد، و براي شما در آن راه‌هايي آفريد، باشدكه هدايت شويد (و به مقصد برسيد)!.

مي دانيم كه مهد (يعني گهواره) آن زمان براي بچه رضايت بخش و آرامش دهنده و ايده آل است كه در حركت باشد و گرنه ساكن بودن گهواره براي نوزاد لذت بخش نمي شود؛
زمين را كه خداوند براي ما گهواره قرار داده است، آسايش و آرامش ما درصورتي تأمين است كه درحركت باشد و با روبرو شدن با آفتاب و ماه و تشكيل دادن فصول چهارگانه با هزاران حكمت ومنافع و بركاتش، و شب را براي استراحت و خواب، و روز را براي سعي و تلاش و تأمين معاش، نيازهاي زندگي ما را بر طرف سازد و دهها منافع ديگر كه با تفكر دريافته مي شود

3- اعجاز علمي قرآن در كروي بودن زمين

3- اعجاز علمي قرآن در كروي بودن زمين كروي بودن زمين نيز، يكي از اكتشافات قرن‌هاي اخير است كه آزمايش ها و فورمول‌هاي علمي به آن راه يافته است در حالي در قرآن كريم آياتي اشاره، مانند تصريح دارد كه با دقت در محتوي و جمله بندي‌هاي آن ها به دست مي آيد.
اسلام فراتر از زمان، ص: 157
1- (فَلا اُقْسِمُ بِرَبِ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِب) «1» سوگند به پروردگار مشرقها و مغربها!
2- (رب السَّماوات وَ الْاَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما وَ رَبُّ الْمَشارِقِ). «2»
پروردگار آسمانها و زمين و آنچه در ميان آن دو قرار دارد: و پروردگار مشرقها!.
در اينجا دو سؤال پيش مي‌آيد:
1- بعد از ذكر آسمانها و زمين و آنچه در ميان آن دو قرار گرفته ديگر چه نيازي به ذكر مشارق (مشرق ها) مي‌باشد كه اين نيز جزئي از آن است.
پاسخ اين سؤال با توجه به يك نكته روشن مي‌شود و آن اين كه: مشارق خواه اشاره به مشرقها و خاستگاههاي خورشيد در ايام سال بوده باشد: و يا مشرق هاي ستارگان مختلف آسمان: همه داراي نظم و برنامه خاصي است كه نظام آنها علاوه بر نظام آسمانها و زمين قدرت و علم بي‌پايان آفريننده و مدبر آنها است.
خورشيد آسمان در هر روز از سال از نقطه‌اي غير از نقطه روز قبل و بعد طلوع مي كند: و فاصله اين نقاط با يك ديگر آنقدر منظم و دقيق است كه حتي يك هزارم ثانيه كم و زياد نمي‌شود: و هزاران هزار سال است كه نظم مشارق شمس برقرار مي‌باشد.
در طلوع و غروب ستارگان ديگر نيز همين نظام حكمفرما است.
بعلاوه اگر خورشيد اين مسير تدريجي را در طول سال نمي‌پيمود: فصول چهارگانه و بركات مختلفي كه از آن حاصل مي‌شود عايد ما نمي‌گشت: و اين خود نشانه ديگري بر عظمت و تدبير او است.
از اين گذشته يكي ديگر از معاني مشارق اين است كه زمين به خاطر كُروي بودن هر نقطه‌اي از آن نسبت به نقطه ديگر مشرق يا مغرب محسوب مي‌شود، و به اين ترتيب آيه فوق ما را به كرويت زمين و مشرقها و مغربهاي آن توجه مي‌دهد (اراده هر دو معني از آيه نيز بي‌مانع است).
2- سؤال ديگر اين كه: چرا در مقابل مشارق اين آيه سخن از مغارب به ميان نيامده همانگونه كه در آيه 40 سوره معارج آمده است: فلا اقسم

برب المشارق و المغارب:
سوگند به پروردگار مشرقها و مغربها!؛
اسلام فراتر از زمان، ص: 158
پاسخ اين است كه گاه بخشي از كلام را به قرينه بخش ديگر حذف مي كنند: و گاه هر دو را با هم مي‌آورند: و در اينجا ذكر مشارق قرينه‌اي است بر مغارب و اين تنوع در بيان از فنون فصاحت محسوب مي‌شود. «1

4- معجزه علمي قرآن در مورد جوّ زمين و آسمان ها،

4- معجزه علمي قرآن در مورد جوّ زمين و آسمان ها، بسياري از ما حتي به آسمان بالاي سرخودمان نگاه نمي كنيم چه برسد به اين كه به نقش آن توجه كنيم تصور كنيد كه اگر نقش جوّ زمين كه خداوند براي حفاظت زمين در مقابل سنگ هاي آسماني وجود نداشت، آن وقت زمين به چه شكلي در مي آمد؟ آن وقت ساكنان زمين بايد دائم در مورد برخورد سنگ هاو شهاب سنگهاي آسماني نگران مي شدند و خواب خوشي به چشمشان نمي آمد.
در اثر برخورد فقط يك شهاب سنگ در صحراي آريزوناي آمريكا حفره عظيمي ايجاد كرده است كه، شايسته ديدن است.
خداوند متعال در قرآن كريم توجه ما را به موضوع مهمي در مورد جوّ زمين جلب مي كند. «وَجَعَلْنا السَّماءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آياتِها مُعْرِضُونَ» «2» و آسمان را سقفي محافظ قراراديم ولي آن ها از نشانه هاي او روي گردان هستند.
اين سقف آسماني در قرن 20 با تحقيقات دانشمندان ثابت شد جوّي كه اطراف زمين را فراگرفته است داراي عملكرد هاي حياتي بسيار مهمي است. يك نقش آن حفاظت كردن زمين در مقابل شهاب سنگ هاي كوچك و بزرگ است تا به زمين برخورد نكرده و ايجاد زلزله و تخريب‌هاي ويرانگر نكنند.
علاوه بر اين، جوّ زمين تشعشعات خورشيدي را تصفيه مي كند و اجازه نمي دهد كه همگي آن ها از جوّ عبور كنند زيرا بسياري از آن ها براي حيات روي كره زمين بسيار خطرناك هستند، جالب است كه جوّ تنها تشعشات مفيد و بي ضرر شامل نور قابل مشاهده، فركانس محدوده اشعه فرابنفش و امواج راديويي را اجازه عبور مي دهد، تمامي اين تشعشعات براي حيات روي زمين ضروري هستند، فركانس
اسلام فراتر از زمان، ص: 159
محدوده اشعه فرابنفش كه جو زمين تنها مقداري از آن را اجازه عبور مي دهد براي انجام عمل فوتوسنتز كه در گياهان انجام مي شود بسيار مهم است. بيشتر تشعشعات فرابنفش قوي كه از طرف خورشيد ساطع مي شوند توسط جوّ گرفته مي شوند و فقط قسمت ضروري و كمي از آن طيف به زمين مي رسد.
نقش حفاظتي جوّ به اين جا خاتمه نمي يابد. بلكه جوّ، زمين را در مقابل دماي بسيار كم فضاي بيروني كه حدود 270 درجه سانتي گراد زير صفر است حفاظت مي كند.
شهاب سنگ‌هائي كه به طرف زمين در حال حركت مي باشد و خرده

سنگ‌هايي كه در فضا سرگردان هستند و تعدادشان بسيار زياد مي باشد، خطر زيادي براي زمين دارند. اگر به سطح ماه نگاه كنيد مي بينيد كه داراي فرورفتگ‌ي هاي عميق است كه در اثر برخورد شهاب سنگ ها با آن مي باشد. ولي خداوند متعال جوّ زمين را به گونه اي آفريده است كه اين اجرام اجازه رسيدن به زمين نداشته باشند و قبل از رسيدن به سطح زمين در اثر حرارت زياد به وجود آمده در اثر اصطكاك با جوّ ذوب شده و نابود گردد!. خداوند را به خاطر اين نعمت بزرگ شاكر هستيم.
انرژي ساطع شده از خورشيد آن قدر زياد است كه حتي تصور آن براي ما مشكل مي باشد. يك انفجار خورشيدي معادل 100 ميليارد بمب اتمي است كه آمريكا در جنگ جهاني درشهر هيروشيماي ژاپن انداخت. در هر لحظه ده ها انفجار از اين نوع در خورشيد رخ مي دهد. 58 ساعت بعد از يكي از اين انفجارات مشاهده شد كه، عقربه هاي قطب نماها حركاتي غير عادي نشان مي دهند و دماي جو زمين در ارتفاع 250 كيلومتري به بيش از 2500 درجه سانتي گراد رسيد. بدون وجود جو مناسب و كمربند «ون آلن»، اين تشعشعات زندگي را روي زمين به سرعت نابود مي كرد.
مگنتوسفر () يا ميدان مغناطيسي اطراف زمين كه به خاطر ميدان مغناطيسي خود زمين به وجود مي آيد، زمين را در مقابل اجرام آسماني، تشعشعات خورشيد و ذرات كيهاني حفاظت مي كند. اين ميدان مغناطيسي كه به نام كمربند «ون آلن» نيز شناخته شده است و صدها كيلومتر بالاتر از جو زمين قرار

دارد.
دكتر در مورد اهميت كمربند «ون آلن» مي گويد:
در حقيقت زمين بيشترين چگالي را در ميان تمامي سيارات منظومه شمسي دارد.
هسته زمين كه از دو فلز نيكل و آهن تشكيل شده است عامل به وجود آمدن اين ميدان مغناطيسي است. اين ميدان مغناطيسي نيز به نوبه خود كمربند (ون آلن) را به وجود مي آورد كه زمين را در مقابل بمباران تشعشعات خورشيدي حفاظت مي كند. اگر اين حفاظ وجود نداشت حيات روي زمين غير ممكن بود. تنها سياره ديگري كه ميدان مغناطيسي دارد مريخ مي باشد اما قدرت آن 100 برابر كمتر از قدرت جو زمين است. حتي سياره زهره كه خواهر سياره زمين مي باشد داراي ميدان مغناطيسي نيست و اين ميدان فقط براي زمين خلق شده است.
اين تنها گوشه اي از معجزات علمي قرآن در مورد كيهان بود. آيات بسياري در قرآن وجود دارد كه انسان ها را به تأمل در اين مورد جلب مي‌كند. «1» به فصل بعد توجه كنيد

5- بيان ديگر در باره جوّ زمين

5- بيان ديگر در باره جوّ زمين آيه هاي 31 تا 33 را سوره انبياء را با هم مي خوانيم و مي بينيم كه اين آيه ها با كشفيات علم روز در مورد جوّ زمين مطابقت دارد و بهتر شناخته مي شوند در واقع اين آيه هانمايانگر حكمت و رحمت خالق بي همتااست.
با نگاهي به تعدادي از سيارات منظومه شمسي، مفهوم اين آيه هاي نوراني را بهتر درك مي كنيم زمين ما به گونه اي طراحي شده است تا آب را در حالت مايع در خود نگه دارد و با نظمي بسيار پيچيده تحت فرمان الهي حيات را در آن زنده نگه دارد. به آيه ها با دقت توجه نمائيد.
وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنا فيها فِجَاجاً سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ* وَجَعَلْنا السَّماء سَقْفاً مَّحْفُوظاً وَهُمْ عَنْ آياتِها مُعْرِضُونَ* وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيلَ وَالنَّهارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ* «2»
و در زمين كوه ها را قرار داديم تا جنبش ناموزون
اسلام فراتر از زمان، ص: 161
آن را بگيرند و در آن دره ها و راه ها قرار داديم تا در آن ها راه بروند.
و آسمان را سقفي محافظ قرار داديم ولي آن ها از نشانه هاي او روي گردان هستند.
اوست كه شب و روز و مهر و ماه را آفريده است و هريك در مسيري در حال حركت هستند.
نظريه هاي علمي: مطالعه اين چند آيه پشت سر هم نشان دهنده آن است كه حقايق علمي ديگري در قرآن وجود دارد. خداوند در اين آيه ها به ما مي گويد: كه سياره بسيار يگانه براي ما آفريده است كه داراي جرم و اندازه معيني است و آسمان آن به عنوان سپر براي ما است و از حيات ما مراقبت مي كند. او همچنين براي ما راه هايي را مهيا كرد تا از آن ها عبور كنيم. او همچنين اشاره مي كند كه با حركت خورشيد و ماه، طول روز و شب مشخصي را براي ما فراهم مي كند. بنابراين اعلامي است در مورد اين كه نظم موجود در اين دنيا بر اساس خواسته او است.
به منظور فهميدن علم خداوند در مورد خلقت زمين ما و جوّ منحصر به فردش بهتر است نگاهي به سيارات ديگر بيندازيم.
1- اجازه دهيد باسياره اي به نام عطارد شروع كنيم. اين سياره كوچك‌ترين سياره منظومه شمسي است و به زمين نزديك است اما به خورشيد نزديك تر مي باشد.
جرمش كم تر از جرم زمين است و قدرت جاذبه اش يك سوم قدرت جاذبه زمين است. بنابر اين ما نمي توانيم بر روي اين سياره زندگي كنيم زيرا

نمي تواند جوّ مشابهي مانند زمين را به خود بگيرد. چون داراي جوّ مناسبي نيست پس نمي تواند در مقابل سنگ هاي آسماني از خود دفاع كند و نيز نمي تواند تشعشعات مضر خورشيد را دفع كند. سطح چنين سياره اي به خاطر برخورد اجرام داراي فرورفتگي هاي زيادي است و نمي تواند براي حركت انسان مفيد باشد. ساختار عطارد، گردش و طول روز آن را تحت تأثير قرار داده است و يك روز آن معادل 88 روز زمين
اسلام فراتر از زمان، ص: 162
است و اين باعث مي شود تا دماي آن در روز به 400 درجه سانتي گراد و در شب به 180- سانتي گراد برسد بنابراين هيچ اثري از حيات و آب در آن پيدانمي شود.
2- سياره ديگر ونوس مي باشد كه سردترين سياره منظومه شمسي است و جرم و حجمش تقريبا مشابه زمين است ولي به خورشيد نزديك تر است. چون جرم مشابه زمين دارد، جاذبه اش نيز مشابه زمين است و توانائي مشابه زمين در نگه داشتن جوّ دارد. ولي جوّ آن از گاز سنگيني به نام دي‌اكسيد كربن تشكيل شده است و ابر هايش از بخار اسيد سولفوريك تشكيل شده است. چون دي‌اكسيد كربن گازي سنگين است، بنابراين تشعشعات خورشيدي را بسيار جذب مي كند و جوّ سياره به خاطر همين، بسيار داغ مي گردد. ابر هاي اسيدي آن باران هاي اسيدي ايجاد مي كنند كه سطح آن رانرم مي كند و براي حركت مناسب نمي باشد. روز آن نيز معادل 243 روز زمين است. به خاطر نزديكي‌اش به زمين و روز بلندش، دماي آن در روز به 450 درجه سانتي گراد و فشار جوش به 90 بار مي رسد. با وجود چنين شرايطي وجود آب و حيات روي آن غير ممكن است.
3- با نگاه به مريخ همسايه ما، مي بينيم كه طول روز مشابه زمين دارد اما جوّ آن از دي اكسيد كربن تشكيل شده است و فشار آن نيز بسيار كم است. چون مريخ از خورشيد دور تر است حداكثر دماي آن 40- است و بيشتر مواقع به 123- درجه سانتي گراد مي رسد. در چنين دماي پاييني محتويات آب سياره به حالت جامد است و هيچ علايمي از حيات در آن ديده نشده ولي ممكن است حيات به صورت موجودات ذره بيني در بعضي از مكان هاي آن كه داراي شرايط خاصي است پيداشود ولي هيچ گاه تنوع ميليون ها گونه موجودات روي زمين را كه در هوا و خشكي و دريا هستند پيدانمي كند مگر اين كه با گذر زمان طولاني به تدريج شرايط زندگي در آن فراهم آيد آن گونه كه درطولاني مدت در زمين به وجود آمد.
ولي جوّ زمين به گونه اي طراحي شده است تا با دو گاز عمده اكسيژن و نيتروژن كه در آن است مانند يك سقف براي ما عمل كند. اين گاز ها تمامي تشعشعات خورشيد را جذب نمي كنند و آن را از خود عبور مي دهند تا محيط را براي رشد موجودات فراهم كنند. بنابراين جو زمين داراي

تركيباتي است كه براي زمين مانند يك سقف محافظ عمل مي كند. اين جو همچنين زمين را در مقابل شهاب سنگ ها
اسلام فراتر از زمان، ص: 163
محافظت مي كند و در هنگام برخورد آن ها به جو به علت اصطكاك زيادي كه ايجاد مي شود مي سوزند. لايه ازن موجود در جوّ نيز تشعشعات مضر را دفع مي كند. پايداري زمين به خاطر جرم و مساحت آن است كه با دقت بسياري تنظيم شده است. جرم محتويات هسته زمين باعث مي شود كه جاذبه معيني داشته باشد و در نتيجه جوّ خود را حفظ كند و در عين حال داراي فشار، دما و رطوبت مخصوصي باشد. شرايط ايجاد شده توسط اين جوّ زندگي را براي همه موجودات ممكن مي سازد. گردش معين زمين به دور خود و به دور خورشيدباعث مي شود تا جاذبه مناسبي روي زمين به وجود بيايد و همه موجودات بتوانند به راحتي روي زمين راه بروند. فاصله معين از خورشيد و گردش مخصوص زمين باعث ايجاد درجه معيني از انحراف گردش زمين به دور محور خودش به نسبت گردش دور خورشيد مي شود در نتيجه ميدان مغناطيسي ايجاد مي كند كه بر روي تمامي موجودات زنده تأثير مي گذارد. مسلماً با وجود چنين انحرافي، ما داراي شرايط آب و هوايي متفاوت در چهار فصل هستيم.
با نگاهي به سياره خودمان و ديگر سيارات منظومه شمسي، ناچار به اقرار به اين موضوع هستيم كه زمين همان طور كه خداوند مي گويد: داراي محيطي خاص براي زندگي ما است. آيا كسي مي تواند ادعا كند كه طبيعت (به طور تصادفي) اين امكانات را براي ما به وجود آورده است؟ يا كسي مي تواند بگويد: كه حضرت محمد صلي الله عليه و آله خودش اين آيه ها را در بيش از 14 قرن پيش كه اثري از اين علوم وجود نداشت، نوشته است؟!

6- فلسفه آفرينش كوهها كوهها كه تعادل حركات زمين را به عهده دارد و تنظيم شرايط زندگي در آن را فراهم مي سازد، از نعمتهاي بزرگ خالق زمين و آسمان ها بر بندگان است، اگر اين نعمت الهي نبود، مگر زندگي در كويرها و زمين هموار كه هميشه محل رقص بادها و طوفان هاست، امكان داشت؟! به مطالب و گفتارهاي ذيل توجه فرمائيد.
1- وَ جَعَلَ فِيها رَواسِيَ مِنْ فَوْقِها وَ بارَكَ فِيها وَ قَدَّرَ فِيها أَقْواتها في أَرْبَعَةِ أَيّام سوَاءً
اسلاَم فراتر از زمان، ص: 164
للسَّائِلِينَ (10) «1»
او در زمين كوههائي قرار داد، و بركاتي در آن آفريد، و مواد غذائي مختلف آن را مقدر فرمود، اينها همه در چهار روز بود، درست به اندازه نياز تقاضا كنندگان!
به اين ترتيب خداوند نيازمنديهاي همه نيازمندان را پيش بيني كرده، و براي همه آنها آنچه لازم بوده است آفريده، و هيچ كم و كاستي در آن وجود ندارد، همانگونه كه در آيه 50 سوره طه مي‌گويد: قالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطي كلَّ شيْءٍ خَلْقَهُ ثمَّ هَدي (50) پروردگار ما كسي است كه به هر موجودي آنچه آفرينش او اقتضا داشت عطا كرد، و سپس او را در مسيرش هدايت نمود.
منظور از سائلين در اينجا ممكن است انسانها بوده باشند، يا اعم از انسانها و حيوانات و گياهان.
مطابق اين تفسيرنه تنها نياز انسانها بلكه نياز حيوانات و گياهان را از آغاز در زمين فراهم ساخت و سپس در باره فلسفه آفرينش كوهها مي‌گويد: خداوند در زمين كوههائي افكند تا شما را مضطرب و متزلزل نكند (وَ أَلْقي في اَلْأَرْضِ رواسِيَ أَن تَميدَ بِكُمْ). «2»
اين آيه كَه نظائر فراواني در قرآن دارد نشان مي‌دهد كه كوهها وسيله ثبات زمينند:
امروز از نظر علمي نيز اين حقيقت ثابت شده كه كوهها از جهات متعددي مايه ثبات زمين هستند به سه علت؛
1- اين كه ريشه‌هاي آنها به هم پيوسته و همچون زره محكمي: كره زمين را در برابر فشارهائي كه از حرارت دروني ناشي مي‌شود حفظ مي كند: و اگر آنها نبودند زلزله‌هاي ويرانگر آنقدر زياد بود كه شايد مجالي به انسان براي زندگي نمي‌داد.
2- اين كه قشر محكم در برابر فشار جاذبه ماه و خورشيد مقاومت مي كند كه اگر كوهها نبود: جزر و مد عظيمي در پوسته خاكي زمين به

وجود مي‌آمد كه بي شباهت به جزر و مد درياها نبودند و زندگي را بر انسان ناممكن مي ساخت.
اسلام فراتر از زمان، ص: 165
3- اين كه فشار طوفانها را در هم مي‌شكند: و تماس هواي مجاور زمين را به هنگام حركت وضعي زمين به حداقل مي‌رساند و اگر آنها نبودند صفحه زمين همچون كويرهاي خشك در تمام طول شب و روز صحنه طوفانهاي مرگبار و بادهاي در هم كوبنده بود.
حال كه نعمت آرامش آسمان به وسيله ستون نامرئيش: و آرامش زمين به وسيله كوهها تأمين شد نوبت به آفرينش موجودات زنده و آرامش آنها مي‌رسد كه در محيطي آرام بتوانند قدم به عرصه حيات بگذارند: مي‌گويد: و در روي زمين از هر جنبنده‌اي منتشر ساخت (و بث فيها من كل دابة) تعبير به من كل دابة، اشاره به تنوع حيات و زندگي در چهره‌هاي مختلف است از جنبندگاني كه از كوچكي با چشم عادي ديده نمي‌شوند و سرتاسر محيط ما را پر كرده‌اند گرفته: تا جنبندگان غول پيكري كه عظمت آنها انسان را در وحشت فرو مي‌برد.
همچنين جنبندگان به رنگهاي مختلف و چهره‌هاي كاملا متفاوت: آبزيان و هوا زيان: پرندگان و خزندگان: حشرات گوناگون و مانند آنها كه هر كدام براي خود عالمي دارند: و مسأله حيات را در صدها هزار آئينه منعكس ميسازند.
اما پيدا است كه اين جنبندگان نياز به آب و غذا دارند: لذا در جمله‌هاي بعد به اين دو موضوع اشاره كرده مي‌گويد: از آسمان آبي فرستاديم و به وسيله آن در روي زمين: انواع گوناگوني از جفتهاي گياهان پر ارزش روياندیم (وَ أَنزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنبَتْنا فِيها مِن كلِّ زَوْجً كَرِيمً (10) لقمان: 10
به اين ترتيب اساس زندگي همه جنبندگان: مخصوصا انسان را كه آب و گياه تشكيل مي‌دهد بيان مي كند: سفره‌اي است گسترده با غذاهاي متنوع در سرتاسر روي زمين كه هر يك از آنها از نظر آفرينش: دليلي است بر عظمت و قدرت پروردگار.
نعمت كوهها
از آنجا كه كوهها يكي از مخازن اصلي آبها (چه به صورت برف و يخ و چه به صورت آبهاي دروني) مي‌باشند بلافاصله بعد از آن: نعمت وجود نهرها را بيان كرده: مي‌گويد و براي شما نهرهائي قرار داديم (و انهاراً).
و از آنجا كه وجود كوهها ممكن است اين توهم را به وجود آورد كه بخشهاي زمين را از يك ديگر جدا مي كند: و راهها را مي‌بندد: چنين اضافه مي كند و براي شما راهها
اسلام فراتر از زمان، ص: 166

قرار داد تا هدايت شويد (و سبلا لعلكم تهتدون).
اين مسأله قابل توجه است كه در ميان بزرگترين سلسله جبال دنيا غالبا بريدگي هائي وجود دارد كه انسان مي‌تواند راه خود را از ميان آنها پيدا كند: و كمتر اتفاق مي افتد كه اين كوهها به كلي بخش هاي زمين را از هم جدا كنند.
و از آنجا كه راه بدون نشانه و علامت و راهنما: انسان را به مقصد نمي‌رساند بعد از ذكر نعمت راه به اين نشانه‌ها اشاره كرده مي‌گويد: و علاماتي قرار داد (و علامات)
اين علامت ها انواع زيادي دارد: شكل كوهها و دره‌ها و بريدگي هاي آنها: فراز و نشيبهاي قطعات مختلف زمين: رنگ خاكها و كوهها: و حتي چگونگي وزش بادها هر يك: علامتي براي پيدا كردن راههاست.
براي اين كه بدانيم وجود اين علامات تا چه حد به رهروان كمك مي كند و آنها را از دور گشتن و گم شدن رهائي مي‌بخشد: كافي است وضع بعضي از بيابانهاي يك نواخت را كه در پاره‌اي از مناطق وجود دارد در نظر بگيريم كه عبور از آنها فوق العاده مشكل و خطرناك است: و چه بسيار كساني كه از آنها رفتند و هيچ گاه باز نگشتند: فكر كنيد اگر همه روي زمين اين چنين يك نواخت بود كوهها به يك اندازه:
دشتها يك رنگ: دره ها شبيه هم: آيا انسانها مي‌توانستند به آساني راه خود را پيدا كنند؟! ولي از آنجا كه در پاره‌اي از اوقات در بيابانها: در شبهاي تاريك: يا هنگامي كه انسان شبانه در دل اقيانوسها سفر مي كند از اين علامات خبري نيست: خداوند علامات آسماني را به كمك فرستاده تا اگر در زمين علامتي نيست: از علامت آسمان استفاده كنند و گمراه نشوند! لذا اضافه مي كند و بوسيله ستارگان: مردم هدايت مي‌شوند (و بالنجم هم يهتدون). «1»
2- وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الأَرْض وَ جَعَلَ فِيها رَوسيَ وَ أَنْهاراً وَ مِن كلِّ الثَّمَراتِ جَعَلَ فِيها زَوْجَينِ اثْنَينِ يُغْشي الَّيْلَ النَّهارَ إِنَّ في ذالِك لايات لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (3) «2» و او كسي است كه زمين را گسترد و در آن كوهها و نهرهائي قرار داد و از تمام ميوه‌ها در آن دو جفت آفريد (پرده سياه) شب را بر روز مي‌پوشاند: در اينها آياتي است

براي آنها كه تفكر مي كنند.
به دنبال آيه قبل از آيه فوق كه انسان را به آسمانها مي‌برد و آيات الهي را در عالم بالا نشان مي‌دهد دومين آيه از آيات توحيدي اين سوره: انسان را به مطالعه زمين و كوهها و نهرها و انواع ميوه‌ها و طلوع و غروب خورشيددعوت مي كند: تا بينديشد كه محل آسايش و آرامش او در آغاز چه بوده و چگونه به اين صورت در آمده است مي‌گويد: او كسي است كه

زمين را گسترش داد (و هو الذي مد الارض).
آنچنان، گسترد كه براي زندگي انسان و پرورش گياهان و جانداران آماده باشد:
گودالها و سراشيبي‌هاي تند و خطرناك را بوسيله فرسايش كوهها و تبديل سنگها به خاك پر كرد: و آنها را مسطح و قابل زندگي ساخت: در حالي كه چين خوردگيهاي نخستين آنچنان بودند كه اجازه زندگي به انسان نمي‌دادند.
اين احتمال نيز در اين جمله وجود دارد كه منظور از مد الارض اشاره به همان مطلبي باشد كه دانشمندان زمين شناسي مي گويند كه تمام زمين در آغاز زير آب پوشيده بود: سپس آبها در گودالها قرار گرفت و خشكيها تدريجاً از آب سر بر آوردند و روز به روز گسترده شدند: تا به صورت كنوني در آمدند.
پس از آن به مسأله پيدايش كوهها اشاره مي كند و مي‌فرمايد: خداوند در زمين كوهها قرار داد (و جعل فيها رواسي).
همان كوههائي كه در آيات ديگر قرآن اوتاد (ميخهاي) زمين معرفي شده شايد به دليل اين كه كوهها از زير به هم پنجه افكنده‌اند و همچون زرهي تمام سطح زمين را پوشانده كه هم فشارهاي داخلي را از درون خنثي كنند و هم نيروي فوق العاده جاذبه ماه و جزر و مد را از بيرون: و به اين ترتيب: تزلزل و اضطراب و زلزله‌هاي مداوم را از ميان ببرند و كره زمين را در آرامش براي زندگي انسانها نگه دارند.
ذكر كوهها بعد از ذكر گسترش زمين گويا اشاره به آن است كه نه زمين آنچنان گسترده است كه هيچ پستي و بلندي در آن نباشد كه در اين صورت هرگز بارانها و آبها روي آن قرار نمي‌گرفت و يا همه جا تبديل به باتلاق مي‌گشت و طوفانها دائما بر سطح آن جريان داشت: ولي با آفرينش كوهها از هر دو جهت امن و امان شد.
و نه تمامش كوه و دره است كه قابل زندگي نباشد: و در مجموع تركيبي است از

مناطق مسطح و صاف و كوهها و دره‌ها كه بهترين تركيب را براي زندگي بشر و ساير موجودات زنده تشكيل مي‌دهد.
سپس به آبها و نهرهائي كه در روي زمين: جريان دارد اشاره كرده مي‌گويد: و در آن نهرهائي قرار داد (و انهاراً).
سيستم آبياري زمين بوسيله كوهها: و ارتباط كوهها با نهرها: بسيار جالب است: زيرا بسياري از كوههاي روي زمين: آبهائي را كه به صورت برف در آمده در قله خود يا در شكافهاي دره‌هايشان ذخيره مي كنند كه تدريجاً آب مي‌شوند و به حكم قانون جاذبه از مناطق مرتفع‌تر به سوي مناطق پست و گسترده روان مي‌گردند و بي‌آنكه نياز به نيروي ديگري باشد در تمام

مدت سال به طور طبيعي بسياري از زمينها را آبياري و سيراب مي كنند.
اگر شيب ملايم زمين ها نبود: و اگر آبها به اين صورت در كوهها ذخيره نمي‌شد:
آبياري اغلب مناطق خشك امكان پذير نبود: و يا اگر امكان داشت هزينه فوق العاده زيادي لازم داشت. «1»
3- وَ أَلْقي في الأَرْضِ رَوسيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فيها مِن كلِّ دابَّةٍ وَ أَنزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنبَتْنَا فيها مِن كلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (10) لقمان آيه 10 ... و در زمين كوههائي افكند تا شما را به لرزه در نياورد: و از هر گونه جنبنده روي آن منتشر ساخت: و از آسمان آبي نازل كرديم: و به وسيله آن در روي زمين انواع گوناگوني از جفتهاي گياهان پر ارزش روياندیم

7- اعجاز در كوهها منظور ما از آوردن تعدادي از آيات مربوط به كوه ها و تشريح مختصري در باره آنها در فصل قبل و اين فصل، اين است كه در محيطي مانند محيط منحط و عقب افتاده‌اي مانند سر زمين حجاز و محصور شده با كويرهاي سوزان، شخصيتي درس نخوانده و مكتب نديده‌اي مانند محمدبن عبداللّه صلي الله عليه و آله برانگيخته و مبعوث مي شود و اينگونه راز و رمز كوه ها را بيان مي كند و علوم مربوط به آن را مي شكافد
اسلام فراتر از زمان، ص: 169
درحالي كه جامعه آن روز و آن مكان، فرسنگ ها از دانش آن به دور بودند به آيات دقت نمائيد.
1- .. وَ تَرَي الجِبالَ تحْسبها جامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السّحابِ صنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتْقَنَ كلَّ شيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرُ بِما تَفْعَلُونَ (88) «1» كوهها را مي‌بيني و آنها را ساكن و جامد مي‌پنداري در حالي كه مانند ابر در حركتند اين صنع و آفرينش خداوندي است كه همه چيز را متقن آفريده او از كارهائي كه شما انجام مي‌دهيد آگاه است.
چرا كه كوهها بخشي از كره زمين است وكره زمين به دور خود وبه دور خورشيد به طور منظم مي گردد، «مُرور»: در اصل بمعني: آمدن و گذشتن و رفتن است، و در معني ضمني خود بمعني: سپري شدن يا پيمودن است. و در آيه منظور از آمدن و رفتن و درگذشتن يا سپري شدن: متولد شدن و زندگي نمودن و مردن است.
نكته آيه: كوهها مانند ابرها سپري مي شوند:
با تابش خورشيد به درياها و اقيانوسها و آبهاي سطح زمين، آب بخار مي شود و به جوّ مي رود. بعد ابر شكل مي گيرد و در بارش، آب مجدداً به زمين برمي گردد. اين روند و فرايند هميشگي تولد و زندگي و مرگ ابرها است. كوهها يا بر اثر فشار دروني زمين به بالا شكل مي گيرند، يا بر اثر فشار به بالا در جايي و كشش به پائين در جاي ديگر شكل مي گيرند، يا بر اثر برخورد دو لايه زمين و چين خوردن زمين، و يا بر اثر آتشفشان ايجاد مي شوند، و ضمن صدها هزار و ميليونها سال بر اثر عوامل فرسايش خرد شده و به دشتها و درياها برده مي شوند واز آنها چيزي نمانده و با زمين يكسان مي شوند و كوههاي جديد ديگري در جاهاي ديگر ايجاد مي شود. و يا همزمان با فرسوده شدن و از بين رفتن آنها از بالا و از بيرون، فشار درون زمين پيوسته آنها را بلند مي كند. اين روند و فرايند زندگي كوهها مانند روند و فرايند زندگي ابرها است. و به اين شكل كوهها كه به گمان

ما «ثابت، استوار و پابرجا» هستند مانند ابرها «سپري» مي شوند.
اسلام فراتر از زمان، ص: 170
«والجبال أوتاداً «1»
قرار داديم كوهها را ميخ‌ها» در زمين، تشبيه بليغ است، بمعني:
كالأوتاد، بمعني: مانند وتد. «اوتاد» جمع وَتَد و وَتِد است، بمعني: تكه چوب يا فلز ميخ مانندي كه بخش بزرگتر آن در زمين يا ديوار كوبيده مي شود و بخش كوچكتري از آن‌بيرون مي ماند. (بيشتر براي بستن طناب چادر مورد استفاده قرار مي گي رد).
نكته اين آيه: كوهها مانند وتد مي مانند: كوههاي سنگين بخش بيشترشان در درون زمين است و بخش كمتري از آنهابيرون از زمين آنچه ما از اين كوهها مي بينيم در واقع بخش بالايي آنهاست. و اين دانش البته با قياسهاي جاذبه اي در بلندي ها و پائيني هاي زمين بدست مي آيد. لايه بيروني زمين كه روي آن زندگي مي كنيم و قاره ها و اقيانوسها را در بر مي گيرد و در جايي از آن كوه و در جايي ديگر آن دشت است از تعدادي صفحه هاي بزرگ و كوچك تشكيل شده كه در سمت و سوهاي گوناگون در حركت هستند. كوههاي سنگين توازن و تعادل و يك پارچگي اين صفحه هاي در حال حركت را حفظ مي كند. و به اين ترتيب كوههاي سنگين هم از نظر شكل مانند وتد مي مانند و هم از نظر كاركرد. نقش كوهها در عدم شيب دار شدن زمين وألقي في الأرض رواسي أن تميد بكم سورة نحل 15. و در زمين كوههايي درست كرد تا زير شما شيب پيدا نكند! قشر سطح زمين از تعدادي لايه هاي كوچك و بزرگ جدا از هم تشكيل شده كه پيش از اين آنها را ديديم. اين لايه ها كه در حركت مي باشند، در جاهايي يكي از آنها زير ديگري مي رود. بخشي از لايه اي كه زير لايه ديگرمي رود به مواد مذاب درون زمين مي رسد و ذوب مي شود. با تنگ شدن عرصه، آتشفشان ايجاد مي شود و موادبيرون ريخته مي شود و كوه ايجاد مي كند، و همين طور لايه اي كه بالاي لايه ديگر قرارمي گيرد و به بالا حركت مي كند، چين بر مي دارد و رفته رفته چين ها بزرگ مي شوند و به كوه تبديل مي شوند، كه اگر چنين نمي شد در ادامه رفتن لايه اي زير لايه ديگر، لايه بالايي بالا و بالاتر مي آمد و سطح زمين در منطقه مزبور شيب پيدا مي كرد. همين طور اگر برخورد دو لايه سريع اتفاق بيفتد نيز زمين چين مي خورد و رشته كوه درست مي شود. كه اگر چنين امكاني
اسلام فراتر از زمان، ص: 171
وجود نمي داشت نيز منجر به بالا رفتن لايه اي و به زير رفتن لايه ديگر مي شد كه در نتيجه منجر به تمايل و شيب دار شدن سطح زمين مي شد و خانه ها مايل مي شدند. نقش كوههاي بلند بالا در رسيدن باران و آب به مردم در جهان «وَ جَعَلْنَا فِيها رَواسيَ شامِخاتٍ وَ أَسقَيْناكُمْ مَّاءً فُرَاتاً (27)

«1»
و در آن (زمين) كوههاي بلند بالا قرار داديم و آب گوارايي را به شما نوشانيديم!
توزيع بارندگي در سطح جهاني به كمك بادها صورت مي گيرد. وسلسله كوههاي بلند بالا نقش اصلي را در روند و فرايند بادها بازي مي كنند. كوهها جريان بادها را به چندين ناحيه بزرگ تقسيم مي كنند كه نقطه آغاز آنها نواحي زير استوايي داراي فشار بالا در درياها مي باشد. بزرگترين آن آتلانتيك شمالي است كه 75 ميليون كيلومتر مربع زمين را آب مي دهد. همين طور بخار برخاسته از آبهاي زمين با كوههاي بلند بالا برخورد مي كند و چنانچه كوه سرد باشد بخارها جمع شده و به جريان هاي آب تبديل مي شوند و سرچشمه آب رساني به مناطق ديگر مي گردند.
همين طور كوههاي بلند بالا بادها را مجبور مي كنند كه رو به بالا بوزند. و چنانچه بادها سرد بوده و بخار آب با خود داشته باشند، بخار متراكم شده و ابر تشكيل مي دهد و مي بارد. و به اين ترتيب چنانكه آيه مطرح نموده كوههاي بلند بالا در رسيدن آب و باران به مردم نقش دارند. درآمدن برخي از كوهها از زير زمين مي فرمايد: «أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ‌السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجْنا بِهِ ثَمَراتٍ مخْتَلِفاً أَلْوَنها وَ مِنَ الْجِبالِ جُدَدُ بِيضٌ وَ حُمْرٌ مخْتَلِفٌ أَلْوانُها وَ غَرابيبُ سُودٌ (27)» «2» آيا نمي بينند: خدا از آسمان آب فرو مي فرستد پس از آن ميوه هابيرون آورديم با رنگهاي گوناگون، و از كوهاكوههاي سفيد راه راهي، وسرخ با رنگهاي گوناگون، وسياه سياه را درمي آوريم.
نكته اين آيه: كوههاي سفيد راه راهي و كوههاي سرخ با رنگهاي گوناگون (يعني سرخ بدرجات مختلف) و كوههاي سياه سياه (يعني سياه‌يك نواخت) از زمين در مي آيند به طور منظم اين كوهها چگونه تشكيل مي شوند و چگونه از زمين بيرون

مي آيند؟ هنگامي كه باران مي بارد جريان آب سنگ و خاك و گياه و پيكر حيوانات و هر چيزي كه در مسير آن باشد را با خود بر مي دارد و مي برد. رفته رفته با كم شدن سرعت جريان آب، آنچه آب با خود برداشته رفته رفته در بستر رودخانه و پيچ و خم هاي آن نشست مي كند و يا به انتهاي رودخانه كه ساحل دريا باشد برده مي شود و آنجا نشست مي كند، و از آنچه نشست مي كند يك لايه رسوبي برجاي مي ماند. هر سال يك لايه جديدي روي لايه قديمي درست مي شود. با گذشت زمان و تكرار شدن اين كار لايه هاي زيادي از رسوبات روي هم جمع مي شوند. و پس از آن فشار دروني زمين، زمين را در آن منطقه بلند مي كند. با بلند شدن زمين آن لايه هايي كه در ضمن هزاران سال و ميليونها سال رفته رفته روي هم

دفن شده بودند از زمين بيرون زده مي شوند كوههاي سرخ با رنگهاي گوناگون (يعني سرخ بدرجات مختلف): كوههايي كه رنگ آنها سرخ است كوههايي هستند كه عنصر آهن در آنها از عناصر ديگر بيشتر است و آهن نيز دراثر آب و رطوبت اكسيده مي شود و رنگ سرخي بخود مي گيرد. از آنجا كه عنصر آهن در همه جاي آنها يكسان نيست ميزان اكسيده شدن و در نتيجه ميزان سرخ شدن و سرخ بودن آنها در همه جايشان نيز يكسان نيست اين نوع كوهها نيز بر اثر فشار دروني زمين از زمين بيرون مي آيند كوههاي سياه سياه (يعني سياه يك نواخت): در ميان كوههاي سياه كه به كوههاي آتشفشاني معروفند نيز كوههايي هستند كه از زير زمين در مي آيند. كوههاي سياه بر اثر فشار دروني زمين از درون زمين بيرون زده و پيوسته تحت فشارنيروي دروني زمين بلند و بلند تر مي شوند.
كوه با دو طريق تشكيل مي يابد، 1- وقتي مواد مذاب درون زمين راهي به بيرون پيدانمي كند تا بشكل آتشفشان بيرون بزند، قشر بالايي زمين را رفته رفته بلند مي كند و كوه درست مي شود. 2- بر اثر حركت قشرهاي سطح زمين و برخورد آنها با هم و رفتن يكي زير ديگري، سطح زمين چين مي خورد و چين ها رفته رفته از حالت افقي به حالت عمودي در مي آيند و كوه درست مي شود. «1

بخش 4 قرآن و آفرینش انسان

اشاره

بخش 4 قرآن و آفرينش انسان در روايتي مطلب جالبي آمده است كه خلاصه‌اش اين است.
مردي از رسول خدا صلي الله عليه و آله سؤال نمود پيش از آدم ابوالبشر، در روي زمين كهِ بود؟! فرمود: آدم، پرسيد قبل از او؟ فرمود: آدم، عرض كرد تاكي من بپرسم و شما بگوئيد آدم، فرمود: سوگند به كسي كه جان من در قبضه قدرت اوست، هر قدر بپرسي مي گويم آدم!، زيرا خداوند هيچ وقت زمين را خالي از سكنه (و عاطل و باطل) نگذاشته و رها نساخته است!. «1»
در روايات ديگر، از آفرينش آدم‌هاي زياد خبر داده‌اند كه تعدادي از آن روايت ها در بخش آيات فصل (پس از اسكان بهشتيان و دوزخيان) خواهد آمد از جمله روايت ذيل است.
امام سجّاد عليه السلام به (ابو حمزه) ثمالي فرمود: أتظنّ انّ اللَّه لم يخلق خلقاً سواكم! بلي واللَّه خلق اللَّه ألف ألف عالم و ألف ألف آدم و انت واللَّه في آخر تلك العوالم «2»» آيا گمان مي كني خداوند جز شما خلقي نيافريده است؟! بلي واللَّه هزار هزار عالم و هزار هزار آدم، خلق كرده به خدا قسم تو در آخر آن عالم‌ها هستي!.
پس هيچ وقت زمين خالي نبوده و هميشه نسل آدمهاي زياد در آن زندگي مي كردند تا نوبت بر پدر بزرگ ما آدم صفي اللّه عليه السلام رسيد و با مادر بزرگمان حوّا در اين زمين مستقر شدند، كه در آيات گوناگون مراحل وجودي و توليد نسل ايشان را بيان نموده است ازجمله آيات ذيل است.
1- يا أَيُّهَا النَّاسِ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكم مِّن نَّفْسٍ وحِدَةً وَ خَلَقَ مِنها زَوْجَها وَ بَث مِنهُما رِجالًا كَثِيراً وَ نِساءً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسائَلُونَ بِهِ وَ الأَرْحامَ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً (1) «3»
اي مردم! از (مخالفت) پروردگارتان بپرهيزيد! همان كسي كه همه شما را از يك
اسلام فراتر از زمان، ص: 176
انسان آفريد؛ و همسر او را (نيز) از جنس او خلق كرد؛ و از آن دو، مردان و زنان فراواني (در روي زمين) منتشر ساخت. و از خدايي بپرهيزيد كه (همگي به عظمت او معترفيد؛ و) هنگامي كه چيزي از يكديگر مي‌خواهيد، نام او را مي‌بريد! (و نيز) (از قطع رابطه با) خويشاوندان خود، پرهيز كنيد! زيرا خداوند، مراقب شماست.
2- وَ مِنْ اياتِهِ أَنْ خَلَقَكُم مِّن تُرابٍ ثُمَّ اذا أَنتُم بَشرٌ تَنتَشِرُونَ (20) «1»
از نشانه‌هاي او اين است كه شما را از خاك آفريد، سپس بناگاه انسانهايي

(شديد و) در روي زمين گسترش يافتيد!.
3- وَ مِنْ اياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْواجاً لِّتَسكُنُوا إِلَيْها وَ جَعَلَ بَيْنَكم مَّوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ في ذالِك لاياتٍ لِّقَوْمٍيَتَفَكَّرُونَ (21) «2»
و از نشانه‌هاي او اين كه همسراني از جنس خودتان براي شما آفريد تا در كنار آنان آرامش يابيد، و در ميانتان مودّت و رحمت قرار داد؛ در اين نشانه‌هايي است براي گروهي كه تفكّر مي كنند!.
4- وَ مِنْ ءَاياتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ وَ اخْتِلافِ أَلْسِنَتِكمْ وَ أَلْوَنِكمْ إِنَّ في ذالِك لَاياتً لِّلْعَلِمِينَ (22) «3»
و از آيات او آفرينش آسمانها و زمين، و تفاوت زبانها و رنگهاي شماست؛ در اين نشانه‌هايي است براي عالمان!.
دقت در آيات فوق و زمان نزول آن، خردمندان عالم را به شگفتي واداشته است كه آورنده اين كلمات، تا چه اندازه از علم خدادادي برخوردار و مسلح بوده است كه 14 قرن پيش در آن محيط بي فرهنگ و فاقد علوم، هم از اساس آفرينش بشر، سخن گفته و هم از خلقت زن و خمير مايه او و به وجود آمدن آسمان ها و زمين و هم گوناگوني گويش ها و رنگ ها كه خود آن را از نشانه‌هاي خداشناسي قطعي شمرده و به ميان آورده است.
ومي دانيم كه انسان موجود ناشناخته و اعجوبه آفرينش است از مغزش گرفته تا ريزترين عضو بدنش، اسرار نامتناهي، نهفته است، هر روز كه مي گذرد گوشه تازه اي از عجائب يكايك اعضاي او، وسيله دانشمندان و متخصصين فن، كشف و از گنجينه هاي نهان آن، پرده برداري مي شود، كه با پي بردن و به دست

آمدن هر يك از آنها، خردمندترين افراد انسان ها را دچار شگفتي مي سازد كه آن سرش ناپيدا.
اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: «اتزعم انّك جرم صغير و فيك انطوي العالم الأكبر» آيا گمان مي كني (اي انسان) تو يك جِرم كوچكي هستي، در حالي كه در (وجود تو) عالم بزرگي پيچيده (ونهفته) است؛ علاوه بر زمان جمادي بودن و نامي شدن و از نامي گم گشتن و در حيوانيت (و حيات) سر زدن و سر در آوردن، هنگام انعقاد نطفه و دوران ساخت و ساز محيّرالعقول بدن انسان، از علقه (لخته‌اي از خون) و مضغة (تكه‌اي ازگوشت) بودنش و استخوان بندي و پوست روي استخوان كشيدن و دميدن روح و تغذيه چندين ماه در شكم مادر وسيله لوله كشي از كارگاه جفت و در پايان ماه نهم (كمي اين طرف و آن طرف) از خوابگاه مفت خوري شكم مادر مرخص شده و قدم به دايره وجود گذاشتتنش!؛
قبل از نزول اجلال، در سينه مادر، دو دستگاه شير سازي روئيده و آويزان گرديده و آماده پذيرائي از اين ميهمان عزيز و گرامي باكمال عشق و

علاقه مي باشد؛
در اين دو كارگاه شير سازي، خون سرخ عادت ماهانه مادر تبديل به ماده سفيد نيم گرم و نيم شيرين، مي گردد و مادر دوسال با هزاران آرزو و اميد، از او پذيرائي مي كند؛ اين دايه مهربان به تك تك اعضايش دقت مي كند و آنهارا مي بوسد و انگشتانش را گاز نرم و آرام مي گيرد، همان انگشتاني كه، خدايش در قرآن فرموده: «بَلي قادِرينَ عَلي أَنْ نُسَوِّيَ بَنانَهُ» آري قاديريم كه (حتي خطوط سر) انگشتان اورا موزون و مرتب كنيم (دوباره توان تنظيم و شكل دادن انگشتان انسان داريم)؛
از ميان آن همه اعضاي ريز و درشت، انتخاب انگشتان چرا؟! بلي آن گونه كه مي دانيم انگشتان و خطوط ترسيم يافته در آن، معرّف شخصيت و شناسنامه ابدي هر انسان است كه در جهان آفرينش، منحصر به فرد است و لنگه دوم ندارد، شگفتا اين محوطه كوچك سر انگشتان چه مساحت و مسافتي را داراست كه ميلياردها و تريليون ها خط در آن جا گرفته و كُد شخصي و موجوديت هر كسي است!!.
خداي متعال به ذكر احيا و درست نمودن به ظاهر يك عضو كوچك مي پردازد اما متخصصين فن مي دانند چه اسراري در آن نهفته است.
اسلام فراتر از زمان، ص: 178
انسان ها تا دور دست هاي كيهان را با تلسكوپ هاي نوري و راديويي بررسي كرده اند، به اعماق زمين رفته اند، از الكترون ها عكس برداري كرده اند اما كم تر انسان‌هايي با مراجعه به درون وجود خود به دنبال كشف ناشناخته‌هاي به وديعت گذاشته شده در آن هستند.
اي نسخه اسرار الهي كه تويي*** اي آينه جمال شاهي كه توئي
بيرون ز تو نيست آنچه در عالم هست*** از خود بطلب هر آنچه خواهي كه توئي
در وجود انسان ها تلسكوپ‌هاي بسيار قوي تر و بهتر، وسايل ارتباطي خيلي دقيق تر و بسياري از قابليت هاي ديگر نهفته است. شايد آيه زير گواهي بر اين مدعا باشد:
«وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْماءَ كُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ‌علي الْمَلائِكَةِ فَقالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلاءِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ» بقرة 31 و خداوند همه معاني آن ها را به آدم آموخت سپس آن ها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست مي گوييد از اسامي اين ها به من خبر دهيد. همان طور كه خداوند فرموده اند فرشتگان قادر به درك قدرت هايي كه خداوند در وجود انسان ها به وديعه نهاده است نيستند. مثنوي مولوي گويد.
آن امانت كاسمانش برنتافت*** وز قبول او زمين هم روي تافت
در دل يك ذره مأوا مي كند*** در درون حبه‌اي جا مي كند
آنچه مطلوب جهان شد در جهان*** هم تو داري بازجو از خود نشان

مَنْ عَرَفَ زين گفت شاه اولياء*** عارف خود شو كه بشناسي خدا
«اشاره به حديثي از اميرمؤمنان حضرت علي عليه السلام كه فرموده اند: (من عرف نفسه فقد عرف ربه هركس خود را شناخت، خدا را هم شناخته است).
خداي متعال از ميان اين همه مخلوقات شگفت آور و بزرگ و كوچك كه به وجود آورده است، در ايجاد هيچ كدام از اينها به خود نباليد و افتخار نكرد! اما بعد از بيان سلسله مراتب آفرينش انسان فرمود: «فَتَبارَكَ اللَّه أَحْسَن الْخالِقينَ» «1»
آفرين بر قدرت كامل بهترين آفرينندگان؛
او مي داند در وجود اين انسان نيم وجبي، چه نيروها و استعدادهائي گذاشته است
اسلام فراتر از زمان، ص: 179
كه هر روز بلكه هر ساعت در سرتاسر كره خاكي، از زواياي وجود او، اكتشافاتي در صفحات علم و دانش، ثبت و ضبط مي گردد.
زيرا خداوند در جهان آفرينش با اين وسعت بي انتها، تاج «ولقد كرّمنابني آدم ..» را فقط و فقط بر سر اين آدميان گذاشته و عزيز و گرامي داشته است.
از خداوند خواستاريم كه ما را با خود آشنا سازد چون آنكس كه خود را شناخت، خداي خود را هم شناخته است.
درباره انسان و استعدادهاي نهفته او، سخن‌هاگفته شده و كتاب‌هاي فراوان نوشته شده است كه به بعضي از آن هادر فصل بعد اشاره مي كنيم

1- اعجاز در شرح آفاق و انفس

1- اعجاز در شرح آفاق و انفس سَنُريهِمْ اياتِنا في الافاقِ وَ في أَنفُسِهِمْ حَتَّي يَتَبَينَ لَهُمْ أَنَّهُ الحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلي كلِّ شَيْءٍ شهِيدٌ فصلت: 53.

به زودي نشانه‌هاي خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان مي‌دهيم تا آشكار گردد كه او حق است: آيا كافي نيست كه او بر همه چيز شاهد و گواه است.

نشانه‌هاي حق در جهان بزرگ و كوچك

در اين آيه كه سوره فصلت با آن پايان مي‌گيرد: به دو مطلب مهم كه درحقيقت يك نوع جمع‌بندي از بحثهاي اين سوره است اشاره شده آيه اول در باره توحيد (يا قرآن) سخن مي‌گويد و آيه دوم در باره معاد.

در آيه اول مي‌فرمايد: ما به زودي آيات و نشانه‌هاي خود را در آفاق و اطراف جهان و همچنين در درون جان خود آنها: به آنان: نشان مي‌دهيم: تا براي آنها روشن شود كه خداوند حق است (سَنُريهِمْ اياتِنا في الافاقِ وَ في أَنفُسِهِمْ حَتَّي يَتَبَينَ لَهُمْ أَنَّهُ الحَقُّ

آيات آفاقي همچون آفرينش خورشيد و ماه و ستارگان با نظام دقيقي كه بر آنها حاكم است: و آفرينش انواع جانداران و گياهان و كوهها و درياها با عجائب و شگفتي هاي بي شمارش: و موجودات گوناگون اسرار آميزش: كه هر زمان اسرار تازه‌اي از خلقت آنها كشف مي‌شود: و هر يك آيه و نشانه است بر حقيت ذات پاك او.

اسلام فراتر از زمان، ص: 180

آيات انفسي همچون آفرينش دستگاههاي مختلف جسم انسان و نظامي كه بر ساختمان حيرت انگيز مغز و حركات منظم قلب و عروق و بافتها و استخوانها: و انعقاد نطفه و پرورش جنين در رحم مادران: و از آن بالاتر اسرار و شگفتي هاي روح انسان مي‌باشد: كه هر گوشه‌اي از آن كتابي است از معرفت پروردگار و خالق جهان.

درست است كه اين آيات قبلا به اندازه كافي از سوي پروردگار ارائه شده: اما با توجه به جمله سنريهم كه فعل مضارع و دليل بر استمرار است: اين ارائه به طور مستمر ادامه دارد: و اگر انسان صدها هزار سال نيز عمر كند هر زمان كشف تازه و ارائه جديدي از آيات الهي خواهد داشت: چرا كه اسرار اين جهان پايان پذير نيست! تمام كتابهاي علوم طبيعي و انسان شناسي در تمام ابعادش (علم تشريح:

فيزيولوژي: روان شناسي: روانكاوي) و علوم مربوط به شناخت گياهان و حيوانات و مواد آلي طبيعت: و هيئت: و غير آن: در حقيقت همه كتب توحيد

و معرفة اللّه هستند: چرا كه عموما پرده از روي اسرار شگفت‌انگيزي بر مي‌دارند كه بيانگر علم و حكمت و قدرت بي پايان آفريننده اصلي اين جهان است.
گاه يكي از اين علوم: بلكه يك رشته از ده‌ها رشته از يكي از اين علوم: تمام عمر يك دانشمند را به خود اختصاص مي‌دهد: و در پايان مي‌گويد: افسوس كه هنوز از اين رشته چيزي نمي‌دانم: و آنچه تا به حال دانسته‌ام مرا به عمق نادانيم رهنمون گرديده! و در پايان اين آيه اين بيان لطيف و جالب را با جمله زيبا و پر معناي ديگري تكميل كرده: مي افزايد: آيا براي آنها كافي نيست كه خداوند شاهد و گواه بر هر چيز است (أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلي كلِّ شَيْءٍ شهِيدٌ
چه شهادتي از اين برتر و بالاتر كه با خط تكوين قدرت خود را بر پيشاني همه موجودات نوشته است: بر صفحه برگهاي درختان: در لابلاي گلبرگها: در ميان طبقات اسرار آميز مغز: و بر روي پرده‌هاي ظريف چشم: بر صفحه آسمان و بر قلب زمين: و خلاصه بر همه چيز نشانه‌هاي توحيد خود را نوشته و گواهي تكويني داده است. آنچه در بالا گفته شد يكي از دو تفسيرمعروف و مشهور اين آيه است كه بر طبق اين تفسيرگفتگوي آيه تمام پيرامون مسأله توحيد و ظهور آيات حق در آفاق و انفس است. اما تفسيرديگر ناظر به اعجاز قرآن است كه مسلمان ها در مكه به هنگام

نزول اين آيات آنچنان در اقليت قرار داشتند كه توانائي هيچ گونه فعاليت مثبتي براي آنها وجود نداشت اماوسيله اين آيه مباركه وعده داد به زودي نشانه‌هاي آفاقي مانند پيروزي اسلام در ميدانهاي مختلف نبرد: و در ميدان مبارزه منطقي: و سپس درنقاط مختلف به شما نشان خواهيم داد كه آئين اسلام چگونه جزيرةالعرب را فرا مي گيرد و بر افكار مردم حاكم مي گردد: آري همان يك مشت ناتوانان به فرمان پروردگار هجرت كردند و در مدت كوتاهي همه جا زير پرچم آنها در آمد: و مكتب آنها از سوي گروه عظيمي از مردم سراسر جهان مورد استقبال قرار گرفت.
و آيات انفسي پيروزي مسلمانان بر مشركان مكه در جنگ بدر: و در روز فتح مكه: و نفوذ نور اسلام در قلب بسياري از آنها بود.
اين آيات آفاقي و انفسي نشان داد كه قرآن مجيد با اخبار از آينده و تحقق يافتن آنها بر حق است و شكي در آن نيست.
آيات آفاقي و انفسي
ما هر چه را بتوانيم انكار كنيم نمي توانيم وجود يك نظام حساب شده شگفت انگيز را در عالم هستي: در اطراف خود: و در وجود خودمان: انكار كنيم: گاه يك دانشمند در تمام عمرش به مطالعه ساختمان و اسرار چشم يا مغز يا قلب مي‌پردازد: و كتابهاي زيادي كه در باره هر يك از اينها نوشته

شده مطالعه مي كند و باز هم معترف است كه هنوز اسرار ناگشوده در باره اين موضوعات فراوان است.
وانگهي نبايد فراموش كرد كه علوم دانشمندان امروز محصول مطالعات متراكم ميليون ها دانشمند در طول تاريخ بشر است.
و به اين ترتيب در همه جا و بر هر چه بنگريم آثار علم و قدرت بي پاياني را در ماوراي آنها مي بينيم: و هر گياهي كه از زمين روييد وحده لا شريك له گويد: و دل هر ذره‌اي را كه بشكافيم آفتابي در ميان آن مي بينيم.
بد نيست از موضوعات مهم و پيچيده جهان چشم بر بنديم: و به موضوعات ساده و به اصطلاح پيش پا افتاده رو آوريم تا ببينيم همانها نيز دلائل روشني براي اثبات وجود آن مبداء بزرگند. بد نيست در اينجا دو مثال بياوريم:
اسلام فراتر از زمان، ص: 182
گودي كف پا
1- حتما مي‌دانيد در كف پاي هر انساني گودي مخصوصي است كه به هيچ وجه چيز مهمي به نظر نمي‌رسد: اما وقتي مي‌شنويم كه در معاينات مخصوص سربازي جواناني را كه ندرتاً فاقد اين گودي كف پا هستند از سربازي معاف مي كنند و يا به كارهاي دفتري مي‌گمارند متوجه مي‌شويم كه همين موضوع بسيار ساده چه نقش حساسي در وجود انسان دارد كه با نداشتن آن به هنگام ايستادن زود خسته مي‌شود: و به هنگام راه رفتن توانائي لازم براي سربازي را ندارد: اينجاست كه اعتراف مي كنيم همه چيز در عالم حساب شده است حتي گودي كف پا.
چشمه‌هاي جوشان
2- در درون چشم و دهان انسان چشمه‌هاي جوشاني است كه دقيقاً تنظيم شده و از روزنه بسيار ظريف و باريكي در تمام طول عمر و بدون وقفه دو مايه كاملا مختلف روان است: كه اگر نمي‌بود نه انسان قدرت ديدن داشت: و نه توانائي بر سخن گفتن و جويدن و بلعيدن غذا: و به تعبير ديگر بدون اين دو موضوع ظاهرا كوچك زندگي براي انسان غير ممكن است.
اگر سطح چشم دائما مرطوب نباشد گردش حدقه سخت آزار دهنده و غير ممكن است: و برخورد پلكها با سطح چشم، مي‌خراشد: بلكه، از حركت باز مي‌دارد! اگر زبان و گلو و دهان مرطوب نباشد نه سخن گفتن ممكن است و نه فرو بردن غذا:
تجربه كرده‌ايد كه وقتي كمي دهان و گلوي انسان خشك مي‌شود حرف زدن و حتي تنفس كردن و غذا خوردن براي او چقدر مشكل مي‌شود؟ تا چه رسد به اين كه به كلي اين آب قطع گردد. درون بيني نيز بايد دائما مرطوب باشد تا برخورد مداوم هوا و عبور آن به آساني صورت گيرد.
جالب اين كه از روزنه باريكي كه فاضلاب چشم محسوب مي‌شود آبي كه از غده‌هاي اشكي مي‌جوشد سرازير بيني مي‌شود و آن را مرطوب

نگهميدارد: اگر يك روز اين روزنه بسيار ظريف و باريك بسته شود- چنانكه در بعضي از بيماران مي بينيم- دائما سيلابي از آب چشم بر صورت جاري است و منظره زننده و وضع مزاحمي دارد.
اسلام فراتر از زمان، ص: 183
و اگر تناسب چشمه‌هاي اشك با كشش اين روزنه‌ها نيز به هم خورد باز همين موضوع تكرار مي‌شود.
در مورد غده‌هاي بزاقي دهان نيز مسأله همين است كمبود آن زبان و دهان و گلو را خشك و فزوني آن مزاحم سخن گفتن و موجب جريان آب از دهان به خارج است.
تركيب آب چشم كه طعم شوري دارد چنان است كه بافتهاي ظريف چشم را كاملا حفظ مي كند: و به هنگام نشستن گرد و غبار و اشياء ديگر بر چشم به طور خودكار فوران مي‌يابد و موجود مزاحم را به بيرون پرتاب مي كند
اما تركيب آب دهان طعم ديگري ندارد: تا طعم غذاها حفظ شود و املاحي در آن وجود دارد كه عامل بسيار مؤثري براي هضم غذا است.
اگر در جنبه‌هاي فيزيكي و شيميائي اين دو چشمه جوشان و نظام دقيق و حساب شده و ظرافتها و منافع و بركات آن بينديشيم يقين خواهيم كرد كه نمي‌تواند عامل تصادف كور و كر به وجود آورنده آن باشد: مطالعه همين يك آيه انفسي به ظاهر كوچك كافي است كه براي ما تبيين كند او حق است سَنُريهِمْ اياتِنا في الافاقِ وَ في أَنفُسِهِمْ حَتَّي يَتَبَينَ لَهُمْ أَنَّهُ الحَقُّ
امام صادق عليه السلام در حديث معروف توحيد مفضل كه پر است از ذكر آيات آفاقي و انفسي پروردگار در اشاره كوتاه و پر معني به اين مطلب مي‌فرمايد: اي مفضل! تأمّل الرّيق و ما فيه من المنفعة، فانه جعل يجري جريانا دائما الي الفم، ليبل الحلق و اللَّه واة فلا يجف، فان هذه المواضع لو جعلت كذلك كان فيه هلاك الانسان، ثم كان لا تستطيع ان يسيغ طعاما اذا لم يكن في الفم بلة تنفذه، تشهد بذلك المشاهدة: در آب دهان و منافعي كه در آن وجود دارد بينديش: اين آب به طور دائم به سوي دهان سرازير است تا حلق و زبان كوچك را (كه نقش مهمي در بلع غذا دارد) مرطوب نگهدارد و خشك نشود چرا كه اگر اين اعضا خشك شوند انسان هلاك مي‌شود و اصولا هنگامي كه در دهان رطوبتي نباشد نمي‌تواند غذائي فرو برد تجربه و مشاهده گواه بر اين معني است. از جسم انسان كه بگذريم روح او كانون عجائبي است كه همه دانشمندان را حيران كرده: و از اين آيات بينات هزاران هزار در عالم هستي وجود دارد كه همه گواهي مي‌دهند انه الحق.
اسلام فراتر از زمان، ص: 184
اينجاست كه بي اختيار با سيد الشهداء حضرت امام حسين عليه السلام

هم‌صدا شده مي‌گوئيم عميت عين لا تراك خداوندا! كور باد چشمي كه تو را نبيند!. «1

2- فلسفه خلقت انسان كَيْف تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كنتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (28) هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا في الأَرْضِ جَمِيعاً.
«2» چگونه به خداوند كافر مي شويد در حالي كه شما اجسام بي‌روحي بوديد و او شما را زنده كرد، سپس شما را مي‌ميراند، و بار ديگر شما را زنده مي كند، سپس به سوي او باز مي‌گرديد (بنابر اين نه حيات و زندگي شما، از شما است و نه مرگتان، آنچه داريد از خدا است).
او خدائي است كه همه آنچه (از نعمتها) در زمين وجود دارد، براي شما آفريده سپس به آسمان پرداخت، و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود و او به هر چيز آگاه است.
نعمت اسرار آميز حيات
قرآن به همه ما يادآوري مي كند كه قبل از اين، شما مانند سنگها و چوبها و موجودات بي‌جان مرده بوديد، و نسيم حيات اصلا در كوي شما نوزيده بود.
ولي اكنون داراي نعمت حيات و هستي مي‌باشيد، اعضاء و دستگاههاي مختلف، حواس و ادراك به شما داده شده، اين هستي و حيات را چه كسي به شما عطا كرده آيا خود به خويشتن داديد؟ بديهي است هر انسان منصفي بدون هيچترديد اعتراف مي كند كه اين نعمت از خود او نيست، بلكه از ناحيه يك مبدء عالم و قادر به او رسيده است، كسي كه تمام رموز حيات و قوانين پيچيده آن را مي‌دانسته و بر تنظيم آن قدرت داشته، آنگاه جاي اين سؤال است كه پس چرا به خدائي كه بخشنده حيات و هستي است كفر مي‌ورزيد؟.
امروز براي همه دانشمندان مسلم شده كه ما در اين جهان چيزي پيچيده‌تر از مسأله
اسلام فراتر از زمان، ص: 185
حيات و زندگي نداريم، چرا كه با تمام پيشرفتهاي شگرفي كه در زمينه علوم و دانشهاي طبيعي نصيب بشر گرديده، هنوز معماي حيات گشوده نشده است اين مسأله آنقدر اسرار آميز است كه افكار مليونها دانشمند و كوششهايشان تاكنون از درك آن عاجز مانده، ممكن است در آينده در پرتو تلاشهاي پي‌گير، انسان از رموز حيات، تدريجاً آگاه گردد، ولي مسأله اين است كه آيا كسي مي‌تواند چنين امر فوق العاده دقيق و ظريف و پر از اسرار را كه نيازمند به يك علم و قدرت فوق العاده است به طبيعت بي شعور كه خود فاقد حيات بوده است نسبت دهد.
اينجا است كه مي‌گوئيم پديده حيات در جهان طبيعت بزرگترين سند اثبات

وجود خدا است که پيرامون آن کتابها نگاشته‌اند، و قرآن در آيه فوق مخصوصاروي همين مسأله تکيه کرده است، عجب اين که گروهي بودند که در حيات دوباره انسانها ترديد داشته و دارند در حالي که حيات نخستين را که از موجودات بيجان صورت گرفته مي‌دانند. جالب اين که قرآن در آيه فوق، پرونده حيات را از آغاز تا انتها در برابر ديدگان انسان گشوده، و در يك بيان کوتاه آغاز و پايان حيات، و سپس مسأله معاد را در برابر او مجسم ساخته است که تا دانسته شود همه موجودات در مسير تکامل از نقطه عدم که نقطه صفر است شروع کرده و به سوي بي‌نهايت که ذات پاك پروردگار است پيش مي‌روند، بنابر اين با مردن، تکامل تعطيل نمي‌شود و بار ديگر انسان در رستاخيز به زندگي و حيات در سطحي، عاليتر باز مي‌گردد و سير تکاملي او ادامه مي‌يابد. در اين مورد، در فصل تسخيرخورشيد و ماه مطالبي گذشت.

تناسخ و عود ارواح

آيه فوق، از جمله آيات متعددي است که عقيده به تناسخ را صريحاً نفي، مي کند زيرا عقيده مندان به تناسخ چنين مي‌پندارند که انسان بعد از مرگ بار ديگر به همين زندگي باز مي‌گردد منتها روح او در جسم ديگر (و نطفه ديگر) حلول کرده و زندگي مجددي را در همين دنيا آغاز مي کند، و اين مسأله ممکن است بارها تکرار شود، اين زندگي تکراري در اين جهان را تناسخ يا عود ارواح مي‌نامند.

آيه فوق صريحاً مي‌گويد: بعد از مرگ، يك حيات بيش نيست و طبعا اين حيات همان زندگي در رستاخيز و قيامت است، و به تعبير ديگر آيه مي‌گويد: شما مجموعا

دو حيات و مرگ داشته و داريد، نخست مرده بوديد (در عالم موجودات بي‌جان قرار داشتيد) خداوند شما را زنده کرد، سپس مي‌ميراند و بار ديگر زنده مي کند، اگر تناسخ صحيح بود، تعداد حيات و مرگ انسان بيش از دو حيات و مرگ بود.

همين مضمون در آيات متعدد ديگر قرآن نيز به چشم مي‌خورد.

بنا بر اين عقيده به تناسخ که گاهي نام آن را تغيير داده، عود ارواح مي‌نامند از نظر قرآن باطل و بي اساس است.

بعلاوه ما دلائل عقلي روشني داريم که اين عقيده را نفي مي کند و آن را به عنوان يك نوع ارتجاع و عقب گرد در قانون تکامل اثبات مي نمايد که در جاي خود از آن سخن گفته شده است.

ذکر اين نکته نيز لازم است که بعضي شايد آيه فوق را اشاره به حيات برزخي بدانند، در حالي که آيه هيچ دلالتي بر آن ندارد، تنها مي‌گويد: شما قبلا جسم بي‌جاني بوديد، خداوند شما را زنده کرد، بار ديگر مي‌ميراند

(اشاره به مرگ در پايان زندگي اين دنيا است) سپس زنده مي كند (اشاره به حيات آخرت) سپس سير تكاملي خود را به سوي او ادامه مي‌دهيد. «1»
2- الَّذِي خَلَقَ الْمَوْت وَ الحَياةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكمْ أَحْسنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ (2) «2»
همان كسي كه مرگ و حيات را آفريد تا شما را بيازمايد كه كداميك بهتر عمل مي كنيد و او شكست‌ناپذير و بخشنده است.
هيچ نقصي در جهان هستي نمي‌بيني
مرگ اگر به معني فنا و نيستي باشد مخلوق نيست، چرا كه خلقت به امور وجودي تعلق مي‌گيرد، ولي مي دانيم كه حقيقت مرگ انتقال از جهاني به جهان ديگر است، و اين قطعا يك امر وجودي است كه مي‌تواند مخلوق باشد. و اگر مرگ در اينجا قبل از حيات ذكر شده بخاطر تأثير عميقي است كه توجه به مرگ در حسن عمل دارد.
گذشته از اين كه مرگ قبل از زندگي بوده است، منظور از آزمايش خداوند، نوعي پرورش است، به اين معني كه انسانها را به ميدان عمل مي كشد تا ورزيده و آزموده

و پاك و پاكيزه شوند و لايق قرب خدا گردند.
قابل توجه اين كه هدف آزمايش حسن عمل معرفي كرده، نه كثرت عمل، و اين دليل بر اين است كه اسلام به كيفيت اهميت مي‌دهد نه به كميت مهم آن است كه عمل خالصانه و براي خدا مفيد و جامع باشد، هر چند از نظر كميت كم باشد.
لذا در اين كه منظور از احسن عملا چيست در بعضي از روايات اسلامي از پيغمبر گرامي اسلام صلي الله عليه و آله نقل شده كه فرمود: اتمّكم عقلًا، و اشدّكم للّه خوفا، و احسنكم فيما امر اللّه به و نهي عنه نظرا، و ان كان اقلكم تطوّعا!. منظور اين است كه كداميك از شما عقل و خرد كاملتر، و خداترسي بيشتر، و آگاهي فزونتر بر اوامر و نواهي الهي داريد، هر چند اعمال مستحبتان كمتر بوده باشد.
بديهي است عقل كامل عمل را پاك تر و نيت را خالص تر و پاداش را بيشتر مي كند و در حديثي از امام صادق عليه السلام مي‌خوانيم: ليس يعني أكثر عملا، و لكن أصوبكم عملًا، و انما الاصابة خشية اللّه و النية الصادقة، ثم قال الابقاء علي العمل حتي يخلص.
أشد من العمل، و العمل الخالص الصالح الذي لا تريد أن يحمدك عليه أحد الّا اللّه عز و جل:
منظور اين نيست كداميك بيشتر عمل مي كنيد، بلكه منظور اين است كداميك صحيحتر عمل مي كنيد، و عمل صحيح آن است كه توأم با خداپرستي و نيت پاك باشد، سپس فرمود: نگهداري عمل از آلودگي

سخت‌تر است از خود عمل، و عمل خالص صالح، عملي است كه نمي‌خواهي احدي جز خدا تو را به خاطر آن بستايد.
در مورد هدف آفرينش انسان در سوره ذاريات ذيل آيه 56 وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الانْسَ‌الَّا لِيَعْبُدُونِ هدف نهائي عبوديت خدا ذكر شده، و در اينجا آزمايش حسن عمل، روشن است كه مسأله آزمون و امتحان از مسأله عبوديت جدا نيست، همانگونه كه كمال عقل و خداترسي و نيت خالص كه در روايات بالا به آن اشاره شده، روح عبوديت را تشكيل مي‌دهد. به اين ترتيب عالم ميدان آزمايش بزرگي است براي همه انسانها، وسيله آزمايش، مرگ و حيات، و هدف اين آزمون بزرگ رسيدن به حسن عمل، كه مفهومش تكامل معرفت، و اخلاص نيت، و انجام هر كار خيراست.
و اگر مي بينيم بعضي از مفسران احسن عملا را در اينجا به معني ياد مرگ كردن، يا آماده براي مرگ شدن، و امثال آن تفسيركرده‌اند در حقيقت اشاره به مصداقهائي از

اين معني كلي است.
و از آنجا كه در اين ميدان آزمايش بزرگ، انسان گرفتار لغزشهاي فراواني مي‌شود، نبايد اين لغزشها او را مايوس كند، و از تلاش و كوشش براي اصلاح خويش بازدارد در پايان آيه به بندگان وعده ياري و آمرزش داده مي‌گويد: و او شكست ناپذير و بخشنده است (و هو العزيز الغفور) آري او قادر بر هر چيز، و آمرزنده هر انسان توبه‌كاري است. «1»
قابل توجه اين كه در آيات مختلف قرآن مانند آيه ذاريات اشاراتي به هدف آفرينش انسان يا مجموع اين جهان شده كه در بدو امر ممكن است مختلف به نظر برسد، ولي با دقت مي بينيم همه به يك حقيقت بازمي‌گردند:
و در آيه 7 سوره هود هدف آفرينش عظيم آسمانها و زمين را آزمون بشر معرفي مي كند (وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرْض في سِتَّةِ أَيَّامَ وَ كانَ عَرْشهُ عَلي الْماءِ لِيَبْلُوَكمْ أَيُّكُمْ أَحْسنُ عَمَلًا).
در آيه 119 هود هدف را رحمت الهي مي‌شمرد (وَ لِذالِكَ خَلَقَهُمْ)
كمي دقت در اين آيات نشان مي‌دهد كه بعضي مقدمه براي بعضي ديگر است، آگاهي و معرفت مقدمه‌اي است براي بندگي و عبادت، و آن نيز مقدمه‌اي است براي آزمون و تربيت بشر و آن هم مقدمه‌اي است براي بهره‌گيري از رحمت خدا «2

بخش 5 قرآن و آفرینش نباتات

اشاره

بخش 5 قرآن و آفرينش نباتات نباتات و سبزيجات، يكي از اساسي‌ترين نياز و اركان بقاي انسان و حيوان هاست كه بايد طبق دستور از آنها بهره برداري كرده و ادامه زندگي داده شود؛
در مورد اين مخلوقات خداوندي و كيفيت استفاده از آنها و بيان منافع سرشار و فراوان آنها وسيله رهبران اسلام و كتاب آسماني آن (قرآن) سخنان بي شماري، شرف صدور يافته است كه نمي توان به انتهاي بر رسي آنهارسيد؛ فقط براي نمونه از آيات و روايات فراوان، به مطالبي نه چندان زياد اكتفاء مي شود

1- بيان منافع سرشار و فراوان گياهان

1- بيان منافع سرشار و فراوان گياهان 1- «وَ مِنْ آياتِهِ يُريكُمُ الْبَرْقَ خوفًا و طمعًا و يُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ ماءً فيُحْي به الأرْضَ بَعْدَ مَوْتِها انَّ في ذلكَ لاياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُون». «1» و از آيات او اين است كه برق و رعد را به شما نشان مي‌دهد كه هم مايه ترس و هم اميد است (ترس از صاعقه، و اميد به نزول باران)، و از آسمان آبي فرو مي‌فرستد كه زمين را بعد از مردنش بوسيله آن زنده مي كند؛ در اين نشانه‌هايي است براي جمعيّتي كه مي انديشند!.
2- «وَ آيَةٌ لَهُمُ الأَرْض الْمَيْتَةُ أَحْيَيْناها وَ أَخْرَجْنا مِنها حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (33) وَ جَعَلْنا فِيها جَنّاتٍ مِّن نخِيلٍ وَ أَعْنابٍ وَ فَجَّرْنا فيها مِنَ الْعُيُونِ (34) لِيَأْكُلُوا مِن ثَمَرِهِ وَ ما عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَ فَلا يَشكُرُونَ (35) سبْحانَ الَّذِي خَلَقَ الأَزْواجَ كلَّهَا مِمَّا تُنبِت الأَرْض وَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ مِمّا لا يَعْلَمُونَ (36)» «2» زمين مرده براي آنها آيتي است، ما آنرا زنده كرديم، و دانه‌هائي از آن خارج ساختيم، و آنها از آن مي‌خورند.
و در آن باغهائي از نخلها و انگورها قرار داديم و چشمه‌هائي از آن بيرون فرستاديم.
تا از ميوه آن بخورند در حالي كه دست آنها هيچ دخالتي در ساختن آن نداشته
اسلام فراتر از زمان، ص: 192
است، آيا شكر خدا را بجا نمي‌آورند؟
منزه است كسي كه تمام زوجها را آفريد، از آنچه زمين مي‌رويانند، و از خود آنها و از آنچه نمي‌دانند!
اين هم نشانه‌هاي ديگر
آيات فوق نشانه‌هائي از توحيد و معاد را توأماً بيان مي كند تا وسيله باشد براي بيداري منكران و ايمان به مبدء و معاد.
نخست از احياي زمين هاي مرده و بركاتي كه از آن عائد انسانها مي‌شود بحث كرده مي‌فرمايد: زمين هاي مرده براي آنها نشانه آشكاري است (از مبداء و معاد) ما آن را زنده كرديم، و دانه‌هائي از آن خارج ساختيم و آنها از آن تغذيه مي كنند « «وَ آيَةٌ لَهُمُ الأَرْض الْمَيْتَةُ أَحْيَيْناها وَ أَخْرَجْنا مِنها حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (33)
مسأله حيات و زندگي از مهمترين دلائل توحيد است، مسأله اي است فوق العاده مرموز و پيچيده و شگفت انگيزكه عقل همه دانشمندان را به حيرت افكنده، و با تمام پيشرفتهاي عظيمي كه در علم و دانش نصيب بشر شده هنوز كسي معماي آن را نگشوده است، هنوز كسي به درستي نمي‌داند تحت تأثير چه عواملي در روز نخست موجودات بيجان تبديل به سلولهاي

زنده شده است؟ هنوز كسي نمي‌داند كه بذرهاي گياهان و طبقات مختلف آن دقيق آچگونه ساخته شده؟ و چه قوانين مرموزي بر آن حاكم است كه به هنگام فراهم شدن شرائط مساعد به حركت در مي‌آيد، و رشد و نمو را آغاز مي كند، و ذرات زمين مرده را جذب وجود خود مي نمايد، و از اين طريق موجودات مرده را تبديل به بافتهاي موجود زنده مي كند، تا هر روز جلوه تازه‌اي از حيات را نشان دهد.
مسئله حيات در جهان گياهان و حيوانات و زنده شدن زمين هاي مرده از يك سو دليل روشني است بر اين كه علم و دانش عظيمي در آفرينش اين جهان به كار رفته، و از سوي ديگر نشانه‌اي آشكار از رستاخيز است.
جمله «فمنه يأكلون» از يك سو اشاره به اين است كه انسان از بخشي از دانه‌هاي گياه ي تغذيه مي كند، و بعضي ديگر قابل تغذيه براي انسان نيست، ولي فوائد ديگري دارد مانند تغذيه حيوانات، ساختن مواد رنگي، داروئي، و امور ديگري كه در

زندگي انسان كاملا مورد استفاده است.
و از سوي ديگر با مقدم داشتن «منه» بر «يأكلون» كه معمولا براي حصر مي‌آيد اين نكته را بيان مي كند كه بيشترين (و نيز بهترين) تغذيه انسان از مواد گياه ي است آنچنان كه گوئي تمام غذاي انسان را تشكيل مي‌دهد!
آيه بعد توضيح و تشريحي بر آيه قبل است و چگونگي حيات زمينهاي مرده را بيان مي كند، مي‌فرمايد: ما در زمين باغهائي از نخلها و انگورها قرار داديم و چشمه‌هائي از آن بيرون فرستاديم (وَ جَعَلْنا فِيها جَنّاتٍ مِّن نخِيلٍ وَ أَعْنابٍ وَ فَجَّرْنا فِيها مِنَ الْعُيُونِ (34)
در آيه گذشته سخن از دانه‌هاي غذائي در ميان بود، اما در اينجا از ميوه‌هاي نيرو بخش و مغذي سخن مي‌گويد كه دو نمونه بارز و كامل آنها خرما و انگور است كه هر يك غذائي كامل محسوب مي‌شود. مطالعات دانشمندان نشان مي‌دهد كه مخصوصا اين دو ميوه داراي انواع ويتامين هاي لازم و مواد مختلف حياتي براي بدن انسان است، به علاوه اين دو ميوه در تمام طول سال به صورت تازه يا خشك قابل نگهداري و استفاده براي تغذيه است.
و اين كه «اعناب» و» نخيل» هر دو به صيغه جمع آمده ممكن است اشاره به انواع مختلف اين دو ميوه بوده باشد چرا كه هر يك از آنها دهها نوع دارد، با ويژگيهاي مختلف و باب طبع همه و براي همه ذائقه‌ها! اين نكته نيز قابل توجه است كه در آيه قبل تنها تعبير به احياي زمينهاي مرده شده بود كه در قرآن مجيد معمولا با نزول باران همراه است، ولي در اين آيه سخن از چشمه‌هاي آب جاري به ميان آمده، زيرا براي بسياري از زراعتها آب باران تنها كافي است، در حالي كه درختان ميوه معمولا نياز به آب جاري نيز

دارند.
آيه بعد هدف آفرينش اين درختان پر بار را چنين بيان مي كند: غرض اين است كه از ميوه آن بخورند، در حالي كه دست آنها در ساختمان آن كمترين دخالتي نداشته، آيا شكر خدا را بجا نمي‌آورند! (لِيَأْكُلُوا مِن ثَمَرِهِ وَ ما عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ ا فَلا يَشكرُونَ (35) آري ميوه‌هائي كه به صورت غذاي كامل بر شاخسار درختان ظاهر مي‌شود بي‌آنكه كمترين نيازي به پختن و يا تغييرات ديگر داشته باشد به مجرد چيدن از درخت قابل استفاده است، و اين نهايت لطف و عظمت پروردگار را در باره انسانها نشان
اسلام فراتر از زمان، ص: 194
مي‌دهد.
حتي اين غذاي آماده و لذيذ را آنچنان بسته‌بندي كرده كه براي مدت زيادي قابل نگهداري است، بي‌آنكه ارزش غذائي خود را از دست دهد، بر خلاف غذاهائي كه انسان از مواد طبيعي خدا داد با دست خود مي سازد كه غالبا به سرعت فاسد مي‌شود! تفسير ديگري در باره معني آيه نيز وجود دارد كه آنهم قابل ملاحظه است و آن اين كه: قرآن مي‌خواهد هم اشاره به ميوه‌هائي كند كه بدون تغيير مورد استفاده قرار مي‌گيرد، و هم به انواع غذاهاي مختلفي كه با انجام عملي روي اين ميوه‌ها به دست مي‌آيد، در هر صورت، هدف آن است كه حس حق شناسي و شكرگزاري انسانها را تحريك كند تا از طريق شكرگزاري قدم در مرحله معرفت پروردگار بگذارند، كه شكر منعم نخستين گام معرفت كردگار است.
آخرين آيه مورد بحث سخن از تسبيح و تنزيه پروردگار مي‌گويد، خط بطلان بر شرك مشركان كه در آيات گذشته از آن سخن بود مي كشد، و راه توحيد و يك تا پرستي را به همگان نشان مي‌دهد، مي‌فرمايد: منزه است كسي كه تمام زوجها را آفريد، از آنچه زمين مي‌رويانند، و از خود آنان، و از آنچه نمي‌دانند! (سبحان الذي خلق الازواج كلها مما تنبت الارض و من انفسهم و مما لا يعلمون)
آري خداوندي كه اين همه زوجها را در پهنه جهان هستي آفريده علم و قدرتش بي انتهاست، عيب و نقصي در وجودش راه ندارد، لذا شريك و شبيه و نظير براي او نيست، و اگر گروهي سنگ و چوبهاي بي‌جان و مخلوقات ديگري را شبيه او شمرده‌اند از اين نسبت هاي ناروا بر دامان كبريائيش گردي نمي‌نشيند! بديهي است خداوند نياز به اين ندارد كه خويشتن را تسبيح و تنزيه كند، اين تعليمي است براي بندگان و دستورالعملي است براي پيمودن خط تكامل.
در اين كه منظور از ازواج در اينجا چيست مفسران سخن بسيار دارند: آنچه مسلم است اين است كه ازواج جمع زوج معمولا به دو جنس مذكر و مؤنث گفته مي‌شود، خواه در عالم حيوانات باشد، يا غير آنها، سپس توسعه

داده شده و به هر دو موجودي كه قرين يك ديگر و يا حتي ضد يك ديگرند زوج اطلاق مي‌شود، حتي به دو اطاق مشابه در يك خانه، يا دو لنگه در، و يا دو همكار و قرين، اين كلمه گفته

مي‌شود، و به اين ترتيب براي هر موجودي در جهان زوجي متصور است.
به هر حال بعيد نيست كه زوجيت در اينجا به همان معني خاص يعني جنس مذكر و مؤنث باشد، و قرآن مجيد در اين آيه خبر از وجود زوجيت در تمام جهان گياهان و انسانها و موجودات ديگري كه مردم از آن اطلاعي ندارند مي‌دهد.
اين موجودات ممكن است گياهان باشد كه وسعت دايره زوجيت در آن روز هنوز در آنها كشف نشده بود.
يا اشاره به حيوانات اعماق درياها كه در آن روز كسي از آن آگاه نبود، و امروز گوشه‌اي از آن براي انسانها كشف شده است.
يا اشاره به موجودات ديگري كه در كرات ديگر آسماني زندگي مي كنند.
و يا موجودات زنده ذره بيني، هر چند امروز دانشمندان، نر و ماده‌اي در آنها سراغ ندارند، ولي دنياي اين موجودات زنده آنقدر مرموز و پوشيده از معماهاست كه ممكن است علم و دانش انسانها هنوز به اين قسمت از آن راه نيافته باشد، حتي وجود زوجيت در جهان گياهان نيز چنانكه گفتيم در عصر نزول قرآن جز در موارد خاصي مانند درختان نخل و امثال آن ناشناخته بود، و قرآن از آن پرده برداشت، و در قرون اخيراز طرق علمي اين معنا به ثبوت رسيد كه مسئله زوجيت در عالم گياهان يك مسئله عمومي و همگاني است.
اين احتمال نيز داده شده است كه زوجيت در اينجا اشاره به وجود ذرات مثبت و منفي در دل تمام اتمها است، زيرا مي دانيم همه اشياء اين جهان از اتم تشكيل يافته و اتم در حقيقت همچون آجر براي ساختمان عظيم اين كاخ بزرگ عالم ماده است.
تا آن روز كه اتم شكافته نشده بود خبري از وجود اين زوجيت نبود، ولي بعد از آن وجود زوجهاي منفي و مثبت در هسته اتم و الكترونهائي كه به دور آن مي‌گردند به ثبوت‌رسيد.
بعضي نيز آن را اشاره به تركيب اشياء از ماده و صورت يا جوهر و عرض دانسته، و بعضي ديگر كنايه از اصناف و انواع مختلف گياهان و انسانها و حيوانات و ساير موجودات عالم مي‌دانند.
ولي روشن است وقتي مابتوانيم اين الفاظ را بر معني حقيقي (جنس مذكر و مؤنث)

حمل كنيم و قرينه‌اي بر خلاف آن نباشد دليلي ندارد كه به سراغ معاني

كنائي برويم، و چنانكه ديديم چندين تفسيرجالب براي معني حقيقي زوجيت در اينجا وجود دارد.
به هر حال اين آيه يكي ديگر از آياتي است كه محدود بودن علم انسان را بيان مي كند و نشان مي‌دهد كه در اين جهان حقايق بسياري است كه از علم و دانش ما پوشيده است. «1»
3- أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسلَكَهُ يَنابِيعَ في الأَرْضِ ثُمَّ يخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مخْتَلِفاً أَلْوانُهُ ثمَّ يَهِيجُ فَتراهُ مُصفَرًّا ثُمَّ يجْعَلُهُ حُطاماً إِنَّ في ذَلِك لَذِكْرَي لأُولي الأَلْبابِ (21) زمر:
21 آيا نديدي كه خداوند از آسمان آبي فرستاد و آن را بصورت چشمه‌هايي در زمين وارد نمود، سپس با آن زراعتي را خارج مي سازد كه رنگهاي مختلف دارد؛ بعد آن گياه خشك مي‌شود، بگونه‌اي كه آن را زرد و بي‌روح مي‌بيني؛ سپس آن را در هم مي‌شكند و خرد مي كند؛ در اين مثال تذكّري است (از ناپايداري دنيا) براي خردمندان!.
4- وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الأَرْض وَ جَعَلَ فِيها رَواسيَ وَ أَنهاراً وَ مِن كلِّ الثَّمَراتِ جَعَلَ فِيهازَوْجَينِ اثْنَينِ يُغْشي الَّيْلَ النهارَ إِنَّ في ذالِك لايات لِّقَوْمً يَتَفَكَّرُونَ (3) وَ في الأَرْضِ قِطعٌ مُّتَجاوِراتٌ وَ جَنّاتٌ مِّنْ أَعْنابٍ وَ زَرْعٌ وَ نخِيلٌ صِنْوانٌ وَ غَيرُ صِنْوانٍ يُسقَي بِماءٍ واحِدً وَ نُفَضلُبَعْضها عَلي بَعْضً في الأُكلِ إِنَّ في ذالِك لايات لِّقَوْمً يَعْقِلُونَ (4) رعد: 3 و 4
و او كسي است كه زمين را گسترد؛ و در آن كوه‌ها و نهرهايي قرار داد؛ و در آن از تمام ميوه‌ها دو جفت آفريد؛ (پرده سياه) شب را بر روز مي‌پوشاند؛ در اينها آياتي است براي گروهي كه تفكر مي كنند!
و در روي زمين، قطعاتي در كنار هم قرار دارد كه با هم متفاوتند؛ و (نيز) باغهايي از انگور و زراعت و نخلها، (و درختان ميوه گوناگون) كه گاه بر يك پايه مي‌رويند و گاه بر دو پايه؛ (و عجيب تر آنكه) همه آنها از يك آب سيراب مي‌شوند! و با اين حال، بعضي از آنها را از جهت ميوه بر ديگري برتري مي‌دهيم؛ در اينها نشانه‌هايي است

براي گروهي كه عقل خويش را به كار مي گيرند

2- زوجيت گياهان معجزات علمي قرآن
در قرآن مجيد: آيات فراواني است كه پرده از روي يك سلسله اسرار علمي كه در آن زمان از چشم دانشمندان پنهان بوده: برداشته: كه اين خود نشانه‌اي از اعجاز و عظمت قرآن است و محققاني كه در باره اعجاز قرآن بحث كرده‌اند: غالبا به قسمتي از اين آيات اشاره نموده‌اند كه از آن جمله آيات ذيل در باره زوجيت گياهان است.
خداي متعال با حكمت متعاليه خود، سنگ بناي زيبائي جهان و نظام احسن و اكمل را در وجود نر و ماده بر قرار ساخته، و ادامه حيات و بناي زندگي را در وجود آفريده‌هاي مُوَلّد و توليد كننده قرار داده است.
هيچ موجود رشد كننده و ذيحيات پيدا نمي‌شود مگر اين كه از زوج و جفت يا به عبارت ديگر از پدر و مادر به وجود آمده است، چنان كه در قرآن كريم نيز به اين معنا تصريح نموده و مي فرمايد:
1- سبْحانَ الَّذِي خَلَقَ الأَزْواجَ كلَّها مِمَّا تُنبِتُ ْلأَرْضُ وَ مِنْأَنفُسِهِمْ وَ مِمَّا لا يَعْلَمُونَ (36) «منزّه است كسي كه تمام زوج‌ها را آفريد، از آنچه كه زمين مي رويانَد، و از خودشان و از آنچه نمي‌دانند». «1»
با جمله «و ممّا لايعلمون» مي فهماند كه زوجها و جفتهاي زيادي هست كه هنوز دانش بشري به حيطه كشف فورمول وجودي آنها راه پيدا نكرده و از وجود آنها اطلاع ندارد و از كشف آنها عاجزمانده است!.
پس هرموجود زنده‌اي از نباتات و سبزيجات و حيوانات گرفته تا انسان صاحب عقل و خرد، بايد از جفت و يا نر و ماده به وجود آيد درست است موجودات تك ياخته‌اي و تك سلولي نيز يافت مي شود اما كم و ناچيز!.
معجزات علمي قرآن
اسلام فراتر از زمان، ص: 198
در قرآن مجيد: آيات فراواني است كه پرده از روي يك سلسله اسرار علمي كه در آن زمان از چشم دانشمندان پنهان بوده: برداشته: كه اين خود نشانه‌اي از اعجاز و عظمت قرآن است و محققاني كه در باره اعجاز قرآن بحث كرده‌اند: غالبا به قسمتي از اين آيات اشاره نموده‌اند.
2- أَ وَ لَمْ يَرَوْا إِلي الأَرْضِ كمْ أَنبَتْنا فِيها مِن كلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (7) «1» آيا آنها به زمين نگاه نكردند: چه اندازه در آن از گياهان جفت آفريديم.
زوجيت در گياهان
در آيات مورد، سخن از اعراض آنها از آيات تكويني و نشانه‌هاي خدا در پهنه آفرينش است: آنها نه تنها: گوش جان خود را بر سخنان پيامبر صلي الله عليه و آله مي‌بستند: بلكه چشمهاي خود را نيز از ديدن نشانه‌هاي حق

در اطراف خود محروم مي ساختند.
در اينجا تعبير به زوج در مورد گياهان قابل دقت است: گرچه غالب مفسران زوج را به معني نوع و صنف: و ازواج را به معني انواع و اصناف گرفته‌اند: اين بزرگان در زماني مي زيسته اند كه هنوز زوجيت گياهان كشف نشده و به اثبات نرسيده بود اما پس از روشن شدن آن چه مانعي دارد كه زوج را به معني معروفش كه قبل از هر معني ديگر به ذهن مي‌آيد بگيريم و اشاره به زوجيت در جهان گياهان باشد؟! در گذشته انسانها كم و بيش فهميده بودند كه بعضي از گياهان داراي نوع نر و نوع ماده است: و براي بارور ساختن گياهان از طريق تلقيح استفاده مي كردند اين مسأله در مورد درختان نخل كاملا شناخته شده بود: ولي نخستين بار لينه دانشمند و گياه شناس معروف سوئدي: در اواسط قرن 18 ميلادي: موفق به كشف اين واقعيت شد كه مسأله زوجيت در دنياي گياهان تقريبا يك قانون عمومي است و گياهان نيز همانند غالب حيوانات از طريق آميزش نطفه نر و ماده بارور مي‌شوند و سپس ميوه مي‌دهند.
ولي قرآن مجيد قرنها قبل از اين دانشمند كرارا در آيات مختلف به زوجيت در جهان گياهان اشاره كرده (در آيات مورد بحث: و در سوره رعد آيه 4: و لقمان آيه 10 و

سوره ق آيه 7) و اين خود يكي از معجزات علمي قرآن است. «1»
از آسمان آبي فرستاديم و به وسيله آن در روي زمين: انواع گوناگوني از جفتهاي گياهان پر ارزش رويانديم
3- (وَ أَنزَلْنَا مِنَ السمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كلِّ زَوْجً كَرِيمً (10) «2»
از آسمان آبي فرستاديم و بوسيله آن در زمين از هر زوج گياه مفيد رويانديم. در بعضي از آيات ديگر نيز اشاره به اين موضوع شده است.
اين آيه بار ديگر به زوجيت در جهان گياهان اشاره مي كند كه آن نيز از معجزات علمي قرآن است: چرا كه در آن زمان: زوجيت (وجود جنس نر و ماده) در جهان گياهان بطور گسترده ثابت نشده بود: و قرآن از آن پرده برداشت
ضمنا توصيف زوجهاي گياهان به كريم اشاره به انواع مواهبي است كه در آنها وجود دارد. «3»
4- و تري الأرض هامِدَةً فَاذا أَنْزَلْنا عَلَيْها ْالماءَ اهْتَزَتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِن كُلِ‌زَوْجٍ بَهيج «4» زمين را خشك و بايرِ مي بيني اما هنگامي كه آب باران بر آن فرو مي‌فرستيم، به حركت درمي‌آيد و مي‌رويد؛ و از هر نوع گياهان زيبا مي‌رويانداِ!
5- ... وَ أَنزَلَ مِنَ السماءِ مَاءً فَأَخْرَجْنا بِهِ أَزْواجاً مِّن نَّباتًشتي (53) طه: 53 و از آسمان، آبي فرستاد!» كه با آن، انواع گوناگون گياهان را (از خاك

تیره) برآوردیم.
6- والأرْضَ مَدَدْناها وَ أَلْقَيْنا فيها رَواسِيَ وِ أَنْبَتْنا فيها مِنْ كُلّ زَوْجٍ بَهيجٍ ق 6
و زمین را گسترش دادیم و و در آن کوههاي عظیم و استوار افکندیم و از هرنوع (گیاه) جفت بهجت انگیز در آن رویاندیم

3- عمل كربن گيري درختان سبز و رستاخيز انرژيها 0 آيه مباركه 80 ذيل سوره يس، از مطالب علمي زيادي پرده برداشته است كه هنگام
اسلام فراتر از زمان، ص: 200
نزول قرآن بلكه قرن‌هاي زياد بعد از آن، بشريت از مفاد آن بي خبر بود كه با گذشت زمان بتازگي مسئله كربن گيري گياهان و رستاخيز انرژيها كشف و به محافل علمي، ارائه گرديد و قسمتي از آن آيه مباركه تفسير گرديد، اي بنازم به اين علوم بي پايان قرآن و آورنده آن.
الَّذِي جَعَلَ لَكم مِّنَ الشجَرِ الأَخْضرِ ناراً فَإِذا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ (80) «1»
80- همان كسي كه براي شما از درخت سبز آتش آفريد: و شما به وسيله آن آتش مي افروزيد.
رستاخيز انرژيها!
آيه مورد بحث از سوره يس- همان قلب قرآن- است: شرح بيشتر و گوياتري در باره همين مسأله مطرح مي كند: آن خدائي كه براي شما از درخت سبز آتش آفريد و شما به وسيله آن، آتش مي افروزيد قادر است كه بر اين استخوانهاي پوسيده بار ديگر لباس حيات بپوشاند (الَّذِي جَعَلَ لَكم مِّنَ الشجَرِ الأَخْضرِ ناراً فَإِذا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ (80) «2»
چه تعبير عجيب و جالبي كه هر قدر در آن بيشتر دقيق شويم معاني عميق تري به ما ارائه مي‌دهد؟! اصولا بسياري از آيات قرآن داراي چندين معني است: بعضي ساده براي فهم عامه مردم در هر زمان و هر مكان: و بعضي عميق براي خواص: و سرانجام بعضي كاملا عميق تر براي زبده‌هاي خواص: و يا اعصار و قرون ديگر و آينده هاي دور. در عين حال اين معاني با هم منافاتي ندارد و در آن واحد در يك تعبير پر معني جمع است.
نخستين تفسيري كه بسياري از مفسران پيشين براي آن ذكر كرده‌اند و معني ساده و روشني است كه براي عموم مردم قابل فهم مي‌باشد اين است كه: در اعصار قديم در ميان عربها اين امر رائج بود كه براي آتش افروختن از چوب درختان مخصوص بنام مرخ و عفار كه در بيابانهاي حجاز مي‌روئيده استفاده مي كردند.
مرخ (بر وزن چرخ) و عفار (بر وزن تبار) دو نوع چوب آتش زنه بود كه اولي را زير قرار مي‌دادند و دومي را روي آن مي‌زدند: و مانند سنگ آتش زنه جرقه از آن توليد
اسلام فراتر از زمان، ص: 201
مي‌شد: در واقع بجاي كبريت امروز از آن استفاده مي كردند.
قرآن مي‌گويد: آن خدائي كه مي‌تواند از اين درختان سبز آتش بيرون

بفرستد قدرت دارد كه بر مردگان لباس حيات بپوشاند.
آب و آتش دو چيز متضاد است: كسي كه مي‌تواند آنها را در كنار هم قرار دهد قدرت اين را دارد كه حيات را در كنار مرگ و مرگ را در كنار حيات قرار دهد! آفرين بر آن هستي آفرين كه آتش را در دل آب و آب را در دل آتش نگاه مي‌دارد مسلما براي او پوشانيدن لباس زندگي بر اندام انسانهاي مرده كار مشكلي نيست آن گونه كه خود آب را از دو ماده مشتعل مجزاي «اكسيژن و ئيدروژن» تركيب داده و آب ساخته در حالي كه اگر اين دو تجزيه شود: هركدام قابل اشتعال است چنانكه در آيه مباركه
(واذا البحار سجّرت) زماني كه درياها بر افروخته شوند (و آتش بگيرند) و امثال آن:
اشاره لطيفي بر تجزيه شدن آن دو در آستانه رستاخيز دارد.
اگر از اين معني گام فراتر بگذاريم به تفسير دقيق تري مي‌رسيم و آن اين كه: خاصيت آتش افروزي به وسيله چوب درختان: منحصر به چوبهاي مرخ و عفار نيست: بلكه اين خاصيت در همه درختان و تمام اجسام عالم وجود دارد (هر چند دو چوب مزبور بر اثر مواد و وضع مخصوصشان آمادگي بيشتري براي اين كار دارند).
خلاصه اين كه تمام چوبهاي درختان اگر محكم به هم بخورند جرقه مي‌دهند حتي چوب درختان سبز. به همين دليل گاه آتش سوزي هاي وسيع و وحشتناكي در دل جنگلها روي مي‌دهد كه هيچ انساني عامل آن نبوده: فقط وزش شديد بادها و طوفانهائي كه شاخه‌هاي درختان را محكم به هم كوفته است و از ميان آنها جرقه‌اي در ميان برگهاي خشك افتاده: سپس وزش باد به آن آتش دامن زده: عامل اصلي بوده است.
اين همان جرقه الكتريسيته است كه بر اثر اصطكاك و مالش آشكار مي‌گردد.
اين همان آتشي است كه در دل تمامي ذرات موجودات جهان نهفته است: و به هنگام اصطكاك و مالش خود را نشان مي‌دهد: و از شجر اخضر نار مي‌آفرينند! اين تفسيروسيع تري است كه چشم‌انداز جمع اضداد را در آفرينش گسترده‌تر مي كند: و بقا را در فنا واضح تر نشان مي‌دهد.
اسلام فراتر از زمان، ص: 202
اما در اينجا تفسيرسومي است كه از آن هم عميق تر است: و به كمك دانشهاي امروز بر آن دست يافته‌ايم كه ما نام، رستاخيز انرژيها گذارده‌ايم
توضيح اين كه: يكي از كارهاي مهم گياهان مسأله كربن‌گيري از هوا: و ساختن سلولز نباتي است (سلولز همان جرم درختان است كه اجزاء عمده آن كربن و اكسيژن و ئيدروژن است).
اكنون ببينيم اين سلولز چگونه ساخته مي‌شود؟ ياخته‌هاي درختان و گياهان

گاز كربن را از هوا گرفته و، تجزيه مي كنند: اكسيژن، آزاد ساخته: و كربن را در وجود خود نگهميدارد: و، با آب تركيب كرده و چوب درختان را از آن مي سازد
ولي مسأله مهم اين است كه طبق گواهي علوم طبيعي هر تركيب شيميائي انجام مي‌يابد يا بايد توأم با جذب انرژي خاصي باشد و يا آزاد كردن آن (دقت كنيد)
بنا بر اين هنگامي كه درختان به عمل كربن‌گيري مشغولند: طبق اين قانون احتياج به وجود يك انرژي دارند: و در اينجا از گرما و نور آفتاب به عنوان يك انرژي فعال استفاده مي كنند.
به اين ترتيب به هنگام تشكيل چوبهاي درختان مقداري از انرژي آفتاب نيز در دل آنها ذخيره مي‌شود و به هنگامي كه چوبها را به اصطلاح مي سوزانيم همان انرژي ذخيره شده آفتاب آزاد مي‌گردد: زيرا بار ديگر كربن با اكسيژن هوا تركيب شده و گاز كربن را تشكيل مي‌دهد: و اكسيژن و ئيدروژن (مقداري آب) آزاد مي‌گردد.
از اين تعبيرات اصطلاحي كه بگذريم به عبارت بسيار ساده اين نور و حرارت مطبوعي كه در زمستان درون كلبه آن روستائي يا كرسي زغال سوز اين شهرنشين را گرم و روشن مي سازد همان نور و حرارت آفتاب است كه در ضمن چند سال يا دهها سال در چوب اين درختان ذخيره شده است: و آنچه را درخت در طول يك عمر تدريجاً از آفتاب گرفته اكنون بي كم و كاست پس مي‌دهد!! و اين كه مي گويند همه انرژيها در كره زمين به انرژي آفتاب باز مي‌گردد يكي از چهره‌هايش همين است، اينجاست كه به رستاخيز انرژيها مي‌رسيم: و مي بينيم نور و حرارتي كه در اين فضا پراكنده مي‌شود و برگ درختان و چوبهاي آنها را نوازش و پرورش مي‌دهد هرگز نابود نشده است: بلكه تغيير چهره داده: و دور از چشم ما انسانها در درون ذرات

چوب و شاخه و برگ درختان پنهان شده است: و هنگامي كه يك شعله آتش به چوب خشكيده مي‌رسد: رستاخيز آنها شروع مي‌شود: و تمام آنچه از انرژي آفتاب در درخت پنهان بود در آن لحظه حشر و نشورش ظاهر مي‌گردد: بي‌آنكه حتي به اندازه روشنائي يك شمع در يك زمان كوتاه از آن كم شده باشد! (باز هم دقت كنيد
بدون شك اين معني در زمان نزول آيه بر توده‌هاي مردم روشن نبود: ولي همان گونه كه گفتيم اين موضوع هيچ مشكلي ايجاد نمي كند: زيرا كه آيات قرآن داراي معاني چند مرحله‌اي است: در سطوح مختلف و براي استعدادهاي متفاوت.
يك روز از اين آيه چيزي مي‌فهميدند: و امروز ما چيز بيشتري مي‌فهميم: و

شايد آيندگان از اينهم فراتر روند و بيشتر درك كنند و در عين حال همه اين معاني صحيح است و كاملا قابل قبول و در معني آيه جمع است.
نكته‌ها:
1- چرا شجر اخضر؟
گاهي به ذهن مي‌رسد كه چرا قرآن در اينجا تعبير به شجر اخضر (درخت سبز) كرده است؟ در حالي كه آتش افروختن با چوب تر بسيار مشكل است: چه خوب بود به جاي آن الشجر اليابس (چوب خشك) مي‌فرمود: تا با اين تعبير سازگار باشد! ولي نكته جالب اينجا است كه تنها درختان سبزند كه مي‌توانند عمل كربن- گيري و ذخيره نور آفتاب را انجام دهند: درختان خشك اگر صدها سال در معرض تابش آفتاب قرار گيرند ذره‌اي به ذخيره انرژي حرارتي آنها افزوده نمي‌شود: تنها موقعي قادر بر اين كار مهم هستند كه سبز و زنده باشند.
بنا بر اين فقط شجر اخضر است كه مي‌تواند آتش‌گيره (وقود) براي ما بسازد: و گرما و نور را به شكل مرموزي در چوب سرد و مرطوب خود نگاه دارد: اما به محض اين كه خشكيدند عمل كربن‌گيري و ذخيره انرژي آفتاب تعطيل مي‌شود.
روي اين اصل تعبير فوق هم ترسيم زيبائي از چهره رستاخيز انرژيها است: و هم يك معجزه علمي جاويدان از قرآن مجيد! از اين گذشته اگر به تفسيرهاي ديگر كه در بالا اشاره كرديم باز گرديم تعبير شجر اخضر باز هم مناسب و زيبا است: زيرا چوبهاي درختان سبز هنگامي كه با يك ديگر اصطكاك قوي پيدا كنند جرقه بيرون

مي‌دهند: جرقه‌اي كه مي‌تواند مبدء آتش افروزي شود: و اينجا است كه به عظمت قدرت خدا پي مي‌بريم كه آتش را در دل آب و آب را در دل آتش حفظ كرده
2- فرق ميان آتش گيره و آتش زنه
توقدون از ماده وقود (بر وزن قبور) به معني روشن شدن آتش است: و ايقاد به معني آتش افروختن و وقود (بر وزن ثمود) به معني هيزمي است كه براي افروختن آتش مورد استفاده قرار مي‌گيرد.
بنا بر اين جمله فاذا انتم منه توقدون (از آن آتش روشن مي كنيد) اشاره به هيزمهائي است كه با آن آتش مي افروزند: و به تعبير ديگر اشاره به آتش‌گيره است نه آتش زنه.
توضيح اين كه ما در فارسي هيزم را آتش گيره و كبريت يا فندك را آتش زنه مي‌ناميم:
و در لغت عرب هيزم را وقود و كبريت و فندك را زند يا زناد مي‌نامند.
بنا بر اين قرآن مي‌گويد آن خدائي كه براي شما از درخت سبز آتش قرار

داد و شما با آن آتش‌گيره تهيه مي كنيد (نمي‌فرمايد آتش زنه) هم او قادر است مردگان را به زندگي باز گرداند و اين تعبيركاملا با رستاخيز انرژيهامنطبق است (دقت كنيد).
به هر حال مسأله آتش افروختن با چوبهاي درختان گرچه يك مسأله ساده در نظر ما است: ولي با دقت معلوم مي‌شود كه از عجيب ترين مسائل است: چه اين كه موادي كه درخت از آن تشكيل شده قسمت مهمش آب و مقداري اجزاء زمين است: و هيچ كدام از آنها قابل اشتعال نيست اين چه قدرتي است كه از آب و خاك
(و هوا) اين ماده انرژي زا را كه هزاران سال زندگي انسانها با آن پيوند نزديك داشته است آفريده؟!. «1»
مؤلف گويد: پس از بحث‌هاي مفصل قرآن در باره كائنات و زمين و آسمان كه مقداري از آن را، تا اينجا بيان كرديم، حالا جا دارد براي تكميل مطالب گذشته، نص صريح و بيان روشن اين كتاب آسماني را در باره پايان جهان و برچيده شدن اين مجموعه و تشكيلات و چگونگي اوضاع نهائي عالم را، هم بدانيم؛ پس به فشرده مطالب آتي را كه از كتاب (سيماي جهان در عصر امام زمان عليه السلام) آورده‌ام دقت
اسلام فراتر از زمان، ص: 205
نمائيد

4- خاموشي منظومه شمسي و بي فروغي ستارگان آيات مكرر در قرآن كريم، بحث جدّي، از بي فروغي و بي نوري، خورشيد و ستارگان، را به ميان كشيده و قاطعانه از بين رفتن نور آنها و در نتيجه از هم پاشيدن خود آنها، خبر مي‌دهد، در اين باره نيازي، به طولاني كردن بحث نيست، هر كس به تفاسير آيات مانند «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» و «وَ إِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ» و «اذالنّجُومُ انْتَثَرَتْ» و «اذا السّماءُ انْفَطَرَتْ» و غيرآنها، مراجعه كند به روشني در مي‌يابد، دير يازود نظام فعلي، از بين رفته و نظام نوين، جايگزين آن خواهد شد؛
چنانكه در حين تأليف كتاب (سيماي جهان در عصر امام زمان عليه السلام)، از رسانه‌هاي گروهي مانند «صدا و سيما» پخش كردند كه دانشمندان، مرتّباً به وسيله تلسكوپهاي قوي، از هم پاشيدن ستارگان را، كشف كرده و گزارش مي‌دهند؛
در ماه 8/ 1383 شمسي، گزارشي از كشف چاه مخوف فضائي كه درنتيجه از بين رفتن چند ستاره به وجود آمده بود، خبر دادند، و همچنين در 22/ 10/ 1383 شمسي، چندين بار، از كشف و از بين رفتن سه ستاره به تعبير آنها (غول پيكر) در راه شيري كهكشان كه با زمين 8 هزار و 150 سال نوري فاصله داشت، خبر دادند، و همچنين در تاريخ 23/ 10 1383 شمسي، از ستاره هائي سخن گفتند كه، پنج ميليارد سال نوري، با زمين فاصله دارد، و باز در شب دوشنبه 20/ 1/ 1384 ش «صدا و سيما» از رصد ستاره‌هائي خبر داد كه با زمين 19 ميليارد سال نوري، فاصله دارند و هنوز در آغاز راه و الف باي علم هستند.
بنا به مطلب فوق، آنهائي كه عقيده دارند از عمر زمين 5 ميليارد سال گذشته و اينجانب نيز آن را در كتاب «سرچشمه حيات» از كتاب سرگذشت زمين نقل كرده‌ام، خيلي كمتر از واقعيت است، چون بنا به فرموده قرآن در آيه 12- 10 سوره «فصّلت» آفرينش آسمان، بعد از زمين، انجام گرفته است، پس عمر زمين خيلي بيشتر از آن رقم مي‌باشد كه گفته اند.
در اينجا جادارد به اين نكته اشاره كنم، آنهائي كه مي گويند: بهشت يا جهنّم، چه قدر وسعت و ظرفيّت دارد، اين همه مردم را در خود جا دهد؛ از گفتار اين
اسلام فراتر از زمان، ص: 206
دانشمندان فنّ حساب كار را به دست آورند؛
با اين كه طبق آيات مكرر قرآن كريم، اين همه تشكيلات در آسمان اول و

پائين ترين آسمان است «1» در آسمان‌هاي بالاتر چه خبر هست، فقط خود او مي داند و بس؟! در آيات ذيل، خداي تعالي به جامعه بشريت، دَرِ علومي را مي گشايد كه بعد از گذشت قرنها، به مفاهيم مترقي و مضامين عاليه آن، به تدريج پي مي برند مانند كاهش روزانه كره خورشيد و ستارگان كه زمان نزول قرآن كسي از اين برنامه ها خبري نداشت ولي گذشت زمان معاني اين آيات را روشن ساخته و مي سازد، و اين دانش ها را به مغزهاي مستعد انسانها ولو به صورت ناقص، تزريق مي نمايند، بدين جهت ناقص مي گوئيم كه هنوز اين علوم به كمال و اوج ترقي خود نرسيده است، به مطالب فشرده ذيل توجه فرمائيد.
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند بخشنده بخشايشگر
1- إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (1) در آن هنگام كه خورشيد درهم پيچيده شود.
2- وَ إِذَا النُّجُومُ انكَدَرَت (2) و در آن هنگام كه ستارگان بي‌فروغ شوند.
3- وَ إِذَا الجِبَالُ سيرَت (3) و در آن هنگام كه كوهها بحركت در آيند.
4- وَ إِذَا الْعِشارُ عُطلَت (4) و در آن هنگام كه باارزشترين اموال به دست فراموشي سپرده شود.
5- وَ إِذَا الْوُحُوش حُشِرَت (5) و در آن هنگام كه وحوش جمع شوند.
6- وَ إِذَا الْبِحَارُ سجِّرَت (6) «2»
و در آن هنگام كه درياها بر افروخته شوند.
آن روز كه طومار كائنات پيچيده شود
در آغاز اين سوره به اشارات كوتاه و هيجان انگيز و تكان دهنده‌اي از حوادث هولناك پايان اين جهان: و آغاز رستاخيز بر خورد مي كنيم كه انسان را در عوالم عجيبي سير مي‌دهد: و مجموعا هشت نشانه از اين نشانه‌ها را بازگو مي كند
نخست مي‌فرمايد: در آن هنگام كه طومار خورشيد درهم پيچيده شود (اذا الشمس

كوّرت) كوّرت از ماده تكوير در اصل به معني پيچيدن و جمع و جور كردن چيزي است (همچون پيچيدن عمامه بر سر) اين مطلبي است كه از كتب مختلف لغت و تفسيراستفاده مي‌شود: و گاه، به افكندن يا تاريك شدن چيزي گفته شده: و به نظر مي‌رسد كه اين دو معني نيز به همان ريشه اول برمي گردد.
به هر حال منظور در اينجا پيچيده شدن نور خورشيد: و تاريك شدن و جمع شدن حجم آن است.
مي دانيم خورشيد در حال حاضر كره‌اي است فوق العاده داغ و سوزان به اندازه‌اي كه تمام مواد آن به صورت گاز فشرده‌اي در آمده و در گرداگردش شعله‌هاي سوزاني زبانه مي كشد كه صدها هزار كيلومتر

ارتفاع آنها است! و اگر كره زمين در وسط يكي از اين شعله‌هاي عظيم گرفتار شود در دم خاكستر و تبديل به مشتي گاز مي‌شود! ولي در پايان اين جهان و در آستانه قيامت اين حرارت فرو مي‌نشيند: و آن شعله‌ها جمع مي‌شود: روشنائي آن به خاموشي مي‌گرايد: و از حجم آن كاسته مي‌شود: و اين است معني تكوير و لذا در لسان العرب آمده است كُوِّرَتِ الشمس: جمع ضوءها و لُف كما تُلَفُ العمامة: معني تكوير خورشيداين است كه نور آن جمع و پيچيده مي‌شود: همانگونه كه عمامه را مي‌پيچند.
اين حقيقتي است كه در علم و دانش امروز نيز منعكس است و ثابت كه طبق محاسبه دانشمندان هر ثانيه‌اي كه بر خورشيد مي‌گذرد چهار ميليون تن از حجم و هيكل او كاسته مي‌شود!، و به تدريج رو به تاريكي و خاموشي مي‌رود.
سپس مي افزايد: و در آن هنگام كه ستارگان بي‌فروغ گشته و افول كنند (و اذا النجوم انكدرت). انكدرت از ماده انكدار به معني سقوط كردن و پراكنده شدن است: و از ريشه كدورت به معني تيرگي و تاريكي است: و جمع ميان هر دو معني در آيه مورد بحث امكان پذير است: چرا كه در آستانه قيامت ستارگان هم فروغ و روشنائي خود را از دست مي‌دهند و هم پراكنده مي‌شوند و سقوط مي كنند و نظام جهان بالا درهم مي‌ريزد: همانگونه كه در آيه 2 سوره انفطار آمده و اذا الكواكب انتثرت هنگامي كه ستارگان فرو ريزند و پراكنده شوند و همانگونه كه در آيه 8 سوره مرسلات آمده: و اذا النجوم طمست: و هنگامي كه ستارگان محو و تاريك شوند.
اسلام فراتر از زمان، ص: 208
در سومين نشانه رستاخيز مي‌فرمايد: و در آن هنگام كه كوهها به حركت در آيند (و اذا الجبال سيرت).
در آستانه قيامت كوهها مراحل مختلفي را طي مي كنند نخست به حركت در مي‌آيند: و در آخرين مرحله به غبار پراكنده‌اي تبديل مي‌شوند.
سپس مي افزايد و در آن هنگام كه درياها بر افروخته شود! (و اذا البحار سجرت)
سجرت از ماده تسجير در اصل به معني بر افروختن و به هيجان آوردن آتش است.
و اگر اين تعبير قرآن در گذشته براي مفسران عجيب بود امروز براي ما جاي تعجب نيست: زيرا مي دانيم آب از دو ماده اكسيژن و هيدروژن تركيب يافته كه هر دو سخت قابل اشتعال است: بعيد نيست كه در آستانه قيامت آب درياها چنان تحت فشار قرار گيرد كه تجزيه شوند و تبديل به يك پارچه آتش گردند. «1»
آيا منظومه شمسي و ستارگان به خاموشي مي‌گرايند؟!

قبل از هر چيز بايد بدانيم خورشيداين كانون حيات بخش منظومه ما گرچه نسبت به ستارگان آسمان ستاره متوسطي است ولي در حد ذات خود و نسبت به كره زمين فوق العاده عظيم است: طبق بررسي دانشمندان حجم آن يك ميليون و و سيصد هزار مرتبه از زمين بزرگتر است! منتها چون فاصله‌اي در حدود يك صد و پنجاه ميليون كيلومتر با ما دارد در نقش و اندازه فعلي ديده مي‌شود.
براي تجسم عظمت و وسعت خورشيد همين اندازه كافي است كه اگر كره ماه و زمين را با همين فاصله‌اي كه الان بين آنها وجود دارد به داخل خورشيد منتقل كنيم ماه به آساني مي‌تواند دور زمين بگردد بي‌آنكه از سطح خورشيد خارج شود! حرارت سطح خورشيد را بالغ بر شش هزار درجه سانتيگراد! و حرارت عمق، بالغ بر چند ميليون درجه مي‌دانند!!! هر گاه بخواهيم وزن خورشيد را بر حسب تُن بيان كنيم بايد عدد 2 را بنويسيم و بيست و هفت صفر پهلوي آن بگذاريم (يعني دو ميليارد ميليارد ميليارد تن)! از سطح خورشيد شعله‌هائي زبانه مي كشد كه ارتفاع آن گاه بالغ بر يك صد و شصت هزار كيلومتر است: و كره زمين به آساني در وسط آن گم

مي‌شود: چرا كه قطر كره زمين بيش از دوازده هزار كيلومتر نيست
و اما منبع انرژي حرارتي و نوراني خورشيد بر خلاف آنچه بعضي تصور مي كنند ناشي از سوختن نيست چرا كه به گفته جورج گاموف در كتاب پيدايش و مرگ خورشيد اگر جرم خورشيد از زغال سنگ خالص ساخته شده بود و در زمان نخستين فرعون مصر، آتش زده بودند بايد تا امروز تمام آن سوخته و چيزي جز خاكستر بر جاي نمانده باشد: هر نوع ماده سوختني ديگري بجاي زغال سنگ فرض كنيم همين اشكال را دارد.
حقيقت اين است كه مفهوم سوختن در مورد خورشيد صادق نيست: آنچه صدق مي كند انرژي حاصل از تجزيه‌هاي اتمي است: و مي دانيم اين انرژي فوق العاده عظيم است: بنا بر اين اتمهاي خورشيد دائما در حال تجزيه و تشعشع و تبديل به انرژي است: كه طبق محاسبه دانشمندان هر ثانيه‌اي كه بر او مي‌گذرد چهار ميليون تن از او كاسته مي‌شود! اما حجم خورشيد به قدري عظيم است كه با گذشت هزاران سال خم به ابرو نمي‌آورد: و كمترين تغييري ظاهرا در وضع آن حاصل نمي‌شود.
ولي بايد دانست كه همين امر در دراز مدت به فنا و نابودي خورشيد كمك مي كند و سرانجام اين جرم عظيم لاغر و لاغرتر و كم فروغ و عاقبت بي‌نور مي‌شود: اين امر درباره ساير ستارگان نيز صادق است.
بنا بر اين آنچه در آيات فوق پيرامون تاريك شدن خورشيد و متلاشي شدن ستارگان آمده است حقيقتي است كه با علم امروز كاملا هماهنگ

مي‌باشد: و قرآن زماني اين حقايق را بيان كرده كه نه تنها در محيط جزيره عربستان بلكه در محافل علمي جهان آن روز نيز از اين مسائل خبري نبود

5- پيچيده و برچيده شدن آسمانها!!

5- پيچيده و برچيده شدن آسمانها!! دانشمندان مي گويند: آسمانها و زمين، نخست به صورت گاز فشرده‌اي بود. «1»
(كه از آب به بخار و گاز تبديل شده بود) و بعداً آن فشردگي باز و منبسط گرديد و به
اسلام فراتر از زمان، ص: 210
صورت قطعات بي شمار، در فضاي لا يتناهي، پرتاب و پخش گرديد و آن قطعات هر يكي به صورت كره و ستاره‌اي در آمد و اين نظام فعلي، به وجود آمد؛
باز روزي خواهد رسيد كه همان قطعات و كرات به صورت، نخست برگشته و مجدداً فشرده‌اي از گاز را تشكيل خواهد داد؛
پس از پايان يافتن مسائل قيامت و اسكان بهشتيان و دوزخيان در جايگاه ابديشان، خداي عزّ و جلّ از همان مادّه مجدداً، عالمها و مخلوقاتي بدون نر و ماده (و بدون مرد و زن) ايجاد خواهد كرد و دوباره مسائل مربوط به آن نظام، آغاز خواهد شد.
نظريه جهان نوساني هم، بر اين فرضيه مبتني است كه، حالت انبساط كنوني جهان درآينده به وسيله حالت معكوس به نام انقباض تكميل خواهد شد و تمام مواد متشكّله جهان دوباره گرد هم آنچنان جمع خواهند شد كه مقدمات انفجار بزرگ ديگري را فراهم سازند. «1»
چه با عظمت است قرآن كه در آيات گوناگون، (راجع به انقباض آينده عالم، و انفجارهاي عظيمي كه پيش خواهدآمد) تصريحات واشاراتي دارد!
در اين مورد به دو آيه ذيل دقّت كنيد.
1- «يَوْمَ نَطوِي السماءَ كَطيِّ السجِلِلْكتُبِ كَما بَدَأْنا أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُ وَعْداً عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ (104)» «2»
«روزي كه آسمان را همچون طومار درهم مي‌پيچيم، سپس همانگونه كه آفرينش را آغاز كرديم آنرا باز مي‌گردانيم؛ اين وعده‌ايست كه ما داده‌ايم و قطعاً آنرا انجام خواهيم داد.»
بررسي علمي: در اين آيه خداوند روند پايان حيات راتوضيح مي دهد. از رَتْقً شروع شد. بنابراين پايان اين جهان، بازگشتش نيز به آن خواهد بود، همان گونه كه شروع شده بود به آن حالت اوليه اش برمي گردد.
خداوند مي گويد: كه تمام آسمان ها را مانند طومار در هم مي پيچد و آن ها را مانند ابتدايش كه رَتْقً بود برمي گرداند. اين جملات بيان گر عظمت خداوند است.
بر اساس نظريه هاي علمي، دانشمندان عقيده دارند كه چنين اتفاقي در

جهان است. چون جهان بعد از انبساط، روزي طي يك روند خود انقباضي، منهدم خواهد شد؛ اين هم به خاطر محدوديت مواد موجود در جهان است كه ديگر قادر به انبساط بيشتر نمي باشد. بنابراين، اين مواد منقبض مي شوند و اندازه جهان به مقدار اوليه اش بر مي گردد.
پس معلوم مي شود كه كشف و دانش جديد كاملًا با قرآن منطبق و در انطباق كامل با قرآن است؛ قرآن مي گويد: كه اين انبساط و انقباض، خواسته خداوند است ولي مادي گرايان مي گويند: كه خواسته طبيعت است چون داراي شعور مي باشد.
البته كل كيهان سيستمي با شعور است و تمامي اجزايش طبق گفته قرآن تسبيح خداوند را مي گويند، اما اين شعورشان قايم به ذاتشان نيست بلكه از خداوند دارند و اراده خداوند مي تواند روند طبيعت را دگرگون كند. خداوند در قرآن مي فرمايد:
اوست زمان چنين اتفاقي را تعيين مي كند و طبيعيون بر اين باورند كه طبيعت خود زمان برچيده شدن و تخريبش را تعيين مي كند.
از اين بيان، عظمت و مباني علمي قرآن، به دست هر عاقلي مي آيد كه اين كتاب آسماني، در آن تاريخ، گفته هايش را بر چه پايه‌اي بنا نهاده است.
2- «يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضِ غَيرَ الأَرْضِ وَ السّماواتِ ... (48)» «1»
«روزي كه زمين و آسمانهابگونه‌اي ديگر تبديل مي‌شوند.»
پس كيفيت آفرينش نظام فعلي جهان، مختصراً دانسته شد و منظور از شرح آن، اين بود كه، برابر نص صريح آيه 80، سوره مباركه انبيا كه گذشت، روزي همين تشكيلات و نظام به صورت اوليه بر مي‌گردد و اين نقش و نگار زيبا برچيده خواهد شد تا بعداً خدا چه بخواهد

6- نفخ صور يا پايان نقش و نگار فعلي جهان «كيفيت نفخ»
از آيه ذيل به خوبي استفاده مي‌شود كه در پايان جهان و آغاز رستاخيز دو حادثه
اسلام فراتر از زمان، ص: 212
ناگهاني رخ مي‌دهد: در حادثه اول همه موجودات زنده فوراً مي‌ميرند، و در حادثه دوم كه با فاصله‌اي صورت مي‌گيرد همه انسانها ناگهان زنده مي‌شوند، و بپا مي‌خيزند و در انتظار حساب خود به سر مي‌برند.
«1- وَ نُفِخَ في الصُّورِ فَصعِقَ مَن في السَّماوتِ وَ مَن في الأَرْضِ إِلّا مَن شاءَ اللّهُ ثمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَي فَإِذَا هُمْ قِيامٌ يَنْظُرُونَ» «1» و در صور دميده مي‌شود، و تمام كساني كه در آسمانها و زمين هستند مي‌ميرند مگر كساني كه خدا بخواهد، سپس بار ديگر در صور دميده مي‌شود، ناگهان همگي بپا مي‌خيزند، و در انتظار (حساب و جزا) هستند.
توضيح اين كه: در قرآن مجيد از حادثه پايان جهان و آغاز جهان ديگر تعبيرات مختلفي آمده است: در آيات متعددي (متجاوز از ده مورد) سخن از نفخ صور به ميان آمده.
در يك مورد تعبير به نقر در ناقور شده كه آن نيز به معني دميدن در شيپور يا شبيه آن است «فَإِذَا نُقِرَ في النَّاقُورِ (8) فَذَلِكَيَوْمَئذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ (9)». «2» و در بعضي از موارد تعبير به «قارعة» به معني كوبنده شديد ديده مي‌شود. «3»
و بالأخره در بعضي ديگر تعبير به «صيحه» آمده است كه آن به معني صداي عظيم است، مانند آيه «مَا يَنظرُونَ إِلا صيْحَةً وَحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يخِصمُونَ (49) «4»
اين آيه از صيحه پايان جهان سخن مي‌گويد كه مردم را غافلگير مي سازد، و آيه «إِن كانَت إِلا صيْحَةً وَحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَّدَيْنَا محْضرُونَ (53»، «5»
ولي در اين آيه سخن از صيحه رستاخيز است كه همه مردم به دنبال آن زنده مي‌شوند و در محضر عدل پروردگار حضور مي‌يابند.
از مجموع اين آيات استفاده مي‌شود كه در پايان جهان صيحه عظيمي اهل آسمانها و زمين را مي‌ميراند و اين صيحه مرگ است.
اسلام فراتر از زمان، ص: 213
و در آغاز رستاخيز با صيحه و فرياد عظيمي همه زنده مي‌شوند، و بپا مي‌خيزند و اين فرياد حيات و زندگي است.
اما اين دو فرياد دقيقاً چگونه است؟ چه اثري در صيحه اول، و چه تأثيري در صيحه دوم است؟ جز خدا كسي نمي‌داند، و لذا در بعضي از روايات در

توصيف «صور» كه «اسرافيل» در پايان جهان در آن مي‌دمد چنين آمده است: و للصّور راس واحد و طرفان، و بين طرف راس كل منهما الي الأخر مثل ما بين السماء الي الأرض!: شيپور اسرافيل يك سر و دو شاخه دارد كه فاصل ميان اين دو شاخه با يك ديگر مانند فاصله آسمان تا زمين است!
سپس در ذيل همين روايت مي‌خوانيم: هنگامي كه در آن طرف زمين مي‌دمد موجود زنده‌اي بر زمين باقي نمي‌ماند، و هنگامي كه در آن سر آسماني مي‌دمد اهل آسمانها همه مي‌ميرند، و بعد خداوند فرمان مرگ به اسرافيل مي‌دهد و مي‌گويد بمير او هم مي‌ميرد!.
آيا نفخ صور دو بار انجام مي‌گيرد يا بيشتر؟
مشهور در ميان علماي اسلام دو مرتبه است، و ظاهر آيه مورد بحث نيز همين مي‌باشد، جمع‌بندي آيات ديگر قرآن نيز خبر از دو نفخه مي‌دهد،
و حق هم اين است كه دو نفخه بيشتر نيست و مسأله «فزع» (كه در آيه بعدي آمده است) و وحشت عمومي در حقيقت مقدمه‌اي است براي مرگ جهانيان كه به دنبال نفخه اولي يا صيحه نخستين حاصل مي‌شود، همانگونه كه نفخه جمع نيز دنباله همان نفخه حيات است و به اين ترتيب دو نفخه بيش نخواهد بود نفخه مرگ و نفخه حيات
شاهد ديگر اين سخن آيه سوره نازعات است، آنجا كه مي‌گويد: «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ (6) تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ (7)» روزي كه زلزله كوبنده همه جا را بلرزاند و به دنبال آن زلزله‌اي كه بندگان را زنده و همرديف مي سازد واقع مي‌شود. «1»
2- وَ يَوْمَ يُنفَخُ فيِ الصُّورِ فَفَزِعَ مَن في السَّماواتِ وَ مَن في ْلأَرْضِ ... نمل 87
(اين آيه به رستاخيز و مقدمات آن مي‌پردازد و مي‌گويد:) به خاطر بياوريد روزي را

كه در صور دميده مي‌شود و تمام كساني كه در آسمانها و زمين هستند در وحشت فرو مي‌روند جز كساني كه خدا به خواهد و همگي با خضوع در پيشگاه او حاضر مي‌شوند.
ظاهر فاء تفريع در ففزع اين است كه اين فزع و وحشت ناشي از نفخه صور است و اين مخصوص نفخه اولي است: زيرا نفخه آخر نه تنها فزع آفرين نيست: بلكه مايه حيات و حركت و جنبش است و اگر وحشتي باشد از اعمال خود انسان است.
و اما مفهوم نفخه صور: نفخ به معني دميدن: و صور به معني شيپور است
صور اسرافيل چيست؟!
چگونه امواج صوتي آن تمام جهان را فرا مي‌گيرد؟ با اين كه مي دانيم امواج صوتي حركت كندي دارد، و از دويست و چهل متر در ثانيه تجاوز

نمي كند،
در حالي كه حركت نور بيش از يك ميليون بار از آن سريع تر است و به سيصد هزار كيلومتر در ثانيه مي‌رسد.
بايد گفت ما نسبت به اين موضوع همانند بسياري از مسائل مربوط به قيامت تنها علم اجمالي داريم، و جزئيات آن بر ما روشن نيست
دقت در رواياتي كه در منابع اسلامي در تفسيرصور آمده نيز نشان مي‌دهد كه بر خلاف پندار بعضي‌ها، صور يك شيپور معمولي نيست
اين مسأله كه چگونه ممكن است صدا اين چنين مرگ آفرين باشد اگر در گذشته براي بعضي شگفت‌انگيز بود امروز براي ما تعجبي ندارد، چرا كه بسيار شنيده‌ايم موج انفجار گوشها را كر، بدنها را متلاشي، و حتي خانه‌ها را ويران مي سازد، انسانهائي را از جاي خود برداشته، به فاصله‌هاي دوردست پرتاب مي كند بسيار ديده شده است كه حركت سريع يك هواپيما و به اصطلاح با شكستن ديوار صوتي چنان صداي وحشتناك و امواج ويرانگري به وجود مي‌آورد كه شيشه‌هاي عمارتها را در شعاع وسيعي خرد مي كند
جائي كه نمونه‌هاي كوچك امواج صوتي كه به وسيله انسانها ايجاد شده اين چنين اثراتي از خود بجا مي‌گذارد آن صيحه عظيم الهي، آن انفجار بزرگ جهاني چه آثاري ببار خواهد آورد؟! به همين دليل جاي تعجب نيست كه امواجي هم در نقطه مقابل
اسلام فراتر از زمان، ص: 215
آن تكان دهنده و بيداركننده و احياگر باشد، هر چند تصور آن امروز براي ما ممكن نيست، ولي بيدار كردن افراد به خواب رفته را با فرياد و يا به هوش آوردن انسانهاي بي‌هوش را با شوكهاي شديد لااقل ديده ايم، و باز تكرار مي كنيم ما با علم محدودمان تنها شبحي از اين امور از دور مي بينيم
هر دو نفخه ناگهاني است؟
از آيات قرآن مجيد به خوبي استفاده مي‌شود كه هر دو نفخه به صورت ناگهاني تحقق مي‌يابد، اما نفخه اول چنان غافلگيرانه است كه گروه زيادي از مردم مشغول كسب و كار و مخاصمه و جدال بر سر اموال و خريد و فروشند كه صيحه نخستين واقع مي‌شود، و همگي در جا مي‌ميرند، چنانكه در آيه 29 سوره يس خوانديم: «ان كانت الا صيحة واحدة فاذا هم خامدون»
و در مورد صيحه دوم تعبيرات آيات قرآن از جمله آيه مورد بحث (فاذا هم قيام ينظرون) نشان مي‌دهد كه ناگهاني صورت مي‌گيرد.
فاصله ميان دو نفخه چه اندازه است؟
از آيات قرآن مجيد چيزي در اين زمينه استفاده نمي‌شود، فقط تعبير به ثُمّ دلالت بر اين دارد كه فاصله‌اي وجود دارد، اما در بعضي از روايات اسلامي

اين فاصله چهل سال ذكر شده است كه معلوم نيست معيار اين سالها چه اندازه است، سالهاي معمولي يا ساليان و ايامي همچون ساليان و ايام قيامت؟
در ذيل يكي از احاديث مربوط به نفخ صور راوي نقل مي كند كه وقتي سخن به اينجارسيد: امام سجاد عليه السلام را در اين حال ديدم كه يبكي عند ذلك بكاء شديدا. به شدت گريه مي كند، و از مسأله پايان جهان و قيامت و حضور مردم براي حساب در پيشگاه خداوند سخت نگران است. «1»
آري صحنه آنچنان گويا و دهشت انگيز است كه انسان همه مسائل باطل و خرافي را به دست فراموشي مي سپارد، و جز اعتراف صريح به واقعيت ها راهي نمي‌يابد، قبرها را به خوابگاهي تشبيه مي كند، و رستاخيز را به بيدار شدن از خواب،
اسلام فراتر از زمان، ص: 216
همانگونه كه در حديث معروف نيز وارد شده است: «كما تنامون تموتون و كما تستيقضون تبعثون» همانگونه كه مي‌خوابيد مي‌ميريد و همانگونه كه از خواب برمي‌خيزيد زنده مي شويد.
«فانّما هي زجرة واحدة فاذاهم قيام ينظرون». «1» تنها يك صيحه عظيمي واقع مي‌شود، ناگهان همه (از قبرها بر مي‌خيزند و) نگاه مي كنند. و «فانّما هي زجرة واحدة فاذاهم بالسّاهرة». «2» اين بازگشت تنها با يك صيحه عظيمي واقع مي‌شود، ناگهان همگي برعرصه زمين ظاهر مي‌شوند؛
اين دو آيه نيز مانند آيات ديگر نفخ صور و قيامت از كوبنده‌ترين آيات قرآن كريم است

7- پس از اسكان بهشتيان و دوزخيان

7- پس از اسكان بهشتيان و دوزخيان ممكن است اين سؤال به ذهن خيلي‌ها برسد كه، در روز رستاخيز، پس از اسكان بهشتيان و دوزخيان و برداشته شدن تكليف، آيا معبوديت خداوندي تعطيل و پرونده تشكيلات آفرينش، بسته خواهد شد، يا جهان با همين مواد و اضافات ديگر، به صورت ديگر خواهد آمد و تغيير شكل خواهد داد و تشكّلها دوباره به گونه ديگر، در خواهد آمد وو ...؟!
در پاسخ اين پرسشها، در لابلاي آيات و روايات، مطالبي به چشم مي‌خورد كه شايسته دقت و بررسي است!.
1- جابر بن يزيد جعفي گويد: از ابي جعفر (امام باقر عليه السلام) از (تفسير) آيه مباركه «أَ فَعَيِينا بِالْخَلْقِ الأَوَّلِ بَلْ هُمْ في لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ (15) «3»
آيا ما از آفرينش نخست عاجز مانديم (كه قادر برآفرينش رستاخيز نباشيم؟!) ولي آنها (با اين همه فهميم روشن) باز در آفرينش جديد، ترديد دارند».
سؤال كردم؟ فرمود: «يا جابر تأويل ذلك انّ اللَّه عزّ و جلّ اذا افني هذاالخلق و هذاالعالم و اسكن اهل الجنّة، الجنّة، و اهل النّار النّار، جدّد اللّه عالَما غير هذالعالم و جدّد خلقا من غير
اسلام فراتر از زمان، ص: 217
فحولة و لا اناثٍ يعبدونه و يوحّدونه و خلق لهم ارضا غير هذه الأرض تحملهم و سماءا غير سماءٍ، تُظِلّهم، لعلّك تري انّما خلق اللَّه هذاالعالم الواحد و تري انّ اللّه لم يخلق بشرا غيركم بلي واللّه لقد خلق اللّه الف الف عالم و الف الف آدم، انت في آخر تلك العوالم و اولئك الاداميّين». «1»
اي جابر تأويل اين است، وقتي كه خداي عزّ و جلّ، اين خلق و اين عالم را فاني كرد و اهل بهشت را در بهشت و اهل آتش را در آتش، ساكن نمود، خداوند تجديد مي كند عالمي غير از اين عالم، و (دوباره) به وجود مي‌آورد خلق را بدون (نر و ماده) و بي مرد و زن كه، خدا را بپرستند و توحيد نمايند؛
و براي آنها زميني جز اين زمين، مي‌آفريند كه حملشان نمايد، و آسماني غير از اين آسمان كه، سايه بانشان شود، تو چنين مي‌پنداري، خداوند اين عالم واحد را آفريده و به خيالت خداوند جز شما بشري خلق نكرده است؟! بلي به خدا قسم خداهزار هزار عالم و هزار هزار آدم، آفريده است تو در آخر آن عالم‌ها و آخر آن آدم‌ها هستي!!.

2- محمّدبن مسلم گويد: شنيدم ابي جعفر عليه السلام مي‌گفت: «لقد خلق اللّه عزّ و جلّ في الأرض منذ خلقها سبعة عوالم ليس فيها من وُلد آدم، خلقهم من اديم الأرض فاسكنهم فيها واحدا بعد واحد مع عالمه، ثمّ خلق اللّه عزّ وجلّ آدم ابا هذاالبشر و خلق ذرّيّته منه لا واللّه ما خلت الجنّة من ارواح المؤمنين منذ خلقها و لا خلت النّار من ارواح الكفّار العصاة منذ خلقها، عزّ و جلّ لعلّكم ترون انّه اذا كان يوم القيامة و صيّر ابدان اهل الجنّة مع ارواحهم في الجنّة، و صيّر ابدان اهل النّار مع ارواحهم في النّار، انّ اللّه تبارك و تعالي لا يعبد في بلاده و لا يخلق خلقا يعبدونه و يوحّدونه، بلي و اللّه ليخلقنّ باللّه خلقا من غير فحولة و لا اناث، يعبدونه و يوحّدونه و يعظّمونه و يخلق لهم ارضا تحملهم و سماءا تظلّلهم اليس اللّه عزّ وجلّ يقول: «يوم تُبدّل الأرض غير الأرض و السّماوات «2»
» و قد قال: «أفعيينا بالخلق الأوّل ...» «3»
محققاً خداي عزّ و جلّ از آن زمان كه زمين را خلق كرد، هفت عالم آفريد
اسلام فراتر از زمان، ص: 218
كه در هيچ كدام آنها از اولاد آدم (خبري و اثري) نبود، آن ها را از چكيده زمين، خلق نمود و يكي پس از ديگري با عالم خود در زمين ساكن كرد سپس خداي عزّ و جلّ آدم ابوالبشر و ذريّه‌اش را، به وجود آورد؛
نه به خدا قسم نه بهشت (از آن وقت كه آفريده شده است) از ارواح مؤمنين خالي مانده و نه جهنم از ارواح كافرين عصيانگر، شايد شما چنين خيال مي كنيد، زماني كه روز قيامت شد و بدنهاي بهشتيان را با روان هايشان، در بهشت و ابدان دوزخيان را با روان هايشان در دوزخ قرار داد، خداي تبارك و تعالي در شهرهايش، پرستش نمي‌شود، و خلقي به وجود نمي‌آورد كه او را بپرستند و توحيدش كنند؟! بلي به خدا قسم حتماً آفريده‌اي را بدون نر و ماده (مرد و زن) مي‌آفريند و اورا پرستش مي كنند و به يگانگي اش، معترف مي‌شوند و تعظيمش مي‌نمايند و براي آنها زميني كه آنها را بردارد و آسماني كه سايه افكند، مي‌آفريند، آيا خداي عزّ و جلّ نمي‌فرمايد:
«يوم تبدّل الأرض غير الأرض و السّماوات» در آن روز اين زمين به زمين ديگر و آسمانها به (آسمان‌هاي) ديگري مبدل شود و فرمود: «أفعيينا بالخلق الأوّل» .... آيا ما از آفرينش نخست عاجز مانديم (كه قادر برآفرينش رستاخيز نباشيم؟!) ....
3- قال ابو عبداللّه عليه السلام انّ لِلّهِ اثني عشر الف عالم كلّ عالم منها اكبر من سبع السّماوات و سبع ارضين مايَري عالَمٌ منهم، انّ لِلّهِ عالما غيرهم و انّي الحجّة عليهم» «1»
ابوعبداللّه عليه السلام فرمود: همانا براي خدا دوازده هزار عالم هست و هر عالمي بزرگتر از هفت آسمان و زمين است، هيچ كدام از آن عالمها،

نمي‌داند كه خداوند عالمي ديگر دارد، و حجت آنها هم (از سوي خدا) من هستم.
4- قال السّجّاد عليه السلام للثّمالي: اتظنّ انّ اللَّه لم يخلق خلقا سواكم! بلي واللَّه خلق اللَّه الف الف عالم و الف الف آدم و انت واللَّه في آخر تلك العوالم «2»» امام سجّاد عليه السلام به (ابو حمزه) ثمالي فرمود: آيا گمان مي كني خداوند جز شما خلقي نيافريده است؟! بلي واللَّه
اسلام فراتر از زمان، ص: 219
هزار هزار عالم و هزار هزار آدم، خلق كرده به خدا قسم تو در آخر آن عالم‌ها هستي!.
باتوجه به روايات مذكوره و ساير احاديث موجود در كتاب‌هاي مربوطه، جاي ترديد نمي‌ماند كه خداوند پس از برچيدن اين نظام و اسكان بهشتيان و دوزخيان در جايگاه خودشان، مجدداً زمين ها و آسمانها و انسانها و موجودات ديگر به صورت‌هاي نوين، مي‌آفريند و حق هم اين است، زيرا خدائي خدا و پرستش او بعد از قيامت پايان نپذيرفته و تعطيل نخواهد شد

8- قرار گرفتن مجدّد عرش خدا بر آب

8- قرار گرفتن مجدّد عرش خدا بر آب آفرينش آسمانها و زمين در شش روز آن دوران بود كه عرش (و علم) خدا برآب قرار گرفته بود «1» و پس از انجام گرفتن كارهائي كه بيانش گذشت (از بين رفتن آسمانها و زمين و اسكان بهشتيان و دوزخيان وو ...) باز عرش خدا بر آب قرار مي گيرد و تا برنامه بعدي از سوي خداي متعال شروع شود.
امام سجاد عليه السلام فرمود ... و يعيد عرشه علي الماء كما كان اوّل مرةٍ مستقلًا بعظمته و قدرته» «2»
عرش خدا، دوباره بر آب بر مي‌گردد، همانگونه كه در ابتدا بود و باعظمت و قدرت مستقل خود.
اين حديث نيز بيان كننده تغييرات كلّي در نظام عالم آفرينش و باز گشت به صورت اوليه «رتق» و شروع مجدّد «فتق» ديگري است. «3

9- تشكيل جهان به صورت ديگر آيات و اخبار زيادي از بهم خوردن نظام آفرينش كنوني در فرا رسيدن روز قيامت، خبر مي‌دهد به طوري كه دراين مطلب هيچ گونه ابهامي وجود ندارد، به استشهاد واستدلال نيازي نيست چون با كوچكترين مراجعه به كتابهاي مربوطه مسئله، روشن مي‌شود فقط آيه اي كه خيلي جلب توجه مي كند آيه مباركه:
اسلام فراتر از زمان، ص: 220
«يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْض غَيرَ الْأَرْضِ وَ السَّماوات وَ بَرَزُوا للَّهِ الْوَحِدِ الْقَهَّارِ (48)» «1»
«درآن روز كه اين زمين به زمين ديگر و آسمانها (به آسمانهاي ديگر) مبدل مي شود وآنان در پيشگاه خداوند قهّار ظاهر مي‌گردند»
يعني زمين وآسمان به صورتي غير از نظام فعلي كه مشاهده مي كنيم تبديل مي شود و مردم به سوي خداي واحد قهّار آشكار مي شوند.
در تفسيرقمي از امام زين العابدين عليه السلام روايتي نقل مي كند، درضمن آن مي‌فرمايد:
«و تبدّل الأرض غير الأرض يعني بأرض لم يكتسب عليها الذّنوب بارزةً ليس عليها جبال و لا نباتٌ كما دَحاها اوّل مرّة و يعيد عرشه علي الماء كما كان اوّل مرةٍ مستقلًّا بعظمته و قدرته». «2»
«زمين بر مي‌گردد به صورتي غير از اين صورت يعني: به زميني كه در آن گناهي انجام داده نشده است و همه چيزها آشكار مي‌شود، (پستي وبلندي، و) كوهي و نباتي در آن وجود نخواهد داشت، همانطور كه در مرحله اول خلقت بود، و عرش خدا به آب بر مي‌گردد، چنانچه در مرتبه أول باعظمت و قدرت خود مستقل بود. «3»
اسلام فراتر از زمان، ص: 221
اخبار در اين بخش علاوه بر روايات مذكور در بخش‌هاي گذشته، تعدادي از رواياتي را نيز مي آوريم كه به جريان ها و مسائل آينده دنيا و اماكن و اشخاص و غيره: تصريح و يااشاره نموده، مصداق پيدا كرده و يا در شُرف تحقق يافتن است.
اين بخش خود داراي چند بخش مي باشد.
بخش 6- پيشگوئي‌هاي رسول خدا صلي الله عليه و آله و امامان عليهم السلام.
بخش 7- رواياتي با كلمه سيأتي.
بخش 8- رواياتي با كلمه يأتي و غير آن در اين زمينه.
بخش 9- اشراط ساعت يا علائم قيامت.

بخش 10- اماكن.
بخش 11- اشخاص.
بخش 12- حضرت بقية اللّه عليه السلام.
بخش 13- مسائل بهداشتي و پزشكي.
بخش 14- تطبيق ها و مقايسه ها

بخش 6 پيشگوئي هاي رسول خدا صلي الله عليه و آله وامامان عليهم السلام

اشاره

بخش 6 پيشگوئي هاي رسول خدا صلي الله عليه و آله وامامان عليهم السلام در اين بخش تعدادي از پيشگوئي هارا بامطالب متنوع و روايات گوناگون كوتاه و بلندي را مي آورم كه شايسته است به فرازهاي گوناگون آنها دقت نموده و با پژوهش دقيق قرار دادن تك تك آن مطالب، خود در باره گفته‌هاي چهارده قرن پيش اين بزرگان، قضاوت نموده و نتيجه گرفته شود كه نيازي نباشد در هر فرازي از آن اظهار نظر كرده و حجم كتاب را سنگين نمود، البته فراموش نشود كه نسبت آورده ها و گرد آوري آيات و روايات، در برابر نياورده ها، نسبت قطره به درياست، توفيق و سعادت و كاميابي در تمام مراحل زندگي را براي خوانندگان عزيز، از درگاه ايزد منّان خواستارم

1- قسمتي از اخبار غيبيه در خطبه حجة الوداع

1- قسمتي از اخبار غيبيه در خطبه حجة الوداع جامع الأخبار: جابر بن عبداللّه انصاري روايت مي كند من همراه رسول خدا صلي الله عليه و آله در حجةالوداع بودم بعد از آن كه از واجبات حج فارغ شديم حضرت براي وداع كعبه آمد و حلقه دَر را گرفت و با صداي بلند ندا كرد اي مردم، اهل مسجد و اهل بازار جمع شدند پس فرمود:
اسمعوا! اني قائل ما هو بعدي كائن فليبلغ شاهدكم غائبكم ثم بكي رسول اللّه صلي الله عليه و آله حتي بكي لبكائه الناس اجمعين فلما سكت من بكائه قال: بشنويد من مي گويم آنچه را كه بعد از من واقع خواهد شد، شاهدان شما بر غائبانتان برساند، سپس رسول خدا صلي الله عليه و آله گريست و به گريه او تمامي مردم گريستند، پس وقتي از گريه ساكت شد فرمود:
اعلموا رحمكم اللَّه ان مثلكم في هذا اليوم كمثل ورق لا شوك فيه الي اربعين ومائة سنة بدانيد خدا به شما رحم نمايد همانا مثل شما دراين روز مانند برگي است كه خار ندارد تا صد و چهل سال،
ثم يأتي من بعد ذلك شوك و ورق الي مائتي سنة سپس بعد از آن خار و برگ مي آيد تا دويست سال،
اسلام فراتر از زمان، ص: 226
ثم يأتي من بعد ذلك شوك لا ورق فيه حتي لا يري فيه الا سلطان جائر سپس بعد از آن مي آيد خار بدون برگ تا ديده نشود در آن مگر سلطان ستمگر،
أو غني بخيل أو عالم مراغب في المال أو فقير كذاب، يا غني بخيل يا عالم راغب بر دنيا يا فقير دروغگو،
أو شيخ فاجر، أو صبي وقح، أو إمرأة رعناء يا پيرمرد فاجر (و دريده) يا بچه بد عمل يا زن رعنا،
ثم بكي رسول اللّه صلّي اللَّه عليه وآله. سپس گريست رسول خدا صلي الله عليه و آله،
فقام اليه سلمان الفارسي وقال: يا رسول اللَّه اخبرنا متي يكون ذلك؟ فقال صلّي اللّه عليه و آله: يا سلمان پس سلمان فارسي به سوي او بلند شد و گفت: اي رسول خدا، به ما خبر بده كي اين ها خواهد شد؟ فرمود: صلي الله عليه و آله اي سلمان!
1- اذا قلّت علماؤكم، زماني علماي شما كم شد،
2- و ذهبت قرّائكم، و قاريانتان رفتند،
3- و قطعتم زكاتكم و زكاتتان را قطع نموديد،

4- و اظهرتم منكراتكم، و كارهاي بدتان را ظاهر كرديد،
5- و علت اصواتكم في مساجدكم، و صداهايتان در مسجدهايتان بلند شد،
6- و جعلتم الدنيا فوق رؤوسكم و دنيا را بالاي سرتان،
7- و العلم تحت اقدامكم، و علم را زير پايتان گذاشتيد،
8- و الكذب حديثكم، و دروغ، حديث (و داستان) تان شد،
9- و الغيبة فاكهتكم، و غيبت، بازي (و شوخي) تان،
10- و الحرام غنميتكم و حرام غنيمت تان شد،
11- و لا يرحم كبيركم صغيركم، بزرگانتان به كوچكان رحم نكرد،
12- و لا يوقر صغيركم كبيركم. و كوچكانتان به بزرگانتان ارزش قائل نشد (و احترام نكرد)،
فعند ذلك تنزل اللعنة عليكم، و يجعل بأسكم بينكم، و بقي الدين بينكم لفظا بألسنتكم.
فاذا اوتيتم هذه الخصال توقعوا الريح الحمراء او مسخا او قذفا بالحجارة و تصديق ذلك في كتاب اللّه عزوجل پس در آن موقع لعنت برشما نازل شود، و ترس
اسلام فراتر از زمان، ص: 227
(ووحشت) را درميانتان قرار داد، وباقي ماند دين در ميان تان (فقط) گويش زباني تان (بي محتوي و بي معنا گشت) پس زماني كه اين خصلت ها برايتان آمد، منتظر باد سرخ يا مسخ و يا سنگباران باشيد و گواه اين درکتاب خداي عز و جلّ است،
«قُلْ هُوَ الْقادِرُ عَلي أَن يَبْعَث عَلَيْكُمْ عَذاباً مِّن فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسكُمْ شِيَعاً وَ يُذِيقَ بَعْضكم بَأْس بَعْضَ انظرْ كَيْف نُصرِّف الايَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ (65)» «1»
. «بگو او قادر است برانگيزد براي شما عذابي از بالايتان يا زير پايتان يا بپوشاند برشما دستجاتي (شمارا گروه گروه نمايد) و بچشاند براي بعض شما رنج بعض ديگر را، بنگر چگونه نشانه ها را مي چرخانيم شايد آنها بفهمند.
فقام اليه جماعة من الصحابة، فقالوا: يا رسول اللَّه اخبرنا متي يكون ذلك؟ فقال صلّي اللَّه عليه وآله: پس بلند شد به سوي او جماعتي از صحابه و گفتند اي رسول خدا صلي الله عليه و آله به ما خبر دهيد كي خواهد شد اين ها فرمود:
13- عند تاخير الصلوات، هنگام به تأخيرافتادن نمازها،
14- و اتباع الشهوات، و پيروي از شهوت ها،
15- و شرب القهوات، و نوشيدن مشروبها (ي حرام)،
16- و شتم الآباء والأمّهات. و دشنام دادن بر پدران و مادران،
17- حتي ترون الحرام مغنما، تا حرام را غنيمت ببينيد،

18- و الزكاة مغرما، (وبشماريد) زكات را غرامت،
19- و اطاع الرجل زوجته، ومرد اطاعت كرد زن خود را،
20- و جفا جاره، و جفا كند به همسايه،
21- و قطع رحمه، و قطع نمايد رَحِم را،
22- و ذهبت رحمة الاكابر، و برود دلسوزي بزرگان،
23- و قلّ حياء الاصاغر، و كم شود حياي كوچكان،
24- و شيّدوا البنيان و محكم كردند بناهارا،
25- و ظلموا العبيد والاماء، و ظلم كردند برغلامان و كنيزان،
اسلام فراتر از زمان، ص: 228
26- و شهدوا بالهوي، و شهادت دادند با دلبخواه،
27- و حكموا بالجور، و حكم كردند باستم،
28- و يسبّ الرجل اباه و سب نمايد مرد پدرش را،
29- و يحسد الرجل اخاه، حسد ورزد مرد برادرش را،
30- و يعامل الشركاء بالخيانة، و شريكان به همديگر خيانت نمايند،
31- و قلّ الوفاء، و كم شود وفاداري،
32- و شاع الزنا، و شيوع يابد زنا،
33- و تزينّ الرجال بثياب النساء، و زينت نمايد مردها با لباسهاي زنها،
34- و سلب عنهن قناع الحياء، و سلب شود از زنها پرده حيا،
35- و دبّ الكبر في القلوب كدبيب السمّ في الأبدان، و نفوذ كند تكبر در دلها مانند سرايت زهر در بدنها،
36- و قلّ المعروف، و كم شود خوبي،
37- و ظهرت الجرائم، و ظاهر شود گناهان،
38- و هونت العظائم، و خوار شود بزرگها،
39- و طلبوا المدح بالمال، و خواستند تعريف را بامال (مالدارها منتظر تعريف مردم شدند)،
40- و انفقوا المال للغناء، و خرج كردند مال را براي توانگر شدن (يا براي خوانندگي 41- و شغلوا بالدنيا عن الآخرة، و مشغول شدند بر دنيا (و غافل گشتند) از آخرت،
42- و قلّ الورع، و كم شود پرهيزگاري،
43- و كثر الطمع والهرج والمرج، و زياد شود هرج و مرج (و بي بند و باري)،
44- و اصبح المؤمن ذليلا، و صبح نمايد مؤمن ذليل،
45- و المنافق عزيزا، و (صبح نمايد) منافق عزيز،
46- مساجدهم معمورة بالاذان، مسجدهايشان آباد شود با اذان،
47- و قلوبهم خالية من الايمان، و خالي شود دلهايشان از ايمان،
48- و استخفوا بالقرآن، و سبك شمردند قرآن را،

49- و بلغ المؤمن عنهم كل هوان. و برسد بر مؤمن از آنها خواري،
اسلام فراتر از زمان، ص: 229
50- فعند ذلك تري وجوههم وجوه الآدميين، پس در اين موقعيت مي بيني روهايشان روهاي آدميان،
51- و قلوبهم قلوب الشياطين، و دلهايشان را دلهاي شياطين،
52- كلامهم احلي من العسل، گفتارشان از عسل شيرين تر،
53- و قلوبهم امرّ من الحنظل، و دلهايشان تلخ تر از حنظل «1»،
54- فهم ذئاب، و عليهم ثياب، پس آنها گرگانند وبر آنهاست لباس (گرگ درلباس آدميان)،
ما من يوم الا يقول اللَّه تبارك و تعالي: أفبي تغترون؟ ام عليّ تجترؤن؟" أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لاتُرْجَعُونَ (115)" «2»
روزي نيست خداي تعالي مي فرمايد:
آيا مرا فريب مي دهيد يا بر من جرئت مي كنيد؟! «آيا گمان مي كنيد شما را بيهوده آفريده‌ام و شما به سوي ما باز نمي گرديد؟!».
فو عزتي و جلالي، لولا من يعبدني مخلصا، ما امهلت من يعصيني طرفة عين ولولا ورع الورعين من عبادي لما انزلت من السماء قطرة، و لا أنبت ورقة خضراء فوا عجباه لقوم آلهتهم اموالهم، وطالت آمالهم، و قصرت آجالهم، و هم يطمعون في مجاورة مولاهم، ولا يصلون الي ذلك الا بالعمل، و لا يتمّ العمل الا بالعقل. «3»
به عزت و جلالم سوگند، اگر نبود كسي كه مرا مي پرستند با نيت خالص، مهلت نمي دادم كسي را كه نافرماني مي كند مرايك چشم بهم زدني، و اگر نبود تقواي پرهيزگاران از بندگانم، فرو نمي فرستادم از آسمان قطره‌اي، و نمي رويانيدم برگ سبزي، پس واعجبابر قومي كه مالشان خدايشان، و طولاني است آرزوهايشان و كوتاه شود عمرشان وآنها طمع مي كنند در همسايگي مولايشان (و تقرب جستن بر خدايشان) در حالي كه به اين نمي رسند مگر با عمل نيك و عمل تمام (وكامل) نشود، مگر باعقل

2- فراگيري فتنه عام

2- فراگيري فتنه عام 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لتشملنّكم فتنة يربو فيها الوليد و ينشأ فيها الكبير، يجري النّاس عليها و يتّخذونها سنّة، فاذا غيّر منها شيءٌ قالوا: أتي الناس منكرا غيّرت السنّة. «1»
البته شما را فرا گيرد فتنه‌اي كه در آن بچه بزرگ و بزرگ پير مي شود، مردم بر آن عادت مي كنند و آن را (براي خود) سنّت مي شمارند پس هروقت چيزي از آن تغيير داده شود گويند: مردم بدي را آوردند، سنّت را تغيير دادند!.
2- عبداللّه بن مسعود: از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: كيف انتم اذا التبستكم فتنة، فتتّخذ سنّة يربو منها الصّغير و يهرم فيها الكبير و اذا ترك منها شيءٌ قيل تركت السّنّة، قيل متي ذلك يا رسول اللّه قال: چگونه مي شويد وقتي كه گريبانگير شما گردد فتنه‌اي كه با آن كوچك بزرگ و در آن بزرگ پير مي شود، (و مردم بر آن طوري عادت كنند كه آن را سنّت شمارند) و هروقت چيزي از آن تغيير داده شود گويند: سنّت ترك گرديد! گفتند: اين كي پيش خواهد آمد اي رسول خدا؟! فرمود:
1- اذا كثر قرّائكم زماني كه قاريان شما زياد شدند،
2- و قلّت علمائكم و علمايتان كم شدند،
3- و كثرت امرائكم و امرايتان بيشترگشتند،
4- و قلّت امنائكم و امنايتان كم گرديد،
5- والتمست الدنيا بعمل الاخرة و دنيا را با عمل آخرت (وظاهر سازي) التماس
(ودرخواست) نمودند
6- و تفقّه لغيراللّه. «2»
و احكام دين براي غيرخدا، ياد گرفته شود (و به خاطر به دست آوردن رياست و دنيا، علم دين فرا گيرند)

3- نكاح مادر و دختر و خواهر!

3- نكاح مادر و دختر و خواهر! 1- محمد بن علي مكي گويد: مردي پيش رسول خدا صلي الله عليه و آله آمد حضرت از او پرسيد عجيب ترين چيزي كه (در مسيرت) ديدي چه بود؟ گفت: رأيت قوما ينكحون امّهاتهم و بناتهم و اخواتهم؛ فاذا قيل لهم لمَ تفعلون ذلك؟ قالوا قضاء اللّٰه تعالي و قدره؛ فقال النّبي: سيكون في امّتي اقوام يقولون مثل مقالتهم، اولئك مجوس امّتي. «1»
گروهي را ديدم كه مادران و دختران و خواهران خود را به زني مي گيرند، پس هروقت به آنها گفته شود: چرا اين كار را مي كنيد؟! گويند: قضا و تقدير خداي تعالي اين است، پس رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: به زودي در امّت من گروه هائي مانند گفتار آنها را مي گويند، آنهايند مجوس امت من.
2- امام صادق عليه السلام فرمود: ... و رأيت ذوات الأرحام يُنكحن و يُكتفي بهن ... و (زماني) ديدي مردم محارم خود را به زني گيرند و به آنها اكتفاء نمايند. «2

4- تجديد دين كننده درهر قرن رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: كه در هر صد سالي خدا مي فرستد كسي را كه دين را تازه نمايد. «3»
در كتاب منتخب التواريخ ص 75 ببعد مجدّدين مأة يعني تجديد كنندگان صد ساله ها را تشريح و تطبيق نموده است كه ذيلًا خلاصه آن را مي آوريم طالبين تفصيل به آن كتاب مراجعه نمايد.
مجدد صد سال اول امام محمد باقر عليه السلام كه شهادتشان بنا بر قول اصح روز دوشنبه هفتم ماه ذيحجة سال 114 هجري است.
اسلام فراتر از زمان، ص: 232
و صد سال دوم امام رضا عليه السلام است رحلتشان آخر صفر سال دويست و سه يادو هجري بود.
مجدد قرن سوم ثقةالاسلام محمدبن يعقوب كليني قدس سره صاحب اصول كافي بود وفات ايشان در سال سيصد و بيست و نه سنه تناثر نجوم واقع شد ..
مجدد قرن چهارم سيد مرتضي علم الهدي قدس سره بود ولادت سال سيصد و پنجاه و پنج و رحلت بيست و پنجم ربيع المولود سال چهارصد و سي و شش بود، بعضي ها گفته‌اند مجدد قرن چهارم محمدبن محمد بن نعمان مشهور به شيخ مفيد قدس سره بود.
مجدد قرن پنجم امين الاسلام ابي علي فضل بن حسن طبرسي قدس سره صاحب تفسير مجمع البيان بود تاريخ رحلت شب عيد قربان سال پانصد و چهل و هشت در سن نود سالگي و محل دفن در قتلگاه مشهد مقدس است.
مجدد قرن ششم محمد بن محمد بن حسن طوسي معروف به خواجه نصير طوسي قدس سره بود. تولد شنبه يازدهم جمادالاولي سال پانصد و نود و هفت و رحلت آخر روز دوشنبه روز عيد غدير سال ششصد و هفتاد و دو محل دفن رواق حرم كاظمين عليهما السلام است.
مجدد قرن هفتم علامه حسن بن يوسف بن مطهر معروف به علامه حلي قدس سره بود ولادتشان در شهر حله بيست و دوم سال ششصد و چهل و هشت و رحلتشان شنبه يازدهم محرم سال هفتصد و شش بود در نجف اشرف و قبرشان در ايوان طلاي اميرمؤمنان عليه السلام معلوم است.
مجدد قرن هشتم محمد بن جمال الدين معروف به شهيد اول قدس سره كه شاگرد فخرالمحققين فرزند علامه حلي و صاحب لمعه دمشقيه و كتاب‌هاي فراوان ديگر بود تاريخ شهادتشان نهم جمادي الاول سنه هفتصد و هشتاد و شش بود او در عصر امير تيمور خان گورگاني بود.

مجدد قرن نهم شيخ علي بن عبدالعال كركي عاملي معروف به محقق ثاني قدس سره كه بعد از خواجه نصير كسي مانند او در اعلاء اعلام (برافراشتن پرچم‌هاي) جعفري را نكرد. بعضي از اهل تسنن او را مخترع مذهب شيعه مي داند درعهد شاه طهماسب صفوي كه سفير روم بسيار سنّي متعصب بود در مجلس سلطان حاضر بود گفت
اسلام فراتر از زمان، ص: 233
تاريخ اختراعي شيعه مذهب (ناحق) است كه سنه نهصد و شش مي شود كه در آن سنه شاه اسماعيل صفوي به سلطنت نشسته بود اول سلاطين صفوي باشد، مقصود سفير اين بود شيعه دين اختراعي زمان صفويان است مرحوم محقق بداهتاً جواب فرمود: ما عرب هستيم و لسان ما بر لغت عرب جاري است نه بر لغت عجم در لغت عرب بايد مذهب را اضافه كرد بضمير متكلم وحده و بايد گفت (مذهبناحق) يعني مذهب ما حق است.
جناب محقق ثاني روز عيد غدير سال نهصد وچهل در نجف اشرف از دنيا رفت.
مجدد قرن دهم شيخ الاسلام محمد بن حسين عاملي معروف به شيخ بهائي قدس سره ولادت در بعلبك لبنان پنجشنبه هفدهم محرم سال نهصد و پنجاه و سه و رحلت دوازدهم شوال سال هزار و سي ويك و قبرش در حرم امام رضا عليه السلام معروف است.
مجدد قرن يازدهم مولانا محمد باقر بن محمدتقي بن مقصود علي اصفهاني معروف به علامه مجلسي قدس سره ولادت هزار و سي و هفت موافق با (جامع كتاب بحارالأنوار) و رحلت روز بيست و هفتم ماه رمضان سال هزار و صد و يازده و قبر شريفش در اصفهان معروف است.
مجدد قرن دوازدهم مولانا محمد باقربن محمد اكمل بهبهاني قدس سره بود تولد در اصفهان سال هزار و صد و هفده ياهجدهم و رحلت در كربلاي معلي سال هزار و دويست و هشت بود مرقدش در رواق مطهر حضرت سيدالشهداء عليه السلام پائين پاي مقدس شهداء معلوم است.
مجدد قرن سيزدهم حاج ميرزا محمد حسن شيرازي ابن ميرزا محمود حسيني قدس سره رحلت در سامراء شب چهارشنبه بيست و چهارم ماه شعبان هزار و سيصد و دوازده و مرقدشريف در نجف اشرف جنب باب طوسي معروف است. «1»
مجدد قرن چهاردهم گويند حضرت امام خميني قدس سره رهبر كبير انقلاب اسلامي ايران مي باشد كه در سال هزار و سيصد و نود و نه هجري قمري با پيروزي انقلاب
اسلام فراتر از زمان، ص: 234
اسلامي جهان تشيع به اوج افتخار خود در سطح بين المللي و جهاني رسيد

5- چهار چيز در امت تا قيامت!

5- چهار چيز در امت تا قيامت! حسين بن زيد، از جعفر بن محمد از پدران بزرگوارش از علي عليهم السلام رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: أربعة لا تزال في أمّتي الي يوم القيامة: چهار چيز مدام درامت من تا قيامت خواهد بود،
1- الفخر بالأحساب، افتخار بر حسبها،
2- و الطعن في الأنساب، و طعنه زدن بر نسبها،
3- و الاستسقاء بالنجوم و طلب باران با ستاره ها،
4- و النياحة، ونوحه گري (در مجالس ترحيم ها)،
و انّ النّايحة اذا لم تتب قبل موتها تقوم يوم القيامة و عليها سربال من قطران، و درع من جرب. «1»
همانا اگر زن نوحه گر پيش از مرگش توبه ننمايد، روز قيامت بلند مي شود درحالي كه شلواري از مس آب شده (قطران) و زرهي از گري داشته باشد

6- ترس از سه چيز برامّت!

6- ترس از سه چيز برامّت! 1- امام رضا از پدران بزرگوارش عليهم السلام از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
ثلاث أخافهن علي أمتي من بعدي: الضلالة بعد المعرفة، و مضلات الفتن، و شهوة البطن والفرج. «2»
سه چيز را براي امتم بعد از من، مي ترسم 1- گمراهي بعد از معرفت، 2- و فتنه‌هاي گمراه كننده، 3- و خواسته‌هاي شكم و اندام جنسي.
2- علي عليه السلام گفت: رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: اني اخاف عليكم استخفافا بالدين، و بيع الحكم، و قطيعة الرحم، و أن تتخذوا القرآن مزامير، تقدمون احدكم وليس بأفضلكم في

الدين. «1»
من برشما مي ترسم (چند چيز را)، 1- سبك شمردن دين 2- و فروش حكم (گرفتن رشوه) 3- و قطع ارحام 4- و اين كه قرآن را موسيقي اتخاذ نمائيد (يعني خواندن قرآن با آلت موسيقي طوري جا بيفتد كه عادت مردم شده و حرمت و قبح آن، شكسته شود) 5- و كسي را جلو بيندازيد كه افضل شما نباشد

7- غريبي اسلام و بازگشت به غربت!

7- غريبي اسلام و بازگشت به غربت! 1- سكوني از امام صادق از پدران بزرگوارش عليهم السلام از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: (انّ) الأسلام بُدِءَ غريبا و سيعود غريبا كما بدء، فطوبي للغرباء. «2»
همانا اسلام غريب شروع شد و به زودي به غريبي برمي گردد آن گونه كه شروع گشت، پس خوش به حال غريبان

8- خانه‌اي از فتنه در امان نماند!

8- خانه‌اي از فتنه در امان نماند! رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: فتنه‌اي شود كه نماند خانه مسلماني جز آنكه داخلش شود (و از آن فتنه در امان نماند). «3»
در اين مورد چندين روايات قريب مضمون هست كه به اين روايت بسنده كرديم

9- شتري باجهاز بهتر ازده ششدانگ!

9- شتري باجهاز بهتر ازده ششدانگ! فرمود: بيايد زماني يك شتر با جهازش بهتر باشد از دستكره و دهي كه در هر سال صد هزار غله و عايدي داشته باشد. «4»
اسلام فراتر از زمان، ص: 236
براي اين كه يك شتر مي تواند در آن كشت و كشتار عالمگير: صاحبش را به نقطه امني برساند اما املاك زياد جز گرفتاري چه عايدي خواهد داشت

10- رويبضه

10- رويبضه رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: بيايد بر مردم سالهائي كه سخت باشد و گياه نروید و مردم ذليل باشد آن وقت دروغگو تصديق شود و راستگو تكذيب گردد، و خائن و خيانت كار امين شود و امين خائن: و رويبضة در ايشان نطق نمايد سؤال شد رويبضة كدام است اي رسول خدا؟ فرمود: مرد فرومايه و معيوب در امور عامه مردم سخن گويد (و بزرگي نمايد!). «1»

در اين مضمون تعدادي روايت در كنزالعمال: از رسول خدا صلي الله عليه و آله و غيبت نعماني از اميرمؤمنان عليه السلام: و مدارك ديگر وارد شده است: چون مشابه همديگر است صرف نظر كرديم

11- زمان

11- زمان با كلمه زمان و آخر الزمان: روايات فراوان آمده است مانند روايات سيأتي و يأتي و غيره، و چون گروهي از آن روايات با موضوع كتاب: ارتباط نداشت، قهراً آن ها را نياورديم و گروهي هم مرتبط با موضوع كتاب است و به همديگر شباهت و قريب المضامين هستند را، چند حديث براي نمونه آورديم.
1- اباذر از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «اذا اقترب الزمان اي اباذر وقتي كه زمان نزديك شد (و بركت آن برداشته شد)،
1- كثر لبس الطيالسة پوشيدن لباس پربها زياد مي شود،
2- و كثرت التجارة و تجارت فراوان مي گردد،
3- و كثر المال و مال بيشتر شود،
4- و عظم ربّ المال بماله و صاحب مال به خاطر ثروتش، بزرگ شمرده شود،
5- و كثرت الفاحشة و كارهاي زشت زياد گردد،
اسلام فراتر از زمان، ص: 237
6- و كانت امارة الصبيان و رياست بر بچه‌ها داده شود،
7- و كثر النساء و زنها افزون شوند،
8- و جار السلطان و سلطان ستم نمايد،
9- و طفّف المكيال و الميزان و كيل و ترازوها سبك گردد (كم فروشي شهرت يابد).
10- و يربّي الرّجل جرو كلب خير له من ان يربّي ولدا له (اگر) مرد طوله سگي را تربيت نمايد، بهتر است از تربيت يك فرزند،
11- و لايوقّرالكبير، بزرگان محترم شمرده نشوند،
12- و لايرحم الصّغير و به كوچكان رحم نگردد،
13- و يكثراولادالزّنا، حتّي انّ الرّجل ليغشي بالمراة علي قارعة الطريق فيقول امثلهم في ذالك الزمان لو اعتزلتما عن الطريق، اولاد زنا زياد شود حتي مرد سر راه بازني كار زشت انجام دهد، كسي كه در آن زمان قابل قبول باشد (يعني بهترينشان مي گويد:) كاش از راه كنار مي رفتيد،
14- و يلبسون جلود الضان علي قلوب الذئاب امثلهم في ذالك الزّمان المداهن» «1»
پوست گوسفند را بر دلهاي گرگها مي پوشانند، مناسبترين آن‌ها در آن زمان مداهنه كنندگان (و پاچه خوارها مي باشند).
2- عدي بن حاتم از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «يوشك ان يأتي علي الناس زمان يشقّ علي الرّجل ان يخرج زكات ماله» «2»

نزديك است بر مردم آيد زماني كه، براي مرد دادن زكات مالش سخت شود (در حالي كه اگر كسي زكات ندهد در قرآن مشرك شمرده شده است). «3»
اسلام فراتر از زمان، ص: 238
3- فرمود: شما امروز در زماني هستيد كه هر كس ترك كند ده يك آنچه را كه امربه آن شده است: هلاك مي شود و زود است بيايد زماني كه هركس (عمل) كند از ايشان به ده يك آنچه مأمور بوده و نجات يابد. «1»
4- در كنزالعمال: دارد كه بيايد بر مردم زماني كه يك ساعت بايستند و امامي را نيابند كه با او نماز خوانند. «2»
5- فرمود: وقتي ظاهر شد در شما مثل آنچه ظاهر بود در بني اسرائيل (آن وقت منتظر فَرَجْ باشيد) وقتي بوده باشد زنا در بزرگان شما و پادشاهي در صغيران شما و علم درپَستان شما. «3»
6- امام باقر عليه السلام فرمود: بيايد زماني بر مردم از خدا شاكي مي شوند! پرسيدند چگونه شاكي باشند فرمود: مردي گويد: قسم به خدا من امروز (چند روزاست) چيزي منفعت نبردم و در اين مدت نخورده‌ام و نياشاميده‌ام مگر از رأس المال: واي برتو آيا اصل مال از خدا نيست؟!. «4»
7- فرمود: شما در زماني هستيد كه علماي شما زيادند و خطباي شما كم كسي كه ترك كند ده يك آنچه كه مي داند هلاك شود و زود است بيايد بر مردم زماني كه علماء ايشان كم و خطبايشان زياد: كسي كه دست زند به ده يك آنچه مي داند نجات يابد. «5»
8- فرمود: شما صبح كرديد در زماني كه زياد است فقهاء شما و كم است خطباء شما: كم است سؤال كنند گان شما زياد است عطا كنندگان شما: عمل در آن بهتراز علم: و زود است بيايد بر شما زماني كه كم باشند فقهاء شما زياد باشد خطباي شما:
اسلام فراتر از زمان، ص: 239
سؤال كنندگان زياد باشد و عطا كنندگان كم: علم در آن زمان بهتر از عمل باشد. «1

12- زنان آخرالزّمان

12- زنان آخرالزّمان روايت با جمله زنان آخرالزمان زياد و گوناگون آمده است كه آوردن آنها: بيرون از اختصار است و براي نمونه به چند حديث اكتفا مي نمائيم.
1- در كتاب جامع الأخبار آمده است كه زنهاي آخرالزمان شوخ و بي باكند. «2»
2- در مستدرك حاكم: در ذيل حديثي آمده است زنهاشان (كاسيات عاريات) پوشيده و برهنه‌اند روي سرشان مانند كوهان شتر بختي لاغر است: لعن كنيد آنها را كه آنها ملعوناتند ... «3»
3- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: قسم به كسي كه مرا به حق فرستاده: دنيا منقضي نشود مگر وقتي كه زمين فرو برد آنها را و مسخ و سنگباران شوند!، پرسيدند اين ها چه وقت خواهد شد؟! فرمود: 1- وقتي ديديد زنها به زينها سوار شدند، 2- و كنيزان آوازه خوان زياد شوند، 3- و شهادت ناحق بسيار گردد، 4- و مسلمانها در ظروف طلا و نقره كه ظروف شرك است: چيزي بياشامند 5- و مردها برمردها، 6- و زنها به زنها اكتفا نمايند ... «4»
4- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: وقتي كه زنها به زنها (با مساحقه) مستغني شدند و مردها به مردها (با لواط): پس بشارت ده آنها را به باد سرخي كه از سوي مشرق مي آيد و بعضي را مسخ و بعضي را به زمين فروبرد به خاطر گناهي كه مرتكب شده‌اند و از حد تجاوز نموده‌اند. «5»
5- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: واي بر زنها از دو سرخ: يكي طلا و ديگري لباس‌هاي

رنگين. «1»
(با اولي خود زود فريب مي خورند و دائم در فكر بيشتر كردن آنند، وبا دومي هم خود فريب مي خورند و هم ديگران را از راه به در مي برند).
6- فرمود: لعنت كند خدا بر زناني كه خود را به مردان تشبيه نمايند و بمرداني كه متشبه به زنان مي گردند. «2»
7- اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: زنهاي مخدرات، شما را فتوا دهند!. «3»
8- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: در آن زمان زنها حكومت كنند و با شوهرشان تجارت نمايند ... «4»
9- فرمود: زن نبايد حاكم باشد و در حديث ديگر فرمود: رستگار نشود

گروهي كه امورشان به دست زن باشد و فرمود: نجات نيابند گروهي كه اسناد دهند كارشان را به زني. «5»
10- اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: يكي از علامات خروج دجال آن است كه زنها منبر بروند و متشبه به مردها و مردها متشبه به زنها شوند ... «6»
توبيخ منبر رفتن بانوان حد اقل آنهائي اند كه براي سخنراني در انتخابات و مجالس مردانه وو .. باشد درباره زنان روايت امام صادق عليه السلام را كه قبلًا گذشت دقت نمائيد

13- صقارون

13- صقارون رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «لاتزال الأمة علي الشريعة مالم يظهر فيها ثلاث، مالم يقبض العلم منهم و يكثر فيهم ولد الحنث، و يظهر فيهم الصّفارون، قال: ومماالصّفارون (اوالصقلاوون او السّقارون) يارسول اللّه؟! قال بشر يكون في آخر الزمان تحيّتهم بينهم
اسلام فراتر از زمان، ص: 241
التلاعن» «1»
امت هميشه در شريعت هستند مادام كه سه چيز در آنها آشكارنشود،
1- مادامي كه علم از آنها گرفته نشود، 2- و اولاد زنا زياد نگردد، 3- و صفّارون در ميان آنها ظاهر نشود، پرسيدند اي رسول خدا صفارون (يا صقلارون، ياسقّارون) چيست؟! فرمود: بشري است كه در آخر زمان باشد اداي احترام آنها در ميان خود، لعنت كردن به همديگر باشد

14- صاعقة رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: در نزديكي ساعت (ظهور) صاعقه زياد شود: مردم صبح كنند و از همديگر مي پرسند ديشب چه كسي به مرگ ناگهاني مرده؟ گويند: فلان و فلان. «2

15- عمامه بندان

15- عمامه بندان رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: وقتي دجال خروج نمايد هفتاد هزار عمامه به سر در مقدمه لشكر او باشند. «3»
رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: كه متابعت مي كند دجال را از امت من هفتاد هزار عمامه به سر. «4»
در اين گونه روايات كه با لفظ عمامه به سر آمده شايد منظور آنهائي هستند كه فرهنگشان و در لباس محلي شان، عمامه به سر بستن است مانند افغانيها و مشهدي ها و غيرهم، نه روحانيوني كه هميشه مشعلدار و پيشروانان تشكيلات الهي بودند و هستند و خواهند بود انشاء اللّه.
فراموش نفرمائيد كه دجال به اشخاص و رهبران مختلف انحرافي در هر زمان و به معاني گوناگون گفته مي شود كه در فصل دجّال توضيح داده‌ايم به آنجا مراجعه

شود

16- قذف و مسخ 1- ربيعة گفت: شنيدم رسول خدا صلي الله عليه و آله مي فرمود: يكون في أمّتي الخسف والمسخ و القذف، قال: قلنا: يا رسول اللّه بم؟ قال: باتخاذهم القينات و شربهم الخمور. مي شود در امت من فرو رفتن و مسخ شدن و سنگباران گشتن!، گفتيم: اي رسول خدا چرا؟ فرمود: براي (به خدمت) گرفتن زنان آوازه خوان و نوشيدنشان شراب را. «1»

2- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: و الّذي بعثني بالحق لاتنقضي هذه الدنيا حتي يقع بهم الخسف و القذف و المسخ قالوا و متي ذلك يارسول اللّه؟ قال اذا رأيت النساء ركبن السروج و كثرت القينات و فشت شهادةالزّور و استغني الرجال بالرجال و النساء بالنّساء. سوگند به خدائي كه مرا برانگيخته است، اين دنيا به پايان نمي رسد تا در آنها فرورفتن و سنگباران شدن و مسخ گرديدن، باشد گفتند: كي مي شود اين اي رسول خدا صلي الله عليه و آله؟

فرمود: زماني كه ديدي زنها سوار زين ها شدند و خواننده ها زيادگرديدند و شهادت دروغ شهرت يافت و مردان با مردان و زنان با زنان مستغني شدند (ورفع احتياج جنسي نمودند). «2»

3- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: در اين امت است خسف و مسخ و سنگباران شدن سؤال كردند كي خواهد شد اي رسول خدا؟ فرمود: وقتي زنهاي آوازه خوان و تار و طنبور و شرب خمر علني شود. «3»

4- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: وقتي كه ديديد زنها سوار زين ها شدند و زنهاي آوازه خوان زياد شدند و شهادت به دروغ داده شود و آشكارا شرب خمر شود و نماز خوانهادر ظرف طلا و نقره چيزي بياشامند و مردها به مردان و زنان به زن ها اكتفاء كردند: پس در اين هنگام سخت آماده باشيد و بپرهيزيد از سنگباران شدن از

آسمان. «1

17- مسخ 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: بيتوته كنند گروهي از اين امت بر خوردني و آشاميدني و لهو پس صبح كنند درحالي كه به صورت خوك در آمده باشند و البته مسخ قبائلي از اين امت و خانوادهائي تا اين كه صبح شود و بگويند ديشب طايفه فلاني: مسخ شدند خانه فلاني مسخ شد و سنگ باران شوند چنانچه قوم لوط سنگباران شدند و فرستاده شود باد بي باران و آنها را پراكنده سازد مانند گروهي كه درگذشته ها بودند براي خوردن مشروب و ربا و پوشيدن لباس حرير و آوازه خواني و قطع رحم. «2»
2- فرمود: در آخر اين امت به زمين فرو رفتن و به شكل بوزينه در آمدن و سنگباران شدن خواهد بود: گفته شد: اي رسول خدا آيا ما هلاك مي شويم در حالي كه ميان ما خوبان خواهند بود؟ فرمود: بلي وقتي كه خبث و بدي زيادشد. «3

18- زدن مُرده هابر سر زنده ها!

18- زدن مُرده هابر سر زنده ها! اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: چه عجبي است عجيب تر از اين كه مرده ها برفرق‌هاي زنده ها زنند (تا آنجا كه فرمود:) گويا مي بينم كه مرده ها در كوچه‌هاي كوفه گردش و كاوش مي كنند در حالتي كه شمشيرهايشان بردوش و مي زنند هركس را كه دشمن خدا و رسولش و مؤمنين مي باشد. «4

19- ملازم زمين باش

19- ملازم زمين باش عبداللَّه بن عمر گويد: كه نزد پيغمبر صلي الله عليه و آله نشسته بوديم يادي از فتنه ها شد- تا آنجا كه- عرض مي كند در آن زمان چه كنم؟ فرمود: زبانت را نگهدار و در خانه ات
اسلام فراتر از زمان، ص: 244
بنشين و آنچه را كه راجع به دين است و نزد تو معروف است بگير وآنچه را كه نزد تو منكر است رها كن و برتوباد (رسيدگي و مواظبت) بشخص خودت و امور عامه را واگذار. «1» (درمورد مانند گليم ياپلاس ملازم زمين باش روايات متعددي آمده است)

پيشگوئي‌هاي اميرمؤمنان عليه السلام

اشاره

پيشگوئي‌هاي اميرمؤمنان عليه السلام علاوه بر گفتارها در باره علائم قيامت و اخبار از علائم ظهور از بزرگان دين، خاصه از امير والائيان سرورمؤمنان علي عليه السلام، پيش گوئي‌هاي كلّي فراوان وارد شده است كه براي رعايت اختصار، فقط به نمونه‌هائي از آن، اكتفاء مي‌نماييم

20- 50 فراز از نشانه هاي خروج دجّال

20- 50 فراز از نشانه هاي خروج دجّال نزال بن سمرة گويد: روزي اميرمؤمنان عليه السلام براي ما خطبه خواند و بعد از فرازهائي صعصعة بن صوحان بلند شد و از علامات خروج دجّال سؤال نمود؟ حضرت فرمود: احفظ فان علامة ذلك ياد بگير علامت آن (اين هاست).
1- اذا امات الناس الصلاة، زماني كه مردم نماز را كشتند،
2- و اضاعوا الامانة و امانت را ضايع كردند،
2- و استحلوا الكذب، و دروغ را حلال شمردند،
4- و اكلوا الربا، و ربا خوردند،
5- و اخذوا الرشا، و رشوة گرفتند،
6- و شيّدوا البنيان، و بناها را محكم كردند،
7- و باعوا الدين بالدنيا، و دين را به دنيا فروختند،
8- و استعملوا السفهاء، و سفيهان را به كار گرفتند،
9- و شاوروا النساء، و با زنها مشورت نمودند،
10- و قطعوا الارحام، و قطع رحم كردند،
اسلام فراتر از زمان، ص: 245
11- و اتبعوا الاهواء، و تابع هوا و هوس شدند،
12- و استخفوا بالدماء. و خونها را سبك شمردند،
13- و كان الحلم ضعفا، و فروتني را (نشانه) ضعف ديدند،
14- و الظلم فخرا، و ستمرا فخرشمردند،
15- و كانت الامراء فجرة، و بودند فرمانروايان، بدكاران،
17- و الوزراء ظلمة و وزيران ستمگران،
18- و العرفاء خونة، و عارفان خائنان،
20- و القراء فسقة، و قاريان فاسقان،
21- و ظهرت شهادات الزور، و شهادت ناحق ظاهر شد،
22- و استعلن الفجور، و بدكاري آشكار گرديد،
23- و قول البهتان، و گفتار بهتان (زيادشد)،
24- و الاثم والطغيان. و گناه و طغيان (رواج يافت)،
26- و حليت المصاحف، و قرآن‌هاآرايش شد،
27- و زخرفت المساجد، و مساجد زينت داده شد،
28- و طوّلت المنار، و مناره‌ها بلند شد،
29- و اكرم الاشرار و اشرار گرامي داشته شدند،
30- و ازدحمت الصفوف، و صفها شلوغ شد،
31- و اختلفت الاهواء، و هوا (و هوس و خواسته) ها گوناگون گرديد،

32- و نقضت العقود، و عهدها شكسته شد،
33- و اقترب الموعود و وعده‌ها نزديك گشت.
34- و شارك النساء ازواجهن في التجارة حرصا علي الدنيا، و زنها با شوهرانشان در تجارت شركت نمودند به خاطر حريص بودن به دنيا،
35- و علت اصوات الفساق واستمع منهم، و صداي فاسقان بلند گرديد و به آنها گوش داده شد،
36- و كان زعيم القوم ارذلهم، و رئيس قوم ارذل (و پَست) آنها گشت،
37- و اتقي الفاجر مخافة شره، و خود داري گرديد از (مراوده) بدكاران به خاطر

ترس از شرش؛
38- و صدق الكاذب و دروغ گو تصديق گرديد،
39- و اؤتمن الخائن، و خائن امين گشت،
40- و اتخذت القيان والمعازف، و زنان آواز خوان و وسايل لهو ولعبها رواج يافت.
41- ولعن آخر هذه الامة اولها، و آخر اين امت اولي هايش را لعنت نمود،
42- و ركب ذوات الفروج السروج. و زنها سوار بر زين ها شدند،
43- و تشبه النساء بالرجال و زنان خود را به مردان،
44- و الرجال بالنساء، و مردان خود را به زنان تشبيه نمودند،
45- و شهد شاهد من غير ان يستشهد و شاهد بدون استشهاد، (داوطلبانه) شهادت داد،
46- و شهد الآخر قضاء لذمام بغير حق عرفه، و شهادت داد ديگري براي اداي دين،
(و خدمت به رفيقش) بدون اين كه حق را بشناسد؛
47- و تفقه لغير الدين، و علم فقه فراگرفته شد نه براي دين،
48- و آثروا عمل الدنيا علي الآخرة، و عمل دنيا را به آخرت مقدم داشتند،
49- و لبسوا جلود الضان علي قلوب الذئاب، و پوست گوسفند را به دلهاي گرگان پوشاندند،
50- و قلوبهم انتن من الجيف وامرّ من الصُّبر،، درحالي كه دلهاي آنان بدبوتر ازجيفه
و تلخ‌تر از صُبْر شد، «1»
فعند ذلك الوحا الوحا، العجل العجل، خير المساكن يومئذ بيت المقدس ليأتينّ علي الناس زمان يتمنّي احدهم انّه من سكّانه. «2»
در اين هنگام، خود را نجات ده و خود را نجات ده و بشتاب و بشتاب در آن روز بهترين مسكنها بيت المقدس است و زماني مي آيد هركسي آرزو مي كند از ساكنان آن باشند

21- 77 فراز از خطبه لؤلؤة اميرمؤمنان عليه السلام اسلام فراتر از زمان، ص: 247
خطبه‌هاي مختلف از اميرمؤمنان عليه السلام دربيان مطالب گوناگون مانند خطبة البيان و خطبة الكوفة و خطبةالبصرية و خطبة الافتخارية و خطبةالكاهلية و خطبة الطنتجية و خطبة القاصعة و خطبة الزهراء و خطبةالوسيلة و خطبةالطالوتية وو .. و همين خطبةالؤلؤة، در كتاب هاو منابع موثق، به دست ما رسيده است كه اگر به آوردن همه آنها كه در دسترس است، اقدام نمائيم، مجلدات زيادي را مي طلبد كه نه خوانندگان گرامي حوصله و وقت مطالعه آنها را دارند و نه اين حقير به وسعت آن همه وقت دارا مي باشم بدين جهت به قسمت هاي بعضي از آن خطبه ها متعرض مي شوم و استفاده از مشروح آنها را به آن منابع و مصادر ارجاع مي دهم.
سيد هبة اللّه در «المجموع الرائق» از مجموعه يكي از قدماء كه، درآن شش خطبه از خطبه‌هاي اميرمؤمنان عليه السلام در خزانه كتاب‌هاي سيد علي بن طاووس با خط خودش آورده است كه يكي از آن خطبه ها خطبه معروف «اللؤلؤة» است كه حديث كرد ما را شيخ الامام الزاهد العابد أبو الحسن علي بن عبد اللّه گفت: حديث كرد ما را پدرم، گفت: حديث كرد برما أبو يوسف يعقوب الحريمي گفت: حديث كرد مارا أبو حبش الهروي گفت: حديث كرد مارا عبيد اللّه بن عبد الرزاق، از پدرش از جدش از أبي سعيد خدري، از جابر بن عبد اللّه انصاري گفت: اميرمؤمنان علي بن أبي طالب عليه السلام رفت بالاي منبر بصرة براي خواندن خطبه و خطبة بليغة ايراد فرمود، پس ستايش خدا نمود و بر او ثنا گفت سپس فرمود:
يا اهل العراقين الكوفة والبصرة، اغنياؤكم بالشام و فقراؤكم بالبصرة اي اهل عراقين كوفه و بصره توانگرانتان در شام و فقرايتان در بصره (خواهد بود)،
" قال جابر: يا امير المؤمنين، و متي يكون ذلك؟ قال:" جابر گفت: اي اميرمؤمنان، كي اين گونه مي شود؟
1- اذا ظهر في امة محمد صلي الله عليه و آله في المشاجرة ستون خصلة- الي ان قال- فرمود: زماني كه در امت محمد صلي الله عليه و آله ظاهر شد جرّ و بحث شصت خصلت تا فرمود:
2- اذا وقع الموت في الفقهاء و العلماء، وقتي كه مرگ بر فقهاء و علماء واقع شد.
3- و عمرت الاشرار و السفهاء، و عمر طولاني كرد اشرار و بي عقل ها،

4- و ضيّعت امة محمد صلي الله عليه و آله الصلوات، و ضايع نمود امت محمد صلي الله عليه و آله نماز هارا،
اسلام فراتر از زمان، ص: 248
5- و اتّبعت الشهوات، و پيروي شد بر شهوت ها،
6- و قلّت الامانات، وكم شد امانت (و امانت دار ها)،
7- و كثرت الخيانات، و زياد شد خيانات،
8- و شربوا القهوات، و نوشيدند مشروب ها را،
9- و لعبوا بالشامات، و بازي كردند بر شامات (شايد اسم بازي باشد)،
10- و ناموا عن العتمات، و خوابيدند ازعتمات (نام نمازي است)،
11- و تفاكهوا بشتم الاباء والامهات، و تنوع نمودند با دشنام دادن پدران و مادران!!،
12- و رفعوا الأصوات في المساجد بالخصومات، و بلند كردند صداها را در مساجد با دشمني ها،
13- و جعلوها مجالس للتجارات، و قرار دادند آن را نشست هائي براي خريد و فروش ها،
14- و غشّوا في البضاعات، و كلك زدند دركالاها،
15- ولم يخشوا النقمات، و نه ترسيدند از بلاها،
16- و اكثروا من السيئات، و زياد كردند از زشتي ها،
17- و اقلوا من الحسنات، و كم نمودند از خوبي ها،
18- و عصوا رب السماوات، و نافرماني نمودند بر پروردگار آسمان ها،
19- و صار مطرهم قيظا، و گشت بارانشان داغ (وبي فائده)،
20- و ولدهم غيظا، وبچه هايشان مايه غم وغصه،
21- و قبلت القضاة الرشاء، و قاضي ها رشوت پذيرفتند،
22- و ادت الحقوق النساء، و حقوقها را زنها اداكردند،
23- و قلّ الحياء، و كم گشت حيا،
24- و برح الخفاء، وآشكار شد پنهاني ها،
25- و انكشف الغطاء، و كنار زده شد پرده ها،
26- و اظلم الهواء، و تاريك شد هوا،
27- و اسود الأفق، و سياه گرديد افق ها،
28- و خيفت الطرق، و نا امن گشت راه ها،
اسلام فراتر از زمان، ص: 249
29- و اشتدّ البأس، و شدت يافت ترس (وسخت گيري)،
30- و انفسد الناس، و فاسد گشت مردم،
31- و قربت الساعة، و نزديك شود ساعت (يابي بركت شود وقت ها)؛
32- و شنئت القناعة، و بدمنظر شودقناعت،
33- و كثرت الاشرار، و بيشتر شود اشرار،

34- و قلّت الاخيار، و كم شود خوبان،
35- و انقطعت الأسفار، ومنقطع شود راه ها،
36- و ظهرت الأسرار، و آشكار گردد سرّها،
37- و كثر اللواط، و زياد گردد هم جنس بازي،
38- و جارت السلاطين، و ظلم كنند پادشاهان،
39- و استحوذت الشياطين، و فريب دهد شيطان ها،
40- و ضعف الدين، و ضعيف شود دين،
41- و اكلوا مال اليتيم، و بخورند مال يتيم،
42- و نهروا المساكين، و دور سازند بيچاره ها را،
43- و صارت المداهنة في القضاة، و مي گردد نرم خوئي (وپارت بازي) در قاضي ها،
44- و الحروب في السلاطين، و جنگ ها در شاهان،
45- و السفاهة في سائر الناس، و بي عقلي در ساير مردم،
46- و تكافأالرجال بالرجال والنساء بالنساء، و اكتفانمود مردان با مردان و زنان با زنان،
47- و زخرفوا الجدارات، و آرايش دادند ديوارها را،
48- و علوا علي القصور، و بلند ساختند كاخ ها را (و برآن بالا رفتند)؛
49- و شهدوا بالزور، و شهادت دروغ دادند،
50- و ضاقت المكاسب، و تنگ شد كسب ها،
51- و عزّت المطالب، و كمياب شد در خواست ها،
52- و استصغروا العظائم، و كوچك شمردند چيزهاي بزرگ را،
53- و علت الفروج علي السروج، و بالا رفت زنها بر زين ها،
54- فحينئذ تصير السنة كالشهر، والشهر كالأسبوع، والأسبوع كاليوم، واليوم كالساعة،
اسلام فراتر از زمان، ص: 250
والساعة لا قيمة لها" پس در اين زمان ها مي گردد سال مانند ماه و ماه مانند هفته و هفته مانند روز و روز مانند يك ساعت و يك ساعت هم قيمت ندارد،
قال جابر قلت: و متي يكون ذلك يا امير المؤمنين؟ قال: جابر گفت: كي مي شود (اين جريان ها) اي اميرمؤمنان؟! فرمود:
55- اذا عمرت الزوراء- الي ان قال- فحينئذ يظهر في آخر الزمان اقوام، زماني كه «زورا بغداد يا طهران» آباد گشت- تا فرمود: پس در اين زمان ظاهر شود در آخر زمان گروه هائي،
56- وجوههم وجوه الآدميين و قلوبهم قلوب الشياطين، روهايشان روهاي آدميان و دلهايشان دلهاي شيطان ها،
57- سفاكون الدماء امثال الذئاب الضواري، ريزندگان خون، مانندگرگان

درنده،
58- ان تابعتهم عابوك، اگر تبعيت كني به آنها برايت عيب مي گيرند،
59- و ان غبت عنهم اغتابوك، و اگر غايب شوي از آن ها، غيبتت مي كنند،
60- فالحليم فيهم غاو، پس حليم در آنها اغواگر،
61- و الغاوي فيهم حليم، و بدان در ميان آنها بردبار،
62- و المؤمن فيهم مستضعف، و مؤمن در آنها مستضعف،
63- و الفاسق فيهم شريف، و فاسق در آنها شريف،
64- صبيّهم عارم، و بچه هايشان نرم خو،
65- و شابّهم شاطر، و جوان هايشان بي حيا،
66- و شيخهم منافق، و سالخورده هايشان منافق (و دورو)،
67- لا يوقر صغيرهم كبيرهم، محترم نشمارد كوچكشان بزرگانشانرا،
68- و لا يعود غنيهم فقيرهم، و توانگرانشان از فقيرانشان بازديد نمي كنند،
69- و الالتجاء اليهم خزي، پناهندگي بر آنها خواري است،
70- و طلب ما في ايديهم فقر، و خواستن آنچه در دست آنهاست، فقر است (و حقارت)،
71- و العزّ بهم ذلّ، و عزت با آنها ذلّت است،
72- اخوان العلانية اعداء السريرة، برادران آشكار و دشمنان پنهاني؛
اسلام فراتر از زمان، ص: 251
73- فحينئذ يسلط اللَّه عليهم اشرارهم، ويدعو خيارهم فلا يستجاب لهم دعاؤهم، پس در اين صورت مسلط كند خداوند بر آنها بدانشان را و خوبانشان هم دعا مي كنند ولي مستجاب نشود،
74- فعند ذلك تأخذ السلاطين بالأقاويل، در اين برهه، شاهان دستگيرمي كنند با گفتار (بدون دليل)،
75- و القضاة بالبراطيل، و قاضي ها با رشوت (قضاوت مي كنند)،
76- و الفقهاء بما يحكمون بالتأويل، و فقهاء حكم مي كنند با تأويل (و خودرأيي)،
77- و الصالحون يأكلون الدنيا بالدين، الخبر. «1»
و صالحان مي خورند دنيا را با دين- تا آخرخبر-.
اين خطبه طولاني است قسمتي از آن را ابن شهر آشوب در ص 379 المناقب و قسمتي را شيخ حسن سليمان حلي در منتخب البصائر آورده‌اند

22- خطبه 2 لؤةلؤة و صفات بغداد علي بن حسن بن محمد بن مندة، از محمد بن حسين كوفي، از إسماعيل بن موسي بن إبراهيم، از سليمان بن حبيب، از شريك از حكيم بن جبير از إبراهيم نخعي، از علقمة بن قيس گفت: خطبه خواند به ما اميرمؤمنان علي بن أبي طالب عليه السلام بر منبر كوفة خطبه «لؤلوءة» را، پس گفت: آنچه كه مي گفت: در آخر خطبة فرمود: الا وانّي ظاعن عن قريب و منطلق الي المغيب، فارتقبوا الفتنة الأمويّة والمملكة الكسرويّة، واماتة ما احياه اللّه واحياء ما اماته اللّه، واتّخذوا صوامعكم بيوتكم، و عضّوا علي مثل جمر الغضا، و اذكروا اللّه كثيرا فذكره اكبر لو كنتم تعلمون، آگاه باش من در اين نزديكي به سوي محل غايب شدنم مي روم، پس مراقبت كنيد فتنه بني اميه و مملكت كسرويه را و مرده شدن آنچه را كه خدا زنده كرده است و زنده كردن آنچه را كه خدا آن را ميرانيده

اسلام فراتر از زمان، ص: 252

است، و خانه هاي خود را صومعه‌هاي خود اخذ نمائيد و گاز بگيريد مانند ريگ (داغ) بيابان را و خدا را زياد به ياد آوريد پس ذكر او بزرگ است اگر بدانيد

ثم قال: و تبني مدينة يقال لها الزوراء بين دجلة و دجيل و الفرات، فلو رأيتموها مشيّدة بالجص و الآجر مزخرفة بالذهب والفضة واللازورد المستسقي و المرمر و الرخام و ابواب العاج و الآبنوس و الخيم و القباب و الستارات، و قد عليت بالساج و العرعر و الصنوبر و الشب، و شيّدت بالقصور و توالت عليها ملك بني الشيصبان اربعة و عشرون ملكا علي عدد سنيّ الملك سپس فرمود: و بنا مي شود شهري به آن زوراء گويند ميان دجله و دجيل و فرات، پس اگر آن را ببينيد كه محكم كاري شده با گچ و آجر و زينت داده شده است با طلا و نقره و لاجورد آب داده شده و مرمر و سنگ و درهاي عاج و آبنوس و چادرها و قبه ها و پرده ها، و بالا رفته با گل اندود (و سيمانكاري) و شيشه‌هاي تزييني و صنوبر و جلوه دادن و زينت كردن و با كاخ ها محكم گرديد و پي در پي شد برآن سلطنت فرزندان شيصبان (بني العباس) بيست و چهار سلطان به تعداد سال‌هاي «ملك»، فيهم السفاح و المقلاص و الجموح و الخدوع و المظفر و المؤنث و النظار و الكبش و المتهور و العشار و المضطلم و المستصعب و العلام و الرهباني و الخليع و السيار و المترف و الكديد و الاكتب و المترف و الاكلب و الوثيم (و الوسيم) و الظلام و العينوق. و تعمل القبة الغبراء ذات الفلاة الحمراء، و في عقبها قائم الحق يسفر عن وجهه بين الاقاليم كالقمر المضيئ بين

الكواكب الدرية، الا وان لخروجه علامات عشرة، اولها طلوع الكوكب ذي الذنب. و يقارب من الحادي (اسم كوكب)، و يقع فيه هرج و مرج و شغب، و تلك علامات الخصب، و من العلامة الي العلامة عجب، فاذا انقضت العلامات العشرة اذ ذاك يظهر بنا القمر الأزهر و تمّت كلمة الاخلاص للّه علي التوحيد. «1»

در آن هاست سفاح و مقلاص و جموح و خدوع (حيله گر) و مظفر (پيروزمند) و مؤنث (زن صفت) و نظار (تماشا كننده) و كبش (قوچ) ومتهوّر (شجاع) و عشّار و مظطلم و مستصعب (سخت كوش) و علام والرهباني و خليع (خلع شده مانند القاهربالله) و سيار و مترف

اسلام فراتر از زمان، ص: 253

(خوشگذران) و كديد (هيجدهم شان المقتدر) و اكتب و مترف و اكلب (رنجور) ووسيم (زيبا) و ظلام (تاريك) و عينوق (صفات شاهان بني العباس است)، و قبه ساخته مي شود غبراء داراي فلات سرخ، و در پي آن قيام كننده حق (قيام نمايد و)، روشن مي شود از رويش بين قاره ها مانند ماه تابان ميان ستارگان درخشان، آگاه باش براي خروج او ده علامت هست، اولش طلوع ستاره دنباله دار و نزديك شود برستاره «حادي» و واقع شود در آن كشتار و نا امني و نا فرماني و آن علامت‌هاي فراواني است و از اين علامت تا آن يكي شگفتي (ها و جرياناتي) هست، پس وقتي كه علامات ده گانه گذشت ناگهان ظاهر مي شود براي ما ماه درخشان و تمام مي شود كلمه اخلاص برخدا برتوحيد. «1

23- 121 فراز از خطبةالبيان و علائم فراوان ديگر خطبة البيان از خطبه‌هاي طولاني منسوب به اميرمؤمنان عليه السلام است «2» كه آن را در كوفه يا در بصره، ايراد نموده‌اند، و منابع مختلف به طور كامل يا قسمتي از آن را آورده‌اند از جمله در الذريعة الي تصانيف الشيعة: ج 7/ 200 ب «خ ط ب» رديف 988 و ينابيع المودة ج 3/ 56 از الدّرّالمنظّم، و بحرالمعارف ملاعبدالصّمد همداني و الزام الناصب در سه قسمت 1- اسامي اصحاب و ياران امام زمان عليه السلام.
2- اسماء حكام آن حضرت. 3- بقيه ملاحم را ازدارالمنتظم آورده است و در كتابخانه آستان قدس رضوي باخط درويش علي بن جمال الدين مقري سال 923 در 55 ورق از موقوفات ابن خاتون سال 1067، و سيد شبّر تمام خطبه را در كتاب علائم الظهور آورده است و شيخ سراج الدين حسن آن را نقل كرده كه در كتاب خانه آستان قدس رضوي موجود است و شرح‌هاي متعدد و گوناگون توسط علماء به آن نوشته شده است، و عجائب الأخبار كه آيت اللّه ميرجهاني در نوائب الدهور «3» آن را ملاك قرار داده و نقل كرده است از محمدبن احمد انباري از محمدبن احمد جرجاني قاضي «ري» از طوق بن مالك از پدرش از جدش، از عبداللّه بن مسعود «4» روايت كرده است كه او مي گويد: بعد از آن كه امير مؤمنان علي عليه السلام به خلافت رسيد به كوفه آمد و بالاي منبر رفت و خطبه‌اي خواند كه عقل ها متحير و جلدها مقشعر شد، وقتي كه آن را شنيدند زياد گريستند و صداها به گريه بلند شد، فرمود:
اسلام فراتر از زمان، ص: 254
رسول خدا صلي الله عليه و آله اين اسرار پنهان را به او فرموده است كه اين اسرار ميان او و خدا بوده است و اين نور رسول خدا صلي الله عليه و آله به روي علي عليه السلام انتقال يافته است و در آخر عمر به او وصيت نمود كه به مردم خطبةالبيان را بخواند كه در آن است علم ماكان و مايكون الي يوم القيامة و آن آخرين خطبه است كه آن حضرت خوانده است!!.
ما از اين خطبة مورد احتياج را مي آوريم و بقيه را به مدارك فوق ارجاع مي دهيم.
اميرمؤمنان عليه السلام در ضمن خطبةالبيان فرمود: «... بعد از آنكه من خبر دادم در باره مكه و حرمين از گرسنگي گرد آلود و مرگ سرخ؛
آگاه باش اي واي بر اهل بيت پيغمبرتان و شرفايتان از قحطي و گرسنگي و نداري و ترس تا در بدترين حال باشند در ميان مردم؛

آگاه باش در مساجدتان آن زمان شنيده نشود صدائي و جواب داده نشود بر دعوت كننده‌اي، سپس (به علت كشته شدن سادات و از بين رفتن بزرگان در آن زمان) ديگر خيري نيست بعد از آن؛
و اين كه پادشاهان كافر بر آنها حكمراني كنند كه هركس برآنها نافرماني نمايد كشته شود و هركس از آنان اطاعت نمايد، دوستش دارند؛
آگاه باش اولين كسي كه بر شما رياست نمايد بني اميه است و بعد از آن ملوك بني عباس، چقدر در آنها كشتار و به دار زده شدگان باشد!؛
اي واي بر اين كوفه شما و آنچه كه به آن حلول مي كند از سفياني در آن زمان، مي آيد به آن از ناحيه «هجر» با اسبان سبقت گيرنده كه به آنها سوار شوند شيران هولناك
اسلام فراتر از زمان، ص: 255
و ببران ترسناك، آن كهِ در نامش شين هست زماني كه خروج كرد جوان اشتر (لب پاره) و با (كسي كه نامش) «اسم» است به بصره برگشت، مي كشد بزرگان آن را و اسير نمايد بانوان آنان را و من داناترم به آنچه كه واقع شود بر آن و به غير آن
و مي باشد بر آن وقايع مابين تلهاي كوچك و مرتفع پس كشته مي شود در آن كه نامش «اسم» بود و عبادت كرده شود صنم «بت» سپس مي رود و بر نمي گردد مگر براي جرم، پس در آن وقت (از ظلم و ستم آنها) صداها بلند شود و مي كشند بعضي را بعضي (و همديگر) را؛
پس واي بر كوفه شما از فرود آمدن او (جوان اشتر) به خانه‌ها و حريمتان تملك نمايد و اطفالتان را سر ببرد و هتك حرمت كند زنانتان را، عمر او طولاني و شرّش انبوه و مردانش شير بيشه، و (اين پيشامدها) مي شود برايش واقعه بزرگي،
آگاه باش آنها فتنه‌هائي است كه در آن نابود شود منافقون و قاسطون و فاسقون، آنهائي كه در دين خداي تعالي در شهرها فسق نمودند و پوشيدند باطل را به سر راه بندگان خدا، پس گويا آنها را مي بينم كشتند گروه هائي را كه مردم از صداي آنها و شرشان مي ترسيدند! پس چقدر مرد كشته شده و پهلوان افتاده كه نگاه كردن به آنها ترس آور بود، ظاهر گردد بلاي بزرگ پس لاحق شود اولش بر آخرشان.
آگاه باش همانا به اين كوفان شما نشانه ها و عبرت آورندهائي براي عبرت گيرندگان دارد؛
آگاه باش واي بر بغداد از «ري» از مرگ و كشتار و ترس كه اهل عراق را فرا گيرد! زماني كه شمشير به آنها فرود آيد پس كشته شود آنچه خدا خواهد، و علامت اين زماني كه پادشاه روم ضعيف گشت و عرب مسلط شد و نفوذ كردند مردم به سوي فتنه ها مانند نفوذ مورچه ها، پس در اين زمان خروج نمايد عجم بر عرب و بصره را مي گيرند ...» «1»

آگاه باش همانا سفياني داخل شود به بصره سه مرتبه (در هر داخل شدن) عزيزان ذليل و حريم ها اسير گردد؛
اسلام فراتر از زمان، ص: 256
اي واي بر مؤتفكة (بابل* حلّة) و آنچه بر آن حلول نمايد از شمشير كشيده شده و كشته‌هاي فروريخته و حرمت‌هاي دريده گشته؛
سپس بر زوراء ستم پيشه گان، مي آيد پس حايل مي‌شود خدا ميان او و (و صالحان از) اهل آن (زوراء)، پس چقدر سختي كشد اهل آن از او و زياد شود طغيان او و قوي گردد تسلط او؛ «1»
واي بر اهل ديلم و اهل شاهون، و عجم كه نمي فهمند، مي بيني آنهارا سفيد رو، سياه دلان، جنگ برانداز، سخت دلان، سياه نيتان، واي سپس واي بر شهري كه داخل آن شوند و زميني كه درآن ساكن گردند، خيرآنها افول كرده (و خاموش واز بين رفته است) و شرشان لمس شده (وپايدار است)، همّت كوچكانشان از بزرگترها بيشتر است، احزاب با آنها ملاقات كنند و ميان شان زد و خورد زياد شود، باآنها همدستي كنند كردهاي كوهستان و ساير شهرها و اضافه شود بر آنها اكراد همدان و حمزه و عدوان (دوقبيله از قبايل شمال ايران)، تا برسند به سر زمين عجم ها از ناحيه خراسان پس فرود آيند نزديك قزوين و سمرقند و كاشان پس مي كشند در آن سادات از اهل بيت پيامبرتان سپس نزول كنند به زمين شيراز.
آگاه باش واي بر اهل (جزيره) هرمز و بندر كشتي ها از اهل لشكر عرقچين زردوزها
(از قبايل كافر هنديان)،
اي واي بر مردم (كشور) عمان و از آنچه كه مي رسد به آنها از ذلّت و خواري و وقايعي كه از اعراب به آنها فرودآيد، پس بريده مي شود از آنها اسباب (نجات) كشته شود مردان و اسيرگردند زنان.
پس و اي واي براهل أوال (جزيره بزرگ در بحرين) با اهل صابون (شايد آن هم جزيره اي در بحرين باشد) «2» از كافر ملعون، ذبح كند مردان آنهارا و زنده نگهدارند زنانشان را و من براي آنها واقعه رسيده را مي دانم (و از جريان‌هاي آنها اطلاع دارم)
اسلام فراتر از زمان، ص: 257
1- ميان دوقلعه، 2- در صليب، 3- در جنبية، 4- نزد نويا، 5- نزد اهل عراد و اكراد، 6- در أوكرخارقان، 7- در كليا، 8- درسار، 9- ميان دو كوه، 10- در بئر حنين، 11- در طرف راست كثيب، 12- در قله كوه، 13- در طرف راست شجرات نبق.
آگاه باش واي بر كنيس «1» و (قبيله) ذكوان (ازبني سليم) و آنچه بر آنها مي رسد از ذلّت و خواري از گرسنگي وگراني.

واي بر اهل خراسان و آنچه حلول نمايد بر آن از ذلت طاقت فرسا، و اي واي بر «ري» و آنچه مي رسد به آن از كشتار بزرگ و اسارت بانوان و ذبح طفلان و اعدام مردان،
و اي واي بر شهرهاي فرنگ و آنچه به آنها مي رسد از عربها؛
و اي واي بر شهرهاي سند و هند و بلاهائي كه به آنها فرود آيد از كشتار و ذبح و ويراني در آن زمان، پس واي به جزيره قيس (كيش) از مرد ترسناكي كه با همراهانش به آن جا فرود آيد پس مي كشد هركهِ را كه هست و مي شكافد اهل آن را و من پنج واقعه بر آن مي دانم 1- در ساحل دريايش نزديك خشكي، 2- مقابل كوشا، 3- از گوشه غربي، 4- ميان زولتين، 5- مقابل خشكي.
سپس فرمود: آگاه باش واي بر اهل بحرين از وقايع كوبنده كه پشت سر هم بر آن آيد از هر طرف پس بزرگانشان گرفته شود و كوچكانشان اسير شوند ومن هفت واقعه بر آن مي شناسم، 1- در جزيره‌اي تنها درگوشه شمالي به نام سماهيج، 2- مي شود در (محل) قاطع، 3- ميان دو نهر از راست شهر و گوشه شمال غربي، 4- بين ايلة و مسجد و ميان دو كوه بلند، 5- ميان دو تل معروف به كوه حبوة سپس پيروي كند به كرخ ميان تل و جاده، 6- بين درختان نبق معروف به سديرات در سمت سطر الماجي 7- سپس حورتين (نام محلي است در بحرين) و آن هفتمي است.
و نشانه آن، كشته شدن مردي از بزرگان عرب در خانه‌اش و آن در نزديك ساحل
اسلام فراتر از زمان، ص: 258
درياست، پس سرش بريده شود با دستور حاكم آنجا، پس عربها شورش مي كنند و مي كشند مردها و غارت مي كنند اموال را، بعد از آن عجم بر عرب خروش نمايد و آنهارا تعقيب نمايند تا بلاد «خط».
اي واي بر اهل خط از واقعه‌هاي گوناگوني كه پشت سرهم آيند. 1- واقعه‌اي در بطحاء، 2- واقعه‌اي در ديوره، 3- واقعه‌اي در صفصف، 4- واقعه‌اي در ساحل، 5- واقعه‌اي در دارين، 6- واقعه‌اي در بازار قصاب ها، 7- واقعه‌اي در بين خيابان ها، 8- واقعه‌اي در ميان زرافة، 9- واقعه‌اي در الحرار، 10- واقعه‌اي در مدارس، 11- واقعه‌اي در تاروت.
سپس فرمود: آگاه باش واي بر شهر هجر (شهري در يمن) و آنچه بر آن مي رسد از سمت قلعه از ناحيه كرخ، و واقعه‌هاي بزرگي بر (محل) عطر پايين تل معروف به حسيني، سپس به فرحة سپس به (محلي به نام) قزوين بعد به (محل) اراكة و بعد به أم خنور.
آگاه باش واي بر نجد و آنچه مي رسد به آن از قحطي و گراني و من واقعه‌هاي بزرگي براي آن مي شناسم، آگاه باش واي بر بصره و آنچه رسد به آن از طاعون و فتنه‌هاي پشت سرهم.

سپس فرمود: من براي واسط مي شناسم وقايع بزرگي را و واقعه‌هاي گوناگون بين شط و مجينبة و وقايعي بين عوينات.
آگاه باش واي بر فلسطين و آنچه برآن رسد از فتنه هاي طاقت فرسا.
آگاه باش واي بر اهل دنيا و آنچه مي رسد بر آن در آن زمان و جميع شهرهاي مغرب و مشرق و جنوب و شمال، آگاه باش سوار شوند مردم به همديگر و مي كوبد آنها را جنگ‌هاي دائم و آن به مجازات دست آورده‌هاي خودشان است و خدا بر بندگان ستم كننده نيست (تاآخرخطبة). «1»
اسلام فراتر از زمان، ص: 259
حضرت در ذيل آن خطبه فرمود: اي مردم من شنيدم از برادرم رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: در امت من جمع شود يك صد خصلت كه در غيرش جمع نشده: پس علماء و فضلاء بر خواسته كف پاي حضرت را بوسيدند و عرض كردند اي اميرمؤمنان ترا قسم مي دهيم به پسر عمويت رسول خدا صلي الله عليه و آله براي ما بيان فرما آنچه را در طول زمان جاري خواهد شد به كلامي كه عاقل و جاهل بفهمند ...
فرمود: من خبر مي دهم شما را بر آنچه بعد از مرگ من جاري خواهد شد تا خروج صاحب‌الزمان كه قائم به امراست از ذريه بچه‌هاي حسين عليهما السلام و از آنچه مي بوده باشد تا آخر زمان تا حقيقت را درك كنيد از بيان (من) پس عرض كردند چه وقت اين ها خواهد شد يا اميرمؤمنان؟ فرمود:
1- وقتي كه واقع شود مرگ فقهاء:
2- و ضايع كنندامت محمد صلي الله عليه و آله نماز را،
3- و متابعت كنند شهوات را،
4- و امانت داري كم شود،
5- و خيانت كاري زياد گردد،
6- و خمر بياشامند،
7- و فحش به پدر و مادر را شعار خود گيرند،
8- و نماز ها را به واسطه خصومت از مسجد ها بردارند،
9- و مسجد را مجالس طعام قرار دهند،
10- و به گناهان زياد عمل كنند،
11- و حسنات و كارهاي خوب را كم انجام دهند،
12- و آسمان ها فشرده شود (يعني باران كم بيايد)،
13- در اين هنگام سال مثل ماه و ماه مثل هفته و هفته مثل يك ساعت باشد،
اسلام فراتر از زمان، ص: 260
14- و باران گرم ببارد،
15- و بچه سبب اذيت و آزار (والدين) شود،
16- و بوده باشد براي مردم آن زمان صورت‌هاي نيك و و باطن‌هاي پست،

هركس ايشان را ببيند خوشش آيد و هر كس با ايشان معامله كند ظلمش كنند، صورت آنها صورت آدميان است و دلهاي آنان دلهاي شياطين است:
پس آنان از صُبر (گياهي است) تلخ تر و از مردار گنديده تر و از سگ نجس تر و از روباه مكارترند و از اشعب «1» طمعشان بيشتر است و از جرب (يعني گري) چسبنده ترند،
17- و از منكرات نهي نمي كنند،
18- و اگر حديث كني ايشان را تكذيبت كنند،
19- و اگر امينشان قرار دهي: خيانت كنند،
20- و اگر از آنان روي گرداني غيبت كنند،
21- و اگر مالدار باشي حسادت نمايند،
22- و اگر بخل ورزي از آنها دشمنت شوند،
23- و اگر آنها را پست داني فحش دهند،
24- و دروغ هارا گوش دهند،
25- و حرام را بخورند،
26- و زنا و خمر و مقاله ها و طرب و غنا را: حلال دانند،
27- و فقير ميان آنها ذليل و حقير باشد،
28- و مؤمن ناتوان و حقير گردد،
29- و عالم نزد آنها پست باشد:
30- و فاسق نزد آنان گرامي باشند:
31- و ستمگر نزد آنها بزرگ باشد،
32- و ضعيف نزد آنها به هلاكت رسد،
اسلام فراتر از زمان، ص: 261
33- و قوي نزد آنها: مالك باشد،
34- و امربه معروف نكنند و نهي از منكر ننمايند:
35- غني نزد آنهادولت است:
36- امانت غنيمت است:
37- زكات ضرر است،
38- و اطاعت نمايد مرد زن خود را: (اطاعةالمراة ندامة)،
39- و عصباني كند پدر و مادر را و آنها را جفاكنند،
40- و كوشش كند در هلاك برادرش،
41- و صداي فجّار بلند شود،
42- و فساد و غنا و زنا را دوست دارند،
43- و معامله كنند به حرام و ربا،
44- (و يعار علي العلماء) «1»
عيب جوئي كنند از علماء،
45- فيمابين خود خونريزي زياد باشد،

46- و قضاتشان رشوه قبول نمايند،
47- و زنها با زنها ازدواج كنند: و فرستاده شوند چنانچه عروس را به خانه شوهر مي فرستند،
48- و دولت بچه ها در همه جا ظاهر شوند،
49- و آلت لهو و خوردن خمر را جوانان حلال دانند،
50- و مردها به مردها و زنها به زنها اكتفا كنند،
51- و زنها روي زين ها سوار شوند (واين سبب به هيجان آمدن شهوت آنها مي شود) پس زن غلبه كند بر شوهرش در تمام چيزها،
52- و حجاج سه قسمت باشند اغنياء براي خوش گذراني و متوسطين براي تجارت و فقراء براي گدائي،
اسلام فراتر از زمان، ص: 262
53- و احكام باطل شود،
54- و اسلام ضعيف شود،
55- و دولت اشرار ظاهر شود،
56- و ستم در جميع شهرها شايع گردد،
57- پس در آن زمان تاجر در تجارتش و زرگر در زرگري خود و صاحب هر صنعتي در صنعت خود دروغ گويد، پس محل كسب كم شود، و محل طلب معاش تنگ گردد،
58- و مذاهب مختلف شود،
59- و فساد زياد گردد،
60- و هدايت كم شود پس آن وقت است كه قلب ها سياه گردد، و حكم نمايد بر آنها پادشاه ستمگر،
61- و كلامشان از صُبر تلخ تر باشد،
62- و دلهايشان از جيفه و مردار گنديده تر باشد، پس وقتي كه اين طورشد:
63 علماء بميرند،
64- و قلب ها فاسد شود،
65- و گناه زياد شود،
66- و قرآن ها به كنار رود،
67- و مسجدها خراب گردد (از هدايت)،
68- و آرزوهاطولاني شود،
69- و اعمال (صالحه) كم شود،
70- (و تبني الأسوار في البلدان مخصوصة لوقع (لدفع) العظائم النّازلات) يعني ديوارها دور شهر ها بنا شود كه مخصوص باشد براي واقع شدن بلاهاي آينده يا براي دفع بلاهاي آينده و اين ظاهر تر است.
(در پنجاه سال قبل براي دفع دشمن و دزدها وياغي ها: دور شهرهاديوار و

دروازه بوده که هرکس به شهر نتواند داخل شود).
پس آن وقت اگر يكي ازآنها روز و شب نماز بخواند چيزي براي او نوشته نشود و
اسلام فراتر از زمان، ص: 263
قبول درگاه نگردد، چون دروقت نمازخواندن پيش خود فكر مي كرده چگونه به مردم ستم كند و چگونه بر مسلمانان حيله نمايد، و طلب رياست مي كند براي فخر كردن به يك ديگر و ظلم و ستم نمودن،
71- و جا براي مسجدهايشان تنگ مي شود،
72- و مردمان متألف «1» بر ايشان حكومت كنند،
73- و بعضي بر بعضي ستم نمايند،
74- و بعضي از روي دشمني و كينه، بعض ديگر را بكشند،
75- و به خوردن شراب و مَي افتخار كنند،
76- و در مسجدها ني وزُرنا و آلت لهو ولعب بزنند و كسي آنها را نهي ننمايد،
77- و اولاد كفار در آن زمان بزرگان آنها باشد،
78- و سر پرست مردم سفهاء و كم عقل آنها شوند،
79- و مال را به دست مي گيرند كسي كه مالكش نبوده و اهليت هم ندارد: احمقي است از اولاد احمق ها يا لئيم و پست است از اولاد پستان،
80- و رؤسا رياست را به كسي مي دهند كه استحقاقش را ندارد و سست يا ضعيف شود، و به مقصد نرسد،
81- وزراعت فاسد شود،
82- و بدعت ها فاش گردد،
83- و فتنه ها ظاهر شود،
84- كلامشان فحش باشد،
85- و عملشان وحشيانه باشد،
اسلام فراتر از زمان، ص: 264
86- و كارشان شيطنت باشد،
87- و آنها ستمگران باشند،
88- و بزرگانشان بخيل و گدا شوند،
89- و فقهايشان به آنچه بخواهند فتوي دهند،
90- و قضاتشان به آنچه نمي دانند حكم كنند،
91- و اكثر آنها به دروغ شهادت دهند،
92- هركس پولدار باشد نزد آنها بلند بالا و كسي كه كم پول باشد نزد آنان پست شوند، فقير دور افتاده و كينه‌اش در دلها جا داده شده و مالدار و ثروتمند محبوب و از خاصان باشد.
93- و مرد صالح در آن زمان كسي است كه سبيلش دراز باشد،

94- و بزرگ مي شمارند: قدر هركسي كه سخن چين و دروغگو باشد خداوند هم سر آنها را به زير اندازد و دلهايشان را كور گرداند،
95- خوراك آنها مرغ‌هاي چاق باشد،
96- و پوشاكشان خزّ يماني و حرير باشد،
97- ربا و مال مشتبه را حلال دانند،
98- و براي شهادت دادن معارضه مي نمايند (اين مي گويد من شهادت مي دهم آن مي گويد من شهادت مي دهم)،
99- ريا مي كنند به واسطه اعمالشان،
100- عمرها كوتاه است،
101- (كار كسي) امضاء نمي شود نزد آنها مگر سخن چينان،
102- حلال را حرام دانند،
103- كارهايشان منكرات باشد،
104- و دلهايشان مختلف باشد،
105- چيزهاي باطل را در ميان خود درس بخوانند وبگويند از منكراتي كه انجام مي دهند، همديگر را نهي نكنند،
106- خوب ها از بدها بترسند،
اسلام فراتر از زمان، ص: 265
107- در غير ذكر خدا همديگر را كمك كنند،
108- و در بين خودشان هتك حرمت نمايند،
109- و باهم مهرباني نكنند بلكه بهم پشت نمايند،
110- اگر شخص شايسته را ببينند ردش كنند،
111- و اگر سخن چين گناهكار را ببيند استقبالش نمايند،
112- و كسي كه به ايشان بدي كند بزرگ مي شمارند،
113- و بچه‌هاي زنا زياد شود،
114- و پدران خوشحال مي شوند: اگر ببينند بچه ها كارهاي زشت انجام مي دهند و نهيشان نكنند و از آن بازش ندارند،
115- و بيند مرد از زن خود جيزهاي قبيح را و نهيش نكند و بازش ندارد و آنچه را كه زنش از بي عفتي بدست آورده، به شوهرش مي دهد شوهر هم از او مي گيرد و هيچ اهميت نمي دهد و حتي اگر زنش از جلو و عقب زنا دهد او را متهم نمي كند و حرفهاي زشت اگر كسي در باره او بگويد، قبول نمي كند و اين همان ديوث است كه خداوند قبول نكند نه گفتارش را و نه كردارش را و نه عذر خواهيش را پس خوراك او حرام است.
و محل نكاح او حرام است: پس كشتن او در شرع اسلام و رسوا كردنش در بين مردمان واجب است، و در قيامت به آتش جهنم انداخته شود،
116- و در آن زمان است كه فحش به پدر و مادر علني شود،
117- و سادات ذليل گردند،

118- و آدم‌هاي بي اصل بلند شوند،
119- و ديوانگي زياد شود پس برادري براي خدا كم شود،
120- و درهم‌هاي حلال كم باشد پس برگردند مردم به بدترين حال: آن وقت است كه دولت شياطين روي كار خواهد آمد و بجهند بر ناتوان‌ترين مسكين ها و برگردد يوز پلنگ به سوي شكار خود،
121- و توانگر بخل ورزد به آنچه دارد (در نتيجه بخل توانگر) فقير آخرت خود را به دنيا بفروشد پس واي بر آن فقير و آنچه به او مي رسد از زيان و خواري در آن
اسلام فراتر از زمان، ص: 266
زمان كه به واسطه: ضعيف كرده شد 0: و زود است كه طلب كنند چيزي را كه براي آنها حلال نيست پس چون اين طور شود: فتنه ها و بلاهائي به آنها رو آورشود: كه طاقت مقاومت نداشته باشند، تا آخر خبر با طولش.
«1

24- 26 فراز از خطبة مدينة و اخبار از آينده

24- 26 فراز از خطبة مدينة و اخبار از آينده سعيد بن عباية، از سلمان فارسي گفت: براي ما خطبه خواند امير مؤمنان عليه السلام در مدينة، فتنة و نزديك بودن آن را ذكر فرمود، سپس قيام قائم از اولادش و از اين كه زمين را پرازعدل و داد كند آن گونه كه با ظلم و ستم پر شده باشد.
سلمان گفت: من آمدم پيش او به تنهائي پس گفتم: اي امير مؤمنان كي ظاهر مي شود قائم از اولاد تو؟ نفس عميقي كشيد و فرمود:
1- لا يظهر القائم حتي يكون امور الصبيان، قائم ظاهر نشود تاكارها به بچه ها واگذار شود (و به دست آنها بيفتد).
2- و تضييع حقوق الرحمان، و حقوق خدا ضايع شود؛
3- و يتغني بالقرآن بالتطريب و الألحان و قرآن با غنا وآواز رقص آور خوانده شود؛
4- فاذا قتلت ملوك بني العباس اولي الغمار و الالتباس اصحاب الرمي عن الاقواس بوجوه كالتراس پس زماني كه كشتند پادشاهان بني عباس را، صاحبان غرق در مستي و حيله گري و صاحبان تيراندازي از كمان ها با روهاي شبيه سپرها (يعني بني العباس بادست تركها و تتارهابا فرماندهي هولاكوخان مغول، به قتل رسيدند كه آنها آخرين خليفه عباسي مستعصم را با وزيران و لشكريانش به قتل رساندند به گونه‌اي كه از خون آنها آب شط دجله رنگين گشت و خلافت عباسيان به سر آمد).
5- و خربت البصرة، و ويران شد بصره (با تخريب دشمن يا با فرورفتن)؛
6- و ظهرت العشرة، قال سلمان قلت و ما العشرة يا امير المؤمنين؟ قال منها: و ظاهر شد ده گانه ها، سلمان گفت: چيست آن دهگانه ها اي اميرمؤمنان؟ فرمود: از آنست؛
اسلام فراتر از زمان، ص: 267
7- خروج الزنج خروج زنجيان (كه با رهبري علي بن محمد هاشمي خروج نموده و بصره را ويران ساختند و يا در آينده نيز تكرار خواهدشد؛
8- و ظهور الفتنة، و ظاهر شدن فتنه ها (جنگها كه مكرر واقع شده و خواهدشد)؛
9- و وقايع بالعراق، و جريان هائي در عراق (از جنگ ها و غير آن)؛
10- و فتن الآفاق، و فتنه هائي در آفاق (وعالم).
11- و الزلازل العظيمة مقعدة مقيمة،، و زلزله‌هاي بزرگ زمين گيركننده و پايدار
(ايستاده ها را نشاننده و نشسته ها را برپا دارنده)؛
12- و يظهر الحُندر والديلم بالعقيق والصيلم و ولاية الفصاح بعقب قم

الجناح «1»، و ظاهر شود (اقوام) خُندر (و صاحبان چشمان تيز بين و حاد) و ديلم (دروادي) عقيق و صيلم (كه سيل آن را شكافته و سخت گذر نموده است) و در ولايت فصاح در پشت (محل) قم جناح (منظور دولت و حكومت يهود و نصارا كه هر سال عيد فصح برقرار مي كنند و اين حكومت بر قرار نشود مگر) بعد از آن كه گناهان بزرگ جامعه را فراگيرد؛
13- و ظهور رايات مفتريات في النواحي والجنابات، و آشكار شود پرچمهاي تراشيده شده (و خلاف واقع) در ناحيه ها و كناره ها؛
14- و عمران الفسطاط بعين القرب والاقباط، و آباد شود فسطاط (پايتخت مصر و بناشده عمروبن عاص) با چشمه نزديك قبطيان (يعني آبادي فسطاط با بيرون آمدن چشمه آب كه در دسترس باشد و استفاده از آن زحمت نباشد و يا چشمه‌اي از نفت يا معدني ديگر كه درآمد آن فسطاط (و كشور مصر) را آباد نمايد)؛
15- و يخرج الحائك الطويل بأرض مصر و النيل، قال سلمان فقلت: و ما الحائك الطويل؟
قال: رجل صعلوك «2» ليس من ابناء الملوك، تظهر له معادن الذهب، و يساعده العجم و العرب، خروج كند حائك طويل در سر زمين مصر و (شط) نيل، سلمان پرسيد:

حائك طويل چيست؟! فرمود: مرد بي پيرايه كه از اولاد پادشاهان نيست، ظاهر مي شود بر او معدن‌هاي طلا، و عجم و عرب به او ياري مي رسانند، و يأتي له من كل شئ حتي يلي الحسن و يكون في زمانه العظائم و العجائب،
و اذا سار بالعرب الي الشام و داس بالبرذون «1» ارحام السيل بين جيشه، و وصل جبل القاعوس «2» في جيشه، فيجري به بعض الامور فيسرع الاسلاف و لا يهنيه طعام و لا شراب حتي يعاود بأيلون مصر «3»
از هرچيزي براي او مي آيد تا حسن شهرت را بر خود زير بار آورد، و مي باشد در زمان او كارهاي بزرگ و شگفتي ها (و در دنيا مورد قبول و احترام گردد و در زمان او شگفتي هاي زياد به وجود آيد از گناهان و ستم ها و فساد و تجاوز به حق ديگران وو ..)؛،
و وقتي كه با عرب ها از مصر به سوي شام رهسپار گشت و كوبيد با اسب‌هاي بار سنگين بر، شكمهاي دره‌هاي سيل را درميان لشكرش (يعني با محمل‌هاي سنگين كه در ميان لشكرش هست از قبيل تانك و زره پوش و ساير محمل‌هاي جنگي، دره ها را شكافت و عبور كرد) و رسيد به كوه قاعوس، پس جريان يافت با آن بعضي كارها، پس سرعت گيرند فرومايه گان و گوارا نشود بر او خوردن و آشاميدن تا برگردد به ايلون مصر.
16- و كثرالآراء والظّنون و (وقتي در بازگشتش) زياد شد رأي ها و گمان

ها؛
17- و لا تعجز العجوز، و ناتوان نشد عجوز،
18- و شيّد القصور و محكم كرد قصرها را؛
19- و عمّر جبل الملعون آباد كرد كوه لعنتي را (شايد اين كوه همان باشد كه دروادي
اسلام فراتر از زمان، ص: 269
يابس در دمشق واقع شده است كه سفياني از آن خروج خواهد كرد)؛
20- و برقت برقة فردّت (امام عليه السلام فرمايشش را ادامه مي دهد با بيان وقايع و حوادث اتمي در جنگ‌هاي شرق و غرب و غير آن دو و فرمود:) و برقي زد برقي پس رد شد،
21- و اتصل الإمرار بين عين الشمس و حلوان، و رسيد رفتن و مرور كردن تاميان عين شمس و حلوان (اسم دو محل است)؛
22- و سمع من الاشرار الاذان و شنيده شد از اشرار (صداي ناله) و استغاثة (و ياري خواستن از مردم دنيا يا اين كه در اثر فشار نابودي به سوي خدا برگشتند و شروع به اذان گفتن كردند)؛
23- فصعقت صاعقة برقة و اخري ببلخ و البرقة و غرش نمود صاعقه برقي ديگر و باز ديگري به «بلخ» و «رقة» (نام دو محل در روسيا است يعني در پاسخ برق و بمب اتم اولي، طرف مقابل نيز صاعقه و برق غرش كنان (بمب اتم) به سوي محل اولي فرستاد، و دوباره آن اولي يعني آن دولت اولي برقي (وبمب اتم ديگر) به سوي دومي در بلخ و رقة، شليك كرد كه با اين تبادل اتم ها دو سوم مردم دنيا به فنا رفته و نابود خواهد شد!! اين عبارت‌هاي روايت صريح است بر اين كه جنگ جهاني و اتمي به وقوع مي پيوندد كه اكثر مردم جهان از بين مي روند؛
24- و قاتل الأعراب البوادي، (بعد از آنكه همچون جنگي واقع شد و دنيا به ملوك الطوايفي برگشت) عرب ها با بيابان نشينان جنگ مي كنند (و هركسي داعيه رياست و سلطنت دارد و مردم از اين هرج و مرج ها، به ستوه آمده و دست به دعا بر مي دارند كه خدايا كسي را به فرياد اين مردم برسان تا از اين سرگرداني و كشت و كشتار، مارا رهائي بخشد، در اين هنگام است كه زمينه ظهور حجّت الهي فراهم شده و اجازه ظهور داده خواهد شد انشاءاللّه)؛
25- و جرت السفياني خيله و جنّد الجنود وبنّد البنود، و (سرازير و) جاري ساخت سفياني لشكرش را و آماده كرد قشون را و بند وبست را انجام داد (و فراهم نمود)؛
هناك يأتيه امر اللَّه بغتة لغلبة الاوباش در آن هنگام ناگهان فرمان خدا مي آيد براي پيروزي به بدكاران (و پست فطرتان)؛ و تعيش المعاش، (در اين شرايط و ظهور امام عليه السلام) فراهم آيد تأمين معاش (ورفاه

اسلام فراتر از زمان، ص: 270
مردم)؛ و تنتقص الأطراف و يكثر الإختلاف، (در اثر نافرماني و گردن فرازي گروه هائي در برابر امام عليه السلام وعدم اطاعت از او، و اقدام امام بر از ميان برداشتن آنان) كناره ها ناقص (و كم) و اختلاف زياد شود؛
و تخالفه طليعة بعين طرطوس و بقاصية افريقية، و مخالفت نمايد با او مقدم (لشكري) در عين طرطوس و در دور دست افريقا (حضرت دوباره برگشت براي ذكر علامات ديگر و فرمود:
26- هناك تقبل رايات مغربية او مشرقية فاعلنوا الفتنة في البرية، يا لها من وقعات طاحنات من النيل والاكمات در آن برهه از زمان، پيش آيد پرچمهاي مغربي يا مشرقي ها پس اعلان فتنه (وجنگ) نمايند در دنيا، شگفتا از وقايع خورد كننده از رود نيل و تلها، (يعني جنگ فراگيرد رودنيل و مصر تا به شن زارها و تل‌هاي ريگ و شن يعني تا بيابان شني شبه جزيره عربستان برسد)؛
وقعات ذات رسون و مناة اللون «1» بعمران بني حام بالقمار الادغام
و تأويل العين بالفسطاط من التّربة من غير العرب و الأقباط بادبجة الديباج
و نطحة النطاح بأحراث المقابر و دروس المغابر و تأديب المسكوب علي السن المنصوب وقايعي كه قيد (وبندها) و مرگ‌هاي رنگ به رنگ به خاطر آباد نمودن (سر زمينهائي) براي فرزندان حام «2» و گرداندن چشمه‌اي از خاك بر (شهر) فسطاط، (اين كارها را يهودي هائي انجام دهند كه از) عربها و قبطي‌ها (ي مصريان) نيستند «3» با بكار گرفتن تسليحات نظامي نيرومند و (مانند) شاخ زدن قوچ (قوي به طوري
اسلام فراتر از زمان، ص: 271
كه) قبرها را درو مي كنند (وبا اين اعمال قدرت ها از بين مي برند) و محو كردن آثار عمارت ها و ادب كردن گردن فرازها با كوبيدن (و نابود كردن با وسائل آتش زا و تسليحات نظامي مدرن) عمارت‌هاي مرتفع و آسمان خراش ها را، با خاك يكسان نمودن آنها).
بافصاح راس العلم و العمل في الحرب بغلبة بني الأصفر علي الانعار» وقع المقدار فما يغني الحذر. (اين به كار گرفتن اسلحه‌هاي قوي و كوبيدن سرزمين ها به علت پرده برداشتن) و روشن ساختن سر (واصل) علم و عمل در جنگ با پيروزي فرزندان زرد، بر جوش و خروش هاست، اين جريان ها مقدر است، پس دوري جستن (و فرار كردن از آن ها) به جائي نمي رسد.
هناك تضطرب الشام و تنتصب الأعلام و تنتقص التمام و سدي غصن الشجرة الملعونة الطاغية در آن زمان مضطرب مي شود شام و نصب گردد پرچم ها و ناقص گردد كامل ها و به سلطنت رسد شاخه درخت لعنت شده طغيانگر (يعني دوباره مملكت اموي با دست عثمان بن عنبسه اموي

بر پا گردد).
فهنالك ذلّ شامل و عقل ذاهل وختل قابل و نبل ناصل حتي تغلب الظلمة علي النور و تبقي الأمور من اكثر الشرور، هنالك يقوم المهدي من ولد الحسين لا ابن مثله لا ابن، فيزيل الردي و يميت الفتن و تتداوس الركبتين (كذا) هناك يقضي لأهل الدين بالدين. قال سلمان ثم انضجع (اضطجع) ووضع يده تحت رأسه يقول: شعار الرهبانية القناعة) «2»
پس در آن برهه ذلّت فراگير، وعقل سرگردان و پنهان شدن قابل قبول (يعني از شدت فشارها، انسان هرچه بتواند خود را مخفي نمايد) و تير به هدف خورده (و ردخور نداشته و
اسلام فراتر از زمان، ص: 272
عدم امكان خلاصي از آن) تا تاريكي به روشنائي چيره شود و كارهاي شرهاباقي مي ماند (يعني وقتي كه اهل ظلمت به اهل نور غالب شد و در دولت سفياني سوم فساد همه جا را فرا گرفت) در آن هنگام قيام مي كند مهدي عليه السلام از اولاد حسين عليه السلام فرزندي مانند او نيست، پس بدي ها را مي زدايد و فتنه هارا مي كشد و زانوها در پاي منبر (حجت الهي و تعلّم از علوم و بهره برداري از نور آن حضرت) به زمين زده مي شود و در آن هنگام قضاوت مي شود به اهل دين با (احكام) دين
سلمان گويد: سپس (امام) دراز كشيد و دستش را زير سر گذاشت و فرمود: شعار رهبانيت قناعت است

25- خطبة طنتجية اين خطبه يكي از خطبه‌هاي مفصل آن حضرت است صاحب كتاب «طوالع الأنوار» سيد محمد مهدي موسوي، آن را در كتاب خود آورده است مي گويد: اين خطبه را حضرت مابين كوفه و مدينه خوانده است و اين خطبه ظاهرش زيبا و باطنش ژرف است بر فهم معناي آن نمي رسد مگر افاضل علماء و از حقيقت آن اطلاع نيابد مگر عرفاء و صاحبان عقل و خرد و تحمل آن را ندارد مگر مؤمني كه خداوند قلب اورا با ايمان آزمايش كرده باشد وو ...
مؤلف گويد: چون خطبه طولاني و شامل مطالب سنگين است و چون بيشتر آن با موضوع كتاب تناسبي نداشت، فقط مقداري از آن را به صورت پراكنده گلچيني مي نمايم.
حضرت پس از بيان فضائل و مناقب محيّرالعقول خود مي فرمايد: «لو كشف لكم ما كان منّي في القديم الاوّل و مايكون منّي في الآخر، لرأيت م عجائب مستعظمات و امورا مستعجلات و صنايع و احاطات» «1»
اگر براي شما كشف گردد در باره من آنچه كه در
اسلام فراتر از زمان، ص: 273
قديم اول بوده (در عالم ذرّ تا عالم دنيا) و آنچه كه صادر شود از من در آخر در عالم رجعت تا ورود بر جهان آخرت، البته مي ديديد شگفتي‌هاي بزرگ و كارهاي (باعظمت) شتاب آور و كارهاي نيك و احاطه بر (اسرار كاينات و سر نوشت مخلوقات).
اي جابر زماني كه ناقوس به صدا در آمد و كابوس به شدت (مردم را) فراگرفت و جاموس (گاوميش) حرف زد (يعني بي لياقت ها به سخن در آمد يا رسانه‌هاي فعلي، راديو و تلويزيون و غيره) در آن زمان شگفتي ها و چه عجايبي خواهد بود، وقتي كه آتش در نصيبين شعله ور گرديد و پرچم عثماني در وادي سوعر به اهتزاز
اسلام فراتر از زمان، ص: 274
در آمد و بصره به اضطراب افتاد و بعضي بر بعضي غالب آمد و بيشتر اقوام به آن ديگري پيروز شد و لشكريان خراسان به حركت در آمدند و شعيب بن صالح تميمي در طالقان، بيعت كرده شد و بر سعيد سوسي (از بردگان) در خوزستان بيعت گرفته شد و پرچم عماليق در كردستان بر افراشته شد و عرب ها بر شهرهاي ارمن و سقلاب غالب آمد و هرقل در قسطنطنيه به سرسپردگان سفياني اذعان نمود، پس در اين شرائط فتوقّعوا ظهورمكلّم موسي من الشجرة علي الطّور منتظر ظهور سخن گوينده موسي در شجره طور باشيد ...

جانم بفدايت اي سخن گوي موسي بن عمران در طور سينا، اي حجةبن الحسن روحي لتراب مقدمك الفداء.
در ضمن همين خطبه فرمود: و أنا صاحب الطّور و أنا ذالك النّور الظّاهر و أناذالك البرهان الباهر .. منم صاحب (وسخن گوي) طور (سيناء) و منم آن نوري كه در آنجا ظاهر شد و منم آن برهان (و دليل) هاي آشكار ...
پس نور مذكور در آيه «فلما تجلّي ربّه للجبل» ... در طور نور اينها كه از نور الهي منشعب است، بوده [1]

_____

(1)- توجه داشته باشيد چون طبق روايات فراوان، انوار طيبه پنج تن بلكه چهارده معصوم: قبل از خلقت ما سوي اللّه نخستين خلق خدايند كه از نور خدا آفريده شده و به دور عرش الهي متعلّق بودند و طواف مي كردند نه فلكي بود و نه ملكي، نه زميني و نه آسماني، نه زماني و نه مكاني، چنانكه در همين خطبه مي فرمايد (أنا مع الكون قبل الكون، أنا مع الدّور قبل الدّور، أنا مع القلم قبل القلم، أنا مع اللّوح قبل اللّوح، أنا صاحب الأزليّة الأوّليّة ... أنا مدبّرالعالم الأوّل حين لا سمائكم هذه و لا غبرائكم ... و لأردّن الي كلّ مسلم حياة جديدة (اي في الرجعة) ... ألا فابشروا فاليّ يرد أمرالخلق غداً، فلا تستعظموا بما قلت، فانّا أعطينا علم المنايا و البلايا و التأويل و التّنزيل و فصل الخطاب و علم النّوازل والوقائع و البلايا فلايعزب عنّا شيء ... أنا صاحب ابليس بالسّجود أنا معذّبه و جنوده علي الكبر والعنود، و أنا رافع ادريس مكاناً عليّاً، أنا منطق عيسي في المهد صبيّاً أنا ميدن الميادين و واضع الأرض ... چرا اين ادعاهارا مي كند زيرا خدايش در حديث كساء مروي از سيدةالكبري فاطمةالزّهراء عليها السلام فرموده است: قال اللّه تعالي و عزّتي و جلالي انّي ماخلقت سماءاً مبنيّة و لا أرضاً مدحيّة و لا قمراً منيراً و لا شمساً مضيئة و لا فلكاً يدور و لا بحراً يجري و لا فلكاً يسري، الّا لأجلكم و محبّتكم .. (تفصيل اين مطالب در كتاب
اسلام فراتر از زمان، ص: 275

_____

سرچشمه حيات مؤلف آمده است) روي اين اصل اينها ناظر به آفريده شدن تمام موجودات بودند و قبل از زمان و مكان وجود داشتند، و درواقع اينها نور خدايند و در آيه مباركه فلما أتيها نودي ياموسي .. طه 10؛ فلمّا جائها نودي أن بورك من في النّار ومن حولها ... ياموسي انّي أناالله العزيزالحكيم نمل 7؛ فلمّا أتيها نودي من شاطئيالوادي الايمن في البقعة المباركة من الشّجرة ... قصص 29. كه حضرت موسي عليه السلام ندا مي شود و نبوت بر او اعلام مي گردد، طبق اين خطبه چون ائمّه از نور خدا آفريده شده‌اند و نور واحد هستند، ندا به وسيله نور امامت بوده است چنانكه در باره اميرمؤمنان عليه السلام (روايات متعدد داريم) كه با تمام

انبياء عليهم السلام در باطن بوده و با رسول خدا عليهم السلام در ظاهر پس اينها اسرار خدا هستند وبس. (به مطالب زير دقت نمائيد)
روزي سلمان و اباذر و مقداد و عمار و حذيفه و ابوالهيثم و خزيمه و ابوالطفيل عامربن واثله به حضور رسول خدا صلي الله عليه و آله رسيده و با حالت غمبار گفتند اي رسول خدا صلي الله عليه و آله از قوم (دار و دسته مخالف) پشت سر برادر و پسر عمويت (علي) حرفهائي مي شنويم كه ما را نا راحت مي‌كند رسول خدا ضمن روايت مفصلي كه براي آنها درباره علي عليه السلام تشريح نمود (تا به اينجا رسيد كه: مادرش (فاطمه بنت اسد) به من گفت دستت را دراز كن، دست راستم را به سويش بردم، ديدم علي روي دست من است، دست راستش را به گوش راست خود گذاشته أذان و اقامه ابراهيمي، مي‌گويد و به يگانگي خدا و به رسالت من، شهادت مي‌دهد سپس به طرف من خم شد و گفت: السّلام عليك يا رسول اللّه، ثمّ قال: لي يا رسول اللّه أقرء؟! قلت إقرأ فوالّذي نفس محمّد بيده لقد ابتدأ بالصّحف الّتي أنزلها اللّه عزّ و جلّ علي آدم فقام بها شيث، فتلاها إلي آخر حرف فيها سلام برتوباد اي رسول خدا (دقت شود هنوز به رسالت مبعوث نشده بود) آيا بخوانم؟! گفتم بخوان، قسم به خدائي كه جانم در دست اوست، شروع كرد به خواندن صحيفه هائي كه خداوند به آدم نازل كرده بود و پسرش شيث آن را پايدار ساخته بود، از اول تا آخر به گونه‌اي تلاوت كرد، اگر شيث زنده بود اعتراف مي‌كرد او از من بلدتر است و صحف نوح و صحف ابراهيم را تلاوت نمود، سپس توراة موسي را، قرائت كرد كه اگر زنده بود اقرار مي‌كرد بأنّه أحفظ منها بعد زبور داود و انجيل عيسي را خواند اگر حاضر بودند اعتراف مي‌كردند او (علي) حافظتر از آنان است؛ ثمّ قرأ القرآن الّذي أنزل اللّه عليّ من أوّله الي آخره فوجدته يحفظ كحفظي السّاعة من غير أن أسمع من آية ثمّ خاطبني و خاطبته بما يخاطب الأنبياء، الأوصياء ثمّ عاد الي طفوليّته و هكذا أحد عشر إماماً من نسله، فلِمَ تحزنون سپس قرآني را كه براي من نازل شده

است، (آن زمان هنوز نازل نشده بود) از اول تا آخر قرائت نمود، ديدم آن طور كه الان من حفظم همان طور حفظ بود، بدون اين كه من آيه‌اي را پيش از او (از كسي) شنيده باشم (يعني هنوز به من دستور ابلاغ نيامده بود و كسي هم حتّي از يك آيه آن اطلاع نداشت) پس با من طوري سخن گفت و من نيز با او، همان طور كه انبياء با اوصياء خود حرف مي‌زند با احترام رسالت و نبوت بامن گفتگو كرد سپس به حالت بچه گي اش برگشت و اين چنين است يازده امام از نسل او پس (اي سلمان و فلان وفلان) شما چرا از شماتت دشمنان غمگين مي‌شويد (تا آخر روايت). از

مباهله تا عاشوراء همين مؤلف بخش 3 (مولود كعبه) ص 297 ببعد از بحارالأنوار: 35/ 19، بنقل از كتاب روضة الواعظين: 72- 74 و كتاب الروضة: 17- 18؛ آن دو هم از مجاهد و او هم از دو نفر صحابه، أبي عمرو و أبي سعيد خدري در ذيل اين روايت لازم است، در مورد اين گونه روايات بطور عام و در باره اين روايت به طور خاص صحبت كوتاهي داشته باشم؛ 1- كل رواياتي كه در باره پيامبران و امامان به ما رسيده است، اگر ديديم با برداشت و با ميزان فهم ما قبول آنها براي ما مشكل است، نبايد آنها را رد كنيم، چون درجات مقامي و ولايتي آنها به گونه ايست كه عقل ما از درك آن عاجز است، براي اينكه قسمت مادي وعنصري وجود ما قوي‌تر از قسمت مجردي آن است، پس بقول شاعر، هفت شهر عشق را عطار گشت*** ما هنوز اندر خم يك كوچه‌ايم آنچه كه ما در آينه مي‌بينيم، آنها (در اثر عبوديت و بندگي و دوستي با معبود)، در خشت خام مي‌بينند، چون به ما وعده كرده و الگو داده است، عبدي أطعني حتّي أجعلك مثلي بنده‌ام فرمانبردار من باش تا ترا مَثَل خود قرار دهم، آنگونه كه من به هرچيزي مي‌گويم «باش» مي‌شود تو هم به هرچيزي گفتي، كن فيكون.** جائي كه رسول خدا صلي الله عليه و آله به امير عليه السلام مي‌فرمايد: اي علي ماعرفك إلّا اللّه و أنا ترا آنگونه كه بايد شناخته شوي، جز خدا و من نشناخت، چگونه مي‌توانيم به اسرار وجودي او آشنا شويم در اين مقوله سخن بي پايان است و خامه كوتاه بدينجهت است كه امام باقر عليه السلام به جابر (بن يزيد جعفي) فرمود: به خدا قسم ما شما را به سوي خدا راه نمائي كرديم، پس در كنار امر و نهي ما بايستيد، ما آنچه را كه به شما رساندیم رد نكنيد؛ ما در سايه لطف خدا با جلالت‌تر و بزرگتر از آنيم كه گفته ما رد شود؛ و جميع مايرد عليكم منّا فما فهمتموه فاحمدواللّه، و ما جهلتموه فردّوه إلينا و قولوا أئمّتنا أعلم بما قالوا، پس تمامي آنچه كه از ما به شما مي‌رسد هرچه را كه فهميديد خدا را شكر گذار باشيد و آنچه را كه نتوانستيد بفهميد، به خود ما برگردانيد و بگوئيد، ائمه ما خود به گفته‌هاي خود دانا ترند (سرچشمه حيات: ص 8، از بحارالأنوار: 46/ 278 از عيون المعجزات سيد مرتضي رحمه اللّه) يا در
اسلام فراتر از زمان، ص: 277

روايت ديگر است فرمود: «و إن اشتبه الأمر إليكم فقفوا و ردّوه إلينا» اگر امر بر شما مشتبه شد توقف كنيد و به خود ما برگردانيد (بحارالأنوار: 52/ 123 بنقل از أمالي مفيد در اين مورد روايت زياد است، براي روشن شدن مطلب به كتابهاي مربوطه از قبيل كتاب امامت بحار و اصول كافي و غيرهما مراجعه شود. 2- در خصوص روايت متن كه ممكن است اين اشكالها به نظر آيد 1- يك نوزاد چگونه مي‌تواند سخن گويد؛ 2- بچه دو سه

روزه، چطور ممكن است، آن همه كتابهاي آسماني را بداند؛ 3- در مدت كوتاهي، آن همه كتابها را چگونه براي رسول خدا صلي الله عليه و آله خواند با اينكه ماهها زمان مي‌برد تا آنها تماماً تلاوت شود وو .. اولاً اينها بچه بظاهر دو و سه روزه‌اند ولي بر گرديم به عقب و كتابها و مصادر را در نظر گرفته به اين معنا فكر كنيم كه اينها آفرينش آغازين ماسوي اللّه‌اند بلي از نظر وجود مادي بچه هستند ولي اينها عرشيان مجردند كه خداوند تمامي مخلوقات را با حضور و شهود اينها آفريده است براي اطلاع بيشتر به سرچشمه حيات مؤلّف از صفحه 18 ببعد رجوع نمائيد. از نظر تكويني به خيلي از مسائل عادي فائقند مگر طبق نص صريح قرآن كريم عيسي بن مريم و بچه خاندان عزيز مصر در بچه گي حرف نزدند بالاتر از اين مگر تاريخ معتبر، قرآن خواندن سر مبارك امام حسين عليه السلام را در نوك نيزه بما باز گو نكرده است اما خواندن آنهمه كتاب در مدت كوتاه، اگر زمان قديم بود باز با دلائل بالا جواب مي‌داديم ولي در عصر فضا و در زمان اينترنت و رايانه و امثال اين اختراعات، پذيرفتن اين گونه مطالب خيلي آسان است چون مي‌بينيم بشر در مدت چند ثانيه ميلياردها اطلاعات و مطالب را در ايت تكنيكها رد و بدل مي‌كند بخصوص اين رد و بدل‌ها در ميان سلسله جنبانان عالم امكان و جهان آفرينش چه مشكلي دارد وانگهي يك جمله از روايت جوابگوي اين اشكال است، آنجا كه فرمود: «ثمّ عاد إلي حال طفوليّته» سپس به حالت بچگي اش بر گشت، از اين سخن معلوم مي‌شود كه اين بده بستانها و رد وبدل‌ها با حالت فوق بشريت و با مقام وراي عالم عادي، صورت گرفته و انجام يافته است (قبلاً در پاورقي روايات بودن اميرمؤمنان عليه السلام با تمامي انبياء را آورديم به آنجا مراجعه شود) البته اين مقام و اين مسائل آن وقت براي ما حل است كه به قول آن چوپان بياباني كه بالاي تلّي نشسته بود و عارفي ازآنجا مي‌گذشت، ديد گله گوسفند را چند گرگ شباني مي‌كند و گوسفندان ره گم كرده را با دُمِ خود بر گردانده به گلّه مي‌رسانند، با تعجب گفت: متي إصطلح الغنم معَ الذئب گو سفندان كيَ باگرگ همسو شده و عقد أخوت بسته‌اند؟! ديد شبان از بالاي تل جواب داد حين اصطلح الرّاعي مع مولاه همسوئي و برادري آنها آن وقت ببار نشست و حقيقت پيدا كرد، كه شبان با مولاي خود همسو شد و طرح دوستي افكند. (از كتاب لئالي الأخبار).

اسلام فراتر از زمان، ص: 278

آگاه باش چقدر عجائب را ترك و براهين را پوشيده گذاشتم زيرا حمل كننده بر آن نيافتم.

آگاه باش مژده بر برادران خوبم كه بعد از كوتاه مدتي مي دانيد بعضي بيانات را و كشف مي شود بر شما كارهاي خوب روشن شود هنگام طلوع (ستارگان) بهرام و كيوان در آن وقت زمين لرزه‌هاي پي درپي از ساحل

جيحون تا بيابان بابل (حله) را فراگيرد و أنقره را زلزله مي گيرد و پرچم ها از كناره جيحون تا به شهرهاي بابل برسد سپس فرمود: بيشتر علامتها بني قنطوره و دست يافتن آنها بر سرزمين عراق و شام و بر شما حكم راند زني به نام ضوية، فتوا دهد بر شما زنان پرده نشين (يعني زنها در اموركشوري دخالت نمايند).
و در نواحي بصره حركاتي خواهد بود كه من آن را بيان نمي كنم و عجم بر عرب غالب شود در اهواز «و كم أشياء أخفيتها لا يطيقها الوعي و لا يصبر علي حملها» ... چقدر چيزهارا پنهان داشتم كه طاقت فراگير (و هضم آن را) ندارند و بر حمل آن طاقت ندارند ...!
در جاي ديگر مي فرمايد: ألا و كم عجائب تركتها و دلائل كتمتها لا أجد لها حملة ... «1»
آگاه باش چقدر (گفتني‌هاي) شگفت آور را ترك نمود و دليل ها را كتمان نمودم
(زيرا) براي آنها حمل كننده نمي يابم ...!
حضرت اميرمؤمنان عليه السلام بعد از پايان خطبه طنتجية فرمود: اين ذكر مجرب است براي قضاي حوائج و دفع شدائد واي مردم ذكر نمي كند كسي از شما اين كلمات را هنگام نزول بلا يا شدت (وگرفتاري) مگر اين كه خداوند آن بلا را بر مي دارد و دفع نمايد، جابر گفت: تنها آن دعا؟! فرمود: بلي و بر آن اضافه كن چهارده نام را سپس سوار شد و رفت.
و آن اين است «تَحَصَّنْتُ بِذي الْمُلْكِ وَ الْمَلَكُوتِ وَ اعْتَصَمْتُ بِذي الْقُدْرَةِ وَ الْجَبَرُوت وَ اسْتَعَنْتُ بِذي الْعِزَّةِ وَ اللَّاهُوتِ مِنْ كُلِّ ما أخافُ وَ أَحْذَر بمحمّد و عليّ و فاطمة و
اسلام فراتر از زمان، ص: 279
الحسن و الحسين و عليّ بن الحسين و محمد بن عليّ و جعفر بن محمد و موسي بن جعفر و عليّ بن موسي و محمدبن عليّ و عليّ بن محمد و الحسن بن عليّ و الخلف القائم المهدي محمد بن الحسن صلوات اللَّه عليهم أجمعين، اقْضِ لي حاجَتي» سپس حاجات خود را از خدا بخواه. «1

26- خطبه بصريه و اخبار از آينده شهر «بصرة» شرح نهج البلاغة: ابن ميثم: گفت: زماني كه امير مؤمنان عليه السلام از جنگ جمل فارغ شد در بصره براي مردم خطبه خواند پس حمد خدا را به جا آورد و به پيغمبر صلي الله عليه و آله درود فرستاد سپس فرمود: يا أهل البصرة! يا أهل المؤتفكة «2» ائتفكت بأهلها ثلاثا وعلي اللّه تمام الرابعة! يا جند المرأة و اعوان البهيمة، رغا «3» فاجبتم، و عقر فانهزمتم (فهربتم) أخلاقكم دقاق، و دينكم نفاق و ماؤكم زعاق «4» بلادكم انتن بلاد اللّه تربة، و ابعدها من السماء، بها تسعة أعشار الشر المحتبس فيها بذنبه، و الخارج منها بعفو اللّه، اي اهل بصره‌اي اهل مؤتفكة به اهل خودش سه مرتبه فرورفته و برخداست تمامي چهارم، اي لشكر زن و ياران حيوان (شتر) صدا كرد (و ضجه كشيد) جواب داديد و خوابيد، فرار نموديد اخلاقتان ناميزان و دين تان دوروئي و آبتان تلخ و شهرتان بدبوترين شهرهاي خداست از نظر خاك و دورترين بر آسمان، بر آن نُه دهم شر است براي كساني كه به گناهانش در آن محبوس شده است و بيرون رونده از آن به بخشش خدارفته است كأني أنظر إلي قريتكم هذه وقد طبقها «5» الماء حتي ما يري منها إلا شرف المسجد كأنه جؤجؤ طير في لجة بحر و ساق الي قوله: اذا هم راوا البصرة قد تحولت اخصاصها «6» دورا، و آجامها «7» قصورا، فالهرب! الهرب! فانه لابصرة لكم

اسلام فراتر از زمان، ص: 280

يومئذ. «1»

گويا مي نگرم به اين شهر شما كه آب آن را فرا گرفته است تا جائي كه ديده نمي شود از آن چيزي مگر شرفه‌هاي مسجد مانند سر پرنده درآب دريا،- فرمايشش را ادامه داد تا فرمود:- زماني كه آنها ديدند خانه‌هاي چوبي و از ني ساخته شده بصره را خانه ها محكم گرديده و نيستانش تبديل به كاخ ها شده است، در آن صورت است پس فرار كنيد فرار چون بصره نيست براي شما در آن روز!.

ثم التفت عن يمينه فقال: كم بينكم و بين الأُبُلة؟ «2» فقال له المنذر بن الجارود: فداك إبي و امّي: اربعة فراسخ. قال له: صدقت، فوالذي بعث محمدا صلّي اللّه عليه و آله و اكرمه بالنبوة، و خصّه بالرسالة، و عجل بروحه الي الجنة لقد سمعت منه كما تسمعون مني ان قال: سپس به طرف راست توجه نمود و فرمود: چقدر مسافت است ميان شما وابله؟ پس منذر بن جارود گفت: پدر و مادرم فداي تو باد، چهار فرسخ، به او فرمود: راست گفتي به حق خدائي كه محمد را به نبوت برانگيخته و اورا

گرامي داشته است و به رسالت مخصوص گردانيده و روح شريفش به بهشتش شتاب نموده (و برده) است، بتحقيق من شنيدم از او آن گونه كه شما از من شنويد. اين كه فرمود:
يا علي هل علمت ان بين التي تسمي البصرة والتي تسمي الابلة اربعة فراسخ وسيكون في
اسلام فراتر از زمان، ص: 281
التي، تسمي الابلة موضع اصحاب العشور، يقتل في ذلك الموضع من امتي سبعون الف شهيد، هم يومئذ بمنزلة شهداء بدر. اي علي آيا مي داني ميان آنچه كه بصره مي گويند و آنچه كه «ابلّه» مي نامند، چهار فرسخ است و به زودي آنچه كه ابلّه مي گويند محل (مأمورين) ده يك (و ماليات بگيرها) خواهد بود! كشته مي شود در آن محل از امت من هفتاد هزار شهيد، آنها آن روز مانند شهداي بدر خواهند بود.
فقال له المنذر: يا أمير المؤمنين، و من يقتلهم؟ فداك ابي و امي قال: يقتلهم اخوان و هم جيل «1» كأنّهم الشياطين، سود الوانهم، منتنة ارواحهم «2»، شديد كلبهم «3»، قليل سلبهم، طوبي لمن قتلوه. ينفر «4» لجهادهم في ذلك الزمان قوم هم اذلة عند المتكبرين من اهل ذلك الزمان، مجهولون في الارض، معروفون في السماء، تبكي السماء عليهم وسكانها، و الأرض و سكّانها پس منذر عرض كرد اي اميرمؤمنان كهِ مي كشد آنهاراپدر و مادرم فداي تو باد؟ فرمود: مي كشد آنهارا برادراني، آنها گروهي اند مانند شياطين، رنگشان سياه و روحشان گنديده، قدرت (و حمله شان) سخت و كم است دستگير شدنشان (به دشمن غنيمت يا اسير كم مي دهند)، خوش به حال آنانكه (در دست آنها) كشته مي شوند، بسيج مي شوند به جهاد آنها در آن زمان قومي كه ذليلند نزد متكبرهاي اهل آن زمان، ناشناخته‌اند در زمين و معروفند در آسمان، مي گريد بر آنها آسمان و اهل آسمان، و زمين و ساكنينش.
- ثم هملت «5» عيناه بالبكاء ثم قال:- ويحك يا بصرة من جيش لارهج له و لا حس! «6»
فقال
اسلام فراتر از زمان، ص: 282
له المنذر: يا امير المؤمنين، و ما الذي يصيبهم من قبل الغرق مما ذكرت؟ وما الويح؟ فقال:
هما بابان: فالويح باب رحمة، و الويل باب عذاب يا ابن الجارود، نعم، تارات عظيمة «1»:
منها عصبة «2» يقتل بعضها بعضا، و منها فتنة يكون بها اخراب منازل و خراب ديار و انتهاك «3»
اموال و سباء نساء يذبحن ذبحا،- سپس چشمان امام عليه السلام پر از

اشك شد و سپس فرمود: واي برتو اي بصره از لشكري كه نه گردي دارند و نه حسي، منذر گفت: اي اميرمؤمنان چه مي رسد بر آنها پيش از غرق شدن از چيزهائي كه گفتي و ويح چيست؟! فرمود: آنها دو دَر است، ويح دَرِ رحمت است و ويل دَرِ عذاب اي فرزند جارود، بلي جريان‌هاي بزرگي است، يكي از آنها دسته‌اي است كه همديگر را به قتل مي رسانند و از آن است فتنه‌اي كه با آن تخريب منزل ها و ويراني محل
(سكونت) ها و غارت اموال و اسارت زنهاست كه آنها را سر مي برّند سر بريدني،
ياويل امرهن حديث عجيب! و منها ان يستحل بها الدجال «4» الأكبر الأعور الممسوح العين اليمني والاخري كأنّها ممزوجة بالدم لكأنّها في الحمرة علقة، ناتئ الحدقة كهيئة حبة العنب الطافية «5» علي الماء، فيتبعه من أهلها عدة من قتل بالأبلة من الشهداء، انا جيلهم في صدورهم، يقتل من يقتل، و يهرب من يهرب، ثم رجف، ثم قذف، ثم خسف ثم مسخ، ثم الجوع الأغبر، ثم الموت الأحمر و هو الغرق. «6»
اي واي كارشان شگفت آور است، و از
اسلام فراتر از زمان، ص: 283
آن جريان يكي رسيدن دجال بزرگ لوچ چشم راست ماليده شده و آن يكي چشمش آغشته به خون مانند اين كه از سرخي يك لخته (خون) است و حدقه كوچك و چشم مانند دانه انگور شنا كننده در آب است، پس به او تبعيت مي كند از اهل (بصره) به تعداد كشته شده گان ابله از شهداء، انجيلهايشان در سينه ها بعضي كشته شده و بعضي مي گريزند سپس زلزله و پشت سرش سنگباران و سپس فرورفتن و بعد مسخ شدن و در پي آن گرسنگي سخت (و غبار آلود) و در نهايت مرگ سرخ و آن هم غرق شدن است!!.
يا منذر ان للبصرة ثلاثة اسماء سوي البصرة في الزبر الأول (زبر الأول) لا يعلمها الا العلماء: منها الخريبة، و منها تدمر، و منها المؤتفكة «1»
؛ اي منذر براي بصره در كتاب‌هاي اول سه نام جز بصره دارد و نمي داند آن را مگر دانشمندان، يكي «خريبه» و «تدمر» و (سومي) «مؤتفكة» است
حضرت مقداري از صفات اهل بصره و زندگيشان تعريف و توصيف فرمود، تا به اينجارسيد؛
غير ان حكم اللّه ماض، و قضاؤه نافذ لا معقب لحكمه و هو سريع الحساب.
يقول اللّه" وَ إِن مِّن قَرْيَةً إِلا نحْنُ مُهْلِكوها قَبْلَ يَوْمِ الْقِيامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوها عَذَاباً شدِيداً كانَ ذالِك في الْكِتابِ مَسطوراً (58). «2»
چه مي شود كرد حكم خدا گذرنده (وانجام يابنده) است وقضايش نافذ است و بازدارنده بر حكمش نيست و سريع الحساب است (چون) خداوند

مي فرمايد: (نيست شهري مگر اين كه ما آن را هلاك مي سازيم پيش از قيامت يا عذابش مي كنيم عذاب شديد، اين روش در كتاب (قضا و قدر) نوشته شده است.
پس حضرت خطبه را ادامه داد تا اين كه از زبان رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
و انّي رأيت بقعة علي شاطئ البحر تسمي البصرة، فاذا هي ابعد الارض من السماء و اقربها
اسلام فراتر از زمان، ص: 284
من الماء، و انها لاسرع الارض خرابا و اخشنها ترابا و اشدها عذابا، و لقد خسف بها في القرون الخالية مرارا، و ليأتين عليها زمان، وانّ لكم يا اهل البصرة و ما حولكم من القري من الماء ليوما عظيما بلاؤه، واني لأعلم موضع منفجره من قريتكم هذه، ثم امور قبل ذلك تدهمكم عظيمة اخفيت عنكم و علمناها، فمن خرج عنها عند دنو غرقها فبرحمة من اللّه سبقت له، و من بقي فيها غير مرابط «1» بها فبذنبه و ما اللّه بظلام للعبيد. «2»
و من ديدم بقعه‌اي را در ساحل دريا بصره ناميده شود پس او دورترين (نقطه) زمين برآسمان است و نزديك ترين است به زمين و آن سريع ترين زمين براي ويران شدن و خشن‌ترين زمين از حيث خاك است و شديدترين محل عذاب است، و بتحقيق آن (شهر) فرو رفته در قرن‌هاي گذشته چندين مرتبه، و البته باز خواهد آمد بر آن زماني
و همانا براي شما اي اهل بصره و پيرامونتان از آب روزي بزرگي هست از نظر بلا و من مي دانم محل شكافته شدن آب را از اين شهر شماو كارهاي قبل از آن را، مي كوبد شمارا بلاي بزرگي كه براي شما پنهان شده است ولي ما مي دانيم آن را پس هركس در نزديك شدن غرق آن، بيرون رود پس با رحمت خداست كه بر او سبقت گرفته است و هركس در آن بماند كه مجبور نباشد پس به خاطر گناهش است و خداوند ظلم كننده بربندگان نيست

27 خطبه 128 نهج البلاغة اي احنف! در اين خطبه از دوحادثه خونبار كه يكي در قرن سوم هجري و ديگري در قرن هفتم هجري رخ داد، اشاره مي فرمايند، فتنه اول همان فتنه ي صاحب الزنج است كه به مدت 15 سال خلافت بغداد و مردم منطقه ي عراق خصوصاً بصره را با مصيبت بزرگي در گير كرد و رخ داد بعدب در نيمه ي اول قرن هفتم است، اين حادثه ي
اسلام فراتر از زمان، ص: 285
بزرگ براي ملت مسلمان دشواري ها و بد بختي هائي داشت (كه در كتاب‌هاي تاريخ مشروحاً بيان گرديده است).
حادثه نخست: فرمود: «يا أحنف! «1» كأنّي به و قد سار بالجيش الّذي لا يكون له غبار و لا لجب و لا قعقعة لُجم و لا حمحمةُ خَيْلٍ يثيرون الأرض بأقدامهم كأنّها أقدام النّعامِ، اي احنف؟ گوئي اورا مي بينم كه با سپاهي حركت مي كند كه از حركت آن، گرد و خاكي برنمي خيزد و فريادي از آن شنيده نمي شود و صداي لگام و دهنه و شيحه اسبان به گوش نمي ررسد (يعني جنگجوياني هستند پا برهنه و بدون اسب و استر و تجهيزات نظامي) زمين را با قدمهاي خود به هيجان و اضطراب در مي آورند، چنانكه گويي قدم‌هاي آنان قم‌هاي شتر مرغ است.
شريف رضي گويد: اين سخن امام عليه السلام اشاره به فتنه صاحب الزّنج است
سپس امام چنين فرمود: «واي بر كوچه‌هاي مستقيم و متناسب و آباد و خانه‌هاي آراسته شما، خانه هايي باكنگره‌اي همچون بال كركسان و آب راه هايي همچون خرطوم فيلان. كسي بركشته‌هاي ايشان نمي گريد و در صد يافتن گمشدگان و غايبان آنان بر نمي آيد و ...
حادثه دوم: سيد رضي قدس سره گويد: امام عليه السلام روزي در توصيف تركان (مغولان) گويد:
«كأنّي أراهم قوماً كأنّ وجوههم المجانّ المطرقة، يلبسون السَّرَقَ والدّيباج، ويعتقبون الخيل العتاق، و يكون هناك استحرارُ قتلٍ حتّي يمشي المجروح علي المقتول، و يكون المُفْلِتُ أقلّ من المأسورِ آنهاً را گروهي مي بينم كه گوئي چهره هايشان همچون سپرهاي است (پهن و گرد، وچهره‌هاي مغولان اين گونه است) پوستي بر روي آن كشيده شده باشد و يا بر آن چسبيده باشد، لباس هايي از حرير و ديبادر بر مي كنند، و اسباني نجيب را يدك مي كشند، در آن وقت و در آنجا كشتاري سخت جريان دارد به طوري كه زخمي ها بر روي كشتگان راه مي روند، و فرار كنندگان از اسيران كمترند.

اسلام فراتر از زمان، ص: 286
چون سخن امام به اينجا رسيد، يكي از اصحاب پرسيد اي امير مؤمنان؟ آيا علم غيب به شما عطا شده است؟! امام عليه السلام خنديد و به آن مرد كه از قبيله كلب بود فرمود: اي برادر كلبي؟ آنچه گفتم علم غيب نيست و همانا كه آن را از صاحب علمي (يعني از پيامبر اعظم صلي الله عليه و آله) آموخته ام همانا علم غيب دانستن وقت قيامت و امور ديگري است كه خداي سبحان درگفته خود «بي گمان علم قيامت نزد خداست» به شمار آورده است؛
بنا براين تنها خداي سبحان مي داند كه در رحمِ مادران چيست؟ نر است يا ماده، زشت است يا زيبا، بخشنده است يا بخيل، از بخشندگي بد بخت است يا نيك بخت، چه كسي هيزم دوزخ است و چه كسي در بهشت همنشين پيامبران است.
اين علم غيب است كه كسي جز خدا آن را نمي داند و جز اين هرچه هست علمي است كه خداوند آن را به پيامبرش آموخته است و پيامبر آن علم را به من ياد داده است و دعا كرده است كه سينه من بتواند آن را درخود نگهدارد و در استخوان‌هاي سينه من قلبي قرار داشته باشد كه بتواند اين علم را در خود جاي دهد .... «1

28- خطبة افتخارية اصبغ بن نباته گويد: اميرمؤمنان عليه السلام خطبه‌اي خواند پس در آن گفت: (جملاتي از ميان فرمايش اميرمؤمنان عليه السلام را در اين جامي آوريم حضرت پس از بيان تعدادي از فضايل ناب خود) فرمود: «الا و انّ للباطل جولة و للحق دولة و انّي ظاعن عن قريب فارتقبوا الفتنة الأموية و الكسروية ثم تقبل دولة بني العباس بالفزع و البأس و تبني مدينة يقال لها الزّوراء بين دجلة و دجيل و فرات «2»، ملعون من سكنها منها تخرج طينةالجبّارين

اسلام فراتر از زمان، ص: 287

آگاه باش همانا براي باطل دور زدن (وگردشي) هست و براي حق دولتي و من به اين نزديكي رفتني هستم پس مراقب باشيد فتنه اموي و سلطنت كسروي را، وسپس مي آيد دولت بني عباس با ترس و وحشت و بنا شود شهري به آن زوراء گويند، ميان دجله و دجيل و فرات، از رحمت خدا به دور است آن كسي كه (بدون عذر) در آن ساكن شود، از آن بيرون آيد خميره ستمگران، تعلي فيها القصور و تسبل السّود و يتعاملون بالمكر و الفجور، فيتداولها بنوالعباس اربعة و عشرون ملكا علي عدد الملك، ثمّ الفتنة الغبراء و القلادةالحمراء و في عقبها قائم الحق يسفر عن وجهه بين اجنحة الاقاليم ألا و انّ لخروجه علامات عشرة: اولها تحريق و تخريق الرّايات في ازقة الكوفة و تعطيل المساجد و انقطاع الحجاج و خسف و قذف بخراسان و طلوع الكوكب المذنب، واقتران النجوم و هرج و مرج و قتل و نهب فتلك علامات عشرة و من العلامة الي العلامة عجب فاذا تمت العلامات قام قائمنا». «1»

بلند شود در آن قصرها و زياد شود در آن راهها (ي عبور ومرور) و خريد و فروش مي كنند با حيله و دريدگي، پس پشت سرهم بني عباس بيست وچهار «2» نفر از آنها در آن (بغداد) سلطنت نمايند به تعداد حروف

«م ل ك»، سپس فتنه گرد و خاك برافراشته (كه در حمله هلاكوخان مغول و تتار كه خليفه مستعصم و يك ميليون و هشتصد هزار نفر از لشكريان و تابعان او قتل عام شدند به گونه‌اي كه شط دجله به رنگ خون در آمد لذا حضرت فرمود:) و گردن بند سرخ!، و پشت سر آن قائم به حق كه پرده از رويش برداشته شود (و ظهورنمايد) و درميان قاره ها (و شهرهاي قاره ها) حكومت كند ويقيناً براي خروج او علامتهاي ده گانه خواهد بود؛

1- سوزاندن (جنگ كنندگان همديگر را)،

2- گشتن پرچمها (ي گوناگون) در كوچه‌هاي كوفه،

اسلام فراتر از زمان، ص: 288

3- تعطيل مسجدها (از حضور در آن).،
4- (ممنوعيت رفتن به حج) و منقطع شدن رفتن حجاج به حج،
5- و فرو رفتن زمين (با زلزله يا بمب يا با هر وسيله ويرانگر ديگر).
6- و سنگباراني (يا بمباراني) از آسمان در خراسان،
7- طلوع ستاره دنباله دار،
8- نزديك شدن ستارگان به همديگر،
9- هرج و مرج (و بي انضباطي در جامعه)،
10- و كشتار و غارت، پس اين است علامات دهگانه كه ميان هر علامت با ديگري عجايب (و شگفتي ها) خواهد بود، وقتي كه اين علامت ها به پايان رسيد، نوبت ظهور قائم ماست

29- بني شديد دركاظمين

29- بني شديد دركاظمين از علي عليه السلام در مورد عراق فرمود: «انّه بعد مضيّ حرف الشّين تقع امور شنيعة بأرض الزوراء اي بغداد علي يد العلج الاشقر من بني الاصفر، علي انّهم كفّار و ايّ كفّار و اشرار و ايّ اشرار! ثمّ يخرجون علي اعقابهم علي يدي رجل من اولادي يهزمهم، ثمّ بعد برهة من الزّمن يخرج اناس فيخربون الشّام و يذبحون الابناء و يستحلّون النّساء و ياتون العراق و يطلبون بني شديد و بني هاشم مسكنه الكاظمين ليسوقوهم معه سوق الغنائم ... «1»
همانا بعد از گذشت حرف شين (شايد منظور حزب شيوعي عراق باشد) امور زشت و قبيح واقع شود در زمين زوراء يعني بغداد به دست كافر اشقر از اولاد فرزندان اصفر «2» علاوه بر اين آنها كافرند چه كافراني و اشرارند چه اشراري سپس (مردم) خروج مي كنند بر نسل آنها بادست مردي از اولاد من و آنها را فراري دهند، سپس بعد از مدت كوتاهي از زمان، خروج نمايد (بعداز آنها) مردماني پس خراب مي نمايند شام را و پسرانشان را سر ببرند و زنانشان را حلال (واسير) نمايند و مي آيند
اسلام فراتر از زمان، ص: 289
بر عراق و جستجو مي كنند از بني شديد (از سادات كه فعلًا در كاظمين ساكنند) و بني هاشم كه مسكنشان كاظمين شود و آنها را مي رانند باخود مانند راندن غنيمت ها ...
دقت در مطالب اين روايت خيلي از اسرارها كشف و مورد ذكر قرار گرفته است، كه بيش از 1400 سال است اين كلمات از حلقوم وحي و الهام تراوش نموده و بيرون آمده است كه يكي بيان امام عليه السلام كاظمين و سكونت قرنها بعد، سادات بني شديد در آن است كه در موقع ذكر اين وقايع نه كاظميني وجود داشت و نه بغدادي و نه بني شديدي!!

30- به گفته جندب گوش دهيد!

30- به گفته جندب گوش دهيد! اين جريان را با ديده عبرت و دقت، مطالعه كرده، خود از زواياي آن، اخبار به غيب اميرمؤمنان عليه السلام را در جاي جاي آن نظاره كرده و منصفانه قضاوت نمائيد!!.
وقتي خوارج (نهروان) از علي عليه السلام جدا شدند و حضرت درطلب آنها بيرون رفت و ما هم با اوبوديم و به اردوگاه آنها رسيديم، ديدم اردوگاه آنها از تلاوت قرآن، مانند كندوي زنبور عسل است و در ميان آنها صاحبان برنس و شخصيت هستند، با ديدن اين منظره به شك افتادم و به كنار رفته از اسب پياده شده و نيزه‌ام را به زمين زدم و كلاهم را زمين گذاشته اسلحه‌ام را گذاشته و لجام اسب را به نيزه بسته به نماز شروع نموده و در نمازم مناجات مي كردم خدايا اگر جنگ با اين قوم در طاعت توست به من اذن بده و اگرمعصيت است، برائت خودت را، برايم روشن كن.
من در اين حال بودم كه علي بن ابي طالب سوار بر استر رسول خدا صلي الله عليه و آله آمد و به من رسيد و فرمود: به خدا پناه ببر اي جندب از شر غضب! پس باسرعت سوي او رفتم، و او پياده شد و بلند شد نماز بخواند، ناگهان مردي سوار بر اسب تتاري، به او نزديك شد پس گفت: اي اميرمؤمنان! فرمود: چه كارداري؟ گفت: آيا بر قوم (خوارج) نياز داري؟! فرمود: چه شده؟ گفت: آنها نهر (نهروان) را گذشتند و رفتند، فرمود: نگذشته‌اند، گفتم سبحان‌اللّه، سپس ديگري آمد كه جري تر از او بود و گفت:
اي اميرمؤمنان! فرمود: چه مي خواهي گفت: آيا بر قوم (خوارج) نياز داري؟! فرمود:
چه شده؟ گفت: آنها نهر (نهروان) را گذشتند و رفتند، فرمود: نگذشته‌اند، گفتم
اسلام فراتر از زمان، ص: 290
اللّه‌أكبر، سپس ديگري آمد و گفت: نهر را گذشتند، فرمود: نگذشته‌اند، گفتم: سبحان اللّه، سپس ديگري آمد كه به اسبش فشار مي آورد و گفت: آيا بر قوم (خوارج) نياز داري؟! فرمود: چه شده؟ گفت: آنها نهر (نهروان) را گذشتند و رفتند، فرمود: ما قطعوه ولا يقطعونه وليقتلن دونه، عهد من اللّه ورسوله! قلت: اللّه اكبر! به خدا پناه ببرنگذشته‌اند، و حتماً نمي گذرند به‌يقين كنار نهر كشته خواهند شد، عهديست از خدا و رسولش، گفتم اللّه‌اكبر.
سپس بلند شده و ركابش را گرفتم و به اسبش سوار شد سپس برگشتم به سوي لباس جنگي ام و آن را پوشيدم و كمانم را آويختم و بيرون رفتم و

اورا همراهي مي كردم پس به من فرمود: اي جندب گفتم: لبيك اي اميرمؤمنان، فرمود: من كسي را به سوي آنها مي فرستم قرآن را بخواند و آنها را به كتاب خدا و سنّت رسولش، دعوت نمايد ولي قبول نكرده و او را تير باران مي نمايند،
اي جندب آگاه باش از ما ده نفر كشته نمي شوند و از آنها ده نفر نجات نمي يابند، پس من سوي قوم رفتم ديدم در اردوگاهشان هستند (وتكان نخورده‌اند).
پس علي عليه السلام يارانش را صدا زد و آنها را به صف نمود سپس از اين سر صف تا آن سر صف دو بار، رفت و آمد كرد و سپس فرمود: كيست اين مصحف را بگيرد و با آن به سوي آن قوم برود و آنها را به عمل كردن بر كتاب خدا و سنّت رسولش، دعوت نمايد ولي آن كس مقتول و وارد بهشت خواهد شد، كسي جواب نداد مگر جواني از بني عامر بن صعصعة، حضرت فرمود: بگير، مصحف را گرفت، فرمود: تو كشته خواهي شد وبر نمي گردي به سوي ما و ترا تيرباران مي كنند؛!،
جوان با مصحف به سوي قوم بيرون رفت پس وقتي كه به آنها نزديك شد كه صدايش را بشنوند، بلند شده و اورا تيرباران نمودند و او رو به ما برگشت و نشست (وشهيد شد).
امام فرمود: بلند شويد به سوي قوم، جندب گويد:: فقتلت بكفي هذه بعد ما دخلني ماكان دخلني ثمانية قبل ان اصلّي الظهر وما قتل منا عشرة، ولا نجا منهم عشرة كما
اسلام فراتر از زمان، ص: 291
قال. «1»
با اين كف دستم بعد از آنكه شكي مرا فرا گرفت، پيش از نماز ظهر، هشت نفر را كشتم و ازما ده نفر كشته نشد و از آنها نيز ده نفر نجات نيافت آن گونه كه فرموده بود

31- اين گاو حامله و .. ابن عباس گويد: گاوماده‌اي از جلوي امام حسن عليه السلام گذشت، حضرت فرمود: «هذه حبلي بعجلة انثي لها غرّة في جبهتها، و رأس ذنبه أبيض» اين (گاو) باردار است به گوساله ماده‌اي كه در پيشاني اش خال سفيدي دارد و سر دمش هم سفيد است!»
ما با قصاب رفتيم وقتي كه آن را سر بريد ديديم آن گونه است كه حضرت فرموده بود، گفتيم: آيا خداي سبحانه نمي فرمايد «وَيَعْلَمُ مافي اَلْاَرْحامِ»؟ پس چگونه اين را دانستي؟! فرمود: ما (علم) مكنون و مخزون و مكتومَ را مي دانيم كه نه ملك مقرب و نه نبي مرسل از آن اطلاع دارد جز محمد و ذريه‌اش

32- حيانمي كني به محضر امامت جنب مي آيي؟!

32- حيانمي كني به محضر امامت جنب مي آيي؟! اعرابي به محضر امام حسين عليه السلام وارد شد حضرت به او فرمود: «اما تستحيي يا اعرابي ان تدخل الي امامك و انت جنب؟! (و قال) انتم معاشرالعرب اذا خلوتم خضحضتم» «2»
آيا حيا نمي كني اي اعرابي به محضرامام خودت جنب داخل مي شوي و فرمود: شما گروه عرب ها وقتي خلوت كرديد، جلق مي زنيد!.
اين عرب به نزديك مدينه كه رسيد و دور وبر خود را خلوت ديده استمناء نموده بود كه حضرت آن را مورد عتاب قرار داد.
يك عرب بياباني را به محض ديدن پرخاش مي كند و سرّ درون او را بازگو مي نمايد! آيا اين علم اكتسابي است يا از مبدء ديگر سرچشمه مي گيرد؟!

33- بيان وقايع متفرقه از امام باقر عليه السلام

33- بيان وقايع متفرقه از امام باقر عليه السلام جابر جعفي، از أبي جعفر عليه السلام مي فرمود: الزم الأرض لا تحركن يدك و لا رجلك ابدا حتي تري علامات اذكرها لك في سنة، ملازم زمين باش، حركت نده دست و پاي خود را ابداً تا علاماتي را كه مي گويم ببينيد در يك سال،
1 و تري مناديا ينادي بدمشق، و ببيني منادي ندا مي كند در دمشق،
2 و خسف بقرية من قراها، و فرورفت روستائي از روستاهاي آن،
3 و يسقط طائفة من مسجدها و فرو ريخت مقداري از مسجدش،
4 فاذا رأيت الترك جازوها، پس زماني كه ديدي تركها از آن گذشتند،
5 فاقبلت الترك حتي نزلت الجزيرة، پس ترك آمد تا فرود آمدند در جزيره،
6 و اقبلت الروم حتي نزلت الرملة، و روميان آمد و تا نزول نمودند در رمله،
7 و هي سنة اختلاف في كل أرض من أرض العرب. و آن سال اختلاف است در تمامي سرزمين عرب ها؛
8 و ان اهل الشام يختلفون عند ذلك علي ثلاث رايات: الأصهب والأبقع و السفياني مع بني ذنب الحمار مضر، و مع السفياني اخواله من كلب فيظهر السفياني و من معه علي بني ذنب الحمار، حتي يقتلوا قتلا لم يقتله شيئ قط ... «1»
و همانا اهل شام اختلاف مي كنند در آن زمان بر سه پرچم، اصهب و ابقع و سفياني با بني ذنب الحمار (قبيله) مضر، و با سفياني مي باشند، دائي هايش از (طايفه) كلب، پس سفياني ظاهر شود و هركه با او هست بر (جنگ) بني ذنب الحمار، تا كشتاري كنند (و كشته شوند) كه ابداً چيزي مثل آن ديده نشده است؛ تا آخر خبر طولاني كه علائم و آينده زيادي در آن ذكر گرديده است و ما به خاطر اختصار نياورديم، جويندگان مي توانند به آدرس داده شده مراجعه نمايند

34- پيشگوئي‌هاي امام صادق عليه السلام مرحوم كليني در روضة الكافي: «1» از محمد بن يحيي: از أحمد بن محمد: از بعض أصحابش: و علي بن إبراهيم: از پدرش: ازابي عمير جميعاً: از محمد بن أبي حمزة از حمران نقل مي كند كه روزي در حضور امام صادق عليه السلام سخن از خلفاي جور و وضع بدي كه شيعيان در پيش آنان (بني عباس) دارند به ميان آمد و اين سخن به خاطر آن پيش آمده بود كه زرق و برق موكب «2» خلافت منصور: چشم بعضي از شيعيان را خيره ساخته بود و از ديدن اين كه امام: سوار بر الاغي در كنار منصور راه مي رفت به شدت ناراحت شده بودند.
امام صادق عليه السلام اصل جريان را اين چنين نقل مي كند:
چون به خانه برگشتم يكي از دوستان ما به نزد من آمده گفت: قربانت گردم به خدا من شما را در موكب (سلطنتي) ابن جعفر ديدم كه بر الاغي سوار بوديد و او بر اسبي سوار بود و از روي اسب با شما سخن مي‌گفت: مثل اين كه شما زير دست او بوديد و من كه چنين ديدم پيش خود گفتم: اين حجت خدا بر مردم: و رهبري است كه بايد به او اقتدا شود و اين ديگري كسي است كه ظلم و ستم مي كند و فرزندان پيامبر را
اسلام فراتر از زمان، ص: 294
مي كشد و خونهاي ناحق روي زمين مي‌ريزد و با اين حال او در موكب سلطنتي و در چنين شوكت است و تو بر الاغي سواري؟ و از اين منظره اسف‌انگيز شك و ترديد در دلم راه يافت و از آن بر دين و عقيده ام ترسيدم.
امام فرمود: به او گفتم: اگر تو فرشتگاني را گرداگرد من و پيش رو و پشت سر و طرف راست و چپ من بودند: مي‌ديدي او و بساط سلطنتش را كوچك مي‌شمردي. آنگاه آن مرد گفت: اكنون دلم آرام شد. سپس گفت: تاكي اينان بايد سلطنت كنند؟ گفتم:
آيا نمي‌داني هرچيزي مدتي دارد؟ گفت: چرا گفتم: آيا به تو سود بخشد اگر بداني به سر آمدن دوران آنها، هرگاه زمانش فرا رسد از چشم به هم زدن زودتر برسد اگر تو حال آنان را در نزد خداي عزوجل مي‌دانستي كه چه حالي دارند، خشم تو نسبت به آنان بيشتر مي‌شد و اگر تو كوشش كني با همه مردم روي زمين كه آنان را از نظر گناه در وضعي سخت‌تر از وضعي كه اكنون در آن هستند، در آورند، نخواهند توانست پس شيطان ترا نلغزاند به راستي عزت از آن خدا و رسول او و مؤمنان است ولي منافقان نمي‌دانند آيا نمي‌داني هركس چشم به راه دولت ما باشد و بر آزار و ترسي كه مي‌بينند صبر نمايد فرداي قيامت در زمره ما محشور گردد.

سپس مام صادق عليه السلام به جزئيات علائم و مفاسدي كه در آستانه انقلاب مهدي فراگير جامعه بشري مي‌گردد، اشاره فرمود كه گوئي اين پيشگوئي ها مربوط به همين قرن حاضر است.
مفاسدي كه در آستانه انقلاب مهدي فراگير جامعه مي‌شود:
اينك متن روايت با شمارش نوع مفاسدي كه بعضي از آنها جنبه اجتماعي و سياسي و بعضي جنبه اخلاقي دارد از نظر خواننده گرامي مي گذرد:
1- فاذا رأيت الحق قدمات و ذهب اهله آنگاه كه ديدي حق مرده و اهل حق از ميان رفتند.
2- و رأيت الجور قد شمل البلاد وديدي كه ستم همه جا را فرا گرفته است
3- و رأيت القرآن قد خلق و احدث فيه ماليس فيه و وجّه علي الاهواء و ديدي كه قرآن فرسوده شده: و بدعتهائي از روي هوا و هوس در مفاهيم آن آمده است.
4- و رأيت الدين قد انكفا كما ينكفيء الاناء. وديدي كه دين بي محتوا شده همانند

ظرفي كه، واژگون سازند.
5- و رأيت اهل الباطل قد استعلوا علي اهل الحق. و ديدي كه اهل باطل بر اهل حق بزرگي جويند.
6- و رأيت الشر ظاهرا لاينهي عنه و يعذر اصحابه. وديدي كه شر آشكار است و از آن نهي نمي‌شود و هركه كار زشت انجام دهد معذورش دارند.
7- و رأيت الفسق قد ظهر و اكتفي الرجال بالرجال و النساء بالنساء وديدي كه فسق آشكار گرديده و مردان به مردان و زنان به زنان اكتفا كنند.
8- و رأيت المؤمن صامتا لايقبل قوله. وديدي كه شخص مؤمن سكوت اختيار كرده و سخنش را نپذيرد.
9- و اذا رأيت الفاسق يكذب و لايرد عليه كذبه و فريته. وديدي كه شخص فاسق دروغ گويد و كسي دروغ و افترايش را بر او باز نگرداند.
10- و رأيت الصغير يستحقر بالكبير. وديدي كه بچه كوچك مرد بزرگ را خوار شمارد،
11- و رأيت الارحام قدتقطعت. و ديدي كه پيوند خويشاوندي بريده شده.
12- و رأيت من يمتدح بالفسق يضحك منه ولايرد عليه قوله. و ديدي هر كه را به كار بد بستايند خوشحال گردد و سخن گوينده را به خودش باز نگرداند.
13- و رأيت الغلام يعطي ماتعطي المرأة. و ديدي كه پسر بچه همان كند كه زن كند.
14- و رأيت النساء يتزوّجن النساء. و ديدي كه زنان با زنان ازدواج نمايند.

15- و رأيت الثناء قد كثر. و ديدي كه مداحي و چاپلوسي فراوان شده.
16- و رأيت الرجل ينفق المال في غير طاعة اللَّه فلاينهي عنه ولايؤخذ علي يديه. و ديدي كه مرد مال خود را در غير طاعت خدا خرج كند و كسي از او جلوگيري نكند.
17- و رأيت الناظر يتعوذ باللَّه ممايري المؤمن فيه من الاجتهاد. و ديدي كه نگاه كننده، به خدا پناه مي برد از آنچه مؤمني را مي بيند از كوشش وتلاشي كه در آنست.
18- و رأيت الجار يوذي جاره و ليس له مانع. و ديدي كه همسايه: همسايه خود را اذيت كند و مانعي براي او در اين كار نباشد
19- و رأيت الكافر فرحا لما يري في المومن مرحا لما يري في الارض من الفساد. و
اسلام فراتر از زمان، ص: 296
ديدي كه كافر خوشحال است از آنچه در مؤمن مي‌بيند از ناراحتي آنچه كه در روي زمين فساد و تباهي مي بيند.
20- و رأيت الخمور تشرب علانية و يجتمع عليها من لايخاف اللَّه عزوجل. و ديدي كه شراب آشكارانوشيده شود و براي نوشيدنش گرد هم آيند كساني كه از خداي عزوجل نمي‌ترسند.
21- و رأيت الآمر بالمعروف ذليلا. و ديدي كه امر به معروف كننده خوار است
22- و رأيت الفاسق فيما لايحب اللَّه قويا محمودا و ديدي كه فاسق در آنچه خدا دوست ندارد نيرومند و ستوده است.
23- و رأيت اصحاب الآيات يحقرون و يحتقر من يحبهم. و ديدي كه اهل قرآن و هركه آنان را دوست دارد تحقير شدند.
24- و رأيت سبيل الخير منقطعا و سبيل الشر مسلوكا. و ديدي كه راه خيربسته شده و راه شر مورد توجه قرار گرفته است.
25- و رأيت بيت اللَّه قد عطّل و يؤمر بتركه. و ديدي كه خانه كعبه تعطيل شده و دستور به ترك آن داده مي‌شود.
26- و رأيت الرجل يقول مالايفعله. و ديدي كه مرد مي گويد چيزي را كه به آن عمل نمي كند.
27- و رأيت الرجال يتمنون للرجال و النساء للنساء. ديدي كه كه مردان تمناي مردان كنند و زنان براي زنان (ياخود را براي هم جنس خود فربه مي كنند!).
28- و رأيت الرجل معيشته من دبره و معيشة المراة من فرجها. و ديدي كه گذران مرد
از عقب اوست و زندگي زن از فرج او.
29- و رأيت النساء يتخذون المجالس كما يتخذها الرجال و ديدي كه زنان

مانند مردان براي خود انجمنها ترتيب دهند.
30- و رأيت التانيث في ولد العباس قد ظهر واظهروالخضاب وامتشطوا كما تمشط المراة لزوجها. و ديدي كه در ميان فرزندان عباس كارهاي زنانگي آشكار گشته و خود را مانند زنان زينت مي كنند همان طور كه زن براي جلب نظر شوهرش خود را آرايش مي كند.
اسلام فراتر از زمان، ص: 297
31- و اعطوا الرجال الاموال علي فروجهم و تنوفس في الرجل و تغاير عليه الرجال. ودادند به مردهااموال خود را كه با آنها يا زنانشان عمل نامشروع انجام دهند و در مردها رقابت كردند و بر آن به همديگر پيشي گرفتند.
32- و كان صاحب المال اعز من المؤمن. و باشد شخص متمول از شخص با ايمان عزيزتر است.
33- و كان الربا ظاهرا لايُعيّر. و بود رباخواري آشكار (و رباخوار) مورد ملامت قرار نمي‌گيرد.
34- و كان الزنا تمتدح به النساء. و بود زنها به عمل زنايشان افتخار كننده (وتعريف و تشويق شونده).
35- و رأيت المراة تصانع زوجها علي نكاح الرجال. و ديدي كه زن براي نكاح مردان با شوهر خود همكاري كند.
36- و رأيت اكثر الناس و خير بيت من يساعد النساء علي فسقهن. و ديدي كه بيشتر مردم و بهترين خانه‌ها آن باشد كه به زنان در هرزگيشان كمك كند.
37- و رأيت المؤمن محزونا محتقرا ذليلا. و ديدي كه مؤمن به خاطر ايمانش غمناك و پست و خوار گردد.
38- و رأيت البدع و الزنا قدظهر. و ديدي كه بدعت و زنا آشكار گردد.
39- و رأيت الناس يعتدون بشاهد الزور. ديدي كه مردم به شهادت ناحق اعتماد كنند 40- و رأيت الدين بالراي و عطّل الكتاب و احكامه. و ديدي كه دستورات ديني طبق تمايلات اشخاص تفسيرگردد.
41- و رأيت الحرام يُحلّل و رأيت الحلال يُحرّم. و ديدي كه حلال تحريم مي‌شود و حرام مجاز.
42- و رأيت الدين بالراي و عطل الكتاب و احكامه. و ديدي دين بارأي (و دلبخواهي) شد و قرآن و احكامش تعطيل گشت.
43- و رأيت الليل لايستخفي به من الجرأة علي اللّه. و ديدي كه مردم چنان در ارتكاب گناه جري شده‌اند كه منتظررسيدن شب نيستند.
44- و رأيت المؤمن لا يستطيع ان ينكر الا بقلبه. و ديدي كه مؤمن نتواند كار بد را
اسلام فراتر از زمان، ص: 298

نكوهش كند جز با قلب.
45- و رأيت العظيم من المال ينفق في سخط اللَّه عز وجل. و ديدي كه مال كلان در راه غضب الهي خرج شود.
46- و رأيت الولاة يقربون اهل الكفر ويباعدون اهل الخير. و ديدي كه زمامداران به كافران نزديك شوند و از نيكان دوري گزينند.
47- و رأيت الولاة يرتشون في الحكم. و ديدي كه واليان در داوري رشوه گيرند.
48- و رأيت الولاة قباله لمن زاد. و ديدي كه پستهاي حساس دولتي به مزايده گذارده شود.
49- و رأيت ذوات الارحام ينكحن ويكتفي بهن. و ديدي كه مردم با محارم خود نزديكي كنند و به آنها اكتفاء شود.
50- و رأيت الرجل يقتل علي التهمة وعلي الظنة. و ديدي كه به تهمت و سوء ظن، مرد به قتل مي‌رسد.
51- و يتغاير علي الرجل الذكر فيبذل له نفسه و ماله. و مرد به مرد پيشنهاد عمل زشت مي كند و خود و اموالش را در اختيار او مي‌گذارد.
52- و رأيت الرجل يُعيّر علي اتيان النساء. و ديدي كه مرد به خاطر آميزش با زنان مورد سرزنش قرار گيرد (كه چرا با مردان آميزش نمي كند).
53- و رأيت الرجل يأكل من كسب امرأته من الفجور، يعلم ذلك ويقيم عليه.
و ديدي كه مرد از كسب زنش از هرزگي نان مي‌خورد و، مي‌داند و به آن تن مي‌دهد.
54- و رأيت المراة تقهر زوجها، وتعمل ما لا يشتهي وتنفق علي زوجها.
و ديدي كه زن بر مرد خود مسلط شود و كاري را كه مرد نمي‌خواهد انجام دهد و به شوهر خود خرجي مي‌دهد.
55- و رأيت الرجل يكري امراته وجاريته ويرضي بالدني من الطعام والشراب.
و ديدي كه مرد: زن و كنيزش را (براي زنا) كرايه مي‌دهد و به خوردني و نوشيدني پستي تن در مي‌دهد.
56- و رأيت الايمان باللَّه عز وجل كثيرة علي الزور. و ديدي كه سوگندهاي بناحق بنام خدا بسيار گردد.
اسلام فراتر از زمان، ص: 299
57- و رأيت القمار قد ظهر. و ديدي كه قمار آشكار شود.
58- و رأيت الشراب يباع ظاهرا ليس له مانع. و ديدي كه شراب فروخته شودآشكا را وبرآن مانعي نيست
59- و رأيت النساء يبذلن انفسهن لأهل الكفر. و ديدي كه زنان مسلمان خود را در اختيار كافران مي‌گذارند.

60- و رأيت الملاهي قد ظهرت يمر بها، لا يمنعها احد احداَ و لا يجترء أحد علي منعها.
و ديدي كه لهو و لعب آشكار گشت و كسي از كنار آن عبور مي كند از آن جلوگيري نكند و كسي جرأت جلوگيري از آن را ندارد.
61- و رأيت الشريف يستذله الذي يخاف سلطانه. و ديدي كه مردم شريف را خوار كند كسي كه مردم از تسلط و قدرتش ترس دارند
62- و رأيت اقرب الناس من الولاة من يمتدح بشتمنا اهل البيت. و ديدي كه نزديك ترين مردم به فرمانروايان كسي است كه مدح شود به دشنام گفتن بر ما خانواده (رسولخدا).
63- و رأيت من يحبنا يُزوَّر ولا تقبل شهادته. و ديدي كه هركس ما را دوست دارد دروغگويش دانند و شهادت او را نپذيرند.
64- و رأيت الزور من القول يتنافس فيه. و ديدي كه برسرگفتن حرف زور و ناحق، مردم با همديگر رقابت كنند.
65- و رأيت القرآن قد ثقل علي الناس استماعه وخف علي الناس استماع الباطل.
و ديدي كه شنيدن قرآن بر مردم سنگين و گران آيد و درعوض شنيدن سخنان باطل بر مردم آسان گردد.
66- و رأيت الجار يكرم الجار خوفا من لسانه. و ديدي كه همسايه: همسايه را گرامي دارد از ترس زبانش.
67- و رأيت الحدود قد عطلت وعمل فيها بالأهواء. و ديدي كه حدود خدا تعطيل شده و در آن طبق دلخواه خود عمل كنند.
68- و رأيت المساجد قد زخرفت. و ديدي كه مساجد زينت داده شد.
69- و رأيت اصدق الناس عند الناس المفتري الكذب. و ديدي كه راستگوترين مردم
اسلام فراتر از زمان، ص: 300
پيش آنها مفتريان دروغگو مي‌باشند.
70- و رأيت الشر قد ظهر والسعي بالنميمة. و ديدي كه شر و سخن چيني آشكار گشته.
71- و رأيت البغي قد فشا. و ديدي كه ستمكاري شيوع يافته.
72- و رأيت الغيبة تُستملح و يبشّر بها الناس بعضهم بعضا. و ديدي كه غيبت را سخن نمكين شمارند و مردم همديگر را بدان مژده دهند.
73- و رأيت الحج والجهاد لغير اللّه. و ديدي كه براي غير خدا به حج و جهاد روند.
74- و رأيت السلطان يذلّ للكافر المؤمن. و ديدي كه سلطان به خاطر كافر مؤمن را خوار كند.
75- و رأيت الخراب قد اديل من العمران. ديدي كه خرابي و ويراني بيش

از عمران و آبادي است.
76- و رأيت الرجل معيشته من بخس المكيال والميزان. و ديدي كه زندگي مرد از كم فروشي اداره مي‌شود.
77- و رأيت سفك الدماء يستخف بها. و ديدي كه خونريزي را آسان شمارند.
78- و رأيت الرجل يطلب الرئاسة لعرض الدنيا ويشهر نفسه بخبث اللسان ليتقي وتسند اليه الأمور. و ديدي كه مرد براي غرض دنيائي رياست مي‌طلبد و خودش را به بد زباني مشهور مي سازد تا از او بترسند و كارها را به او واگذار كنند.
79- و رأيت الصلاة قد استخف بها. و ديدي كه نماز را سبك مي‌شمارند.
80- و رأيت الرجل عنده المال الكثير لم‌يُزكّه منذ ملكه. و ديدي كه مرد مال بسيار دارد ولي از وقتي كه، پيدا كرده زكات، نپرداخته است.
81- و رأيت الميت ينبش من قبره ويؤذي وتباع اكفانه. و ديدي كه قبر مرده را بشكافند و آنهارا بيازارند و كفنهايشان را بفروشند.
82- و رأيت الهرج قد كثر. و ديدي كه آشوب بسيار است.
83- و رأيت الرجل يمسي نشوان ويصبح سكران لا يهتم بما يقول الناس فيه. و ديدي كه مرد روز رابه شب مي رساند با نشئه (شراب) و شب را به مستي صبح كند و اهميت ندهد مردم در باره او چه گويند.
اسلام فراتر از زمان، ص: 301
84- و رأيت البهائم تنكح. و ديدي كه با حيوانات عمل زشت انجام مي‌دهند.
85- و رأيت البهائم يفرس بعضها بعضا. و ديدي كه حيوانات همديگر را بدرند.
86- و رأيت الرجل يخرج الي مصلاه ويرجع وليس عليه شئ من ثيابه. ديدي كه مرد به مصلي مي‌رود ولي چون برمي گردد جامه در تن ندارد.
87- و رأيت قلوب الناس قد قست وجمدت اعينهم وثقل الذكر عليهم. و ديدي كه دل مردم سخت و چشمانشان خشك شده و ياد خدا بر آنان سنگين آيد
88- و رأيت السحت قد ظهر يُتنافس فيه. و ديدي كه كسبهاي حرام شيوع يافته و بر سر آن رقابت كنند.
89- و رأيت المصلّي انما يصلّي ليراه الناس. و ديدي كه نمازخوان براي ريا و خودنمائي نماز مي‌خواند.
90- و رأيت الفقيه يتفقه لغير الدين، يطلب الدنيا والرئاسة. و ديدي كه فقيه براي غير دين فقه مي‌آموزد و دنيا و رياست طلب مي كند
91- و رأيت الناس مع من غلب. و ديدي كه مردم دور كسي را گرفته‌اند كه قدرت دارد.
92- و رأيت الحلال يذم ويعير وطالب الحرام يمدح ويعظم. و ديدي كه

هركس روزي حلال مي‌جويد مورد سرزنش قرار مي‌گيرد و جوينده حرام مورد ستايش و تعظيمي است.
93- و رأيت الحرمين يعمل فيهما بما لا يحب اللَّه، لا يمنعهم مانع ولا يحول‌بينهم وبين العمل القبيح احد. و ديدي كه در مكه و مدينه كارهائي مي كنند كه خداوند دوست ندارد و كسي هم نيست كه مانع شود و هيچ كس آنها را از اين اعمال زشت باز نمي‌دارد.
94- و رأيت المعازف ظاهرة في الحرمين. و ديدي كه آلات لهو و لعب (حتي) در مكه و مدينه آشكار گردد.
95- و رأيت الرجل يتكلم بشئ من الحق ويأمر بالمعروف وينهي عن المنكرفيقوم اليه من ينصحه في نفسه و يقول هذا عنك موضوع و ديدي كه مرد سخن حق گويد و امر به معروف نهي از منكر كند ديگران او را نصيحت كنند و بگويند: (تكليف) اين كار از تو
اسلام فراتر از زمان، ص: 302
برداشته شده است
96- و رأيت الناس ينظر بعضهم الي بعض ويقتدون بأهل الشرور. و ديدي كه مردم به همديگر نگاه كنند و به مردم بدكار اقتداء نمايند.
9- و رأيت مسلك الخير وطريقه خاليا لا يسلكه احد. و ديدي كه مسلك و راه خيربه كلي خالي است و كسي از آن راه نمي‌رود.
98- و رأيت الميت يهزأ به فلا يفزع له احد. و ديدي كه مرده را به مسخره گيرند و كسي براي مرگ او غمگين نشود.
99- و رأيت كل عام يحدث فيه من البدعة و الشر اكثر مما كان. و ديدي كه هرسال حادث شود بدعت و شرارت، بيشتر از آن كه (درسال قبل) بود.
100- و رأيت الخلق والمجالس لا يتابعون الا الاغنياء. و ديدي كه مردم و مجلس ها تبعيت نمي كنند مگر اغنياء را.
101- و رأيت المحتاج يعطي علي الضحك به ويرحم لغير وجه اللَّه. و ديدي كه به فقير چيزي بدهند در حالي كه به او بخندند و براي غيرخدا به او ترحم نمايند.
102- و رأيت الآيات في السماء لا يفزع لها احد. و ديدي كه نشانه‌هاي آسماني پديد آيد ولي كسي از آن هراس نكند.
103- و رأيت النّاس يتسافدون كما يتسافدالبهائم، لاينكر احدٌ منكرا تخوّفا من النّاس.
و ديدي كه مردم در حضور جمع: همانند بهائم مرتكب اعمال جنسي شوند و هيچ كس از ترس: كار زشت را انكار نكند.
104- و رأيت الرجل ينفق الكثير في طاعة غير اللَّه ويمنع اليسير في طاعة اللَّه و ديدي كه مرد در غير اطاعت خدا زياد خرج كند ولي در مورد اطاعت خدا از كم هم دريغ ورزد.

105- و رأيت العقوق قد ظهر واستخف بالوالدين وكانا من اسوء الناس حالا عندالولد و يفرح بان يفتري عليها. و ديدي كه آزار به پدر و مادر آشكار گردد و مقام آنها را سبك شمارند و حال آنها در پيش فرزند از همه بدتر باشد و از اين كه به آنها افترا زده شود خوشحال شوند.
106- و رأيت النساء وقد غلبن علي الملك وغلبن علي كل امر لا يؤتي الا ما لهن فيه هوي.
اسلام فراتر از زمان، ص: 303
و ديدي كه زنها بر حكومت غالب گشته و پستهاي حساس را قبضه كنند و كاري پيش نرود جز آنچه طبق دلخواه آنان باشند.
107- و رأيت ابن الرجل يفتري علي ابيه ويدعو علي والديه ويفرح بموتهما. و ديدي كه پسر به پدر خود افتراء زند و به پدر و مادر خود نفرين كند و از مرگشان خوشحال شود.
108- و رأيت الرجل اذا مرّ به يوم ولم يكسب فيه الذنب العظيم من فجور او بخس مكيال او ميزان او غشيان حرام اوشرب مسكر كئيبا حزينا يحسب انّ ذالك اليوم عليه وضيعةًمن عمره. و ديدي كه اگر روزي بر مردي بگذرد كه در آن روز گناهي بزرگ مرتكب نشده مانند هرزگي يا كم فروشي يا انجام كار حرام يا ميخوارگي آن روز گرفته و غمگين است و خيال مي كند كه روزش به هدر رفته و عمرش در آن روز بي خود تلف شده است.
109- و رأيت السلطان يحتكر الطعام. و ديدي كه سلطان مواد غذايي را احتكار كند.
110- و رأيت اموال ذوي القربي تقسم في الزور ويتقامر بها ويشرب بها الخمور.
و ديدي كه حق خويشاوندان پيامبر (خمس) بناحق تقسيم شود و بدان قمار بازي كنند و ميخوارگي نمايند.
111- و رأيت الخمر يتداوي بها ويوصف للمريض ويستشفي بها. و ديدي كه با شراب مداوا كنند و براي بيمار نسخه نمايند و بدان بهبودي جويند.
112- و رأيت الناس قد استووا في ترك الامر بالمعروف والنهي عن المنكر وترك التدين به. و ديدي كه مردم در مورد ترك امر به معروف و نهي از منكر و بي عقيدگي يكسان شوند.
113- و رأيت رياح المنافقين واهل النفاق قائمة ورياح اهل الحق لا تحرك.
و ديدي كه منافقان و اهل نفاق سروصدايي دارند و اهل حق بي سر و صدا و خاموشند.
114- و رأيت الاذان بالاجر والصلاة بالاجر. و ديدي كه براي اذان گفتن و نماز خواندن مزد بگيرند.
115- و رأيت المساجد محتشية ممن لا يخاف اللَّه، مجتمعون فيها للغيبة واكللحوم اهل

لحق و يتواصفون فيها شراب المسكر. و ديدي كه مسجدها پر است از كساني كه ترس از خدا ندارند و براي غيبت و خوردن گوشت اهل حق به مسجد آيند و در مساجد از شراب مست كننده توصيف كنند.
116- و رأيت السكران يصلّي بالناس وهو لا يعقل و لا يشان بالسّكر واذاسكر اكرم و اتّقي و خيف و ترك لايعاقب بسكره. و ديدي كه شخص مست كه از خرد تهي گشته بر مردم پيشنمازي كند و به مستي او ايراد نگيرند و چون مست گردد گراميش دارند و ترسيده شود و تركش نمايند و به مستي اش كيفرندهند.
117- و رأيت من اكل اموال اليتامي يحمد بصلاحه. و ديدي كه هركه مال يتيمان بخورد شايستگي او را بستايند.
118- و رأيت القضاة يقضون بخلاف ما امر اللَّه. و ديدي كه قضات به خلاف دستور خدا داوري كند.
119- و رأيت الولاة يأتمنون الخونة للطمع. و ديدي كه زمامداران از روي طمع خيانتكاران را امين خود سازند.
120- و رأيت الميراث قد وضعته الولاة لاهل الفسوق والجرأة علي اللَّه يأخذون منهم و يخلونهم ما يشتهون. و ديدي كه ميراث (يتيمان) را فرمانروايان به دست افراد بدكار و بي باك نسبت به خدا داده‌اند از آنها حق و حساب بگيرند و جلوي آنها را رها سازند تا هرچه مي‌خواهند انجام دهند.
121- و رأيت المنابر يؤمر عليها بالتقوي ولا يعمل القائل بما يأمر. و ديدي كه بر فراز منبرها مردم را به پرهيزگاري دستور دهند ولي خود گوينده به آن دستور عمل نكند.
122- و رأيت الصلاة قد استخف بأوقاتها. و ديدي كه وقت نمازها را سبك شمارند.
123- و رأيت الصدقة بالشفاعة لا يراد بها وجه اللَّه ويعطي لطلب الناس. و ديدي كه صدقه به وساطت ديگران به اهل آن دهند بخاطر رضاي خدا ندهند بلكه روي درخواست مردم و اصرار آنها بپردازند.
124- و رأيت الناس همهم بطونهم و فروجهم، لا يبالون بما اكلوا وما نكحوا. و ديدي كه تمام همّ و غم مردم شكم و عورتشان است باكي ندارند كه چه بخورند و با چه آميزش كنند.

125- و رأيت الدنيا مقبلة عليهم. و ديدي كه دنيا به آنها روي آورده است.
126- و رأيت اعلام الحق قد درست. و ديدي كه نشانه‌هاي حق مندرس گشته است.
امام صادق عليه السلام پس از پيش بيني اين حوادث: خطاب به راوي

فرمود:
در چنين موقعي مواظب خود باش نجات خود را از خداوند بخواه
و اعلم انّ النّاس في سخط اللّه عزّ و جلّ و انّما يمهلهم لامر يراد بهم فكن مترقبا واجتهد ليراك اللّه عز و جلّ في خلاف ماهم عليه و بدان كه مردم (با اين نافرمانيها) در غضب خدا هستند و به آنها كه مهلت مي دهد به خاطر كاري است كه براي آنها در نظر گرفته شده است: پس مواظب باش و سعي كن تا خدا ترا: در خلافِ كار آنها ببيند.
اگر عذاب بر آنها فرود آمد و تو درميان آنها بودي، به رحمت خدا شتافتي و اگر بتأخيرافتادي و آنان گرفتار شدند، تو بيرون رفته اي از آنچه كه آنها در جرئت كردن بر خداي عز و جل هستند: و بدان كه خداوند پاداش نيكوكاران را ضايع نمي‌گرداند «و انَّ رَحمَةَ اللّه قَريبٌ مِنَ المُحْسِنينَ» «1» آري: اينها قسمتي از مفاسد رنگارنگي است كه به فرموده امام صادق عليه السلام در مقطعي از زمان دامنگير بشريت خواهد شد و اگر درست دقت كنيم و جهان امروز را تماشا كنيم مي بينيم كه اكثريت قريب به اتفاق اين مفاسد بزرگ، هم اكنون جوامع بشري را فرا گرفته است و انتظار مي‌رود بقيه نيز در آينده جنبه عيني به خود بگيرد راستي آيا اين پيشگوئي ها كه در آن زمان صورت گرفته جنبه اعجاز ندارد و الان مصداق پيدا نكرده و تحقق نيافته است؟!

35- شيخ طبرسي يا شيخ فضل اللّه نوري

35- شيخ طبرسي يا شيخ فضل اللّه نوري امام صادق عليه السلام فرمود: که دو صنف از عجم در لفظ کلمه عدل اختلاف کنند هزارها- هزارها- هزارها- کشته شوند. شيخ طبرسي با ايشان مخالفت نمايد پس به دار آويخته شود. «2»
مؤلف کتاب يأتي علي النّاس بعد از نقل خبر بالا گويد: شايد اين حديث هم اشاره
اسلام فراتر از زمان، ص: 306
به اين قصه باشد که در نوائب الدهور 3/ 328 از دلائل براهين الفرقان از امام جواد عليه السلام نقل کرده است
«گويا مي بينم روزنامه‌هاي پراکنده‌اي را به نام‌هاي گوناگون که نمي بينم براي صاحبان آنها رشد و هدايتي و حفظ نمي کنند صاحبان آنها دين خود را: از هر طرفي که ميل کنند طرف ديگر آنها باطل و ناچيز شود: معارضه مي کند با آنها مردي از اهل طبرستان. «1

بخش 7 احاديث سيأتي

اشاره

بخش 7 احاديث سيأتي روايات زياد از رسول خدا صلي الله عليه و آله با كلمات سيأتي و يأتي و سيأتيكم و سيكون و لياتينّ و كيف بكم و جز آنها، آمده است كه همه آنها اخبار از غيب و بيان وقايع آينده و آيندگان مي باشد و ما قسمتي از اين گونه روايات را ذيلًا در بخش مستقل مي آوريم كه عزيزان خود در محتواي هر يك از آنها دقت و قضاوت نمايند كه ديگر نياز به توضيح و تبيين و تكرار تك تك آنها نباشد.
تنها مطلبي كه لازم به تذكر است و نبايد تا آخر مطالعه اين كتاب فراموش شود، دقت در نص صريح روايات و امّي و بي سواد بودن گوينده و آورنده آن و سپس مراجعه به عقل و وجدان و حكم عادلانه خواستن از اين دو است.
و ضمناً دسته‌اي از روايات غيبيه كه با جمله آخر زمان، وزنان آخرالزمان، اوضاع اسلام و مسلمين و حال زنان ودانشمندان و علماء وو ... را در آينده، بازگو فرموده، منظور از آخر زمان چيست و كَي و چه وقت خواهد بود؟! گذشت زمان تحقق آن روايت هارا، روشن ساخته و معنا خواهد كرد.
ما نيز تعدادي از آن روايات را كه با موضوع كتاب (يعني اخبار به غيب) مطابقت دارد، و در خلال بخش‌هاي سيأتي و يأتي و غير آن مي آوريم، صرفاً براي به اثبات رسانيدن علوم آسماني و ملكوتي بزرگان دين اسلام، رسول خدا صلي الله عليه و آله و دوازده جانشين او عليهم السلام است كه دينش آخرين اديان و خود خاتم پيغمبران است و تا انقراض عالم و برچيده شدن مجموعه فعلي جهان آفرينش، جوامع بشري را اداره خواهد نمود.
پس بعضي هابه محض خواندن روايات اخبار از آينده اسلام و قرآن و علماء و مساجد و اهل مسجد و غير آنها، فوراً قضاوت نابجا و كينه توزانه ننمايند و براي كوبيدن آنها، آن روايت ها را دست آويز و بهانه قرار ندهند، زيرا در ميان هفت ميليارد نفر مردم جهان، يك مشت دانشمندان ديني و مسلمانان مسجدي و قاريان قرآن و غيره را، مصداق اين روايات قراردادن و زير چكمه‌هاي مغرضانه خورد
اسلام فراتر از زمان، ص: 310
كردن، زهي بي انصافي و دور از وجدان سالم است.
پس اولًا معناي لغوي علماء يعني دانشمندان كه شامل همه كساني مي شود كه بهره‌اي از علم داشته و به او عالم و علماء گفته شود و ثانياً درست است كه كلمه علماء بيشتر براي دانشمندان ديني اطلاق مي شود، ولي با دقت در روايات فصل بعد و با در نظر گرفتن جانب انصاف، منظور

از علماء و مسجديان و قاريان و غيره با قطع نظر از دانشمندان اديان مختلف جهان، حد اقل 72 فرقه هالكه است، نه تنها مسجد و اهل مسجد و قاريان و عالمان و غيره، يك فرقه ناجيه مورد قبول خداي عزّ و جلّ و توجه رسول او صلي الله عليه و آله

1- تفرقه مسلمان هابه 73 فرقه روايات زياد از طريق گوناگون ولي قريب المضامين در بسياري از كتاب‌هاي فريقين:
(شيعه و سنّي) از رسول خدا صلي الله عليه و آله آمده است كه آن حضرت فرمود:
1- «ستفترق امّتي ثلاثة (بضعة) و سبعون فرقة، فرقة ناجية و الباقون في النّار» زود باشد امتم بعد از من به هفتاد و سه فرقه منشعب مي شود يك فرقه در رستگاري و باقي همگي در آتشند. «1»
2- باز فرمود: ستفترق امّتي علي ثلاث و سبعين، اثنان و سبعون في النّار و واحدة في الجنّة. «2»
زود باشد امتم بعد از من به هفتاد و سه فرقه منشعب مي شود هفتاد و دو در آتش و يكي در بهشت است.
اسلام فراتر از زمان، ص: 311
3- اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: والّذي نفسي بيده لتفترقنّ هذه الأمّة علي ثلاث و سبعين فرقة كلّها في النّار الّا فرقة واحدة «وَمِمّنْ خَلَقْنا أُمّةٌ يَهْدوُنَ بِالْحَقِ وَ بِهِ يَعْدِلُون» فهذه الّتي تنجوا. وروي عن ابي جعفر و ابي عبداللّه عليهما السلام انّهما قالا نحن هم. «1»
سوگند به كسي كه جانم در دست اوست، البته حتماً اين امت متفرق ميشوند به هفتاد و سه فرقة، همه آنها در آتشند مگر يك فرقة (كه قرآن از آنها چنين ياد كرده است) «از آنان كه آفريده‌ايم، امتي هدايت مي كنند به سوي حق و با آن عدالت را، پيشه خود سازند» پس اين است آن (فرقه) كه نجات مي يابد (و رستگار مي شود)، و از ابي جعفر و ابي عبداللّه عليهما السلام روايت شده است كه فرمودند «ما آن فرقه هستيم».
بنا به روايات فراوان، آن يك فرقه ناجيه، پيروانان مظلوم تاريخ، اميرمؤمنان عليه السلام و اهل بيت اوست كه رسول خدا صلي الله عليه و آله به علي عليه السلام فرمود: اي أباالحسن همانا امت عيسي به هفتاد و دو فرقه متفرق شدند كه يكي رستگار و باقي در آتشند، و امت من هفتاد و سه فرقه مي شوند يكي نجات يافته و باقي در آتشند، گفتم: من النّاجية يا
رسول اللَّه؟ قال المتمسّك بما انت عليه و اصحابه. «2»
كيست آن يك فرقه نجات يافته؟
فرمود: چنگ زنندگان به آنچه كه تو بر آن هستي و اصحاب او.
ودر روايت ديگر فرمود: و هي الّتي تتبع و صيّي عليّاً. «3»
و آن (فرقة)، تبعيت كنندگان وصي من عليست.

و در پاسخ سؤال كنندگان كه آن يك فرقه ناجيه كيانند؟! كراراً فرمود: عليٌّ و شيعته علي و شيعيان اوست يافرمود: انت و شيعتك يا علي آن يك فرقه تو و شيعيان تو است اي علي.
بلي هنوز بدن شريف رسول خدا صلي الله عليه و آله در آغوش اميرمظلوم مؤمنان جهان عليه السلام بود كه سنگ بناي تفرقه و فرقه گرائي گذاشته شد و بعد از گذشت سه روز، تازه به يادشان
اسلام فراتر از زمان، ص: 312
آمد كه رسول خدا صلي الله عليه و آله رحلت نموده و هنوز جنازه شريفه‌اش روي زمين مانده و دفن نشده است!!.
پس روايات مذمت و توبيخ كننده علماء و مسجديان و قاريان قرآن و غيره، عموم 73 فرقه بلكه به طور يقين به استثناي فرقه ناجية 72 فرقه بقيه است

2- از قرآن نمي ماند مگر رسمش

2- از قرآن نمي ماند مگر رسمش در روايات مكرر از رسول خدا صلي الله عليه و آله در باره اسلام و قرآن بيانات گوناگون آمده است كه تقريباً در مضمون روايت ذيل مي باشد كه فرمود:
سيأتي: زمان علي امتي لا يبقي من القرآن الا رسمه، ولا من الأسلام الا اسمه، يسمّون به و هم ابعد الناس منه، مساجدهم عامرة، و هي خراب من الهدي، فقهاء ذلك الزمان شرّفقهاء تحت ظل السماء، منهم خرجت الفتنة واليهم تعود. «1»
به زودي بر امت من مي آيد زماني كه از قرآن نمي ماند مگر رسمش و از اسلام مگر اسمش و با آن ناميده مي شوند اما آنها دورترين مردم بر آنند، مسجدهايشان آباد ولي از هدايت خراب
(و ويران) است، فقهاي آن زمان بدترين فقهادر زير آسمانند، فتنه از آنهابيرون آيد و به سوي خودشان بر مي گردد

3- اسلام وارونه مي شود

3- اسلام وارونه مي شود اميرمؤمنان عليه السلام فرمود:
سيأتي: عليكم زمان يكفا فيه الإسلام كما يكفا الإناء بما فيه. «2»
به زودي براي شما مي آيد زماني اسلام در آن زمان وارونه (وخالي) مي شود مانند خالي شدن آب از ظرف.
امام صادق عليه السلام در روايت مفصلي فرمود: ... و رأيت الدين قد انكفأ كما ينكفيء الاناء. و
اسلام فراتر از زمان، ص: 313
(هرگاه) ديدي كه دين وارونه گشت همانند ظرفي كه، واژگون سازند. «1

4- روها خندان و قلبهاتاريك و 14 اخباريگر! محمد بن عبد الجبار، گويد: امام حسن عسكري عليه السلام به ابي هاشم جعفري فرمود:
اي أبا هاشم،
سيأتي: زمان علي الناس به زودي زماني برمردم مي آيد كه
1- وجوههم ضاحكة مستبشرة، روهايشان خندان و شاد؛
2- وقلوبهم مظلمة متكدرة (منكدرة)، و دلهايشان تاريك (وكدر وتيره) است؛
3- السنة فيهم بدعة، سنت در (ميان) آنها بدعت؛
4- والبدعة فيهم سنة، و بدعت در آنها سنّت مي شود؛
5- المؤمن بينهم محقّر، مؤمن ميان آنان تحقير كرده (و كوچك شمرده) شوند؛
6- والفاسق بينهم موقّر، و فاسق در بين آنان باوقار (ومحترم) مي گردد؛
7- امراؤهم جاهلون جائرون، فرمانروايانشان نادان و ستمگر؛
8- وعلماؤهم في ابواب الظَّلَمَةِ [سائرون] وعلمايشان در درهاي ستمگران در رفت و آمدند.
9- اغنياؤهم يسرقون زاد الفقراء، توانگرانشان معاش فقرارا مي دزدند؛
10- واصاغرهم يتقدمون علي الكبراء، و كوچكهايشان بربزرگانشان پيشي مي گيرند؛
11- وكل جاهل عندهم خبير، وهمه نادان ها نزد آنها خبره (وعالم)؛
12- وكل محيل عندهم فقير، و فريبكاران نزد آنها فقير شمرده مي شوند؛
13- لا يميّزون بين المخلص والمرتاب، ميان راستگو و حيله گر را تمييز نمي دهند؛
14- لا يعرفون الضأن من الذئاب، و گوسفند را از گرك نمي شناسند (و. تشخيص نمي دهند).
15- علماؤهم شرار خلق اللَّه علي وجه الارض، لأنّهم يميلون الي الفسلفة و التصوّف، (آن
اسلام فراتر از زمان، ص: 314
زمان) علمايشان شر خلق خدا در روي زمينند، زيراآنها به فلسفه و صوفي گري روي آورند، وايم اللَّه انّهم من اهل العدول والتحرّف، يبالغون في حبّ مخالفينا، و يُضِلّون شيعتنا و موالينا، ان نالوا منصبا لم يشبعوا عن الرشاء، وان اخذوا عبدوا اللَّه علي الرياء، الا انهم قطاع طريق المؤمنين، والدعاة الي نحلة الملحدين، به خدا سوگند آنها اهل برگشت (ازدين) و منحرف (از ديانت) اند، در محبت مخالفين ما مبالغه مي كنند و شيعيان و دوستان مارا

گمراه مي نمايند، اگر به منصبي دست يافتند، از رشوة سير نمي شوند و اگر گرفتار شدند خدا را به ريا مي پرستند، آگاه باش آنان راهزنان مؤمنان و دعوت كنندگان بر طريقه ملحدين اند، فمن ادركهم فليحذرهم، وليصن دينه وايمانه، ثم قال: يا ابا هاشم هذا ما حدثني ابي، عن آبائه جعفر بن محمد (عليهم السلام)، وهو من اسرارنا، فاكتمه الا عن اهله. «1»
پس هركس آنها را درك كرد در حذر باشند، دين و ايمانشان را (از شر آنها) نگهدارند، سپس فرمود: اي ابا هاشم اين (گفته ها) آن چيزي است كه پدرم از پدرانش جعفربن محمد عليهم السلام حديث كرده و آن از اسرار (خانواده) ماست و آن را پنهان كن مگر از اهلش

5- شكمها خدايانشان و 9 صفات ديگر

5- شكمها خدايانشان و 9 صفات ديگر رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
سيأتي (يأتي:) علي الناس زمان به زودي مي آيد برمردم زماني؛
1- بطونهم آلهتهم شكمهايشان خدايان آنها؛
2- ونساؤهم قبلتهم، و زنانشان قبله هايشان؛
3- و دنانيرهم دينهم، و دينارهايشان دين شان؛
4- و شرفهم متاعهم، و شرفشان متاعشان، باشد؛
5- لا يبقي من الايمان الا اسمه، نمي ماند از ايمان مگر اسمش؛
6- ولا من الاسلام الا رسمه، و از اسلام مگر رسمش؛
7- ولا من القرآن الا درسه، و از قرآن مگر درسش،
8- مساجدهم معمورة من البناء، مسجدهايشان از جهت بنا آباد؛
اسلام فراتر از زمان، ص: 315
9- وقلوبهم خراب عن الهدي، و دلهايشان ازهدايت ويران،
10- علماؤهم شر خلق اللّه علي وجه الارض، علمايشان بدترين خلق خدا در روي زمين مي باشند؛
حينئذ ابتلاهم اللّه في هذا الزمان باربع خصال: جور من السلطان، وقحط من الزمان، وظلم من الولاة والحكام در اين هنگام خداوند آنها را به چهار خصلت گرفتار سازد، ظلم از سلطان و قحطي در زمان و ستم از فرمانروايان وحاكمان،
فتعجبت الصحابة فقالوا: يا رسول اللَّه ايعبدون الاصنام؟ قال: نعم، كل درهم عندهم صنم «1»
اصحاب تعجب نمودند پس گفتند: اي رسول خدا آيا به بت ستايش مي كنند؟! فرمود: بلي هر درهمي نزد آنها بتي خواهد شد

6- از بيش از هزارنفر در مسجد يك مؤمن نباشد عبداللَّه بن عمرو از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
سيأتي علي النّاس زمان يصلّي منهم في المسجد الف رجل و زيادة، لايكون فيهم مؤمن» «2»
به زودي مي آيد برمردم زماني كه هزار و بيشتر از مردم در مسجد نماز مي گذارند، و در ميان آن همه (نمازگذارهاي گروههاي مختلف مسلمان) يك نفر مؤمن (واقعي و از فرقه ناجيه قائلين به امامت و ولايت) وجود نخواهد داشت!. (چند حديث مشابه اين حديث در فصل يأتي خواهد آمد)

7- از علماء مي گريزند مانند گوسفند از گرگ!

7- از علماء مي گريزند مانند گوسفند از گرگ! براي هرفردي از افراد بشر لازم است كه در كارهاي زندگي خود، از متخصصين و خبرگان آن كار راهنمائي بخواهند و از دانايان و عالمان آن رشته بپرسند و استفاده نمايند و در نتيجه عمل به نظر آنها راه گشاي آنان گردد، ولي برابر اخبار به غيب اسلام فراتر از زمان، ص: 316
بزرگان دين چنين معلوم مي شود كه متأسفانه روزي و زماني خواهد رسيد كه مردم از علما و دانشمندان دست برداشته و از آنها گريزان خواهند بود كه الان در عصر ما، اين گفته ها تحقق يافته و مصداقش مشهود است.
رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
سيأتي: (يأتي): زمان علي الناس (علي أمّتي) يفرّون من العلماء كمايفرّ الغنم من الذئب، (فإذا كان كذلك) ابتلاهم اللّه بثلاثة اشياء: الاول يرفع البركة من اموالهم والثاني سلط اللّه عليهم سلطانا جائرا، و الثالث يخرجون من الدنيا بلا ايمان. «1»
(با هردو كلمه سيأتي و يأتي آمده است كه) به زودي براي مردم (برامت من) مي آيد زماني كه از علماء فرار مي كنند مانند فرار كردن گوسفند از گرگ (پس وقتي كه چنين شد) خداوند آنها را به سه چيز مبتلا مي سازد،
1- بركت از اموالشان برداشته مي شود،
2- خداوند برآنها پادشاه ستمگر را مسلط نمايد،
3- از دنيا بي ايمان بيرون مي روند.
در اين روايت فرار مردم از علماء را به فرارگوسفندان از گرگ تشبيه فرموده است! چه تشبيه بجائي، اي بنازم به اين علم آسماني كه امروز ها را آشكارا مي ديده است

8- علماء راباالباس زيبا مي شناسند!

8- علماء راباالباس زيبا مي شناسند! شخصيت و ارزش انسان نه با مال است و دارائي و نه با خوش ظاهري و زيبائي و نه با لباس و خود آرائي (نه همين لباس زيباست نشان آدميت) بلكه ارزش انسان در علم و اخلاق و تقوي و نوع دوستي وو .. مي باشد خواه در لباس زيبا باشد يامندرس و در منظر، خوش نما باشد يا بهم ريخته، ولي زماني مي رسد كه علما و دانشمندان را بالباس زيبا بها دهند نه با معلومات، اگرعلامه دهر باشد و لباس فرسوده، ارزش اجتماعي نخواهد داشت و اگر با وضع آراسته باشد مورد توجه و پربها خواهد بود و در اين مورد رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
سيأتي و يأتي: زمان علي امتي لا يعرفون العلماء الا بثوب حسن ولا يعرفون القرآن الا
اسلام فراتر از زمان، ص: 317
بصوت حسن، ولا يعبدون اللّه الا في شهر رمضان، فاذا كان كذلك سلط اللّه عليهم سلطانا لا علم له ولا حلم له ولا رحم له. «1»
به زودي مي آيد زماني بر امت من علمارا نمي شناسند مگر بالباس زيباو (قرآن كه بايد با هر صوتي و زباني ولحني قرائت شود ولي) قرآن را نمي شناسند مگر با صداي زيبا و (خدا كه بايد در هر ساعت و روز و ماه و سال پرستيده شود ولي) خدارا نمي پرستند مگر در ماه رمضان وقتي كه اينطور شد خداوند مسلط مي كند بر آنها پادشاهي را كه نه علمي داشته باشد و نه حلمي و نه رحمي

9- قاريان زياد و فقهاء كم مي شود! 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
سيأتي: زمان علي امتي يكثر فيه القرّاء وتقلّ الفقهاء ويقبض العلم و يكثر الهرج ثم يأتي من بعد ذلك زمان يقرأ فيه القرآن رجال من أمتي لا يجاوز تراقيهم ثم يأتي: من بعد ذلك زمان يجادل فيه المشرك باللّه المؤمن في مثل ما يقول «2»
به زودي مي آيد زماني بر امت من، قاريان (قرآن) زياد مي شوند و فقهاء كم، و علم (از آنها) بر گرفته مي شود و هرج (وكشتار) زياد، سپس بعد از آن زماني آيد از مرداني امتم قرآن را مي خوانند (ولي) از گردنشان بالا نمي رود، سپس زماني مي آيد مشرك به خدا با مؤمن درگير مي شود در مثل آنچه كه خود مي گويد، (و خود مؤمن را باگفته هاي خود محاكمه مي نمايد!).
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
اسلام فراتر از زمان، ص: 318
... سيأتي: اقوام يقرؤن القرآن يسألون به النّاس» «1»
... حتماً به زودي گروه هائي مي آيند قرآن را مي خوانند و براي (خواندن آن) از مردم سؤال مي كنند (و چيزي درخواست مي نماند)

10- علماء كم و سخنران زياد مي شود 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
سيأتي: علي الناس زمان يقلّ علماؤه و يكثر خطباؤه، من تمسّك بعُشر مايعلم نجا. «2»
به زودي مي آيد بر مردم زماني علمايش كم و سخنرانانش زياد مي شود، (در آن زمان) هركس به يك دهم آنچه مي داند بچسبد (و عمل نمايد) نجات مي يابد.
2- ابي هريره از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «انّكم في زمان من ترك منكم عشر ما أمر به هلك ثمّ يأتي زمان من من عمل منكم بعشر ما أمر به نجا» «3»
همانا شما در زماني هستيد، هركس از شما يك دهم آن را كه به انجام دادن آن مأمور هست، ترك كند هلاك مي شويد (زيرا درمحضر حجت خدا هستيد) سپس زماني مي آيد هركس از شما به يك دهم آنچه كه مأمور به عمل كردن آن هستيد، عمل نمايد، نجات مي يابد (چون دست آنها از حجت الهي كوتاه شود و نيابند).
3- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: من اقتراب الساعة اذا كثر خطباء منابركم ... «4»
از علائم نزديكي ساعت (ظهور) زيادبودن منبري ها و وابستگي علماء به سلاطين است كه حلال كنند برايشان حرام را و حرام نمايند برآنها حلال را پس فتوي دهند آن طور كه
اسلام فراتر از زمان، ص: 319
خود بخواهند و فراگرفتن آنها علم را براي حلال نمودن دينارها و درهم‌هاي شماست و قرآن را: اسباب تجارت خود قرار دهند

11- قران يك شبه از دلها مي رود!

11- قران يك شبه از دلها مي رود! رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
سيأتي زمان يسري علي القرآن في ليلة فيسلخ من القلوب والمصاحف «1»
به زودي مي آيد زماني، بر قرآن جرياني پيش آيد كه در يك شب، از دلها و مصحف ها زدوده (و برداشته) مي شود.
و فرمود: جاري شود بر كتاب خدا شبي پس مردم صبح كنند آيه اي و نه حرفي از آن در دل مسلماني نباشد مگرآنكه نسخ شده باشد. «2

12- به گفته هايشان عمل نمي كنند!

12- به گفته هايشان عمل نمي كنند! رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
سيأتي: في آخر الزمان علماء يزهدون في الدنيا و لايزهدون، و يرغبون في الآخرة و لايرغبون، و ينهون عن الدخول علي الولاة و لاينتهون، و يباعدون الفقراء، و يقربون الأغنياء اولئك هم الجبارون اعداء اللّه. «3»
به زودي مي آيد در آخرالزمان علمائي (مردم را) بر بي اعتنائي به دنيا تشويق مي كنند (اما) خود بي اعتنا نمي شوند و بر رو آوردن به سوي آخرت ترغيب مي نمايند و خود رغبت نمي كنند و از داخل شدن بر واليان، (و فرمانروايان) نهي مي كنند و خود را كنار نمي كشند، و فقرا را (از خود) دور مي سازند و اغنيا را نزديك مي كنند، آنهايند ستمكاران و دشمنان خدا

13- آرايش مردان مانند زنان!

13- آرايش مردان مانند زنان! رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
سيأتي: من بعدي اقوام يأكلون طيب الطعام وألوانها، ويركبون الدواب، ويتزيّنون بزينة المرأة لزوجها، ويتبرّجون تبرّج النساء، و زيّهنّ مثل زيّ الملوك الجبابرة، وهم منافقوا هذه الأمّة في آخر الزمان ... محاريبهم نساؤهم، و شرفهم الدراهم والدنانير. «1»
به زودي بعد از من مي آيد گروههائي مي خورند طعام خوشمزه و رنگارنگ آن را، و سوار مي شوند بر جنبنده ها (از حيوانات و ماشينها و هواپيماها و قطارها وو ...) را، خود را مي آرايند، آراستن زن برشوهرانشان، و خودنمائي مي كنند مانند خودنمائي زنان، و ريختشان مانند ريخت پادشاهان ستمگر، و آنان دورويان (و منافقين) اين امتند در آخر زمان ... محرابهايشان، زنانشان و شرفشان درهم ها و دينارها (خواهدبود).
رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
سيأتي: بعد كم قوم يأكلون أطائب الدنيا وألوانها، وينكحون أجمل النساء وألوانها ...
عاكفين علي الدنيا يغدون ويروحون اليها، اتّخذوها آلهة من دون الههم. «2»
به زودي مي آيد بعد از شما گروهي مي خورند غذاهاي لذيذ و رنگارنگ دنيارا، و ازدواج مي كنند با زيبارويان زنها و رنگ به رنگ آنها ... بر دنياسرفرود آورند و صبح و شام به سوي دنيا مي روند، و دنيارا خداي خود مي گيرند بدون خداي (آفريننده) خودشان.
به محتواي دو روايت فوق دقت نمائيد و تحقق يافتن آن گفته ها و خود نمائي مردان زن صفات را در نظر داشته باشيد

14- دين سالم در فرار از قله به قله ديگر!

14- دين سالم در فرار از قله به قله ديگر! رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
اسلام فراتر از زمان، ص: 321
سيأتي: زمان علي الناس لا يسلم لذي دين دينه حتي يفرّ من عين شاهق الي عين (الخ) «1»
به زودي مي آيد بر مردم زماني صاحب دين بر دينش سالم نمي ماند تااز قله كوه استوار بگريزند بر قله ديگر ... (از كوهي به كوه ديگر).
دربخش يأتي هم چند روايت در اين مورد خواهد آمد

15- ابله ناميده شدگان!

15- ابله ناميده شدگان! امام صادق عليه السلام فرمود:
سيأتي: عليكم زمان لاينجو فيه من ذوي الدين الا من ظنوا أنّه أبله، و صبّر نفسه علي ان يقال [له]: أنه أبله لا عقل له. «2»
به زودي مي آيد زماني براي شما از صاحبان دين (كسي) نجات نمي يابد مگر آنان كه گمان برند او ابله است، و او نيز خود را بر اين گفتار ابله و بي عقل بودن آماده ساخته و صبر نمايد (تاسالم بماند)

16- پذيرفتن ناتواني به نا فرماني

16- پذيرفتن ناتواني به نا فرماني رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: (سيأتي: علي الناس زمان يخيّر فيه الرجل بين العجز والفجور فمن ادرك ذلك الزمان فليختارالعجز علي الفجور. «3»
به زودي مي آيد برمردم زماني كه مرد را ميان ناتواني و
اسلام فراتر از زمان، ص: 322
اقدام به كارهاي دريده (گناه) مخيّر مي نمايند (يعني ناتواني و دور شدن و مبغوضيت را بپذيرد و يا از فرمان برداري خدا بيرون رود) پس هركس آن زمان را درك نمود (واين تخيير پيش آمد واجب است) عجز و ناتواني را بر گناه كردن اختيار نمايد (وبپذيرد كه عاجز است زيرا حفظ سلامت دين واجب است و اين مخير نمودن و تكليف كردن از سوي امراء و بزرگان امرخواهد بود)

17- اجر يكي برابر پنجاه تاي شما! ابن سنان، از أبي عبد اللّه عليه السلام از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
سيأتي: قوم من بعدكم الرجل الواحد منهم له اجر خمسين منكم، قالوا: يا رسول اللّه نحن كنا معك ببدر واحد و حنين، ونزل فينا القرآن، فقال: انكم لو تُژحمّلوا لما حُمّلوا، لم تصبروا صبرهم. «1»
به زودي مي آيد بعد از شما گروهي، براي يك مرد از آنها اجر پنجاه نفر شما باشد، گفتند: اي رسول خدا ما باشما در (جنگ‌هاي) بدر و احد و حنين بوديم و قرآن در باره ما نازل شده است (چگونه آنها برما برتري خواهند داشت؟!) پس فرمود: اگر تحميل شود بر شما آنچه كه بر آنها تحميل مي شود مانند آنها صبر نمي كنيد

19- زمان بخالت مؤمن!

19- زمان بخالت مؤمن! عيون أخبار الرضا از علي عليهما السلام فرمود:
سيأتي علي الناس زمان عضوض «2»، يعض المؤمن (كل امرء) علي ما في يده، ولم يؤمر بذلك. قال اللّه تعالي: «وَ لا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ» الآية «3». به زودي مي آيد برمردم
اسلام فراتر از زمان، ص: 323
زماني، محكم مي چسبد، مؤمن (وهركسي) هرچه در دست دارد و آن را سفت نگهميدارد درحالي كه به اين (بخالت) مأمور نشده اند خداي تعالي فرموده است:
«مابين خود تفضل (ودستگيري) از همديگر را فراموش نكنيد. (در بخش يأتي دو روايت مشابه مي آيد)

20- اشرار مقدم و اخيار فراموش شده! رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
سيأتي زمان يقدم فيه الأشرار، و ينسأ فيه الأخيار، و يبايع المضطر و قد نهي رسول اللّه صلي الله عليه و آله عن بيع المضطر. و عن بيع الغرر- الخبر. «1»
به زودي مي آيد زماني در آن زمان بدان را مقدم مي شمارند و نيكان فراموش مي شوند، و بيچارگان مبايعه مي شوند در حالي كه رسول خدا صلي الله عليه و آله از فروش به درمانده (يا فروختن بيچارگان) و از بيع فريب كاري نهي فرموده است (تاآخر خبر)

21- خوش ظاهر و بد باطن ها!

21- خوش ظاهر و بد باطن ها! سكوني از أبي عبد اللّه عليه السلام رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
سيأتي: علي امتي زمان تخبث فيه سرائرهم، و تحسن فيه علانيتهم طمعا في الدنيا، لايريدون به ما عنداللَّه ربهم، يكون دينهم رياء، لايخالطهم خوف، يعمهم اللَّه منه بعقاب فيدعونه دعاء الغريق فلا يستجيب لهم!. «2»
به زودي مي آيد زماني بر امت من باطنشان خبيث و ظاهرشان زيبا براي طمع دنيا، نمي خواهند آنچه را كه در نزد خدايشان هست (از رضا و عفو و بخش و گذشت وو ... به دست آورند)؛ دينشان
اسلام فراتر از زمان، ص: 324
خودنمائي شود و ترس به دل راه ندهند، خداوند آنها را به عذاب گرفتار مي نمايد و مانند غرق شونده (و دعاي غريق) هم خدا را مي خوانند و جواب داده نمي شوندس

22- بنج (بنگ) (مورفين) امير صدر الدين محمد بن غياث الدين منصور دشتكي شيرازي در رسالة «قبائح الخمر»: بنا برنقل سيد در كتاب روضات الجنات گفت: از طريق أهل بيت (عليهم السلام) 1- از رسول خدا صلي الله عليه و آله روايت شده است، فرمود:
سيأتي: زمان علي امتي يأكلون شيئا اسمه البنج، أنا برئ منهم، وهم بريئون منّي. به زودي مي آيد زماني بر امت من مي خورند چيزي را كه نامش بنگ است، من از آنها بريء هستم و آنها از من.
2- و رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: سلّموا علي اليهود والنصاري، و لا تسلّموا علي آكل البنج. به يهود و نصاري سلام كنيد و سلام نكنيد به بنگ خور ها.
3- و رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: من احتقر ذنب البنج فقد كفر. هركس گناه بنگ را كوچك شمارد، كافر است.
4- و رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: من اكل البنج فكانّما هدم الكعبة سبعين مرة، و كانّما قتل سبعين ملكا مقربا، و كانما قتل سبعين نبيّاً مرسلا، و كأنّما أحرق سبعين مصحفا، و كانما رمي الي اللّه سبعين حجرا، و هو أبعد من رحمة اللّه من شارب الخمر، و آكل الربا، و الزاني، و النمام. «1»
هر كس بنگ بخورد مانند اين است كه هفتاد مرتبه كعبه را ويران نموده
اسلام فراتر از زمان، ص: 325
است و هفتاد فرشته مقرب و هفتاد پيغمبر مرسل را كشته و هفتاد قرآن را سوزانده است، و هفتاد سنگ به سوي خدا پرتاب نموده است، و او دورتراست به رحمت خدا از شراب خوار و ربا خوار و زناكار و سخن چين

23- كمياب تر از كبريت احمر!

23- كمياب تر از كبريت احمر! 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: (سيأتي: عليكم زمان لا يكون فيه شئ أعزّ من ثلاثة: درهم حلال او أخ تستأنس به او سنّة يعمل بها) «1»
به زودي مي آيد بر شما زماني چيزي در آن كمياب تر از سه چيز نمي شود، 1- درهمي از حلال، 2- برادري كه با او مأنوس شوي، (و به وي از هرجهت اطمينان كني)، 3 سنّتي كه به آن عمل شود.
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: اقل ما يكون في آخر الزمان أخ يوثق به، أو درهم من حلال. «2»
كمياب ترين چيزي در آخر زمان مي باشد، برادر مورد وثوق و اطمينان و يا درهمي از حلال. (در بخش يأتي مشابه اين روايت و نيز در فصل لا تقوم السّاعة حديثي در اين مورد خواهد آمد)

24- گمنامان 1- اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: «تعلّموا العلم تعرفوا به واعملوا به تكونوامن أهله فانّه
سيأتي: من بعدكم زمان، ينكر فيه الحق تسعة اعشارهم، لاينجوا منه الّا النّومة، اولئك
اسلام فراتر از زمان، ص: 326
ائمّةالهدي و مصابيح العلم ليسوا بالعجل المذاييع البذر» «1»
به زودي بعد از شما مي آيد زماني كه نُه دهم مردم، حق را انكار مي نمايند، و نجات نمي يابد از آن مگر «نومه» آنهايند پيشوايان هدايتگر و چراغ‌هاي دانش، نيستند شتابگران (يا گوساله) پخش كننده دريدگي، (تخم پاشان فتنه واسراف كاري و افشا كنندگان راز و اسرار).
2- اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: «انّ بعدي فتنا مظلمة عمياء مشككة لايبقي فيها الّاالنّومة، قيل و ما النّومة يا اميرالمؤمنين؟، قال: الّذي لايدري النّاس ما في نفسه» «2»
بعد از من فتنه هائي باشد تاريك كور كننده به شك انداز، باقي نماند در آن مگر نُوَمه، گفته شد نُوَمه چيست اي اميرمؤمنان؟، فرمود: كسي كه مردم ندانند در نفس او چيست.
3- امام صادق عليه السلام از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: خوش به حال كسي كه نومه باشد كه خدا او را بشناسد و مردم او را نشناسند: آنهاينذ چراغ‌هاي هدايت و چشمه‌هاي علم، هرفتنه و تاريكي از آنها برطرف شود ... «3»
4- اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: فتنه‌اي شود كه نجات نيابد از آن مگر «نُوَمه» گفته شد نومه چيست اي اميرمؤمنان؟! فرمود: كسي است كه مردم را مي شناسد و مردم اورا نمي شناسند ... «4»
در اين مورد روايتي چند آمده است باتفاوت در معناي نومه (كسي كه در فتنه ساكت باشد و هيچ چيزي از او ظاهر نشود) (كسي كه خدا اورا بشناسد و مردم او را
اسلام فراتر از زمان، ص: 327
نشناسند) (اگر حاضر باشد شناخته نشود و اگر غائب باشد تفقدي و جستجوئي از او نشود) (با بدن با آنها باشد و در قلب با آنها مخالفت نمايد) (آنهايند چراغ‌هاي هدايت). «1

25- چرا محل زندگيتان را عوض نمي‌كنيد؟

25- چرا محل زندگيتان را عوض نمي‌كنيد؟ سيأتي: علي الناس زمان يفتح فيه فتحات الأرض فيخرج اليها رجال يصيبون رخاءً وعيشا و طعاما، فيمرّون علي اخوانهم لهم حجّاجا او عمّارا فيقولون: ما يقيمكم في لأواء العيش و شدّةالجوع. «2»
به زودي مي آيد بر مردم زماني، راههاي زمين گشوده مي شود، (و جهانگردي و گردشگري شروع شود)، بيرون مي رود به سوي آن مراكز باز شده، مرداني كه به گشايش وآرامش زندگي و خوردني ها، دست مي يابند (و به فراخي و گشايش مي رسند)، پس به برادرانشان در سفرهاي حج و عمرة عبور مي كنند و مي گويند: چه باعث شده كه شما در سختي‌هاي زندگي و شدت گرسنگي، بمانيد (و دست به گريبان باشيد چرا محل زندگيتان را عوض نمي كنيد؟!)

26- قميون حجت خدا بر خلق! رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
سيأتي: زمان تكون بلدة قم واهلها حجة علي الخلائق، وذلك في زمان غيبة قائمنا عليه السلام الي ظهوره ولولا ذلك لساخت الارض بأهلها، وانّ الملائكة لتدفع البلايا عن قم واهله، وما قصده جبار بسوء إلا قصمه قاصم الجبارين وشغله عنهم بداهية او مصيبة او عدو، وينسي اللّه الجبارين في دولتهم ذكر قم واهله كما نسوا ذكر اللّه. «3»
به زودي مي آيد زماني كه شهر قم و اهل آن حجت بر خلق ها با شند و اين در زمان غيبت قائم ما عليه السلام
اسلام فراتر از زمان، ص: 328
تا ظهور او خواهد بود، و اگر اين گونه نباشد، زمين فرو مي رود با اهلش، و همانا فرشتگان بلاها را از قم و اهل آن دور مي سازند، و ستمگري آنجا را قصد نكند مگر اين كه اورا ريشه كَنَنده ستمكاران (يعني خدا)، ريشه كَن مي نمايد و او را از اهل قم با گرفتاري يا مصيبتي به خود مشغول مي سازد و قم و اهل آن را در دولت ستمكاران، از ياد آنها مي برد آن گونه كه ستمگران خدا را فراموش نموده‌اند

27- هركس مرا زيارت كند

27- هركس مرا زيارت كند امام رضا عليه السلام به اهل قم فرمود:
سيأتي: عليكم يوم تزورون فيه تربتي بطوس، ألا فمن زارني و هو علي غسل خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه. «1»
(خوش آمديد شما بحق شيعه ما هستيد) به زودي مي آيد براي شما روزي، در طوس تربت مرا زيارت مي كنيد، آگاه باش هركس مرا زيارت كند باغسل، بيرون رود از گناهانش مانند روزي كه مادرش او را به دنيا آورده است

28- اذان گفتن را به ضعيفان مي سپارند!

28- اذان گفتن را به ضعيفان مي سپارند! 1- جابر بن عبد اللّه گويد: از رسول خدا صلي الله عليه و آله شنيدم مي فرمود:
(اللّهمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤذِّنينَ) خدايا اذان گويان را ببخش، سه مرتبه، گفتم: اي رسول صلي الله عليه و آله خدا ما براي اذان شمشير زديم (پس چرا) براي ما مانند اذان گوها دعا نمي نمائي؟! رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: اي جابر بدان همانا سيأتي: زمان علي الناس، يكلون الاذان الي الضعفاء، وانّ لحوما محرّمة علي النار، و هي لحوم المؤذنين). «2»
به زودي مي آيد زماني برمردم، اذان گفتن را به ضعيفان موكول مي كنند، و بتحقيق گوشتهائي بر آتش حرام است، آن هم گوشت اذان گوهاست.
اسلام فراتر از زمان، ص: 329
2- علي عليه السلام از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «براي اذان گويان ميان اذان واقامه مانند اجر شهيد غرقه به خون در راه خداست، گفتم: اي رسول خدا آنها اختيار مي كنند بر اذان و اقامه؟ فرمود: كلّا انّه ياتي علي الناس زمان يطرحون الاذان والاقامة الي ضعفائهم فتلك لحوم حرّمها اللّه علي النّار» «1»
نه چنين است مي آيد بر مردم زماني، اذان و اقامه را مي اندازند بگردن ضعيفانشان، پس آن گوشتهائي است كه خداوند برآتش حرام نموده است

29- دستور محافظت از نوشته ها

29- دستور محافظت از نوشته ها سيأتي زمان هرج ومرج يحتاج العلماء الي كتب اصحابهم «2»
به زودي مي آيد زمان بي ثباتي كه علماء به نوشته‌هاي يارانشان محتاج مي شوند.
فأمروا بضبط الاحاديث وثبتها في الكتب بدينجهت مأمور شده‌اند بر ضبط حديث ها و ثبت آنها در نوشته ها

30- نیاز علماء به نوشته دیگران

30- نیاز علماء به نوشته دیگران عبید بن زرارة گوید: أبو عبد اللّه علیه السلام فرمود: احتفظوا بکتبکم فانّکم سوف تحتاجون الیها) «3»
نوشته‌هاي خود را نگهداريد پس شما يقناً به زودي به آنها احتياج پيدا مي كنيد.
امام علیه السلام امرنمود به محافظت از نوشتجات اصحاب و جلوگيري از بين رفتن آنها و در بيان علت اين دستور فرمود: به زودي زماني فرا مي رسد كه به اين نوشتجات
اسلام فراتر از زمان، ص: 330
احتیاج خواهید داشت و رجوع به معصوم برایتان ممکن نخواهد بود، این فرمایش از جمله اخبار به غیب از جانب این بزرگوار است که الان همه به آن نوشته ها نیاز پیدا کرده‌اند و اگر نبود این محافظت ها و عمل به دستورها، شیعیان زمان غیبت، دستشان به کجا بند بود. «اللّهمّ قرّب و عجّل في فرج مولانا و مقتدانا صاحب العصر و الزمان روحي و أرواح العالمين لتراب مقدمه الفداء»

31- پنج چيز را دوست دارند .. رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: سيأتي: زمان علي امّتي يحبّون خمسا و ينسون خمسا، يحبون الدّنيا وينسون الاخرة و يحبون المال حبّا جمّا و ينسون الحساب امام اللّه في الاخرة، و يحبون النساء و ينسون الحور، و يحبون النفس و ينسون الرب، و يحبون القصور و ينسون القبور، اولئك بريئون منّي و انا بريء منهم. «1»
به زودي مي آيد زماني بر امت من پنج چيز را دوست دارند و پنج ديگر را فراموش مي نمايند:
1- دنيارا دوست دارند و آخرت را فراموش مي نمايند،
2- ومال را به شدت دوست دارند (اما) حساب آخرت را در پيشگاه خداوند فراموش مي كنند،
3- و زنان را دوست دارند و حوريان (بهشتي) را از ياد مي برند،
4- خود را دوست دارند و خدا را فراموش مي نمايند،
5- و قصرها را دوست دارند (اما) قبرها را فراموش مي كنند (كه در آن چگونه حساب پس خواهند داد)؛ آنها از من بريء (و دورند و) من از آنها

32- رياست با كشتار! 1- العرزمي از أبي عبد اللّه عليه السلام رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
سيأتي: علي الناس زمان لا ينال الملك فيه الا بالقتل و التجبّر و لا الغني الا بالغصب و البخل، و لا المحبة الا باستخراج الدين و اتباع الهوي فمن ادرك ذلك الزمان فصبر علي الفقر و هو يقدر علي الغني، و صبر علي البغضة و هو يقدر علي المحبة و صبر علي الذل وهو
اسلام فراتر از زمان، ص: 331
يقدر علي العز، آتاه اللّه ثواب خمسين صدّيقا ممّن صدّق بي. «1»
به زودي مي آيد زماني كه سلطنت و رياست به دست نيايد مگربا كشتار و ستمگري، و نه توانگري مگر با غصب و بخل و نه محبت (مردم) مگر با بيرون رفتن از دين و تبعيت از هوا و هوس، پس هركس آن زمان را درك نمود و برفقر صبر كرد در حالي كه براي توانگري قدرت داشت و صبر نمود بر دشمني در صورتي كه بر (جلب) محبت (مردم با معصيت) قدرت داشت (و در راه خدا) صبر برذلت نمود در حالي كه بر عزيز شدن قادر بود، خداوند ثواب پنجاه صديق از كساني كه مرا تصديق نموده است را به او عطا نمايد.
2- درجامع الاخبار روايت اين گونه است. امير مؤمنان عليه السلام فرمود: انّه سيكون زمان لا يستقيم لهم الملك الا بالقتل و الجور، و لا يستقيم لهم الغنا الا بالبخل و لا يستقيم لهم الصحبة في الناس الا باتباع اهوائهم و الاستخراج من الدين، فمن ادرك ذلك الزمان فصبر علي الفقر و هو يقدر علي الغنا، و صبر علي الذل و هو يقدر علي العز، و صبر علي بغضة الناس و هو يقدر علي المحبة اعطاه اللّه ثواب خمسين صديقا «2»
همانا بزودي زماني مي شود كه پادشاهي بر آنها (و مردم آن زمان) پايدار نماند، مگر با كشتار و ظلم، و توانگري پايدار نماند مگر با بخالت، و ماندن در ميان مردم ادامه نيابد مگر با پيروي از هواو هوسشان (و زير پاگذاشتن رضاي خدا) و بيرون رفتن از دين، پس هركس آن زمان را درك نمود و بر نداري صبر كرد با داشتن قدرت بر توانگري، و بر ذلت صبر نمود با توانائي بر به دست آوردن عزت (درميان مردم)، و بر كينه مردم صبركرد با توانائي بر جلب محبت مردم، خداوند ثواب پنجاه صدّيق را براو عطا نمايد

33- آواز دهل از دور شنيدن خوش است.

33- آواز دهل از دور شنيدن خوش است. 1- أم هانئ دختر أبي طالب عليه السلام از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
سيأتي علي الناس زمان اذا سمعت باسم رجل خير من ان تلقاه، فاذا (رأيته) لقيته خيرا من
اسلام فراتر از زمان، ص: 332
ان تجرّبه، ولو جرّبته اظهر لك احوالا، دينهم دراهمهم، و همتهم بطونهم، و قبلتهم نساؤهم، يركعون للرغيف، و يسجدون للدرهم، حياري سكاري، لا مسلمين و لا نصاري. «1»
مي آيد براي مردم زماني نام مرد را بشنوي بهتر از ملاقات كردن او است اگر ديدي و ملاقات كردي، بهتر از آزمايش كردنش است و اگر امتحانش كني بر تو حالاتي نشان دهد (كه پشيمان مي شوي زيرا)، دينشان درهمها و همتشان شكمها و قبله شان زنهايشان است، براي يك گرده نان ركوع (و تعظيم) مي نمايند و براي يك درهم سجده مي كنند، سرگردانان و مستانند، نه مسلمانند و نه نصاري. «2

34- تخريب قبور ائمه عليهم السلام

اشاره

34- تخريب قبور ائمه عليهم السلام از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
سيأتي: زمان علي امّتي يخربون قباب الأئمّة بالبناديق «3»
رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: به زودي مي آيد زماني بر امت من قبه (و گنبد) هاي امامان را با بندق ها (يعني بانارنجك يا بمب) ويران مي سازند!!.
دقت كنيد اين كلام در زماني گفته شده است نه امامي وفات يافته و در جائي مدفون شده بود و نه از گنبد حرمها و اختراع بمب خبري بود كه پس از گذشت چهارده قرن و اندي اين فرمايش در سامراي عراق به عينيت رسيد و مصداق پيدا كرد و در حرم امام حسين و باب الحوائج و صحن كاظمين عليهم السلام بمب و نارنجك به كار مي بندند و وبيش از شصت سال است كه گنبد قبور ائمه بقيع عليهم السلام را وهابي ها نابود كردند.
در كتاب فجايع الدهور: في علائم الظهور از كتاب (اثبات وجود الحجة) عليه السلام سيد بن طاووس از عبدالوهاب الشّعراني از كميل بن زياد نخعي از اميرمؤمنان عليه السلام
اسلام فراتر از زمان، ص: 333
فرمود: من علائم (الظهور) خروج بني الحسن من مكّة و قتل رجل فاطميّ عند جسر الكوفة و تغيير السنن و تخريب قبور الأئمة و انقراض سلطنة الأسلاميّة و سلطنة رجل طبرسيّ و تبديل الألبسة الإسلاميّة و تمايل الناس الي مذهب المزدكيّة. «1»
از علائم ظهور بيرون رفتن بني الحسن از مكه است، شايد مراد از بني الحسن، از نسل هاشمي، پادشاهان عراق كه آخر آنها فيصل دوم بود، آنها را از مكه فراخواندند يك برادر در كشوراردن و برادر ديگر در عراق به سلطنت نشستند كه در نهايت نسل برادر ساكن در عراق با كودتاي عبدالكريم قاسم قتل عام شدند و عراق تبديل به جمهوريت شد.
(اين وقايع در تاريخ 8/ 9/ 1338 شمسي ذيحجة الحرام 1377 قمري، در زمان تحصيلات من در نجف اشرف به وقوع پيوست كه از خاطرات فراموش نشدني زندگي من است و جريان آن را با اختصار ولي مفيد در كتاب «خاطرات زندگي يا رؤياهاي تلخ و شيرين من» نوشته‌ام).
و كشته شدن مرد فاطمي نزد جسر كوفه، هنوز شناخته نشده و پيش نيامده است و تغيير سنتها كه روشن است قوانين غير اسلامي وضع گرديده و سنت ها تغيير يابد و تخريب قبور امامان هم از بقيع و سامراء شروع شده و آخر به كجا مي انجامد خدا مي داند و انقراض سلطنت

اسلامي هنوز تطبيق نگرديده است و مراد از سلطنت مرد طبرستاني به احتمال قوي همان رضا شاه و پسرش محمد رضا باشد چون طبرستان نام قديم مازندران فعلي است كه آنها از آن ديار بودند ولباس اسلامي چادرزنان و لباس و كلاه مردان را تغيير دادند و در اين باره كشتارها نمودند كه يك نمونه آن قتل عام مردم در مسجد گوهر شاد مشهد مقدس رضوي عليه السلام بودكه عوامل رضاشاه مردم را به خاك و خون كشيدند.
و تمايل مردم به مزدكيه منظور مذهب زرتشتي و آتش پرستي است واللّه‌العالم. «2»
اسلام فراتر از زمان، ص: 334
به شرح جريان‌هاي بعدي توجه فرمائيد

دست جنايتكار باز فاجعه آفريد!!

دست جنايتكار باز فاجعه آفريد!! در روزهائي كه كتاب (سيماي جهان در عصر امام زمان عليه السلام) آماده رفتن به زير چاپ بود، جنايت هولناك و داهيه عظمائي به وقوع پيوست كه خلاصه آن را، ذيلًا مي آوريم. از آنجا كه استبداد جهاني و اشغالگران نظامي آمريكا و انگليس و رژيم اشغالگر قدس و اذنابشان براي ادامه اشغال كشور عراق: مجوّز قانوني بين المللي پيدا كنند و از طرف ديگر مي خواهند مسلمانان (شيعه و سنّي) را بجان هم انداخته و تضعيف نموده و از آب گل آلود ماهي بگيرند، و از سوي ديگر چون مردم عراق مراحل بحراني رفراندوم قانون اساسي و انتخاب نمايندگان ملت و ساير انتخابات را، با موفّقيّت كامل پشت سر گذاشته و مي رفت دولت قانوني آن كشور تشكيل گرديده و كشور را به سوي آرامش و سازندگي بسيج نمايد و در اين صورت بود كه ماندن اشغال گران در سر زمين عراق، از نظر قوانين بين المللي صحيح نبوده و متجاوز به شمار مي آمدند، به اين جهت با طرح و اجراي جنايت‌هاي مكرّر و پشت سرآن رسانه‌هاي گروهي شان با بوق و كرنا، شروع به تبليغات دروغين كردند كه كشور عراق در آستانه جنگ داخلي قرار گرفته است و ما نمي توانيم اينجا را با اين مشكلات ترك نمائيم، حضور خود را در آن سر زمين مظلوم: موجّه جلوه داده و صورت قانوني بدهند، همزمان با كشت و كشتار خود، گاه فاجعه روز عاشورا در كربلا كه سبب به شهادت رسيدن و زخمي شدن عده زيادي از زوار و اقشار مختلف گرديد و گاهي كشتار حرم مطهر كاظمين و شكسته شدن نرده‌هاي جسر بغداد و غرق شدن بيش از سيصد نفر در شط دجله منجر شد و اخيراً نيز با ويران ساختن حرم مطهّر سامرّا، و به شهادت رساندن يك صد و پنجاه نفر، ماهيّت كثيف خود را آشكار و علناً تروريست دولتي بودن و زير پا گذاشتن قوانين بين المللي را، به جهانيان نشان دادند! اما خدا را شكر تا به حال به هيچ يك از اهداف شوم خود نرسيده و جز رسوائي و زبوني بهره‌اي عايدشان نگرديد.
اسلام فراتر از زمان، ص: 335
روز چهارشنبه سوم اسفند ماه يك هزار و سيصد و هشتاد و چهار 3/ 12/ 1384 شمسي برابر با بيست و دوم ماه محرّم الحرام يك هزار و چهار صد و بيست و هفت 22/ 1/ 1427 قمري ساعت شش و نيم صبح گروهس جنايتكار باروي بسته و مسلّح با تسليحات نظامي به حرم مطهر و بارگاه ملكوتي عسكريّين امام هادي و امام حسن عسكري عليهما السلام يورش برده و پس از دستگيري خدّام و زوّار موجود در حرم، با چند فروند بمب قوي: بارگاه با آن عظمت را در يك چشم بهم زدن به تلّي از خاك تبديل

نمودند و گنبد مطهّر فروريخت و ديوارها و سقفها و ساير ابنيه متعلقه ويران گرديد!!. پس از انعكاس اين خبر و مخابره آن به سراسر جهان، در سرتاسر كره زمين در هرجا كه مسلماني وجود دارد (اعم از شيعه و سنّي) بلافاصله به خيابانها ريخته و دست به تظاهرات و اعتراض زده و از دولت عراق خواستار دستگيري و مجازات عاملين اين جنايت شدند. از همان ساعات اوليه وقوع اين جنايت، ستاد باز سازي عتبات عاليات در كشور اهل بيت عليهم السلام «ايران» براي نوسازي اين مكان مقدس و ايجاد ساختمان باعظمت و با شكوه و دشمن شكن‌تر از قبل، شماره حساب بانكي اعلان نمود كه عاشقان خاندان وحي و جان به كفان اهل بيت عصمت و طهارت براي واريز كردن اموال خود، به گونه اي به سوي بانكها هجوم بردند كه در اثر صفهاي فشرده و طولاني، به سختي نوبت اهداء نقود خود را به دست آورده و هزينه حرم مطهر را به بانكها واريز مي كنند انشاءاللّه به كوري دشمنان، هرچه زودتر شروع و به پايان خواهدرسيد. اللّهمّ العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد و آل محمد عليهم السّلام و آخر تابع لهم علي ذالك اللّهمّ العن العصابة الّتي جاهدت الحسين عليه السلام و شايعت و بايعت علي قتله اللّهمّ العنهم جميعا و عذّبهم عذاباً شديداً آمين ياربّ العالمين

این هم فاجعه دیگر

این هم فاجعه دیگر در تاریخ 23/ 3/ 1386 روز چهار شنبه ساعت 2 اخبار تلویزیون اعلام کرد در عراق ساعت 9 محلي عراق دو مناره حرمین شریفین عسکریین علیهما السلام و سقف سرداب مقدس محل غیبت حضرت امام زمان عجّل اللّه تعالي فرجه الشّریف را با بمب منفجر و بکلي ویران ساختند!!؛ در مشروح خبر گفتند: که تروریست‌ها وارد حرم و سرداب شده و شش ساعت مشغول نصب بمب‌ها در جاهاي مخصوص بوده‌اند: با این که
اسلام فراتر از زمان، ص: 336
نیروهاي اشغال گر آمریکا در آنجا حضور داشته‌اند: عکس العملي از خود نشان نداده‌اند؛
این بي تفاوتي آنها نشان مي‌دهد که خود آنها و اذنابشان، مسبّب این جنایت بوده‌اند: فرداي آن روز نوري مالکي نخست وزیر عراق از محل وقوع جنایت بازدید به عمل آورد و اظهار داشت خادمین حرمین شریفین نیز در این جنایت دست داشته‌اند؛ البته این جنایت درست 16 ماه پس از تخریب گنبد مطهر به عمل آمد!!

باز هم جنايت خونين ديگر

باز هم جنايت خونين ديگر درتاريخ 29/ 3/ 1386 برابربا چهارم جمادي الاخر يك روز بعد از سالروز شهادت حضرت زهراء عليها السلام در بغداد در كنار حرم محمدبن عثمان بن سعيد عمروي سومين نايب خاص حضرت بقيّةاللّه الأعظم روحي و أرواح العالمين لتراب مقدمه الفداء يك كاميون پر از مواد منفجره كار گذاشته: هنگام خروج مردم ازنماز منفجر شده و 87 نفر كشته و 210 نفر مجروح به جاي گذاشت!!.
اين جنايت‌هاي زنجيره‌اي نشان مي‌دهد كه تروريست ها دقيقاً جاهاي مربوط به امام زمان عليه السلام را هدف‌گيري كرده و مي‌خواهند نور خدا را خاموش سازند اماكور خوانده‌اند اين نور هيچ وقت خاموش نخواهد شد زيرا در طول تاريخ در اين مورد از اين جنايت‌ها زياد به وقوع پيوسته است متوكل ها بيست سال تمام دست وپاي زوار امام حسين عليه السلام را قطع نمود و كشتند و بني العباس‌ها و بني اميه‌ها وو .. به هدف شوم خود نرسيدند و نخواهند رسيد بلكه اين نور پاك درخشان‌تر مي‌شود و خواهد شد انشاءاللّه.
خلاصه مطالب بالا
در تاريخ 3/ 12/ 1384 شمسي گنبد مطهر امامين بزرگوار حضرت امام هادي و امام حسن عسكري عليهما السلام را در زمان اشغال خاك عراق با نظاميان آمريكا و اذنابش:
جنايت كاران تاريخ با بمب كار گذاشته شده ويران كردند و در تاريخ 23/ 3/ 1386 شمسي مجدداً بابمب گذاري جانيان وهابيت و همدستانشان، مناره ها و باقيمانده گنبد را ويران نمودند و هنوز هم كه تاريخ 4/ 9/ 1387 شمسي اين سطور را مي نويسم: تجديد بناي آنها به اتمام نرسيده است زيرا هنوز عراق در اشغال آمريكا و
اسلام فراتر از زمان، ص: 337
هم پيمانانش است و هيچ كدام از دولت‌هاي ايران و عراق كمر همت را نبسته‌اند و يا جريان‌هاي سياسي اجازه نمي دهد خداي متعال روزي را برساند كه جنايتكاران آمريكا و وهابيون خاك كشور اين مردم مظلوم را، تخليه و كار اداره كشور را به صاحبان و مردم كشور بسپارند آمين

بمب گذاري روز عاشورا

بمب گذاري روز عاشورا سردسته ستون پنجم، پس از رحلت جانگداز رسول خدا صلي الله عليه و آله نوشتن اخبار و احاديث و تاريخ را اكيداً ممنوع كرد و در اين باره به خيلي از صحابه‌ها، تازيانه زد و تنبيه نمود و نگذاشت اين جنايتها و درج آنها، از تاريخ معاصر خود فراتر رود تا به دست فراموشي سپرده شود و آيندگان از آن بي‌خبر بمانند ولي غافل از اين كه يُرِيدُونَ لِيُطفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ‌نُورِهِ وَ لَوْ كرِهَ الْكافِرُونَ (8) «1»
آنان مي خواهند نور خدا را با (باد) دهان خود خاموش سازند؛ ولي خدا نور خود را كامل مي كند هرچند كافران خوش نداشته باشند.
يُرِيدُونَ أَن يُطفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ يَأبي اللَّهُ إِلا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كرِهَ الْكافِرُونَ (32 «2»
آنها مي خواهند نورِخدارا با دهان خود خاموش كنند؛ ولي خدا جز اين نمي خواهد كه نور خود را كامل كند، هرچند كافران نا خوشنود باشند.
با آنهمه شدت عملها و سختگيري ها باز سينه ها و قلمهاي خداجو و خداترس در بيغوله ها و زير زمين ها و دشت ها و بيابان ها و كوه ها و دره‌ها وو ... به گونه اي تاريخ اين مظلوميت ها و حق كشي ها و حق بردن‌ها و فضايل آنهارا حفظ كردند تا به دست آيندگان برسد و با وجدان سالم خود به قضاوت بنشينند و ايرادگيري و اشكال تراشي نكنند كه (آخر اين جريانها درچه تاريخي و چه روزي اتفاق افتاده كه تاريخ آنها را به طور كامل ضبط نكرده است) مگر رئيس گروه فشار و خواهان و پيروانان گمراه آنها درطول تاريخ اجازه ثبت و ضبط آنها را مي دادند.
مگر أتباع آنها نبودند كه تا ديروز شيعيان را قتل عام مي كردند؟! و اجازه ابراز عقيده به آنها نمي دادند و دَم زدن آنها مساوي بود با اعدام؟!
اسلام فراتر از زمان، ص: 338
مگر عزاداران بيگناه سرور شهيدان، چه گناهي كرده بودند، در روز عاشوراي سال 1425 هجري قمري مطابق با 12/ 12/ 1382 هجري شمسي در كربلاي معلّي در مكانهاي مختلف حرمين شريفين و حرم كاظمين عليهما السلام در چندين مورد بمب گذاري كرده و با پرتاب راكت‌هاي متعدد ميان زوارهاي چند ميليوني كه در اين دو شهر مشغول عزاداري بودند، گروه زيادي را به خاك و خون كشيدند و شهيد و مجروح ساختند «1». مگر هنوز هم هنوز است كه در پاكستان و أفغانستان كساني با عنوان
(سپاه صحابه) و گروه (القاعدة) و (طالبان) از وهّابيون عربستان الهام

گرفته، شيعيان و عزاداران، اهل بيت را به رگبار نمي بندند و كشتن آنها را واجب نمي دانند؟ و پستانهاي هزاران نفر از زنان شيعه را در «مزار شريف» افغانستان نبريدند و با پولهاي فراوان كه، در اختيار اينها قرار مي دهند املاك و سرزمينهاي شيعيان را با پول گزاف خريداري كرده و آنهارا جلاي وطن نمي كنند؟!
مگر نسخه دوم جايگزيني صهيونستها در سر زمين فلسطين را، در نوار مرزهاي ايران و آذربايجان، به اجرا در نمي‌آورند؟!.
همين حالا هم هيچ گونه انعطافي از خود نشان نمي‌دهند، أحزاب گوناگون براي براندازي شيعيان قد علم كرده وبا دلارهاي نجومي، شروع به تبليغات عليه شيعه ودر رسانه‌هاي گروهي زمان از انترنت گرفته تا تلويزيون و راديو و مجلات و روزنامه
اسلام فراتر از زمان، ص: 339
ها، شيعه زدائي مي كنند!! و از هيچ گونه سرمايه گذاري عليه شيعه، فروگذار نيستند. اگر قوانين بين المللي اينها را مهار نمي كرد، مگر مي گذاشتند پيروانان اهل بيت، با آرامش خاطر زندگي كنند.
در كتابهاي تفسير و تاريخ و ساير نوشتارهايشان هر وقت به مناسبتي خواسته اند از شيعه نامي به ميان آورند، مگر با جمله هاي زهر آگين قالت الرّوافضة لعنهم اللّه و يا قالت الرّوافض قبّحهم اللّه و امثال آن، آنها را بمباران نكرده اند؟!
مگر كسي جرئت داشت از فاطمة و مظلوميت او و شوهر مظلومش و بچه هاي شهداي راه دين، را نام برده و سرگذشت آنها را به رشته تحرير در آورده و به صفحه كاغذ بنشاند؟! مگر عمر نوشتن و ثبت احاديث را به شدت ممنوع نكرد؟! تا احاديث وارده در مناقب اهل بيت عليهم السلام و مطاعن دشمنان آنها، به دست فراموشي سپرده شود!. همانطور كه مي‌دانيد، اين ممنوعيت تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزيز (تقريباً يك صد سال) طول كشيد، در اين مدت طولاني همه اصحاب و بيشتر تابعين از دنيا رفته بودند و با از بين رفتن آنها ديگر چه باقيمانده بود،
مخصوصاً در دوران سياه اولين خلفاي بني أميه كه، جوامع اسلامي در اثر سكه هاي زرّين، از روايتهاي ساختگي فراواني كه، از حلقوم خود فروختگان و اشخاص دنيا طلب، و از چنته أبناء زر و سيم بيرون آمده بود، و در مغزهاي بيمار مردم كاشته بودند، چه مدركي پيدامي‌شد تا به آن استناد شود.
مگر خدايان زر و زور مهلت دادند تا دوستداران اهل بيت عليهم السلام ابراز عقيده نموده و سخنشان را به مردم برسانند وو ...
مگر كساني كه بچه اش را علي مي ناميد، حقوقش را قطع كرده و اسمش را از دفتر (ديوان حكومتي) محو و نابود نمي كردند

جنايت وحشتناك دياله عراق

جنايت وحشتناك دياله عراق در تاريخ 4/ 2/ 1388 شمسي كه اين سطور را مي نويسم، در اخبار ساعت دو بعد از ظهر تلويزيون پخش كرد كه ديروز در دياله عراق، زائرين ايراني عتبات عاليات در رستوراني مشغول خوردن غذا بودند، ناگهان بمبي قوي وسيله يك نفر كه بر جمع زوار نفوذ كرده بود به صورت انتحاري، منفجر شده و 53 نفر از زائرين شهيد و 63
اسلام فراتر از زمان، ص: 340
نفر مجروح به جاي گذاشت.
با اين كه نيروهاي اشغالگر آمريكا در آنجا حضور داشتند كه اين جنايت واقع گرديده است؛ اولًا من نمي دانم اين وهابيان از خدا بي خبر مانند شيوخ نهروان دوران امير مظلومان علي عليه السلام كه به نام دين، اين كارها را انجام مي دهند، خود را به چه فرهنگي و يا ديني، منتسب مي كنند و فرداروز قيامت در برابر دادگاه عدل الهي چه جوابي خواهند داد؟! و ثانياً در حضور نيروهاي بيگانه، امثال اين فجايع در جايجاي كشور عراق، به وقوع مي پيوندد، آيا اين ها به مراكز مربوطه بين المللي، چه جوابي دارند و با چه دستاويزي، حضور خود را در يك كشور بيگانه، توجيه مي كنند، اينها كه قدرت محافظت از مردم ستمديده عراق را ندارند و يا دارند تسامح مي كنند، يا اساساً اين جنايت ها با طراحي خود اين جانيان تاريخ، به مرحله اجرا در مي آيد، چرا اين كشور را از حضور نحس خود، تخليه نكرده و مملكت را به دست افراد و مسئولين خود كشور، نمي سپارند؟!

كشتار كاظمين

كشتار كاظمين در پي جنايت ديروز 4/ 2/ 1388 شمسي، تلويزيون اعلام كرد، امروز نيز دو نفر به صورت انتحاري و با بستن بمب قوي بر خود، در باب المراد و دَرِ ديگر حرمين شريفين كاظمين، خود را منفجر كرده و پنجاه شهيد از عراقي ها و ده شهيد هم از زائرين ايراني با يك صد مجروح، آن مكان مقدس را به خاك و خون تبديل كردند، خداوند مسببين و طراحان اين جنايت ها را در دنيا ذليل و در آخرت به عذاب ابدي گرفتار نمايد آمين

اين است سند جنايت وهابي ها و وابستگان آنها با پشتيباني آمريكاي جنايت پيشه و اسرائيل سفاك و نژاد پرست. أللّهمّ عجّل و قرّب في فرج مولانا و صاحبنا حجّة بن الحسن صلواتك عليه و علي آبائه الطّيبين الطّاهرين آمين ربّ العالمين.

درتاريخ 11/ 4/ 1388 شمسي طبق توافق نامه في مابين دولتين عراق و آمريكا، ارتش آمريكا از شهرهاي عراق به پادگان‌هاي خارج شهر منتقل و شهرها را تخليه ودراختيار نيروهاي امنيتي عراق قرار دادند و نيروها عراق امنيت كشور را به دست گرفتند و خداراشكر يك قدم عقب نشيني كردند

بخش 8 احاديث يأتي

اشاره

بخش 8 احاديث يأتي در اين بخش نيز مانند بخش قبل در باره آيندگان و دوران آخرالزمان، روايات و مطالبي را مي آوريم و از وجدان‌هاي سالم، قضاوت صحيح و بي غرض و مرض را در مورد علوم فراگير پيامبر صلي الله عليه و آله و امامان عليهم السلام درخواست مي نمائيم

1- خون ريزان بي باك و 14 مورد ديگر رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
1- يأتي علي الناس زمان مي آيد براي مردم زماني؛
1- و جوههم وجوه الآدميين، روهايشان روي آدم ها؛
2- و قلوبهم قلوب الشياطين، كامثال الذئاب الضواري، و دلهايشان دلهاي شيطان هامانند گرگهاي درنده،
3- سفاكون للدماء لا يتناهون عن منكر فعلوه، خون ريزان اند از كار زشتي كه كرده‌اند بر نمي گردند،
4- ان تابعتهم ارتابوك، اگر پيرو آنها باشي فريبت دهند،
5- و ان حدثتهم كذّبوك، و اگر به آنها سخني گفتي، تكذيبت مي كنند،
6- و ان تواريت عنهم اغتابوك، اگراز آنهاپنهان شوي، غيبت ترانمايند،
7- السنة فيهم بدعة، والبدعة فيهم سنة، سنّت در آنها بدعت و بدعت درميانشان سنّت مي شود،
8- و الحليم بينهم غادر والغادر بينهم حليم، بردبار ميان آنان حيله گر و حيله گر ميان آنها بردبار،
9- المؤمن فيما بينهم مستضعف، مؤمن در ميان شان مستضعف،
10- و الفاسق فيما بينهم مشرف، و فاسق در ميان آنان شرافتمند،
11- صبيانهم عارم، ونساؤهم شاطر، بچه هايشان خبيث و شرور وزنانشان مكار و حيله گر،
اسلام فراتر از زمان، ص: 344
12- و شيخهم لا يامر بالمعروف، ولا ينهي عن المنكر، و سالمندانشان امربه معروف و نهي از منكر نمي كند، (ازكنار اين زشتي ها، بي تفاوت مي گذرند).
13- و الالتجاء اليهم خزي، پناهنده شدن بر آنها خواري است،
14- و الاعتداد بهم ذل، و با آنها آماده شدن (و زندگي كردن) ذلت است،
15- و طلب ما في ايديهم فقر، و خواستن از آنچه دردست آنهاست فقر است،
فعند ذلك يحرمهم اللَّه قطر السماء في اوانه، و ينزله في غير اوانه، و يسلط عليهم شرارهم، فيسومونهم سوء العذاب، يذبحون ابناءهم و يستحيون نساءهم فيدعوا خيارهم فلا يستجاب لهم. «1»
در اين هنگام خداوند آنها را از قطره‌هاي باران در موسمش، محروم مي نمايد و در غير وقتش نازل مي كند و بر آنها، بدانشان را مسلط مي نمايد و به سوي عذاب بد مي راند و بچه هايشان سربريده و زنانشان را زنده

نگهميدارند پس در اين حال خوبانشان دعا مي كنند بر آنها نيز مستجاب نشود

2- دين داري سخت تر از آتش در كف دست! 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
يأتي: علي الناس زمان الصابر علي دينه مثل القابض علي الجمرة بكفه، يقول لذلك الزمان ان كان في ذلك الزمان ذئبا والا اكلته الذئاب. «2»
مي آيد براي مردم زماني صبركننده بر دينش مانند گيرنده جرقه (آتش) دركف دست خويش است، درباره آن زمان فرمود: اگر در آن زمان گرگ باشد و گرنه گرگ اورا مي خورد.
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
يأتي: علي الناس زمان الصابر منهم علي دينه كالقابض علي الجمرة بكفه. «3»
بيايد بر
اسلام فراتر از زمان، ص: 345
مردم زماني كه صبر كننده در آن بر دين خود، مثل كسي شود كه آتش در دست داشته باشد.
3- در روايت ديگر بعد از اين فرمايش فرمود: له اجر خمسين منكم. «1»
براي او اجر پنجاه تاي شما را مي دهند.
4- امام صادق عليه السلام فرمود: براي صاحب اين امرغيبتي است كسي بخواهد در آن زمان دين خود را حفظ نمايد مثل كسي باشد كه بخواهد شاخه خاردار را از بالا به پائين با دست (خالي و عريان) بكشد پس فرمود: كدام يك از شما شاخه خواردار را در دستش نگه مي دارد ..... «2» در بخش سيأتي هم روايتي به اين مضمون گذشت و در ليأتينّ نيز خواهد آمد

3- دور هم نشينان مساجد 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
يأتي: في آخر الزمان ناس من امتي ياتون المساجد يقعدون فيها حلقا ذكرهم الدنيا، و حبّهم الدنيا. لا تجالسوهم، فليس للّهِ بهم حاجة. «3»
مي آيد در آخر زمان مرداني از امت من به مسجد مي آيند و دورهم مي نشينند ذكرشان دنيا و دوستي دنياست، با آنها مجالست نكنيد (و همنشين نشويد چون) خدا به آنها نيازي ندارد.
2- انس از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
«يأتي علي الناس زمان يتحلّقون في مساجدهم و ليس همّتهم الّا الدّنيا، ليس للّه فيهم حاجة فلا تجالسوهم» «4»
مي آيد براي مردم زماني در مسجدهايشان حلقه مي زنند و

همتي جز دنيا ندارند و خدا در آنها حاجتي ندارد پس با آنهاننشينيد.
3- عبداللّه بن مسعود از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «سيكون في آخر الزمان قوم يجلسون في المساجد حلقاحلقا، امامهم الدنيافلا تجالسوهم فانّه ليس للّه فيهم حاجة» «1»
به زودي مي شود در آخر زمان گروهي در مسجدها دور هم مي نشينند، پيش رويشان دنياست، پس با آنها ننشينيد خدا بر آنها نياز ندارد.
روايت قريب به اين مضمون در بخش سيأتي نيز گذشت

4- مسجدها با زينت و دلها خراب 1- ابن عباس از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
سيكون: في آخر امّتي اقوام يزخرفون مساجدهم، و يخرّبون قلوبهم يتّقي احدهم علي ثوبه مالايتّقي علي دينه، لايبالي احدهم اذا سلمت له دنياه ماكان من امر دينه» «2»
به زودي مي شود در آخر امت من گروههائي كه مسجدهايشان را زينت دهند و دلهايشان را ويران مي سازند، يكي از آنها بر لباسش به گونه‌اي مي ترسد كه بردينش نمي ترسد، و باكي ندارد بر كار دينش هرچه بگذرد، اگر دنيايش سالم بماند.
2- عبداللّه بن عمرو از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «لياتينّ علي النّاس زمان يجتمعون في المساجد و ليس فيهم مؤمن» «3»
البته مي آيد براي مردم زماني در مسجدها گردهم آيند و در آنها مؤمني پيدا نشود!. مشابه اين حديث در سيأتي هم گذشت

5- پنهان شدن مؤمن

5- پنهان شدن مؤمن رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
يأتي علي الناس زمان يستخفي المؤمن فيهم كما يستخفي المنافق فيكم اليوم» «1»
مي آيد براي مردم زماني كه در آن (زمان) مؤمن در ميانشان مخفي مي شود مانند پنهان شدن منافق در (ميان) شما امروز

6- كهنه شدن قرآن دردلها! در باره قرآن و فراموش شدن و عمل نكردن به آن و اين كه خواننده قرآن زياد باشد و عمل كننده كم وو ... روايات زياد آمده است كه چند روايت در بخش سيأتي گذشت و به چند حديث ديگر نيز توجه نمائيد.
1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
يأتي: علي الناس زمان يخلق القرآن في قلوب الرجال كما تخلق الثياب علي الأبدان «2»
مي آيد براي مردم زماني كه قرآن در دلهاي مردان كهنه مي شود مانند كهنه شدن لباس در بدنها.
2- ابن عباس از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
يأتي: علي الناس زمان يتعلّمون فيه القرآن فيحفظون حروفه و يضيّعون حدوده، فويل لهم ممّاجمعوا و ويل لهم ممّاضيّعوا، انّ اولي الناس بهذاالقرآن من جمعه و لم يواثره عليه». «3»
مي آيد براي مردم زماني قرآن را ياد مي گيرند و حروف آن را حفظ مي نمايند ولي حدود آن را ضايع مي كنند، پس واي برآنها از آنچه كه جمع كردند و واي بر آنها از

آنچه كه ضايع نمودند، همانا بهترين مردم به اين قرآن كسي است كه آن را جمع نمايد و چيزي را بر آن مقدم نشمارد.
3- معقل بن يسار گفت: شنيدم رسول خدا صلي الله عليه و آله مي فرمود: «لاتذهب الأيّام والليالي حتّي يخلق القرآن في صدور اقوام من هذه الأمّة كما تخلق الثّياب و يكون ماسواه اعجب اليهم ... «1»
روزها و شبها نمي رود تا قرآن در سينه هاي گروههائي از اين امت پوسيده شود، مانند كهنه شدن لباس، و غير قرآن براي آنها خوشتر (و مورد پسندتر) (از قرآن) گردد.
4- ابي معبد بن حبّان يا حبّان بن حجر از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
يأتي: علي الناس زمان القرآن في وادٍ وهم في واد غيره «2»
مي آيد براي مردم زماني قرآن در يك وادي و آنها در وادي ديگر (خواهند بود).
5- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «انّ في امّتي قوما يقرؤن القرآن، ينثرونه نثر الدقل يتاوّلونه علي غير تأويله». «3»
در امت من گروهي اند قرآن را مي خوانند اما آن را مي پاشند مانند

پاشيدن بذر، آن را تأويل مي كنند بر غير تأويل خود (برخلاف نزولش تأويل مي نمايند).
6- عبداللّه بن سنان از امام صادق عليه السلام از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «اقرؤالقرآن بألحان العرب و أصواتها و ايّاكم و لحون اهل الفسق و الكبائر فانّه يجيء من بعدي اقوام يرجّعون القرآن ترجيع الغنا و النّوح و الرّهبانية، لايجوز تراقيهم، قلوبهم مقلوبة و قلوب من يعجبه

شأنهم» «1»
قرآن را بالحن‌هاو صوت‌هاي عرب تلاوت كنيد مبادا با لحن‌هاي اهل فسق و كباير بخوانيد، همانا به زودي بعد از من گروههائي مي آيد، قرآن را مانند غنا و نوحه و رهبانيت، ترجيع مي دهند (و درگلوي خود مي لرزانند)، از گردن هايشان بالاتر نرود، دلهاي آنها و دلهاي كساني به آنها گوش دهد (و از آنها خوششان آيد) وارونه است.
7- حسن گويد: من با عمران بن حصين بودم كه مردي براي مردم سوره يوسف را مي خواند، عمران از قرائت او خوشش آمد و نشست تا اين كه از قرائت فارغ شد و از مردم چيزي خواست، عمران گفت: انّا للّه و انّا اليه راجعون و دست مرا گرفت و گفت: برويم من از رسول خدا صلي الله عليه و آله شنيدم مي فرمود: «اقرؤالقرآن واسألواللّه به، فانّه سيأتي اقوام يقرؤن القرآن يسألون به النّاس» «2»
بخوانيد قرآن را و از خدا به احترام آن هرچه مي خواهيد، بخواهيد حتماً به زودي گروه هائي مي آيند قرآن را مي خوانند و براي (خواندن آن) از مردم سؤال مي كنند (و چيزي در خواست مي نمايند).
8- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «يكون في آخر الزمان عبّاد جهّال و قرّاء فسقة» «3»
در آخر زمان مي باشد عابدان نادان و قاريان فاسق

7- قرآن را مانند شير مي نوشند 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
اسلام فراتر از زمان، ص: 350
(سيخرج: (اقوام من امتي يشربون القرآن كشربهم اللبن) «1»
بزودي گروههائي از امت من بيرون آيند كه مي نوشند قرآن را مانند نوشيدن شير. (يعني در زبانشان ليز مي دهند بدون اينكه در معناهايش تدبر نمايند و نه در احكامش تأمل كنند بلكه با سرعت مرور مي كند برزبانشان مانند مرور شيرنوشيده شده).
2- عقبه گويد: رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «سيخرج اقوام يشربون القرآن كشربهم الماء». «2»
به زودي بيرون آيد گروههائي كه قرآن را مي نوشند مانند نوشيدن آب (يعني به مضامينش بي اعتنائي مي كنند).
در بخش سيأتي نيز رواياتي در باره قرآن گذشت.
3- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: در آخر زمان گروهي خروج كنند كه تازه جوانند (سفهاء الأحلام) يعني سبك سر و سفيه و بي بردبار: قرآن: مي خوانند ولي از گلويشان تجاوز نمي كند: از قول و گفتار بهترين خلق نقل مي كنند و از دين بيرون مي روند مثل (بيرون رفتن) تير از كمان. «3»
4- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: برپا نشود ساعت تا اين كه برگردد قرآن از آنجا كه آمده بود پس در اطراف عرش براي آن زمزمه‌اي باشد مثل زنبور عسل: خداي عز و جلّ بفرمايد ترا چه مي شود؟ عرض كند از طرف تو رفتم و به سوي تو برگشتم: مرا مي خوانند ولي به من عمل نمي كنند: پس آن وقت است كه قرآن بالا مي رود. «4

9- امراء ستمگر و دانايان طمعكار!

9- امراء ستمگر و دانايان طمعكار! 8- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
اسلام فراتر از زمان، ص: 351
يأتي علي الناس زمان مي آيد براي مردم زماني،
1- امرائهم علي الجور اميرانشان بر ستم،
2- و علماؤهم علي الطمع، و دانشمندانشان بر طمع،
3- و عبادهم علي الرياء، و عابدانشان بر خود نمائي،
4- و تجارهم علي اكل الربا، و تاجرانشان بر خوردن ربا،
5- و نساؤهم علي زينة الدنيا، و زنانشان بر زينت دنيا،
6- و غلمانهم في التزويج، و جوانانشان، در ازدواج (وخود فروشي وهمجنس بازي)
فعند ذلك كساد امتي ككساد الاسواق وليس فيها مستقيم، الاموات (أمواتهم) آيسون في قبورهم من خيرهم، و لا يعيشون (يعينون) الاخيار فيهم، فعند ذلك الهرب خير من القيام. «1»
در آن زمان امت من كساد (وكسل) مي شود مانند كسادي بازارها و در آنها فرد مستقيم نمي باشد، مرده ها (از خيرزنده ها) در قبرهايشان مأيوس مي شوند، خوبان در آنها زندگي نكرده و ياري نمي شوند در اين هنگام گريختن بهتر از ايستادن است.
به جملات و تركيب بندي و مطالب روايت دقت نماييد تا اهميت پيشگوئي روايت برايتان روشن شود

10- كشتار دانشمندان!

10- كشتار دانشمندان! 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
يأتي: علي الناس زمان يقتل فيه العلماء. «2»
مي آيد براي مردم زماني كه در آن
اسلام فراتر از زمان، ص: 352
دانشمندان كشته مي شوند

11- مسجد ها زياد و علماء كمياب 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
يأتي: علي الناس زمان علماؤها ميتة و حكماؤها ميتة تكثر المساجد و القرّاء حتي لا يجدون عالما الاالرّجل بعد الرّجل. «1»
مي آيد براي مردم زماني دانشمندانش مرده و حكيمانش ميته شود (براي دفاع از دين و تعليم آن، تحرّكي نخواهند داشت)، مساجد و قاريان زياد شود (ولي علماء به گونه‌اي كم شود كه) حتي عالمي پيدا نشود مگر مردي پس از مردي (درطول هم نه همزمان)

12- حسودي دانشمندان به يكديگر 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
يأتي: علي الناس زمان يحسد الفقهاء بعضهم بعضا، و يغار بعضهم علي بعض كتغاير التيوس بعضها علي بعض. «2»
مي آيد براي مردم زماني، فقهاء بعضي بر بعضي حسودي كنند و به همديگر مي پرند مانند پريدن بز نر (و بزكوهي) به يك ديگر

13- احترام محارم شكسته شود!

13- احترام محارم شكسته شود! 1- اميرمؤمنان عليه السلام فرمود:
يأتي: علي الناس زمان يرتفع فيه الفاحشة، ولتصنع و ينتهك فيه المحارم، و يعلن فيه الزنا و يستحل فيه اموال اليتامي- الخبر. «3»
مي آيد براي مردم زماني در آن (زمان) كار
اسلام فراتر از زمان، ص: 353
زشت بالا مي گيرد و اين كار حتماً انجام مي گيرد، و محارم هتك حرمت مي شوند و زنا آشكار گردد، و اموال يتيمان حلال شمرده شود؛ تا آخر خبر

14- ازدواج مرد بامرد (همجنس بازي)! 1- ابي هريرة از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
يأتي: علي النّاس زمان يتزوّج الرّجل كما يتزوّج المرأة». «1»
مي آيد براي مردم زماني ازدواج كرده شود با مرد آن گونه كه بازن ازدواج مي شود (مرد با مرد ازدواج رسمي مي كند).
2- امام صادق عليه السلام در روايت طولاني كه خواهد آمد فرمود: ... و رأيت النساء يتزوّجن النساء. .. «2» و ديدي كه زنان با زنان ازدواج نمايند.
رسول خدا صلي الله عليه و آله مانند روز روشن اين زمان مارا مي ديدند كه در آمريكا و بعضي از كشورهاي اروپائي، قانوني را از مجلس گذراندند كه مرد با مرد مي تواند ازدواج رسمي نمايد؛
اين قانون در زمان ما، در سال 1380 شمسي ببعد اتفاق افتاد و سنگ بناي اين عمل زشت و از بين برنده كرامت و شرافت مردانگي و انسانيت: گذاشته شد به موازات آن ازدواج دو جنس زن را هم با يك ديگر تجويز كرده و از قانون مي گذرانند، آن وقت است كه فرمايش فراوان رسول خدا صلي الله عليه و آله در اين باره تحقق يافته است كه كراراً فرموده است: «ويكتفي الرجال بالرجال والنساء بالنساء، وتشبه الرجال بالنساء والنساء بالرجال.» و اكتفا مي كند مرد بر مرد و زن بر زن ومرد شبيه زن و زن شبيه مرد شود!، و امثال اين روايات كه از حلقوم وحي بيرون آمده و به صفحات تاريخ نشسته و تحقق پيدا كرده است!!.
3- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتذهب الدنيا حتّي يستغني الرجال بالرجال و النساء

بالنّساء. «1»
دنيا از بين نمي رود تا مرد از مرد اشباع شود و زن از زن!.
4- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: سيكون في آخر امّتي قوم يكتفي رجالهم بالرجال، و نسائهم بالنّساء، فاذا كان ذلك فارتقبوا عذاب قوم لوط ان يرسل اللّه عليهم حجارة من سجّيل. «2»
به زودي مي شود در آخر امت من گروهي كه مردانشان بر مردان و زنانشان برزنان، اكتفاء مي نمايند، پس هنگامي كه اين پيش آمد، منتظر عذاب قوم لوط باشيد كه خداوند بر آنها سنگ هائي از سجيل بفرستد (وبا كلوخ پاره هائي آنان را از بين ببرد و نابود سازد).
5- امام صادق عليه السلام فرمود: ... و رأيت الفسق قد ظهر و اكتفي الرجال بالرجال و النساء بالنساء ... و ديدي كه فسق آشكار گرديده و

مردان به مردان و زنان به زنان اكتفا كردند «3»
6- امام صادق عليه السلام فرمود: ... و رأيت الرجال يتمنون للرجال و النساء للنساء. .. ديدي كه مردها خود را براي استفاده مردان فربه كنند و زنان براي زنان (مرد مرد را آرزو نمايد و زن زن را). «4»
7- امام صادق عليه السلام فرمود: ... و كان الزنا تمتدح به النساء ... «5» زنا براي زنان مورد ستايش، (و زن فاحشه مورد تمجيد) قرار گرفت (و ديدي كه زنها به عمل زنا افتخار كنند).
8- امام صادق عليه السلام فرمود: ... و رأيت المرأة تصانع زوجها علي نكاح الرجال .. «6» و
اسلام فراتر از زمان، ص: 355
ديدي كه زن براي نكاح مردان با شوهر خود همكاري كند (وتشويق نمايد تا راه زشتي ها را براي خودش، هموار نمايد كه شوهر نتواند براي كارهاي خلاف عفت او حرف بزند).
9- امام صادق عليه السلام فرمود: ... و رأيت اكثر الناس و خير بيت من يساعد النساء علي فسقهن ... «1» و ديدي كه بيشتر مردم و بهترين خانه‌ها آن باشد كه به زنان در هرزگيشان ياري رسانند.
10- امام صادق عليه السلام فرمود: ... و يتغاير علي الرجل الذكر فيبذل له نفسه و ماله ... «2» و ديدي كه به مردنر هوس عمل زشت كرده و خود و اموالش را به او بذل مي كند (و در اختيار او مي‌گذارد).
11- امام صادق عليه السلام فرمود: ... و رأيت الرجل يُعيّر علي اتيان النساء ... «3» و ديدي كه مرد به خاطر آميزش با زنان مورد سرزنش قرار گيرد (كه چرا با مردان آميزش نمي كند).
12- امام صادق عليه السلام فرمود: ... و رأيت الرجل يأكل من كسب امراته من الفجور، يعلم ذلك و يقيم عليه .. «4» و ديدي كه مرد از كسب هرزگي زنش نان مي‌خورد، مي‌داند و به آن تن مي‌دهد (وبي اعتنا مي شود).
13- امام صادق عليه السلام فرمود: ... و رأيت المرأة تقهر زوجها، و تعمل ما لا يشتهي و تنفق علي زوجها ... «5» و ديدي كه زن بر مرد خود مسلط شود و كاري را كه مرد نمي‌خواهد انجام دهد و به شوهر خود خرجي مي‌دهد.
14- امام صادق عليه السلام فرمود: ... و رأيت الرجل يكري امرأته و جاريته و يرضي بالدني من الطعام و الشراب ... «6» و ديدي كه مرد: زن و كنيزش را (براي زنا) كرايه مي‌دهد و به
اسلام فراتر از زمان، ص: 356
خوراك و نوشيدني پست، تن در مي‌دهد.
15- امام صادق عليه السلام فرمود: ... و رأيت النساء يبذلن أنفسهن لأهل

الكفر ... و ديدي كه زنان مسلمان خود را در اختيار كافران مي‌گذارند. «1»

16- امام صادق عليه السلام فرمود: ... و رأيت الناس يتسافدون كما يتسافد البهائم لا ينكر احد منكرا تخوّفا من الناس ... و ديدي كه مردم (در حضور جمع) همانند بهائم مرتكب اعمال جنسي شوند و هيچ كس از ترس: آن كار زشت را انكار نكند. «2

15- خود فروشي جوانها

15- خود فروشي جوانها 1- امام صادق عليه السلام فرمود: ... و رأيت الغلام يعطي ماتعطي المرأة .... و ديدي كه پسر بچه همان مي دهد كه زن دهد. «3»
2- امام صادق عليه السلام فرمود: ... و رأيت الرجل معيشته من دبره و معيشة المرأة من فرجها ... «4» و ديدي كه معيشت مرد از عقب او، و زندگي زن از فرجش، تأمين مي گردد.
3- امام صادق عليه السلام فرمود: ... و اعطوا الرجال الأموال علي فروجهم و تنوفس في الرجل و تغاير عليه الرجال .. «5» و ديدي كه به مردها پول مي‌دهند كه با آنها يا با زنانشان عمل نامشروع انجام دهند و در (لواط) مردها با همديگر رقابت كردند و به يك ديگر پيشي گرفتند

16- نزديكي با حيوانات!

16- نزديكي با حيوانات! امام صادق عليه السلام فرمود: ... و رأيت البهائم تنكح ... «6» و ديدي كه با حيوانات عمل
اسلام فراتر از زمان، ص: 357
زشت انجام مي‌دهند. مشروح روايت در بخش 8 از امام صادق عليه السلام خواهد آمد

17- موفقيت سخن چينان 1- اميرمؤمنان عليه السلام فرمود:
يأتي: علي الناس زمان مي آيد براي مردم زماني،
1- لايقرب فيه الا الماحل، در (پيش امراء) مقرب نمي شود مگر حيله گر،
2- و لايظرف فيه الا الفاجر، و مورد توجه قرار نمي گيرد مگر دَريده،
3- و لايضعف فيه الا المنصف، و تضعيف نگردد مگر با انصاف،
4- يعدون الصدقة فيه غرما، صدقه را (در اثر ناداني) غرامت (و چپاول) به حساب مي آورند،
5- و صلة الرحم منّا، و صله رحم را، منّت گذاشتن،
6- و العبادة استطالة علي الناس. و پرستش خدا را براي بزرگي كردن برمردم،
فعند ذلك يكون السلطان بمشورة النساء وامارة الصبيان و تدبير الخصيان.
«1» انجام دهند پس در اين هنگام تسلط با مشورت زنان و فرمانروائي بچه ها و تدبير غلامان خايه ماليده شده پيش مي رود.
حفص، از امام صادق عليه السلام از پدران بزرگوارش عليهم السلام از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
2- يأتي: علي الناس زمان يكون اسعد الناس بالدنيا لكع بن لكع، خير الناس يومئذ مؤمن بين كريمين. «2»
مي آيد براي مردم زماني در آن مي شود، سعادتمندترين مردم
اسلام فراتر از زمان، ص: 358
در دنيا، پست فرزند پست ولي در آن روز بهترين مردم مؤمني است در ميان پدر و مادر كريم

18- حج پادشاهان براي گردش ... 1- محمدبن جعفر از پدرش عليه السلام از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
«يأتي: علي النّاس زمان يكون حجّ الملوك نزهة، و حجّ الأغنياء تجارة، و حجّ المساكين مسألة». «1»
مي آيد براي مردم زماني مي شود مكه رفتن براي شاهان تفريح و براي توانگران خريد و فروش و براي نداران مايه گدائي!.
2- انس بن مالك از (رسول خدا صلي الله عليه و آله) فرمود:
«يأتي: علي النّاس زمان يحجّ اغنياء امّتي للنّزهة، واوساطهم للتجارة، و قرّائهم للرياء و السّمعة و فقرائهم للمسالة». «2»
مي آيد براي مردم زماني اغنياي امت من حج را براي خوشگذراني و تفريح، و ميان حال ها براي تجارت و قاريان براي رياء و خود نمائي و فقراء براي گدائي نمودن، انجام مي دهند

19- بستن اغنيا دستان خود را 1 اميرمؤمنان عليه السلام فرمود:
يأتي: علي الناس زمان عضوض، يعض الموسر فيه علي ما في يديه ولم يؤمر بذلك، قال اللَّه سبحانه: «وَ لا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ» الآية «3»
ينهد فيه الأشرار، ويستذل الأخيار،
اسلام فراتر از زمان، ص: 359
ويبايع المضطرون، وقد نهي رسول اللَّه عن بيع المضطرين. «1»
به زودي مي آيد برمردم زمان امساك (و بخالت)، امكان دارها هرچه در دست دارد محكم و سفت نگهميدارند! درحالي كه به اين (بخل ورزي) مأمور نشده است خداي تعالي فرموده است «مابين خود تفضل (ودستگيري) از همديگر را فراموش نكنيد»، اشرار قوي و خوبان به ذلت كشيده مي شوند و مضطر (و بيچاره) ها را مي فروشند و حال آن كه رسول خدا صلي الله عليه و آله از اين كار نهي فرموده است.
2- اميرمؤمنان عليه السلام فرمود:
«يأتي: علي الناس زمان عضوض يعض المؤمن علي مافي يديه و لم يؤمن بذالك لكل امرء في ماله شريكان الوارث والحوادث». «2»
مي آيد براي مردم زمان سختگيري، مؤمن آنچه در دست دارد، سفت مي گيرد وحال آنكه باورنكرده بر اين كه هركسي در مالش دو شريك دارد، ورثه ها و حوادث (ناگهاني معلوم نيست چه پيش خواهد آمد پس محكم گرفتن مال و دستگيري نكردن از نيازمندان زهي بي سعادتي و در نهايت ندامت و پشيماني است). مشابه اين حديث باتفاوت كم در بخش سيأتي گذشت

21- دو چيز كمياب

21- دو چيز كمياب 1- امام صادق عليه السلام فرمود:
يأتي: علي الناس زمان ليس فيه شئ اعز من اخ انيس، وكسب درهم حلال. «3»
مي آيد بر مردم زماني، نيست چيزي در آن كمياب تر از برادر انيس (و قابل اطمينان) و كسب درهمي از حلال. (به اين مضمون در بخش سيأتي هم چند روايت گذشت و در فصل لا تقوم
اسلام فراتر از زمان، ص: 360
السّاعة حديثي در اين مورد خواهد آمد)

22- بي اعتنائي به منبع در آمد

22- بي اعتنائي به منبع در آمد 1- مقبري از ابي هريره از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
«يأتي: علي الناس زمان لايبالي المرء بالحلال اخذ المال او بالحرام». «1»
مي آيد براي مردم زماني، مرد بي اعتنا مي شود مال را از حلال به دست آورده يا از حرام.
2- ابن عمر از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: والّذي بعثني بالحق ليكوننّ بعدي فترة في امّتي يبتغي فيها المال من غير حلّه، و يسفك فيها الدّماء، و يستلذّ بهاالشّعر، و يترك القرآن». «2»
قسم به كسي كه مرا به حق مبعوث نموده است، حتماً بعد از من فترتي در امتم پيش آيد در آن، مال از غير حلال به دست مي آيد، و در آن خون ها ريخته شود و از شعر لذت برند و قرآن ترك گردد

23- كسب معيشت با معصيت! 1- سلام بن أمجد از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
«يأتي: علي الناس زمان لا تطاق المعيشة فيهم الّا بالمعصية حتي يكذب و يحلف، فاذا كان كذلك الزمان فعليكم بالهرب الي اللّه و الي كتابه و الي سنّة نبيّه محمد صلي الله عليه و آله». «3» مي آيد
اسلام فراتر از زمان، ص: 361
براي مردم زماني، معيشت در آن ها به دست نيايد مگر با معصيت حتي به دروغ هم قسم مي خورند!، پس وقتي كه اين زمان پيش آمد، برشما باد فرار كردن (و گرايش پيدا كردن) به سوي خدا و قرآن و سنت پيغمبرش محمد صلي الله عليه و آله.
2- امام صادق عليه السلام فرمود: ... و رأيت الرجل معيشته من بخس المكيال والميزان .. «1» و ديدي كه زندگي مرد از كم فروشي اداره مي‌شود.
3- امام صادق عليه السلام فرمود: ... و رأيت الحلال يذم و يُعيّر و طالب الحرام يمدح و يعظم ... «2» و ديدي كه هركس روزي حلال جويد مورد سرزنش قرار مي‌گيرد و جوينده حرام ستايش و تعظيم مي شود.
4- امام صادق عليه السلام فرمود: ... و رأيت الناس همهم بطونهم و فروجهم، لا يبالون بما اكلوا و ما نكحوا ... «3» و ديدي كه تمام همّ و غم (و همت) مردم شكم و عورتشان است باكي ندارند بر آنچه مي خورند و با چه (كسي) آميزش (جنسي) كنند

24- بي اعتنائي به تلف شدن دين

24- بي اعتنائي به تلف شدن دين 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
يأتي: علي الناس زمان لا يبالي الرجل ما تلف من دينه اذا سلمت له دنياه. «4»
مي آيد براي مردم زماني مرد از تلف شدن دينش باكي ندارد اگر دنيايش سالم بماند. بخش سيأتي هم روايت گذشت

25- دل مؤمن آب شود مانند سرب در آتش!

25- دل مؤمن آب شود مانند سرب در آتش! 1- امام صادق عليه السلام از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
يأتي: علي الناس زمان يذوب فيه قلب المؤمن في جوفه كما يذوب الانَك في النار- يعني
اسلام فراتر از زمان، ص: 362
الرصاص- و ما ذاك الا لما يري من البلاء و الأحداث في دينهم لا يستطيع له غيرا. «1»
مي آيد براي مردم زماني كه در آن دل مؤمن در اندرونش آب مي شود مانند آب شدن سرب درآتش و اين به خاطر ديدن بلاء و نوآوري (و بدعت و ناملايمات) در دين شان كه نمي تواند آن راتغيير دهد

26- اگرگرگ نباشي گرگها مي خورندت!

26- اگرگرگ نباشي گرگها مي خورندت! 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
يأتي: علي الناس زمان يكون الناس فيه ذئابا، فمن لم يكن ذئبا اكلته الذئاب. «2»
مي آيد براي مردم زماني كه در آن، مردم مي باشند گرگ ها، پس هركس گرگ نباشد گرگها اورا مي خورند

27- سائل زنده و ساکت مرده است

اشاره

27- سائل زنده و ساکت مرده است 1- امام صادق علیه السلام فرمود:
يأتي: علي النّاس زمان من سئل عاش و من سکت مات ...: بیاید بر مردم زماني هرکس سؤال نماید زندگي کند و اگر ساکت بماند مي میرد (راوي) گفت اگر آن زمان را درك نمایم چکنم؟ فرمود: آنچه داري به آنها یاري رسان و اگر نتوانستي کوشش نما. «3» این روایت دو گونه معنا شود؛
1- در آن زمان هرکس از مسائل دین و زندگي و صلاح و فسادش، بپرسد و جویا شود، زنده ماند و گرنه مرده است،
2- گدا و سوال کننده زنده ماند و اگر با حیا و آبرومند باشد و خویشتن داري نماید، مي میرد. (در بخش 8 به فصل زمان مراجعشود)

أحاديث ليأتينّ و سيخرج وغيره

1- با انصاف ها تضعيف شوند

1- با انصاف ها تضعيف شوند امام صادق عليه السلام از اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: ليأتين: علي الناس زمان يظرف (يطرف) فيه الفاجر، و يقرب فيه الماجن، و يضعف فيه المنصف. قال: فقيل له: متي ذلك يا امير المؤمنين؟ فقال: اذا تسلطن النساء و سلطن الإماء، و امر الصبيان. البته مي آيد براي مردم زماني، فاجر زيرك (ومحترم) شمرده شود و بي مبالات ها مقرب گردند و منصف تضعيف شود گفته شد كي مي شود اين اي اميرمؤمنان؟ فرمود: وقتي كه زنها (بركارها) مسلط شدند و كنيزان مسلط گشتند و بچه ها فرمانروا گرديدند. «1

2- مجرد زيستن حلال گردد!

2- مجرد زيستن حلال گردد! 1- ابن مسعود از رسول خدا صلي الله عليه و آله «ليأتينّ علي النّاس زمان لايسلم لذي دين دينه الّا من يفرّ من شاهق الي شاهق، و من حجر الي حجر كالثّعلب باشباله، قالوا متي ذلك الزّمان؟ قال: اذا لم ينل المعيشة الّا بمعاصي اللّه، فعند ذلك حلّت العزوبة، قالوا يارسول اللّه امرتنا بالتّزويج؟ قال بلي ولكن اذا كان ذالك الزّمان فهلاك الرجل علي يدي ابويه فان لم يكن ابوان فعلي يدي زوجته و لده فان لم يكن له زوجة و لا ولد فعلي يدي قرابته». «2»
البته البته مي آيد براي مردم زماني براي صاحب دين دينش سالم نماند مگر كسي كه از قله كوهي به قله كوه ديگر بگريزد و از سوراخي به سوراخ ديگر مانند روباه بابچه هايش، گفتند: آن كدام زمان است؟ فرمود: زماني كه خرج زندگي به دست نيايد مگر
اسلام فراتر از زمان، ص: 364
با معصيت خدا، پس در آن زمان مجرد ماندن حلال مي شود، گفتند: اي رسول خدا ما را امر به تزويج مي كني؟! فرمود: بلي و لكن آن زمان هلاك شدن مرد با دست والدين و اگر نشدند با دست زن و فرزندش و اگر نشدند بادست خويشانش خواهد شد.
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «بهترين اولاد شما بعد از 154 سال دخترانند و بهترين زنان شما بعد از 169 سال زنان نا زاست و درسال 168 طلب خود را بطلب، و در سال 169 قرض خود را بده و سال 90 هرج است بعضي گفتند نجات و خلاصي كجاست؟ فرمود: هرج (قتل و غارت و نا امني) است تاظهور امام. «1»
3- و فرمود: زود است كه بيايد بر امت من زماني كه حلال باشد عزوبت (مجرد زيستن) و رهبانيت (در آن زمان) اگر زن مار بزايد بهتر است تا بچه بزايد. «2»
4- در تفسير روح البيان در تفسيرآيه مباركه «أَسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ اْلجَنّةَ» از رسول خدا صلي الله عليه و آله روايت نموده است (زماني آيد در آن زمان) تربيت طوله سگ بهتر از تربيت بچه است و اگر زن مار بزايد بهتراست از زائيدن بچه. «3»
5- يكي از علائم ظهور آن است كه بچه ها موجب اذيت و آزار باشند. «4»
6- ساعت ظهور نباشد تا زن‌هاي بچه دار محزون باشند و زن‌هاي بي بچه خوشحال. «5»
روايات فوق كه نمونه‌هائي در اين مورد است، با كمال وضوح اوضاع زندگي اين زمان ها را بيان مي نمايد كه مشكل تربيت اولاد و سختي تأمين

هزينه زندگي آنان و تهيه مسكن وو ... گرفتاري پدر و مادرها را به جائي رسانده است كه جوانان امروز
اسلام فراتر از زمان، ص: 365
مي گويند يك بچه براي هفتاد پشت ما بس است و با خانمش كه درگير مي شود مي گويد: كاش براي من مار مي زائيدي نه بچه! و دهها اظهار ناراحتي از اين قبيل كه تحقق و مصداق روايات بالا را براي اشخاص منصف، روشن مي سازد

3- اميران زياد و خطيبان كذّاب

3- اميران زياد و خطيبان كذّاب 1- ليأتينّ: علي الناس زمان كثير امرائه كذّاب خطبائه و قليل فقهاؤه مراؤن قرّاؤه، يتفقهون في الدين، يأكلون الدنيا كما تأكل النّار الحطب الا و انّ النّار مثوي لهم و بئس للظالمين بدلاً. «1»

البته البته مي آيد براي مردم زماني، فرمان روايانش زياد و سخنرانانش دروغگو و فقهايش كم و قاريانش رياكار، مي باشد، در دين تفقه مي كنند، دنيارا مي خورند مانند خوردن آتش هيزم (خشك) را، آگاه باش حتماً آتش جايگاه آنان و چه بد عوضي است (آن)

4- دين كسي سالم نماند مگر ... ابن مسعود از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «لياتينّ علي النّاس زمان لايسلم لذي دين دينه الّا من يفرّ من شاهق الي شاهق، و من حجر الي حجر كالثّعلب باشباله ...». «2»
البته البته مي آيد براي مردم زماني دين صاحب دين سالم نمي ماند مگر اين كه از بالاي كوهي به بالاي كوه ديگر فرار نمايد و از سوراخي به سوراخي (يا لانه‌اي به لانه) ديگر مانند روباه با بچه هايش. روايت مشابه در سيأتي و يأتي گذشت

5- شراب را نبيذ مي نامند رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: والذي بعثني بالحق
ليأتي علي الناس زمان يستحلون الخمر يسمونه النبيذ، عليهم لعنة اللَّه والملائكة والناس
اسلام فراتر از زمان، ص: 366
اجمعين. «1»
سوگند بركسي كه مرا به حق مبعوث نموده است البته مي آيد براي مردم زماني شراب را حلال مي شمارند و نامش رانبيذ مي گذارند!، بر آنها باد لعنت خدا و فرشتگان وتمامي مردم

6- خروج مردماني به سوي مغرب 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: (سيخرج: ناس الي المغرب يأتون يوم القيامة و وجوههم علي ضوء الشمس) «2»
به زودي مردمي بيرون مي رود به سوي مغرب، روز قيامت مي آيند روهايشان مانند روشنائي خورشيد باشد (در روشني و درخشندگي و زيبائي)

7- احاديث ستخرج 1- عمر بن خطاب از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: (ستخرج: اهل مكة) منها (ثم لا يعبرها الا قليل ثم تمتلئ) بالناس (وتبني) فيها الأبنية (ثم يخرجون منها) مرة ثانية (فلا يعودون فيها) بعد ذلك (ابدا) الي قيام الساعة. به زودي اهل مكه از آن بيرون مي روند سپس كسي از آن عبور نمي كند مگر (افراد) كمي و باز پر مي شود (از مردم) و در آن ساختمان ها بنا شود و دوباره از آن بيرون مي روند و ديگر ابداً بر آن بر نمي گردند
(تا قيام ساعة). «3

8- احترام به دانش پژوهان 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: (سيأتيكم: اقوام يطلبون العلم فاذا رأيتموهم فقولوا لهم مرحبا) «4»
به زودي برايتان مي آيد گروههائي كه طلب علم مي نمايند، هرگاه آنان را ديديد به آنها بگوئيد: خوش آمديد (و هميشه برايتان خوش بگذرد)

9- راه سنجش روايات

9- راه سنجش روايات رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: سيأتيكم: عنّي احاديث مختلفة، فما جائكم موافقا لكتاب اللّه و لسنّتي فهو منّي، و ماجائكم مخالفا لكتاب اللّه و لسنّتي فليس منّي. «1»
به زودي مي آيد براي شما از من حديث هاي گوناگون، پس هرآنچه كه آمد و با كتاب خدا (قرآن) و سنّت من موافق باشد از من است، و هرچه برايتان آمد و مخالف كتاب خدا و سنت من باشد، از من نيست

10- وقتي كه امر به منكر ونهي از معروف شد ابن صدقة از امام جعفرصادق از پدرش عليهما السلام از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: كيف بكم: اذا فسد (طغي) نساؤكم، وفسق (فتيانكم) شبانكم، ولم تأمروا بالمعروف ولم تنهوا عن المنكر، فقيل له: و يكون ذلك يا رسول اللّه؟ قال: نعم (و اشدّ) و شرّ من ذلك؟ كيف بكم اذا امرتم بالمنكر، و نهيتم عن المعروف، قيل يا رسول اللّه و يكون ذلك؟ قال: نعم، (و اشدّ) وشر من ذلك كيف بكم اذا رأيتم المعروف منكرا والمنكر معروفا. «2» چگونه مي شود حال شما وقتي كه زنهايتان (طغيان كرده و) فاسد و جوانهايتان فاسق شدند و امر به معروف نكرديد و نهي از منكر ننموديد! گفته شد اي رسول خدا آيا اين خواهد شد فرمود: بلي (و شديدتر) و بدتر از اين! چگونه مي شويد هنگامي كه امر به منكر و نهي از معروف نموديد؟! گفته شد آيا اين خواهد شد اي رسول خدا؟! فرمود: بلي (وشديدتر) و بدتر از اين، چگونه مي شويد منكر را معروف و معروف را منكر ديديد (و برعكس پنداشتيد)!

11- كيست دينش را به يك مشت درهم بفروشد أنس از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «لاتذهب الايّام و اللّيالي حتّي يقوم القائم فيقول: من يبيعنا دينه بكفٍّ من الدّراهم» «1»
روزها و شبها نمي گذرد تا كسي بلند شده و مي گويد: كيست بفروشد به ما دينش را به يك كف از درهم ها

12- فتواي جاهلان رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «سيخرج في آخر الزمان رجال رؤس جهّال يفتون النّاس فيضلّون و يضلّون» «2»
به زودي بيرون آيد در آخر زمان مردان سرآمد نادان ها، براي مردم فتوا مي دهند پس خود گمراه شوند و گمراه مي كنند

بخش 9 اشراط ساعت یا علائم قیامت

1- أشراط الساعة،

1- أشراط الساعة، درباره اشراط ساعت، يعني علائم و نشانه‌هاي قيامت در قرآن كريم و روايات بزرگان دين، مطالب فراوان آمده است كه ما براي رعايت اختصار به آوررردن فرازهائي از آن اكتفاء مي نمائيم، و مشروح آن را به كتاب‌هاي مربوطه از جمله بحارالأنوار: ج 6 ص 295 ببعد ارجاع مي دهيم.
1- وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلا تَمْتَرُنَبها وَ اتَّبِعُونِ هَذا صِراطٌ مُّستَقِيمٌ (61) «1»
و او [: مسيح] سبب آگاهي بر روز قيامت است. (زيرا نزول عيسي گواه نزديكي رستاخيز است)؛ هرگز در آنترديد نكنيد؛ و از من پيروي كنيد كه اين راه مستقيم است!
2- فَارْتَقِب يَوْمَ تَأتِيالسَّماءُ بِدُخانً مُّبِينً (10) يَغْشي النَّاس هذا عَذابٌ أَلِيمٌ (11) رَّبَّنَا اكْشِف عَنَّا الْعَذاب إِنَّا مُؤْمِنُونَ (12) أَنَّي لهُمُ الذِّكْري وَ قَدْ جَاءَهُمْ رَسولٌ مُّبِينٌ (13) ثمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قالُوا مُعَلَّمٌمجْنُونٌ (14) إِنَّا كاشِفُوا الْعَذابِ قَلِيلًا إِنَّكمْ عائدُونَ (15) يَوْمَ نَبْطِش الْبَطشةَ الْكُبرَي إِنَّا مُنتَقِمُونَ (16) «2»
پس منتظر روزي باش كه آسمان دود آشكاري پديد آورد* كه همه مردم را فرامي‌گيرد؛ اين عذاب دردناكي است!*
(مي گويند:) پروردگارا! عذاب را از ما برطرف كن كه ايمان مي‌آوريم.*
چگونه: و از كجا متذكر مي‌شوند با اين كه رسول روشنگر (با معجزات و منطق روشن) به سراغشان آمد!* سپس از او روي گردان شدند و گفتند: «او تعليم يافته‌اي ديوانه است!»* ما عذاب را كمي برطرف مي سازيم، ولي باز به كارهاي خود بازمي‌گرديد!* (ما از آنها انتقام مي‌گيريم) در آن روز كه آنها را با قدرت خواهيم گرفت؛ آري ما انتقام گيرنده‌ايم!*
3- وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيهِمْ أَخْرَجْنا لهُمْ دابَّةً مِّنَ الأَرْضِ تُكلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاس كانُوا بِأَياتِنا لا
اسلام فراتر از زمان، ص: 372
يُوقِنُونَ (82) «1»
و هنگامي كه فرمان عذاب آنها رسد (و در آستانه رستاخيز قرار گيرند)، جنبنده‌اي را از زمين براي آنها خارج مي كنيم كه با آنان تكلّم مي كند (و مي گويد) كه مردم به آيات ما ايمان نمي‌آوردند.
4- قالَ هذا رَحْمَةٌ مِّن رَّبي فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَ كانَ وَعْدُ رَبي حَقًّا (98) وَ تَرَكْنا بَعْضهُمْ يَوْمَئذً يَمُوجُ فِي بَعْضَ وَ نُفِخَ في الصُّورِ فجَمَعْناهُمْ جمْعاً (99) وَ عَرَضنا جَهَنَّمَ يَوْمَئذٍ لِّلْكافِرِينَ عَرْضاً (100) «2» (آنگاه ذوالقرنين بعد از ساختن سد سأجوج و مأجوج) گفت: «اين از رحمت

پروردگار من است! امّا هنگامي كه وعده پروردگارم فرا رسد، آن را در هم مي‌كوبد؛ و وعده پروردگارم حق است!»
و در آن روز (كه جهان پايان مي‌گيرد)، ما آنان را چنان رها مي‌كنيم كه درهم موج مي‌زنند؛ و در صور [: شيپور] دميده مي‌شود؛ و ما همه را جمع مي‌كنيم!.
در آن روز، جهنم را بر كافران عرضه مي‌داريم!
حذيفة بن يمان، از پيامبر صلي الله عليه و آله در باره يأجوج و مأجوج سؤال نمود فرمود: ان القوم لينقرون بمعاولهم دائبين، فاذا كان الليل قالوا: غدا نفرغ فيصبحون و هو اقوي من الأمس حتي يسلم منهم رجل حين يريد اللَّه ان يبلغ امره فيقول المؤمن: غدا نفتحه ان شاء اللَّه فيصبحون ثم يغدون عليه فيفتحه اللَّه، فوالذي نفسي بيده ليمرن الرجل منهم علي شاطئ الوادي الذي بكوفان وقد شربوه حتي نزحوه فيقول: واللَّه لقد رأيت هذا الوادي مرة وان الماء ليجري في ارضه، قيل: يارسول اللَّه و متي هذا؟ قال: حين لا يبقي من الدنيا الا مثل صبابة الإناء. «3»
همانا قوم (يأجوج و مأجوج) با كلنگ‌هاي خود هميشه مي زنند به سد (كه آن را بشكافند تا غروب مي رسد خسته مي شوند) پس وقتي كه شب فرارسيد، مي گويند فردا با فراغت (مي كَنيم) پس صبح مي كنند و قوي تر از ديروز (اين

كارشان هست) تا از آنها يك نفر مسلمان مي شود آن وقت خدا اراده نمود كه كار انجام گيرد (و سد را بشكنند) پس آن مؤمن مي گويد: فردا سد را مي گشائيم انشاءاللَّه، پس به صبح مي رسانند و به سوي سد مي روند و خداوند آن را مي گشايد، پس قسم به كسي كه جانم در دست اوست البته مي گذرد مردي از آنها بر شط (فرات) كه در بيابان كوفه است و مي نوشند آن را تا تمام مي شود پس گويد: به خدا قسم من ديدم روزي اين بيابان را كه آب از آن جاري بود بر زمينش!، گفته شد:
اي رسول خدا كي خواهد شد اين ها؟! فرمود: زماني كه از دنيا مانند آب تهِ ظرف بماند (يعني اين قضايا و آمدن نيروئي به نام يأجوج و مأجوج كه به وسيله مصرف آنها آب شط فرات به اتمام مي رسد، نزديكي هاي فرارسيدن روز قيامت است)

2- قيامت ناگهان آيد!

2- قيامت ناگهان آيد! 5- فَهَلْ يَنظرُونَ إِلَّا السَّاعَةِ أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً فَقَدْ جاءَ أَشرَاطهَا فَأَنَّي لهُمْ إِذَا جاءَتهُمْ ذِكْراهُمْ (18) «1»
آيا آنها [: كافران] جز اين انتظاري دارند كه قيامت ناگهان فرا رسد (آنگاه ايمان آورند)* در حالي كه هم‌اكنون نشانه‌هاي آن آمده است؛ اما هنگامي كه بيايد، تذكّر (و ايمان) آنها سودي نخواهد داشت!*
1- ابن سنان، از امام صادق عليه السلام فرمود: قال عيسي عليه السلام لجبرئيل: متي قيام الساعة؟ فانتفض جبرئيل انتفاضة أغمي عليه منها فلما أفاق قال: يا روح اللّه ما المسؤول اعلم بها من السائل، وله من في السماوات والأرض لا تأتيكم الّا بغتة. «2»
عيسي عليه السلام به جبرئيل گفت: قيامت كي خواهد شد؟ جبرئيل يك تكاني خورد و غش كرد، وقتي كه به هوش آمد گفت: اي روح خدا سؤال شونده از سؤال كننده داناتر نيست و براي خداست آنچه كه در آسمانها و زمين هست، نيايد براي شما مگرناگهاني!

اخبار در باره نشانه هاي رستاخيز

1- رسول خدا صلي الله عليه و آله و 80 فراز در اشراط السّاعة حديث ذيل شامل مهمترين جريان هاي اشراط ساعت است كه پيغمبر صلي الله عليه و آله بعد از
اسلام فراتر از زمان، ص: 374
حجةالوداع آن را بيان فرموده است، جريان هائي كه جز كسي كه با عالم غيب و علام الغيوب، اتصال و ارتباط داشته باشد، آن را نمي داند و آن از علائم نبوت و نشانه رسالت خاتم انبياء صلي الله عليه و آله است كه مؤمن را در ايمانش استوار مي سازد.
1- در تفسيرقمي ذيل آيه مباركه فَهَلْ يَنظرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَن تَأْتِيهُم بَغْتَةً فَقَدْ جاءَ أَشراطُها ... (آيا آنها [: كافران] جز اين انتظاري دارند كه قيامت ناگهان فرا رسد (آنگاه ايمان آورند)، در حالي كه هم‌اكنون نشانه‌هاي آن آمده است)؛ از پدرش از سليمان بن مسلم الخشاب، از عبد اللّه بن جريح المكي، از عطاء بن أبي رياح از عبد اللّه بن عباس گفت: با رسولخدا صلي الله عليه و آله حجة الوداع را انجام داديم پس (حلقه) دَرِ كعبة را گرفت سپس رو به ما كرد و فرمود: الا اخبركم باشراط الساعة؟- و كان ادني الناس منه يومئذ سلمان رضي اللّه عنه- فقال: بلي يارسول اللّه، فقال: آيا به شما خبر ندهم اشراط ساعة را؟! در آن وقت نزديك ترين شخص به او، سلمان رضي الله عنه بود پس گفت: بلي اي رسول خدا، فرمود: انّ من اشراط القيامة هما نا از اشراط قيامت،
1- اضاعة الصلاة، ضايع شدن نماز،
2- و اتباع الشهوات، و الميل مع الأهواء و پيروي از شهوتها و ميل به هوا (وهوس)،
3- و تعظيم (اصحاب) المال، و بزرگ شمردن صاحبان مال،
4- و بيع الدين بالدنيا، و فروختن دين به دنيا است،
5- فعندها يذاب قلب المؤمن في جوفه كما يذوب الملح في الماء مما يري من المنكر فلا يستيطيع ان يُغيّره. پس آن هنگام قلب مؤمن در اندرونش آب مي شود مانند آب شدن نمك درآب به سبب منكراتي كه مي بيند پس توانائي تغيير آن را ندارد،
قال سلمان: و انّ هذا لكائن يارسول اللّه؟ قال: اي و الّذي نفسي بيده. سلمان گفت: آيا اين خواهد شد اي رسول خدا؟! فرمود: بلي بحق كسي كه جان من در دست اوست يا سلمان! ي سلمان،
6- ان عندها امراء جورة، آن موقع اميران ستمگر،
7- و وزراء فسقة، و وزيران فاسق،

8- و عرفاء ظلمة، و عارفان ظالم،
9- و امناء خونة، فقال سلمان: و انّ هذا لكائن يارسول اللَّه؟ قال: اي والذي نفسي بيده. ا
اسلام فراتر از زمان، ص: 375
در و امينان خائن خواهند بود، پس سلمان گفت: اين ها خواهد شد اي رسول خدا؟! فرمود: بلي بحق كسي كه جان من در دست اوست.
يا سلمان اي سلمان!
10- انّ عندها يكون المنكر معروفا، والمعروف منكرا، در آن وقت منكر معروف و معروف منكر خواهد شد،
11- (ويؤتمن) وائتمن الخائن ويخون الامين، و خائن ها امين و امين ها خائن،
12- و يصدق الكاذب، ويكذب الصادق، و دروغ گوها تصديق و راستگوها تكذيب خواهد شد،
قال سلمان: وان هذا لكائن يارسول اللَّه؟ قال: اي والذي نفسي بيده. پس سلمان گفت:
اين ها خواهد شد اي رسول خدا؟! فرمود: بلي بحق كسي كه جان من در دست اوست.
13- يا سلمان فعندها امارة النساء، اي سلمان آن وقت فرمانروائي زنها،
14- و مشاورة الاماء، و مشاوره با كنيزان،
15- و قعود الصبيان علي المنابر، و نشستن بچه ها در منبرها،
16- و يكون الكذب طرفا «1»، و مي شود دروغ چيز خوش آيند،
17- و الزكاة مغرما، والفيئ مغنما و زكات غرامت و بيت المال غنيمت مي شود،
18- و يجفوالرجل والديه و يبرّ صديقه و مرد به والدين خود جفا و به دوستش نيكي كند،
19- و يطلع الكوكب المذنب «2»، و ستاره دنباله دار طلوع مي نمايد،
قال سلمان: وان هذا لكائن يارسول اللَّه؟ قال: اي والذي نفسي بيده.
سلمان گفت: اين ها خواهد شد اي رسول خدا؟! فرمود: بلي بحق كسي كه جان من در دست اوست.
20- يا سلمان و عندها تشارك المرأة زوجها في التجارة، اي سلمان و در آن زمان زنها با
اسلام فراتر از زمان، ص: 376
شوهرانشان در تجارت شركت مي كنند،
21- و يكون المطر قيظا «1»، و باران گرم مي شود،
22- و يغيظ الكرام غيظا، و گرامي ها دلخون گردند،
23- و يحتقر الرجل المعسر، و مرد سخت كوش (و فقير) را تحقير مي

كنند،
24- فعندها يقارب الأسواق اذا قال هذا: لم ابع شيئا وقال هذا: لم اربح شيئا فلا تري الا ذامّا للّه، پس در آن هنگام بازارها نزديك هم و اين مي گويد: من چيزي نفروخته‌ام و ديگري گويد: منفعت نكرده‌ام، پس نمي بيني مگر مذمت كنندگان خدا!!،
قال سلمان: وان هذا لكائن يارسول اللَّه؟ قال: اي والذي نفسي بيده.
سلمان گفت: اين ها خواهد شد اي رسول خدا؟! فرمود: بلي بحق كسي كه جان من در دست اوست.
25- يا سلمان فعندها يليهم اقوام ان تكلّموا قتلوهم، اي سلمان پس آن وقت گروه هائي فرمانرواي آنها مي شوند كه اگر حرف بزنند، آنها را مي كشند،
26- و ان سكتوا استباحوهم «2» ليستأثروا بفيئهم، و اگر ساكت باشند مالشان را مباح دانند تا حق غنيمت بدون جنگ آنان را ببرند،
27- و ليطؤن حرمتهم، و حرمت آنها را پايمال كنند،
28- و ليسفكن دماءهم، و البته خونشان ريخته شود،
29- و لتملأنّ قلوبهم رعبا، و دلهايشان پر از ترس (وحشت) مي شود،
فلا تراهم الا وجلين خائفين مرعوبين مرهوبين، پس آنها را نمي بيني مگر هراسان و ترسان رعب برداشته و وحشت زده،
قال سلمان: وان هذا لكائن يارسول اللَّه؟ قال اي والذي نفسي بيده.
سلمان گفت: اين ها خواهد شد اي رسول خدا؟! فرمود: بلي بحق كسي كه جان من در دست اوست.
اسلام فراتر از زمان، ص: 377
30- يا سلمان: ان عندها يؤتي بشئ من المشرق وشئ من المغرب يلوّن أمّتي «1»
اي سلمان آن هنگام آورده شود چيزي از مشرق و چيزي از مغرب، امت مرا رنگين مي كنند، (فرهنگ‌هاي غلط شرق و غرب را مخلوط نموده و امت مرا به رنگها و شكل‌هاي گوناگون در مي آورند!).
فالويل لضعفاء أمّتي منهم، والويل لهم من اللَّه، پس واي بر ضعيفان امت من از آنها و واي بر آنها از خداوند،
31- لا يرحمون صغيرا، به كوچكان رحم نمي كنند،
32- و لا يوقّرون كبيرا و به بزرگان احترام نمي گذارند،
33- و لا يتجاوزون عن مسيئ، و از گناهكار در نمي گذرند،
34- اخبارهم خناء خبرهاي شان فريب (و خلاف واقع)،
35- جثتهم جثة الآدميين «2»
و هيكلشان هيكل آدميان،
36- وقلوبهم قلوب الشياطين، و دلهايشان دلهاي شياطين (خواهد بود)،

قال سلمان: وان هذا لكائن يارسول اللّه؟ قال: اي والذي نفسي بيده. ا
سلمان گفت: اين ها خواهد شد اي رسول خدا؟! فرمود: بلي بحق كسي كه جان من در دست اوست.
37- يا سلمان، وعندها تكتفي الرجال بالرجال، اي سلمان ودر آن زمان مردان بر مردان
38- و النساء بالنساء، وزنان برزنان اكتفاء خواهند كرد،
39- و يغار علي الغلمان «3» كما يغار علي الجارية في بيت اهلها، و به پسران هجوم آورند (و براي عمل جنسي روآورند) مانند هجوم بردن به دختران در خانه خودشان،
40- و يشبه الرجال بالنساء، و مردان به زنان،
41- و النساء بالرجال، و زنان به مردان تشبيه (و همگون) شوند،
اسلام فراتر از زمان، ص: 378
42- و يركبن ذوات الفروج السروج فعليهن من امّتي لعنة اللَّه، وزنها به زين ها سوار شوند پس بر آنها از امت من لعنت خدا باد،
قال سلمان: وان هذا لكائن يارسول اللَّه؟ فقال صلّي اللَّه عليه واله: اي والذي نفسي بيده سلمان گفت: اين ها خواهد شد اي رسول خدا؟! فرمود: بلي بحق كسي كه جان من در دست اوست.
43- يا سلمان ان عندها تزخرف المساجد كما تزخرف البيع والكنائس، «1»
اي سلمان همانا در آن وقت مساجد زينت داده شود مانند تزئين معبدهاو كنيسه ها،
44- و يحلي المصاحف، و مصحف ها آرايش داده شود،
45- و تطول المنارات، و مناره ها بلند شود،
46- و تكثر الصفوف بقلوب متباغضة و ألسن مختلفة، و زياد گردد صفها (در مساجد) با قلوب كينه توزي و زبان‌هاي گوناگون،
قال سلمان: وان هذا لكائن يارسول اللَّه؟ قال صلّي اللَّه عليه واله: اي والذي نفسي بيده. سلمان گفت: اين ها خواهد شد اي رسول خدا؟! فرمود: بلي بحق كسي كه جان من در دست اوست.
47- و عندها تحلي ذكور أمّتي بالذّهب، و در آن زمان مردان امت من خود را با طلا مي آرايند،
48- و يلبسون الحرير والديباج، و حرير و ديبا مي پوشند،
49- و يتخذون جلود النمور صفاقا «2»
و پوست ببرها را نازك كرده وبراي خود لباس اخذ مي كنند، (يا براي دف و دايره و غير ذالك مورد استفاده قرار مي‌دهند)،
قال سلمان: وان هذا لكائن يارسول اللَّه؟ قال صلّي اللَّه عليه واله: اي والذي نفسي بيده.

سلمان گفت: اين ها خواهد شد اي رسول خدا؟! فرمود: بلي بحق كسي كه جان من
اسلام فراتر از زمان، ص: 379
در دست اوست.
50- يا سلمان و عندها يظهر الربا، اي سلمان آن وقت ربا (خواري) آشكار شود،
51- و يتعاملون بالغيبة والرشاء، «1»
و با غيبت و رشوت، خريد وفروش مي كنند،
52- و يوضع الدين، و دين گذاشته (يعني پست) گردد،
53- و ترفع الدنيا، و دنيا بالا برده شده (و والا مقام مي شود)،
قال سلمان: وان هذا لكائن يارسول اللَّه؟ فقال صلّي اللَّه عليه واله: اي والذي نفسي بيده
سلمان گفت: اين ها خواهد شد اي رسول خدا؟! فرمود: بلي بحق كسي كه جان من در دست اوست.
54- يا سلمان و عندها يكثر الطلاق، اي سلمان آن زمان طلاق زياد شود،
55- فلا يقام لله حدٌّ، ولن يضرّ اللَّه شيئا، پس حدود خدا اقامه نگردد و ابداً ضرري هم به خدانرسد،
قال سلمان: و ان هذا لكائن يارسول اللَّه؟ قال صلّي اللَّه عليه وآله: اي والذي نفسي بيده. سلمان گفت: اين ها خواهد شد اي رسول خدا؟! فرمود: بلي بحق كسي كه جان من در دست اوست.
56- يا سلمان و عندها تظهر القينات و المعازف «2»، اي سلمان آن زمان خواننده‌ها و وسايل تار و طنبور (يا محل فجور و خوشگذراني مانند كاباره‌ها وو ..) آشكار گردد،
57- و يليهم اشرار أمّتي، و بر آنها اشرار امتم فرمانروائي مي كند،
قال سلمان: وان هذا لكائن يارسول اللَّه؟ قال صلّي اللَّه عليه واله: اي والذي نفسي بيده. سلمان گفت: اين ها خواهد شد اي رسول خدا؟! فرمود: بلي بحق كسي كه جان من در دست اوست.
58- يا سلمان و عندها تحج اغنياء امّتي للنزهة، اي سلمان در آن زمان توانگران امت من مكه روند براي تفريح (و خوشگذراني و تنوع)،
59- و تحج اوساطها للتجارة، متوسطها براي تجارت،
اسلام فراتر از زمان، ص: 380
60- و تحج فقراؤهم للرياء و السمعة، و فقراء براي ريا و خودنمائي،
61- فعندها يكون اقوام يتعلّمون القرآن لغير اللَّه، پس آن وقت گروههائي قرآن را براي غير خدا ياد مي گيرند،
62- و يتّخذونه مزامير «1»، و مي گيرند آن را مزمار (و مانند آوازه خوانها مي خوانند)؛

63- و يكون اقوام يتفقهون لغير اللّه، و گروههائي مي شوند كه علم دين را براي غير خدا فرا مي گيرند،
64- و يكثر اولاد الزنا، و اولاد زنا بيشتر مي شود،
65- و يتغنّون بالقرآن، و قرآن را با غنا مي خوانند،
66- و يتهافتون بالدنيا، «2»
و براي دنيا رويهم ميريزند،
قال سلمان: وان هذا لكائن يارسول اللَّه؟ قال صلّي اللَّه عليه واله: اي والذي نفسي بيده. سلمان گفت: اين ها خواهد شد اي رسول خدا؟! فرمود: بلي بحق كسي كه جان من در دست اوست.
67- يا سلمان ذاك اذا انتهكت المحارم، اي سلمان آن وقت كه محارم هتك حرمت شدند (واحترام‌هاي خانوادگي شكسته شد)،
68- و اكتسبت المآثم، وگناهان كسب گرديد (وانجام داده شد).
69- و سلط الأشرار علي الاخيار، و بدان بر خوبان تسلط يافتند،
70- و يفشو الكذب، و دروغ رواج گرديد،
71- و تظهر اللجاجة، و لجاجت ظاهر شد،
72- و يفشو الحاجة، «3»
و نيازها برملاگرديد،
اسلام فراتر از زمان، ص: 381
73- و يتباهون في اللباس. و درلباس فخر فروشي (ومباهات) مي كنند،
74- و يمطرون في غير اوان المطر، و بي موقع باران باريد،
75- و يستحسنون الكوبة والمعازف «1»، وقمار و ترانه ها خوش آيند شد،
76- و ينكرون الامر بالمعروف والنهي عن المنكر، و امربه معروف و نهي از منكر را انكار كردند (و خوش نداشتند)،
77- حتي يكون المؤمن فيذلك الزمان اذلّ من الأمة «2»
تا مؤمن در آن زمان ذليل تراز كنيز شد،
78- و يظهر قرّاؤهم و عبّادهم فيما بينهم التلاوم، ظاهر ساختند قاريان و عابدانشان در ميان خود ملامت كردن همديگر را،
فأولئك يدعون في ملكوت السماوات: الأرجاس والأنجاس، پس آنهارا درملكوت آسمانها «رجسها و نجسها» صدا مي زنند (و به آن ناميده مي شوند)،
قال سلمان: وان هذا لكائن يارسول اللَّه؟ فقال صلّي اللَّه عليه واله: اي والذي نفسي بيده سلمان گفت: اين ها خواهد شد اي رسول خدا؟! فرمود: بلي بحق كسي كه جان من در دست اوست.
79- يا سلمان فعندها لا يخشي الغني الا الفقر «3» حتي انّ السائل ليسأل فيما بين الجمعتين لا يصيب احدا يضع في يده شيئا، اي سلمان دز آن زمان غني نمي ترسد مگر از فقر حتي سائل ميان دو جمعه مي چرخد، به احدي

برنمي خورد كه چيزي به دست او گذارد!.
قال سلمان: و انّ هذا لكائن يارسول اللّه؟ قال صلّي اللّه عليه واله، اي و الّذي نفسي بيده. سلمان گفت: اين ها خواهد شد اي رسول خدا؟! فرمود: بلي بحق كسي كه جان من در دست اوست.
اسلام فراتر از زمان، ص: 382
80- يا سلمان عندها يتكلّم الرويبضة «1»، فقال: و ما الرويبضة يارسول اللّه فداك ابي وامي؟ قال صلي الله عليه و آله: يتكلم في امر العامة من لم يكن يتكلم، فلم يلبثوا الا قليلا حتي تخور الأرض خورة «2»، فلا يظن كل قوم الا انها خارت في ناحيتهم فيمكثون ما شاء اللّه ثم ينكتون في مكثهم فتلقي لهم الأرض أفلاذ كبدها «3»- قال: ذهب و فضة- ثم اومأ بيده الي الأساطين فقال: مثل هذا، فيومئذ لا ينفع ذهب و لا فضة، فهذا معني قوله:" فقد جاء أشراطها. «4»
اي سلمان آن وقت رويبضة سخن مي گويد، گفت: رويبضة چيست اي رسول خدا پدر و مادرم فداي تو باد؟ فرمود: در امور عامه كساني حرف مي زند (و اظهارنظرمي كند كه) نبايد حرف بزند، مدتي نمي گذرد كه زمين (زير پايشان) سست مي شود بگونه‌اي كه هر گروهي خيال مي كند ناحيه آنها فرورفت، تا خدا بخواهد به اين صورت مي مانند، سپس در اين ماندنشان (زمين) را شيار مي دهند و آن هم پاره‌هاي جگرش (طلا ونقره) را براي آنها بيرون مي اندازد سپس به اسطوانه
اسلام فراتر از زمان، ص: 383
ها اشاره نمود پس فرمود: مانند اين (يعني زمين طلا و نقره را مانند اين ستون ها برايشان بيرون ريزد ولي) در اين روز، ديگر طلا و نقره فايده ندارد، پس اين است معناي (آيه مباركه) «فقد جاء أشراطها»

2- احاديث لاتقوم السّاعة توجه داشته باشيد، لغت ساعت در آيات و روايات به روز قيامت اطلاق مي شود ولي در گروهي از روايت ها، ساعت ظهور حضرت امام مهدي عليه السلام منظور شده است، بدين جهت در بعضي از روايات اين فصل مراد معناي اول و در بعضي معناي دوم مي باشد.
سلمان فارسي از رسول خدا صلي الله عليه و آله در تفسيرقول خداي تعالي در سوره محمد آيه 18.
فَهَلْ يَنظرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَن تَأْتِيهُم بَغْتَةً فَقَدْ جاءَ أَشراطُها فَأَنَّي لهُمْ إِذَا جاءَتهُمْ ذِكْراهُمْ (18)» سؤال نمود؟ حضرت فرمود:
«يا سلمان بُدءالإسلام غريبا و سيعود غريبا و عند ذالك اي سلمان اسلام غريب شروع شد و به زودي به غريبي بر مي گردد در آن زمان،
1- القابض علي دينه كالقابض علي جمرة النّار گرفتن دين براي هركس مانند در دست گرفتن جرقه آتش مي باشد.
2- و في ذالك العصر، النّساء تتزيّن بزيّ الرّجال و در آن زمان زنها به ريخت مردان در مي آيند.
3- و الرّجال تتزيّا بزيّ النّساء و مردان به زيّ زنان در آيند! (مانند زن ابرو بر مي دارند و خود را مثل زن آرايش كرده و لباس مي پوشند).
4- و تكثر شهادات الزور، و زياد مي شود شهادت ناحق؛
5- و الأرض تتقارب، و زمين (با وسايل اختراعي) نزديك شود؛
6- و المسجد تكون طرقات، و مسجدها راهها گردد (رهگذر شود و از ابهت بيفتد)،
7- و الفروج تركب السّروج، و زنها سوار زين هامي شوند؛
8- و اهل المغرب يسمعون صوت اهل المشرق، و اهل مغرب صداي اهل مشرق را مي شنوند؛
اسلام فراتر از زمان، ص: 384
9- و اهل المشرق يسمعون صوت اهل المغرب، و اهل مشرق صداي اهل مغرب را مي شنوند؛
10- و القرآن يقرأ بالمزامير، و قرآن با آلات موسيقي خوانده مي شود!؛
11- و الحديد يجري علي ظهر الهوي و آهن جريان پيدا مي كند بر پشت هوا،
12- و تمطر عليهم نارا و بر آنها آتش مي بارد،
13- و يموت من اهل الأرض من السّبعة خمس و مي ميرند از اهل زمين پنج هفتم،

‴

14- و يكون موتهم بالطّاعون و الموت الأحمر فعند ذالك يهبط عيسي فيقترحون عليه اقتراحا فيقول ذالك ليس لي فيأتي المهدي و يتسلّم زمام الأمر». «1»
و (در اثر جنگها و پيامدهاي آن) مي باشد مرگ آنها با طاعون و مرگ سرخ، در اين هنگام عيسي (از آسمان) فرود آيد، پس دور او را مي گيرند (تا كارها را به او بسپارند) و او مي گويد اين كارها براي من نيست، پس مهدي مي آيد و زمام امور را به دست مي گيرد

3- جنگ مسلمان با ترك ها

3- جنگ مسلمان با ترك ها 1- ابي سعيد خدري از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لا تقوم الساعة حتي تقاتلوا قوماً صغار الأعين عراض الوجوه، كأنّ اعينهم حدق الجراد، كأنّ وجوههم المجان المطرقة ينتعلون الشّعر، و يتّخذون الدرق «2» حتي يربطوا خيولهم بالنخل. «3»
ساعت (ظهور) برپا نمي شود تا با قومي بجنگيد كه چشمانشان كوچك و روهايشان پهن و مانند اين كه چشم هايشان حدقه چشم ملخ است و مثل اين كه روهايشان سپر چكش خورده است:
كفش پشمي مي پوشند و مي گيرند سپر محكم را تا اسبانشان را به درخت خرما ببندند (كنايه از اين كه عراق را در تصرف خويش در آورند).
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم الساعة حتي يقاتل المسلمون الترك قوما وجوههم
اسلام فراتر از زمان، ص: 385
كالمجان المطرقة، يلبسون الشعر ويمشون في الشعر. «1»
ساعت (ظهور) برپا نمي شود تامسلمان ها با ترك بجنگند: گروهي كه روهايشان مانند سپر چكش خورده است: لباس پشم مي پوشند و در پشم راه مي روند (كفش پشمي مي پوشند).
3- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي تقاتلوا التّرك ... «2»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه جنگ كنيد با ترك ها آن تركي كه چشمان كوچك و صورت سرخ و بيني پهن دارند مثل اين كه صورتشان سپر چكش خورده است (شايد اين حديث با زمان هلاكوخان مغول تطبيق شود و شايد هم در آينده واقع خواهد شد.
4- ابي هريرة از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي تقاتلوا جور (خوزا) و كرمان قوما من الأعاجم حمرالوجوه فطس الأنوف صغار الأعين كانّ وجوههم المجانّ المطرقة «3»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه بجنگيد با جور (خوزا) و كرمان گروهي از عجم‌هاي سرخ رو دماغ پهن و چشم كوچك مانند اين كه روهايشان سپر چكش خورده است.
5- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي تقاتلوا قوما دلف الأنوف صغار الأعين كانّ وجوههم المجانّ المطرقة. «4»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه بجنگيد با مردان دماغ پهن و كوچك چشم و سپر صورت.
6- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتيتقاتلوا قوما

صغار الأعين ... «5»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه بجنگيد با گروه چشم كوچكان و صورت پهنان چشمانشان مانند چشم ملخ و صورتشان سپر چكش خورده و كفشها از مو و سپر هاي محكم باخود دارند تا وقتي كه اسبان خود را در درخت خرما ببندند.
7- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي تقاتلوا قوما كانّ وجوههم المجان
اسلام فراتر از زمان، ص: 386
المطرقة. «1»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه بجنگيد با گروهي روهايشان مانند سپر چكش خورده است.
8- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي تقاتلوا قوما نعالهم الشّعر. «2»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه جنگ كنيد با قومي كه كفششان مو باشد.
9- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يقاتل المسلمون الترك ... «3»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه بجنگند مسلمانان با ترك و آنها گروهي هستند كه صورتشان مانند سپر چكش خورده است و لباس و پاپوششان از مو است

4- جنگ مسلمان ها بايهود

4- جنگ مسلمان ها بايهود 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لا تقوم الساعة حتي يقاتل المسلمون اليهود، فيقتلهم المسلمون حتي يختبئ اليهودي وراء الحجر والشجر، فيقول الحجر والشجر: يا مسلم، يا عبد اللّه! هذا يهودي خلفي فتعال فاقتله. «4»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه مسلمان ها با يهودي ها بجنگند پس مي كُشند آنهارا مسلمان ها حتي پنهان مي شود يهودي ها پشت سنگ و درخت پس آن سنگ و درخت مي گويد اي مسلمان اي بنده خدا! اين يهودي پشت من مخفي شده است، پس بيا اورا بكش.
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يدلّ الحجر علي الرجل اليهودي ... «5»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه سنگ راهنمائي كند بر مرد يهودي ... كه‌اي بنده خدا اين همان است مي جستي

5- چشم هم چشمي در ساختمان سازي

5- چشم هم چشمي در ساختمان سازي 5- أعرج از ابي هريرة از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «لاتقوم السّاعة حتّي يتطاول الناس بالبنيان». «1»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه مردم گردن فرازي مي كنند به همديگر با بناها.
6- ابي هريرة از رسول خدا صلي الله عليه و آله «لاتقوم السّاعة حتّي يبني الناس بيوتا يشبّهونها بالمراجل». «2» برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه بناكنند مردم خانه هائي كه تشبيه مي كنند آنها را به لباس‌هاي رنگارنگ عكس دار

6- مانند چهارپايان در خيابان و بيابان .. 1- عبداللَّه‌بن عمرو از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «لاتقوم السّاعة حتّي تتسافدون في الطريق تسافدالحمير! قلت انّ ذاك لكائن؟ قال: نعم ليكوننّ». «3»
برپا نشود ساعت تا مانند حيوانات در راهها، روي هم برويد (و زنا يا لواط نماييد)!! گفتم: آيا آن شدني است؟! فرمود: البتّه خواهد شد.
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يتسافد الناس في الطرق مثل الحمير «4»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اينكه مردم مثل حيوانات در راهها روي هم روند (وزنا يالواط كنند).
اسلام فراتر از زمان، ص: 388
3- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتيلا يبقي علي وجه الأرض ... «1»
برپا نشود ساعت تا نماند در روي زمين كسي كه خدا به او حاجتي داشته باشد و حتي در روز علني در وسط راه با زن زنا كنند و احدي انكار ننمايد وتغيير نكند و خوب ها (و افراد مناسب و منصف) در بين شما مي گويند (اقلًا) كمي از وسط راه كنار برويد

7- به پسران رشك برند! 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يتغاير علي الغلام كما يتغاير المرأة ... «2»
برپا نشود ساعت تا به پسران رشك برند مانند رشك بردن بر زنان

8- زشتي ها بر نيكي هاغالب آيد!

8- زشتي ها بر نيكي هاغالب آيد! 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لا تقوم السّاعة حتّي يظرف الفاجر، و يعجز المنصف، و تعرب (يقرب) الماجن «3»، و يكون للعبّاد (العبادة) استطالة علي النّاس و تكون الصّدقة مغرما، و الأمانة مغنما و الصّلاة منّا. «4»
برپا نشود ساعت تا پيروز شود دريده ها (وبدان) و عاجز شود با انصافها و محترم (و مقرب) شود لاابالي‌ها و مي شود عبادت براي گردن فرازي كردن برمردم و مي شود صدقه غرامت و امانت غنيمت و نماز خواندن براي منّت گذاشتن.
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لا تقوم الساعة حتي يذهب الحياء من الصبيان والنساء، و حتي تؤكل المعاهد (المغاثير) كما تؤكل الخضر. «5»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه

برود شرم از بچه ها و زنها و حتي خورده شود شيره شيرين (مست كننده) بعض درخت ها، آن گونه كه خورده شود سبزي ها. (ازقرار اين شيره مست كننده و يا علت ديگر ممنوعه دارد كه از علايم خاص شمرده شده است)

9- قيامت برپا نشود مگر بر اشرار مردم

9- قيامت برپا نشود مگر بر اشرار مردم در روايات اين فصل كلمه «ساعة» اگر به ساعت ظهور امام زمان روحي و أرواح العالمين لتراب مقدمه الفداء معناشود يعني ظهور آن حضرت در زماني واقع شود كه مردم بدترن مردم خواهد شد، و اگر به قيامت معنا شود، يعني قيامت وقتي برپا شود كه مردم روي زمين از شرورترين مردم هر زمان باشند.
1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة الّا علي حثالة النّاس. «1»
برپا نشود ساعت مگر بر اراذل مردم.
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة الّا علي شرار الناس. «2»
برپا نشود ساعت مگر بر شرار مردم (يعني در زمان پليدهاو اشرارها).
3- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي لايعبداللَّه قبل ذالك بمأة سنة «3»
برپا نشود ساعت تا اين كه از صد سال قبل: خدا عبادت نشود.
4- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي لا يقال في الأرض اللّهاللّه. «4»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه گفته نشود در زمين خدا خدا.
5- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي لايقال في الأرض لا اله الّااللّه. «5»
برپا
اسلام فراتر از زمان، ص: 390
نشود ساعت (ظهور) تا اين كه گفته نشود در زمين لا اله الّا اللَّه.
6- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتييأخذ اللَّه شريطته من اهل الأرض ... «1»
برپا نشود ساعت تا اين كه خداوند خوبها را از اهل زمين بگيرد پس باقي نماند مگر احمق ها كه نه معروفي را شناسند و نه منكري را.
7- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يبعث دجالون ... «2»
برپا نشود (ساعت ظهور) تا سي نفر دجال ها بر انگيخته شوند كه همه گمان كنند رسول خدايند!.
8- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يجعل كتاب اللَّه عارا .... «3»

برپا نشود ساعت تا کتاب خدا (قرآن) عار و اسلام غریب باشد و دشمني ميان مردم ظاهر شود ..

10- ساعت روز جمعه برپا شود

10- ساعت روز جمعه برپا شود 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة الّا نهاراً «4»
برپا نشود ساعت (ظهور) مگر در روز جمعه. (چنانكه مشهور است ظهور آن حضرت در روز جمعه و آغاز تبليغ و اعلام ظهور، روز شنبه درمكه خواهد بود).
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: تقوم السّاعة يوم الجمعة ... «5»
برپا شود ساعت (ظهور) روز جمعه و نيست حيواني جز آنكه سرش را بالا مي گيرد و از ساعت ترسناك است تا غروب آفتاب

11- تقليد از ديگران 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي تأخذ أمّتي مأخذ الأمم «6»
برپا نشود ساعت ظهور تا امت من بگيرند روش كفار و قرن‌هاي گذشته را وجب به وجب و ذراع بذراع (يعني امت من اخذ نمايند روش كفار را بدون هيچ كم و زياد، روششان

و كردارشان وو .. را).
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «سيصيب امّتي داء الأمم قالوا و ماداء الأمم؟ قال: الأشر و البطر و التنافس في الدنيا و التباغض و التحاسد حتي يكون البغي ثمّ الهرج» «1»
به زودي مي رسد به امت من بيماري‌هاي امت ها!، گفتند: بيماري‌هاي امت يعني چه؟
فرمود: تكبر و خودخواهي و پيشي گرفتن در به دست آوردن دنيا، و كينه توزي و حسد ورزيدن تا (جائي) كه تجاوز (و ديكتاتوري) شود و (درپي آن) كشت وكشتار.
3- نعيم از گفتار رسول خدا صلي الله عليه و آله: انّ امّته تسلك مسلك الأمم في ظلالها من العجم و الرّوم .. «2»
همانا امت او مي رود مسلك امت هارا در سايه هاي آن از عجم و روم ...
4- باز رسول خدا صلي الله عليه و آله فرموده: ستأخذ امّتي اخذ الأمم قبلها شبرا بشبر فقال رجل: كما تفعل العجم و الرّوم؟! قال رسول اللّه صلي الله عليه و آله و هل النّاس الّا اولئك. «3»
به زودي مي گيرد امت من گرفتن امتهاي پيش از آن را وجب به وجب، شيوه و رفتار و كردار آنهارا فرا مي گيرند: مردي گفت: از عجم و رومي ها پيروي مي كنند؟ حضرت فرمود: آيا جز آنها مردم ديگري هم هست؟!

12- مسجدها را معبر قرار مي دهند

12- مسجدها را معبر قرار مي دهند 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي تتّخذ المساجد طرقا .... «4»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه مسجدهارا، راه عبور و مرور قرار دهند و تا اين كه مرد به مرد سلام كند به خاطر شناختن همديگر را و تا اين كه زنها با شوهرانشان تجارت كنند براي حرصي كه به دنيا دارند و تا اين كه اسب و زن گران شوند، ولي پس از آن ارزان شوند و تاقيامت گران نخواهند شد.
اسلام فراتر از زمان، ص: 392
2- .. و المسجد تكون طرقات، «1»
و مسجدها راهها مي شود (و رهگذر شود و از ابهت بيفتد).
3- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: من اشراط الساعة ان يتدافع ... «2»
از شرايط ساعت آنكه اهل مسجد همديگر را دفع كنند و كسي را نيابند كه با آنها (نماز) جماعت بخوانند.
4- خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يتباهي النّاس في المساجد. «3»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه مردم در مساجد به همديگر فخر فروشي نمايند.
در باره مساجد رواياتي در بخش سيأتي و يأتي گذشت

13- بر مي گرديد به كشاورزي

13- بر مي گرديد به كشاورزي 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي ترجعوا حرّاثين ... «4»
برپا نشود ساعت ظهور تا برگرديد زراعت كننده باشيد و تا اين كه مردي قصد نمايد با دختر نبطيه ازدواج نمايد براي تأمين معيشتش و دختر عموي خود را ترك كند و به او توجه نداشته باشد.
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي تعود ارض العرب مروجا و انهارا .. «5»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا زمين عرب يك زمين پر آب و علف گردد حيوانات هرجا خواستند چرا كنند و سواره بين عراق و مكه را سير نمايد و از هيچ چيز نترسد مگر گم شدن و هرج زيادشود گفتند: اي رسول خدا هرج چيست؟ فرمود: كشتار

14- فتح ايران و روم 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي‌تفتح خزائن كسري و قيصر. «1»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه فتح شود گنجينه هاي كسري و قيصر.
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي‌تفتح مدينة هرقل ... «2»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه فتح شود شهر قيصر واذان بگويند در آن اذان گويان، و مال ها در آن با سپر تقسيم مي شود (هرقل نام پادشاه روم و قيصر لقب اوست).
3- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يفتح اللَّه علي المؤمنين القسطنتنية و الرّوميّة. «3»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه فتح كند خدا بر مؤمنان قسطنطنية و روميه را به واسطه تسبيح و تكبير.
4- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: تقوم السّاعة و الروم اكثرالناس. «4»
برپا شود قيامت (ياظهور) و روميها اكثريت مردم را تشكيل دهند

15- مطالبي درباره زمان امام عصر عليه السلام 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي تملأالأرض ظلما ... «5»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه زمين پر شود از ظلم و جور و دشمني، پس مردي از اهل بيت من خروج نمايد و آن را پر از عدل و داد كند چنانچه پر از ظلم وجور شده بود.
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتيتطلع الشّمس من مغربها «6»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه طلوع كند خورشيداز مغربش (در معناي اين حديث مي فرمايند منظور طلوع و ظهور خورشيد امامت از مكه است).
اسلام فراتر از زمان، ص: 394
3- فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يحمل الرجل ... «1»
برپا نشود ساعت ظهور تااين كه مردي يك هميان مال بردارد و دور زند و كسي را پيدا نكند آن مال را قبول كند پس بر زمين زند و بگويد اي كاش نبودي اي كاش خاك بودي.
4- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يقوم قائم الحق ... «2»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه قائم به حق قيام نمايد و اين وقتي است كه خداوند به او اذن دهد كسي كه متابعت او نمايد: نجات يابد و كسي كه تخلف كند هلاك شود اللّه اللّه اي بندگان خدا برويد به سوي او اگرچه باسينه از روي يخ باشد كه او خليفه خدا و من است.
5- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يكثر فيكم المال ... «3»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه زياد شود در شما مال و مثل آب جاري شود و صاحب مال قصد كند صدقه دهد كسي از او قبول نمي كند و بگويد محتاج نيستم.
6- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يلي الناس رجل من اهل بيتي يواطء اسمه اسمي. «4»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه حكومت نمايد مردم را مردي از اهل بيت من اسمش موافق نام من است

16- برگشتن مسلمان ها به بت پرستي!

16- برگشتن مسلمان ها به بت پرستي! 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي‌تنصب الأوثان .. «5»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه بتها نصب گردد و اول كسي كه نصب نموده اهل قلعه‌اي از تهامه بوده است.
اسلام فراتر از زمان، ص: 395
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي‌تلحق قبائل ... «1»
برپا نشود ساعت تا چند قبيله از امت من به مشركين ملحق شود و تا اين كه بتها پرستش گردد: وزود است كه بوده باشد در امت من سي نفر دروغگو كه همه گمان كنند پيغمبر است و حال آنكه من خاتم الأنبياء هستم و پيغمبري بعد از من نيست (و نخواهدبود)

17- پيامبران دروغين!

17- پيامبران دروغين! 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يخرج نحو من ستّين كذابا كلّهم يقولون انانبيّ. «2»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه بيرون آيد شصت دروغگو كه همگي مي گويند من پيغمبرم!!.
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي‌تقتل فئتان عظيمتان ... «3»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه بجنگند دو فرقه بزرگ و كشتار زيادي بين آنها واقع شود كه ادعاي هر دو يكي باشد و تا اين كه قريب سي نفر دروغ گو برانگيخته شوند و هريكي گمان كند او رسول خداست و تا اين كه علم گرفته شود و زلزله زياد گردد و زمانها نزديك گردد و فتنه ظاهر و كشتار زياد باشد ..

18- رميدن دلها از همديگر

18- رميدن دلها از همديگر 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي تناكر القلوب ... «4»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه دلها با هم دشمن و گفتار مختلف شود و برادر پدري و مادري باهم در دين مختلف باشند

19- كوفه مركز تجمع مؤمنان 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يجتمع كلّ مؤمن بالكوفة. «5»
برپا نشود
اسلام فراتر از زمان، ص: 396
ساعت (ظهور) تا اين كه تمام مؤمن ها در كوفه گردهم آيند.
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي‌يحسرالفرات عن جبل من ذهب .. «1»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا در فرات كوهي از طلا كشف شود و مردم به خاطر آن از هر صد نفر نود و نه نفر كشته شوند: پس هر مردي خيال مي كند آن يكي نجات خواهد يافت

20- سلام بر شناس ها

20- سلام بر شناس ها 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يكون السّلام علي المعرفة ... «2»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه بوده باشد سلام بر حساب شناسائي.
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: بين يدي السّاعة تسليم الخاصّة و فشوالتجارة حتي تعين المرأة زوجها علي التجارة و قطع الأرحام و شهادة الزور و كتمان شهادةالحق و ظهور القلم «3»
پيش از ساعت (ظهور) سلام دادن اختصاص پيدا مي كند به اشخاصي كه مي شناسند (و حال آنكه سلام كردن بر همه مستحب است بشناسي يا نشناسي) و انتشار يابد تجارت تا اين كه زن كمك كند شوهر خود را بر تجارت و صله ارحام قطع شود و شهادت دروغ و كتمان شهادت حق و قلم (فرسائي) آشكار شود

21- رياست جهجاه

21- رياست جهجاه 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «لاتقوم الساعة حتي يلي علي الناس رجل من الموالي يقال له جهجاه» «4»
برپا نشود ساعت تا بر مردم رياست كند مردي از موالي (از برده ها) كه به او جهجاه گويند

22- باران بي برکت و اولاد بي منفعت 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يکون الولد غيظا و يفيض الأيام فيضا ... «1»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين که بوده باشد بچه سبب اذيت و روزها مثل آب جريان داشته باشد و اشخاص شريف خشمگين شوند و کوچکان به بزرگان جرأت و جسارت داشته باشد و اشخاص پست جرأت بر اشخاص کريم پيدا کند.
2- ... و صار مطرهم قيظا «2» ...، و (مي) گردد بارانشان داغ (وبي فائده)،
3- ... و ولدهم غيظا ...، وبچه هايشان مايه غم وغصه «3»
4- انس از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «لاتقوم السّاعة حتّي يمطرالناس مطرا عاما ولا تنبت الأرض شيئا» «4»
برپا نشود ساعت تا اين که براي مردم باران زياد آيد ولي زمين چيزي نمي رويانند.
3- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «من اقتراب السّاعة کثرة القطر و قلّة النّبات وکثرة الأمراء و قلّة الأمناء» «5»
از علائم نزديکي ساعت، زيادي باران و کمي رويشها و کثرت فرمانروايان وکمي اميناں.
4- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: من اشراط الساعة کثرةالقراء و قلّةالفقهاء و کثرةالأمراء و قلّة الأمناء و کثرة المطر وقلّةالنّبات. «6»
از اشراط ساعت (ظهور) زياد بودن قراء وکمي
اسلام فراتر از زمان، ص: 398
فقهاء و زيادي امراء و کمي امناء و زيادي باران و کمي نباتات است

23- كشتن ارحام

23- كشتن ارحام 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يقتل الرجل اخاه. .. «1» برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه مرد برادر خود را بكشد.
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: انّ بين يدي السّاعة الهرج ... پيش از ساعت (ظهور،) هرج هست گفتند: هرج چيست اي رسول خدا فرمود: كشتن: بيش از آنچه الان كشته مي شود؟ فرمود: اين نيست كه كفار را بكشند بلكه شخص همسايه و برادر خود و پسر عموي خود را مي كشند عرض كردند اي رسول خدا عقل ماباما هست (يعني آن زمان عقل ما با ما خواهد بود)؟! فرمود: آن زمان عقلها گرفته مي شود و بجاي آن مردماني باشد كه بيشترشان گمان كنند همه چيز هستند. «2

24- بزرگ نمائي هلال ماه

24- بزرگ نمائي هلال ماه 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: من اشراط السّاعة انتفاخ الأهلّة. «3»
از شرايط ساعت ظهور آنست كه اول ماه باد كرده و درشت ديده شود.
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: من اقتراب السّاعة ان يري الهلال قبلًا .. «4»
از نزديكي ساعت (ظهور) اين كه ماه بزرگ ديده شود و روشني زياد دهد پس گفته شود دوشبه است و ديگر آنكه مساجد را راه قرار دهند و مرگ ناگهاني زياد شود

25- سخن گفتن درنده ها با انسان!

25- سخن گفتن درنده ها با انسان! 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي تكلّم السّباع الإنسان ... «5»
برپا نشود
اسلام فراتر از زمان، ص: 399
ساعت (ظهور) تا اين كه حرف زند درنده ها باانسان و حتي اين كه بند تازيانه و كفش با انسان سخن گويد و او را خبردار كند به آنچه بعد از او اهلش چه كرد، (با نصب گيرنده‌هاو دهنده هاي مخفي و جاسوسي در ساعت ها و بند كفش ها و تازيانه ها و غيره، چند مفهوم اين روايت تحقق يافته است و آينده حقيقت اين گفتارها را روشن خواهد نمود)

26- پنجاه زن 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يدبّر الرجل خمسين امرأة. «1»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه (در اثر كمبود مرد و كشته شدنشان در جنگها) يك مرد كار پنجاه زن را تدبير نمايد.
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «برپا نشود ساعت تا اين كه براي پنجاه زن يك قيم (مرد) باشد. «2»
3- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: خداوند تميز دهد و جدا كند دوستان خود را تا زمين
از منافقين و گمراه كنندگان و اولاد آنها پاك شود و تا اين كه پنجاه زن مردي را ملاقات كنند يكي گويد: اي بنده خدا مرابخر و ديگري گويد: اي بنده خدا مرا جاي ده. «3

27- كاش من جاي تو بودم!

27- كاش من جاي تو بودم! 1- فرمود: قسم به آن كس كه جانم در قبضه قدرت اوست نرود دنيا تا اين كه مردي بر قبري مرور كند و مانند الاغ خود را به قبر بمالد و بگويد: اي كاش من جاي صاحب اين قبر بودم و اين نه براي دين داري اوست بلكه نيست مگر براي بلا (و پيش آمد شدت آن)!. «4»

اسلام فراتر از زمان، ص: 400

2- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يمرّ الرّجل بقبرالرجل فيقول ياليتني مكانه. «1»

برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه بگذرد مردي بقبري و بگويد: كاش من جاي او بودم. چندين حديث به اين مضمون در مستدرك حاكم: 4/ 454 و 518 و در صحيح بخاري: كتاب فتن ح 6683 آورده‌اند كه نيازي به آوردن آنها نيس

28- آشكار شدن دشنام و همسايگي بد!

28- آشكار شدن دشنام و همسايگي بد! 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يظهرالفحش و البخل ... «2»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه ظاهر شود دشنام و بخالت، و خيانت كند امين و مؤتمن شود خائن و هلاك شود «وعول» و ظاهر گردد «تحوت» پرسيدند وعول و تحوت چيست؟ فرمود: وعول وجوه (بزرگان) مردم و تحوت زيرپاي ايشان (يعني مردمان شرافتمند از بين مي روند و لا ابالي ها سركار آيند).
2- عبداللّه بن عمرو از رسول خدا صلي الله عليه و آله مي فرمود: «انّ اللّه يبغض الفحش و التفحش، والّذي نفس محمد بيده،
لا تقوم الساعة حتي يظهر الفحش و التفحش و سوء الجوار و قطيعة الأرحام، و حتي يُخوّن الامين و يؤتمن الخائن» «3»
خداوند دشمن دارد دشنام دادن و طلب فحش كردن (يعني كاري كني كه فحشت دهند يا دريدگي كردن) قسم به كسي كه جان محمد در دست اوست برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه ظاهر شود دشنام و دشنام گيرنده و همسايگي بد و قطع رحم و تا اين كه خيانت شمارند امين و امين شمارند خائن را.
3- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: من اشراط الساعة سوءالجوار .. «4»
از شروط ساعت (ظهور) بدرفتاري با همسايگان و قطع ارحام. تعطيل نمودن شمشيرهارا از جهاد و
اسلام فراتر از زمان، ص: 401
صيد كردن دنياست به دين

29- گوناگون 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي تقاتلوا امامكم ... «1»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا بجنگيد با امامتان (مانند جنگ با اميرمؤمنان عليه السلام) و اختلاف كنيد با شمشيرهاي خود در نتيجه دنياي شما به دست بدترين شما بيفتد.
3- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي‌ترضخ رؤس اقوام ... برپا نشود ساعت تا اين كه كوبيده شودسرهاي گروههائي باستاره‌هاي آسمان به خاطر حلال دانستنشان عمل قوم لوط را. «2»
4- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يخرج رجل من قحطان يسوق الناس بعصاه. «3»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه مردي از (قبيله) قحطان خروج نمايد و مردم را باعصايش براند (و به آنها رياست نمايد).
5- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يخرج قوم يأكلون بألسنتهم كما يأكل البقر بألسنتها. «4»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه خارج شود گروهي كه با زبانشان مي خورند مانند گاو كه با زبانش مي خورد.
6- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي‌تنفي المدينة شرارها. «5»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه مدينه بدهايش را از خود دور نمايد.
7- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي لا يحج البيت. «6»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه ديگر حج خانه خدا نباشد (و تعطيل گردد).
8- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يخرج الناس من المدينة الي الشام
اسلام فراتر از زمان، ص: 402
يبتغون الصّحة. «1»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه بيرون روند مردم از مدينه به سوي شام براي به دست آوردن سلامتي (و هوا خوري).
9- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يسيل واد من اودية الحجاز بالنار ... «2»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه روان شود بياباني از بيابان‌هاي حجاز با آتش كه روشنائي دهد به سبب آن گردن شتران در بصري (شهريست در

شام) ديده شود.
(در فصل احاديث آتش شماره 9 شرحي به اين حديث خواهد آمد).
10- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يعزّ اللَّه فيه ثلاث ... «3»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه خداوند سه چيز را عزيز (و كمياب) كند: درهم حلال و علم نافع و برادري براي خدا. در اين باره روايات در بخش سيأتي و يأتي گذشت.
11- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يغلب اهل القفيز علي قفيزهم ... «4»
بر پا نشود ساعت (ظهور) تا غلبه كرده شوند اهل قفيز برقفيزشان و صاحبان مدّ (وزن خاص است) بر مدّشان و اهل كيل بر كيلشان و اهل دينار بر دينارشان و اهل درهم بر درهمشان و برگردانند مردم را ببلادشان (كه شايد يكي از مصاديق حديث در همين زمان ما بادستور صدام حسين ديكتاتور عراق، ايراني‌هاي ساكن چندين ده ساله در عراق را به ايران برگرداندند و اموال و هستي شان را گرفتند).
12- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يكون الزهد رواية و الورع تصنّعا. «5»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه زهد روايت باشد و ورع ساختگي (يعني زهد جزءافسانه‌ها و ورع به تكلف انجام گيرد).
13- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يلتمس من اصحابي كما تلتمس

الضالّة فلا يوجد. «1»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه طلب كنند مردي از اصحاب مرا مانند جستجو كردن از گمشده‌اي كه پيدا نشود (يعني اصحاب و ياران من نشان من هستند و مي خواهند يكي از نشانه مرا به دست آورده و بلاواسطه سخني و گفته‌اي از من بشنوند اماكسي از آنها باقي نمانده است).
14- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يلي اثناعشر اميرا يعني من قريش. «2»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه دوازده اميراز قريش امارت نمايد.
15- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يمطر الناس مطرا لاتكنّ منه ... «3»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه مردم رابارااني رسد كه خانه‌هاي گلي آنها را نگه نمي دارد از آن باران مگرخانه‌هاي موئي.
16- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي ينزل عيسي عليه السلام ... «4» برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه عيسي

نازل شود و حاكمي باشد عادل و امامي باشد باعدالت صليب رابشكند و خوك را بكشد و فراوان شود مال بطوري كه كسي آن را نمي پذيرد.
17- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: من اشراط السّاعة ان يؤتمن الخائن و يخون الأمين «5»
از شروط ساعت (ظهور) خائن را امين مي پندارند و امين را خائن مي شمارند.
18- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: من اشراط الساعة ان يلتمس العلم عند الأصاغر. «6»
از شروط ساعت اين كه التماس كنند (وبجويند) علم را نزد كوچكان (و آدم‌هاي

پست).
19- سكوني، از أبي عبد اللّه عليه السلام از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: من اشراط الساعة ان يفشو الفالج و موت الفجاة. «1»
از اشراط ساعت شيوع يافتن بيماري فالج (فلج كننده و سكته و رعشه و غيره) و مرگ ناگهاني است.
20- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: من اقتراب الساعة اذا كثر خطباء منابركم ... «2»
از علائم نزديكي ساعت (ظهور) زيادبودن منبري ها و وابستگي علماء به سلاطين است كه حلال كنند برايشان حرام را و حرام نمايند برآنها حلال را پس فتوي دهند آن طور كه خود بخواهند و فراگرفتن آنها علم را براي حلال نمودن دينارها و درهم‌هاي شماست و قرآن را: اسباب تجارت خود قرار دهند.
(در بخش سيأتي و يأتي هم در اين مورد حديثي گذشت).
21- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: من اقتراب السّاعة هلاك العرب. «3»
از (علائم) نزديكي ساعت (ظهور) به هلاكت رسيدن عربهاست.
22- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: انّ بين يدي الساعة فتنا ... «4»
پيش از ساعت (ظهور) فتنه هائي باشد مانند شب تار كه صبح كند شخص در آن مؤمن و شب نمايد كافر، يا شب كند مؤمن و صبح كند كافر، گروهي بفروشند اخلاق اسلامي خود را براي متاع كمي از دنيا. در روايت ديگر بفروشند دين شان را و در روايت ديگر: در آن ايام گروهي دين و اخلاق خود را به متاع دنيا فروشند!.
23- ظريف ابن ناصح، از أبي الحصين گفت: شنيدم أبا عبد اللّه عليه السلام مي فرمود: از رسول خدا صلي الله عليه و آله سؤال شد از

قیامت؟ فرمود: عند ایمان بالنجوم، و تکذیب بالقدر. «5»
هنگام ایمان به نجوم (وگفته‌هاي منجمین) و تکذیب (قضا و) قدر

30- پانزده خصلت بلا آور!

30- پانزده خصلت بلا آور! 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: اذا عملت أمتي خمسة عشر خصلة حلّ بها البلاء، قيل:
اسلام فراتر از زمان، ص: 405
يارسول اللّه و ما هي؟ قال: وقتي كه امت من پانزده خصلت را به عمل آوردند، مي رسد به آن بلا، گفته شد: اي رسول خدا صلي الله عليه و آله آنها چيست؟ فرمود:
1- اذا كانت المغانم «1» دولا، وقتي كه شمرده شد غنيمت هادولت،
2- و الأمانة مغنما، و امانت غنيمت،
3- و الزكاة مغرما، و زكات غرامت،
4- و أطاع الرجل زوجته، و اطاعت نمود مرد از زنش،
5- و عقّ أمّه، و عاق مادر شد،
6- و برّ صديقه، و نيكي كرد به دوستش،
7- و جفا أباه، و جفا نمود به پدرش،
8- و كان زعيم القوم ارذلهم، و شد رئيس قوم پَستان آنها،
9- و القوم اكرمه مخافة شره، و مردم احترام نمودند بر او از ترس شرّش،
10- و ارتفعت الأصوات في المساجد، و بلند شد صداها در مساجد،
11- و لبسوا الحرير، و پوشيدند حرير را،
12- و اتخذوا القينات «2»، و گرفتند زنان خواننده را،
13- و ضربوا بالمعازف و زدند آلات لهو را،
14- و لعن آخر هذه الأمة اوّلها و آخر اين امت به اولي هايش لعنت فرستاد،
15- فليرتقب عند ذلك ثلاثة: الريح الحمراء، او الخسف، او المسخ. «3»
پس منتظر باشد
اسلام فراتر از زمان، ص: 406
در اين موقع به سه چيز، باد سرخ يا فرو رفتن يا مسخ شدن

31- با ديدن شش چيز رو آوريد به عمل

31- با ديدن شش چيز رو آوريد به عمل 1- و از پيامبر صلي الله عليه و آله روايت شده است آن حضرت فرمود: بادروا بالأعمال ستّا: طلوع الشمس من مغربها، و الدابة، و الدجال، و الدخان، و خريصة احدكم- اي موته- و امر العامة يعني القيامة «1»
با (ديدن) شش چيز به عمل كردن مبادرت نمائيد، 1- طلوع خورشيداز مغربش 2- و دابّة 3- ودجّال 4- و دود 5- و مرگ يكي از شماها 6- و كار عمومي يعني قيامت.
2- محمد بن مسلم، از أبي جعفر و أبي عبد اللّه عليهما السلام در معناي گفته پروردگار تعالي «يَوْمَ يَأْتي بَعْض ءَاياتِ رَبِّك لا يَنفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ ءَامَنَت مِن قَبْلُ» «2»
فرمود:
طلوع الشمس من المغرب، و خروج الدابة، و الدخان، و الرجل يكون مصرا و لم يعمل علي الايمان ثم تجئ الآيات فلا ينفعه ايمانه. «3»
طلوع خورشيد از مغربش و خروج دابّة و دود و مرد اصرار ورزد (به گناه) و عمل نمي كند بر ايمان سپس مي آيد آيات (خداوند) پس منفعت ندهد ايمانش

32- سلطنت پابرهنه ها ولختي ها 1- ابي ذرّ و ابي هريره گويد: مردي پيش رسول خدا صلي الله عليه و آله آمد و گفت: اي رسول خدا: قيامت كَي خواهد شد؟! فرمود: «ماالمسؤل عنها بأعلم من السّائل ولكن لها
اسلام فراتر از زمان، ص: 407
علامات تعرف بها، اذا رأيت رعاة البهم يتطاولون في البنيان، و اذا رأيت الحفاة و العراةملوك الأرض و اذا ولدت المراة ربها». «1»
سؤال شونده از سؤال كننده داناتر نيست ولكن براي آن علامت هائي هست كه با آن شناخته مي شود، 1- زماني كه ديدي چوپان‌هاي دام به همديگر گردن فرازي كردند در ساختمان (سازي) 2- و وقتي كه ديدي پابرهنه و لختي هارا شاهان زمين، 3- و زماني كه زن صاحب خود را زائيد (يعني كنيز زر خريد پس از مقاربت مالك اولي و مردن او، مالك بعدي خود را كه در شكمش است، به دنيا آورد چون بچه مالك اولي وارث اموال اوست از جمله برده زر خريد كه در شكم آن است).
2- ابي هريرة از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «اذا رأيت الحفاة الصّمّ البكم ملوك الأرض و رأيت رعاء البهم يتطاولون في البنيان». «2»
زماني كه ديدي پياده‌هاي كر و لال را پادشاهان زمين و ديدي چوپان‌هاي گوسفند رقابت كردند در بناها (ي مرتفع).
3- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: يكي از علامت ساعت (ظهور) آن است كه پابرهنه ها و لختي ها رئيس مردم باشند. «3»
4- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: وقتي ديدي پابرهنه ها و گرسنه ها و عيال ها (پائين‌ترين
اسلام فراتر از زمان، ص: 408
ها) رئيس مردم شدند پس همان اشراط ساعت است. «1»
5- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: و ببيني پا برهنه ها و لختي ها و چوپانهاي گوسفندان در ساختمان (سازي) بهم مباهات مي كنند «2»
6- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: وقتي .. فاسق‌ترين قبيله بزرگ ايشان و زعامت مردم با پست‌ترين آنها باشد و مردي را از ترس شرش اكرام كنند ... «3»
7- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لن تقوم الساعة حتي يسود كل قبيلة منافقوها. «4»
ابداً برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه سيادت نمايد بر (آنها) دو رويان هر طايفه.
8- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: من اشراط الساعة ان تري

الرعاة علي رؤس الناس .. «5»
از شروط ساعت (ظهور) چوپانهارا ببينس بر سران مردم ...
9- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: من اشراط السّاعة أن يملك من ليس بأهل ... «6»
از شروط ساعت (ظهور) آنكه مالك شود كسي كه اهلش نيست و اشخاص پست بلند شود و اشخاص بلند پست شوند.
10- .. وكان زعيم القوم أرذلهم ... «7»
... و باشد رئيس قوم فرومايه گان (وپستان) آنها

33- زمان نزديك شود 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يتقارب الزمان .. «1»
برپا نشود ساعت تا زمان ها نزديك شود سال مثل ماه و ماه مثل هفته و هفته مثل يك روز و روز مثل ساعت و ساعت مثل آتش زدن هيزم باشد. (يعني بركت از زمان برداشته شود).
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يقبض العلم ... «2»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه علم بر گرفته شود وزياد شود زلزله ها و نزديك شود زمان و ظاهر گردد فتنه ها و زياد شود كشتار.
3- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: إذا تقارب الزمان انتقي الموت خيار أمّتي كما ينتقي أحدكم خيار الرطب من الطبق. «3»
زماني زمان ها نزديك شد، سوا كند (وبردارد) مرگ بهترين هاي امت مرا آن گونه كه شما بهترين رطب را سوا مي كنيد از طبق.
4- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي يكون الولد غيظاً و يفيض الأيام فيضاً ... «4»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه بوده باشد بچه سبب اذيت و روزها مثل آب جريان داشته باشد ...
سؤال: آيا كوتاه شدن روزها از نشانه هاي قيامت است؟
5- جواب: ابوهريره روايت مي كند، از رسول خدا صلي الله عليه و آله مي فرمايد: لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّي يُقْبَضَ الْعِلْمُ، وَتَكْثُرَ الزَّلازِلُ، وَيَتَقَارَبَ الزَّمانُ، وَتَظْهَرَ الْفِتَنُ، وَيكثُرَ الْهَرْجُ وَهُوَ الْقَتْلُ
اسلام فراتر از زمان، ص: 410
الْقَتْلُ، وحَتَّي يكثُرَ فِيكُمْ الْمالُ فَيُفيضَ «1»
(قيامت برپا نمي شود تا اينكه اين علامات پديدار گردند: از بين رفتن علم، زياد شدن زلزله، نزديك شدن زمان، ظاهر شدن فتنه، زياد شدن آشوب و فتنه كه همان قتل مي باشد و زياد شدن بيش از اندازه مالهاي تان.)
6- ابوهريره روايت نموده كه رسول اللّه صلي الله عليه و آله فرمودند: لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّي يَتَقارَبَ الزَّمانُ، فَتَكُونَ السَّنَةُ كَالشَّهْرِ، وَيكُونَ الشَّهْرُ كَالْجُمُعَةِ، وَتَكُونَ الْجُمُعَةُ كَالْيَوْمِ، وَيَكُونَ الْيَوْمُ كَالسَّاعَةِ، وَتَكُونَ السَّاعَةُ كَاحْتِراقِ السَّعَفَةِ (قيامت برپا نمي شودتا زمان نزديك نگردد و سال مانند ماه، ماه مانند هفته، هفته مانند روز، روز مانند ساعت و ساعت مانند آتش گرفتن شاخه هاي درخت خرما نگردد). «2»
اين دو حديث دلالت مي كنند بر اينكه از نشانه هاي قيامت نزديك شدن

زمان است. علماء در معني نزديكي زمان اختلاف دارند و در اين مورد سخن بسيار است.
بهترين سخن اين است كه: نزديك شدن زمان را بر نزديكي حسي و نزديكي معنوي حمل مي كنند.
نزديكي معنوي:
منظور از نزديكي معنوي اين است كه بركت زمان از بين مي رود. و اين در دورانهاي آينده واقع مي شود. اين قول را قاضي عياض، نووي و حافض ابن حجر، اختيار كرده اند. نووي مي گويد: مراد از كوتاه شدن روز، عدم بركت در آن است. مثلًا روز مي گذرد در حالي كه از آن به اندازه يك ساعت فايده مي برند.
حافظ مي گويد: و حق اين است كه مراد از بين رفتن بركت از تمام چيزها و حتي زمان است كه از نشانه هاي نزديك شدن قيامت مي باشد.
از نزديكي معنوي همچنين مي توان به نزديكي ارتباطاط بين مكانهاي دور و

سرعت رفت و آمد بين اين مسافتها كه از آن به نزديكي زمان تفسير مي شود، فاصله هايي كه در گذشته در چندين ماه طي مي شدند حالا در بيشتر از چند ساعت بلكه كمتر، طول نمي كشد. شيخ بن باز در تعليق فتح الباري (522/ 2) مي گويد: نزديكي كه در حديث ذكر شده به نزديكي بين شهرها و قاره ها و كمي مدت مسافت ميان آنها به سبب اختراع هواپيماها و ماشينها و تمام چيزهايي كه مانند آن هستند، تفسير مي شود. اللّه اعلم.
نزديكي حسي:
منظور از نزديكي حسي اين است كه زمان به صورت محسوس كوتاه مي شود.
ساعات شب و روز به سرعت مي گذرند و بين گذشت اين ساعت ها فاصله پيدانمي شود، و واقع شدن آن امري غير ممكن نيست براي تأييد آن به زمان دجال مي توان اشاره كرد كه در آن روز به اندازه سال، ماه و هفته طول ميكشد. در نتيجه همانگونه كه ايام طولاني مي گردند، كوتاه نيز مي شوند كه آن به خاطر اختلال در نظام عالم و نزديك شدن پايان دنيا است.
سيوطي در الحاوي للفتاوي (44/ 1) در باره معني اين حديث كه ذكر شد اين طور مي گويد: گفته شده منظور از آن كوتاه شدن به صورت حسي مي باشد. ساعات شب و روز نزديك برپا شدن قيامت كوتاه مي شوند. و گفته شده به صورت معنوي مي باشد كه مراد از آن به سرعت گذر كردن زمان و از بين رفتن بركت از تمام چيزها حتي زمان است ... و قولهاي ديگري نيز در اين باره وجود دارد. و اللّه اعلم.

اين سه قول: از بين رفتن بركت، سهولت ارتباط، نزديك شدن به صورت حسي، بينشان تعارضي نيست و مانعي بر اينكه حديث بر همه آنها دلالت كند، وجود ندارد. اللّه تعالي اعلم.
سخنان ديگري نيز در باره زمان گفته‌اند: از جمله خطابي گفته: كه منظور از آن لذت بردن از زندگي است. حافظ از زبان او نقل مي كند كه مي گويد: مي خواهد آن را زمان خروج (حضرت) مهدي- اللّه اعلم- كه راستي در زمين پديدار مي شود، عدل پيروز مي گردد و مردم از زندگي لذت مي برند و مدت آن كوتاه مي باشد، و ايام خوش مردم در زمان كوتاهي سپري مي شود كه اگر مدت آن به درازا كشد و طولاني
اسلام فراتر از زمان، ص: 412
شود، مكروه و ناپسند مي گردد در نتيجه مدت آن كوتاه مي باشد. «1

34- احاديث آتش و ظهور سرخي در آسمان روايات با كلمه (النّار- آتش) گوناگون وارد شده است، از مجموع آن روايات استفاده مي شود كه آتش‌هاي متعدد از مكان‌هاي گوناگون در زمان‌هاي مختلف بيرون خواهد آمد و ماموريت خود را انجام خواهد داد: حال مشخص نيست كه كلمه آتش به چه وسيله اي اشاره مي نمايد آياوسايل جنگي آتش زا از قبيل بمب و موشك ضعيف يا قاره پيما و غيره است يا واقعاً بلاي آسماني است كه مردم آن ديار را فرا مي گيرد يا و يا ... خدا مي داند كه بعد از وقوع در زمان خودش براي محققين آن زمان: روشن خواهد شد.
1- از كعب روايت شده است كه «آتشي در يمن خارج شود كه مردم را سوق به شام دهد: صبح كند هر وقت آنها صبح كند و استراحت كند هر وقت ايشان استراحت كنند: و سير كند هر وقت ايشان سير كنند و از روشني آن شتران در
«بصري» روشني دهد پس اين را هر وقت شنيديد بسوي شام برويد. «2»
2- در حديث ديگر فرمود: آتشي از حجاز خارج شود كه گردن شتران در بصري از روشني آن ديده شود. «3»
3- در حديث ديگر فرمود: آتش و دودي در مشرق چهل شب بوده باشد. «4»
اسلام فراتر از زمان، ص: 413
4- در ضمن حديثي فرمود: كه هر وقت عمود آتشي در آسمان از طرف مشرق ديدي طلوع كرد: طعام يك سال را براي اهل بيت خود آماده كن. «1»
5- امام صادق عليه السلام فرمود: چون علامتي در آسمان ببينيد و آتش بزرگي است از طرف مشرق چند شب طلوع مي كند پس آن وقت است فرج مردم و اين كمي پيش از قيام قائم عليه السلام است. «2»
6- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «آتشي از «حبس سيل» كه سير كندي خواهد داشت:
شب مخفي باشد و در روز حركت نمايد صبح و عصر مي رود (بطوري كه) بعضي به مردم بگويند: اي مردم آتش صبح حركت كرد شما هم حركت كنيد: و استراحت نمود: شما هم استراحت نمائيد و هركهِ را آتش رسد: او را خواهد خورد. «3»
7- رسول خدا صلي الله عليه و آله در ذيل حديثي فرمود: «اي كاش مي دانستم كي آتش از كوه ورّاق خارج مي شود كه روشني دهد گردن شتران بختي در بصري را ... «4»

8- «آتشي از عدن خارج شود، كه مردم و چهار پايان و پرندگان و درندگان را سوق دهد به بصري و چهل سال اقامت داشته باشد ... «5»
9- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتقوم السّاعة حتي تخرج نار من ارض الحجاز ... «6»
برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه آتشي از زمين حجاز بيرون آيد كه از روشني آن گردن شتران در بصري ديده شود (بصري محلي است در شام).
شايد يك مصداق اين حديث آتش سوزي منا، در سال 1354 شمسي باشد كه من
اسلام فراتر از زمان، ص: 414
در آن سال به عنوان سرپرست كاروان، در منابودم و حاجي ها را براي (رمي جمرة) سنگ انداختن به شيطان برده بودم هنگام برگشتن ديديم آتش شعله ور است آن هم درست در منطقه چادرهاي ما كه خيلي كوشش نمودم جلوي حجاج را بگيرم و نگذارم بروند كه خودشان مي سوزند و تلف مي شوند وتا حدودي هم موفق شدم واقعاً وحشتناك بود، زيرا در مدت كوتاهي آن همه چادرها سوخت و سرزمين منا به صورت يك بيابان خشك و خالي در آمد چون در هر كاروان حد اقل 15 عدد كپسول گاز براي پخت و پز وجود داشت، همه آنها در اثر رسيدن آتش مانند شليك توپ بالا رفته و در آسمان منفجر مي شد و به روي چادرها پخش شده و آنجارا به آتش مي كشيد!!.
مردم به كوهستان ها پناهنده شدند و بعضي ها را هم در كوهها مار سمي زده بود و حتي رئيس اوقاف اردبيل به نام آقاي زرنديان كه در معيت و جمعي كاروان من بود، با وضع آشفته ... به محل چادر برگشت، گفت: دركوه از ترس مار به اين روز افتاده‌ام.
پس از اطفاي حريق آمديم به محل چادرها و ديديم تمام چادرها و وسايل كاروان ها از جمله كاروان من، همگي خاكستر شده است و خادمين عرب من هم به شدت مي گريستند حال من بهتر از آنها نبود، زيرا غرق در اين فكر بودم بعد از اين حادثه تلخ و دردناك، حاجي ها را بدون وسايل چگونه اداره خواهم نمود چون تمام پولهاي من در ساك لباسم بود آن هم با وسايل سوخته است، پس نه پولي در بساط و نه وسايلي در اختيار البته تنها من نبودم خيلي ها به درد من گرفتار بودند اما آنچه من نگران آن بودم سوختن خود حاجي ها بود؛ اين طرف و آن طرف مي دويدم كهِ سوخته و يا مجروح شده، آنها را پيدا كنم در اين بحران با يك نفر از رئيس كاروان به نام آقاي حاج غلامرضا نظرعلي زاده رو برو آمدم (كه چادرهايش چسبيده به چادرهاي من بود)، و ماجرا را پرسيدم؟! گفت: من در چادر بودم كه از آن طرف خيابان آتش شعله ور شد من تمام حاجي هاي شما و خودم را بيدار

كردم (چون بعد از ظهر بود و خانم ها و پيران در چادر خوابيده بودند) و فراري دادم و خدارا شكر تلفات جاني نداريم اما خوب هرچه داشتيم تل خاكستر شد، گفتم: خدارا شكر از اين جهت خيالم راحت شد ولي، خواستم حرفم را ادامه دهم گفت: آهاي
اسلام فراتر از زمان، ص: 415
راستي يكي از حاجيه خانم‌هاي كاروان شما موقع فرار مرا ديد گفت: به حاجي آقا بگوييد من ساك لباس ايشان را با خودم بردم تا بعد از برگشتن لخت نماند؛
مگر باور كردني است در آن بحران كه هركس در صدد نجات جان خودش هست، حاجيه خانمي در آن هنگامه در فكر بردن لباس من باشد!!؛
خدايا چه توجهي به اين بنده گناهكار داشتي كه قسمت اعظم نگراني مرا برطرف كردي خلاصه تا نيمه شب اين طرف و آن طرف دويديم تا تك تك حاجي ها را از كوهها پيدا كرده و به محل سوختن چادرها جمع نموديم و شمردم يكي دونفر كم آمد آنها را هم فردا از جاهاي ديگر پيدا كرديم و خيالم راحت شد.
شب حاجيه خانم برگشت و ساك را جلوي من گذاشت و حالا باورم شد كه ساك خودم است از او پرسيدم آخر شما با آن وضع وحشتناك چگونه در فكر ساك من بودي در حالي كه همه جان خود را برداشته و فرار مي كردند؟! گفت: در حين فرار از آتش به خيالم آمد بعد از برگشتن از رمي جمرة بدون لباس مي ماني و در اداره كاروان به زحمت مي افتي، گفتم: آخر مي داني توي ساك چه بود؟ گفت: معلوم است كه لباس هايت بود، گفتم: نه بلكه تقريباً مبلغ يك ميليون و نيم پول داخل آن ساك بود!. حاجي خانم با شنيدن اين سخن دوباره بي حال افتاد و مقداري آب به او دادم و حالش سر جا آمد و گفت: به خدا من هم مثل ديگران مي خاستم خودم را از ميان آتش نجات دهم ولي نمي دانم چه مسئله‌اي پيش آمد كه من وادار شدم آن ساك را بردارم با اين كه ساك خودم در آتش سوخت!!، گفتم: خدا نمي خواست من از ميهمانهايش شرمنده شوم بلافاصله به مكه رفته وسايل ضروري حجاج را خريده و با وانت خودم به منا: حمل نمودم كه سه روز آنجا مي انديم و احتياج داشتيم و الحمدللّه.
10- حذيفة بن أسيد الغفاري گفت: ما در سايه ديواري در مدينه نشسته بوديم و رسول خدا صلي الله عليه و آله در غرفه بود سرش را بيرون آورد و فرمود: در باره چه صحبت مي كرديد؟ گفتيم: حديث مي گفتيم فرمود: در چه مورد؟ گفتيم: راجع به قيامت فرمود:
(لا تقوم الساعة) إنكم لا ترون الساعة حتي تروا قبلها عشر آيات: طلوع الشمس من مغربها، والدجال، ودابة الارض وثلاثة خسوف تكون في الارض: خسف بالمشرق، و خسف

بالمغرب، و خسف بجزيرة العرب، و خروج عيسي بن مريم عليه السلام، و خروج يأجوج و مأجوج، وتكون في آخر الزمان نار تخرج من اليمن من قعر الارض لا تدع خلفها أحدا تسوق الناس إلي المحشر كلما قاموا قامت لهم تسوقهم إلي المحشر (تنزل معهم إذا نزلوا، و تقبل معهم إذا أقبلوا). «1»
شما ساعت را نمي بينيد تااين كه ببينيد پيش از آن ده نشانه، 1- طلوع خورشيداز مغربش، 2- ودجال، 3- و دابة الأرض، 4- وسه فرو رفتگي زمين، 5- فرو رفتن زمين در مشرق، 6- و فرو رفتگي در مغرب، 7- و فرو رفتگي در جزيرة العرب، 8- و خروج عيسي بن مريم عليهما السلام، 9- يأجوج و مأجوج،
10- و در آخر زمان آتشي بيرون آيد از يمن از گودي (ودل) زمين كه احدي رانمي گذارد پشت سرش، مردم را مي راند به سوي محشر، اگرفرود آيند آن هم با آنها فرود آيد و اگر حركت كردند آن هم حركت مي كند.
11- امام صادق عليه السلام فرمود: إذا رأيتم علامة في السماء: ناراً عظيمة من قبل المشرق تطلع ليال، فعندها فرج الناس و هي قدام القائم بقليل. «2»
زماني كه علامتي در آسمان ببينيد، و آن آتشي بزرگ است از طرف مشرق چند شب طلوع مي كند پس آن وقت است فرج مردم و اين كمي پيش از قيام قائم عليه السلام است.
12- امام صادق عليه السلام فرمود: يزجر النّاس قبل قيام القائم عليه السلام عن معاصيهم بنار تظهر لهم في السّماء، و حمرة تجلّل السّماء و طلوع نجم بالمشرق يضيء كما يضيء القمر، ثمّ ينعطف حتّي يكاد يلتقي طرفاه و حمرة تظهر في السّماء و تنشر في آفاقها، و نار تظهر في المشرق طويلًا و تبقي في الجوّ ثلاثة أيّام أو سبعة أيّام. «3»
زجر داده شوند مردم قبل از قيام قائم عليه السلام از معاصي و كارهاي زشت خود به آتشي كه در آسمان براي آنها ظاهر

گردد و سرخي كه همه آسمان را مي پوشاند و طلوع ستاره‌اي در مشرق، روشنائي دهد مانند روشني ماه، سپس انعطاف پيدا مي كند (و خم مي شود) به طوري كه نزديك شود دو طرفش به هم برسد، و سرخي كه ظاهر مي شود در آسمان و پخش مي شود در آفاق آن، و آتشي كه آشكار شود در مشرق طولاني و مي ماند در هوا سه روز يا هفت روز (ترديد از راوي است).
13- شنيده شد ابي عبداللَّه: عليه السلام مي فرمود: يزجر النّاس قبل قيام القائم عليه السلام عن معاصيهم بنار تظهر لهم في السّماء، و حمرة تجلّل السّماء و خسف ببغدادٍ و خسف ببلدةٍ بصرة و دماء تسفك بها و خراب

دورها و فناء يقع في أهلها و شمول أهل العراق خوف لا يكون لهم معه قرار. «1»
زجر مي شوند مردم قبل از قيام قائم عليه السلام از معاصي و كارهاي زشت خود با آتشي كه در آسمان ظاهر شود و سرخي كه همه آسمان را فراگيرد و خسف و فرورفتن در بغداد و خسفي در شهر بصره و خون هائي كه در آن ريخته شود و خرابي خانه هائي در آن و فاني شدن اهل آن و شامل شدن اهل عراق را ترسي كه هيچ قرار (و آرامش) نداشته باشد.
14- از ابي عبداللّه: عليه السلام فرمود: اذارأيتم ناراً من المشرق شبه الهروي العظيم تطلع أو تقع ثلاثة أيّام أو سبعة أيّام (الشّك من العلا) فتوقّعوا فرج آل محمد انشاءاللّه عزّ وجلّ انّ اللّه عزيز حكيمٌ «2»
زماني كه ديديد آتشي را از مشرق شبيه (نورافكن) هروي بزرگ، طلوع نمايد يا واقع مي شود سه روز يا هفت روز (شك ازعلاء راوي است) پس اميد وار باشيد فرَج آل محمد را انشاءاللّه عزّ و جلّ خداوند صاحب قدرت و حكمت است.
15- امام صادق عليه السلام در تفسيرآيه «سَأَلِ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ» فرمود: «تأويلها يأتي
اسلام فراتر از زمان، ص: 418
عذاب و يقع في الثويّة يعني ناراً حتّي تنتهي الي الكناسة كناسة بني أسد حتّي تمرّ بثقيف لاتدع وتراً لآل محمد الّا أحرقته و ذالك قبل خروج القائم عليه السلام» «1» تأويل آيه آنست كه مي آيد عذاب و واقع شود در ثويه يعني آتشي تا منتهي مي شود بر كناسه بني اسد تا مي گذرد به (محلات) ثقيف، نمي گذارد حقي (يا دشمني) بر آل محمد، مگر اين كه آن را مي سوزاند و اين پيش از خروج قائم عليه السلام است.
16- در خبر ديگر امام باقر عليه السلام فرمود: «نار تخرج من المغرب و ملك يسوقها من خلفها حتّي تأتي دار سعد بن همام عند مسجده فلاتدع داراً لبني أميّة الّا أحرقتها و أهلها و لاتدع داراً فيها وترلآل محمد الّا أحرقتها و ذالك قبل المهدي عليه السلام». «2»
آتشي بيرون آيد از مغرب و فرشته‌اي آن را مي راند از پشتش، تا مي آيد به خانه سعد بن همام نزد مسجد او، و رها نمي سازد خانه‌اي را براي بني اميه مگر اين كه مي سوزاند آن را و اهلش را و نمي گذارد در آن حقي براي آل محمد مگر اين كه مي سوزاند آن را و اين قبل از مهدي عليه السلام است.
17- عبد اللّه بن سلام از پيامبر صلي الله عليه و آله پرسيد از أول أشراط الساعة، پس فرمود:
نار تحشر الناس من المشرق إلي المغرب. «3»
آتشي كه مردم را از مشرق به مغرب مي راند.

18- امام باقر عليه السلام فرمود: چون آتشي از طرف مشرق ديديد كه سرخ يازرد رنگ است سه يا هفت روز طلوع نمايد پس متوقع فرج آل محمد باشيد ... «4»
19- فرمود: علامت تازه‌اي در رمضان است: عرض كردند: علامت تازه چيست؟
فرمود: عمودي از آتش از طرف مشرق در آسمان طلوع مي كند پس وقتي آن را ديدي براي اهلبيتت طعام يك سال را آماده كن. «5» در باره آتش روايات ديگر نيز به اين مضامين وارد شده است كه به همين تعداد اكتفا نموديم

بخش 10 پيشگوئي و اخبار از اماكن

اشاره

بخش 10 پيشگوئي و اخبار از اماكن در اين بخش تعدادي از روايات مربوط به اماكن و محل ها كه از بزرگان دين به دست ما رسيده است را مي آوريم تا بامطالعه دقيق تك تك آن، پاسخ و حجّتي باشد براي آنان كه سؤال مي كنند چگونه دين و پيامبر اسلام تادامنه قيامت دنيا را اداره خواهد كرد؟! و بدانند وجودي كه داراي اين همه علم و دانش آسماني است، تا ابد توانائي مديريت جهان را هم دارا مي باشد

1- آذربيجان

1- آذربيجان 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «ترك ها دو خروج دارند در يكي آذربيجان را خراب مي كنند و در ديگري به سرعت به شط فرات مي آيند. «1»
2- از صادقين عليهما السلام فرمودند: ناچار است براي آتش از آذربيجان كه هيچ چيزي مقابله با آن نتواند بكند و چون آن زمان را ديديد بوده باشيد پلاسي از پلاس‌هاي خانه خود ... «2»
3- در كتاب مناقب گفته است: اميرمؤمنان عليه السلام از خرابي شهرها خبر داد ... و آذربيجان بسنابك الخيل. و آذر بايجان با سم اسبها. «3

2- آبه 1- شيخ اجل عبد الجليل رازي در كتاب القصص با اسنادش از رسول خدا صلي الله عليه و آله روايت مي كند لما عرج بي إلي السماء مررت بأرض بيضاء كافورية شممت بها رائحة
اسلام فراتر از زمان، ص: 422
طيبة، فقلت: يا جبرئيل ما هذه البقعة؟ قال: يقال لها" آبة" عرضت عليها رسالتك وولاية ذرّيّتك فقبلت، و إن اللّه يخلق منها رجالا يتولونك و يتولون ذرّيتك فبارك اللّه عليها وعلي أهلها. وقتي كه مرا به آسمان بالا مي بردند به زمين سفيدي به رنگ كافور گذشتم و در آن بوي خوشي استشمام نمودم، پس گفتم: اي جبرئيل چيست اين بقعه؟ گفت:
آنجا را «آبه» گويند، بر آن عرضه شد رسالت تو و ولايت ذريه تو و قبول نمود و همانا خداوند مي آفريند از آن مرداني كه ترا و ذريه ترا دوست مي دارند، پس بركت دهد خداوند بر آن و اهل آن.
2- عبد العظيم بن عبد اللّه حسني فرمود: شنيدم علي بن محمد عسكري عليهما السلام مي فرمود: أهل قم و أهل «آبة» مغفور لهم لزيارتهم لجدي علي بن موسي الرضا عليه السلام بطوس ألا و من زاره فأصابه في طريقه قطرة من السماء حرّم اللّه جسده علي النار. «1»
اهل قم و اهل آبه بخشوده شده‌اند به خاطر زيارت جدم علي بن موسي الرضاء عليه السلام را در طوس، آگاه باش هركس او را زيارت كند و در راهش قطره (آب باران) از آسمان به او برسد، خداوند جسد او را به آتش حرام نمايد

3- آيا باور مي كنيداينجا نهري حفر مي شود!

3- آيا باور مي كنيداينجا نهري حفر مي شود! 1- جابر جعفي از امام باقر عليه السلام فرمود: خرج علي عليه السلام بأصحابه إلي ظهر الكوفة و قال: أرأيتم إن قلت لكم: لا تذهب الأيام حتي يحفر ههنا نهر يجري فيه الماء أكنتم مصدقي فيما قلت؟ قالوا: يا أمير المؤمنين و يكون هذا؟ قال: إي واللّه، لكأني أنظر إلي نهر في هذا الموضع و قد جري فيه الماء و السفن (واستمر) و انتفع به، فكان كما قال. «2»
بيرون رفت علي عليه السلام با اصحابش بر پشت كوفه و فرمود: آيا باور مي كنيد اگر بگويم به شما روزها نمي گذرد تا كَنده شود در اينجا نهري كه آب در آن جاري مي شود، آيا تصديق مي كنيد مرا در آنچه كه گفتم،؟ گفتند: اي اميرمؤمنان آيا مي شود اين؟، فرمود: بلي به خدا قسم، مثل اين كه نگاه مي كنم به نهري در اين محل و آب و كشتي
اسلام فراتر از زمان، ص: 423
ها و استمرار پيدا مي كند و بهره مي رساند، پس شد آن گونه كه فرموده بود

4- اخبار از فتح ايران و روم 1- نافع بن عتبة بن ابي وقاص از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: تقاتلون جزيرة العرب فيفتحها اللّه، ثمّ تقاتلون الفارس فيفتحها اللّه، ثمّ تقاتلون الروم فيفتحها اللّه، ثمّ تقاتلون الدجال، فيفتحه اللّه» «1»
جنگ مي كنيد با جزيرة العرب، خداوند آن را فتح مي كند و با فارس مي جنگيد پس خداوند آن را مي گشايد و با روم جنگ مي نمائيد پس خداوند آن را فتح مي كند و با دجال مي جنگيد و آن را فتح مي كند خدا.
راجع به فتوحات اسلامي در كتاب‌هاي گوناگون، روايات فراوان وارد شده است مخصوصاً فتح شام و مصر و قسطنطنيه و يمن و روم و فارس و ... كه به خاطر اختصار نياورديم.
2- امام صادق عليه السلام فرمود: لما حفر رسول اللَّه صلي الله عليه و آله الخندق مرّوا بكُدية «2» فتناول رسول اللّه صلي الله عليه و آله المِعْوَلَ من يد أمير المؤمنين (عليه السلام) أو من يد سلمان رضي اللّه عنه، فضرب بها ضربة فتفرقت بثلاث فرق، فقال رسول اللّه صلي الله عليه و آله: لقد فتح عليّ في ضربتي هذه كنوز كسري و قيصر، فقال أحدهما لصاحبه: يعدنا بكنوز كسري و قيصر و ما يقدر أحدنا أن يخرج يتخلي. «3»
زماني كه رسول خدا صلي الله عليه و آله خندق را مي كَند به صخره‌اي گير كردند پس رسول خدا كلنگ را گرفت از دست اميرمؤمنان عليه السلام يا از دست سلمان و ضربتي
اسلام فراتر از زمان، ص: 424
به آن صخره زد سه تكه شد پس فرمود: به‌يقين خداوند در اين ضربت من، گنجينه هاي كسري و قيصر را براي من گشود، يكي از آن (سردسته دو رويان) به رفيقش گفت: وعده مي دهد براي ما خزاين كسري و قيصر را در حالي كه احدي از ما از ترس براي دستشوئي نمي تواند بيرون رود.
3- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لتفتحن عصابة من المسلمين كنز آل كسري الذي في الأبيض. «1»
البته البته فتح خواهد نمود دسته‌اي از مسلمانها خزينه آل كسري را كه در ابيض هست.
4- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: يا علي! إنكم ستقاتلون بني الأصفر، و يقاتلونهم الذين من بعدكم، حتي يخرج إليهم روقة الإسلام أهل الحجاز الذين لا يخافون في اللّه لومة لائم، و يفتتحون القسطنطينية بالتسبيح و التكبير، فيصيبون غنائم لم يصيبوا مثلها. «2»

اي علي بدرستي كه شما مي جنگيد با اولاد اصفر (يعني روميان) و جنگ مي كنند آنهائي كه بعد از شما مي باشند، تا بيرون رود به سوي آنها فداكاران اسلام از اهل حجاز، آنهائي كه نمي ترسند در راه خدا از ملامت سرزنش كنندگان و قسطنطنيه را با تسبيح و تكبير فتح مي نمايند پس مي رسند به غنيمت هائي كه، مثل آن را نديده اند.
رواياتي درباره فتح ايران و روم در اشراط ساعة نيز گذشت.
در اين روايات مي بينيد منافقان و ياران آنها باور نداشتند كه كسري ايران و قيصر روم شكست خواهند خورد و خزاين آنها در اختيار مسلمانان قرار خواهد گرفت مي گفتند: امروز در اينجا از ترس به دورش خندق مي زند و از آن طرف نويد پيروزي به ابر قدرت‌هاي جهان مي دهد، بلي واقعاً براي آن گونه آدميان قابل قبول نبود اما صاحب علم ملكوتي از ذي علم گرفت و خبر داد و در مدت كمي نيز، موبه مو پيش آمد و تحقق پيدا كرد

5- اخبار از جريان صحيفه ملعونه

5- اخبار از جريان صحيفه ملعونه ابي سعيد خدري محاصره كامل اقتصادي و اجتماعي بني هاشم را آورده است كه
اسلام فراتر از زمان، ص: 425
خلاصه حديث اين است؛
وقتي كه قريش رسول خدا صلي الله عليه و آله و بني هاشم را در اوايل دعوتش در دره‌اي زنداني نمودند و باهم پيمان بستند و امضاء نمودند كه آنها را به شهر راه ندهند و در جمع خود نپذيرند و با آنها معامله ننمايند وو ... و آن پيمان نامه را به سقف كعبه آويختند و هر روز قبيله‌اي نگهباني مي كردند كه كسي به آن دسترسي نداشته باشد تا آن را پاره و نابود نمايد و سه سال در آنجا با وضع اسف باري سپري كردند و بعضي از امضاء كنندگان نيز پشيمان شده بودند ولي جرئت ابراز نداشتند، روزي حضرت رسول خدا صلي الله عليه و آله به عمويش ابي طالب پدر گرامي اميرمؤمنان عليهما السلام فرمود: «ياعمّ انّ ربّي اللّه سلّط الأرضة علي صحيفة قريش، فلم تدع فيها اسماً هو للّه الّا أثبته فيها، و نفت منها الظلم و القطيعة و البهتان» «1»
اي عمو به درستي كه پروردگار من مسلط نمود موريانه را بر صحيفه قريش پس نگذاشته از آن چيزي جز نامي كه براي خداست و ظلم و قطع ارحام و بهتان را نفي (و محو) نموده است.
بروند ببينند اگر حرف من درست است اين محاصره را از ما بردارند و رفتند و ديدند حرف درست است و پيمان را لغو نمودند.
در اين ماجرا دقت فراوان لازم است كه اهميت اين جريان روشن و علم آسماني رسول اعظم بر جهانيان آشكار گردد زيرا 1- آنها كمال مراقبت را داشتند كه كسي به آن صحيفه دسترسي نداشته باشد، 2- و دَرِ كعبه بسته بود، 3- در مركز شهر، وسط مسجدالحرام كه محل رفت و آمد و شلوغ، متناوباً نيز كشيك مي دادند كه دست كسي به آن نرسد، 4- سه سال تمام بني هاشم در دره در محاصره كامل بودند كسي نمي توانست از آن بيرون آيد وو ..

6- اهواز

6- اهواز 1- در ملاحم سيد ضمن حديثي فرمود: در اهواز زلزله شود بطوري كه خانه هايشان قبرستان باشد و راهها بريده شود و احدي از شهري به شهري نرود. «1»
2- اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: در نواحي و اطراف بصره حركتي است كه من نمي گويم عرب بر عجم غالب مي شود و به اهواز روي آورند بدون مردم. «2

7- اوصاف ارتش ترك

7- اوصاف ارتش ترك نهج البلاغة: و اشاره نمود به وصف ترك ها: كأني أراهم قوما كأن وجوههم المجان المطرقة، يلبسون السرق و الديباج، و يعتقبون الخيل العتاق، و يكون هناك استحرار قتل حتي يمشي المجروح علي المقتول، و يكون المفلت أقل من المأسور، فقال له بعض أصحابه: لقد أعطيت يا أمير المؤمنين علم الغيب، فضحك عليه السلام و قال للرجل و كان كلبيا: گويا آنها را مي بينم كأنه روهايشان مانند سپرهاي چكش خورده است، حرير سفيد اعلا و ديبا مي پوشند و اسب‌هاي آزاد (و تند رو) نگهميدارند (تا در هنگام نبرد از آن استفاده نمايند)، در آنجاشدت كشتار بطوري باشد كه زخمي ها روي كشته ها راه مي روند، نجات يافتگان از اسيران كمتر مي شود!، بعضي از يارانش گفت: اي اميرمؤمنان علم غيب داده شده‌اي پس خنديد و فرمود: به آن مرد كه از قبيله كلب بود، يا أخا كلب ليس هو بعلم غيب و إنما هو تعلم من ذي علم، و إنما علم الغيب سبحانه بقوله:" إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنزِّلُ الْغَيْث وَ يَعْلَمُ ما في الأَرْحامِ وَ ما تَدْرِي نَفْسٌ مَّا ذا تَكسِب غَدًا وَ ما تَدْرِي نَفْسٍ بِأَيِ أَرْضٍ تَمُوت إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُ (34) «3»

فيعلم سبحانه ما في الأرحام من ذكر إن اللَّه عنده علم الساعة وأنثي و قبيح أو جميل و سخي أو بخيل و شقي أو سعيد، من يكون في النار حطبا أو في الجنان للنبيين مرافقا، فهذا علم الغيب الذي لا يعمله أحد إلا اللَّه، و ما سوي ذلك فعلم علمه اللَّه نبيه فعلّمنيه، و دعا لي بأن يعيه صدري

اسلام فراتر از زمان، ص: 427

و تضطم عليه جوانجي «1»

اي برادر كلبي آن علم غيب نيست بلكه ياد گرفتن از صاحب علم است، شكي نيست كه علم غيب و آنچه كه در آيه فرموده (مخصوص خداوند است) پس خداوند مي داند آنچه در رحم‌هاي (مادران) است و علم قيامت نزد اوست و او مي داند نر است يا ماده، زشت است يا زيبا دست و دل باز است يا بخيل، شقي است يا سعيد، هيزم آتش مي شود يا در بهشت رفيق با پيغمبران، پس اين است علم غيبي كه نداند جز خودش و سواي از اين ها علمي است خداوند آن را تعليم نموده به پيغمبرش و او هم به من ياد داده است و براي من دعا كرده است كه سينه من ظرفيت آن را داشته باشد و وجوارح من آن را بر خود بچسباند (و در خود جا دهد). «2»

سؤال: ممكن است كسي پيدا شود و به ذهنش آيد كه حالا مسئله دانستن نر و ماده بودن جنين و ساير خصوصيات آن، در دستگاه سونوگرافي مشخص مي شود، پس دانستن اين ها خاص خداي تعالي نيست؟!

جواب: بلي،
1- آن زمان كه اين آيات نازل شد احدي از اين ماجرا ها سر در نمي آورد،
2- حالا هم دانش بشري به هر جا برسد و منهي شود باز علم اينها مخصوص خداست و با آن فكر و انديشه پيشروي مي كند كه خدا به او داده است،
اسلام فراتر از زمان، ص: 428
3- درست است نر و مادگي وو .. جنين را بعد از شكل گرفتن مي داند اما خداوند قبل از شكل گيري و هنوز در حالت نطفه گي است، مي داند،
4- نر و مادگي را بشر با وسائل مي داند ولي دانستن سخاوت و بخالت و سعادت و شقاوت و بهشتي و جهنمي بودن را جز خدا هيچ احدي نخواهد دانست و اگر روزي برسد كه دانش بشري به دانستن اينها هم راه يابد، باز حرف همان است كه در شماره 2 گفته شد

8- ايران

8- ايران ناظم الأسلام كرماني در ص 113 از علائم ظهور گويد: يكي از علامات خروج سيد حسني است از طالقان و ديلم و از اخبار استفاده مي شود كه اين سيد دعوت به خود نكند اما مثل پادشاهان رفتار نمايد و اين در وقتي است كه ايران پادشاهي نداشته باشد و جمهوري گردد و يا هرج و مرج و يا ملوك الطوايفي شود.
و در ص 114 فرمود: ديگر از علائم خارج شدن سلطان عجم از ايران است (البته لفظ ايران در روايات ديده نشده ولي مرحوم ناظم الأسلام از كلمه عجم و شرق استفاده كرده). «1

9- بغداد 1- اميرمؤمنان عليه السلام در ضمن خطبةالبيان فرمود: «.... آگاه باش واي بر بغداد از «ري» از مرگ و كشتار و ترسي كه اهل عراق را فرا گيرد! زماني كه شمشير به آنها فرود آيد پس كشته شود آنچه خدا خواهد، و علامت اين زماني است كه پادشاه روم ضعيف گردد و عرب مسلط شد و نفوذ كند مردم به سوي فتنه ها مانند نفوذ مورچه ها، پس در اين زمان خروج نمايد عجم بر عرب و بصره را مي گيرند ...» «2»
و در خطبه لؤلؤة راجع به بغداد فرمايشاتي دارد كه در بخش 8 گذشت، به آن جا مراجعه شود.
2- مسعدة بن اليسع از امام صادق عليه السلام در خبراست امير مؤمنان عليه السلام گذشت بر
اسلام فراتر از زمان، ص: 429
زمين بغداد پس فرمود: ما تدعي هذه الأرض؟ قالوا: بغداد، قال: نعم تبني ههنا مدينة، و ذكر وصفها و يقال: إنه وقع من يده سوط فسأل عن أرضها، فقالوا: بغداد، فأخبر أنه يبني ثم مسجد يقال له مسجد السوط. «1»
اين جا چه ناميده مي شود؟ گفتند: بغداد، فرمود:
بلي بنا شود در اينجا شهري و ذكر نمود اوصاف آن را، و گفته مي شود كه تازيانه از دستش افتاد پس از زمينش پرسيد؟ گفتند: بغداد، پس خبر داد كه بنا مي شود بغداد و مسجدي كه مسجد «سوط» ناميده مي شود. (يعني در زمين افتادن تازيانه (سوط).
3- ... مفضل‌گفت: اي آقاي من چگونه مي شود دار الفاسقين (يعني بغداد) در آن زمان؟ فرمود: في لعنة اللّه و سخطه تخربها الفتن و تتركها جماء فالويل لها و لمن بها كل الويل من الرايات الصفر، و رايات المغرب، و من يجلب الجزيرة و من الرايات التي تسير إليها من كل قريب أو بعيد. درلعنت خدا و غضب او، ويران مي كند آن را فتنه ها و رها سازد بايد پس واي برآن و هركهِ در آن هست تمام واي، از پرچم هاي زرد، و پرچمهاي مغرب و هركس كه جلب مي كند او را جزيره، و از پرچمهائي كه سير مي كند به سوي آن از همه جاي نزديك و دور،
واللّه لينزلن بها من صنوف العذاب ما نزل بسائر الأمم المتمردة من أول الدهر إلي آخره، و لينزلن بها من العذاب ما لا عين رأت و لا أذن سمعت بمثله و لا يكون طوفان أهلها إلا بالسيف، فالويل لمن اتخذ بها مسكنا فانّ المقيم بها يبقي لشقائه، و الخارج منها برحمة اللّه و اللّه ليبقي من أهلها في الدنيا حتي يقال: إنها هي الدنيا، به خداقسم البته فرود آيد بر آن، از هرگونه عذاب، آن گونه كه به ساير امتهاي متمرد نازل شده است از اول

روزگار تا آخر آن، و البته فرود آيد بر آن از عذاب، نه چشمي ديده و نه گوشي شنيده است به مانند آن، و نباشد طوفان اهل آن مگر با شمشير پس واي بر كسي كه آن را براي خود مسكن قرار دهد، اقامت كننده در آن باقي مي ماند برشقاوتش و بيرون رونده از آن در رحمت خداست، به خدا قسم البته مي ماند از اهل آن در دنيا تا گفته شود همانا دنيا تنها آن (بغداد) است؛
و إنّ دورها و قصورها هي الجنة، و إن بناتها، هنّ الحور العين، و إن ولدانها هم الولدان و
اسلام فراتر از زمان، ص: 430
ليظنن أن اللّه لم يقسم رزق العباد إلا بها، و ليظهرن فيها من الأمراء علي اللّه وعلي رسوله صلّي اللّه عليه و آله، و الحكم بغير كتابه، و من شهادات الزور، و شرب الخمور و [إتيان] الفجور، و أكل السحت وسفك الدماء ما لا يكون في الدنيا كلها إلا دونه، ثم ليخربها اللّه بتلك الفتن و تلك الرايات، حتي ليمر عليها المار فيقول: ههنا كانت الزوراء. «1»
و خانه‌ها و كاخ‌هاي آن، آن است بهشت!، و به يقين دختران آن آنهايند حورعين و پسران آن همان پسرانند (يعني غلمان بهشتي) و گمان كند خداوند رزق بندگان را جز در آنجا تقسيم نكرده است، و البته البته در آن ظاهر شود از اميران بر (خلاف) خدا و رسولش صلي الله عليه و آله و حكم مي كند بر خلاف كتاب خدا و از شهادت‌هاي ناحق و مشروب خوردن و آوردن كارهاي زشت و خوردن حرام و ريختن خون (ناحق) به گونه‌اي كه در همه دنيا جز آنجا پيدا نشود سپس حتماً آن را ويران سازد خداوند با آن فتنه ها و پرچمها بطوري كه (بعدها) مي گذرد بر آن گذرنده‌اي پس (باتعجب) مي گويد:
اينجا بوده زوراء!!.
4- فرمود: در بغداد زمين فرو رود و سنگباران شود و زلزله آيد و آن سريع ترين زمين هاست به خراب شدن. «2»
5- رسول خدا عليه السلام از فتنه ها نام برد پس فرمود: فتنه داخل زوراء يعني بغداد مي شود پس چه بسيار مرد كشته شده و اموال غارت شده و فرج هائي كه حلال دانسته اند، خدا رحمت كند كسي را كه زنهاي بني هاشم را در آن روز جاي دهد (و از فتنه حفظ كند) چون ايشان حرمت من هستند ... «3»
6- فرمود: يكي از علامات (ظهور يا قيامت) خراب شدن بغداد است. «4»
7- فرمود: يكي از علامات، ساختن پلي در محله كرخ بغداد (روي دجله)
اسلام فراتر از زمان، ص: 431
است. «1»
8- ابن عباس گويد: در زوراء (بغداد) باد سرخي به هيجان آيد مردم، منكر

شمارند و با فزع و زاري به علماي خود پناهنده شوند پس ببينند علمايشان مسخ به صورت بوزينه و خوك شده‌اند و صورتهايشان سياه و چشمانشان كبود گشته است «2».
مؤلف گويد: مگر بغداد الان روي آرامش را مي بيند؟! نه هنوز هم كشت كشتار و انفجارها و بمب گذاريها و قتل عامها وو .. از بغداد دست برنداشته است هر روز چندين نفر كشته و زخمي بجاي مي گذارد؛
زمان صدام حسين رئيس جمهور ديكتاتور عراق چه مصيبت ها كشيدند و حالا هم كه ارتش اشغالگر آمريكا و اذنابش از سال 2001 آنجا را اشغال نموده تا حال كه اين سطور را مي نويسم و 2008 است اين مصيبت ها، دامنگير آنجاست!!

10- بصرة 1- امام علي عليه السلام در مذمت اهل بصره بعد از جنگ جمل‌فرمود: كأني بمسجد كم كجؤجؤ سفينة قد بعث اللَّه عليها العذاب من فوقها و من تحتها، و غرق من في ضمنها. «3»
گويا مي بينم مسجد شمارا مانند دماغه كشتي كه بتحقيق خداوند فرستاده بر آن عذاب را از بالا و پائين، و غرق شده هركهِ در آن است.
2- و در روايتي فرمود: لكأنّي أري منبت الشيح علي ظاهر أهل الحصنة قد وقعت به وقعتان يخسر فيها الفريقان يعني وقعةالموصل حتي سمي باب الآذان، ثمّ قال: عليه السلام و ويل للصين من ملابسةالأتراك الأشراك و ويل للعرب من مخالطة الأتراك و ويل لأمّة محمد اذا لم تحمل أهلها البلدان و عبّروا بنوقنطورة نهر جيحان و شربوا ماء دجلة و همّوا بقصد البصرة و الايلة، وأيم اللَّه! لتغرقن بلدتكم حتي كأني أنظر إلي مسجدها كجؤجؤ سفينة، أو نعامة جاثمة. «4»
البته گويا مي بينم (وادي) سبز شدن شيح (سبزي خوش بوي) را
اسلام فراتر از زمان، ص: 432
در كنار اهل حصنة (از كردهاي موصل) كه حتماً دو واقعه بر آن واقع مي شود كه خسارت مي برد در آن دو گروه يعني واقعه موصل تاناميده شود به دَرِ اذان، سپس فرمود: و واي بر چين از همزيستي كردن با ترك‌هاي مشرك و واي بر عرب از مخلوط شدن با تركها و واي بر امت محمد زماني كه مردم تحمل سكونت در شهر خود را نداشته باشد (و بر دولت‌هاي بيگانه مسافرت يا مهاجرت نمايند و شهر خود را ترك نمايند و با آداب و رسوم اجانب زندگي نمايند).
و بنوقنطوره (تركها و چيني ها) از نهر جيحان عبور نمايند و آب دجله را بنوشند و راه رسيدن به بصره و ايله را پيش گيرند.
به خدا قسم البته البته شهر شما غرق خواهدشد تا اين كه گويا مي بينم مسجدش
(در ميان آب) مانند دماغه كشتي يا شتر مرغ نشسته باشد.
3- و در روايتي فرمود: كجؤجؤ طائر في لجة بحر. «1»
سر پرنده‌اي در طوفان دريا.
4- در روايت ديگر فرمود: كأني أنظر إلي قريتكم هذه قد طبقها الماء، حتي ما يري منها إلا شرف المسجد، كأنه جؤجؤ طير في لجة بحر!. «2»
گويانگاه مي كنم بر اين شهر شما كه آب آن را فراگرفته است حتي ديده نمي شود مگر بالاي مسجد مثل سر پرنده‌اي در امواج دريا.
5- از آن حضرت عليه السلام در اخبار ملاحم بصرة فرمود: يا أحنف! كأني

به وقد سار بالجيش الذي لايكون له غبار و لا لجب، و لا قعقعة لجم و لا حمحمة خيل، يثيرون الأرض
اسلام فراتر از زمان، ص: 433
بأقدامهم كأنها أقدام النعام. «1»
اي احنف گويا او را مي بينم كه حركت كرده با لشكر كه نه گرد دارد و نه صداو نه صداي لجام و نه همهمه اسب، زمين را با قدم‌هاي خود مي شكافند مانند قدم‌هاي شتر مرغ.
6- از آن حضرت عليه السلام: فويل لك يابصرة عند ذلك من جيش من نقم اللَّه لارهج له و لا حس، و سيبتلي أهلك بالموت الأحمر، و الجوع الأغبر. «2»
پس واي برتو اي بصره در آن زمان از قشوني از (غضب و) نقمت خدا نه گرد دارد نه سرصدا و به زودي اهل تو گرفتار مي شوند بر مرگ سرخ و گرسنگي غبار آلود (و سخت).
7- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: كه زميني است، آن رابصرة گويند در جنب آن نهري است كه، دجلة گويند و درخت خرماي بسيار دارد كه بني قنطوراء بر آن نازل شوند:
پس مردم سه دسته گردند: يك دسته به اصل خود بر گردند (منابت شيح و قيصوم «3») پس هلاك شوند: و يك دسته خود را نگاه دارند و كافر شوند: و يك دسته ذريه خود را پشت سر گذارند و بجنگند: كشته‌هاي ايشان شهدايند و خداوند به آنها پيروزي دهد. «4»
8- امام صادق عليه السلام فرمود: زجر مي شوند مردم قبل از قيام قائم عليه السلام از معاصي و كارهاي زشت خود به آتشي كه در آسمان ظاهر شود و سرخي كه همه آسمان را مي پوشاند و خسف و فرورفتن در بغداد و خسفي در شهر بصره و خون هائي كه در آن ريخته شود و خرابي خانه هائي در آن، و فاني شدن اهل آن و شامل شدن اهل
اسلام فراتر از زمان، ص: 434
عراق را ترسي كه هيچ قرار (و آرامش) نداشته باشد. «1» يك مصداق اين حديث زمان ماست كه ارتش آمريكا آنجارا اشغال كرده و هر روز دهها فر قرباني مي گيرد.
9- امام صادق به سليمان بن خالد فرمود: «و اللَّه مايتبع قائمنا من أهل البصرة الّا رجل واحد، لاخير فيهم كلّهم زنادقة و هي الكفر باللَّه». «2»
به خدا قسم به قائم ما تبعيت نكند از اهل بصره مگر يك مرد، خيري در آنها نيست همه شان زنديق ها هستند و آن هم كافر شدن به خداست. در باره بصرة روايات و پيشگوئي ها زياد است به همين اندازه اكتفاء مي نمائيم

11- اي احنف مي بينم او ..!

11- اي احنف مي بينم او ..! اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: اي أحنف كأني به و قد سار بالجيش الذي لا يكون له غبار و لا لجب و لا قعقعة لجم و لا حمحمة خيل، يثيرون الأرض بأقدامهم كأنها أقدام النعام (يومئ بذلك إلي صاحب الزنج)، ثم قال عليه السلام: ويل لسككم العامرة و الدور المزخرفة التي لها أجنحة كأجنحة النسور، و خراطيم كخراطيم الفيلة، من اولئك الذين لا يندب قتيلهم ولا يفقد غائبهم، أنا كابّ الدنيا لوجهها و قادرها بقدرها و ناظرها بعينها. «3»

اي احنف گويا

اسلام فراتر از زمان، ص: 435

مي بينم او را بتحقيق مي رود با لشكري كه نه گرد دارد و صدا و نه صداي لجام و نه همهمه اسب، زمين را با قدم‌هاي خود مي شكافند مانند قدم‌هاي شتر مرغ (بااين فرمايش يابه صاحب زنج اشاره مي نمايد كه جريان لشكركشي اش گذشته و در تايخها مسطور است و يا اشاره به زمان فعلي ما در قرن چهارده كه ارتش و تسليحات اتمي و غير اتمي آن، نه گرد دار و نه غبار وو ...). سپس فرمود: واي بر كوچه‌هاي آباد وخانه‌هاي زينت دار شما كه بالهائي دارد مانند بال‌هاي نسر و خرطومهائي مانند خرطوم‌هاي فيل ها، از دست (آنهائي) كه بركشته هايشان گريه نمي شود و نه در پي گمشده هايشان گشته مي شود، منم كوبنده بر روي دنيا (با بي اعتنائي خود بر زرق و برق آن) و قيمت دهنده به اندازه ارزشش كه در نظر من به اندازه آب دهان بز قيمت ندارد (كعطفة عنزٍ)، و نگرنده به آن با ديده عبرت (و پند)

12- بنو حفصة فرمود: زود است بنو حفصة يعني تركها بروند به سوي عراق و غلبه كنند به هر سفيد و سياهي: و پادشاهي ايشان ادامه داشته باشد مانند پادشاهي فرعون تا وقتي كه خود را استمساك و منع كنند و خود را عزيز دانند و ستم نمايند: خداوند باران را از ايشان منع و بواسطه بعض آنها از بعض ديگر انتقام بكشد براي بد رفتاري با
اسلام فراتر از زمان، ص: 436
رعيت و كشتن مسلمانها.
لباس آنها لباس اهل كفر است آن وقت بين آنها دشمني و بغض و كينه واقع شود آن وقت متواري و نابود گردند: آن وقت پادشاهي در نسل پيغمبر گذاشته مي شود و آنها اولي از مردم و سزاوارترند از ديگران بگفتار عدل. «1

13- بني قنطوراء «2»

در ملاحم ابن طاووس از عبداللَّه بن عمر روايت كرده است كه به اهل عراق گفت قسم به خدائي كه جز او نيست: زود است كه بني قنطوراء شمارا از خراسان و سجستان سوق دهند و بيرون كنند بيرون كردن سختي تا شما را به ابُلّه (شهريست نزديك بصره) برسانند و اسبي را باقي نگذارند: پس بفرستند به سوي بصره كه يا از بلاد ما خارج شويد و يا ما برشما نازل مي شويم: پس سه فرقه مي شوند يك فرقه به كوفه مي روند و يك فرقه به حجاز بر مي گردند و يك فرقه به زمين باديه كه زمين عرب باشد مي روند؛

پس آنها داخل بصره مي شوند و يك سال اقامت مي كنند: و مي فرستند به سوي اهل كوفه كه يا از بلاد ما بيرون رويد و يا ما بر شما نازل خواهيم شد: ايشان هم سه فرقه مي شوند يك فرقه به شام ملحق مي شوند و يك فرقه به حجاز و يك فرقه به باديه زمين عرب مي روند و باقي مي ماند عراق كه احدي يك قفيز زمين و درهمي نداشته باشد و اين وقتي است كه حكومت با بچه ها باشد به خدا البته البته اين خواهد شد اين جملات را سه مرتبه تكرار نمود. «3»

اسلام فراتر از زمان، ص: 437

در بيان صفات بني قنطوراء اين گونه آمده است: چشمهايشان مثل وزغ و رويهايشان مانند سپر است و براي ايشان جنگي است بين دجله و فرات و جنگي است به مرج حمار و جنگي هست در دجله كه اول روز هركس بخواهد به شام برود بايد صد دينار پرداخت كند و در آخر روز زيادتر. «1»

ناگفته نماند عبداللَّه بن عمر اين بيانات را از رسول خدا صلي الله عليه و آله شنيده و گفته است كه قاطعانه قسم مي خورد اين كارها خواهد شد و گرنه او از خودش چيزي ندارد

14- بنو كاوان «2»

از اميرمؤمنان عليه السلام سؤال مي كنند كي خداوند زمين را از ظالمين پاك مي كند تا آنجا كه فرمود: هر وقت برخيزد قيام كننده‌اي از خراسان و غلبه كند بر زمين كرمان و ملتان (شهريست در هند) و بگذرد به جزيره بني كاوان .. تاآخر حديث. «3

15- بيت المقدس

15- بيت المقدس از كعب روايت شده است كه پادشاهي در بيت المقدس لشكري به هند مي فرستد و فتح نمايد وگنجهايش را بگيرد و زيور بيت المقدس سازد ... «4

16- پرچم ها

16- پرچم ها در باره پرچم‌هاي گوناگون روايت‌هاي مختلف آمده است كه فقط به چند كوتاه آن
اسلام فراتر از زمان، ص: 438
اكتفا مي كنيم.
1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: هر وقت پرچمهاي سياه خروج كرد: بدرستي كه اولش فتنه وسطش گمراهي و آخرش كفر است. «1»
2- چون پرچمهاي زرد به مصر برسد فرار كن در زمين: و چون خبردار شوي كه به شام (دمشق) رسيده اند: اگر بتواني به آسمان يا در زمين بجا آور (و بگريز). «2»
3- زهري گويد: به من رسيده كه پرچم‌هاي سياه از خراسان خروج نمايد پس چون از گردنه خراسان سرازير شد: پس خبر مرگ اسلام رسيده است و رد نكند آنها را جز پرچم‌هاي عجم ها. «3»
4- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: چون پرچمهاي اولاد عباس از گردنه‌هاي خراسان رو آور شد آن وقت خبر مرگ اسلام را آورده‌اند و هركس زير پرچم آنها برود در قيامت شفاعت من به او نرسد. «4»
5- حضرت مهدي عليه السلام با پرچم رسول خدا صلي الله عليه و آله خروج مي كند كه از پشم زده شده مخمل سياه چهار گوشه است. «5

17- تبريز اميرمؤمنان عليه السلام ذيل خطبه‌اي فرمود: گروهي از خراسان مالك مي شوند تبريز را. «6»
با توجه بر اينكه برابر تواريخ، زبيده خاتون زن هرون الرشيد مريض و تب شديد داشت، به سر زمين تبريز كه رسيد از آب و هواي آن خوشش آمد و اتراق كرد و اتفاقاً تبش فروكش نمود و خوب شد، دستور داد در آن محل شهري به نام تبريز را بنا نهاده و ساختند، در اين صورت امام عليه السلام قرنها پيش هم به ايجاد تبريز خبرداده و
اسلام فراتر از زمان، ص: 439
هم تمالك خراساني ها آن را.

18- ترك

18- ترك حذيفة گويد: اميرمؤمنان عليه السلام به اهل كوفه فرمود: البته شما را از كوفه خارج كنند جماعتي كه چشمان كوچك و بيني پهن دارند و صورتشان مثل سپر چكش خورده است و نعالشان از مو است و اسبان خود را بنخل جوخا «1» ببندند و بياشامند يك قسمت از فرات را. «2»
در باره ترك روايات زياد آمده است كه شمردن و آوردن آنها ضرورت ندارد چون بيشتر مشابه يك ديگرند

19- ترمد اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: اما شهر ترمد را بلاي طاعون فرو گيرد و مردمش را نابود مي سازد. «3

20- جابيه

20- جابيه 1- يكي از علائم ظهور خسف و فرو رفتن قريه‌اي از قراء شام است كه آن را، جابيه گويند. «4»
2- مسلمان ها وارد سرزميني مي شوند كه، جابيه گويند اموال و چهار پايانشان زياد مي‌شود: پس فرستاده شود برايشان جرب (گَري) مثل دُمل پاكيزه شود اموالشان و شهيد گردد بدنهايشان. «5

21- جزیره کعب گوید: جزیره ایمن است از خرابي تا ارمنیه خراب شود، مصر ایمن است از خرابي تا جزیره خراب شود. «1

22- جنگ و جهاد

22- جنگ و جهاد نافع بن عتبه از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: با جزيرةالعرب بجنگيد و خداوند، فتح نمايد سپس باروم جنگ كنيد: آنجا را هم فتح كند: سپس با فارس جنگ نمائيد آنجا را هم فتح كند پس از آن بادجال جنگ كنيد، فتح نمايد. «2

23- چين 1- فضل بن شاذان از حضرت باقر عليه السلام روايت مي كند فرمود: گويا مي بينم جماعتي را كه خروج كرده‌اند از دورترين بلاد مشرق از شهري كه، شيلا نامند: طلب مي كنند حقشان را از اهل چين پس به آنها نمي دهند: باز طلب مي كنند باز نمي دهند و چون اين را ببينند شمشيرهاي خود را بردوش گذارند: پس (اهل چين) راضي شوند كه بدهند به ايشان آنچه را كه مي طلبيدند و آنها قبول نمي كنند و بسياري از اهل چين را مي كشند و پس از آن همه بلاد ترك و هند را در تصرف خود درآورند و متوجه خراسان شوند و از اهل آن مطالبه كنند و به ايشان ندهند پس به قهر و غلبه از ايشان بگيرند و آنها نمي خواهند پادشاهي را به كسي دهند، مگر به صاحب شما قائم عليه السلام «3»
2- اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: هرگاه قيام كند قيام كننده به خراسان: همانكس كه از چين و ملتان «4» آمده: سفياني لشكري را به سوي آنها گسيل دارد ولي نتوانند بر او غلبه نمايند سپس قيام كند از ما قيام كننده‌اي در گيلان و مشرقي به كمك او برمي
اسلام فراتر از زمان، ص: 441
خيزد براي دفع پيروان عثمان (يعني سفياني) و اجابت كند اورا ابر و ديلم «1» و مي يابند از او عطايا و بخششها و نعمتها: و بلند شود به نفع فرزندم (قائم) صداها و پرچمها و متفرق مي كند آن پرچمها را در اطراف جهان و حرمها: و مي آيد بجانب بصرة و خراب مي كند و كوفه را آباد مي سازد و محكمش مي كند (تا آخرحديث). «2» چندين روايت مفصل و مختصر در اين مورد آمده است كه از آوردن آنها براي رعايت اختصار معذوريم

24- حبشه 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: خراب كند كعبه را ذوالسّويقتين از حبشه و زيورهايش را غارت كند و پرده هايش را ببرد. «3»
2- اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: زياد طواف كنيد دور اين خانه (كعبه) را گويا مي بينم مردي را كه ساق پاهايش باريك است و با او بيلي است كعبه را خراب مي كند. «4»
3- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «بيايد حبشي پس خانه خدا را خراب كند بطوري كه بعداً (تا ظهور قائم عليه السلام) هرگز تعمير نگردد و هم ايشانند كه گنج كعبه را استخراج نمايد. «5»
4- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: گويا نظر مي كنم به كسي كه پيش سرش مو ندارد و كچل است و ميان دندانهايش باز است: نشسته روي كعبه و ميزند باكرديه (شايد آلت خاصي است) و در كنزالعمال: گويد: مي زند بابيل و كلنگش. «6»
5- علي عليه السلام فرمود: حج بجا آورديد پيش ازآنكه شمارا منع نمايند از حج پس مثل
اسلام فراتر از زمان، ص: 442
اين كه من نگاه مي كنم بسوي حبشي كه چشم كوچك دارد و گَر مي باشد به دستش تيشه گرفته (كعبه را) سنگ به سنگ خراب مي كند ... «1»
6- در بحار دارد كه حبشه تغيير دهد خانه خدا را و، بشكند و سنگ را از اينجا برداشته در مسجد كوفه نصب كنند. «2»
روايات ديگر در اين مضمون مكرر آمده است: چون مشابه هم بود براي رعايت اختصار نياورديم

25- حجر اسود

25- حجر اسود 1- اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: «كأنّي بالحجر الأسود منصوباً هاهنا، ويحهم! انّ فضيلته ليست في نفسه، بل في موضعه و أسّه، يمكث هاهنا برهة أشار الي البحرين- ثمّ يعود الي مأواه و أمّ مثواه. «3»
گويا مي بينم حجر اسود در اين جا نصب شده است (در مسجد كوفه كه قرامطه از ركن بيت، كَنده و در مسجد كوفه نصب كرده بودند و يا در آينده اين كار دربحرين انجام خواهد گرفت!) واي بر آنها شرافت حجر اسود در خودش نيست بلكه در محل نصبش (كعبه) و ركن آن است، مدتي در اين جا مي ماند- اشاره نمود به بحرين- سپس بر مي گردد به محل خود و جايگاه آرامش خود.
2- در شرح نهج البلاغة: مي گويد: و في هذه الخطبة و هو يشيرالي السارية التي كان يستند اليها في مسجد الكوفة «كأنّي ...» و وقع الأمر في الحجر الأسود بموجب ما أخبر عليه السلام «4»
. ابن ابي الحديد گويد: در اين خطبه حضرت اشاره نمود به ستوني كه تكيه مي داد در مسجد كوفه و فرمود: «كأنّي ... و جريان در باره حجر اسود پيش آمد آن گونه خبر داده بود

26- حلّة محمد بن يعقوب كليني گويد: حديث نمود براي من علي بن إبراهيم (قمي) از
اسلام فراتر از زمان، ص: 443
پدرش از ابن أبي عمير از أبي حمزة ثمالي از اصبغ بن نباته گفت: با مولايم اميرمؤمنان عليه السلام هم صحبت بودم هنگام ورودش به صفين و ايستاد بر تل عرير سپس شاره نمود بر نيزاري ميان بابل وتل و فرمود: مدينة و أي مدينة! فقلت له: يا مولاي أراك تذكر مدينة، أكان ههنا مدينة و انمحت آثارها؟ فقال: لا، و لكن ستكون مدينة يقال لها الحلة السيفية يمدنها رجل من بني أسد يظهر بها قوم أخيار لو أقسم أحدهم علي اللّه لأبرّ قسمه. «1»
شهري است چه شهري! پس به او گفتم: اي مولاي من مي بينم ياد مي كني از شهري آيا بوده است در اينجا شهري كه (از بين رفته) و آثارش محو گرديده است!؟. فرمود: نه به زودي شهري خواهد شد كه بر آن «حلّه سيفيه» گفته خواهد شد، آن را شهر مي سازد مردي از بني اسد، ظاهر شود (وساكن گردد) در آن قوم برگزيده كه اگر هر يك از آنها خدا را قسم دهد، قسم او را مستجاب كند (يا اگر براي چيزي به خدا سوگند خورد، به سوگندش عمل مي نمايد).
علامة حلي قدس سره در باب إخبار به غيب امير مؤمنان (عليه السلام) مي گويد: و از جمله اين إخبار اميرمؤمنان عليه السلام خبر دادنش به عمارة بغداد و ملك بني العباس و ذكر أحوال آنها و گرفتن مغول سلطنت را از آنها، روايت كرده آن را پدرم (رحمه اللّه)، واين قضيه سبب سلامتي (و نجات اهل حلة وكوفة ومشهدين شريفين (كربلا و نجف اشرف) از مرگ گرديد.
زيرا وقتي كه سلطان هولاكو به بغداد رسيد پيش از فتح آن أكثر أهل حلة فرار كردند به بطائح (بيابان ها) مگر كمي، واز آن كم ها بود پدرم (رحمه اللّه) وسيد مجد الدين بن طاووس وفقيه ابن أبي العز، پس رأي آنها براين قرار گرفت كه كاغذي بر سلطان بنويسند بر اين كه ما مطيع فرمان و داخل در زير ايلية او هستند، نامه را به شخص عجمي دادند و فرستادند.
پس سلطان فرماني وسيله دو نفربراي آنها فرستاد يكي را
اسلام فراتر از زمان، ص: 444
تِكْلَمْ، و ديگري را علاء الدين، مي گفتند و به آن دو نفر گفت: اگر دلهاي آنها آن طور كه نوشته‌اند با ما باشد پيش ما حاضر شوند؛
آن دو امير قضيه را به مردم ابلاغ كردند ولي مردم ترسيدند بروند چون او

را خوب نمي شناختند، پدر من (رحمه اللّه) به آنها گفت: اگر من تنها بيايم كفايت مي كند؟
گفتند: بلي، پس پدرم همراه آنها رفت وقتي كه پيش سلطان حاضر شد (قبل از فتح بغداد و پيش از قتل خليفة بود).
گفت: چگونه اقدام به نوشتن نامه و حضور در پيش من كرديد درحالي كه نمي دانيد كار من و خليفه به كجا مي رسد؟! و چگونه امنيت پيدا مي كنيد اگر با من صلح نمود و من بر گشتم با شما چه رفتار نمايد؟! پدرم گفت: ما كه به اين كار اقدام نموديم چون در روايت از علي بن أبي طالب عليه السلام آمده است در خطبه‌اش فرمود:
" الزوراء و ما أدراك ما الزوراء؟ أرض ذات أثل، يشيّد فيها البنيان، و يكثر فيها السكان، و يكون فيها مهارم و خزّان، يتخذها ولد العباس موطنا، ولزخرفهم مسكنا، تكون لهم دار لهو ولعب، يكون بها الجور الجائر و الحيف المحيف و الأئمة الفجرة و القراء الفسقة و الوزراء الخونة، اميرمؤمنان عليه السلام در خطبه‌اي فرمود: زوراء چه زورائي زميني است داراي زمين شوره گز: در آن بناهاي بلند ساخته شود و ساكنين در آن زياد باشند، بوده باشد براي آن خراب كننده‌اي و خزّانهائي: و آنجا را اولاد عباس جايگاه خود قرار دهند و براي زينت شان مسكن قرار دهند و بوده باشد براي آنان خانه لهو و لعب و بوده باشد در آن ستم ستمكار و ترس ترسناك و پيشوايان فاجر و فرمان دهان فاسق و وزراء خائن:
تخدمهم أبناء فارس و الروم، لا يأتمرون بينهم بمعروف إذا عرفوه، و لاينتهون عن منكر إذا أنكروه، تكتفي الرجال منهم بالرجال و النساء بالنساء، فعند ذلك الغم الغميم و البكاء الطويل و الويل و العويل لأهل الزوراء من سطوات الترك و ما هم الترك؟! قوم صغار الحدق وجوههم كالمجان المطرقة، لباسهم الحديد، جرد مرد، يقدمهم ملك يأتي من حيث بدا ملكهم، جهوري الصوت قوي الصولة عالي الهمة لايمر بمدينة إلا فتحها، و لا ترفع عليه

راية إلا نكسها، الويل الويل لمن ناواه، فلا يزال كذلك حتي يظفر. «1» اولاد فارس و روم خدمت گذار ايشان باشند و امربه معروف نكنند وقتي بدانند ونهي از منكر ننمايند وقتي منكر شمارند و اكتفاء نمايند مردان به مردان و زنان به زنان!، پس در آن هنگام غم سرتاپاي آنها را فراگيرد و گريه طولاني داشته باشند پس واي بر اهل زوراء از ترك و آنها گروهي هستند كه حدقه چشمانشان كوچك و صورتها مانند سپر چكش خورده باشد، لباسشان آهن باشد: جوانان بي مو باشند:
پيشاپيش آنان پادشاهي مي آيد از طرفي كه پادشاهي به ايشان رسيد (كه خراسان باشد) صداي بلند (وخشن) و هيبت نيرومند داشته باشد و با همت

عالي باشد: بر هيچ شهري نگذرد مكر آنكه آن را فتح نمايد، و هيچ پرچمي بر عليه او برپا نشود مگر آنكه باشكست روبرو مي شود: پس واي بركسي كه با او سر ستيزداشته باشد مدام اينگونه خواهد بود تا پيروز شود.
چون ما اين صفات را در تو يافتيم، اميد وار شديم پس شما را قصد كرديم (و آمديم)؛
سلطان فرماني به نام پدرم قدس سره نوشت و اهل حله را امان داد.
مطالب بالا را با دقت دوباره مرور كنيد كه امير بيان عليه السلام با چه صلابت و قاطعيت آن را فرموده و چگونه گفته‌هاي او، مو به مو به كرسي نشست. سلام و درود بي پايان خدا برتوباد اي مظلوم تاريخ و اي مغصوب الحق و مجهول القدر.

27- حلب

27- حلب اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: واي بر اهالي حلب بعد از محاصره شدنشان: و واي بر خرابي آن بعد از ريشه كن شدنشان و زود باشد كه آهوها چند روزي از خون آنها سيراب شوند و زود است كه اسيران آنها رانده شوند پس پناهگاهي نيابند ... «2

28- حيرة و كوفه روزي اميرمؤمنان عليه السلام از كوفه عازم حيره شد (اين شهر حدود 12 فرسخ با كوفه فاصله داشت) در ميان راه به يكي از همراهانش فرمود: ليتّصلنّ هذه بهذه، البته اين (كوفه) به اين (حيره) متصل خواهد شد، در آن زمان يك وجب زمين در اين بيابان (بين اين دو شهر) دهها سكه طلا ارزش پيدا خواهد كرد. «1

29- خراسان 1- اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: «سيقتل رجل من ولدي بأرض خراسان بالسّم ظلماً، اسمه اسمي، و اسم إبيه اسم ابن عمران، موسي عليه السلام، ألا فمن زاره في غربته غفراللّه عزّ و جلّ له ذنوبه ماتقدّم منها و ما تأخّر و لو كانت مثل عدد النجوم و قطر الأمطار وورق الأشجار» «2»

به زودي كشته مي شود مردي از اولاد من در زمين خراسان با سمّ ستم، نامش نام من و نام پدرش نام پسر عمران موسي عليه السلام آگاه باش هر كس اورا در غربتش زيارت كند، خداوند مي بخشد بر او گناه هاي گذشته و آنچه كه بعد خواهد شد اگرچه به تعداد ستارگان و قطره‌هاي باران ها و برگهاي درختان باشد.

2- أحمد بن محمد بن عيسي، از محمد بن خالد، از بعض أصحابش، گفت: نزد أبي عبد اللّه عليه السلام نشسته بوديم ابتدائاً فرمود: خراسان! خراسان! سجستان! سجستان! كأني أنظر إلي أهلهما راكبين علي الجمال مسرعين إلي قم. «3»

خراسان خراسان سجستان سجستان گويا مي نگرم بر اهل آنها سوار شده‌اند بر شترها باسرعت مي روند به سوي قم

30- خسف

30- خسف 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: زود است بوده باشد خسفي (فرو رفتن به زمين) در مشرق و خسفي در مغرب و خسفي در جزيرةالعرب: گفته شد فرو مي روند و حال آنكه در بين ايشان اشخاص شايسته هستند؟! فرمود: بلي وقتي كه خبيث آنها زياد
اسلام فراتر از زمان، ص: 447
شود. «1»
2- فرمود: ناچاريد ازخسف و مسخ و لرزه گفته شد اي رسول خدا در اين امت؟!، فرمود: بلي وقتي زنهاي آوازه خوان را بگيرند (و به آنها بهاء و ارزش دهند) و زنا را حلال شمارند و ربا خواري كنند و صيد حرم را حلال دانند و لباس حرير بپوشند و مردها بمردها و زنها به زنها اكتفاء نمايند. «2»
3- فرمود: در اين امت خسف و مسخ و قذف خواهد بود عرض شد چه وقت؟
فرمود: وقتي زنهاي رقاصه و تار و تنبك زن و شراب خواري ظاهر شد. «3»
روايات در اين زمينه مكرر است كه صرف نظر كرديم

31- ذعلبه سوار در عرفات

31- ذعلبه سوار در عرفات 1- امام صادق عليه السلام فرمود: آنگونه كه مردم در عرفات وقوف كرده‌اند ناگاه بيايد ايشان را شخصي كه بر شتر «ذعلبة» (شتر ماده تيز رو) سوار است و خبر دهدآنها را بمردن خليفه كه در مردن او فرَج آل محمد است. «4»
2- ابن كوا (ي خارجي نهروان) از اميرمؤمنان عليه السلام از غضب سؤال نمود؟ فرمود:
هيهات دور است غضب دور، مرگهائي است بين آنها مرگهائي، (راكب الذّعلبة و ما راكب الذّعلبة) مختلط شد جوفش باچيزي كه زير شكمش مثل كمر بند بسته‌اند (كنايه از شدت سير) پس مردم را خبر دار مي كند به خبري (مرگ خليفه) مردم هم او را مي كشند پس غضب آن وقت است. «5

32- ذوالحجة 1- در ملاحم سيد و در كنزالعمال: دارد كه در ذي الحجة حجاج را غارت كنند. «1»
و دارد كه خونها ريخته شود در ذي الحجه. «2»
2- در كنزالعمال: دارد كه آتشي بي دود در ذي الحجه حاجيان را فرا گيرد. «3»
(ممكن است اشاره به تسليحات نظامي آتش زاي مدرن و غيره باشد)

33- ذوالقعده

33- ذوالقعده 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: كه در ذوالقعده قبائل به كشمكش بيفتند و بي وفائي كنند، پس حجاج غارت شوند پس شورشي در مِني برپا شود كه كشتار زياد باشد كه خونها جاري شود و حتي به گردنه جمره هم مي رسد و حتي صاحبشان فرار مي كند و بيايد بين ركن و مقام پس بيعت كند از روي كراهت و گفته شود اگر ابا كني گردنت را مي زنيم بيعت كنند با او مثل عدد بدر راضي شود از ايشان ساكنين آسمان و زمين «4»
2- در ذي القعدة قبايل باهم بجنگند. «5»
3- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: در ذي القعدة تباهي افتد بين قبائل. «6

34- ربیع در کنزالعمال: و ملاحم سید: دارد که قبائل در ماه ربیع با همدیگر نزاع کنند. «7

35- ري 1- كتاب تاريخ قم تأليف حسن بن محمد بن حسن قمي:
اسلام فراتر از زمان، ص: 449
... فأما الري فويل له من جناحيه، و إنّ الأمن فيه من جهة قم و أهله. قيل: و ما جناحاه؟ قال عليه السلام: أحدهما بغداد، و الاخر خراسان، فإنه تلتقي فيه سيوف الخراسانيين و سيوف البغداديين، فيعجل اللّه عقوبتهم و يهلكهم فيأوي أهل الري إلي قم فيؤويهم أهله ثم ينتقلون منه إلي موضع يقال له" أردستان". «1»
اما ري پس واي بر آن از دوبالش همانا امن در آن سوي قم و اهل آن مي باشد، گفته شد منظوراز دوبال چيست؟ فرمود:
يكي بغداد و ديگري خراسان چون در آن شمشيرهاي خراساني ها و بغدادي ها به همديگر مي رسند، پس خداوند به عقوبت آنان شتاب ورزد و به هلاكت مي رساند پس اهل ري پناهنده مي شوند به قم، و اهل قم پناه مي دهد به آنها سپس منتقل مي شوند به محلي به آن گفته مي شود «اردستان».
2- در معجم البلدان: گويد: روايت آمده است در توراة نوشته شده: الري باب من أبواب الأرض و إليها متجر الخلق. و قال الاصمعي: الري عروس الدنيا وإليها متجر الناس. «2»
ري دري از درهاي زمين و به سوي آن است تجارت مردم و اصمعي گويد: ري عروس جهان است و به سوي آن است تجارت مردم.
3- معاويةبن وهب گويد: ابوعبداللّه عليه السلام به اين شعر تمثّل جست؛
و ينحر بالزوراء منهم لدي الضّحي**** ثمانون ألفاً مثل ماتنحرالبدن
نحر مي شوند در زوراءاز آنها هنگام ظهر** هشتاد هزار مانند نحر شدن شتران.
سپس به من فرمود: زوراء را مي شناسي؟ گفتم فدايت شوم مي گويند: بغداد است فرمود: نه سپس فرمود: داخل «ري» شده‌اي؟ گفتم بلي،
به سوق الدواب (يعني بازار دام) رفته‌اي؟ بلي، طرف راست راه: كوه سياه را ديده اي؟ تلك الزوراء يقتل فيها ثمانون ألفاً، منهم ثمانون رجلًا من وُلد فلان كلّهم يصلح للخلافة، قلت و من يقتلهم جعلت فداك؟ قال: يقتلهم أولاد العجم». «3» زوراء آن است در آنجا كشته مي شود هشتادهزار نفر از آنها از اولاد فلان است كه همه آنها شايستگي
اسلام فراتر از زمان، ص: 450
دارند براي خلافت، گفتم: كهِ آنها را مي كشد فدايت شوم؟ فرمود: آنهارا اولاد عجم مي كشند.

4- در شهر ري مردم فتنه انگيز فراوان آيند و در آخرالزمان ديلمان برايشان تاختن كنند و در آن دروازه كه به سوي كوه است چنان مردم مقتول شوند كه شمار ايشان را جز خدا نداند و در آن دروازه هشت كس از بني هاشم نماز گذارند كه هر يك دعوي دار خلافت باشند و مرد بزرگي كه سميّ (همنام) پيغمبري بود در شهر بدر بندان افتد و اورا چهل روز حصار دهند آنگاه مأخوذ دارند و مقتول سازند و در آن ايام كارداري بلاد بسفياني افتد مردم ري را داهيه (بلاي) بزرگ و بلاي قحط و غلا (گراني) بالا گيرد در ميان ايشان. «1»
5- در ملاحم و البرهان دارد كه خارج مي شود از ري مردي چهارشانه گندم گون مولاي بني تميم است و كوسج است به او شعيب بن صالح گفته مي شود در چهار هزار لشكر كه لباسهايشان سفيد و پرچمهاي سياه مقدمه است براي آمدن مهدي عليه السلام ملاقات نكند احدي اورا مگر اين كه او را بكشد و اورا فراري دهد. «2»
6- امام صادق عليه السلام در ذيل حديثي فرمود: يكي از علامات، خراب شدن زوراء است كه ري باشد

36- زلزله در مدينه و شام 1- در كنزالعمال: دارد كه در مدينه سه زلزله شود بطوري كه هر منافق و كافري از آن خارج شود. «3»
ممكن است خروج منافق و كافر به اين معنا باشد كه چون ايمان آنها ضعيف و به شهر مدينه علاقه ندارند: فوراً در مي روند ولي مؤمنان به خاطر علاقه‌اي كه به آن سرزمين دارند آنجا را ترك نمي كنند هرچه بادا باد.
اسلام فراتر از زمان، ص: 451
2- فرمود: زلزله‌اي به اهل دمشق برسد در چند روز از ماه رمضان گذشته كه مردم بسياري هلاك شوند. «1»
3- حضرت باقر از اميرمؤمنان عليهما السلام روايت كند كه فرمود: وقتي در شام دو نيزه به اختلاف كشيده شد كشف نشود مگر از يك آيتي از آيات خدا: عرض شد آن آيت خدا چيست اي اميرمؤمنان؟! فرمود: چون زلزله‌اي در شام بيش از صدهزار هلاك شود:، خداوند براي مؤمنين رحمت قرار دهد و براي كافرين عذاب: پس چون اين طور شود نظر كنيد به صاحبان اسب‌هاي سياه و سفيد كه (گوش يا دم بريده اند) و پرچم‌هاي زرد كه از طرف مغرب مي آيد تا داخل شام شود و اين در وقت جزع اكبر و مرگ سرخ است؛
و چون اين طور شد نظر كنيد فرو رفتن دهي از دمشق كه، حرستا گويند و چون اين طور شد پسر هند جگرخوار از وادي يابس خروج خواهد كرد و بر منبر دمشق خواهد نشست و چون اين طور شد منتظر خروج مهدي عليه السلام باشيد. «2»
4- كعب گويد: ... و دو زلزله در يك شب واقع ميشود ... «3

37- زوراء زوراء در روايات به دو محل اطلاق گرديده است يكي بغداد دومي طهران و براي هريك از اين دو محل سخناني گفته شده است كه بر اتصال داشتن گويندگان آن با مبدء وحي و مركز غيب، دلالت دارد! زيرا آن وقت كه اين كلمات از حلقوم كار گزار وحي و غيب و شهود: صادر شده است كه بغدادي و طهراني وجود نداشت: چون بغداد را منصور دوانيقي بنا نهاد كه با اميرمؤمنان عليه السلام بيش از يك قرن فاصله داشت:
و بناي طهران با امام صادق عليه السلام حد اقل 1230 سال فاصله داشت كه در آن زمان حتي به صورت يك روستاي كوچك هم نبود؛
پس روايات وارده در باره «زوراء» به اين دوشهر بزرگ فعلي تطبيق داده مي شود و
اسلام فراتر از زمان، ص: 452
بعدها چه خواهد شد و چه بلاهائي به سر اين دو مركز و پايتخت اسلامي: فرود خواهد آمد خدا مي داند به حديثي در باره زوراء و به دو حديث در باره طهران در فصل طهران دقت فرمائيد.
روايت مفصلي در باره زوراء از اميرمؤمنان عليه السلام در «حلّه» گذشت.
(اين اوصاف را اميرمؤمنان عليه السلام براي زوراء كه بغداد باشد و بني العباس و هلاكوخان مغول بيان فرموده و تماماً محقق شده است).
1- از امام سجاد عليه السلام روايت شده است فرمود: زماني كه اميرمؤمنان عليه السلام از جنگ خوارج بر مي گشت عبورش به زوراء افتاد پس فرمود: اي مردم اينجا زوراء است پس سير كنيد (و بگذريد) و از آن دور شويد به جهت اين كه خسف و فرو رفتن به اين سر زمين سريع تر از ميخ به نخاله (يعني سبوس) است. «1»
2- امام صادق عليه السلام فرمود: براي قائم از فرزندان علي عليه السلام غيبتي است مانند غيبت يوسف و رجعتي است مانند رجعت عيسي بن مريم: پس از آن ظاهرشود با طلوع ستاره ديگر (ستاره سرخ) و خراب شدن زوراء كه ري باشد و فرو رفتن مزوره كه بغداد باشد ... «2»
3- اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: محل حكومت به زوراء برگردد و امور به مشورت پيش مي رود هركس به هرچه غلبه كرد، عمل نمايد: آن وقت خروج سفياني است كه سوار دركار مي شود در روي زمين و مدت نه ماه حكومت مي نمايد و بدترين عذاب را به مردم بچشاند: پي واي بر مصر و بغداد و كوفه و واسط: گويا مي بينم واسط را در حالتي كه خبر دهنده‌اي نيست كه خبري را (به جاي ديگر) برساند و نزديك آن خروج سفياني است

و طعام كم شود و قحطي مردم را فرا گيرد و باران كم و گياه از زمين نرويد و باران از آسمان نبارد: پس در آن وقت بيرون مي آيد مهدي آل محمد عليه السلام كه راهنمائي كننده و راه يافته است و كسي است كه پرچم را از دست عيسي عليه السلام مي گيرد پس از آن خروج مي كند دجال از ميسان از نواحي بصره پس
اسلام فراتر از زمان، ص: 453
مي آيد به سفوان (يك منزلي بصره) و مي آيد به سنام (بلندي يا كوهيست نزديك بصره) پس سحر و جادو مي كند آنها را و سحر مي كند مردم را (مردم خيال مي كنند) ترديد (يعني آبگوشت است) و حال آنكه آن طور نيست: از جهت گرسنگي و قحطي و اين (فتنه) سخت است پس از آن طلوع كند آفتاب از مغرب خود، آن وقت تا قيام ساعت چهل سال مانده است. «1

38- سرخس علي عليه السلام فرمود: سرخس را چنان زلزله عظيمي مي افتد كه مردمش از ترس بميرند. «2

39- سمرقند 1- اميرمؤمنان عليه السلام به عمر فرمود: يكي از شهرهاي خراسان سمرقند است خداوند نيكي دهد اهل سمرقند را و اين شهر در آخر زمان به دست تركان پايمال شود. «3»
2- فرمود: خروج كند شعيب بن صالح از سمرقند. «4

40- سند و .. ويران شود!

40- سند و .. ويران شود! در كتاب مناقب گفته است: اميرمؤمنان عليه السلام از خرابي شهرها خبر داد، قتادة از سعيد بن مسيب روايت كرده است از امير مؤمنان عليه السلام سؤال شد از آيه «و ان من قرية إلا نحن مهلكوها قبل يوم القيامة أو معذبوها» جواب مفصلي فرمود: كه چند مورد آن را مي آوريم، تخرب سمرقند و خوارزم و إصفهان و الكوفة من الترك، و همدان و الري و الديلم و الطبرية و المدينة و فارس بالقحط و الجوع، و مكة من الحبشة، و البصرة و البلخ بالغرق (من الغرق)، و السند من الهند و الهند من تبت، و تبت من الصين، و يذشجان (بذخشان) «5» و صاغاني و كرمان و بعض الشام بسنابك الخيل و القتل، و اليمن من الجراد،

اسلام فراتر از زمان، ص: 454

و السلطان و سجستان و بعض الشام بالريح (بالزنج)، و شامات بالطاعون، و مرو بالرمل و هرات بالحيّات، و نيسابور من قبل انقطاع النيل، و آذربيجان بسنابك الخيل و الصواعق، و بخارا بالغرق و الجوع، و حلة و بغداد يصير عاليها سافلها. «1»

.... خراب مي شود سمرقند و خوارزم و اصفهان و كوفه از ترك، و همدان و ري و ديلم و طبرستان و مدينه و فارس، باقحطي و گرسنگي، و مكه از حبشه و بصره و بلخ با غرق، و سند از هند و هند از تبت و تبت از چين و بدخشان و صاغاني و كرمان و بعضي از شام، با يورش اسبها و كشتار و يمن با ملخ و (ستم) پادشاه، و سجستان و بعضي از شام با باد

(يا بازنجيان) و شامات با طاعون و مرو با ريگ و شن و هرات با مارها و نيشابور با بريده شدن عطايا و آذربايجان با سم اسبها و صاعقه ها و بخارا با غرق و گرسنگي و حلم و بغداد زير و رو مي شود ..

41- سيستان

41- سيستان اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: «و أمّا سجستان ... يغلب عليها في آخرالزّمان، الرّمل فيطمّها علي جميع من فيها». «2»
و اما سجستان ... غلبه مي كند برآن درآخر زمان ريگ (شن) پس آن را مي پوشاند و هرچه در آن هست.
و فرمود: در سجستان جماعتي باشند كه قرائت قرآن كنند و احكام قرآن را به كار نبندند و از اسلام چنان بيرون شوند كه تير از كمان، بر آن جماعت ريگ بارد و جمله را فرو پوشد. «3»
واما (سرزمين) سيستان ... در آخر زمان آنچنان بر آنها شن فرو مي ريزد كه آن سرزمين و آنچه در آن هست به زير شن فرو مي رود.
أحمد بن محمد بن عيسي، از محمد بن خالد، از بعض أصحابش، گفت: نزد أبي
اسلام فراتر از زمان، ص: 455
عبد اللّه عليه السلام نشسته بوديم ابتدائاً فرمود: خراسان! خراسان! سجستان! سجستان! كأني أنظر إلي أهلهما راكبين علي الجمال مسرعين إلي قم. «1»
خراسان خراسان سجستان سجستان گويا مي نگرم بر اهل آنها سوار شده‌اند بر شترها باسرعت مي روند به سوي قم

42- شام

42- شام اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: زود است كه حصارهاي شامات خراب شود و بلا و آفت در آنها دور زند و سالم نماند مگر دمشق و نواحي آن و در طرف مشرق و بر بلنديهايش خونها ريخته شود. «2

43- شتر

43- شتر 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: العجب كل العجب بين جمادي و رجب آن وقت است يك شتر ماده باجهازش بهتر است از يك دهي كه سالانه صدهزار غله داشته باشد. «3»
2- فرمود: بيايد زماني كه يك شتر ماده باجهازش بهتر است از يك دهي كه سالانه صدهزار غله و عايدي داشته باشد. «4»
3- ابن مسعود گويد: زود است كه بهترين چيزهاي روي زمين براي شماها آن باشد كه الاغي داشته باشيد كه اهلش را به شام نقل كند. «5

44- شش چيز

44- شش چيز رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: اي عوف حفظ كن شش خصلت را پيش از ساعت (ظهور) يكي مرگ من پس از آن فتح بيت المقدس: پس از آن مرضي در شماظهور پيدا كند كه ذراري شما و خود شما از خدا طلب شهادت مي كنيد و اموال شما زياد شود
اسلام فراتر از زمان، ص: 456
بطوري كه اگر صد دينار به كسي بدهند با حال خشم به كناري رود (وقبول نكند) و فتنه‌اي كه نماند خانه مسلماني «1» مگر اين كه داخلش شود و پس از آن بين شما و بني الأصفر صلحي باشد پس آنها غدر و حيله كنند و با هشتاد پرچم زير هر پرچمي دوازده هزار نفر به شما حمله نمايند. «2

45- شوراء

45- شوراء رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «واي بر امت من از (دو) شوراي كبري و شوراي صغري:
سؤال شد اين دو شوراء چه وقت خواهد بود؟ فرمود: شوراي كبري بعد از وفات من واقع خواهد شد براي غصب خلافت برادرم و حق دخترم: و شوراي صغري در غيبت كبري در زوراء واقع خواهد شد براي تغيير سنت من و تبديل احكام. «3

46- شهر رمضان 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: وقتي صيحه‌اي در رمضان واقع شود پس در شوال صداي مردان جنگي بلند گردد و در ذي القعدة بين قبائل فساد و زد وخورد شود و در ذي حجة خونها ريخته شود «4» و محرم چه محرمي سه مرتبه اين جمله را فرمود: هيهات هيهات (دور است دور) كشته شوند در آن مردم بسيار بسيار: عرض شد، صيحه چيست؟! فرمود: اين در نصف ماه رمضان است در ظهر روز جمعه و
اسلام فراتر از زمان، ص: 457
اين وقتي است كه اول شهر رمضان موافق شب جمعه باشد؛
پس صداي مهيبي باشد كه خواب رفته را بيدار و نشسته را سرپا خيزاند و زنان مخدرات را از خانه بيرون نمايد: در شب جمعه چون نماز را خوانديد در صبح جمعه داخل خانه ها شويد و درها را ببنديد و سوراخها را بگيريد و خود را بپوشانيد و گوش‌هاي خود را محكم ببنديد: پس چون احساس كنيد صيحه را به سجده رفته و بگوئيد (سبحان القدوس ربّناالقدوس) كه هركس اين عمل را بكند نجات يابد و هركس تخلف نمايد هلاك گردد. «1»
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: علامتي در رمضان خواهد بود و جماعتي در شوال ظاهر خواهند شد و در ذي قعدة صداي مردان جنگي بلند شود و در ذيحجة حجاج را غارت كنند و در محرم هتك حرمت خواهد شد و در صفر حركتي خواهد بود و در دو ماه ربيع قبايل با هم نزاع كنند پس تعجب تمام تعجب بين جمادي و رجب است پس از آن يك شتر ماده سبك بار بهتر است از يك دهي كه صدهزار غله داشته باشد. «2»
3- شهر بن حوشب از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: كه زود است در رمضان صدائي باشد و در شوال صداي مردان جنگي بلند شود و در ذيقعده قبائل باهم بجنگند و در آن سال حجاج را غارت كنند و در مني شورشي برپا شود به گونه‌اي كه از جمره خون جاري شود: آن وقت صاحب مردم (حضرت حجت عليه السلام) از مني فرار كرده و به مكه آيد: اورا بياورند بين ركن و مقام و بيعت كنند با او در حالي كه كراهت دارد: و بگويند اگر ابا كني و قبول ننمائي: گردنت را مي زنيم: راضي مي شود از او ساكنين آسمان ها و زمين. «3

47- طهران زماني روايت ذيل در باره طهران، صادر شده است كه نه شهري بوده و نه اثري از آبادي: بعد از هزار و دويست سال تقريباً آقا محمد خان قاجار از طبرستان (مازندران) آمده و آنجارا كه قصبه‌اي بيش نبوده است: براي خود پايتخت قرار مي دهد و رو به ترقي و بزرگ شدن مي نمايد و به صورت كنوني در مي آيد كه شهر چند ميليون نفري و قلب كشور: قرار مي گيرد و در نهايت هم پس از گذشت چند قرن خدا مي داند، به آن روز خواهد افتاد كه پيشگوئي شده است.
1- منتخب التواريخ در فصل علائم الظهور از علامة مجلسي، از مفضل بن عمر، از امام صادق عليه السلام فرمود: يا مفضل أتدري أينما وقعت الزوراء؟ قال: قلت: اللّه و حجته أعلم.
فقال: إعلم يا مفضل أن في حوالي الري جبلا أسود (تبني) يبتني في ذيله بلدة تسمي (طهران) بالطّهران و هي دار الزوراء التي تكون قصورها كقصور الجنة و نسوانها كحور العين.
و اعلم يا مفضل، أنهن يتلبسن بلباس الكفار ويتزين بزي الجبابرة، و يركبن السروج، ولا يتمكن لأزواجهن، و لا تفي مكاسب (مساكن- خ ل) الأزواج لهن فيطلبن الطلاق منهم، و يكتفي الرجال بالرجال و النساء بالنساء، و تشبه الرجال بالنساء و النساء بالرجال. فإنك إن تريد حفظ دينك، فلا تسكن في هذه البلدة، و لا تتخذها مسكنا، لأنّها محل الفتنة، و فر منها إلي قلة الجبال، و من الحجر إلي الحجر كالثعلب بأشباله. «1»
اي مفضل مي داني در كجا واقع است؟ گفتم: خدا و حجتش داناترند، فرمود: بدان اي مفضل، پيرامون «ري» كوه سياهيست در دامنه آن شهري بنا گردد «طهران» ناميده مي شود و آنست دارالزّوراء كه قصرهايش مانند قصرهاي بهشت و بانوانشان مانند حورعين، بدان اي مفضل آنها مي پوشند لباس كافران و آرايش مي كنند آرايش ستمگران را و سوار زين ها شوند و به شوهرانشان تمكين نمي دهند و در آمد شوهران به خرج آنها كفايت نمي كند پس از شوهران طلاق مي خواهند، و كفايت مي كند مردان به مردان و زنان
اسلام فراتر از زمان، ص: 459
به زنان و تشبيه مي كند خود را مردان به زنان و زنان به مردان، اگر مي خواهي دينت را حفظ نمائي در اين شهر ساكن نشو و آن را براي خودت مسكن قرار نده زيرا آن محل فتنه است و فرار كن از آن به قله‌هاي كوهها و از سوراخ به سوراخي مانند روباه بابچه هايش.
2- در روايتي از مفضل در باره زوراء مشابه فرمايشات بالا هست كه در

فصل بغداد گذشت در آخر آن مي فرمايد: ثم ليخربها اللّه بتلك الفتن و تلك الرايات، حتي ليمرّ عليها المارّ فيقول: ههنا كانت الزوراء. «1»
سپس خداوند آنجارا با آن فتنه ها و پرچم ها، درهم كوبد بطوري كه عبور كنندگان (بعدي) مي گويند اينجا بوده است زوراء

48- طرطوس

48- طرطوس فرمود: پادشاه روم طرطوس را با سرنیزه فتح نماید و اموالشان رابه غارت برد. «2

49- طوس!

49- طوس! 1- أبي الصلت هروي گويد: نزد امام رضا عليه السلام دسته‌اي از اهل قم سلام كردند، حضرت جواب سلام را داد و (آنهارا) به نزدخود خواند و فرمود: مرحبا بكم وأهلا! فأنتم شيعتنا حقا، فسيأتي: عليكم يوم تزورون فيه تربتي بطوس، ألا فمن زارني و هو علي غسل خرج من ذنوبه كيوم ولدته أمه. «3»
خوش آمديد شما بحق شيعه ما هستيد پس به زودي مي آيد براي شما روزي در طوس تربت مرا زيارت مي كنيد آگاه باش هركس مرا با غسل زيارت كند، بيرون رود از گناهانش مانند روزي كه مادرش او را به دنيا آورده است.
2- روايتي در «آبه» گذشت كه فرمود: ... اهل قم و اهل آبه بخشوده شده‌اند به خاطر
اسلام فراتر از زمان، ص: 460
زيارت جدم علي بن موسي الرضاء عليه السلام در طوس ... «1»
3- حمزة بن جعفر الأرّجاني گويد: هارون از مسجدالحرام از دري بيرون رفت و رضا عليه السلام از دَرِ ديگر، رضا عليه السلام به هارون توجه داشت فرمود: «ماأبعد الدّار و أقرب اللقاء بطوس؟ ياطوس ياطوس ستجمعني و ايّاه». «2»
چه قدر خانه دور و چه زود است ملاقات (همديگر) در طوس اي طوس اي طوس بزودي مرا با او (دريك جا) جمع خواهي نمود.
4- موسي بن مهران گويد: ديدم عليّ بن موسي الرّضا عليهما السلام را در مسجد مدينة و هارون خطبه مي خواند پس فرمود: «أترونني و ايّاه ندفن في بيت واحد!». «3»
آيا مرا و اورا مي بينيد در يك خانه دفن مي شويم.
روايت از مولاي متقيان در ثواب زيارت امام رضا عليهما السلام در فصل خراسان گذشت.
روايات در اين مورد متعدد است كه به چندتاي فوق اكتفا مي شود و تعداد ديگر دراخبار آن حضرت كه هارون به او ضرري نخواهد زد: در بخش اشخاص خواهد آمد

50- طالقان

50- طالقان ابن أعثم كوفي، از اميرمؤمنان عليه السلام فرمود:
ويحاً للطالقان فإن للّه تعالي بها كنوزاً ليست من ذهب ولا فضة، و لكن بها رجال مؤمنون عرفوا اللّه حق معرفته و هم أنصار المهدي في آخر الزمان.
«4»
رحمت باد به طالقان
اسلام فراتر از زمان، ص: 461
همانا براي خدا در آن خزانه هائي است، از طلا و نقره نيست بلكه مردان مؤمني است شناختند خدا را شناختني به حق و آنها ياوران مهدي عليه السلام هستند در آخر زمان.
در باره طالقان روايات چندي آمده است كه در كتاب (سيماي جهان در عصر امام زمان عليه السلام آورده‌ام) مراجعه شود

51- طماطم

51- طماطم فرمود: طماطم آمد طماطم آمدند گردن‌هاي شمارا مي زنند و اموال شمارا بخورند و در بلاد شما سكونت نمايند و حرمت شمارا هتك كنند و خوبان شمارا عبد خود قرار دهند و اشراف شمارا ذليل نمايند بنده ها ناامید شوند بنده ها ستم كرده شوند در آهن، رنگ‌هاي قبيح داشته باشند و گردن‌هاي كلفت و شمشيرهايشان پند دهنده و عصاهاشان بشارت دهنده باشد تازيانه هايشان برايشان ثمردهنده باشد و آنها سخت تر باشند براي امت من از فرعون بر بني اسرائيل!. «1

52- عوف امام زين العابدين عليه السلام فرمود: قبل از خروج حضرت (مهدي عليه السلام) خروج مردي است در جزيره كه عوف سلمي گويند و جايگاهش در تكريت است و در مسجد دمشق كشته خواهد شد. «2

53- فتنه ابن عباس گويد: اول فتنه ها از سال دويست هجري شروع مي شود كه حكومت نمودن به آنهاست و تجارت زياد و منفعت كم مي شود، پس از آن مردن علماء و شايسته گان است: پس از آن قحطي سخت است پس از آن جور و ستم و كشته شدن اهل بيت من است: با لب تشنه در بغداد پس از آن خلافت و نفاق پادشاهان و پادشاه عجم است پس وقتي كه تركها بر شما مسلط شدند بر شما باد كه متفرق
اسلام فراتر از زمان، ص: 462
شويد در اطراف شهرها و كنار درياها و فرار كنيد فرار كنيد پس از آن در سال دويست و پنجاه و پنج و يا سه فتنه هائي رو مي دهد يكي در مصر اي واي بر فتنه مصر، و دوم در كوفه و سوم در بصره واقع مي شود و هلاك بصره از مردي است كه به سرعت اجابت كرده شود براي وقوع آن فتنه و آن مردي است بي اصل و فرمود:
پس در آن وقت مردم دو فرقه مي شوند، يك فرقه با او و يك فرقه برعليه او؛
پس آن مرد سال ها در ميان آن ها دوام آورد پس از آن والي مي شود برشما خليفه‌اي كه درشت خو و سنگ دل: در آسمان ناميده شود، بسيار كشنده و در زمين بسيار ستمگر: پس خونها بريزد و خون را با آب ممزوج مي كند تا مردم ننوشند! وهجوم نمايد بر آنها عربها و وقت هجوم عرب ها خليفه كشته مي شود و جور و ستم و فجور بين مردم علني شود و پرچم‌هاي پي دريي برشما وارد مي شود (كأنّهنّ نظام منظومات انقطعن فتتابعن) مثل دانه‌هاي منظم (تسبيح) كه نخ آن بريده شود و دانه‌هاي آن بريزد و (جريان‌هاي ناگوار) پشت سر هم بيايد پس چون خليفه شما كشته شود متوقع خروج آل ابي سفيان و حكومتش باشيد درنزد هلاك مصر، و نزدهلاك مصر خسفي در بصره واقع شود كه زمين هاي حاصل خيز و اطرافش بر زمين فرورود و دو خسف ديگر به بازار و مسجدش روي دهد: پس از آن طوفان و آب طغيان مي كند كه هركس از شمشير نجات يافت در آب غرق شود مگر كساني كه در اطراف بصره باشد و در داخل نباشند: و در مصر سه خسف و شش زلزله و سنگباران خواهد شد: پس از آن فتنه كوفه رخ خواهد داد و در آن وقت سفياني در شام خواهد بود؛
پس هر وقت سفياني به كوفه لشكر كشيد متوقع و منتظر باشيد بهترين آل محمد را از زير كعبه پس آن وقت زنده ها آرزوي مردگان را مي كنند اي كاش مردگانشان زنده بودند (زمين را) پر از عدل كند آن گونه كه از جور پر شده بود. «1

54- قرقيسيا 1- امام باقر عليه السلام به ميسر فرمود: اي ميسر بين شما و قرقيسيا چقدر راه است؟،
اسلام فراتر از زمان، ص: 463
عرض كرد آن نزديك ماست نزديك شط فرات: حضرت فرمود: زود است كه در آن جنگي واقع شود كه از روز خلقت آسمان ها و زمين چنين جنگي نشده است و تا آسمان ها و زمين هست نخواهد شد، سفره طعامي است براي پرندگان: سير شود
در آن درندگان زمين و پرندگان آسمان: طايفه قيس در آن هلاك شوند به طوري كه يك نفر نباشد خبر آنها را بدهد و در حديثي فرمود: منادي ندا كند بيائيد به سوي گوشت‌هاي ستمكاران. «1»
2- امام صادق عليه السلام فرمود: براي خداوند در قرقيسيا سفره و طعامي است، از آسمان كسي ندا كند اي پرندگان آسمان و اي درندگان زمين بيائيد و از گوشت‌هاي ستم كاران بخوريد. «2

55- قزوين به محمد حنفيه گفتند: اين امر (يعني ظهور امام زمان عليه السلام) خيلي طول كشيد بايد تاكي (منتظرباشيم) سرش را تكان داد و گفت: چگونه مي تواند باشد، و حال آنكه هنوز زمان مردم را فشارنداده هنوز برادر بر برادر جفانكرده: هنوز سلطان ستم روا نداشته هنوز زنديق از قزوين قيام نكرده كه هتك حرمت نمايد و سينه هارا كافر كند و ديوارش را تغيير دهد و رونقش را ببرد: بطوري كه هركس از او فرار كند دچارش شود و هركس با او بجنگد او را بكشد و هركس از او كناره گيري كند محتاج شود و هركس او را متابعت نمايد كافر گردد بطوري كه مردم دو دسته شوند يكي براي دينش گريه كند و ديگري براي دنيايش. «3»
از رسول خدا صلي الله عليه و آله روايت شده فرمود: مردي از قزوين خروج نمايد اسمش اسم پيغمبري باشد: مردم سرعت كنند بر اطاعت او چه مشرك و چه مؤمن كوهها را پر از ترس نمايد. «4»
اسلام فراتر از زمان، ص: 464
رواياتي در مدح و ذم قزوين آمده است كه با موضوع كتاب متناسب نبود: نياورديم

56- قسطنطنيه 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: البته بايد قسطنطنيه فتح شود و چه خوب اميري است اميرش و چه خوب لشكري است لشكرش. «1»
2- از رسول خدا صلي الله عليه و آله سؤال شد كدام يك از دو شهر زودتر فتح مي شود اي رسول خدا؟ فرمود: شهر هرقل يعني قسطنطنيه. «2»
3- فرمود: برپانشود ساعت (ظهور) تا وقتي كه خداوند قسطنطنيه و روميه را براي مؤمنان با تسبيح و تكبير فتح نمايد «3»
4- از امام باقر عليه السلام روايت شده است كه چون قائم قيام كند: لشكري به قسطنطنيه فرستد وقتي به خليج برسند چيزي برقدم هايشان مي نويسند و از روي آب عبور مي كنند: چون رومي ها اين منظره را ديدند گويند: اينها ياورانش هستند و از روي آب مي روند پس خود چه (بزرگواري) خواهدبود؟!.
آن وقت درب شهر را باز مي كنند و لشكر حضرت (بدون خون ريزي) وارد شهر مي شوند و هر حكمي را بخواهند اجراء مي نمايند. «4»
5- فرمود: قول خدا «لَهُمْ في الدُّنْيا خِزْيٌ وَ لَهُمْ في الاخِرَةِ عَذابٌ عَظِيمٌ (114) «5»
(منظور آيه)، فتح قسطنطنيه است: بين قسطنطنيه تا خروج دجال هفت ماه است. «6» چند روايت ديگر درباره قسطنطنيه يعني اسلامبول تركيه: آمده است كه طالبين به محلش مراجعه نمايند

57- قم توجه داشته باشيد رواياتي كه در باره قم صادر شده است، زماني بود كه قم يك قصبه‌اي بيش نبود و در هر زاويه روايات قم يك دنيا غيب گوئي وجود دارد كه با دقت روشن مي شود كه گويندگان اين سخن ها از چه منبع و مصدري سخن گفته اند روايات درباره قم زياد است و ما مورد احتياج را مي آوريم.

قم معدن شيعيان ماست

عبد اللّه بن سنان، سؤال نمود از أبو عبد اللّه عليه السلام: بلاد جبل كجاست؟ چون به ما روايت نموده‌اند زماني كه رياست به شمارسيد بعضي از آن فرو خواهد رفت پس فرمود: إن فيها موضعاً يقال له" بحر" و يسمي بقم و هو معدن شيعتنا ...، در آنجا محلي است كه به آن (بحر) مي گويند و به «قم» ناميده شود و آن معدن شيعيان ما است .. بقيه روايت در «ري» گذشت.

قم حجت خدا بر اهل زمين

... سيأتي: زمان تكون بلدة قم و أهلها حجة علي الخلائق، و ذلك في زمان غيبة قائمنا عليه السلام إلي ظهوره و لولا ذلك لساخت الارض بأهلها، و إن الملائكة لتدفع البلايا عن قم وأهله، و ما قصده جبار بسوء إلا قصمه قاصم الجبارين و شغله عنهم بداهية أو مصيبة أو عدو، و ينسي اللّه الجبارين في دولتهم ذكر قم و أهله كما نسوا ذكر اللّه. «1»

به زودي مي آيد زماني كه شهر قم و اهل آن حجت بر خلق ها مي شوند و اين در زمان غيبت قائم ما عليه السلام تا ظهور او خواهد بود، و اگر اين گونه نباشد، زمين فرو مي رود با اهلش، و همانا فرشتگان بلاها را از قم و اهل آن دور مي سازد، و ستمگري آنجا را قصد نكند مگر اين كه اورا ريشه كَنَنده ستمكاران، ريشه كن مي نمايد و او را از اهل قم با گرفتاري يا مصيبتي به خود مشغول مي سازد و قم و اهل آن را در دولت ستمكاران، از ياد آنها مي برد آن گونه كه ستمگران خدا را فراموش نموده‌اند ...

قم معدن علم

با سندهاي متعدد روايت شده است از امام صادق عليه السلام كه يادي از كوفه كرد

اسلام فراتر از زمان، ص: 466

فرمود: ستخلو كوفة من المؤمنين و يأزر عنها العلم كما تأزر الحية في جحرها، ثم يظهر العلم ببلدة يقال لها قم، و تصير معدنا للعلم و الفضل حتي لا يبقي في الارض مستضعف في الدين حتي المخدرات في الحجال، و ذلك عند قرب ظهور قائمنا، فيجعل اللّه قم و أهله قائمين مقام الحجة، و لولا

ذلك لساخت الارض بأهلها و لم يبق في الارض حجة، فيفيض العلم منه إلي سائر البلاد في المشرق والمغرب، فيتمّ حجة اللّه علي الخلق حتي لا يبقي أحد علي الأرض لم يبلغ إليه الدين و العلم، ثم يظهر القائم عليه السلام و يصير سبباً لنقمة اللّه و سخطه علي العباد، لأنّ اللّه لا ينتقم من العباد إلا بعد إنكارهم حجته. «1»
به زودي كوفه از مؤمنين خالي مي شود و علم از آن جمع شود (و بيرون آيد) آن گونه كه مار در لانه‌اش جمع مي شود سپس ظاهر مي شود علم در شهري كه آن را قم گويند، معدن مي شود بر علم و فضل حتي باقي نمي ماند در زمين مستضعفي در دين حتي خانم‌هاي پرده نشين، و اين (قضايا) نزديك ظهور قائم ما خواهد بود، پس قرار مي دهد خدا قم و اهل آن را قائم مقام حجت (خود در زمين) و اگر اين نبود زمين بر اهلش فرو مي رفت و در (روي) زمين حجتي باقي نمي ماند پس علم از قم سرازير مي شود به ساير شهرها در مشرق و مغرب، پس حجت خدا تمام مي شود بر خلق بطوري كه كسي نمي ماند بر زمين كه دين و علم بر او نرسيده باشد، سپس قائم ما عليه السلام ظهور نمايد و سبب بلاي خدا و غضبش بر بندگان مي شود زيرا خداوند انتقام نمي گيرد از بندگان، مگر بعد از انكار حجت (خدا).
قم و امنيت و گراني زمين
1- أحمد بن محمد بن عيسي، از محمد بن خالد، از بعض أصحابش، گفت: نزد أبي عبد اللّه عليه السلام نشسته بوديم ابتدائاً فرمود: خراسان! خراسان! سجستان! سجستان! كأني أنظر إلي أهلهما راكبين علي الجمال مسرعين إلي قم. «2»
خراسان خراسان سجستان سجستان گويا مي نگرم بر اهل آنها سوار شده‌اند بر شترها باسرعت مي روند به سوي قم.
2- أبو عبد اللّه فقيه همداني در كتاب البلدان گويد: أبا موسي اشعري سؤال نمود
اسلام فراتر از زمان، ص: 467
از امير مؤمنان علي بن أبي طالب عليه السلام از سالم‌ترين شهرها و بهترين محل ها هنگام فرود آمدن فتنه ها و آشكار شدن شمشير؟ فرمود: أسلم المواضع يومئذ أرض الجبل، فإذا اضطربت خراسان و وقعت الحرب بين أهل جرجان و طبرستان و خربت سجستان فأسلم المواضع يومئذ قصبة قم تلك البلدة التي يخرج منها أنصار خير الناس أباً واماً وجدا و جدّةً و عمّاً و عمّةً تلك التي تسمي الزهراء. بها موضع قدم جبرئيل، و هو الموضع الذي نبع منه الماء الذي من شرب منه أمن من الداء، و من ذلك الماء عجن الطين الذي عمل منه كهيئة الطير، و منه يغتسل الرضا عليه السلام، و من ذلك الموضع يخرج كبش إبراهيم و عصا موسي و خاتم سليمان. «1»

سالم‌ترين شهرها آن روز زمين جبل است، پس زماني كه خراسان به اضطراب كشيده شد و جنگ واقع گرديد ميان گرگان و طبرستان (مازندران) و ويران گرديد سيستان، پس سالم‌ترين محل ها آن روز قصبه قم است، آن شهريست كه بيرون آيد از آن ياوران بهترين مردم از جهت پدر و مادر و جد وجدة و عمو و عمة، و آنجاست كه آن را «زهراء» ناميده شود و در آن است محل پاي جبرئيل و آن محل جوشيدن آبي است كه هركس از آن بنوشد، از بلا در امان باشد و از آن آب گِلِ شبيه پرنده (اي كه حضرت عيسي عليه السلام به آن فوت كرد و پريد) ساخته شد و از آن آب (امام) رضا عليه السلام غسل مي كند و از آنجا قوچ ابراهيم و عصاي موسي و انگشتر سليمان بيرون آيد.
3- سليمان بن صالح گويد: روزي پيش أبي عبد اللّه عليه السلام بوديم پس فتنه‌هاي بني عباس و چيزهائي كه به مردم از آنها مي رسد ذكر گرديد، گفتيم فدايت شويم پس پناهگاه كجاست (و به كجا پناهنده شويم؟) در آن زمان؟ فرمود: إلي الكوفة وحواليها وإلي قم ونواحيها. ثم قال: في قم شيعتنا وموالينا، وتكثر فيها العمارة، ويقصده الناس ويجتمعون فيه حتي يكون الجمر بين بلدتهم. وفي بعض روايات الشيعة أنّ قم يبلغ من العمارة إلي أن يشتري موضع فرس بألف درهم. «2»
به كوفه و اطرافش و به سوي قم و پيرامونش سپس فرمود: قم شيعيان و دوستداران ما هستند، و ساختمان در آنجا
اسلام فراتر از زمان، ص: 468
زياد شود و مردم آهنگ آنجا مي كنند و در آن گردهم آيند بطوري كه كار (فراوان) در ميان شهر آنها مي شود.
در بعض روايات شيعه آمده است: ساختمان سازي در قم به جائي مي رسد به اندازه محل (خوابيدن) يك اسب به هزار درهم خريد يا فروش مي شود.
قم و حسني وغارت قم
در خطبة الملاحم كه اميرمؤمنان عليه السلام بعد از جنگ جمل آن را در بصره جواند فرمود: يخرج الحسني صاحب طبرستان مع جم كثير من خيله و رجله حتي يأتي: نيسابور فيفتحها و يقسم أبوابها ثمّ يأتي: إصبهان، ثم إلي قم، فيقع بينه وبين أهل قم وقعة عظيمة يقتل فيها خلق كثير فينهزم أهل قم، فينهب الحسني أموالهم و يسبي ذراريهم و نساءهم و يخرب دورهم، فيفزع أهل قم إلي جبل يقال لها" وراردهار" فيقيم الحسني ببلدهم أربعين يوما، و يقتل منهم عشرين رجلا، و يصلب منهم رجلين ثم يرحل عنهم. «1»
حسني صاحب طبرستان (مازندران) خروج مي نمايد با گروه زيادي از سواره و پياده تا مي آيد به نيشابور و آن را فتح نمايد و درهايش را تقسيم مي نمايد سپس به اصفهان آيد و بعد به قم پس ميان او و اهل قم واقعه

بزرگي واقع شود كه خلق زيادي كشته شود، پس اهل قم فرار مي كنند و حسني اموال آنها را غارت مي كند و زن و بچه‌هاي آنها را اسير مي كند و خانه هايشان را ويران سازد، پس اهل قم پناهنده مي شوند به كوهي كه آن را «وراردهار» گويند، پس حسني چهل روز در شهر آنها مي ماند و بيست نفر از آنها را اعدام مي كند و دو مرد را به دار مي آويزد سپس از آنها رحلت
(و حركت) مي كند.
حسن بن قاسم حسني داعي (صغير) به سال 317 باسپاه بسيار از گيل و ديلم سوي ري راند و بر «ري و قزوين و زنجان و قم و ابهر و ديگر ولايت‌هاي پيوسته به ري تسلط يافت» بر اين اساس (سيد) حسني مورد نظر امام علي عليه السلام بايد حسن بن قاسم حسني باشد والعلم عندالله. «2»
اسلام فراتر از زمان، ص: 469
قم و مردي از اهل آن
1- علي بن عيسي، از أيوب بن يحيي الجندل، از أبي الحسن الأول عليه السلام فرمود: رجل من أهل قم يدعوا الناس إلي الحق، يجتمع معه قوم كزبر الحديد، لاتزلّهم الرياح العواصف، و لا يملّون من الحرب، و لا يجبنون، و علي اللّه يتوكّلون، و العاقبة للمتقين. «1»
مردي از اهل قم مردم را به سوي حق دعوت مي نمايد و با او جمع مي شوند گروهي مانند آهن كه تند بادهاي خطرناك نمي تواند آنها را متزلزل نمايد، و از جنگ خسته نمي شوند و (از دشمن) نمي ترسند و بر خدا توكل مي كنند و عاقبت براي پرهيز كاران است.
قم و اهل آن بأسٌ شديد!
روايت مي كند بعض أصحاب ما گفت: نزد أبي عبد اللّه عليه السلام نشسته بودم كه حضرت اين آيه را قرائت نمود: «فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما بَعَثْنا عَلَيْكمْ عِباداً لَّنا أُولي بَأْسً شدِيدً فَجاسوا خِلالَ الدِّيارِ وَ كانَ وَعْداً مَّفْعُولًا (5) اسراء: 5. هنگامي كه نخستين وعده فرا رسد، گروهي از بندگان پيكارجوي خود را بر ضدّ شما ميانگيزيم (تا شما را سخت در هم كوبند؛ حتي براي به دست آوردن مجرمان)، خانه‌ها را جستجو مي‌كنند؛ و اين وعده‌اي است قطعي!» پس‌گفتيم: فدايت شويم اين ها كيانند؟ سه بار فرمود:
هم و اللَّه أهل قم. آنها به خدا قسم اهل قم هستند. «2»
قم حرم ما امامان و مدفن فاطمه معصومه عليها السلام
1- روايت شده از گروهي از اهل ري داخل شدند بر ابي عبد اللّه عليه السلام و گفتند: ماأز اهل ري هستيم، فرمود: مرحبا بإخواننا من أهل قم! فقالوا: نحن من أهل الري فأعاد

الكلام، قالوا ذلك مرارا و أجابهم بمثل ما أجاب به أوّلًا، فقال: إنّ لِلَّهِ حرماً وهو مكة، وإن للرسول حرما و هو المدينة، و إنّ لأمير المؤمنين حرما و هو الكوفة، و إن لنا حرما و هو بلدة قم، و ستدفن فيها امرأة من أولادي تسمي فاطمة فمن زارها وجبت له الجنة. قال الراوي:
و كان هذا الكلام منه قبل أن يولد الكاظم عليه السلام. «1»
مرحبا به برادران ما از اهل قم! پس گفتند: ما از اهل ري هستيم، دوباره آن جمله را تكرار كرد، چندين بار گفتند: و همان جواب را شنيدند، پس فرمود: براي خدا حرميست و آن مكه است و براي رسول خدا صلي الله عليه و آله حرميست و آن مدينه است و براي اميرمؤمنان عليه السلام حرميست و آن كوفه است و براي ما حرميست و آن شهر قم است و به زودي در آنجا زني از اولاد من دفن مي شود نامش فاطمه است پس هركس او را زيارت نمايد، بهشت بر او واجب مي شود، راوي گفت: اين كلام پيش از تولد (امام موسي) كاظم بود.
2- قاضي نور اللّه شوشتري قدس سره دركتاب" مجالس المؤمنين" از امام صادق عليه السلام فرمود: إنّ للّه حرما و هو مكة، ألا إنّ لرسول اللّه حرما و هو المدينة، ألا وإنّ لامير المؤمنين حرما و هو الكوفة، ألا و إنّ قم الكوفة الصغيرة. ألا إن للجنّة ثمانية أبواب ثلاثة منها إلي قم، تقبض فيها امرأة من ولدي اسمها فاطمة بنت موسي، وتدخل بشفاعتها شيعتي الجنة بأجمعهم. «2»
براي خدا حرميست و آن مكه است و براي رسول خدا صلي الله عليه و آله حرميست و آن مدينه است و براي اميرمؤمنان عليه السلام حرميست و آن كوفه است آگاه
باش قم كوفه كوچك است و آگاه باش براي بهشت هشت در است سه دَرِ آن به سوي قم است در آنجا وفات يابد زني از اولاد من نامش فاطمه دختر موسي است و باشفاعت او شيعيان من همگي داخل بهشت شوند.
قم را چرا قم ناميدند؟!
1- عفان البصري، از أبي عبد اللّه عليه السلام به من فرمود: أتدري لم سمي قم؟ قلت: اللّه و رسوله و أنت أعلم قال: إنّما سُمّي قم لأنّ أهله يجتمعون مع قائم آل محمد- صلوات اللّه عليه- و يقومون معه و يستقيمون عليه و ينصرونه. «3»
آيا مي داني قم چرا قم ناميده

شد؟ گفتم: خدا و رسولش و شما عالم تر هستيد، فرمود: قم ناميده شد زيرا اهل آن جمع مي شوند با قائم آل محمد عليهم السلام و با او قيام مي كنند و بر او (ياران) با استقامت مي شوند و به او كمك مي نمايند.

2- صفوان بن يحيي بيّاع السّابري گفت: بودم روزي نزد أبي الحسن عليه السلام پس سخن از قم و اهل آن و ميل آنها به مهدي عليه السلام جاري شد، (حضرت) براي رحمت آنها فرستاد و فرمود: رضي الله عنهم خدا از آنها راضي شود سپس فرمود: إنّ للجنّة ثمانية أبواب و واحد منها لأهل قم، و هم خيار شيعتنا من بين سائر البلاد، خمّر اللّه تعالي ولايتنا في طينتهم. «1»

براي بهشت هشت دَر و يكي از آنها براي اهل قم است و آنها بهترين شيعيان مايند در ميان شهرها، خداوند ولايت ما را در طينت آنها عجين كرد.

3- در روايات شيعه آمده است وقتي كه رسول خدا صلي الله عليه و آله را به آسمان بردند رأي ابليس باركاً بهذه البقعة فقال له «قم ياملعون» فسمّيت بذالك. «2»

ديد شيطان برآن بقعه نشسته است فرمود: بلند شو اي ملعون پس به اين نام ناميده شد

58- زلزله قم! در تاريخ 28/ 3/ 1386 شمسي مطابق با سوم جمادي الاخر 1428 قمري سال روز شهادت بانوي هر دو عالم حضرت فاطمه زهراء عليها السلام ساعت 5 و 59 دقيقه و 51 ثانيه بعد از ظهر من در كتابخانه خودم بودم ناگهان زلزله هولناك غرش كنان خانه را تكان شديد داد و من از كتاب خانه بيرون پريده به بچه‌ها كه هم خودمان 5 نفر بوديم و هم دخترم رضوانه با اعضاي خانواده‌اش 4 نفر و هم نوه‌ام محمدرضا پسر حسين، داد زدم بدويد به كوچه، همگي به كوچه رسيديم ديديم كه همه مردم زن و مرد و خرد و كلان وحشت زده به كوچه ريخته اند و مدت حدود يك ساعت در كوچه مانديم و منتظر پس لرزه و برگشتن زلزله مانديم ولي خدا را شكر پس لرزه مهمي نيامد و بلا فاصله تمام رسانه ها: راديو و تلويزيون وقوع زلزله را اعلام كردند و
اسلام فراتر از زمان، ص: 472
مرتب بامركز زلزله نگاري تهران تماس داشتند كه خبر دادند اين زلزله 9/ 5 در مقياس ريشتر در قم به وقوع پيوست و مركز آن در شهرستان «كهك» قم بوده است و به تهران با 3/ 3 ريشتر و به شهرستان‌هاي اراك و ساوه و كرج و گرمسار و غيره هم سرايت كرده و همه اين شهرها را لرزاند و خدا را شكر تلفات جاني نداشت و تلفات مالي هم قابل توجه نبود چون در 3 ثانيه عبور كرد و اگر مثلًا 10 ثانيه يا بيشتر بود:
خيلي جاها را ويران ميساخت و خانه ماهم با اين كه نسبتاً نوساز بود: از چند جهت «تَرَك» جزئي برداشت و در مركز زلزله (كهك) سه بار پس زلزله آمد؛ و همان روز در فيروز آباد فارس هم با 3/ 3 ريشتر زلزله شده بود.
تكرار زلزله ها
البته طبق گفته رسانه‌ها زلزله در مركز وقوع مكرر آمده است اما آنچه كه ما در قم احساس كرديم به چند مرتبه مي‌رسد؛
1- ساعت 3 و 27 دقيقه بعد از ظهر روز سه شنبه 29/ 3.
2- ساعت 6 و 33 دقيقه بعد از ظهر با مقياس 9/ 4 ريشتر همان روز.
3- ساعت 5 و 39 دقيقه صبح روز چهار شنبه 30/ 3 با مقياس 9/ 3 ريشتر.
4- بچه‌ها مي‌گفتند شب چهار شنبه حد اقل 4 بار بطور خفيف آمد ورد شد و از به حركت در آمدن سيم‌ها مشخص مي‌شد.
اللَّهمّ اجعل عواقب أمورناخيراً و احفظنا و عبادك من شرور أنفسنا و شرور بليّاتك السّماويّة و الأرضيّة آمين ياربّ العالمين

59- كربلاء جريان كربلا را رسول خدا صلي الله عليه و آله و اميرمؤمنان صلي الله عليه و آله و امام حسن عليه السلام و مادرش فاطمه عليها السلام مشروحاً بيان كرده‌اند حتي محل شهادت و افتادن از اسب و جزئيات ديگر راكاملا نشان داده و روشن نموده‌اند خود امام حسين عليه السلام هم كراراً واقعه كربلا و اسارت خاندانش را جزء به جزء بيان فرموده است كه همه آن ها مو به مو واقع گرديد.
و اين بيانات براي شخص با انصاف، مقام والاي علمي اين بزرگان را بيان مي كند و روشن مي نمايد كه اين بزرگان از نظر علمي، شايستگي مديريت جهاني را دارا مي باشند، كه ما فقط به چند حديث در اين مورد اكتفاء مي نمائيم.
1- عثمان بن قيس عامري، از جابر بن حر، از جويرية بن مسهر عبدي گويد:
اسلام فراتر از زمان، ص: 473
زماني كه با امير مؤمنان عليه السلام، به صفين حركت كرديم پس به طفوف «1» كربلاء رسيديم دركناري از قشون ايستاد، سپس به راست و شمال نگاه كرد و چشمانش پر از اشك گرديد سپس فرمود: هذا و اللّه مناخ ركابهم و موضع منيتهم، فقيل له: يا أمير المؤمنين ماهذا الموضع؟ فقال هذا كربلاء يقتل فيه قوم يدخلون الجنة بغير حساب، ثم سار و كان الناس لا يعرفون تأويل ما قال حتي كان من أمر الحسين بن علي- صلوات اللّه عليهما- وأصحابه بالطف ما كان. «2»
اين (جا) به خدا قسم محل خوابيدن مركب‌هاي آنهاست و محل شهادت ايشان است، گفته شد اي اميرمؤمنان اين چه محلي است؟ فرمود: اين كربلا است كشته مي شود در آن قومي، داخل مي شوند به بهشت بدون حساب سپس حركت نمود و مردم تأويل اين سخن را نمي دانستند تا شد چيزي كه ازجريان امام حسين بن علي عليهما السلام و اصحابش آنچه كه در كربلا پيش آمد.
2- باسندهاي سه گانه از امام رضا از پدران بزرگوارش از اميرمؤمنان صلوات اللّه عليهم فرمود: كأنّي بالقصور قد شيّدت حول قبر الحسين، كأنّي بالمحامل تخرج من الكوفة إلي قبر الحسين، ولا تذهب الليالي و الأيام حتي يسار إليه من الآفاق، وذلك عند انقطاع ملك بني مروان. «3»
گويا مي بينم قصرهاي محكمي را پيرامون قبر حسين و كأنّه محمل ها (شتر و اسب و ماشين وو ...) را مي بينم كه از كوفه خارج مي شود به سوي قبر حسين و شبها و روزها نمي گذرد تا اين كه به سوي آن از آفاق

(عالم) سير مي كنند و اين (رفت و آمدها) هنگام از بين رفتن بني مروان خواهد بود.
3- أبي جعفر (امام باقر از پدرش عليهما السلام فرمود: علي عليه السلام گذر كرد به كربلا با اصحابش و چشمان (مباركش) پر از اشك شد و مي گريست و مي فرمود: هذا مناخ
اسلام فراتر از زمان، ص: 474
ركابهم، و هذا ملقي رحالهم، ههنا مراق دمائهم، طوبي لك من تربة عليها تراق دماء الأحبّة. «1»
اين است محل خوابيدن مركبهايشان و انداخته شدن بارشان اين جاست محل ريختن خونهايشان، پاك باشد خاكي كه بر آن ريخته شود خون‌هاي دوستان.
4- امام باقر عليه السلام فرمود: خرج عليٌّ يسير بالناس حتي إذا كان بكربلاء علي ميلين أو ميل تقدم بين أيديهم حتي طاف بمكان يقال لها المقدفان، فقال: قتل فيها مائتا نبي ومائتا سبط كلهم شهداء، و مناخ ركاب و مصارع عشاق شهداء، لا يسبقهم من كان قبلهم و لا يلحقهم من بعدهم. «2»
بيرون شد علي عليه السلام با مردم مي رفت تا وقتي به كربلا دو يا يك ميل ماند، جلوتر رفت تا در مكاني كه آن را «مقدفان» مي گفتند، طواف نمود
(وچرخيد) و فرمود: در آن دويست پيغمبر كشته شدند و دويست سبط (پيامبر) همگي شان شهداء بودند و (اينجا) محل فرود آمدن و افتادن عاشقان شهداء است، نه مثل آنها قبلًا بوده و نه مانندشان بعداً خواهد بود.
5- علي عليه السلام اهل كوفه را خطاب كرد: كيف أنتم إذا نزل بكم ذرية نبيّكم فعمدتم إليه فقتلتموه؟ قالوا: معاذ اللّه لئن أتانا اللّه في ذلك لنبلونّ عذرا فقال عليه السلام:
هم أوردوه في الغرور و غررا*** أرادوا نجاة لا نجاة و لا عذر
چگونه مي شويد زماني كه نازل شود بر شما ذريه پيغمبرتان پس اورا قصد كرده و بكشيد؟! گفتند: پناه برخدا اگر آورد خدا (همچون روزي را) برما امتحان مي شويم از روي عذر، فرمود:
آنها وارد كردند اورا روي فريب و فريب كاري** اراده نجات كردند ولي نه نجاتي و نه عذري
6- إسماعيل بن صبيح از يحيي بن مساور عابد از إسماعيل بن زياد گفت: همانا علي عليه السلام به براء بن عازب فرمود: يا براء يقتل ابني الحسين عليه السلام و أنت حيّ لا تنصره فلما قتل الحسين عليه السلام كان البراء يقول: صدق و اللّه أمير المؤمنين عليه السلام و جعل يتلهف. «3»
اي براء كشته مي شود فرزندم حسين عليه السلام و تو زنده باشي

كمكش نكني، پس وقتي كه آن حضرت كشته شد، براء مي گفت: راست گفت به خدا قسم اميرمؤمنان عليه السلام و افسوس مي خورد.
7- در كتاب مسند موصلي روايت مي كند عبد اللّه بن يحيي از پدرش، وقتي اميرمؤمنان عليه السلام به صفين مي رفت برابر نينوي كه رسيد، ندا كرد: اصبر أبا عبد اللّه بشط الفرات، فقلت: و ماذا؟ فذكر مصرع الحسين عليه السلام بالطف. «1»
صبر كن اباعبداللّه كنار شط فرات، گفتم: جريان چيست؟! پس شهادت حسين عليه السلام را بيان نمود.
8- شرح نهج البلاغة: نصر بن مزاحم در كتاب صفين: با اسناد از هرثمة بن سليم گفت: با علي عليه السلام به صفين مي رفتيم، وقتي كه به كربلاء رسيديم براي ما نماز خواند سلام كه داد، از تربت كربلا برداشت و بو نمود و فرمود: واها لك يا تربة، ليحشرنّ منك قوم يدخلون الجنة بغير حساب، خوش به حالت اي تربت البته البته برانگيخته شود از تو قومي داخل بهشت مي شوند بدون حساب.
وقتي كه هرثمة از جنگ برگشت به خانمش جرداء بنت سمير- كه از شيعة علي عليه السلام بود- فرمايش حضرت را در كربلا بازگو كرد و گفت: آيا تعجب نمي كني از دوستت اباالحسن آخر او غيب را چه مي داند؟!
زنش گفت: اي مرد رها كن مرا امير مؤمنان نمي گويد: مگر حق (و واقعيت را).
وقتي كه عبيداللّه بن زياد لشكري كه به كربلا فرستاد من در ميان آنها بودم وقتي به حسين عليه السلام و أصحابش رسيدم شناختم منزلي را كه با علي عليه السلام فرود آمده بوديم بقعة اي را دستانش را بلند با تربت بلند كرده بود و گفته هايش به يادم آمد پس آمدنم را خوش نداشتم اسبم را حركت داده پيش حسين عليه السلام رفته سلام كردم و قضيه را كه در آن منزل از پدرش ديده و شنيده بودم گفتم؛
فقال الحسين عليه السلام: أمعنا أم علينا؟ حسين عليه السلام فرمود: آيا با مائي يابضرر ما؟
گفتم: اي فرزند رسول خدا نه باتو و نه برعليه تو من زن و بچه هايم را در (كوفه) گذاشته‌ام، برآنها مي ترسم از ابن زياد، حسين فرمود: فتولّ هرباً حتي لا تري مقتلنا،

فوالذي نفس حسين بيده لا يري اليوم مقتلنا أحد ثم لا يعيننا إلا دخل النار، قال: فأقبلت في الأرض أشتد هرباً حتي خفي عليّ مقتلهم. «1»
پس برگرد و فرار كن تا كشته شدن مارا نه بيني پس قسم به كسي كه جان حسين در دست اوست، نبيند امروز كشتارگاه ما را كسي و سپس به

ما كمك نكند، مگر اين كه داخل آتش خواهد شد، پس برگشته و در زمين با شدت فرار كردم تا برايم مقتل آنها پنهان ماند.
9- عروة البارقيآمد به سوي سعد بن وهب و سؤال كرد و گفت: حديثي كه به ما گفته بودي از علي بن أبي طالب عليه السلام گفت بلي: مخنف بن سليم مرا فرستاد بر علي عليه السلام هنگام توجهش بر صفين، پس آمدم به كربلاء ديدم با دستش اشاره كرده و مي گفت: اينجاست اينجاست مردي گفت: چيست آن اي امير مؤمنان؟ فرمود: ثقل لآل محمد صلّي اللّه عليه وآله ينزل ههنا، فويل لهم منكم و ويل‌لكم منهم، باري از آل محمد عليهم السلام اينجا فرود آيد پس واي بر آنها از شما و واي بر شما از آنها، مرد گفت: معناي اين كلام چيست اي اميرمؤمنان؟ فرمود: ويل لهم منكم: تقتلونهم، و ويل لكم منهم:
يدخلكم اللّه بقتلهم إلي النار. واي بر آنها از شما كه مي كشيد آنها را، و واي برشما از آنها، كه شما را خدا براي كشتن آنها به آتش داخل مي كند.
نصر گويد: اين كلام جور ديگر روايت شده است علي عليه السلام فرمود: فويل لكم منهم و ويل لكم عليهم، آن مرد گفت: أما ويل برما از آنها فهميديم اما ويل‌برما نسبت بر عليه آنها معنايش چيست؟ فرمود: ترونهم يقتلون لا تستطيعون نصرتهم. «2»
آنها را مي بنيد (و تماشا مي كنيد) كشته مي شوند اما توانائي ياري كردن به آنها را نداريد.
10- نصر گويد: و حديث كرد برما سعيد بن حكيم العبسي، از حسن بن كثير، از پدرش گفت: علي عليه السلام به كربلاء رسيد و ايستاد، گفته شد اي امير مؤمنان اينجا كربلاء است، پس فرمود: ذات كرب و بلاء، ثم أومأ بيده إلي مكان فقال: ههنا موضع رحالهم و مناخ ركابهم ثم أومأ بيده إلي مكان آخر فقال: ههنا مراق دمائهم، ثم مضي إلي ساباط. «3» اسلام فراتر از زمان، ص: 477
داراي سختي و بلاست سپس با دستش اشاره نمود به مكاني فرمود: اينجا محل بار گذاردن و خوابيدن مركبهاي آنهاست دوباره به ديگر جا اشاره نمود و فرمود: اينجا محل ريخته شدن خونهاي آنهاست سپس حركت كرد به سوي ساباط (مداين).
با توجه به روايات فوق، مشخص مي شود كه آينده از نظر زمان و مكان، در جلوي چشم اين بزرگان بوده است كه هيچ گونه ابهامي براي آنها، وجود نداشته است كه با اين ريزه كاري ها سخن گفته اند

60- كرمان

60- كرمان رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: كه همانا در اطراف كرمان دجال نزول مي كند با هشتاد هزار لشكر كه صورتهايشان مانند سپر چكش خورده و لباسشان پوستين و نعلين هايشان از مواست. «1»
البته لغت دجال به دروغ گو اطلاق مي شود يعني دروغگوياني با اين مشخصات كه همان مشخصات بنوقنطوراء يا مغول است كه لشكر كشي كرده و به آنجا مي رسد.
و فرمود: ساعت (ظهور) برپا نشود تا وقتي كه باخوز و كرمان جنگ نمائيد گروهي از عجم كه صورت‌هاي سرخ و بيني هاي پهن و چشمان كوچك دارند و صورتشان مانند سپر چكش خورده و نعال (كفششان) از مو است. «2

61- كعبه 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: كعبه را يك نفر حبشي كه ساق‌هاي كوچك دارد: خراب مي نمايد. «3»
2- و فرمود: گويا مي بينم كسي را كه پيش سرش مو ندارد و دندان هايش از هم فاصله دارد: روي كعبه نشسته و آن را، خراب مي كند. «4»
اسلام فراتر از زمان، ص: 478
روايات مربوطه در فصل حبشه گذشت

62- كلاه رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: وقتي كه كلاه‌هاي ترك تركي (يا كلاه‌هاي مشترك) ظاهر شد زنا (رياء) ظاهر مي شود. «1

63- كوفه 1- اميرمؤمنان عليه السلام ضمن خطبةالبيان فرمود: «اي واي بر اين كوفان شما و آنچه كه به آن حلول مي كند از سفياني در آن زمان، مي آيد به آن از ناحيه «هجر» با اسبان سبقت گيرنده كه به آنها سوار شوند شيران هولناك و ببران ترسناك، ... «2»
تفصيلاً در بخش 8 پيشگوئي‌هاي گوناگون گذشت.
2- مفضل گفت: اي آقاي من پس دركجا مي شود خانه مهدي و مجتمع مؤمنان؟
فرمود: دار ملكه الكوفة، و مجلس حكمه جامعها، و بيت ماله و مقسم غنائم المسلمين مسجد السهلة، و موضع خلواته الذكوات البيض من الغريين. قال المفضل: يا مولاي كل المؤمنين يكونون بالكوفة؟ قال: إي واللّه لا يبقي مؤمن إلا كان بها أو حواليها، و ليبلغن مجالة فرس منها ألفي درهم وليودّنّ أكثر الناس أنه اشتري شبرا من أرض السبع بشبر من ذهب، و السبع خطة من خطط همدان، و ليصيرن الكوفة أربعة وخمسين ميلا وليجاورن قصورها كربلا، و ليصيرن اللّه كربلاء معقلا و مقاماً تختلف فيه الملائكة و المؤمنون و ليكونن لها شأن من الشأن، و ليكونن فيها من البركات ما لو وقف مؤمن و دعا ربه بدعوة لأعطاه اللّه بدعوته الواحدة مثل ملك الدنيا ألف مرة. «3»
پايتختش كوفه و محل قضاوتش مسجد كوفه و خزانه مال و محل تقسيم غنايم، مسجد سهله و خوابگاهش ذكوات بيض غريين.
مفضل گفت: اي مولاي من تمامي مؤمنان در كوفه مي شوند؟ فرمود بلي واللّه نماند مؤمني مگر اين كه در كوفه يا اطراف كوفه مي شوند و به اندازه خوابيدن اسب دو
اسلام فراتر از زمان، ص: 479
هزار درهم و خيلي از مردم دوست دارند يك وجب از زمينهاي سبع را به يك وجب طلا بخرد وسبع تكه‌اي از محله همدانيين است و كوفه پنجاه وچهارميل مي شود و با قصرهايش همسايه كربلا مي گردد خداوند كربلا را قرار گاه و مقام آمد و شد فرشتگان و مؤمنان قرار مي دهد و مي شود كربلا را مقامي از مقام ها و البته مي شود در آن بركت ها بطوري كه اگر مؤمني بايستد و بخواند خدا را با دعائي، عطا نمايد خداوند به يك دعوتش هزار مرتبه مثل ملك دنيا را عطا فرمايد.
3- «كأنّي بك ياكوفه تمدّين مدّالأديم العكاظي تعركين بالنّوازل و تركبين بالزلازل و انّي لأعلم أنّه ما أراد جبّار سوئاً الّاابتلاه اللّه بشاغل و رماه بقاتل». «1»

گويا مي بينم ترا اي كوفه كشيده (وكوبيده) مي شوي مانند كشيده شدن (و كوبيده شدن) پوست عكاظي و ماليده مي شوي با بلايا و گرفتار زلزله ها شوي البته من مي دانم هر ستمگري ترا با قصد بد اراده نمايد مگر اين كه خداوند اورا بريك چيز مشغول كننده مبتلا سازد و بر او پرتاب مي كند قاتلي را.
4- علي عليه السلام فرمود: أما إنكم ستلقون بعدي ثلاثاً، ذلًّا شاملًا، و سيفاً قاتلا، و أثرة يتخذها الظالمون عليكم سنة، فستذكروني عند تلك الحالات، فتمنون لو رأيتموني ونصرتموني و أهرقتم دماءكم دون دمي، فلا يبعد اللّه إلا من ظلم. «2»
آگاه باش شما بزودي بعد از من ملاقات مي كنيد سه چيز را، ذلّت فراگير و شمشير كشنده و گرفتاري كه ستمگران براي شما رسم قرار مي دهند، پس به زودي مرا به ياد مي آوريد نزد آن حالات (كه به شما رو آورد) پس آرزو مي كنيد كاش مرا مي ديديد و مرا ياري مي كرديد و خون تان را پيش پاي من مي ريختيد پس دور نكند خدا مگر كسي را كه ظلم نمود.
اتّصال كوفه به حيرة
اميرمؤمنان عليه السلام بيرون رفت به سوي حيره پس فرمود: «ليتّصلنّ هذه بهذه و أومأبيده الي الكوفة و الحيرة حتّي يباع الذّراع فيما بينهما بدنانير». «3»
البته متصل مي شود اين به اين و بادستش اشاره كرد به كوفه و حيره، تا (جائي كه) فروخته شود مابين آنها يك
اسلام فراتر از زمان، ص: 480
ذراع به دينارها

64- لبنان

64- لبنان اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: بلاها به اطراف لبنان وارد شود: پس چه بسا كشته شده‌اي در بيابان بي آب و علف: و اسيراني در جانب نهر، پس در آنجا گريه‌هاي بلندي شنيده شود و ترسها با آنان رفيق گردد. «1»

بنازم به اين علم غيب خدا دادي كه قبلًا به لبنان چه گذشته و در آينده چه خواهد گذشت نمي دانيم اما در زمان خود ما: صهيونيست هاي غاصب: براي لبناني ها بلاي خانمانسوز و مستمرّ است كه پايانش را خدا داند ولي مصداق و تحقق اين حديث: به وضوح ديده مي شود و ترس براي آنها رفيق و يار ديرينه شده تا روزي كه با دست بندگان «اولي بأس شديد فجاسوا خلال الدّيار» «2»

از صفحه روزگار محو شوند انشاءاللَّه

65- مسجد ساحل عدن

65- مسجد ساحل عدن از أبي بصير از يكي از صادقين عليهما السلام فرمود: قومي اراده كردند مسجدي را در ساحل عدن، بنا كنند، هرقدر ساختند فروريخت، پس نوشته‌اي به أبابكر آوردند (و كسب تكليف كردند) گفت بنا را از نو بسازيد و محكم كاري نمائيد، كردند و بازهم ويران شد پس برگشتند (و قضيه را گفتند) پس به مردم سخنراني كرد و آنها را قسم داد اگر كسي سرّ اين را مي داند بگويد، علي عليه السلام فرمود: احفروا في ميمنة القبلة و ميسرتها فإنه يظهر لكم قبران عليهما كوبة، مكتوب عليها «أنا رضوي واختي حيا ابنتا تبع، لا نشرك باللّه شيئا» فاغسلوهما و كفّنوهما و صلّوا وادفنوهما، ثم ابنوا مسجدكم فإنه يقوم بناؤه، ففعلوا فكان كذا فقام البناء. «3»
راست و چپ قبله را بكنيد پس ظاهر مي شود براي شما دوقبر (براي دونفر) كه بر آنها نوشته‌اي هست (ونوشته اين است)
«من نامم رضوي و خواهرم حيا دختران تبع (پادشاه يمنيم) به خدا شريك قرار نمي دهيم» آن دو را غسل دهيد و كفن كنيد و دفن نمائيد.
اسلام فراتر از زمان، ص: 481
سپس مسجد را بنا نمائيد بنايش مي ماند، پس اين كار را كردند و بنا ايستاد.
به محتواي حديث دقت نمائيد اميرمؤمنان عليه السلام در مسجد مدينه اسرار نهفته آن مكان را از زير زمين آشكار مي سازد و مردم يمن را آگاه مي نمايد و راه درست و صحيح را راهنمائي مي فرمايد و به مقصودشان مي رساند. (جانم به قربانت اي مظلوم تاريخ)

66- مدينه آخرين شهر ويران شده اسلام!!
1- ابي هريرة از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «آخرقرية من قري الإسلام خراباً المدينة». «1»
آخرين شهري از شهرهاي اسلام كه ويران مي گردد، مدينه است.
مدينه چهل سال قبل از قيامت خراب خواهد شد. «2»
در مدينه سه زلزله خواهد شد بطوري كه هرمنافق و كافري از آن بيرون رود (و از ترس فرار نمايد). «3»
2- برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه مردم از مدينه به شام روند براي صحت و عافيت (هوا خوري و تغيير آب و هوا). «4»
3- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: بيايد برمدينه زماني كه از آنجا به اطراف عالم بروند و طلب كنند رزق واسع و خوشگذراني را: به مقصود هم مي رسند پس بر مي گردند به سوي كسان خود و آنها را هم دعوت به خوشي نمايند وحال آنكه مدينه براي
اسلام فراتر از زمان، ص: 482
آنان بهتر است اگر بدانند، و بدرستي كه مدينه مانند كوره آهنگران است: وباء و دجال نزديك آن نشود و ملائكه، حراست كنند. «1»
4- عمربن خطاب گويد: شنيدم رسول خدا صلي الله عليه و آله مي گفت: «ليسيرنّ الرّاكب في جنبات المدينة ثمّ ليقولنّ: لقد كان في هذا حاضر من المؤمنين كثير». «2»
البته سواره در اطراف مدينه مي گردد و سپس مي گويد: بتحقيق (روزي) در اينجا از مؤمنان زياد حضور داشتند.
5- سهل بن حنيف گويد: شنيدم رسول خدا صلي الله عليه و آله در حالي كه از بعضي خانه هايش بيرون آمده بود و ردايش در زمين كشيده مي شد و مي فرمود: «سيبلغ البناء سلعاً ثمّ يأتي علي المدينة يمرّ السّفر علي بعض أقطارها فيقول قد كانت هذه مرّةً عامرة من طول الزّمان و عفو الأثر». «3»
به زودي بنا به (كوه) سلع مي رسد سپس مي آيد بر مدينه (زماني) مرور مي كند مسافر به بعض محل هايش پس مي گويد: بتحقيق روزي يك بار اينجا آباد بود و لي (حالا) آثارش از بين رفته است

67- مصر 1- ابن عمر گويد: به خدا قسم من مي دانم آن سببي كه شما را از مصر بيرون مي كند راوي گفت: مارا از آن بيرون مي كنند؟! آيا دشمن است؟ گفت: خيربلكه (رود) نيل شماست كه مي خشكد و قطره‌اي باقي نمي ماند و يك تپه ريگ شود. «4»
2- چون پرچم‌هاي زرد داخل مصر شده و برآن غلبه كردند و روي منبر آن نشتند:
اسلام فراتر از زمان، ص: 483
بايد اهل شام براي خود در زمين سوراخي پيدا كنند بجهت آن كه آن بلا است. «1»
و روايات ديگر كه از آوردنش صرف نظر كرديم

68- مغرب قرطبي نقل مي كند، كه مغرب هرج و مرج و ترسناك شود و گرسنگي و گراني بر ايشان غالب آيد و فتنه زياد باشد و مردم همديگر را مي خورند، پس آن وقت است كه مردي از اقصي خروج كند از اولاد فاطمه دختر رسول خدا باشد و اوست مهدي در آخر زمان. «2

69- نجف امام باقر عليه السلام فرمود: اذا جفّ بحر النجف و مضي عليه مأة سنة فارتقبوا رجلًا قيل و من هو يابن رسول اللّه قال ميم وحاء و ميم ودال يعني بذلك محمد بن العسكري عليهما السلام. «3»
وقتي كه درياي نجف خشك شد و يك صد سال برآن گذشت منتظر مردي باشيد، گفته شد او كيست اي فرزند رسول خدا؟!، فرمود: م ح م د يعني محمدبن حسن عسكري عليهما السلام

70- منا عبداللَّه‌بن عمر گويد: كه مردم باهم حج روند و باهم عرفه را درك كنند چون به منابرسند مانند كسي كه سگ ديوانه اورا گزيده باشد ديوانه شوند و بجان هم بيفتند و باهم بجنگند به طوري كه گردنه (جمرة) خون بگيرد پس پناهنده مي شوند به كسي كه بهتر از آنها باشد و او صورت خود را به كعبه چسبانيده گريه مي كند مثل اين كه اشك چشمانش را مي بينم: پس بگويند بشتاب به سوي ما تا بيعت نمائيم:
بفرمايد واي بر شما چه قدر عهد كرديد و عهد خود را شكستيد و چه قدر خوني كه ريختيد؟! پس با كراهت بيعت پذيرد، شما اگر اورا درك كرديد با او بيعت نمائيد كه
اسلام فراتر از زمان، ص: 484
اوست مهدي در زمين و اوست مهدي در آسمان. «1

71- نيشابور

71- نيشابور علي عليه السلام فرمود: مردم نيشابور به دست رعد و برق و صاعقه نابود گردند و آن شهر چنان ويران شود كه هرگز آباداني نبيند. «2» (معلوم نيست اين بلايا از بمب اتم و جز آن از تسليحات نظامي، به وجود مي آيد يا بطور طبيعي خدا مي داند!)

72 واسط 1- فرمود: در واسط بايد بسياري هلاك شوند. «3»
2- واي بر واسط مثل اين كه نظر مي كنم به واسط و نمانده در آن كسي كه خبر بدهد و در آن وقت خروج سفياني است. «4

73- واقعه حرّه ايوب بن بشير گويد: همانا رسول خدا صلي الله عليه و آله در سفري از سفرهايش به «حرّة زهرة» گذشت و ايستاد و استرجاع نمود، اصحاب نا راحت شدند گمان كردند راجع به اين سفر است عمر گفت: چه ديدي اي رسول خدا فرمود: (اين استرجاع) مربوط به اين سفر شما نيست گفتند: پس چيست آن اي رسول خدا؟! فرمود: «يقتل بهذه الحرّة خيار أمّتي بعد أصحابي» «5»
در اين مكان (حره) بهترين امتم بعد از اصحابم كشته خواهند شد واقعه حرّة در تاريخ ها مشهوراست كه بادستور يزيد قتل عام شدن

بخش 11 پيشگوئي و اخبار در باره‌اشخاص

اشاره

بخش 11 پيشگوئي و اخبار در باره‌اشخاص در اين بخش دسته‌اي از پيشگوئي‌هاي بزرگان، در باره اشخاص را مي آوريم، شرح و توضيح و قضاوت در باره آنها را، به عهده خود خوانندگان عزيز مي گذاريم

1- رسول خدا صلي الله عليه و آله به اميرمؤمنان عليه السلام

1- رسول خدا صلي الله عليه و آله به اميرمؤمنان عليه السلام 1- فرمود: «واللّه لتقتلنّ بأرض العراق و تدفن فيها» «1»
به خدا در عراق كشته مي شوي و در آنجا هم دفن مي شوي.
مي بينيم باچه لحن قاطعانه با لام و نون تأكيد، مي فرمايد و بعد از سي سال واندي، گفته هايش به واقعيت مي رسد.
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله به اميرمؤمنان فرمود: «ثمّ أرض كوفان فشرّفها بقبرك ياعلي ... ياعلي تقبر بظاهرها» «2»
سپس زمين كوفه پس آن را باقبر تو شرافت داد اي علي ... اي علي دركنار كوفه به خاك سپرده مي شوي

2- رسول خدا صلي الله عليه و آله به دخترش فاطمة عليها السلام 1- فرمود: «أنت أوّل أهل بيتي لحاقاً بي» «3»
تو نخستين اهل بيت مني كه به من مي ملحق شوي!.
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله به دخترش فاطمة عليها السلام فرمود: «لاتبكين فإنّكِ لاتمكثين بعدي الّا
اسلام فراتر از زمان، ص: 488
اثنين و سبعين و نصف يوم حتّي تلحقي بي و لا تلحقي بي حتّي تتحفي بثمار الجنّة» «1»
گريه نكن چون تو بعد از من نمي ماني مگر هفتاد و دو روز و نيم تا به من ملحق مي شوي و به من نمي رسي تا از ميوه‌هاي بهشتي تحفه‌ات دهند.
3- اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: در حالي كه من و فاطمه و حسن و حسين نزد رسول خدا صلي الله عليه و آله بوديم به ما متوجه شد و فرمود: «أبكي ممّا يصنع بكم بعدي! فقلت: و ماذاك يارسول اللّه؟! قال: أبكي من ضربتك علي القرن و لطم فاطمة علي خدّها و طعنة الحسن في الفخذ و السّمّ الّذي يسقي و قتل الحسين». «2»
مي گريم بر چيزهائي كه بعد از من باشما رفتار مي نمايند، من گفتم: آن چيست اي رسول خدا؟ فرمود: گريه مي كنم بر ضربتي كه به فرق سرت مي خورد و سيلي كه به صورت دخترم فاطمه و ضربتي كه بر ران حسن و زهري كه به او مي خورانند و بركشته شدن حسين.
به محتواي روايت دقت نمائيد و پيش آمدن تمامي مذكورات را موبمو درتاريخ بخوانيد

3- حسنين عليهما السلام

3- حسنين عليهما السلام در مورد شهادت حسنين عليهما السلام روايات فراوان آمده است كه به تعدا كم آنها اكتفاء مينمائيم.
اميرمؤمنان عليه السلام درذيل حديثي فرمود: «سيقتلون ولديّ هذين الحسن و الحسين» «3»
به زودي مي كشند اين دو فرزندم حسن و حسين را

4- امام حسن عليه السلام

4- امام حسن عليه السلام رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «انّ ابني هذا سيصلح اللّه عزّ و جلّ به بين فئتين من المسلمين» «1»
همانا اين پسرم به زودي خداي عزّ و جلّ با او ميان دو گروه از مسلمان ها را اصلاح نمايد

5- امام حسين عليه السلام 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: يقتل حسين بن علي علي رأس ستّين من مهاجرتي» «2»
كشته مي شود حسين بن علي در سر شصت سال بعد از هجرت من.
(دقيقاً همان سال قضيه كربلا واقع شد).
2- ميثم تمار مي گويد: «واللّه لتقتلنّ هذه الأمّة ابن نبيّها في المحرّم لعشر مضين منه و ليتّخذنّ أعداءاللّه ذالك اليوم يوم بركة» «3»
به خدا قسم البته البته اين امت فرزند دختر پيغمبرشان را خواهند كشت در محرم ده روز گذشته از آن البته دشمنان خدا آن روز را روز بركت (و عيد) خواهند گرفت.
3- اميرمؤمنان عليه السلام در ذيل حديثي، به فرزندش حسين اشاره كرد و فرمود: «أما انّ هذا سيقتل و تبكي عليه السماء و الأرض» «4»
آگاه باش همانا اين (حسين) به زودي كشته مي شود و بر او مي گريد آسمان و زمين.
4- ام سلمة گويد: داخل شد حسين عليه السلام بر نبي صلي الله عليه و آله و من دَمِ دَر نشسته بودم،
اسلام فراترِ از زمان، ص: 490
كنجكاو شدم ديدم در كف دست نبي صلي الله عليه و آله چيزي است كه آن را مي چرخاند واو خوابيده بود در روي شكم او، پس گفتم: اي رسول خدا پنهاني نگاه كردم ديدم چيزي در دست مي گرداني و بچه روي شكمت به خواب رفته و اشك چشمانت سرازير مي شد؟! فرمود:
إن جبرئيل أتاني بالتربة التي يقتل عليها فأخبرني أنّ أمّتي يقتلونه. «1»
جبرئيل براي من آورد تربتي را كه (حسين) بر آن كشته خ. اهد شد، پس به من خبر داد كه امت من او را مي كشند!.
در مورد شهادت امام حسين عليه السلام و محل شهادت آن حضرت روايات زياد از رسول خدا صلي الله عليه و آله و اميرمؤمنان عليه السلام با تفصيل و مختصر وارد شده است كه بعضي از آن هارا در بخش اماكن فصل «كربلا» آورده‌ام و تفصيل آنرا به محل هايش ارجاع مي نمايم

6- امام سجّاد عليه السلام 1- بعد از آنكه شاهزاده شهربانو باتشريفات خاص در مسجد رسول خدا صلي الله عليه و آله دست به سر امام حسين عليه السلام گذاشت اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: «يا أبا عبداللّه ليلدنّ لك منها غلام؛ خير أهل الأرض» «2»
اي اباعبداللّه البته البته او (شهربانو) مي زايد براي تو پسري بهترين اهل زمين را.
2- ابي الزبير گويد: نزد جابر بوديم گفت: نزد رسول خدا صلي الله عليه و آله بودم حسين بن علي عليهما السلام داخل شد او را به خود چسبانيد و بوسيد و كنار خود نشانيد و فرمود: «يولد لإبني هذا ابن يقال له عليّ اذاكان يوم القيامة نادا مناد من بطنان العرش، ليقم سيّدالعابدين فيقوم هو» «3»
به اين پسرم متولد شود پسري كه او را علي گويند، زماني
اسلام فراتر از زمان، ص: 491
كه روز قيامت باشد، منادي از نزد عرش ندا كند، حتماً آقاي خدا پرستان بلند شود، او بلند مي شود

7- امام باقر عليه السلام

7- امام باقر عليه السلام ابي الزبير گويد: نزد جابر بوديم كه علي بن حسين عليهما السلام داخل شد و با او بود پسرش جابر گفت: باتو چه كسي هست اي فرزند رسول خدا؟! فرمود: فرزندم محمد، جابر اورا به خود چسباند و گريست سپس گفت: اجلم نزديك شد اي محمد، رسول خدا به تو سلام رساند، از او پرسيد جريان چيست؟ عرض كرد: نزد رسول خدا صلي الله عليه و آله بودم حسين بن علي عليهما السلام داخل شد اورا به خود چسبانيد و بوسيد و كنار خود نشانيد و فرمود: «يولد لإبني هذا ابن يقال له عليّ اذاكان يوم القيامة نادا مناد من بطنان العرش، ليقم سيّدالعابدين فيقوم علي بن الحسين، و يولد لعلي بن الحسين ابن يقال له محمد، اذا رأيته يا جابر فاقرأه منّي السّلام، ياجابر، اعلم انّ المهدي من وُلده، واعلم ياجابر أنّ بقائك بعده قليل» «1»
به اين پسرم متولد شود پسري كه او را علي گويند، زماني كه روز قيامت باشد، منادي از نزد عرش ندا كند، حتماً آقاي خدا پرستان بلند شود، او بلند شود، و براي علي بن حسين فرزندي متولد شود به او محمد گفته شود، اي جابر هر وقت اورا ديدي از من به او سلام برسان، اي جابر بدان مهدي از اولاد اوست و بدان اي جابر زنده بودن تو بعد از ديدن او، كوتاه خواهد بود

8- امام صادق عليه السلام

8- امام صادق عليه السلام از ابي حمزه ثمالي از ميثم تمار از جابر بن عبداللّه انصاري روايت مي كند كه رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «اذا ولد جعفر بن محمد بن علي بن الحسين: فسمّوه جعفرالصادق، فانّه اسلام فراتر از زمان، ص: 492
يولد من ولده ولد يقال له جعفر الكذّاب ويل له من جرأته عليّ، و بغيه علي أخيه صاحب الحق و امام الخلق، و مهديّ أهل بيتي، فلأجل ذالك سمّي جعفر الصّادق ..» «1»
وقتي كه جعفربن محمد بن علي بن حسين به دنيا آمد او را جعفر صادق بناميد، زيرا از اولاد او فرزندي به دنيا مي آيد كه او را جعفر كذّاب نامند واي بر جرئت او برمن، و دشمني او با برادرش صاحب حق و امام خلق و مهدي اهل بيت من، پس به اين خاطر جعفر صادق ناميده شد

9- امام رضا عليه السلام 1- امام صادق از پدران بزرگوارش عليهم السلام از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «ستدفن بضعة منّي (بأرض) خراسان لا يزورها مؤمن الّا أوجب اللّه له الجنّة و حرّم جسده علي النّار». «2»
به زودي پاره‌اي از تن من در سرزمين خراسان دفن مي شود، زيارت نمي كند او را مؤمني مگر اين كه خداوند واجب مي كند براو بهشت و حرام مي كند جسد اورا برآتش.
2- محمد بن سنان گويد: در دوران هارون به ابي الحسن الرّضاء عليه السلام گفتم: خودت را براي جانشيني پدرت، شهرت دادي (و به سر زبان ها انداختي) در حالي كه از شمشير هارون خون ميريزد!؛
فرمود: مرا رسول خدا صلي الله عليه و آله جري كرده كه اگر ابوجهل از سر من موئي بگيرد: شاهد باشيد من پيغمبر نيستم و من هم مي گويم: «ان أخذ هارون من رأسي شعرة فاشهدوا أنّي لست بامامٍ». «3» اگر هارون يك مو از سر من بگيرد، پس شاهد باشيد كه من امام

نيستم
لحن روايت را ببين چه قاطعانه حرف مي زند، اين گونه قاطعانه سخن گفتن شيمه پرورش يافتگان تشكيلات آسماني و دست پرورده امين وحي الهي است.
چندين روايت در اين مورد آمده است كه شيعيان از حضرت نگران بودند كه هارون برعليه آن حضرت اقدامي نمايد: در جلسه‌هاي مختلف با عبارات گوناگون: به آنها اطمينان داد كه از طرف هارون آسيبي به آن حضرت نخواهد رسيد و اين طور هم بود كه هارون مُرد و موفق به صدمه زدن امام نشد ولي فرزند نابكارش مأمون آن حضرت را شهيد كرد كه خود حضرت براي شيعيان خاص خود روشن نموده بود كه در اين باره به يك روايت دقت نمائيد.
3- احمدبن عمر حلّال گويد: به امام رضا عليه السلام گفتم: من برايت از هارون مي ترسم، فرمود: «ليس عليّ بأس منه» از اوبرايم ترسي (وخطري) نيست «1»
4- اسحاق بن حماد گويد: مأمون مجالسي منعقد مي كرد و مخالفين اهل بيت را گرد هم مي آورد و در باره ولايت اميرمؤمنان عليه السلام و تفضيل آن حضرت به تمام اصحاب گفتگومي كردند كه مي خواست با اين كارش نظر حضرت امام رضا عليه السلام را جلب نمايد و حضرت به اصحاب

مورد وثوقش مي فرمود: «لاتغترّوا منه بقوله، فما يقتلني واللّه غيره، و لكنّه لابدّ لي من الصّبر حتّي يبلغ الكتاب أجله». «2»
فريب گفتار او (مأمون) را نخوريد، به خدا قسم مرا غير از او، كس ديگر نمي كشد ولكن بناچار بايد صبر نمايم تا مدت نوشته شده (و سرنوشت) به سر آيد

10- اباذر 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله در مسير جنگ تبوك فرمود: «مرحباً بأبي ذرّ يمشي وحده و يموت
اسلام فراتر از زمان، ص: 494
وحده و يبعث وحده» «1»
خوش به حال ابي ذر تنها راه مي رود و تنها مي ميرد و تنها برانگيخته مي شود (به محشر).
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «مالي أراك لقّاً بقّاً؟ كيف بك اذا أخرجوك من المدينة؟ قال آتي الأرض المقدسة قال: فكيف بك اذا أخرجوك منها؟! قال: آتي المدينة قال كيف بك اذا أخرجوك منها؟» «2»
چه شده ترا مي بينم تق ولق؟ چگونه مي شود حال تو زماني كه ترا بيرون مي كنند از مدينه؟ گفت: مي روم به سر زمين مقدس (مكه)، فرمود: چگونه شود ترا از آنجاهم بيرون نمايند، گفت: به مدينه مي آيم، فرمود: چه گونه مي شوي از آنجا هم بيرونت نمايند ...
3- در روايت ديگر فرمود: اي اباذر چگونه مي شود حالت وقتي به تو گفته شود كدام شهرها برايت دوست داشتني تراست كه آنجا باشي؟ پس مي گوئي حرم خدا و حرم رسول خدا (مكه)، خدا را مي پرستم تا مرگم فرا رسد، پس گفته مي شود لا و لا كرامة لك نه براي تو كرامتي نيست؛
مي گوئي، پس مدينه حرم رسول خدا، گفته مي شود لا و كرامةلك
سپس گفته شود كداميك از شهرها بدت مي آيد كه در آن نباشي؟ مي گوئي «ربذه» كه در آن مسلمان نبودم پس گفته مي شود، برو به آنجا. «3»
تمام اين قضايا به وقوع پيوست و اباذر، با تفصيلي كه حضرت فرموده بود، در
اسلام فراتر از زمان، ص: 495
«ربذه» غريبانه از دنيا رفت و يك دخترش ماند كه كاروان حجاج كوفه به آنجا رسيد و اعضاي كاروانيان كه از بزرگان كوفه مانند مالك اشتر و غيره تشكيل يافته بود، كفن او را مشتركاً تهيه كرده و بااحترام تام در همان بيابان، به خاك سپردند رضي اللّه عنه و أرضاه

11- ابو خالد كابلي

11- ابو خالد كابلي ابو خالد كابلي گويد: من به امامت محمد حنفية قائل بودم تا اين كه يحيي بن ام طويل مرا ملاقات كرد و دعوت نمود پيش امام علي بن حسين عليهما السلام بروم، من امتناع نمودم، گفت: چه ضرر دارد يك بار هم كه شده پيش اوبروي، با او رفتم به درِخانه كه رسيدم از درون خانه صدا زد «ياكنكر أدخل» اين نامي بود كه مادرم به من گذاشته بود، جز من و مادرم كسي از آن خبر نداشت كه امام مرا با آن نام صدا زد و داخل شدم و به امامتش معتقد گشتم و خدا مرا هدايت نمود. «1

12- أبوموسي أشعري

12- أبوموسي أشعري ابي مريم گويد: شنيدم عمّار بن ياسر مي گفت: اي ابو موسي ترا به خدا، آيا نشنيدي رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «هركس به من عمداً دروغ گويد مقعدش از آتش پرشود؟!» پس من از تو مي پرسم از حديثي اگر راست گفتي هيچ، وگرنه از اصحاب رسول خدا صلي الله عليه و آله كساني را به سويت مي فرستم كه يادت بياورند سپس ترا بخدا قسمت مي دهم آيا رسول خدا صلي الله عليه و آله با آن گفتارش شخص تورا قصد نكرد؟! كه فرمود: «انّها ستكون فتنة في أمّتي، أنت يا أبا موسي فيها نائم خير منك قاعداً، و قاعد خير منك قائماً، و قائماً خير منك ماشياً» «2»

همانا به زودي مي شود فتنه‌اي در امت من، تو اي ابوموسي در آن فتنه، خوابيدنت برايت خوب است از نشستنت و نشستنت بهتر از ايستادنت و ايستادنت برايت بهتر از راه رفتنت است.

اسلام فراتر از زمان، ص: 496

اما ابوموسي آن كلمه را اين گونه نقل كرد «النائم فيها خير من القاعد ...» سخن را وارونه كرد كه هم خود را از مصداق اين روايت كنار كشيد و هم گروه زيادي را از كمك نمودن به علي عليه السلام بازداشت، كه عمّار را به خشم آورد و آن تهديد را نمود

13- ابن ملجم بعد از كشته شدن عثمان، مردم به أمير مؤمنان عليه السلام بيعت كردند، حضرت نامه‌اي به حاكم يمن بنام «حبيب بن منتجب» كه از طرف عثمان در آنجا مشغول بود، نوشت و سمت اورا تثبيت نمود و از او خواست بعد از قرائت نامه، به مردم يمن، ده نفر از نخبگان آن نواحي را به حضور امام بفرستد
مردم يمن از خوشحالي بخلافت رسيدن حضرت، اشك شوق ريختند و ده نفرشان را اعزام نمودند و به خدمت امام شرفياب شدند همگي اظهار وفاداري و اخلاص نمودند؛ در ميان آنها جواني با كلمات پر شور و جالب از امام تعريف و تمجيد كرد و اشعاري درمدح حضرت خواند و گفت: سلام برتو باد اي امام عادل و بدر تمام و ليث همام و بطل ضرغام و فارس قمقام وو .. آن قدر از اين كلمات گفت: حضرت از گفتار و كيفيّت بيان او خوشش آمد و سر مباركش را بلند كرد و پرسيد نامت چيست اي جوان؟ جواب داد: اسم من عبدالرحمن است فرمود: پدرت گفت: ابن ملجم مرادي فرمود: أمراديّ أنت؟! قال: نعم يا أمير المؤمنين آيا مرادي هستي؟ بلي اي اميرمؤمنان فرمود: انّاللّه و انّااليه راجعون و لا حول ولا قوّة الّا باللّه العليّ العظيم؛
حضرت مكرر دستان مباركش را بهم مي سائيد و آنكلمات را تكرار مي‌نمود، امام از او پرسيد آيا يادت هست كه در بچه‌گي دايه يهودية داشتي هر وقت گريه مي‌كردي به پهلو و صورت تو ميزد و مي‌گفت: ساكت شو، تواز عاقر ناقه صالح شقي‌تري! بزودي جنايت بزرگي رابار مي‌آوري و بغضب خدا گرفتار شده و به سوي آتش جهنم خواهي رفت! گفت: بلي اي امير مؤمنين اما من تورا و دوستدارانت را دوست دارم فرمود: به خدا قسم حرف حق زدم و حق شنيده‌ام. «1»
اسلام فراتر از زمان، ص: 497
در موارد گوناگون اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: ابن ملجم قاتل من است تا اين كه روزي فرمود: «أما هذا قاتلي» گفته شد چه مانع است تو او را بكشي؟! فرمود: انّه لم يقتلني بعد» «1» او هنوز مرا نكشته است (تا قصاص قبل از جنايت كنم) وانگهي پس بعد كهِ مرا مي كشد.
روزي از حضرت سؤال نمود كه شما براي من بيش از ديگران توجه داري و اسبت را به من دادي و از حقوق خودت براي من كمك مي كني؟ فرمود: چون تو قاتل مني!! باتعجب و شگفتي گفت: آقا من دستم بشكند اگر اين كار را بكنم، ولي گذر زمان مسئله را به حقيقت و واقعيت رساند.

حال اي عزيزان، سؤال اين است كه آيا اين علوم غيبي جز از منبع وحي آسماني، از كجا به او تعليم داده شده و تراوش نموده بود؟!

14- اخبار از كيفيت شهادت كميل ! 1- از اميرمؤمنان عليه السلام روايت شده است: أنّه يمشي في خارج الكوفة معه كميل بن زياد حتّي وصل الي موضع فوقف فيه و قال: ياكميل بن زياد! هاهنا موضع قبرك ثمّ أشار بيده المباركة يميناً و شمالًا و قال ستبني من هاهنا و هاهنا دور و قصور ما من بيت في ذلك الزّمان الّا و فيه شيطاناً أريل. «2»
همانا حضرت درخارج كوفه راه مي رفت و كميل فرزند زياد نخعي هم با او بود تا اين كه به محلي رسيدند: حضرت در آن محل ايستاد و فرمود: اي كميل پسر زياد! اينجا موضع قبر تواست سپس با دست مباركش به راست و چپ اشاره نمود و فرمود: به زودي از اينجا تا اينجا خانه ها و قصرهائي ساخته مي شود كه «خانه‌اي نيست در آن زمان مگر اين كه در آن شيطان أريل خواهد بود» در بخش 14 در فصل اخبار از راديو و تلويزيون درباره اين حديث
اسلام فراتر از زمان، ص: 498
سخني داريم حتماً آن را بخوانيد.
2- جرير از مغيره روايت مي كند وقتي كه حجاج به امارت رسيد كميل بن زياد را طلبيد و او هم فرار نمود تا اين كه حجاج طايفه او را از عطايش (و از بيت المال) محروم كرد: وقتي كه كميل اين را ديد گفت: من يك پيرمرد كهنسال هستم و عمرم به آخر رسيده است: سزاوار نيست قوم (و قبيله) خودم را از عطاياي آنها محروم نمايم؛
از (مخفي گاهش) بيرون آمد و دستش را در دست حجاج گذاشت: هنگامي كه او را ديد گفت: من دوست داشتم به تو دست يابم!؛
كميل به او فرمود: «لاتصرف عليّ أنيابك و لا تهدّم عليّ فو اللَّه مابقي من عمري الّا مثل كواسل الغبار فاقض ما أنت قاض، فانّ الموعد اللّه و بعد القتل الحساب و لقد خبّرني اميرالمؤمنين: «أنّك قاتلي»؛ براي من دندانهايت را به هم نزن و به روي سرم خراب نشو (و مرا تهديد نكن) پس به خدا سوگند، باقي نمانده از عمر من مگر مانند پراكندگي‌هاي غبار (و گرد و خاك)، پس هرچه مي خواهي بكن، همانا وعده من و تو (پيشگاه) خداست و بعد از كشته شدن هم حسابي هست و به تحقيق به من خبر داده اميرمؤمنان عليه السلام و فرمود: تو قاتل مني (و مرا تو مي كشي)!.
حجاج به او گفت: پس حجت برتو تمام است: كميل گفت: درست است اگرتو حكم كني: گفت بلي تو از كساني هستي كه در قتل عثمان بودند: گردنش را بزنيد و گردنش را زدند. «1

15- اخبار از شهادت حجربن عدي 1- ابي الأسود (دوئلي) گويد: معاويه بر محضر عايشه داخل شد پس عايشه براي كشتنش حجر و يارانش را، به او عتاب نمود و گفت: شنيدم رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
«يقتل بعدي أناس يغضب اللّه لهم و أهل السّماء». «2»
كشته شود بعد از من مردماني كه
اسلام فراتر از زمان، ص: 499
خداوند و اهل آسمان غضب مي كند به خاطر آنها. (و بركشندگان آنان).
2- «المعرفة والتاريخ» از النسوي از رزين غافقي گويد: شنيدم علي بن أبي طالب عليه السلام مي فرمود: يا أهل العراق سيقتل منكم سبعة نفر بعذراء، مثلهم كمثل أصحاب الأخدود، فقتل حجر وأصحابه. «1»
اي مردم عراق به زودي كشته مي شود از شما هفت نفر در (مرج) عذراء مثل آنها مثل اصحاب اخدود است، پس حجر بن عدي و يارانش (در آن محل) كشته شدند.
3- طاووس از پدرش گفت: خبر داد به ما حجربن عدي گفت: عليّ بن أبي طالب عليه السلام به من فرمود: كيف تصنع أنت اذا ضربت و أمرت بلعنتي؟ قلت له: كيف أصنع؟ قال:
ألعنّي و لا تبرأ منّي فانّي علي دين اللّه؛ چكار مي كني تو زماني كه كتك بخوري و به تو گويند مرا لعنت نمائي؟! به او گفتم: (شما بفرمائيد) من چكنم؟ فرمود: مرا لعنت كن اما از من تبري نكن زيرا من بر دين خدايم (اگر از من برائت جوئي در واقع از دين خدا تبري جستي).
گفت: محمدبن يوسف او را زد و به او امرنمود كه علي را لعنت كند و او را در دَرِ مسجد صنعاء بريا داشتند، گفت: (اي مردم! انّ الأميرأمرني أن ألعن عليّاً فالعنوه لعنه اللّه! فرأيت مجواداً من الناس الّا رجلًا فهمها (وسلم). «2» امير مرا امرنمود علي را لعن كنم پس شما او را لعنت كند خدا اورا لعنت كند، پس ديدم كسي متوجه (منظور) او نشد از مردم مگر يك نفر (و بدين گونه) رهائي يافت

16- اخبار به شهادت عمروبن حَمِقْ 1- ابي القاسم (معاوية بن عمار) گويد: «رسول خدا صلي الله عليه و آله لشكري را بسيج كرد و به آنها فرمود: شما ... به مردي مي گذريد و از او راهنمائي مي خواهيد، ... آن مرد كه عمروبن حمق رضي الله عنه بود گفت: آيا پيامبر ظهور كرده؟ گفتند: آري: پس خدمت رسول خدا صلي الله عليه و آله آمد و مدتي با آن حضرت بود تا اين كه حضرت به او فرمود: «از آنجا كه آمده‌اي برگرد: زماني كه اميرالمؤمنين: به خلافت رسيد: پيش او برو»؛
مرد برگشت وقتي كه اميرمؤمنان: عليه السلام به خلافت رسيد و در كوفه مستقر گرديد او هم آمد و با اوماند: سپس حضرت پرسيد آيا خانه داري؟ گفت: بلي دارم فرمود:
«بعها و اجعلها في الأزد، فانّي غداً لو غبتُ لطُلِبتَ، فمنعك الأزد حتي تخرج من الكوفة الي حصن الموصل فتمرّبرجل مُقعد فتقعد عنده، ثمّ تستسقيه فيسقيك و يسألك عن شأنك فأخبره وادعه الي الإسلام فانّه يسلم و امسح بيدك الي وركيه فانّ اللّه يمسح مابه و ينهض قائماً فيتبعك، و تمرّ برجل أعمي علي ظهر الطريق فتستقسيه فيسقيك و يسألك عن شأنك فاخبره وادعه الي الأسلام فانّه يسلم و امسح بيدك علي عينيه فانّ اللّه عزّ و جلّ يعيده بصيراً فيتبعك و هما يواريان بدنك في التّراب، ثمّ تتبعك الخيل فاذا صرت قريباً من الحصن في موضع كذا و كذا رهقتك الخيل فانزل عن فرسك و مرّ الي الغار فانّه يشترك في دمك فسقة من الجن والأنس». «1»
بفروش و خانه ات را در محله «ازد» قرار ده،
(براي اين كه) فردا من كه غايب شدم ترا مي جويند در آن صورت «طايفه ازد» از تو ممانعت مي كنند (و از تو حمايت مي نمايند) تا اين كه از كوفه بيرون مي روي به سوي قلعه موصل به مرد زمين گيري مي گذري: نزد او مي نشيني و از او آب مي خواهي: سيرابت مي كند و از جريانت مي پرسد، به او بگو و او را به اسلام دعوت كن و او مسلمان مي شود و دستت را به هر دو رانش بمال خداوند مريضي را از او مي زدايد و بلند شده و مي ايستد و باتو مي آيد؛
اسلام فراتر از زمان، ص: 501
و (دوباره) به مردي مرور مي كني در كنار راه كه نابينا است و از او (هم) آب مي خواهي برايت آب مي دهد و از حالت مي پرسد و به او بگو و او را (نيز) به اسلام دعوت كن او تسليم مي شود و با دستت هردو چشم اورا بمال كه خداي عز و جل هردو چشمش را به او برمي گرداند و به تو تبعيت

مي نمايد و آن دو (نفر) ترا به خاك مي سپارند: سپس سواره ها ترا تعقيب مي كنند وقتي كه نزديك قلعه رسيدي در چنين محلي اسب سوارها به تو مي رسند: از اسبت پياده شو و به غار برو و «در آن غار» فاسق هائي از جن و انس در خون تو شريك مي شوند!».
عمرو همه اين كارهاي (سفارشي حضرت را) انجام داد و به آن دو مرد رسيد و به آنها گفت: بالا برويد و آيا چيزي مي بينيد؟ گفتند: يك دسته سوار مي آيند، پس از اسبش پياده شد و داخل غار شد و اسبش رالخت كرد؛
هنگامي كه داخل غار شد «مار سياهي» اورا زد و قشون رسيدند و اسب لختش را ديدند گفتند: اين اسب اوست و در نزديكي است: و به غار داخل شدند (ديدند مرده است) به هرجاي بدنش دست زدند از بدنش جدا شد و سرش را برداشتند به معاويه آوردند و به نيزه نصب نمود و آن اول سري است كه در اسلام به نيزه زده شد. «1»
2- محمد بن علي صواف، از حسين بن سفيان، از پدرش از شمير بن سدير الأزدي گفت: علي عليه السلام به عمرو بن حمق خزاعي فرمود: أين نزلت يا عمرو؟ قال: في قومي، قال: لا تنزلن فيهم، قال: أفأنزل في بني كنانة جيراننا؟ قال: لا، قال: أفأنزل في ثقيف؟ قال فما تصنع بالمعرة والمجرة؟ قال: و ماهما؟ قال: عنقان من نار يخرجان من ظهر الكوفة، يأتي أحدهما علي تميم و بكر بن وائل، فقلّما يفلت منه أحد و يأتي العنق الأخري فتأخذ علي الجانب الأخري «2» من الكوفة فقلّ من يصيب منهم، إنما هو يدخل الدار فتحرق (فيحرق) البيت و البيتين: قال: فأين أنزل؟ قال: انزل في بني عمرو بن عامر من الأزد، قال: فقام قوم
اسلام فراتر از زمان، ص: 502
حضروا هذا الكلام و قالوا: ما نراه إلا كاهنا يتحدث بحديث الكهنة؟ فقال: يا عمرو وإنك لمقتول بعدي، و إن رأسك لمنقول، و هو أول رأس ينقل في الإسلام، والويل لقاتلك، أما إنك لا تنزل بقوم إلا أسلموك (سلموك) برمتك إلا هذا الحي من بني عمرو بن عامر من الأزد فإنهم لن يسلموك ولن يخذلوك، قال: فواللّه ما مضت [من] الأيام حتي تنقل عمرو بن الحمق في خلافة معاوية في أحياء العرب خائفا مذعورا، حتي نزل في قومه من بني خزاعة، فأسلموه فقتل و حمل رأسه من العراق إلي معاوية بالشام، و هو أول رأس حمل في الاسلام من بلد إلي بلد. «1»
كجا منزل كرده‌اي، اي عمرو؟ گفت: در فاميل ها، فرمود: در آنها منزل نكن، گفت: آيا در بني كنانه همسايه هايمان منزل كنم؟ فرمود: نه، گفت: آيا در بني ثقيف فرود آيم؟ فرمود: چكار مي كني با معره و مجرّه؟ گفت: آنها چه هستند؟
فرمود: دو شعبه از آتش است كه از پشت كوفه بيرون آيند، يكي بر تميم و بكر بن وائل آيد كم كسي از آن رهائي يابد، و آن يكي مي آيد و طرف

ديگر كوفه را مي گيرد پس كم كسي را آن اصابت نمايد از آنها، همانا آن داخل خانه مي شود و مي سوزاند خانه و دو خانه را، گفت: پس كجا فرود آيم؟ فرمود: در بني عمروبن عامر از (شاخه) ازد منزل كن، كساني كه حاضر بودند اين كلام را كه شنيدند بلند شدند و گفتند: ما نمي بينيم او را مگر كاهن كه مانند گفتارهاي كاهنان حرف مي زند.
پس فرمود: اي عمرو به يقين تو بعد از من كشته مي شوي و سرت را نقل مي كنند و آن نخستين سر است در اسلام مي گردانند، و واي بر قاتل تو، آگاه باش فرود نمي آيي بر قومي مگر اين كه ترا (به دشمن) تسليم كنند مگر اين قبيله از بني عمروبن عامر از ازد، آنها ترا تسليم نمي كنند و خوارت نمي نمايند.
راوي گفت: به خدا سوگند نگذشت روزهائي تا اين كه عمروبن حمق در خلافت معاويه در قبايل عرب هراسان و ترسناك مي چرخيد تا در قوم خود از بني خزاعة فرود آمد، پس او را تسليم كردند و كشته شد و سرش را از عراق به شام حمل نمودند و آن اول سري بود كه در اسلام از شهري به شهري حمل گرديد.
به محتواي اين روايت ها با دقت و ديده انصاف بنگريد و قضاوت نمائيد!

17- اخبار از شهادت جويريه! جويريه از ياران باوفا و دوستدار واقعي و عاشق جان بر كف اميرمؤمنان عليه السلام بود و حضرت اسرار زيادي در اختيار او گذاشت و تعليم او نمود.
روزي حضرت به پهلو خوابيده بود و نزدش عده‌اي از اصحاب بودند، جويريه حضرت را صدا زد و گفت: بلند شو اي خوابيده البته البته به سرت ضربتي زده شود كه از خون سرت محاسنت خضاب گردد!
فتبسم أمير المؤمنين عليه السلام ثم قال: وأحدّثك يا جويرية بأمرك أما والذي نفسي بيده لتعتلن إلي العتل الزنيم، فليقطعن يدك و رجلك، و ليصلبنك تحت جذع كافر، قال: فوالله ما مضت الأيام علي ذلك حتي أخذ زياد جويرية، فقطع يده ورجله صلبه إلي جانبه ابن معكبر «1»
وكان جذعا طويلا، فصلبه علي جذع قصير إلي جانبه «2»
امام تبسم نمود و فرمود: و من هم به تو حديث گويم اي جويريه به سرگذشت تو، آگاه باش قسم به خدائي كه جان من در دست اوست، البته برده مي شوي به سوي كينه توز و بدنام پس البته دست و پايت را مي بُرَد و ترا به دار آويزد بر تنه خرماي يك كافر!.
راوي گويد: به خدا قسم روزها نگذشت بر اين قضيه تا اين كه زياد (ابن ابيه) جويريه را گرفت و دست و پايش را قطع نمود و به دار زد در كنار تنه خرماي ابن معكبر و تنه نخل او بلند بود، پس در كنار آن بر تنه كوتاه دار زد

18- اخبار از ميثم تمار و كيفيت شهادت او 1- گويند: مولاي ما علي بن ابي طالب عليه السلام بيرون مي شد از مسجد جامع كوفة پس مي‌نشست نزد ميثم تمّار پس با او صحبت مي كرد، روزي به او فرمود: ألا أبشّرك ياميثم فقال: بماذا يامولاي؟ قال: بأنّك تموت مصلوباً! قال: يامولاي و أنا علي فطرة الإسلام
اسلام فراتر از زمان، ص: 504
؟ فقال نعم ياميثم .... «1»
آيا به تو مژده ندهم اي ميثم؟ گفت: به چه چيزي اي مولاي من؟ فرمود: براين كه تو به دار زده شده و مي ميري! گفت: اي مولاي من بر دين اسلام (مي ميرم)؟ فرمود: بلي اي ميثم آيا مي خواهي محلي را كه به دار زده مي شوي و درخت خرمائي كه به آن آويخته مي شوي، نشانت دهم؟! گفت بلي اي اميرمؤمنان، پس حضرت تمامي آنها را مشروحاً به ميثم نشان داد ...
2- إبراهيم ثقفي در كتاب الغارات روايت كند از أحمد بن حسن ميثمي گفت: ميثم تمار غلام علي عليه السلام برده زني از بني اسد بود، علي عليه السلام او را از آن زن خريد و آزادش كرد روزي به او فرمود: ما اسمك؟ قال: سالم، فقال: إن رسول اللّه صلّي اللّه عليه وآله أخبرني أن اسمك الذي سماك به أبوك في العجم ميثم، قال: صدق اللّه و رسوله و صدقت، هو (واللّه) اسمي، قال: فارجع إلي اسمك و دع سالما، و نحن نكنيك به، فكنّاه أبا سالم. «2»
نامت چيست؟ گفت: سالم، فرمود: رسول خدا صلي الله عليه و آله به من خبرداده است: نامي كه پدرت ترا در عجم به آن ناميده «ميثم» است گفت: خدا و رسولش و شما راست گفتيد به خدا فسم نام من همان است. فرمود: به اسمت برگرد و سالم را رها كن و ما ترا با آن كنيه مي دهيم، پس اورا ابا سالم مكنّا نمود.
علي عليه السلام او (ميثم) را بر اسرار زياد مطلع كرد و علم زياد را (در اختيار او گذاشت و) به او تعليم نمود ميثم بعض آنها را بيان مي كرد گروهي از اهل كوفه بر او شك مي كردند و امام را به خرافه گوئي و پوچ و فريب، نسبت مي دادند، تا اين كه روزي در محضر حضرت خلق زياد از اصحابش كه شك كننده و مخلص هردو بودند فرمود:
يا ميثم إنك تؤخذ بعدي و تصلب، فإذا كان اليوم الثاني ابتدر منخراك و فمك دماً حتي تخضب لحيتك، فإذا كان اليوم الثالث طعنت بحربة فتقضي عليك، فانتظر ذلك، و الموضع

الذي تصلب فيه علي (باب) دار عمرو بن حريث، إنك لعاشر عشرة، أنت أقصرهم خشبة، و أقربهم من المطهرة- يعني الأرض- و لأرينك النخلة التي تصلب علي جذعها، اي ميثم تو بعد از من دستگير شده و به دار آويخته مي شوي، پس وقتي كه روز دوم شد از دو سوراخ دماغ و دهانت، خون مي ريزد تا ريشت از آن رنگين گردد و وقتي كه روز سوم رسد با حربه‌اي زده مي شوي و از دنيا مي روي اين (گفته ها را) منتظر باش و محلي كه به دار زده مي شوي بر دَرِ عمروبن حريث خواهد شد، و تو نفر دهم خواهي بود و درخت (دارزده ات) از همه كوتاه تر و نزديك تر بر زمين مي شود و البته به تو نشان دهم نخلي را كه در آن به دار آويخته مي شوي.
سپس دو روز بعد ازآن، آن را به او نشان داد و ميثم مي آمد و كنار آن نخل نماز مي خواند و مي گفت: براي تو آفريده شده‌ام و تو براي من سبز شده‌اي، بدين گونه بود تا حضرت به شهادت رسيد و بعد از مدتي، نخل بريده شد و ميثم مي آمد و مواظبش بود و به عمروبن حريث مي گفت: من با تو همسايه مي شوم پس براي من همسايه خوب باش، عمرو نمي دانست چه مي گويد و به او مي گفت: خانه ابن سعود يا خانه ابن حكيم را مي خري؟!
و در سالي كه در آن كشته شد به حج رفت، پس به (منزل) أم سلمة رضي الله عنها، وارد شد پرسيد تو كيستي؟ گفت: عراقيم، مشخصاتش سؤال كرد؟ گفت: آزاد كرده علي بن أبي طالب عليه السلام پس گفت: تو هيثمي؟ گفت: بلكه ميثم هستم، گفت: سبحان اللّه واللّه اي بسا مي شنيدم رسول خدا صلي الله عليه و آله سفارش تو را به علي در شبهامي كرد؛
ميثم از حسين بن علي عليهما السلام سؤال نمود؟ گفت: او در خانه‌اش است، گفت: به او خبر بده من دوست داشتم به او سلام كنم (ولي نشد) ماهمديگر را نزد رب العالمين ملاقات مي كنيم إن شاء اللّه، و نمي توانم امروز او را ملاقات نمايم، و مي خواهم برگردم، پس (ام سلمه) عطري خواست و محاسن اورا خوشبو كرد، ميثم گفت: آگاه باش به زودي آن با خون خضاب مي گردد گفت: كهِ به تو خبر داده است؟ گفت:
خبر داد مرا سيد و آقاي من، پس ام سلمة گريه كرد و گفت: او تنها سيد و آقاي تو نيست بلكه او سيد و آقاي من و سيد تمامي مسلمانهاست پس او را وداع گفت؛
پس به كوفة برگشت و دستگير شد و بر عبيداللّه بن زياد داخل كردند و گفتند: اين

در نزد أبي تراب، ِعزيزترين مردم بود گفت: واي بر شما اين اعجمي؟

گفتند: بلي، عبيداللّه گفت: پروردگارت كجاست؟! گفت: در كمين گاه گفت: به من رسانده‌اند كه تو از (خاصّان و) نزديكان ابي ترابي، گفت: بعضي از اين گفته ها بود، حالا چه مي خواهي؟ گفت: مي گويند او به تو خبر داده است به زودي چه به سرت خواهد آمد گفت: نعم إنه أخبرني «1» أنك تصلبني عاشر- عشرة و أنا أقصرهم خشبة و أقربهم من المطهرة، بلي به من فرموده است، تو مرا به دار مي زني و من دهمين نفرم و كوتاه‌ترين درخت و نزديك تر به زمين خواهم بود؛
گفت: با او مخالفت مي كنم (وخلاف او را ثابت مي كنم!) گفت: واي برتو چگونه با او مخالفت مي كني حتماً او خبر داده است از رسول خدا صلي الله عليه و آله و او نيز از جبرئيل و جبرئيل از خدا،؟ پس چگونه با گفته اين ها مخالفت مي كني؟! أما واللّه لقد عرفت الموضع الذي أصلب فيه أين هو من الكوفة، و إنّي لأوّل خلق اللّه ألجم في الإسلام بلجام كما يلجم الخيل آگاه باش به خدا قسم من مي شناسم محلي را كه به دار آويخته مي شوم در كجاي كوفه است و من اولين خلق خدايم كه در اسلام به دهانم لجام زده مي شود مانند لجام زدن اسبها.
پس او را با مختار ثقفي زنداني كرد، روزي در زندان به مختار گفت:
إنك تفلت و تخرج ثائراً بدم الحسين عليه السلام، فتقتل هذا الجبار الذي نحن في سجنه، و تطأ بقدمك هذا علي جبهته و خدّيه، (از زندان) تو رهائي مي يابي و خروج مي نمائي براي خونخواهي امام حسين عليه السلام و اين ستمگر كه در زندانش هستيم، تو او را مي كشي و با پاهايت پيشاني و روهاي اورا لگد مال مي كني؛
وقتي كه عبيداللّه مختار را خواست كه به قتل برساند از يزيد بن معاويه نامه رسيد كه اورا آزاد نمايد چون خواهرش عيال عبداللّه بن عمر بن خطاب بود و از او خواست از يزيد بخواهد مختار را آزاد نمايد، او را كه مي بردند گردن بزنند نامه يزيد رسيد. «2»
اسلام فراتر از زمان، ص: 507
و ميثم را بيرون آوردند تا به دار آويزند، عبيداللّه گفت: البته حكم ابي تراب را اجراء مي كنم، پس ميثم را ملاقات نمود و گفت: چه چيز ترا از اين مرحله (و به دار زدن اين نخل) نجات مي دهد؟! پس لبخندي زد و فرمود: براي آن (درخت) آفريده شده‌ام و آن هم براي من تغذيه (و بزرگ) شده است (چگونه مي تواني با قضا و قدر الهي مخالفت نمائي؟!).
وقتي كه بر درخت بالا برده شد، مردم به دور او گرد آمدند در دَرِ عمروبن حريث، عمرو گفت: به من مي گفت: كه به همسايگي‌ات مي آيم (ولي من منظور او را نمي فهميدم) پس كنيزش را دستور مي داد زير آن دار را جارو زند و آب بپاشد و عود (خوشبو) بسوزاند، ميثم در دار آويزان بود شروع كرد به بيان فضائل بني هاشم و رسواكردن بني اميه،

به ابن زياد گفتند: اين برده آبروي شمارا برد و رسوا كرد گفت: به دهانش لگام بزنيد و زدند و اولين لگامي بود كه در اسلام به دهن كسي زده شد.
روز دوم خون از دماغ و دهانش جاري و محاسنش با آن رنگين گرديد و روز سوم با حربه‌اي به پهلويش زدند و به شهادت رسيد و اين ماجرا ده روز پيش از آمدن امام حسين عليه السلام به عراق واقع گرديد.
2- يوسف بن عمران ميثمي: گفت: شنيدم ميثم نهرواني مي گفت: اميرمؤمنان: عليه السلام مرا خواست و فرمود: كيف أنت يا ميثم اذا دعاك دعيّ بني أميّة ابن دعيّها عبيداللّه بن زياد الي البرائة منّي؟ قال: يا اميرالمؤمنين: أما واللّه لاأبرأ منك قال اذاً يقتلك و يصلبك قلت:
أصبر فذاك في اللّه قليل. فقال يا ميثم اذاً تكون معي في درجتي. «1»
چگونه خواهي بود اي ميثم زماني كه ادعا شده و فرزند ادعا شده بني اميه عبيد اللّه بن زياد از تو بخواهد از من برائت جوئي (آن وقت چه مي كني؟!)، گفت: اي اميرمؤمنان آگاه باش به خدا سوگند من از تو تبرّي نمي كنم، فرمود: در اين صورت ترا مي كشد و به

دارت زند!، گفتم: اين كار در راه خدا كم است، فرمود: اي ميثم در اين صورت مي باشي با من در درجه من

19- اخباراز شهادت رُشيد هجري! 1- أبي حسّان عجلي از قنوا دختر رشيدهجري گفت: به او گفتم: به من خبربده به آنچه كه از پدرت شنيده‌اي؟، گفت: شنيدم از پدرم مي گفت: اميرمؤمنان: عليه السلام به او حديث كرد و فرمود: يا رُشيد كيف صبرك اذا أرسل اليك دعيّ بني أميّة فقطع يديك و رجليك و لسانك؟! فقلت: يا اميرالمؤمنين: آخر ذلك الجنّة؟ قال بلي يا رُشيد، أنت معي في الدّنيا و الاخرة ... «1»
اي رُشيد چگونه صبر خواهي كرد زماني كه به سوي تو فرستد خوانده شده بني اميه، پس قطع نمايد دو دست و دو پا و زبان تو را؟! پس گفتم: اي اميرمؤمنان آخر آن بهشت است؟! فرمود: بلي اي رُشيد تو با مني در دنيا و آخرت ...
2- فضيل بن زبير گفت: بيرون رفت اميرمؤمنان: عليه السلام روزي به باغ (خرماي) برني «2» و با او بود يارانش، پس زير درخت خرمائي نشست سپس امر نمود به نخلة و از آن رطب ريخت و به جلوي آنها گذاشته شد، رشيد هجري گفت: اي اميرمؤمنان:
چه پاك (وخوردني) است اين رطب،؟ فرمود:
يا رُشيد أما انّك تصلب علي جذعها! «3»
اي رُشيد آگاه باش تو به يقين در تنه آن به دار آويخته مي شوي.
3- زياد بن‌نصر حارثي گفت: من نزد زياد بودم رشيد هجري را آوردند- او از خواص أصحاب علي عليه السلام بود، پس زياد به او گفت: خليل تو چه گفته است كه ما به

سرت خواهيم آورد؟ گفت: تقطعون يدي و رجلي و تصلبونني، دودست و دوپاي مرا قطع مي كني و مرا به دار مي زني!،
پس زياد گفت: آگاه باش به خدا قسم گفته او را تكذيب مي كنم، او را رها كنيد، پس وقتي كه خواست بيرون رود گفت: برگردانيد او را، ما راهي بهتر از آنچه كه دوستت گفته، برايت پيدا نمي كنيم تو هميشه براي ما بدي كرده‌اي اگر بماني، دو دست و دوپاي اورا قطع نمائيد در حالي كه سخن مي گفت، پس گفت: او را به گلو به دار زنيد «1»، پس رشيد گفت: يكي ماند زياد گفت: زبانش را ببرّيد، هنگامي زبانش را در آوردند «2» گفت: به من مهلتي دهيد يك كلمه حرف بزنم گفت: به خدا قسم اين است راستي گفتار اميرمؤمنان عليه السلام أخبرني بقطع لساني، فقطعوا لسانه و صلبوه. «3»

به من خبر داده بود که زبانم بريده مي شود، پس زبانش را نيز بريدند و به دار زدند

20- اخبار از مغول 1- امام علي (عليه السلام) در ضمن آنچه كه از فتنه مغول خبر داد فرمود:
كأني أراهم قوما كأنّ وجوههم المجان المطرقة، يلبسون السرق و الديباج، و يعتقبون الخيل العتاق، و يكون هناك استحرار قتل حتي يمشي المجروح علي المقتول، و يكون المفلت أقل من المأسور. «4»
گويا من آنها را مي بينم روهايشان مانند سپر كوبيده شده است، لباس‌هاي حرير و ديبا، مي پوشند و سوار اسبان شكاري مي شوند و در آنجا كشتار آزاد (و گرم) راه مي اندازند بگونه‌اي كه زخمي روي كشته ها راه روند و رهائي يافتگان كمتر از اسيران مي شود

21- اخبار از عبدالإله و نوري سعيد 1- اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: «و كأنّي بك يا زوراءيعقد عليك خمسة من الجسور لم يكن
اسلام فراتر از زمان، ص: 510
مثلهنّ في عهدبني العباس، و يبنون بالاجر و الحديد و تظن الناس أنه ليس للّه رزق الّا بالبصرة و بغداد و تكون مقتلة عظيمة مما يلي دجلة و يقتل فيه عبدالإله و السّعيد و يكون قتل عبدالاله علي يد جيش يبعثه الي الشام و بعد ذالك فتوقعوا فرج آل محمد صلي الله عليه و آله. «1»
مثل اين كه تو را مي بينم اي زوراء بسته مي شود برتو پنج پل، كه مثل آنها نبود در زمان بني العباس، و بنا مي كنند با آجر و آهن و گمان مي كند مردم همانا نيست رزق خدا مگر در بصره و بغداد و مي شود كشتار بزرگي در كنار دجله و كشته مي شود درآن عبد الاله و سعيد و مي شود كشتن عبدالاله در دست ارتشي كه (خودش) اعزام مي كند به سوي شام و بعد از آن منتظر فَرَجْ آل محمد باشيد.
2- و از آن حضرت است عليه السلام فرمود: و بعد قتل عبدالاله يملك رجل في العراق لا ذمّة له و لا ضمير يستولي علي جميع النّاس و يختلق الاختلاف بين الناس و تقع في دوره مجزرة و مقتلة عظيمة في احدي نواحي بغداد حتّي ينتهي الي دورالرّبيعي و هو رجل ناصب لنا اهل البيت. «2»
و بعد از كشته شدن عبد الاله به رياست مي رسد مردي در عراق نه تعهدي داشته باشد و نه باطن خوبي، مسلط گردد بر همه مردم و مي اندازد اختلاف ميان مردم و واقع گردد در دوران او سربريدن و كشتار بزرگي در يكي از نواحي بغداد تا اين كه برسد به خانه ربيعي و او مرديست دشمن ما اهل بيت.
توضيح اين كه بناي اين جسرها با مصالح قوي و محكم: بعد از اتمام جسر پنجم اين وقايع خواهد افتاد.
در زمان تحصيل ما در نجف اشرف در تاريخ 1374 قمري ببعد در 27 ذي الحجة واقع شد و مردي كه در زمان او كشتار بزرگي اتفاق افتاد به احتمال قوي همان صدام حسين باشد كه او هشت سال تمام جنگ تمام عيار را بر ملت ايران تحميل نمود و ده ها هزار نفر از طرفين مسلمين به خاك و خون كشيده شدند.
3- در تفسيرآيه مباركه «حمعسق» ابن جرير طبري جريان عجيب و غريبي را نقل
اسلام فراتر از زمان، ص: 511

كرده است سند حديث را ذكر كرده تا به ارطاة بن منذر رسانده مي گويد: مردي پيش ابن عباس آمد و حذيفة بن يماني هم با او بود گفت: به من خبر بده از تفسير (حمعسق) ابن عباس رويش را از او گردانيد سپس گفتارش را تكرار نمود و او هم رو گردانيد و جواب نداد سومين بار هم نتيجه نداد (تا اينكه) حذيفة به آن (مرد) گفت: من به تو خبر مي دهم (و ديدي كه خوشش نيامد و) جواب نگفت، اين آيه درباره مردي از اهل بيت (از نسل او) كه به او عبدالاله مي گويند: نازل شده است.
ينزل علي نهر من انهار المشرق تبني عليه مدينتان يشق النّهر بينهما شقاً فإذا أذن اللّه تبارك و تعالي في زوال ملكهم و انقطاع دولتهم و مدّتهم بعث اللّه عزّ و جلّ علي احداهما ناراً ليلًا فتصبح سوداءٌ مظلمةٌ و قد احترقت كأنّها لم تكن مكانها و تصبح صاحبتها متعجبة كيف أفلتت و كان قتل عبداللّه علي يد جيش يبعثه الي الشام فما هو الّا بياض يومها ذلك حتي يجتمع فيها كلّ جبّار عنيد منهم، ثمّ يخسف اللّه بها و بهم جميعاً فذلك قوله تعالي: (حمعسق). «1»
فرود آيد بر نهري از نهرهاي مشرق بنا مي شود بر آن دو شهر كه نهر ميان آن دو را مي شكافد، پس زماني كه اجازه داد خداوند تبارك و تعالي در از بين رفتن سلطنت آنها و بريده شدن دولت و مدت آنها، بر انگيزاند خداي عزّ و جلّ بر يكي از آن دو شهر آتشي، پس صبح مي شود سياه و تاريك و بتحقيق سوخته شده به گونه‌اي كه وجود نداشته است و صبح مي كند آن يكي با شگفتي كه چگونه رهائي يافته است (از آن آتش)، و مي شود كشته شدن عبدالاله بر دست لشكري كه مي فرستد بر شام پس نيست بر آن مگر (همان) روشنائي آن روز، تا گرد هم آيد در آن (بغداد) تمام ستمگر عنود از آنها، سپس فرو مي برد خدا بغداد و همه آن ها را جميعاً، پس اين است فرموده خداي تعالي (حمعسق).
4- الملاحم والفتن خطي مرحوم علامه مجلسي با اسناد خودش به امام صادق عليه السلام آن حضرت فرمود: «بلدة يجري في وسطها النّهر و جنبها مضجع الإمامين يقوم فيها رجل أول اسمه عبد ينقلب علي الملك حتي يقتل ملكهم و وزارءه و أحبائه حتي يقتل عبدالاله و يمثّل بأعضائه و لايخفي من الناس ذلك. ثمّ في شهر الصّيام يقوم رجل آخر أول

اسمه عبد فيقتل العبد الاول. شهري كه در وسط آن نهري جاريست و در كنارش مرقد دو امام باشد، قيام مي كند مردي اول نامش عبد باشد، برمي گردد بر پادشاه تابكشد (و كودتا نمايد) شاه و وزيرانش و دوستانش را، تا اين كه كشته شود عبدالاله و اعضايش قطعه قطعه شود و پوشيده نماند از مردم اين (كشتار)، سپس در ماه روزه (ماه رمضان) قيام مي كند مرد ديگر اول اسمش عبد است، پس مي كشد عبد اول را. ثم انّ العبد

الثّاني الّذي يقتل العبد الأول في النصف من شهر الصّيام يطير في طائرة فتحترق و يهلك، و ينقلب ملك العجم في محرّم بسفك الدّماء حتي يفرّ ملك العجم لئلّا يأخذه الناس، ثمّ يهلك غمّاً و تدوم الفتنة و يدوم الإنقلاب و بشّر النّاس بظهور الحجة عليه السلام «1»
. سپس عبد دوم كه عبد اول را كشت در نيمه ماه رمضان پرواز مي كند با طياره پس مي سوزد و هلاك مي شود، و منقلب مي شود ملك (و كشور) عجم در (ماه) محرم با ريختن خون ها، تا اين كه پادشاه عجم، مي گريزد براي اين كه مردم او را دستگير نكنند، سپس با غم (وغصه) مي ميرد و فتنه ادامه مي يابد و انقلاب ادامه پيدا مي كند، و (در اين برهه از زمان) مژده بده مردم را به ظهور حجت (حق).
5- و در خبر آخر از او عليه السلام فرمود: «اذا قام اهل العراق علي قائده و ملكهم في النّصف من شهر رمضان. فقتلوه فتحكم فئة أموية ثمّ يحكم ولاة ظلمة، ثمّ فئة عبّاسية ثمّ بعدها يأتي الشّروسي من بلاد أرمينية علي آذربيجان حتّي يدخل العراق فارتقبو بعد ذلك المهدي. «2»
زماني كه اهل عراق قيام كنند بر عليه فرمان روا و پادشاهشان در نصف ماه رمضان پس مي كشند او را، پس گروه اموي به حكومت رسند و بعد حكم مي
اسلام فراتر از زمان، ص: 513
كند (و به رياست رسند) واليان ستمكار و بعد ازآن گروه عباسيان سپس بعد از آن مي آيد شروسي از شهرهاي ارمنستان بر آذربايجان تا داخل عراق گردد، پس بعد از آن منتظر مهدي عليه السلام باشيد.
ناگفته نماند در تمامي اين وقايع، من در نجف اشرف بودم و در دوران تحصيلاتم تحقق پيدا كرد و آن زمان اين روايت را با رفقا و با اين تفصيل در تفسير «الجواهر» طنطاوي چاپ مصر مي خوانديم و تعجب مي كرديم كه تقريباً چهارده قرن پيش از اين قضايا، اين گونه خبر داده اند

22- اميرمؤمنان عليه السلام با منجم شيخ برسي در كتاب مشارق الأنوار آورده است: علي عليه السلام به دهقان فارسي كه حضرت را از سوار شدن و رفتن به جنگ خوارج (نهروان) بر حذر داشت، به او فرمود: اعلم أن طوالع النجوم قد انتحست، فسعد أصحاب النحوس ونحس أصحاب السعود، وقد بد المريخ يقطع في برج الثور وقد اختلف في برجك كوكبان وليس الحرب لك بمكان، فقال له: أنت الذي تسير الجاريات و تقضي عليّ «1» بالحادثات و تنقلها مع الدقائق و الساعات، فما السراري؟ و ما الزراري؟ و ما قدر شعار المدبرات «2»؟ فقال: سأنظر في الأصطرلاب و أخبرك، فقال له: أعالم أنت بما تمّ البارحة في وجه الميزان؟ وبأيّ نجم اختلف برج السرطان؟ و أيّة آفة دخلت علي الزبرقان؟ فقال: لا أعلم، بدان طالع ستارگان نحس (و برعكس) گرديده، پس سعد (وخوب) صاحبان نحسها، ونحس شد اصحاب سعدها و (ستاره) مريخ آشكار شد روان گرديد در برج (ستاره) ثور و بتحقيق در برج تو، دو ستاره اختلاف دارند و جنگ ارزشي ندارد بر تو، پس به او فرمود: توئي آن كس كه ستاره‌هاي جاريه را مي بيني و حكم مي كني بر من به حوادث و آن را نقل مي كني با دقيقه ها و ساعت ها (پس حال كه اين طور است بگو) چيست سراري و زراري و چه قدر است شعاع چرخنده ها؟ گفت: به زودي نگاه مي كنم به اسطرلاب و به تو خبر مي دهم، پس به او فرمود: آيا مي داني ديشب چه تمام شد در وجه

(ستاره) ميزان و با كدام ستاره اختلاف پيدا كرد برج (ستاره) سرطان؟ و چه آفتي داخل شد بر زبرقان؟ گفت: نمي دانم؛

فقال: أعالم أنت أن الملك البارحة انتقل من بيت إلي بيت في الصين؟ و انقلب برج ماجين؟

و غارت (وقارب) بحيرة ساوة؟ و فاضت بحيرة حشرمة؟ و قطعت باب الصخرة من سفينته «1»؟ ونكس ملك الروم بالروم؟ و ولي أخوه مكانه؟ و سقطت شرفات الذهب من قسطنطينية الكبري؟ و هبط سور سراديل (سراديب)؟ و فقد ديان اليهود؟ و هاج النمل بوادي النمل؟ و سعد سبعون ألف عالم؟ و ولد في كل عالم سبعون ألفا و الليل يموت مثلهم؟

فقال: لا أعلم، فرمود: آيا مي داني كه ديشب سلطنت انتقال يافت از بيتي بر بيت ديگر در چين و برج ماچين فرو ريخت، و فرو رفت درياچه ساوه، و فوران كرد درياچه حشرمه؟ و بريده شد دَرِ صخره از كشتي‌اش و سرنگون گرديد پادشاه روم در روم و به جايش برادرش نشست؟ و شرفه‌هاي

طلائي قسطنطنيه كبري پائين آمد؟ و فرو ريخت قلعه سراندیب؟ و بزرگ يهودي ها گم گرديد؟ و به هيجان در آمد مورچگان در وادي نمل؟ و سعيد شد هفتاد هزار عالم و متولد شد در هر عالم هفتاد هزار و امشب مي ميرد مثل آن؟ گفت: نمي دانم؛
فقال: أنت عالم بالشهب الخرس الانجم؟ و الشمس ذات الذوائب التي تطلع مع الأنوار و تغيب مع الأسحار؟ فقال: لا أعلم، فقال: أعالم أنت بطلوع النجمين اللذين ما طلعا إلا عن مكيدة و لا غربا إلا عن مصيبة، و إنهما طلعا و غربا فقتل قابيل هابيل، و لا يظهران إلا بخراب (لخراب) الدنيا؟ فقال: لا أعلم، فقال: إذا كان طرق السماء لا تعلمها فإني أسألك عن قريب، أخبرني ما تحت حافر فرسي الأيمن و الإيسر من النافع و الضار «2»؟ فقال: إني في علم الأرض أقصر مني في علم السماء! فأمر أن يحفر تحت الحافر الأيمن فخرج كنز من ذهب، ثم أمر أن يحفر تحت الحافر الايسر فخرج أفعي فتعلق بعنق الحكيم فصاح: يا مولاي الأمان، فقال: الأمان بالإيمان، فقال: لأطيلن لك الركوع والسجود، فقال: سمعت خيراً فقل خيراً، اسجد لِلَّهِ و اضرع بي إليه، ثم قال: يا سمر سقيل نحن نجوم القطب وأعلام
اسلام فراتر از زمان، ص: 515
الفلك، و إن هذا العلم لا يعلمه إلا نحن و بيت في الهند. «1»
پس فرمود: تو دانائي بر شهاب‌هاي اخرس ستارگان؟ و خورشيد گوشواره دار كه با (ستاره‌هاي) نوراني طلوع مي كند و غايب مي شود سحرگاهان؟ گفت: نمي دانم، فرمود: آيا مي داني طلوع دو ستاره‌اي كه طلوع نمي كنند مگر براي فريب و غروب نمي كنند مگر از مصيبتي؟ و آنها طلوع نمودند و غروب كردند پس قابيل (برادرش) هابيل را كشت و ظاهر نمي شوند مگر براي خرابي دنيا؟! گفت: نمي دانم؛ فرمود: وقتي از راه‌هاي آسمان اطلاع نداري از نزديك ها بپرسم، بگو چيست زير سم راست و چپ اسب من، از منفعت دهنده و ضرر كننده؟ گفت: من در زمين از علم آسمان كوتاه ترم، حضرت امرفرمود، زير سم راست اسب را كَندند پس بيرون آمد خزينه‌اي، سپس دستور داد كنده شود زير سم چپ اسب، پس بيرون آمد (مار) افعي و پيچيد به گردن حكيم (منجم)، پس جيغ كشيد اي مولاي من الامان، فرمود: امان با ايمان است، گفت: برايت ركوع و سجود طولاني مي كنم، فرمود: خوب شنيدم پس تو هم خوب بگو، به خدا سجده كن و به او تضرع نما (و متوسل شو)، سپس فرمود: اي سمرسقيل مائيم ستارگان قطب و نشان دار (و پرچم‌هاي) افلاك و اين علم را نمي داند مگر ما و خانه‌اي در هند

23- اميرمؤمنان عليه السلام با زبير

23- اميرمؤمنان عليه السلام با زبير 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله وقتي كه علي عليه السلام و زبير را ملاقات نمود در سقيفة بني ساعدة فرمود: أتحبه يازبير؟ قال: وما يمنعني؟! قال: فكيف بك إذا قاتلته و أنت ظالم له؟ قال:
فيرون أنه إنما ولي لذلك. «2»
آيا او را دوست مي داري اي زبير؟ گفت: چه مانعي دارد؟ فرمود: پس چگونه مي شود برايت، زماني كه با او بجنگي و تو ظالم براو هستي؟! (راوي) گويد: اين طور مي بينند كه به خاطر اين سخن (كه امام به ياد او آورد) به جنگ پشت نمود و برگشت.
اسلام فراتر از زمان، ص: 516
2- امام علي (عليه السلام) به زبير فرمود: نشدتك باللَّه هل تعلم أني كنت أنا و أنت في سقيفة بني فلان تعالجني واعالجك، فمر بي رسول اللَّه صلي الله عليه و آله فقال لي: كأنك تحبه؟! قلت: و ما يمنعني؟ قال: أما إنه ليقاتلنك و هو الظالم؟ قال الزبير: اللَّهم نعم، ذكرتني ما قد نسيت، فولي راجعا. «1»
سوگندت مي دهم به خدا، آيا مي داني (و يادت هست كه) بودم من و تو در سقيفه بني فلان با هم كلنجار مي رفتيم، پس مرور كرد بر من رسول خدا صلي الله عليه و آله پس به من فرمود: مثل اين كه او را دوست مي داري؟ گفتم: چه مانعي دارد؟ فرمود:
آگاه باش او با تو مي جنگد و او ظالم است، زبير گفت: خدا مي داند بلي (درست است) چيزي را به ياد من آوردي كه فراموش كرده بودم، پس برگشت

24- اميرمؤمنان عليه السلام در باره خود امام علي عليه السلام فرمود: أخبرني الصادق المصدق صلي الله عليه و آله أني لا أموت حتي أضرب علي هذه- و أشار إلي مقدم رأسه الأيسر- فتخضب هذه منها بدم «2». خبر داد به من راستگو و تصديق شونده صلي الله عليه و آله من نمي ميرم تا ضربت زنند بر اين،- اشاره نمود برجلوي قسمت چپ سرش- پس رنگين شود اين (محاسن) از آن (ضربت) با خون

25- امام سجّاد عليه السلام با ستاره شناس 1- عبدالصمدبن علي گويد: مردي خدمت عليّ بن حسين عليهما السلام داخل شد امام پرسيد تو كيستي؟ گفت: من منجّمم فرمود: پس تو عرّافي سپس فرمود: آيا ترا راهنمائي كنم به مردي از وقتي كه تو اينجا داخل شدي چهارده عالم را مرور كرد و هر عالمي سه مرتبه بزرگتر از دنياست و از جايش تكان نخورده است؟! گفت:

اسلام فراتر از زمان، ص: 517

اوكيست؟ فرمود: خود منم «و ان شئت أنبأتك بما أكلت و ادّخرت في بيتك». اگر مي خواهي به تو خبر دهم چه خوردي و چه در خانه ات ذخيره كرده‌اي؟ «1»

2- در كتاب فرج المهموم في علم النّجوم از محمد بن علي مؤلف كتاب (الأنبياء و الأوصياء) روايت بالا را نقل كرده است و در آن آورده است فرمود: هل أدلّك علي رجل قد مرّ منذ دخلت علينا في أربعة آلاف عالم؟! آيا به تو نشان دهم مردي را كه از وقتي كه به ما داخل شدي چهار هزار عالم را مرور نمود؟! گفت: بلي، فرمود: اورا به تو نمي گويم اما اگر خواستي به تو خبر دهم چه خوردي و چه در خانه ات ذخيره كرده‌اي؟ گفت: خبر بده، فرمود: «أكلت في هذااليوم حيساً و لك في بيتك عشرون ديناراً منها ثلاث دنانير دارية (وازنة).» امروز حيس «2» خوردي و برايت درخانه بيست دينار هست، از آنها سه دينار داريه (و تمام عيار) هست.

آن مرد گفت: شهادت مي دهم تو حجّت عظما و مثل الأعلي و كلمةالتقوائي:

فرمود: (و أنت صدّيق امتحن اللَّه قلبك) و توئي صدّيقي كه آزموده است خداوند دل اورا. «3»

البته فرمايش امام سجّاد عليه السلام را در حديث اول استبعاد نكنيد زيرا ائمه عليهم السلام جنبه ملكوتي و تجرّد و حكومت بر زمان و مكان دارند و داراي اسم اعظم الهي هستند، پس برايشان اين كارها و نيروها تعجبي ندارد و اين مطلب در محل خود به اثبات رسيده است.

3- اميرمؤمنان عليه السلام در روايتي فرمود: «... ولوأردت أن أجوب الدنيا بأسرها و السّماوات السّبع و الأرضين في أقلّ من طرفة العين لفعلت لما عندي من الإسم الأعظم و أنا الاية

اسلام فراتر از زمان، ص: 518

الكبري و المعجز الباهر. «1»

و اگر بخواهم سرتاسر دنيا وآسمان‌هاي هفتگانه و زمين هارا در يك چشم

بهم زدن، بگردم، مي توانم به خاطر آنچه كه از اسم اعظم پيش من هست، منم نشانه بزرگ خدا و (صاحب) اعجاز آشكار. «2

26- هزار نفر از كوفه مي آيد علي عليه السلام در محل ذي قار كه براي اخذ بيعت نشسته بود فرمود: يأتيكم من قبل الكوفة ألف رجل لا يزيدون رجلا، و لا ينقصون رجلا، يبايعوني علي الموت، ... مي آيد براي شما از كوفه هزار نفر نه مردي كم باشد و نه زياد، بيعت مي كنند به من براي مرگ،
فقال عليه السلام مااسمك؟ قال: اويس القرني، قال: نعم اللَّه أكبر فإنه أخبرني حبيبي رسول اللَّه صلّي اللَّه عليه وآله أني ادرك رجلا من امته يقال له اويس القرني، يكون من حزب اللَّه، يموت علي الشهادة، يدخل في شفاعته مثل ربيعة مضر، قال ابن عباس: فسري عنا. «3»
ابن عباس گويد: از اين سخن به جزع (و وحشت) افتادم و ترسيدم يك نفر كم باشد يا زياد (آن وقت منافقين و بد خواهان ما را به باد استهزاء مي گيرند) و كار را براي ما خراب نمايند؛
من گروه را شمارش مي كردم تا به 999 نفررسيد كه ديگر كسي نيامد و من گفتم: «انّا
اسلام فراتر از زمان، ص: 519
للّه و انّا اليه راجعون» آخر سبب چه شد امام آن كلام را گفت، (وحتي تعداد آيندگان را دقيقاً هزار نه كم و نه زياد فرمود) در اين فكر بودم ناگهان ديدم شخصي را كه آمد تا نزديك شد، و او مردي بود با قباي پشمي و شمشير و سپر و ظرف آبي داشت، پس به اميرمؤمنان عليه السلام نزديك شد و گفت: دستت را دراز كن تا بيعت نمايم حضرت فرمود: براي چه بيعت مي نمائي؟ گفت: بر اطاعت كامل و گوش دادن به حرفت و جنگيدن با تو تا خداوند برايت فتح نمايد (وپيروزي نصيبت گردد) فرمود: نامت چيست؟ گفت: اويس قرني، فرمود: بلي اللَّه اكبر به درستي كه حبيبم رسول خدا صلي الله عليه و آله به من خبر داد (و فرمود:) من درك مي كنم مردي از امت او را كه به او اويس قرني گويند، از حزب خدا است، با شهادت مي ميرد و داخل شود به شفاعت او به تعداد قبيله ربيعه و مضر، ابن عباس گويد: پس نا راحتي از ما بر طرف گرديد

27- اويس قرني

27- اويس قرني در فصل پيش خوانديد، هنگامي كه علي عليه السلام وارد ذي قار شد (مردي پيش حضرت آمد) ازنام او پرسيد؟ گفت: اويس، فرمود: اويس قرني توئي؟! گفت: آري، فرمود:
اللّه أكبر أخبرني حبيبي رسول اللّه صلي الله عليه و آله أنّي أدرك رجلًا من أمّته يقال له أويس القرني، يكون من حزب اللّه و رسوله، يموت علي الشّهادة يدخل في شفاعته مثل ربيعة و مضر» «1»
اللّه‌اكبر خبر داد به من حبيبم رسول خدا من درك مي كنم مردي از امت او را كه به او اويس قرني گويند، از حزب خدا و رسولش مي شود با شهادت مي ميرد به شفاعت او (به تعداد دو قبيله) ربيعه و مضر داخل (بهشت) شود

28- بيعت مارمولك!

28- بيعت مارمولك! سعد بن طريف، از اصبغ بن نباتة گفت: أمركرد ما را امير مؤمنان عليه السلام حركت به سوي مدائن از كوفة، پس ما روز يك شنبه حركت نموديم، و عمرو بن حريث با هفت نفر نفر به عقب ماند، پس رفتند به محلي در حيره به نام خورنق و گفتند: تغيير حالي مي
اسلام فراتر از زمان، ص: 520
كنيم، وقتي كه روز چهارشنبه شد بيرون رفته و به علي عليه السلام ملحق مي شويم پيش از آنكه اجتماع كنند (ما هم مي رسيم) «1» پس در حال غذا خوردن بودند كه مار مولكي بيرون آمد و آن را گرفتند پس گرفت آن را عمرو بن حريث و در دستش نگهداشت و گفت: بيعت كنيد اين اميرمؤمنان است، پس هفت نفر بيعت كردند و عمرو هشتمين آنها بود، پس شب چهار شنبه كوچ نمودند، و روز جمعه به مدائن آمدند و اميرمؤمنان عليه السلام خطبه مي خواند، و آنها از همديگر جدا نشدند و در يك جا بودند تا به دَرِ مسجد رسيده و داخل شدند، اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: يا أيها الناس إن رسول اللّه أسرّ إليّ ألف حديث لكل حديث ألف باب، لكل باب ألف مفتاح، وإني سمعت اللّه جل جلاله يقول: "يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اناسٍ بِامامِهِمْ" وإني أقسم لكم باللّه ليبعثن يوم القيامة ثمانية نفر يدعون بإمامهم و هو ضب، و لو شئت أن اسميهم لفعلت، قال: فلقد رأيت عمرو بن حريث قد سقط كما يسقط السعفة حياء و لوماً (جبناً و فرقاً) «2»
اي مردم به درستي كه رسول خدا صلي الله عليه و آله به من پنهاني هزار حديث تعليم نمود از هر حديث هزار دَر باز مي شود و هر دَري هزار كليد دارد و من شنيدم خداي جلّجلاله مي فرمود: «روزي دعوت مي كنيم هرمردمي را با امام خودش» و من به شما قسم مي خورم البته بر مي انگيزد روز قيامت هشت نفر را با امامشان آن هم مارمولك است و اگر بخواهم آنها را نام مي برم، (راوي) گفت: ديدم عمروبن حريث افتاد آن گونه كه شاخه درخت مي افتد از شرمندگي و مورد ملامت قرار گرفتن (يا از ترس و كشته شدن).
در روايت كتاب مناقب آل ابي طالب: اضافه كرده فبايعه الثمانية ثم أفلتوه و ارتحلوا، و قالوا: إن علي بن أبي طالب (عليه السلام) يزعم أنه يعلم الغيب فقد خلعناه و بايعنا اتّه ضبّاً، فقدموا المدائن. «3»
پس هشت نفر مارمولك را بيعت نمودند و رها ساختند و
اسلام فراتر از زمان، ص: 521
كوچيدند و گفتند: علي بن ابي طالب كه گمان مي كند علم غيب مي داند،

پس ما او را از خلافت خلع کردیم و به مار مولك بیعت نمودیم، پس به مدائن آمدند (و آن جریان پیش آمد)

29- بيان آينده عايشه در مورد عايشه در كتاب‌هاي فريقين روايات فراوان با تعابير گوناگون آمده است كه ما به تعدادي از آنها اكتفاء مي نمائيم و طالبين به منابع آن مخصوصاً به الأحاديث الغيبية: 1/ 130 ببعد باب (خروج عائشه) و ساير كتاب‌هاي مربوطه رجوع نمايند.
1- رسول خدا صلي الله عليه و آله به خانم هايش كه نزدش جمع شده بودند فرمود: ليت شعري أيّتكنّ صاحبة الجمل الأدبب «1» (تخرج ف) تنبحها كلاب الحوأب، يقتل عن يمينها (و يسارها) و شمالها قتلي كثيرة كلهم في النار، و تنجو بعد ما كادت (تقتل)!. «2»
شگفتا، كدامتان صاحب شتر پشمالو هستيد؟! كه خروج مي كند و پارس مي دهند براو سگهاي «حوأب» كشته مي شود از راست و چپ او كشته شدگان زياد همه آنها در آتشند، و (خودش رهائي و) نجات يابد بعد از آنكه نزديك شود كشته شدنش.
2- وقتي كه بيرون رفت عائشة و طلحة و زبير از مكة به سوي بصرة، و به محل آب حوأب رسيد (و آن آبيست براي بني عامر بن صعصعة) پس به آنها سگان پارس
اسلام فراتر از زمان، ص: 522
كرد، پس شتران چموششان رم نمود، يكي گفت: خدا لعنت كند برحوأب چقدر زياد است سگ‌هاي آنها، عائشة حوأب را كه شنيد گفت: آيا اين آب حوأب است؟
گفتند بلي گفت: مرا برگردانيد مرا برگردانيد پرسيدند چرا؟ چه شد بر او؟ گفت:
إني سمعت رسول اللَّه صلي الله عليه و آله يقول: كأني بكلاب ماء يدعي الحوأب، قد نبحت بعض نسائي ثم قال لي: إياك يا حميراء أن تكونيها!. «1»
من شنيدم رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: گويا مي بينم سگ‌هاي آبي را كه حوأب گفته مي شود به بعضي از زنهايم پارس مي كند سپس به من فرمود: مبادا تو باشي اي حميراء!!.
زبير گفت: آرام خدايت رحمت كند ما فرسخ ها از آب حوأب دور شده‌ايم! گفت:
شاهد داري كه اين سگهاي پارس دهنده حوأبي نيستند؟! پس زبير و طلحه به پنجاه نفر از عرب‌هاي بدوي چيزي دادند، آنها قسم خوردند و شهادت دادند اين آب حوأب نيست، اين نخستين شهادت ناحق بود در اسلام، پس عايشه به مسير خود ادامه داد.

3- قيس بن أبي حازم: از عائشة از رسول خدا صلي الله عليه و آله به زنهايش فرمود: أيّتكنّ التي تنبحها كلاب الحوأب؟! فلما مرت عائشة نبحت الكلاب، فسألت عنه فقيل لها: هذا ماء الحوأب، قالت: ما أظنني إلا راجعة، فقيل لها: يا ام المؤمنين! إنما تصلحين بين الناس «2»
كدام يكي تان بر او سگان حوأب پارس مي دهند؟ پس زماني كه گذشت و بر عايشه، سگ‌هاپارس كردند، پرسيد از نام آن محل، به او گفتند: اين آب حوأب است، گفت: خيال مي كنم بر گردم، گفتند: اي مادر مؤمنان تو براي اصلاح در ميان مردم آمده‌اي.
اسلام فراتر از زمان، ص: 523
4- وقتي كه عايشة آماده خروج به بصرة شد، ام سلمة آمد و به او گفت: اي دختر ابي بكر آيا خون عثمان را طلب مي كني؟! ... (يادت هست) رسول خدا صلي الله عليه و آله نزد تو نشست و فرمود: «أتظنّين يا حميراء أنّي لا أعرفك؟! أما إنّ لأمّتي منك يوماً مرّاً (أو يوماً أحمر). «1»
آيا خيال مي كني اي حميراء من ترا نمي شناسم؟! آگاه باش همانا بر امت من از (دست) تو روز تلخي يا روز سرخي (يعني روز خونيني هست).
5- رسول خدا صلي الله عليه و آله به علي عليه السلام فرمود: «انّه سيكون بينك و بين عايشة أمرٌ» «2»
به درستي كه به زودي ميان تو و عايشه كاري خواهد شد.
6- رسول خدا صلي الله عليه و آله به عايشه فرمود: «فقرّي في بيتك و لابرّجي تبرّج الجاهلية الأولي، و لاتقاتلي مولاك و وليّك ظالمة شاقّة و انّك لفاعلة» «3»
پس در خانه ات بنشين و خودنمائي مكن مانند خودنمائي جاهليت اولي و با مولاي و ولي خود جنگ نكن با ظلم و نافرماني، و البته اين را خواهي كرد

30- بزرگي از بلاد بلخ

30- بزرگي از بلاد بلخ مردي از بلاد بلخ بسيار از سال هابه حج مشرف مي شد و براي امام سجّاد عليه السلام تحفه و هديه زياد مي آورد، روزي زنش به او گفت: اين همه هدايا براي اين شخص مي بري، نمي بينم كه او هم چيزي به تو بدهد؛
گفت: آن مردي كه به او تحفه مي برم پادشاه دنيا و آخرت است و جميع آنچه كه در دست مردم است تحت سلطنت اوست زيرا او خليفه خدا و حجت اوست در زمين، و او فرزند پيغمبر و امام و مقتداي ماست، زن ساكت شد.
اسلام فراتر از زمان، ص: 524
آن سال هم طبق معمول به حج مشرف شد و به خدمت امام رسيد و هديه هايش را تقديم نمود و دستانش را بوسيد و در جلويش طعام بود از آن خورد؛
امام آفتابه لگن خواست دستانش را بشويد، آن مرد پيش دستي كرد و گفت: دوست دارم من آب بريزم، فرمود: حال كه دوست داري من هم چيزي را به تو نشان مي دهم كه چشمانت روشن و رضايتت جلب شود،
فرمود: بريز مرد آب ريخت يك سوم طشت پر شد و فرمود: اين چيست (چه مي بيني) گفت: آب است، فرمود: بلكه آن ياقوت سرخ است، مرد نگاه كرد ديد ياقوت سرخ است، دوباره آب ريخت تا دوسوم طشت پر شد، چه ميبني؟ آب است فرمود: بلكه زمرّد سبز است، بريز ريخت تا طشت پر شد، چه مي بيني آب است فرمود: بلكه درّ سفيد است، طشت سه طبقه از جواهر رنگارنگ شد، مرد تعجب نمود، مرد با تعجب زياد دستان امام را بوسيد و حضرت به او فرمود: اي شيخ نزد ما چيزي نبود كه در برابر هدايايت عوض دهم، «فخذ هذه الجواهر فانّها عوض هديتك، و اعتذر لنا عند زوجتك لأنّها عتبت علينا» «1»
پس اين جواهرات را بردار آن عوض هديه هاي توست و عذر مارا از خانمت بخواه او برما عتاب (و از ما گلايه) نمود، مرد با شرمندگي سرش را پايين انداخت و گفت: اي آقاي من سخن زنم را چه كسي به شما خبر داد شكي نيست كه تو از بيت نبوت هستي.؟

31- حارث و منصور

31- حارث و منصور رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: خروج مي كند مردي از وراءالنهر كه اورا حارث نامند در مقدمه او مردي است كه اورا منصور گويند: آماده كند براي آل محمد صلي الله عليه و آله (زمينه سلطنت را) چنانچه آماده كرد قريش براي رسول خدا و واجب است بر هرمسلماني ياري او (يا اجابت او). «2

32- ده نفرشان نجات نمي يابد!

32- ده نفرشان نجات نمي يابد! 1- علي عليه السلام: لما عزم علي حرب الخوارج و قيل له: إن القوم عبروا جسر النهروان:
مصارعهم دون النطفة «1»، و اللّه لا يفلت منهم عشرة، و لايهلك منكم عشرة. «2»
وقتي كه آماده شد بر جنگ خوارج و گفته شد به او كه قوم عبور كردند از پل نهروان فرمود:- محل كشته شدن آنها كنار نهر است، به خدا قسم رهائي نيابد از آنها ده نفر و هلاك نشود از شما ده نفر.
2- چهار هزار نفر از خوارج درجائي جمع شدند ... پس علي عليه السلام به سوي آنها حركت كرد تا به نهروان رسيد يكي از يهوديان محل گفت: آنها از نهر (نهروان) عبور كردند (وپل را بريدند)، فرمود: «واللّه ماعبروه و لايقطعونه حتي نقتلهم بالرميلة دونه» «3»
به خدا سوگند نه عبور كرده‌اند و نه بريده‌اند تا بكشيم آنها را در كنار رميله.
مشروح جريان در بخش 8 فصل (به گفته جندب گوش دهيد)، گذشت

33- ذوالثّدية و نهرواني ها

33- ذوالثّدية و نهرواني ها 1- اميرمؤمنان عليه السلام هنگام توجه به سوي جنگ خوارج «1» فرمود: لولا أني أخاف أن تتكلموا (أن تتكلوا) و تتركوا العمل لأخبرتكم بما قضاه اللّه علي لسان نبيه- عليه و آله السلام- فيمن قاتل هؤلاء القوم مستبصرا بضلالتهم، و إنّ فيهم لرجلا يقال له «2» ذو الثدية، له ثدي كثدي المرأة، و هم شرّ الخلق و الخليقة، و قاتلهم أقرب الخلق إلي اللّه وسيلة و لم يكن المخدج معروفا في القوم، فلما قتلوا جعل عليه السلام يطلبه في القتلي و يقول: و اللّه ما كذبت و لا كذبت، حتي وجد في القوم صفحة و شقّ قميصه و كان علي كتفه سلعة «3»
كثدي المرأة، عليها شعرات إذا جذبت انجذبت كتفه معها، و إذا تركت رجع كتفه إلي موضعه فلما وجده كبّر و قال: إنّ في هذا عبرة لمن استبصر. «4»
اگر من نمي ترسيدم از اين كه سخن گوئيد و ترك نمائيد عمل را، البته خبر مي دادم آنچه را كه خداوند گذرانده از زبان- پيغمبرش صلي الله عليه و آله- در باره كسي كه بجنگد با اين قوم با آگاهي بر گمراهي آنهاو اين كه در ميان آنها مردي هست به او ذوالثدية گويند: براي او پستانيست مانند پستان زن و آنها بدترين خلق و خلق شده هستند، با آنها مي جنگد كساني نزديك ترين خلق بر خدايند از نظر وسيله، و مخدج معروف نبود در گروه، وقتي كشته شدند حضرت در ميان كشته شدگان، او را جستجو مي كرد و مي فرمود: به خدا قسم نه دروغ مي گويم و نه به من دروغ گفته شده است، تا پيدا نمود او را در ميان قوم و پيراهنش را پاره نمود كه بر كتف او غده‌اي بود مانند پستان زن و بر آن موهائي بود، مي كشيدي، كتفش هم با آن كشيده مي شد و رها مي كردي به محلش بر مي گشت، پس وقتي كه او را پيدا كرد، تكبير گفت و فرمود: در اين عبرتي است بر بصيرت جويان

34- زيدبن علي روايات در باره زيد و مدح و ذم او: گوناگون وارد شده است: ما در اين مورد بررسي نمي كنيم چون بيرون از موضوع كتاب ماست، فقط در اخبار از غيب امامان عليهم السلام از كشته شدن و به دار زدن و در نهايت سوزاندن و به باد دادن خاكستر او كه مدتها قبل خبر داده بودند و به حقيقت رسيد: مورد نظر ماست به چند روايت اكتفاء مي كنيم.

1- همانا اميرمؤمنان عليه السلام ايستاد در كوفه در محلي كه زيد را به دار زدند و گريه نمود تا محاسنش خيس از اشك گرديد و مردم نيز بر گريه او گريستند به او گفته شد اي اميرمؤمنان براي چه بود اين گريه شما؟ كه همه را به گريه انداختي؟ فرمود: إن رجلا من ولدي يصلب في هذا الموضع. «1»

مردي از اولاد من دراين محل به دار آويخته شود 2- ازابي صامت ضبّي از ابن عمر بن زاذان از عليّ عليه السلام «الشّهيد من ذريّتي، و القائم بالحق من وُلدي، المصلوب بكناسة كوفان» «2»

شهيد از ذريه من و قائم به حق از اولاد من و به دار آويخته شده در كناسه كوفان.

3- جابربن يزيد جعفي از امام باقر عليه السلام از پدران بزرگوارش عليهم السلام از رسول خدا صلي الله عليه و آله به حسين عليه السلام فرمود: «يا حسين يخرج من صلبك رجل يقال له زيد، يتخطي هو و أصحابه يوم القيامة رقاب النّاس غرّاً محجّلين يدخلون الجنّة بلاحساب» «3»

اي حسين بيرون آيد از صلب تو مردي كه او را زيد گويند راه رود او و اصحابش روز قيامت بر گردن‌هاي مردم روسفيد و پيشاني گشاده داخل بهشت شوند بدون حساب.

4- ابي الصباح گويد: به خدمت ابي عبداللّه: عليه السلام داخل شدم فرمود: پشت سرت چه خبر؟ گفتم شادي است عمويت زيد خروج كرده و خيال مي كند ابن سبية و قائم اين امت و فرزند خيرالأماء: اوست فرمود: «كذب ليس هو كما قال، ان خرج قُتل» «1» اسلام فراتر از زمان، ص: 528

فرمود: دروغ مي گويد او نيست آن طور كه گفته است، اگر خروج كند كشته مي شود.

5- معتب گويد: دَرِ مولايم امام صادق عليه السلام زده شد باز كردم بيرون رفتم ديدم زيد بن علي است: حضرت ايستاد و دست به گردن همديگر و نشستند فرمود: «رضي اللّه عنك و غفراللّه لك: أوصني فانّك مقتول:

مصلوب، محروق بالنّار» «2»
راضي شود خدا از تو و ببخشد تورا، وصيت كن مرا توئي كشته شده و به دار آويخته شده و با آتش سوخته!!، پس زيد اهل و عيال و اولاد و اداي قرضش را وصيت نمود ..
6- در كتاب عيون الأخبار: روايتي آورده است و درآخر آن امام موسي بن جعفر عليهما السلام مي فرمود: پدرم جعفربن محمد بن علي عليهم السلام مي فرمود: «رحم اللَّه عمّي زيداً أنّه دعا الي الرضامن آل محمد و لوظفر لوفي بما دعا اليه و لقد استشارني في خروجه فقلت له ياعم «ان رضيت أن تكون المصلوب بالكناسة فشأنك». «3»
رحمت كند خدا عمويم زيد را به درستي كه او دعوت نمود بر رضا از آل محمد و اگر پيروز مي شد البته وفا مي كرد به آنچه كه دعوت مي نمود، با من مشورت كرد در باره خروجش، من هم گفتم: اي عمو اگر راضي مي شوي اين كه تو باشي به دار آويخته شده دركناسه، پس خود داني.
7- زيد در بچه گي پيش پدر آمد و افتاد، حضرت اورا برداشت و خون را از صورتش پاك كرد وفرمود: «أعيذك أن تكون زيداً المصلوب بالكناسة» «4»
پناه مي برم (برخدا) اين كه تو باشي زيد به دار آويخته شده بر كناسه.
8- گروهي از اصحاب نزد امام باقر عليه السلام بودند زيد بن علي از آنجا گذشت، حضرت

به ما فرمود: اين برادرم را مي بينيد، «واللَّه ليخرجنّ بالكوفة و ليقتلنّ و ليصلبنّ و يطاف برأسه» «1»
به خدا قسم البته البته خروج مي كند در كوفه و البته كشته شود و البته به دار زده شود و گردانده شود سر او

35- زرعة بن البرج الطائي

35- زرعة بن البرج الطائي اين شخص با حرقوص بن زهير تميمي و زيدبن حصين طائي به محضرامام اميرمؤمنان عليه السلام آمدند و پس از صحبت هائي گفت: من با تو مي جنگم! امام فرمود:
«بؤساً لك ما أشقاك، كأنّي أنظر اليك غداً صريعاً تسفي عليك الرياح» «2»
بدي برتو باد چه قدر سنگ دلي، گويا ترا مي بينم فردا افتاده‌اي و مي وزد برتو بادها.
فردا آن گونه شد كه حضرت فرموده بود

36- سراقة بن مالك در زمان عمربن خطاب مالي از عراق آوردند از جمله آنهادستبندهاي كسري (پادشاه ايران بود) ... گفت: سراقة بن جعشم كجاست، ...؟ يك نفر از اعرابي‌هاي بني مدلج بود و به او داد و گفت: به دستت كن! به دستش كرد گفت: بگو أللّه أكبر، اوهم گفت، بگو ألحمدللّه كه آنها را از كسري بن هرمز گرفت و به سراقةبن جعشم پوشانيد، زيرا روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله به ذراع سراقة نگاه كرد و فرمود: «كأنّي بك و قدلبست سواري كسري» «3»
گويا مي بينمت كه دستبندهاي كسري را پوشيده‌اي

37- شعيب بن صالح

37- شعيب بن صالح روايت است اول (پرچمهاي سياه از خراسان) از طرف چين از ناحيه ختن خواهد بود: در آنجا طايفه‌اي از اولاد فاطمه از پشت حسين بن علي عليهما السلام مي باشند «1» در مقدمه لشكرش مردي است كوسج از تميم كه اورا شعيب بن صالح گويند و مولدش طالقان است. «2»
راجع به شعيب بن صالح روايات متعدد آمده است كه مورد حاجت را آورديم و من قسمتي از آن روايات را در كتاب (سيماي جهان در عصر امام زمان عليه السلام) كه آن را مسجد مقدس جمكران، چاپ نموده است: آورده‌ام طالبين به آنجا رجوع نمايند

38- شهادت مزرع عبد العزيز بن صهيب از أبي العالية گفت: حديث كرد مرامزرع بن عبد اللّه گفت:
شنيدم امير مؤمنان عليه السلام مي فرمود «3»: ليقبلن جيش حتي إذا كان بالبيداء خسف بهم فقلت له: إنك لتحدثني بالغيب، قال: احفظ ما أقول لك و اللّه ليكونن ما أخبرني به أمير المؤمنين، و ليؤخذن رجل فليقتلن «4» و ليصلبن بين شرفتين من شرف هذا المسجد، قلت:
إنك لتحدثني بالغيب، قال: حدثني الثقة المأمون علي بن أبي طالب عليه السلام، قال أبو العالية: فما أتت علينا جمعة حتي اخذ مزرع فقتل و صلب بين الشرفتين، قال: و قد كان حدثني بثالثة فنسيتها. «5»
البته البته مي آيد لشكري تا به بيداء رسد، (به زمين)
اسلام فراتر از زمان، ص: 531
فروروند! گفتم: خبر مي دهي مرا از غيب! گفت: آنچه را كه مي گويم حفظ كن به خدا قسم آنچه را كه اميرمؤمنان به من فرمود: خواهد شد و البته مردي دستگير شده و كشته و به دار آويخته خواهد شد ميان دو شرفه مسجد (باز) گفتم: به من از غيب خبر مي دهي؟ گفت: (اين ها را) به من حديث نموده ثقه امين علي بن ابي طالب (اميرمؤمنان عليه السلام) ابوالعاليه گفت: يك جمعه به سر نيامد تا مزرع دستگير و كشته گرديد و ميان دو شرفه مسجد به دار آويخته شد.
گفت: سومين جريان را به من بازگو كرد اما من آن را فراموش كردم.
حديث خسف جيش رابخاري و مسلم در صحيحين هر يكي مقداري را از ام سلمة رضي الله عنها آورده اند او گفت: شنيدم رسول خدا صلي الله عليه و آله مي فرمود: يعوذ قوم بالبيت حتي إذا كانوا بالبيداء خسف بهم، فقلت: يا رسول اللّه لعل فيهم المكره أو الكاره، فقال:
يخسف بهم، و لكن قال: يحشرون- أو قال: يبعثون- علي نياتهم يوم القيامة.
پناهنده مي شوند قومي بر بيت (اللّه‌الحرام) تا هنگامي كه به بيداء رسيدند، (به زمين) فرو روند، گفتم: اي رسول خدا شايد ميان آنها (كساني باشد كه) جبراً آمده يا مجبور بوده؟ فرمود: همه فرو روند ولكن محشور مي شوند بانيت‌هاي خود، در روز قيامت.
گفت: از أبو جعفر محمد بن علي (امام باقر عليه السلام) سؤال شد أهي بيداء من الأرض؟
فقال: كلّا و اللّه إنّها بيداء المدينة «1»
آيا آن بيدائي در زمين است؟ فرمود: نه به خدا بلكه بيداي مدينه است

39- شهادت يارانش امام علي عليه السلام: إن من ورائكم قوما يلقون فِيَّ من الأذي و التّشريد و القتل و التنكيل مالم يلقه أحد في الأمم السابقة، ألا و إنّ الصابر منهم الموقن بي العارف فضل ما يؤتي إليه في، لمعي في درجة واحدة، ثم تنفس الصعداء فقال: آه آه! علي تلك الأنفس الزاكية، و القلوب
اسلام فراتر از زمان، ص: 532
الراضية المرضية، اولئك أخلائي، هم مني و أنا منهم. «1»
همانا پشت سرتان قومي اند ملاقات مي كنند درباره من از اذيت و شدت عمل و كشته شدن و ناقص الاعضاء بودن، آنچه كه كسي در امت‌هاي گذشته نديده است، آگاه باش صبركنندگان آنها يقين كننده بر (ولايت) من، عارفان به فضيلت و آنچه درباره من آمده است، البته بامن هستند در درجه واحد، سپس نفس عميق كشيد پس گفت: آه آه بر آن نفس‌هاي پاك و دلهاي راضي و مرضيه، آنهايند دوستان من و آنها از من و من هم از آنهايم

40- شهادت قنبر 1- اصحاب سيره روايت كرده‌اند روزي حجاج گفت: دوست دارم به مردي از اصحاب ابي تراب دست يابم با ريختن خون او: به خدا تقرب جويم!؛ به او گفته شد كسي را نمي دانيم همنشيني اش به ابي تراب از غلامش «قنبر» بيشتر باشد؛
پس كسي را براي يافتن او فرستاد و او را آوردند و به او گفت:
قنبر توئي؟ بلي: گفت: ابوهمدان؟ بلي: گفت: مولي علي بن ابي طالب؟
گفت: مولاي من خداست و اميرمؤمنان: علي ولي نعمت من است،
گفت: از دين او تبري (و دوري) كن!
گفت: اگر از دين او برگردم: ديني بهتر از دين او را به من نشان مي دهي؟!؛
گفت: من ترا مي كشم چگونه مرگي برايت دوست داشتني تر است؟!
گفت: اختيار كيفيت كشتن را به تو مي سپارم: گفت: چرا؟
گفت: زيرا تو هر طور مرا بكشي من هم آنگونه ترا مي كشم؛
اميرالمؤمنين: عليه السلام به من خبر داده است: «انّ منيتي تكون ذبحاً ظلماً بغير حق. مرگ من بريدن سرم را باستم و بناحق خواهد بود». «2

41- ظلم چهار ع بر يك ع!

41- ظلم چهار ع بر يك ع! حذيفة بن يمان در زمان عثمان به حضرت علي عليه السلام گفت: إني و اللّه ما فهمت قولك و لا عرفت تأويله حتي بلغت ليلتي أتذكر ما قلت لي بالحرة و إنّي مقبل" كيف أنت يا حذيفة إذا ظلمت العيون العين"؟ و النبي صلّي اللّه عليه و آله بين أظهرنا و لم أعرف تأويل كلامك إلا البارحة، رأيت عتيقا ثم عمر تقدما عليك، و أول اسمهما عين فقال يا حذيفة: نسيت عبد الرحمن حيث مال بها إلي عثمان. و في رواية: و سيضم إليهم عمرو بن العاص مع معاوية بن آكلة الاكباد، فهؤلاء العيون المجتمعة علي ظلمي من به خدا قسم نفهميدم گفته ترا و نه تأويلش را تا شب گذشته يادم آمد آنچه را كه در «حرّة» به جلويت آمدم به من فرمودي: «كيف أنت يا حذيفة اذا ظلمت العيون العين» حالت چگونه خواهد بود زماني كه (ع) ها به يك (ع) ستم نمايند» چون پيامبر در ميان ما بود: من به خداقسم معناي اين حرف را نفهميدم و تأويل كلامت را متوجه نشدم تا ديشب ديدم (و فكر كردم) عتيق يعني (ابوبكر) سپس عمر برتو پيشي گرفتند، حضرت فرمود: حذيفه عبدالرحمن را فراموش كردي كه به عثمان تمايل نمود و به زودي عمروبن عاص هم به آنها مي پيوندد با معويه فرزند (هند) جگرخوار پس اين (ع) هاي (اول نام آنها) است كه به ظلم كردن من: گردهم آمدند. «1» (عتيق، عمر، عثمان، عبدالرحمن، عمروعاص هم به آنها ملحق شد)

42- عبداللَّه‌بن زبير

42- عبداللَّه‌بن زبير ابو محمد مولي آل زبير گويد: شنيدم اسماء دختر ابوبكر به حجاج مي گفت: روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله حجامت كرد و خون آن را به پسرم داد (كه بيرون بريزد) او هم آن را نوشيد و گفت خوش نداشتم آن را به زمين بريزم، جبرئيل جريان را به حضرت خبر داد! فرمود: «ويل لامّتي منك و ويل للناس منك» «2»
واي بر امت من از تو و واي برمردم از (دست) تو

43- عمّاربن ياسر

43- عمّاربن ياسر 1- عبداللَّه‌بن هزيل العنزي گويد: همانا عمار با آنها براي مسجد (رسول خدا صلي الله عليه و آله) سنگ حمل مي كرد رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «ويحك يابن سميّة تقتلك الفئة الباغية». «1» خوش به حالت اي فرزند سميه ترا مي كشد گروه برگشته از حجت خدا (واز خدا بيخبر).
2- حذيفة مي گفت: بر شما باد گروهي كه ابن سمية در آن است، من شنيدم رسول خدا صلي الله عليه و آله مي گفت: تقتله الفئة الباغية. «2» او را مي كشد گروه ستمگر!

44- علماء قبلًا توضيح مختصري در اول بخش سيأتي پيرامون روايات وارده درباره علماء گذشت، لازم است آن را دوباره مطالعه نمائيد و در اين فصل به مناسبت اين بخش دو روايت را مجدداً مي آوريم
1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
سيأتي: زمان علي أمتي لا يعرفون العلماء إلا بثوب حسن و لا يعرفون القرآن إلا بصوت حسن، و لا يعبدون اللّه إلا في شهر رمضان، فإذا كان كذلك «3» سلط اللّه عليهم سلطانا لا علم له و لا حلم له و لا رحم له. «4»
به زودي مي آيد زماني بر امت من علمارا نمي
اسلام فراتر از زمان، ص: 535
شناسند مگر بالباس زيبا و قرآن را نمي شناسند مگر با صداي زيبا و خدارا نمي پرستند مگر در ماه رمضان وقتي كه اين طور شد خداوند مسلط مي كند بر آنها پادشاهي را كه نه علمي داشته باشد و نه حلمي و نه رحمي.
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
سيأتي: زمان علي أمتي (علي الناس)، يفرون من العلماء كما يفر الغنم عن الذئب، «1»
ابتلاهم اللّه تعالي بثلاثة أشياء الأول: يرفع البركة من أموالهم، و الثاني: سلط اللّه عليهم سلطانا جائرا، و الثالث: يخرجون من الدنيا بلا إيمان. «2»
به زودي برامت من (براي مردم) مي آيد زماني كه از علماء فرار مي كنند مانند فرار كردن گوسفند از گرگ (در آن زمان) خداوند آنها را به سه چيز مبتلا مي سازد
1- بركت از اموالشان برداشته مي شود،
2- خداوند برآنها پادشاه ستمگر را مسلط نمايد،
3- از دنيا بي ايمان بيرون مي روند.
در باره علماء رواياتي در بخش سيأتي و يأتي گذشت كه بيش از اين تكرار نشود

45- صوفي ها

45- صوفي ها رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «يا أباذر، يكون في آخرالزمان قوم يلبسون الصوف في صيفهم و شتائهم، يرون أنّ لهم الفضل بذلك علي غيرهم، أولئك يلعنهم اللّه و ملائكة السماوات و الأرض». «3»
اي اباذر مي باشد در آخر زمان گروهي، مي پوشند پشم در تابستان و زمستانشان، و آنها خيال مي كنند فضيلت دارند با آن (عمل) بر ديگران، آنهايند لعنت كرده خدا و فرشتگان آسمان ها و زمين بر آنان.
اسلام فراتر از زمان، ص: 536
صوفي گري گروهي از مذاهب اختراعي بعد از پيامبر صلي الله عليه و آله است كه درروايت بالا آمده است

46- فلاسفه سيأتي زمان علي الناس ... علماؤهم شرار خلق اللّه علي وجه الأرض، لأنّهم يميلون إلي الفسلفة و التصوف، «1»
بزودي مي آيد زماني برمردم (آن زمان) علمايشان شر خلق خدا در روي زمينند، زيرا آنها به فلسفه و صوفي گري روي آورند. (تفصيل روايت در بخش سيأتي گذشت)

47- مالك بن ضمرةالرّواسي محمد بن موسي العنزي گفت: مالك بن ضمرة الرواسي از أصحاب امير مؤمنان عليه السلام و از كساني بود كه علم زيادي از آن حضرت ياد گرفته و با اباذر هم مصاحبت داشت و از كارهاي او هم ياد گرفته است. در زمان بني اميه مي گفت: اللّهم لا تجعلني من الثلاثة، فيقال له: و ما الثلاثة؟ فيقول: رجل يرمي به من فوق طمار، و رجل تقطع يداه ورجلاه ولسانه و يصلب، و رجل يموت علي فراشه،»
خدايا مرا قرار نده از آن سه نفر، مي پرسيدند سه نفر كدامند؟ گفت: مردي كه از پشت بام انداخته شود و كسي كه دستها و پاها و زبانش بريده و به دار آويخته شود و مردي كه در رختخوابش بميرد.
مردم او را مسخره مي كردند و مي گفتند: اين هم از دروغ‌هاي ابي تراب است.
اين مرد از اسرار و سرگذشت گروهي را از مولايش ياد گرفته بود كه اين دعا را مي كرد و همه آن جريان ها به وقوع پيوست، هاني بن عروة را از بلندي دارالإمارة بر زمين انداخته و رُشيد هَجَري را دست وپا و زبان بريده و به دار زدند و مالك بن ضمره رواسي دربستر مُرد

48- مأمون عبداللَّه‌بن محمد هاشمي گويد: روزي بر مأمون وارد شدم مرا نشانيد و همه را بيرون
اسلام فراتر از زمان، ص: 537
كرد و به من گفت: اي عبداللَّه خاندان (عباسي) من و اهل بيت تو مرا توبيخ مي كنند كه چرا من اباالحسن الرضا عليه السلام را به (ولايت عهدي) نصب كردم به خدا قسم حديثي را برايت نقل مي كنم تعجب مي كني، روزي نزد او رفتم گفتم: فدايت شوم پدرانت
... نزدشان علم ماكان و ماهو كائن تا به قيامت را داشتند و تو وصي ووارث آنهائي و علمشان نزد توست و براي من حاجتي پيش آمده، فرمود: بياور، پس گفتم اين (كنيز من) زاهريه را دوست دارم و هيچ كدام ازكنيزانم را بر او برتري نمي دهم ولي چند مرتبه باردار شده و بچه‌اش را سقط نموده است و او الان هم حامله است مرا براي معالجه او راهنمائي فرما؛
فرمود: «لاتخف من اسقاطها فانّها تسلم و تلد غلاماً أشبه النّاس بأمّه و يكون له خنصر زائدة في يده اليمني ليست بمدلاة و في رجله اليسري خنصر زائدة ليست بالمدلاة» نترس از سقط كردنش همانا او سالم است و فرزند پسري به دنيا آورد كه در دست راستش يك انگشت زايد دارد و لي آويزان نيست و همچنين در پاي چپش! به خود گفتم شهادت مي دهم كه خداوند به هرچيزي قادر است و زاهريه هم پسري زاييد كه شبيه ترين مردم بود به مادرش. «1»
واقعاً علم اولين و آخرين را خدا به آنها داده است، در تاريخي كه نه سونوگرافي وجود داشت و نه دستگاهش ساخته شده بود، بيش از هزار و دويست سال پيش، از كيفيت آفرينش بچه در شكم مادر را، خبر مي دهند، هر تك تك اين متكيان به منبع وحي، از خيلي چيزهاي پنهاني و غائب و از شهادت و محل دفن خود و اصحابشان و كيفيت شهادتشان را براي افراد نزديك شان بيان فرموده اند.
امثال اين روايات فراوان است ولي تصميم به اختصار بيش از اين اجازه آوردن آنها را نمي دهد

49- مي ترسم كافر شويد!

49- مي ترسم كافر شويد! 1- امام علي عليه السلام فرمود: واللَّه لو شئت أن أخبر كل رجل منكم بمخرجه و مولجه وجميع شأنه لفعلت، و لكن أخاف أن تكفروا فيّ برسول اللَّه صلي الله عليه و آله، ألا و إنّي مفضيه إلي الخاصة ممن يؤمن ذلك منه. «1»
به خدا قسم اگر بخواهم اين كه خبر دهم به همه مردم (از اسرار) بيرون و درونش و تمامي كارهايش را، البته مي كنم ولكن مي ترسم در باره من به رسول خدا صلي الله عليه و آله كافر شويد، آگاه باش من افاضه مي كنم (اين سرّها را) به خواص از آنان كه اطمينان دارم از كافر نشدنشان

50- مردي از خوارج

50- مردي از خوارج روزي اميرمؤمنان عليه السلام با اصحاب در مسجد بود مردي از شيعيان آمد و گفت: اي اميرمؤمنان خدا مي داند كه من ترا در باطن آنگونه دوست ميدارم كه در ظاهر
(دوستتان دارم)، فرمود: راست گفتي اما براي فقر آماده باش چون فقر به سوي شيعيان ما سرعت مي گيرد، مانند جريان سيل در بيابان، آن مرد از خوشحالي گريه كنان بيرون رفت.
يك نفر از خوارج جريان را به رفيقش شرح داد، او گفت من هم مي روم آن طور مي گويم به من هم آنگونه جواب خواهد داد.
آمد پيش امام مانند آن مرد (شيعي) گفت: حضرت فرمود: تو دروغ مي گوئي نه من ترا دوست مي دارم نه تومرا!؛
خارجي گريست گفت: آقا به من چنين مي گوئي دستت را بده تا به تو بيعت نمايم، فرمود برچه؟ گفت بر آنچه كه زريق و حبتر بيعت كرد، فرمود: دستت را بزن خداوند به آن دو لعنت كند (چون از خوارج بودند سپس فرمود:) «واللّه لكأنّي بك قدقتلت
اسلام فراتر از زمان، ص: 539
علي ضلال، و وطئت وجهك دوابّ العراق فلا تغرّنّك قّوتك» به خدا قسم البته گويامي بينم كشته شده‌اي با ضلالت (و گمراهي) و رويت را لگد مال مي نمايد دام‌هاي عراق، پس نفريبد تو را نيرويت (و قدرت بازويت تورا مغرور نسازد).
آن مرد با نهرواني هاخروج كرد و كشته شد (و شد آن گونه كه امام خبر داده بود). «1

51- بني اميه ابي هريره از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «هلاك أمّتي علي يدي أغيلمة سفهاء من قريش» «2»
هلاك امت من در دست بچه‌هاي سفيهان بني اميه است.
در باره بني امية و كيفيت رياست و جريان‌هاي دوران خلافت آنها واز بين رفتنشان در زمان هريك از ائمه عليهم السلام روايات زيادآمده است كه براي رعايت اختصار: صرف نظر نموديم.
1- در حديث آمده است: هر ديني آفتي دارد و آفت اين دين بني اميه است. «3»
2- فرمود: افتتاح بني اميه باميم و ختم آنها هم باميم است (اولشان معاويه و آخرشان مروان حمار) پادشاهي آنها نرود تا اين كه خلع شود خليفه‌اي از آنها با كشته شدن (شايد معويه پسر يزيد باشد) و كشته شود دو شتر نرشان و كشته شود جمل اصهب (شتر آميخته به سپيدي) كه مروان باشد آن وقت پادشاهي آنها منقطع شود و به دست او تاج خراب گردد. «4»
3- علي عليه السلام بر منبر كوفة فرمود: ألا! لعن اللَّه الأفجرين من قريش، بني امية و بني مغيرة، أما بنو مغيرة فقد أهلكهم اللَّه بالسيف يوم بدر، و أما بنو امية فهيهات هيهات! أما و
اسلام فراتر از زمان، ص: 540
الذي فلق الحبة و برأ النسمة! لو كان الملك من وراء الجبال ليثبوا عليه حتي يصلوا. «1»
آگاه باش خدا لعنت كند بردو گروه دريده (و بي حيا) از قريش بني اميه و بني مغيره، اما بنو مغيره خداوند هلاك نمود آنها را باشمشير، در روز بدر و اما بنو اميه پس هيهات هيهات، آگاه باش قسم به آن كس كه دانه را شكافت و نفس ها را به وجود آورد، اگر رياست از پشت كوهها باشد، البته مي پرند به سوي آن تا برسند!.
علي عليه السلام فرمود: فأقسم باللَّه يابني امية عما قليل لتعرفنها في أيدي غيركم و في دار عدوكم «2». به خدا سوگند اي بني اميه بعد از مدت كوتاهي، البته مي بينيد خلافت را در دستان ديگران و در خانه‌اي دشمنتان.
4- نزال بن سمرة شنيد علي عليه السلام مي فرمود: «لايزال بلاء بني أمية شديداً حتي يبعث اللَّه‌العصب مثل قزع الخريف يأتون من (وجه) و لايستأمرون أميراً و لا مأموراً، فاذا كان ذالك؟ ذهب اللَّه ملك بني أمية» «3»
مدام بلاي سخت با بني اميه خواهد بود تا برانگيزد خدا دستهائي مانند ابر

پاييزي مي آيد از يك طرفي و از اميري فرمان نمي برند و نه از مأموري
هر زمان چنين شد، خداوند ملك بني اميه را مي برد

52- معاويه 1- علي عليه السلام فرمود: لاتذهب الليالي و الأيام حتي تجتمع هذه الأمة علي رجل واسع السرم ضخم البلعم يأكل و لايشبع و هو معاوية. «4»
نمي رود شبها و روزها تااين كه جمع شوند اين امت بر مردي كه گشاد روده، پرخور و شكم گنده و او معاويه است.
2- علي عليه السلام فرمود: أما إنه سيظهر عليكم بعدي رجل رحب البلعوم مندحق البطن، يأكل
اسلام فراتر از زمان، ص: 541
ما يجد، و يطلب ما لايجد، فاقتلوه ولن تقتلوه. «1»
آگاه باش به زودي ظاهر مي شود بر شما بعد از من، مردي گلو گشاد و شكم گنده، هرچه پيدا كند مي خورد و آنچه را نيابد، مي جويد پس او را بكشيد كه نمي كشيد.
3- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «انّ معاوية سيظهر عليكم» «2»
معاويه به زودي ظاهر شود (و غالب گردد) بر شما

53- معاويه به هلاكت رسيد!

53- معاويه به هلاكت رسيد! 1- در كتاب مناقب آل ابي طالب گويد: نضر بن شميل از عوف، از مروان اصفر گفت: سواره‌اي از شام آمد و علي عليه السلام در كوفه بود و خبر مرگ معاويه را آورد، اورا پيش امام بردند و به او فرمود: أنت شهدت موته؟ قال: نعم و حثوت عليه، قال: إنه كاذب، قيل: و ما يدريك يا أمير المؤمنين إنه كاذب؟ قال: إنه لا يموت حتي يعمل كذا وكذا- أعمالا عملها في سلطانه- فقيل له: فلم تقاتله و أنت تعلم هذا؟ قال: للحجة «3».
اسلام فراتر از زمان، ص: 542
خودت مرگ اورا ديدي؟ گفت: بلي و خاك بر قبرش ريختم!، فرمود: او دروغ مي گويد، گفته شد از كجا ميداني اي اميرمؤمنان او دروغگو است؟، فرمود: معويه نمي ميرد تا چنين و چنان كند در حكومتش!، گفته شد پس چرا با او مي جنگي؟ فرمود:
براي اتمام حجت.
2- مينا گفت: شنيد علي عليه السلام سر و صدائي در لشكرش، پس فرمود: ما هذا؟ قالوا:
هلك معاوية، قال: كلا والذي نفسي بيده لن يهلك حتي تجتمع عليه هذه الأمّة، قالوا: فبم تقاتله؟ قال: ألتمس العذر فيما بيني و بين اللّه تعالي. چه چيز است اين (سر وصدا؟
گفتند: معاويه به هلاكت رسيده، فرمود: نه سوگند به كسي كه جانم در دست اوست ابداً هلاك نشود تا اين امت بر او جمع شود، گفتند: پس چرا با او جنگ مي كني؟
فرمود: با اين كار معذور شوم ميان خود و خداي تعالي. «1

54- مروان بن حكم 1- نافع بن جبير از پدرش روايت مي كند: من بارسول خدا صلي الله عليه و آله در كنار حجر (اسود) بودم بناگاه حكم بن ابي العاص گذشت پس حضرت فرمود: «ويل لامّتي ممّا في صلب هذا» «2» واي بر امت من از آنچه در پشت اين است.
2- راشدبن سعد گويد: وقتي كه مروان بن حكم متولد شد به رسول خدا صلي الله عليه و آله دادند كه برايش دعا كند حضرت اين كار را نكرد سپس فرمود: «ابن الزّقاء هلاك أمّتي علي يديه و يدي ذرّيّته» «3»
پسر زرقاء هلاك امت من بر دستان او و ذريه‌اش خواهد بود.
3- مروان بن حكم در جنگ جمل اسير شد حسنين عليهما السلام وساطت نمودند و علي عليه السلام او را آزاد نمود: گفتند: به تو بيعت كند اي اميرمؤمنان؟ فرمود: «ألم يبايعني بعد
اسلام فراتر از زمان، ص: 543
قتل عثمان؟ لاحاجة لي في بيعته، انّهاكفّ يهودية و لو بايعني بيده لغدر بسيفه أما واللّه انّ له امارة كلعقة الكلب أنفه، و هو أبوالكبش الأربعة و ستلقي الأمّة منه و من ولده يوماً أحمر». «1»
آيا بر من بيعت نكرد بعد از كشته شدن عثمان؟ من به بيعت او نيازي ندارم، دست او دست يهوديه است، اگر با دست بامن بيعت كند، با شمشيرش بيعت را مي شكند، آگاه باش به خدا قسم براي او رياستي است مانند آب دماغ سگ، و او پدر چهار قوچ است، و به زودي اين امت مي بيند از او و اولادش، روز سرخي را

55- عبدالملك بن مروان علي عليه السلام فرمود: لكأني أنظر إلي ضليل «2»
البته گويا مي بينم كسي را در گمراهي بسيار
اسلام فراتر از زمان، ص: 544
كه به شام بانگ زند (مردم را گرد آورد) و بيرق‌هاي خود را در اطراف كوفه نصب نمايد، پس چون دهن باز كند و دهنه لجام او سخت گردد و پا زدنش در زمين سنگين باشد و فتنه و آشوب، با نيش دندان مردان زمانش را بگزد (مردم مبتلي به قتل و غارت و درد و اندوه گردند) و موجهاي جنگ به حركت در آيد و روزها (به سبب ظلم و ستم) درهم و گرفته شود و شبها (به سبب درد و اندوه) دلخراش گردند (خلاصه آن مرد گمراه كوفه را ويران كرده و مردم را دقيقه اي آسوده نگذارد) پس آنگاه كه كِشت آن گمراه (ازتخم فتنه و فساد) برويد، و شاخه آن نمو نمايد (بر مردم مسلط شود) و شقشقه‌هاي او صدا كند (يعني فرمانهاي ناحق دهد) و برق شمشيرهايش بدرخشد (طغيان و سركشي اش به حد كمال رسيده و ترسش در دلها جاگيرد آنگاه) بيرق‌هاي فتنه و آشوب كه رهائي از آن نيست استوار مي گردد و مانند شب تاريك و درياهاي موج دار رو آورد، اين است و چقدرباد سخت و صدا دار كوفه را بشكافد (وويران نمايد) و باد تند برآن بوزد (و خون ريزيها در آن واقع گردد) و پس از زمان كمي گروهي با گروهي بپيچند (و به زد و خورد مشغول شوند) و آنچه برپاست، درو شود و آنچه درو شده است، خورد مي گردد (و از پي يك ديگر هلاك شوند و هرسال از كِشته تخم فتنه و فساد، خرمن ها از كُشته آدميان برباد رود). «1»
بيانات اين خطبه با عبدالملك مروان تطبيق و اخبار از غيب اميرمؤمنان عليه السلام به كمال وضوح با لشكر كشي عبدالملك و جنگ او با مصعب بن زبير و نهايتاً با فجايع و فساد حجاج بن يوسف خونخوار، كاملًا تحقق يافت. «2

56- وليد

56- وليد ابن مسيب گويد: براي برادر ام سلمة فرزندي به دنيا آمد نامش را وليد گذاشتند، جريان را به رسول خدا صلي الله عليه و آله خبر دادند فرمود: اورا به نام فرعون هايتان ناميديد «ليكوننّ في هذه الامّة رجل يقال له الوليد، هو شرّعلي هذه الامة من فرعون علي قومه» «1» البته البته مي شود در اين امت مردي كه او را وليد گويند، او شرورتر است بر اين امت از فرعون بر قومش.
فجايع وليد باتيرزدنش قرآن و نوشيدنش شراب را در داخل حوض شراب و ظلمهاي فراوانش وو .. درتواريخ مسطور و مشهور است

57- عمر بن سعد 1- اميرمؤمنان عليه السلام .... به سعدبن وقاص فرمود: پيغمبر صلي الله عليه و آله به من فرموده است:
«انّ في بيتك لسخلًا يقتل الحسين ابني». «2»
همانا در خانه ات بزغاله ايست كه مي كشد حسين پسرم را.
2- ابن سيرين از بعض اصحابش، علي عليه السلام به عمربن سعد فرمود: «كيف أنت اذا قمت مقاماً تُخيّربين الجنّة و النّار فتختار النّار» «3»
چگونه‌اي تو زماني كه در جائي
اسلام فراتر از زمان، ص: 546
ايستادي كه ترا مخيركردند ميان بهشت و آتش، تو آتش را اختيار مي كني.
وقتي كه در كربلا لشكر عمر سعد حضرت را احاطه نمودند، فرمود: عمربن سعد كجاست صدايش كنيد با كراهت آمد و امام حسين عليه السلام به او فرمود، «ياعمر أتقتلني و تزعم أن يوليك الدعيّ بن الدعي بلادالري و جرجان؟ واللّه لاتتهنّأ بذالك أبداً، عهد معهود فاصنع ما أنت صانع فانّك لا تفرح بعدي بدنياً و لاآخرة، و كأنّي برأسك علي قصبة قدنصب في الكوفة، تتراماه الصبيان و يتّخذونه غرضاً بينهم» «1»
اي عمر آيا مرا مي كشي و خيال مي كني ترا والي نمايد، نامشروع فرزند نامشروع، شهرهاي ري و گرگان را، به خدا قسم برايت گوارا نخواهد شد ابداً، عهد معهوديست (و شكي در آن وجود ندارد)، پس هركار دلت خواهد بكن تو بعد از من شاد نخواهي شد، نه با دنيا ونه با آخرت، و گويا مي بينم سر ترا در سر نَيْ نصب شده در كوفه كه بچه‌ها آن را سنگ باران مي كنند و آن را نشانه قرار دهند ميان خود.
3- باز فرمود: «واللّه انّه ليقرّعيني أنّك لاتأكل برّ العراق الّا قليلًا» «2»
به خدا سوگند چشمم روشن شود كه تو از گندم عراق نمي خوري مگر كمي (عمرت كوتاه خواهد شد و به مقصود نمي رسي)

58- شمر 1- محمد بن عمرو بن حسين گويد: با حسين كنار نهر كربلاء بوديم به شمر ذي الجوشن نگاه كرد فرمود: صدق اللّه و رسوله! قال رسول اللَّه صلي الله عليه و آله: كأني أنظر إلي كلب أبقع يلغ في دماء أهل بيتي!، و كان شمر أبرص. «3»
راست گفت خدا و رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: گويامي نگرم به سگ پيس دار مي ليسد خون‌هاي اهل بيت مرا، و شمر مرض پيسي داشت

59- حجاج بن يوسف 1- اسماء دختر ابي بكر به حجاج گفت: آگاه باش رسول خدا صلي الله عليه و آله به ما فرمود: «انّ في الثقيف كذّاباً و مبيراً» در ثقيف دروغگو و خانمان برانداز هست دروغ گو را ديديم و اما مبير به گمانم آن غير از تو كسي نيست «1»
2- علي عليه السلام: أما واللّه ليسلطن عليكم غلام ثقيف الذيال الميال، يأكل خضرتكم، و يذيب شحمتكم، إيه أبا وذحة. «2»
آگاه‌باش به خداقسم البته مسلط مي شود برشما جوان ثقيف دامن كش و ميل كننده (متكبر و رياست طلب) سبزي هايتان را مي خورد و پيه هايتان را آب مي كند، بايست تند خو و سخت گير! (زود خود باخته نشو).
4- امام علي (عليه السلام) به مردي فرمود: لامِتَّ حتي تدرك فتي ثقيف! قيل: ياأمير المؤمنين! مافتي ثقيف؟ قال: ليقالن له يوم القيامة: اكفنا زاوية من زوايا جهنم! رجل يملك عشرين أو بضعا وعشرين سنة لايدع لله معصية إلا ارتكبها حتي لو لم تبق الّا معصية واحدة و كان بينه و بينها باب مغلق لكسره حتي يرتكبه، يقتل بمن أطاعه من عصاه «3»
نمي ميري تا ببيني جوان ثقيف را! گفته شد اي اميرمؤمنان چيست جوان ثقيف؟
فرمود: روز قيامت به او گفته شود، براي ما كفايت كن گوشه‌اي از گوشه‌هاي جهنم را بيست يا بيست و چند سال (اشتباه از راويست) رياست كند، معصيتي بر خدا نباشد كه او انجام ندهد حتي اگر نماند مگر يك معصيت و ميان او و آن دَر بسته باشد، آن را مي شكند تا مرتكب آن (گناه هم) شود با فرمانبرداران (و دژخيمان)
اسلام فراتر از زمان، ص: 548
خود، مي كشد كساني را كه به او نافرماني كنند

60- خداوند جوان ثقيف را بر شما مسلط نمود!

60- خداوند جوان ثقيف را بر شما مسلط نمود! 1- علي عليه السلام به اهل بصرة فرمود: إن كنتُ قد أديت لكم الأمانة و نصحت لكم بالغيب و اتهمتموني فكذبتموني فسلط اللّه عليكم فتي ثقيف، قالوا: و ما فتي ثقيف؟ قال رجل لا يدع لله حرمة إلا انتهكها- يعني الحجاج-. اگر امانت شما را ادا كردم و شمارا نصيحت نمودم با غيب گوئي، مرا متهم كرديد و تكذيبم نموديد، پس خداوند مسلط نمود برشما جوان ثقيف را، گفتند: جوان ثقيف كيست؟ فرمود: مردي است نمي گذارد حرمتي براي خدا مگر آن را هتك مي كند (يعني حجاج).

2- روايت نمود آن را شريف رضي در نهج البلاغة. و ذكر نمود آن را محمود (بن عمر الزمخشري) در كتاب «الفائق» فرموده حضرت را عليه السلام: إن من ورائكم امورا متماحلة ردحا و بلاء مبلحا. «1»

همانا پشت سر شما كارهاي طولاني سخت و بلاي سنگين هست.

3- إسماعيل بن رجاء گفت: بلند شد أعشي باهلة- و او آن روز جوان كم سن و سال بود- علي عليه السلام خطبه مي خواند و ذكر مي كرد ملاحم (و آينده) را، پس گفت:

اي امير مؤمنان چه خوب شباهت دارد اين حديث (و گفته‌هاي) تو به خرافات

(وافسانه ها) پس علي عليه السلام فرمود: إن كنت آثما فيما قلت يا غلام فرماك اللّه بغلام ثقيف، ثم سكت، فقام رجال فقالوا: و من غلام ثقيف يا أمير المؤمنين؟ قال غلام يملك بلدتكم هذه، لا يترك لله حرمة إلا انتهكها، يضرب عنق هذا الغلام بسيفه، فقالوا: كم يملك

اسلام فراتر از زمان، ص: 549

يا أمير المؤمنين؟ قال: عشرين إن بلغها، قالوا: فيقتل قتلا أم يموت موتا؟ قال: بل يموت حتف أنفه بداء البطن، يثقب سريره لكثرة ما يخرج من جوفه! اگر گناهكاري در آنچه گفتي (و مراتهمت زدي)، پس خداوند بياندازد (و پرتاب كند) به سوي تو جوان ثقيف را، سپس ساكت ماند، مرداني بلند شدند و گفتند: اي اميرمؤمنان كيست غلام ثقيف؟ فرمود: جوانيست به اين شهر شما بيست سال حكومت كند، از هيچ هتك حرمتي براي خدا، فرو گذار نمي شود و گردن اين جوان را با شمشيرش مي زند، گفتند: چقدر رياست كند اي اميرمؤمنان؟! فرمود: بيست سال اگر به آن برسد، گفتند: با اجل خودش مي ميرد يا كشته مي شود؟، فرمود: بلكه با اجل خود با درد شكم مي ميرد و نافش را سوراخ مي كنند براي زيادي آنچه در اندرونش هست.

اسماعيل رجاء گويد: به خدا قسم با چشمان خودم ديدم اعشي باهله را در ميان اسيراني كه از لشكر عبدالرحمن بن محمد بن اشعث گرفته بودند، در برابر حجاج نگه داشتند و اورا كوبيد و مذمت نمود و خواست شعري را بر عليه او تشويق مي كرد مردم را در لشكر عبدالرحمن، بخواند سپس در همان مجلس گردنش را زد.
در شرح ابن ابي الحديد مشابه اين را آورده است «1» به فرمايشات قاطعانه حضرت در اين روايات: دقت نماييد

61- خالدبن عرفطه مرد و حبيب بن جمّاز!

61- خالدبن عرفطه مرد و حبيب بن جمّاز! اين مطلب در ميان أهل علم به حد يقين رسيده است از اعمش و ابن محبوب از (ابو حمزه) ثمالي و سبيعي همگي از سويد بن غفلة و آن را أبو الفرج اصفهاني نيز در أخبار امام حسن عليه السلام آورده، به امير مؤمنان عليه السلام گفتند: كه خالد بن عرفطة مرد: فرمود عليه السلام: (لا واللّه مامات و لا يموت «2» إنه لم يمت و لا يموت حتي يقود جيش ضلالة، صاحب
اسلام فراتر از زمان، ص: 550
لوائه حبيب بن جماز، فقام رجل من تحت المنبر فقال: يا أمير المؤمنين و اللّه إني لك شيعة، و إني لك لمحب، و أنا حبيب بن جماز، قال: إياك أن تحملها، و لتحملنها فتدخل بها من هذا الباب- و أومأ بيده إلي باب الفيل- فلما كان من أمر الحسين عليه السلام ما كان توجه عمر بن سعد بن أبي وقاص إلي قتاله، وكان خالد بن عرفطة علي مقدمته و حبيب بن جماز صاحب رايته فسار بها حتي دخل المسجد من باب الفيل. «1»
نه به خدا قسم نه مرده و نه خواهد مرد!، ابداً او نمي ميرد تا فرمان ده شود لشكري گمراه را و پرچمدارش هم حبيب جمّاز خواهد بود!.
پس مردي از پاي منبر برخاست و گفت اي اميرمؤمنان، به خدا من شيعه توأم و من دوستدارت هستم و من حبيب پسر جماز هستم، فرمود: مبادا آن (پرچم) را حمل نمائي، و حمل خواهي كرد پس داخل مي شوي از اين دَر- با دستش به باب الفيل اشاره نمود- پس زماني كه كار حسين عليه السلام آن گونه شد و عمربن سعد وقاص به جنگ او روانه گرديد و خالد بن عرفطه در مقدمه لشكر او و حبيب بن جماز پرچمدار او بود، پس با آن پرچم سير كرد تا داخل مسجد (كوفه) شد از باب الفيل
(آن طور كه اميرمؤمنان عليه السلام فرموده بود)

62- يوسف بن عمر اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: أيها الناس! إني دعوتكم إلي الحق فتوليتم عني، و ضربتكم بالدرة فأعييتموني، أما إنه سيليكم بعدي ولاة لا يرضون منكم بهذا حتي يعذبوكم بالسياط و بالحديد، فأما أنا فلا اعذبكم بهما، إنه من عذب الناس في الدنيا عذبه اللّه في الآخرة، وآية ذلك أن يأتيكم صاحب اليمن حتي يحل بين أظهركم فيأخذ العمال و عمال العمال رجل يقال له: يوسف بن عمر، يأتيكم عند ذلك رجل منا أهل البيت فانصروه فإنه داع إلي الحق. «2»
اي مردم من شمارا دعوت كردم به سوي حق، بر من پشت نموديد و شمارا با
اسلام فراتر از زمان، ص: 551
چوب تعليم، تنبيه كردم پس مرا خسته نموديد، آگاه باش به زودي بعد از من والياني امور شمارا به دست مي گيرند كه به اين گونه رفتار شما) راضي نمي شوند تا شمارا با تازيانه ها و آهن ها عذاب دهند اما من با آن دو (وسيله) شما را عذاب نمي دهم زيرا هركس مردم را در دنيا عذاب دهد خداوند در آخرت او را معذب نمايد و نشانه اين آنست كه مي آيد به سوي شما صاحب يمن تا بر اندرون‌هاي شما نفوذ مي كند پس مي گيرد كارگزاران و كار گزار كارگزاران را مردي كه او را يوسف بن عمر گويند، در اين هنگام مي آيد بر شما مردي از ما اهل بيت به او كمك كنيد چون او به سوي حق دعوت مي نمايد

63- بني العباس در باره به سلطنت نشستن بني العباس و طولاني شدن دوران رياست آنها (پانصد و بيست و شش سال) و در باره زمام داران و كيفيت مديريت و ستمهاي به وجود آمده به وسيله آنها و وقايع زمان آنها و در نهايت برچيده شدن تشكيلات خلافت آنها از رسول خدا صلي الله عليه و آله و هر يك از امامان عليهم السلام، بيانات و احاديث فراوان وارد شده است كه فقط بچند تاي آنها بسنده كرده و رعايت اختصار را از دست نمي دهيم.

1- محمد بن اسحاق گويد: رسول خدا صلي الله عليه و آله به عباس بن عبدالمطلب فرمود:

هنگامي كه او را به مدينه آوردند، براي خودت و برادر زاده ات عقيل بن ابي طالب و نوفل بن حارث و هم پيمانت عتبة بن عمروبن جحدم برادر حارث بن فهر، فديه بده چون ثروتمندي، گفت: اي رسول خدا، من مسلمان شده بودم ولي مردم مرا مجبور كردند، فرمود: خدا مي داند اسلام تو را اگر راست مي گوئي حق باشد خدا جزاي خيرمي دهد اما ظاهر امر بر عليه ما بودي، رسول خدا صلي الله عليه و آله بيست اوقيه طلا از او گرفته بود،

عباس گفت: آن را برايم فدا حساب كن، فرمود: آن چيزي است كه خدا به ما عطا فرموده است، گفت: آخر من مالي ندارم، فرمود: «فأين المال الذي وضعت بمكة حين

اسلام فراتر از زمان، ص: 552

خرجت عند امّ الفضل بنت الحارث ليس معكما أحد، ثمّ قلت: ان أُصبت في سفري هذا فللفضل كذا و كذا و لعبداللّه كذا و كذا» «1»

پس كجاست آن مالي كه گذاشتي در مكه هنگام بيرون آمدنت نزد ام فضل دختر حارث (زنت) كسي پيش شما نبود! بعد گفتي: اگر در اين سفر بلائي به سرم آمد پس براي فضل از اين مال اين قدر و براي عبداللّه اين قدر.

2- وقتي كه نوفل بن حارث در بدر اسير شد حضرت فرمود: به خودت فداء بده، گفت: من مالي ندارم اي رسول خدا فديه بدهم فرمود: «أفد نفسك برماحك التي بجدّة» «2»

فديه بده به خودت آن تيرهائي را كه در جدّه گذاشتي!.

3- عبداللّه بن عباس گويد: رسول خدا صلي الله عليه و آله به پدرم فرمود: «ياعباس ويل لذريّتي من وُلدك و ويل لولدك من ولدي» «3»

واي برذريه من ازاولادتو و واي براولاد توازاولاد من 4- رسول خدا صلي

الله عليه و آله فرمود: «ويل لأمتي من الشيعتين شيعة بني امية و شيعة بني العباس و راية ضلالة» «4»
واي بر امت من از (دست) دو گروه، گروه بني اميه و گروه بني عباس و پرچم گمراه كننده.
4- عباس بن عبدالمطلب پسرش عبداللَّه را براي كاري پيش رسول خدا صلي الله عليه و آله فرستاد ديد مردي آنجا، با حضرت صحبت مي كند، برگشت فرمود: اورا ديدي؟
گفت: بلي فرمود: او جبرئيل بود، «أما انّ ابنك لن يموت حتي يذهب بصره و يؤتي

علماً» «1»
آگاه باش پسرت نمي ميرد تا چشمش را از دست دهد و علمي به او داده شود

64- ابو مسلم خراساني 1- اعمش از مردي از همدان گفت: ما در صفّين با علي عليه السلام بوديم: اهل شام جناح راست عراقي ها را فراري دادند: «مالك» اشتر آنها را صدا مي زد برگرديد اميرمؤمنان عليه السلام (رو به سوي) شاميان گرفت و سه مرتبه فرمود: «يا ابا مسلم خذهم» اي ابا مسلم بگير آنها را اشتر گفت: آيا ابو مسلم با آنها نيست؟! فرمود: من خولاني را ارادم نمي كنم «و انّما أريد رجلًا يخرج في آخرالزمان من المشرق يهلك اللّه به أهل الشّام و يسلب عن بني أميّة ملكهم». «2»
بلكه اراده مي نمايم مردي را در آخر زمان از مشرق خروج نمايد، خداوند با او هلاك كند اهل شام را و سلب مي كند از بني اميه رياست را.
2- مردي خدمت امام صادق عليه السلام آمد و سر حضرت را بوسيد و دو بقچه لباس سفيد به حضرت داد و برگشت حضرت به معتب فرمود: خودت را به او برسان ببين نامش عبدالرحمان است؟ و فرمود: اگر او عبدالرحمان باشد «و ان صدق الوصف و قرب الوعد: فهذالرّجل صاحب الرّايات السّود الّذي يأتي به من خراسان». «3»
اگر راست گفته باشد توصيف و وعده را، پس اين مرد صاحب پرچم‌هاي سياه است كه آن را مي آورد از خراسان.
3- علي (عليه السلام) هنگامي عبد اللّه بن عباس را در وقت نماز ظهر نديد پرسيد: مابال ابن العباس لم يحضر! قالوا: ولد له ولد ذكر يا أمير المؤمنين، قال: فامضوا بنا إليه، فأتاه فقال له: شكرت الواهب، و بورك لك في الموهوب! ما سميته؟ فقال: يا
اسلام فراتر از زمان، ص: 554
أميرالمؤمنين! أو يجوز لي أن أسميه حتي تسميه! فقال: أخرجه إلي، فأخرجه، فأخذه فحنكه ودعا له، ثم رده إليه و قال: خذ إليك أبا الأملاك، وقد سميته عليّاً، و كنّيته أبا الحسن. «1»
چرا عبداللّه بن عباس حاضر نشده؟ گفتند: براي او نوزاد پسر تولد يافته است اي اميرمؤمنان، فرمود:، پس برويم پيش او و آمد و به او فرمود: شكر كردي به بخشنده (اين مولود) و مبارك باد اين بخشوده شده، چه ناميدي اورا؟ گفت: اي اميرمؤمنان آيا جايز است من پيش از شمابه او نام انتخاب نمايم؟! فرمود: آن را برايم بياور، پس آورد او را و كامش را برداشت و برايش دعا نمود، سپس به او برگردانيد و فرمود: بگير اي پدر پادشاهان، من او را علي ناميدم و كنيه‌اش اباالحسن.
امام عليه السلام اين كارها را در باره آن نوزاد انجام داد و او را بانام خود ناميد و با كنيه خود مكنّا ساخت، درحالي كه مي دانست، از اولاد او چه

مصيبت هائي به ذريه خودش وارد خواهد شد!، زيرا رسول خدا صلي الله عليه و آله در اين مورد به عمويش عباس و فرزندش عباس كراراً فرمايشاتي دارد كه در تواريخ مسطور است.
4- ابن عباس گويد: در ذي قار به خدمت اميرمؤمنان عليه السلام پسر عموي رسول خدا صلي الله عليه و آله داخل شدم صحيفه‌اي براي من بيرون آورد و فرمود: اين صحيفه املاء رسول خدا صلي الله عليه و آله و دستخط من است گفتم:، براي من بخوان:، خواند از وفات رسول خدا ببعد هر جريان كه پيش مي آمد، در آن بود سپس فرمود: «يابن عباس انّ ملك بني أميّة اذا زال: فأول مايملك من بني هاشم ولدك فيفعلون الأفاعيل».
اي پسر عباس همانا وقتي كه رياست بني اميه از بين رفت پس نخستين كسي كه از بني هاشم به رياست رسد، اولاد توست، و مي كنند كارهائي را.
ابن عباس گويد: نسخه آن نوشته براي من از آنچه كه آفتاب بر آن مي تابد: دوست داشتني تر است. «2»
5- انّ ملك ولد بني العباس من خراسان يقبل و من خراسان يذهب «3»
اسلام فراتر از زمان، ص: 555
همانا ملك فرزندان عباس از خراسان مي آيد و از خراسان مي رود (با ابو مسلم خراساني آمد و با هولاكوخان مغول هم برچيده شد!).
6- مفضل بن مزيد گويد: به ابي عبداللّه عليه السلام گفتم: اينها (يعني بني العباس) ميان خودشان اختلاف افتاده است، فرمود: اين (خيال ها را از خودت دور كن) «انّما يجيء فساد أمرهم من حيث بدا صلاحهم». «1»
فساد (و از بين رفتن آنها) از آنجا مي آيد كه صلاح (و رياست آنها) از آنجا آشكار (و شروع) شد.
7- از ابي عبداللّه: عليه السلام از تفسير اين آيه سؤال نمودند «فَلَمَّا نَسوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْواب كلِّ شيْءٍ حَتَّي إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا أَخَذْناهُم بَغْتَةً فَإِذا هُم مُّبْلِسونَ (44) «2»
هنگامي كه آنچه را به آنها ياد آوري شده بود فراموش كردند: درهاي همه چيز (از نعمتها) را به روي آنهاگشوديم (و مي گشائيم) تا خوشحال شدند (و دل به آنها بستند) ناگهان آنهارا گرفتيم (و سخت مجازات كرديم) در اين هنگام: همگي مأيوس شدند «و درهاي اميد به روي آنها بسته شد) فرمود: «أخذ بني أميّة بغتة و يؤخذ بني العباس جهرةً». «3»
بني اميه به ناگهاني گرفته شد و بني عباس آشكا را گرفته مي شود

65- اظهار نظر ابن ابي الحديد خطبه نهج البلاغة: «أما بعد أيّها الناس أنا فقأت عين الفتنة ... «4»
اي مردم من در آوردم چشم فتنه را ...
عبدالحميد بن ابي الحديد شارح نهج البلاغة: در ذيل اين خطبه چنين گويد.
و همچنين علي عليه السلام خبر داد به كشته شدن جماعتي، از آنهاست حجر بن عدي و
اسلام فراتر از زمان، ص: 556
رشيد هجري و كميل بن زياد و ميثم تمار و محمد بن أكتم و خالد بن مسعود و حبيب بن مظاهر و جويرية و عمرو بن حمق و قنبر و مزرع و غيرآنها، و قاتلان آن ها و كيفيت قتل شان را توصيف نموده است. اين ادعاء از او عليه السلام نه براي ربوبيت و نه ادعاء نبوت است ولكن مي فرمود: همانا رسول خدا صلي الله عليه و آله به او چنين خبرداده است، و گفته‌هاي او را امتحان نموديم، پس همه را موافق گفته هايش پيدا كرديم، با اين حقيقت استدلال كرديم بر راستي گفته هايش مانند خبر دادنش از
1- عن الضربة التي يضرب في رأسه فتخضب لحيته، از ضربتي كه به سرش زده مي شود و محاسنش از آن رنگين گردد.
2- و إخباره عن قتل الحسين عليه السلام ابنه، و ما قاله في كربلاء حيث مرّبها، و خبر دادنش از شهادت فرزندش حسين بن علي عليه السلام هنگامي كه از كربلا عبور مي كرد (براي صفين).
3- و إخباره بملك معاوية الامر من بعده، اخبارش از رياست معاويه بعد از او.
4- وإخباره عن الحجاج وعن يوسف بن عمر و اخبار از حجاج و يوسف بن عمر.
5- و ما أخبر به من أمر الخوارج بالنهروان، و ما قدمه إلي أصحابه من إخباره بقتل من يقتل منهم و صلب من يصلب، و آنچه كه در باره خوارج نهروان و آنچه را كه به اصحابش از از كشته شدن و به دار زده شدن آنها خبر داده بود.
6- و إخباره بقتال الناكثين و القاسطين و المارقين، و اخبار از جنگيدن با ناكثين (عايشه و طلحه و زبير) و قاسطين (معاويه و يارانش) و مارقين (خوارج نهروان).
7- و إخباره بعدة الجيش الوارد إليه من الكوفة لما شخص عليه السلام إلي البصرة لحرب أهلها، و خبردادنش از (تعداد) قشوني كه وارد مي شود به سوي او از كوفه، وقتي كه به جنگ بصره مي رفت.

8- و إخباره عن عبد اللّه بن الزبير و قوله عليه السلام فيه." خبّ صبّ يروم أمرا ولا يدركه ينصب حبالة الدين لاصطياد الدنيا وهو بعد مصلوب قريش" «1»
و اخبار از از عبداللَّه بن
اسلام فراتر از زمان، ص: 557
زبير كه در باره او فرمود: حيله گر و بيرون رفته از دين، به كاري اقدام مي كند ولي آن را درك نمي كند ودام‌هاي دين را مي گستراند كه دنيا را صيد نمايد (و به دست آورد ولي موفق نشود) و او بعد به دار كشيده شده قريش است.
9- و كإخباره عن هلاك البصرة بالغرق و هلاكها تارة أخري بالزنج، و هو الذي صحفه قوم فقالوا: بالريح. «1»
و خبر دادنش ازبه هلاكت رسيدن بصره با غرق شدن و مرتبه ديگر با زنجيان و آن است كه بعضي ها زنج را به ريح تصحيف (و منحرف) نموده‌اند.
10- و كإخباره عن الأئمة الذين ظهروا من ولده بطبرستان كالناصر والداعي و غيرهما" و مانند خبر دادنش از رهبراني كه از اولادش ظاهر شوند در طبرستان (مازندران) مانند ناصر و داعي و جز آنها.
11- قوله عليه السلام:" و إن لآل محمد بالطالقان لكنزا سيظهره اللَّه إذا شاء، دعاة حق و فرمايش آن حضرت كه براي آل محمد در طالقان گنج هائي است به زودي خداوند آن را ظاهر مي سازد اگر بخواهد، دعوت كنندگان به حق اند.
12- و كإخباره عن مقتل" إنه يقتل عند أحجار الزيت" تقوم بإذن اللَّه فتدعو إلي دين اللَّه النفس الزكية بالمدينة. و خبر دادن آن حضرت بر قتل اين كه «كشته مي شود نزد سنگستان زيت» قيام مي كند با اذن خداوند پس دعوت مي كند به نفس زكيه در مدينه.
13- و كقوله عن أخيه إبراهيم المقتول بباخمرا «2»: يقتل بعد أن يظهر و يقهر بعد أن يقهر" و قوله عليه السلام فيه أيضا: يأتيه سهم غرب «3» يكون فيه منيته فيا بؤس الرامي «4»
اسلام فراتر از زمان، ص: 558
شلت يده و وهن عضده" و مانند گفته او از برادر (نفس زكيه) ابراهيم مقتول در باخمراء، كشته مي شود بعد از آن كه غالب شود و مغلوب گردد بعد از پيروز شدنش.
و گفته‌اش در باره او كه «تير ناشناس به او آيد و با آن مرگش فرا رسد اي بدي باشد
(و شل شود) دست آن تير انداز و سست شود بازوي او.
" 14- و كإخباره عن قتلي فخ و قوله عليه السلام «1»:" هم خير أهل

الأرض أو من خير أهل الأرض و خبر دادنش از كشته شده‌هاي فخ و فرمايش آن حضرت كه «آنها بهترين اهل زمين اند يا از بهترين مردم زمينيان هستند».
15- و كإخباره عن المملكة العلوية بالغرب و تصريحه بذكر كتامة و هم الذين نصروا أبا عبد اللَّه الداعي المعلم. و خبر دادنش از مملكت علوي در مغرب و با صراحت گفتنش كتامه را و آنها كساني اند كه ياري كردند اباعبداللَّه داعي معلم را.
كقوله و هو يشير إلي عبيداللَّه المهدي و هو أولهم: ثم يظهر صاحب القيروان «2» الفض البض «3»، ذو النسب المحض، المنتجب من سلالة ذي البداء، المسجي بالرداء و اشاره كردن آن حضرت بر عبيداللَّه مهدي و اينكه او اول آنهاست، سپس ظاهر شود صاحب قيروان خشن و سخت صاحب نسب خالص از نسل ذي البداء (يعني اسماعيل فرزند امام صادق عليه السلام كه با عباپوشانده شد).
16- و كإخباره عن بني بويه و قوله فيهم: و يخرج من ديلمان بنو الصياد إشارة إليهم، و كان أبوهم صياد السمك يصيد منه بيده ما يتقوت هو وعياله بثمنه فأخرج اللَّه فيهم ملوكاً:
قال له قائل: فكم مدتهم أمرهم حتي يملكوا الزوراء و يخلعوا الخلفاء يا أمير المؤمنين؟
فقال: مائة أو تزيد قليلا. و مانند خبر دادنش از آل بويه و گفتارش در باره آنها
«و خروج نمايد از ديلمان فرزندان صياد» اشاره به آن كه پدرشان شكارچي ماهي

بود كه ماهي مي گرفت و با پول آن زندگي اش را مي چرخاند كه خداوند از اولاد او چندين پادشاه بر انگيخت و سؤال نمودند از مدت سلطنت آنها فرمود: تا زوراء (بغداد) را مي گيرند و خليفه را خلع مي كنند فرمود: يك صد سال و كمي بيشتر. «1»
ابن ابي الحديد بعد از آوردن جريان‌هاي خلفاء و گفتار آن حضرت را به عبداللَّه بن عباس مي گويد: چه قدر اخبار از غيب‌هاي اين گونه كه اگر ما بخواهيم همه آنها را بياوريم، كتابچه زيادي را مي طلبد و شامل كتاب بيشتر مي گردد.
خواهان اين مطالب به شرح آن خطبه در نهج البلاغة رجوع نمايد كه گفتارهاي زياد از ابن ابي الحديد و تحقيقات اورا در اين باره به دست مي آورد

بخش 12 در باره حضرت بقيّة اللَّهالأعظم عجّل اللّه تعالي فرجه الشّريف روحي و أرواح العالمين لتراب مقدمه الفداء

اشاره

بخش 12 در باره حضرت بقيّة اللَّهالأعظم عجّل اللّه تعالي فرجه الشّريف روحي و أرواح العالمين لتراب مقدمه الفداء در باره حضرت بقيةاللّه الأعظم عجّل اللّه تعالي فرجه الشّريف روايات افزون از آن است كه در اين مجموعه بتوان جمع نمود و در خلال خطبه‌هاي لؤلؤة 2 و خطبه مدينه و خطبه افتخاريه و خطبه طنتجيه و بخش اشراط ساعت و كوفه و شرح شهرهاي ديگر اين كتاب نيز ذكرهائي از آن حضرت گذشت.
و نيز براي تيمن و تبرك، احاديث محدودي را مي آوريم كه الان آن گفته ها تحقق پيدا كرده است، طالبين تفصيل به كتاب‌هاي مربوطه و به كتاب (سيماي جهان درعصر امام زمان عليه السلام) و بحارالأنوار: ج 52 با 25 علائم ظهور ص 181 رجوع نمايند

1- اي علي بعد از من كينه ها آشكار شود محمد بن حنفية: از امير مؤمنان عليه السلام از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
يا علي أنت مني و أنا منك و أنت أخي و وزيري فإذا مِتُّ، ظهرت لك ضغاين في صدور قوم و ستكون بعدي فتنة صماء صيلم «1» يسقط فيها كل وليجة و بطانة و ذلك عند فقدان الشيعة الخامس من ولد السابع من ولدك تحزن لفقده أهل الأرض والسَّماء فكم مؤمن و مؤمنة متأسف متلهف حيران عند فقده اي علي تو از من و من از توأم، تو برادر و وزير مني، پس زماني كه من مردم، كينه‌هاي نهفته در سينه‌هاي قومي آشكار شود و به زودي مي باشد بعد از من فتنه شكننده و سخت، سقوط كند (و فرو رود) در آن تمامي فرومايگان و شكم پرستان و اين در نزديك گم كردن شيعه پنجمي از فرزندان هفتمي از اولاد تواست، محزون مي شود بر فقدان او اهل زمين و آسمان، پس چه مؤمن و مؤمنه هائي كه تأسف خور و دردمند و سرگردان هنگام گم شدن او،
ثم أطرق مَلِيّاً ثم رفع رأسه و قال: بأبي و أمي سميي و شبيهي و شبيه موسي بن عمران
اسلام فراتر از زمان، ص: 564
عليه جيوب النور أو قال جلابيب النور تتوقد من شعاع القدس كأني بهم آيس ما كانوا نودوا بنداء يسمع من البعد كما يسمع من القرب يكون رحمة علي المؤمنين و عذاباً علي المنافقين قلت: و ما ذلك النداء؟ قال: ثلاثة أصوات في رجب الأول ألا لعنة اللّه علي الظالمين الثاني أزفة الآزفة الثالث يرون بدناً بارزاً مع قرن الشمس ينادي: ألا إن اللّه قد بعث فلان بن فلان حتي ينسبه إلي علي عليه السلام فيه هلاك الظالمين فعند ذلك يأتي الفرج و يشفي اللّه صدورهم و يذهب غيظ قلوبهم قلت: يارسول اللّه فكم يكون بعدي من الأئمة؟ قال: بعد الحسين تسعة و التاسع قائمهم. «1»
سپس كمي سرش راپائين انداخت و دوباره سرش را بلند كرد و فرمود: پدر و مادرم فداي همنام و شبيه من و موسي بن عمران، بر اوست پوشش ها (و جلوه) هاي نور كه روشنائي دهد از مكان قدسيان، گويا مي بينم آنها (شيعيان) مأيوسند در آنچه كه هستند، ندا مي شوند، از دور شنيده شود آنچنان كه از نزديك شنيده مي شود، (اين ندا) مي باشد رحمت بر مؤمنان و بلا بر دو رويان، گفتم: آن نداء چيست؟ فرمود سه صداست در رجب، اولي «آگاه باش لعنت خداست بر ستمگران»، دومي: «نزديك شد (بلاي) نزديك شونده» سومي: بدني را مي بينند آشكارا در شاخ خورشيد، نداكند آگاه باش به تحقيق برانگيخته شد فلان فرزند فلاني (حجت بن

حسن عليهما السلام) نسبش را تا علي عليه السلام مي گويد، در آن صداست نابودي ستم گران، پس در اين هنگام مي آيد فرج و شفا دهد خدا بر سينه‌هاي آنان و مي برد ناراحتي دلهايشان را، گفتم: اي رسول خدا پس چند نفر مي شوند امامان بعد از من؟ فرمود: بعد از حسين نُه نفر و نهمي قائم آنهاست. قريب به اين مضمون روايت از امام رضا عليه السلام هم آمده است. «2

2- اخبار از مدت ملك سفياني 1- أبي عبد اللّه عليه السلام ضمن خبر طولاني فرمود: لا يكون ذلك حتي يخرج خارج من آل أبي سفيان يملك تسعة أشهر كحمل المرأة، و لا يكون حتي يخرج من ولد الشيخ، فيسير
اسلام فراتر از زمان، ص: 565
حتي يقتل ببطن النجف، فواللّه كأني أنظر إلي رماحهم و سيوفهم أمتعتهم إلي حائط من حيطان النجف، يوم الإثنين، و يستشهد يوم الأربعاء. «1»
نمي باشد اين (ظهور) تا بيرون آيد از آل ابي سفيان خروج كننده‌اي، نُه ماه سلطنت كند به اندازه مدت حاملگي زن، و آن هم نخواهد شد تا از اولاد شيخ خروج نمايد و مي رود تا در داخل (شهر) نجف كشته شود، قسم به خدا گويا مي بينم نيزه‌ها و شمشيرهاي آنان و آذوقه شان را بر خانه‌اي از خانه‌هاي نجف روز دوشنبه (جمع است و) در روز چهار شنبه به شهادت مي رسد.
2- عمار الدهني گفت: ابو جعفر عليه السلام فرمود: كم تعدون بقاء «2» السفياني فيكم؟ قال:
قلت: حمل امرأة تسعة أشهر قال: ما أعلمكم يا أهل الكوفة. «3»
چه قدر مي شماريد ماندن سفياني را در ميان شما؟ گفتم مانند حمل يك زن، فرمود: چه قدر مي دانيد اي اهل كوفه

3- امام زمان عليه السلام و هدايت تسليحات از دور اخيراً هواپيماي كوچكي ساخته‌اند كه با فرمان «مغز» كار مي كند يعني مغز به هر سو بخواهد، هدايت مي كند (رسانه ها سازنده‌اش را نشان دادند و كيفيت كار را،).
مي گويند: امام زمان عليه السلام به هر چيزي (هر اسلحه يا هواپيمائي) اراده يا اشاره نمايد نابود خواهد شد. اين روايت را با قطع نظر از مقام ولايت و اعجاز و غيره، اختراع فوق، معنا مي كند يعني حد اقل، امام عليه السلام داراي اين علم و دانش هست كه تمام اسلحه‌هاي موجود در آن زمان را (مدرن و فوق مدرن) با مغز و اراده شريفش، به
اسلام فراتر از زمان، ص: 566
هرسو بخواهد هدايت كند

4- بُز

4- بُز 1- عكرمة بن صعصعة، از پدرش گفت: علي عليه السلام مي فرمود: لا تنفك هذه الشيعة حتي تكون بمنزلة المعز لا يدري الخابس علي أيها يضع يده فليس لهم شرف يشرفونه و لا سناد يستندون إليه في أمورهم. «هميشه اين شيعه (در گرفتاري است» تا جائي كه مانند بزي باشد كه نداند قصاب يا ظالم مي خواهد به كجاي او دست بگذارد!، نه راه فرار داشته باشد و نه ملجأ و پناهگاهي كه در امورات خود، به آن تكيه كند. «1»
2- محمد بن سنان، از أبي جارود، از أبي جعفر عليه السلام فرمود: لا ترون الذي تنتظرون، حتي تكونوا كالمعزي المواة التي لا يبالي الخابس أين يضع يده منها ليس لكم شرف ترقونه و لا سناد تسندون إليه أمركم. «2»
نمي بينيد آن كسي را كه انتظارش مي كشيد تا باشيد مانند بزهاي مرده كه اعتنا نكند كه شير درنده كجا گذارد دستش را، نه جاي بلندي داريد كه آنجا بالا رويد و نه پناهگاهي كه بر آن پناهنده شويد در كارهايتان.
مشابه روايت فوق را در بحار از غيبت نعماني و عيون الأخبار و علل الشرايع نقل نموده است. در طول تاريخ شيعيان اميرمؤمنان عليه السلام و اولاد طاهرينش عليهم السلام: دائماً در زندان و فشار قتل و غارت و آزار و اذيت بوده‌اند تا امروز كه از رسانه‌هاي گروهي از راديو و تلويزيون و روزنامه ها و مجلات: مي شنويم و مي بينيم در كشورهاي اسلامي: با چه مصائبي زندگي مي كنند و قرباني مي دهند: در لبنان و عراق و پاكستان و افغانستان و حتي در كشمير: هرچند گاهي بلكه در هر روز چه قدر با بمب
اسلام فراتر از زمان، ص: 567
ها و وسايل كشنده مدرن ديگر: از شيعيان را قتل عام مي كنند (تعدادي چند از اين جنايت ها در بخش 6 فصل تخريب قبور ائمه عليهم السلام گذشت) و بناچار اين فجايع ادامه خواهد يافت تا منجي جهان از سوي خداوند: اجازه ظهور يافته وانتقام اين خون‌هاي به ناحق ريخته را از ستمگران بگيردانشاءاللّه

5- به هلاکت رسیده یا سرگردان است!!

5- به هلاکت رسیده یا سرگردان است!! 1- عبد الكريم گفت: نزد أبي عبد اللّه عليه السلام از قائم عليه السلام ذكري شد فرمود: أنّي يكون ذلك و لم يستدر الفلك، حتي يقال مات أو هلك، في أيّ واد سلك، فقلت: و ما استدارة الفلك؟ فقال: اختلاف الشيعة بينهم). «1»
چگونه مي شود اين، هنوز فلك دور نزده است تا گفته شود: مرده ياهلاك شده در كدام وادي رفته است، گفتم: دور زدن فلك يعني چه؟! فرمود: اختلاف شيعه در ميان خود (يعني شيعه از درون مي پوسد و از بين مي رود).
2- امام عليه السلام به من فرمود: اي ابا جارود إذا دار الفلك، و قال الناس: مات القائم أو هلك، بأي واد سلك و قال الطالب: أني يكون ذلك و قد بليت عظامه فعند ذلك فارجوه فإذا سمعتم به فأتوه و لو حبوا علي الثلج. زماني كه فلك چرخيد و مردم گفتند: قائم مرد يا به هلاكت رسيد يا در كدام بيابان سرگردان است و جوينده گويد: كجا مي شود اين در حالي كه استخوانهايش هم پوسيده است در اين موقع (به آمدنش) اميد وار باشيد، پس هنگامي كه (ظهورش را) شنيديد برويد به سويش اگرچه با چهار دست و پا روي يخ باشد.
3- مفضل بن عمر گفت: به ابي عبد اللّه عليه السلام گفتم: چيست علامت قائم؟ فرمود: إذا استدار الفلك، فقيل مات أو هلك في أي واد سلك، قلت: جعلت فداك ثم يكون ماذا؟ قال: لا يظهر إلا بالسيف. زماني كه فلك دور زد، پس گفتند مرده يا هلاك شده است در كدام وادي راه مي رود، گفتم: فدايت شوم بعد چه مي شود؟ فرمود: ظاهر نشود مگر باشمشير. روايات در اين مورد با تعابير گوناگون زياد است فقط به اين سه حديث اكتفا گرديد

6- پيشاپيش ظهور كشتار سنگين خواهدبود 1- زرارة گويد به ابي عبد اللّه عليه السلام گفتم: نداء حق است؟ فرمود: إي واللّه، حتي يسمعه كل قوم بلسانهم، و قال أبو عبد اللّه عليه السلام: لا يكون هذا الأمر حتي يذهب تسعة أعشار الناس. «1»
بلي به خدا سوگند تا همه اقوام بازبان خود مي شنوند! و ابوعبداللّه عليه السلام فرمود: اين امر (ظهور) نخواهد شد تا نُه دهم مردم از بين برود.
2- بزنطي از امام رضا عليه السلام فرمود: قدّام هذا الأمر قتل بيوح قلت: و ما البيوح؟ قال: دائم لا يفتر. «2»
جلوتر ازاين امر (ظهور) كشتار بيوح خواهد بود، گفتم: بيوح چيست؟ فرمود دائمي و تمام نشدني.
3- سليمان بن خالد گفت: شنيدم أبا عبد اللّه عليه السلام م فرمود: قدام القائم عليه السلام موتان: موت أحمر و موت أبيض، حتي يذهب من كل سبعة خمسة فالموت الأحمر السيف، والموت الأبيض الطاعون. «3»
پيش از قائم عليه السلام دو گونه مرگ هست، مرگ سرخ و مرگ سفيد تا از هفت نفر، پنج نفر ازبين برود پس مرگ سرخ شمشير و مرگ سفيد طاعون است.
4- محمد بن مسلم و أبي بصير گفتند: شنيديم أبا عبد اللّه (عليه السلام) مي فرمود: لا يكون هذا الأمر حتي يذهب ثلثا الناس فقلنا: إذا ذهب ثلثا الناس فمن يبقي؟ فقال: أما ترضون أن تكونوا في الثلث الباقي «4»
اين امر (ظهور) نمي شود تا دوسوم از مردم برود، گفتيم: وقتي كه دو سوم از بين رفت پس ديگر چه مي ماند؟ فرمود: آيا راضي نمي شويد، باشيد در ثلث باقي مانده.
اسلام فراتر از زمان، ص: 569
5- جابر گفت: به ابي جعفر عليه السلام گفتم: اين امر ظهور) كي خواهد شد؟ فرمود: أني يكون ذلك يا جابر و لما تكثر القتلي بين الحيرة و الكوفة. «1»
چگونه مي شود اي جابر هنوز كشتار زياد ميان حيره و كوفه پيش نيامده است؟.
6- امير مؤمنان عليه السلام فرمود: بين يدي القائم موت أحمر و موت أبيض و جراد في حينه وجراد في غير حينه أحمر كألوان الدم فأما الموت الأحمر فالسيف، و أما الموت الأبيض فالطاعون. «2»
پيشاپيش قائم مرگ سرخ و مرگ سفيد خواهد شد و ملخ به هنگام و نا به

هنگام مانند رنگ خون، اما مرگ سرخ پس با شمشیر و مرگ سفید طاعون است. «3

7- پرچم‌هاي سياه

7- پرچم‌هاي سياه جابر، از أبي جعفر عليه السلام فرمود: تنزل الرايات السود التي تخرج من خراسان إلي الكوفة فإذا ظهر المهدي بعث إليه بالبيعة. «4»
فرود آيد پرچم‌هاي سياهي از خراسان به سوي كوفه، پس وقتي كه مهدي عليه السلام ظهور نمود مي فرستد بر آنها كه بيايند بيعت كنند

8- جانم فداي فرزند بهترين كنيزان

8- جانم فداي فرزند بهترين كنيزان 1- أبي جحيفة و حارث بن عبد اللّه همداني و حارث بن شرب همگي گفتند: كه نزد علي بن أبي طالب عليه السلام بودند: ... إذا أقبل الحسين يقول: بأبي أنت يا أبا ابن خيرة الإماء فقيل: يا أمير المؤمنين ... و من ابن خيرة الإماء؟ فقال: ذاك الفقيد الطريد الشريد م ح م د بن الحسن ..... «5»
زماني كه حسين مي آمد مي فرمود: پدرم فدايت باد اي پدر فرزند بهترين كنيزان، گفته شد اي اميرمؤمنان .... كيست فرزند بهترين كنيزان؟ فرمود: او گمشده و دور گشته و رانده شده محمد فرزند حسن‌است.
2- عيسي الخشاب گفت: به حسين بن علي عليه السلام گفتم: أنت صاحب هذا الأمر؟ قال: لا و لكن صاحب هذا الأمر الطريد الشريد الموتور بأبيه المكني بعمّه يضع سيفه علي عاتقه
اسلام فراتر از زمان، ص: 570
ثمانية أشهر. «1»
صاحب امر شمائيد؟ فرمود: نه ولكن صاحب اين امردور گشته و رانده شده و مصيبت زده در باره پدرش، مكنا به عمويش، (يا پوشيده شده و ستمديده به وسيله عمويش (جعفركذاب) مي گذارد شمشيرش را بر گردنش هشت ماه

9- چراگاه و پناهگاهي پيدانمي كنيد

9- چراگاه و پناهگاهي پيدانمي كنيد 1- عبد العظيم حسني: از أبي جعفرثاني: از پدران بزرگوارش عليهم السلام از اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: للقائم منّا غيبة أمدها طويل كأنّي بالشيعة يجولون جولان النعم في غيبته يطلبون المرعي فلا يجدونه .... «2» بر قائم ما غيبت طولاني خواهد بود!، گويا مي بينم شيعيان مي گردند مانند چارپايان در غيبت او و مي جويند چراگاه و پيدا نمي كنند ....
2- عبد اللّه بن أبي عفيف الشاعر (ابن ابي عقب) گويد: شنيدم اميرمؤمنان علي بن أبي طالب عليه السلام مي فرمود: كأني بكم تجولون جولان الإبل تبتغون المرعي فلا تجدونه يا معشر الشيعة. «3»
گويا مي بينم شما مي چرخيد، چرخيدن شتران كه گير آوريد چراگاهي، پس پيدا نمي كنيد آن را اي گروه شيعه

10- سيّد حسني ... ثم يخرج الحسني الفتي الصبيح الذي نحو الديلم! يصيح بصوت له فصيح يا آل أحمد أجيبوا الملهوف، و المنادي من حول الضريح فتجيبه كنوز اللّه بالطالقان كنوز و أي كنوز، ليست من فضة و لا ذهب، بل هي رجال كزبر الحديد، علي البراذين الشهب، بأيديهم الحراب، و لم يزل يقتل الظلمة حتي يرد الكوفة و قد صفا أكثر الأرض، فيجعلها له معقلا .... «4»

سپس خروج مي كند سيد حسني جوان خوش سيمائي در نواحي ديلم، بانك برميدارد با زبان فصيح، اي آل احمد جواب دهيد بر مصيبت زده و منادي (ديگر) از دور ضريح، پس جواب دهد براو گنج‌هاي خدا در طالقان، خزينه ها چه

اسلام فراتر از زمان، ص: 571

خزينه هائي نه از سيم و نه از زر بلكه مرداني است مانند پاره‌هاي آهن بر اسب‌هاي تيز رو، بر دستانشان اسلحه جنگ و مدام مي كشند ستمكاران را تا وارد كوفه شود در حالي كه بيشتر زمينيان بر او گرويده‌اند پس كوفه را محل اوتراق (و مقرّ فرماندهي قرار دهد) ... اين روايت نيز مفصل است كه مختصري آورده شد

11- ظهور از قم و پرچم توحید در کوه سفید!

11- ظهور از قم و پرچم توحيد در كوه سفيد! 1- امير مؤمنان عليه السلام ضمن روايتي به حذيفة فرمود: «اي پسر يماني در اول ظهور خروج نمايد قائم آل محمد از شهري كه آن را «قم» گويند و مردم را دعوت كند به حق و همه خلايق از شرق و غرب به آن شهر عزيمت كنند و اسلام تجديد مي گردد و حق ظاهر مي شود و ميراث جمله انبياء بر پشت زمين آن (قم) باشد، ... منازل و مواضع زمينهاي اينجا (قم) عالي و گرانبها گردد تا حدي كه زمين به اندازه (و متراژ) پوست گاوي را، به پانصد دينار بدهند و عمارت آن هفت فرسنگ در هشت فرسنگ باشد و رايت وي بر «كوه سفيد» بزنند به نزد دهي كهن كه در جنب مسجد است و آن را «جمكران» خوانند. «1» از اين روايت با نامبردن از جمكران، استفاده مي شود كه منظور از كوه سفيد همان كوه خضرنزديك جمكران است

12- ظهور در اين شرايط

12- ظهور در اين شرايط يأتي علي امتي زمان لا يبقي من الإسلام إلا اسمه، و لا من القرآن إلا رسمه. فحينئذ يأذن اللّه له بالخروج، فيظهر الإسلام- الخبر. «2»
مي آيد زماني بر امت من نمي ماند از اسلام مگر نامش و از قرآن مگر رسمش پس در اين موقع خداوند به او اجازه ظهور مي دهد و اسلام را ظاهر سازد ..

13- صوت

13- صوت علاوه بر سه نداي روايت قبل در فصل 1، اصواتي نيز نزديك ظهور، خواهد بود.
1- رسول خدا عليهم السلام فرمود: در نيمه رمضان صوتي باشد كه (از شدت آن) هفتادهزار بيهوش و هفتاد هزار كور و هفتاد هزار گنگ و هفتاد هزار كر و هفتاد هزار دختر باكره فتق پيدا مي كند. «1»
2- امام باقر عليه السلام فرمود: متوقع صوت باشيد كه ناگهاني به شما برسد از طرف دمشق در آن فرَج بزرگي است براي شما. «2»
3- و فرمود: اگر همه علامات برتو مشكل شود به درستي كه صوت از آسمان مشكل نباشد وقتي كه ندا شود به اسمش و اسم پدرش و اسم مادرش. «3»
4- امام صادق عليه السلام فرمود: صوت جبرئيل از آسمان و صوت ابليس از زمين است پس صوت اول را متابعت كنيد و بپرهيزيد از صوت آخر كه مايه فتنه است. «4

14- غيبت طولاني

14- غيبت طولاني ... له غيبة يطول أمدها خوفاً علي نفسه يرتدّ فيها أقوام و يثبت فيها آخرون ...
... براي او غيبتي است كه طول مي كشد براي ترس برخودش، در آن روزها گروههائي مرتد گردد و ثابت ميماند درآن ديگران ...

15- فرَج

15- فرَج 1- باخبر باشيد و منتظرفرَج از ادبار امورات خود يعني هرگاه زمان شما باشد زماني كه امورات شما پشت كند و الفت و وصلت از ميان شما منقطع گردد و اطفال شما استعمال (و به خدمت گرفته) شوند و اين در زماني است كه شمشير خوردن مؤمن آسان تر از پيدا كردن يك درهم حلال است و اين وقتي مي باشد كه عطا كرده شده ثواب و اجرش از عطا كننده بزرگ تر باشد و اين در وقتي است كه مست كنيد
اسلام فراتر از زمان، ص: 573
بدون خوردن شراب بلكه مستي براي كثرت نعمت و مكنت باشد و قسم خوريد بدون اضطرار و دروغ گوئيد بدون عسر و حرج: اينها كه شد گرفتار مي شويد بلائي را مثل گرفتار شدن كوهان شتر در جهاز. «1» (يعني آن گونه كه جهاز، كوهان شتر را فرا مي گيرد بلا هم شما را به همان نحو فرا خواهد گرفت)

16- فقط مخفيانه مي گويند: (اللّه!)

16- فقط مخفيانه مي گويند: (اللّه!) عاصم بن ضمرة، از علي عليه السلام فرمود: لتملأنّ الأرض ظلما و جورا حتي لا يقول أحد:" اللّه" إلا مستخفيا ثم يأتي اللّه بقوم صالحين يملأونها قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا. البته حتماً زمين پر از جور و ستم گردد تا جائي يك نفر «اللّه» نمي گويد مگر پنهاني، سپس خدا مي آورد گروه صالحين را پر كنند زمين را از عدل و داد آن گونه كه پر بود با ظلم و ستم

17- لشكر غضب 1- مسيب بن نجبه گويد: مردي به همراه مرد ديگري كه او را ابن السّوداء مي گفتند به نزد اميرمؤمنان عليه السلام آمد و عرض كرد اي اميرمؤمنان اين مرد به خدا و رسولش دروغ مي گويد و شما را هم شاهد مي گيرد فرمود: خيلي عريض و طويل سخن گفته چه مي گويد؟ عرض كرد سخن از لشكر غضب مي گويد، فرمود: دست از اين مرد بردار آنان گروهي هستند كه در آخرالزمان مي آيند از هر قبيله‌اي يك مرد و دو مرد و سه مرد تا به نه برسند به خدا قسم من فرمانده آنها را به نام مي شناسم و جائيرا كه فرود مي آيند مي دانم: سپس برخاست و مي فرمود: باقر باقر: پس از آن فرمود: آن مرد از ذريه من است كه حديث را بشكافد شكافتني. «2»

2- احنف بن قيس گويد: براي حاجتي نزد اميرمؤمنان عليه السلام نشسته بودم پس ابن الكواء و شبث بن ربعي وارد شده و اجازه خواستند: حضرت به من فرمود: اول تو هستي اگر مي خواهي اذن بده: پس عرض كردم اي اميرمؤمنان شما اجازه دهيد:

چون داخل شدند حضرت فرمود: چه سبب شد كه شما در حروراء بر من خروج

كرديد؟! (آن دو از سركردگان خوارج نهروان بودند).

عرض كردند دوست داشتيم از لشكر غضب باشيم! فرمود: واي برشما آيا در حكومت من غضب هست؟ آيا غضبي خواهد بود؟ تا بلاهائي چنين و چنان پيش نيايد؟ پس (وقتي كه اين بلاها آمد) جمع مي شوند مانند ابر پائيزي از قبائل مابين يك و دو و سه وچهار و پنج و شش و هفت و هشت و نه و ده. «1»

18- مردماني از سوي مشرق

18- مردماني از سوي مشرق از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: اذا سمعتم بناس يأتون من قبل المشرق أولي دهاء، يعجب النّاس من زيّهم، فقد أظلّتكم السّاعة. «2» آنگاه كه شنيديد كه مردماني زيرك به سوي شما آمدند از مشرق، و مردم شيفته زيّ (ريخت و قيافه) آنها شدند: آن وقت است كه ساعت (ظهور) به شما سايه افكنده (و نزديك شده) است

19- ملخ

19- ملخ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: پیش از قیام قائم مرگ سرخ و مرگ سفید و ملخ در وقتش و در غیر وقتش که مثل خون سرخند پیدا شود: پس مرگ سرخ با شمشیر و مرگ سفید با وبا است. «3

20- وقتي كه امامتان را گم كرديد چه مي كنيد؟! علي بن جعفر، از برادرش موسي بن جعفر عليه السلام گفت: به او عرض كردم: ما تأويل قول؟ اللّه عزوجل" قُلْ أَ رَءَيْتُمْ إِنْ أَصبَحَ ماؤُكمْ غَوْراً فَمَن يَأْتِيكم بِماءٍ مَّعِينِ (ملك 30)" فقال: إذا فقدتم إمامكم لم تروه فماذا تصنعون. چيست تأويل آيه «بگو آيا اگر آب تان فرو رفت پس كيست آب گوارا برايتان آورد»؟ فرمود: زماني كه امامتان را گم كرديد ونبينيد اورا چكار مي كنيد؟

بخش 13 اسلام و مسائل بهداشتي و پزشكي

اشاره

بخش 13 اسلام و مسائل بهداشتي و پزشكي در شماره 5 پيشگفتار گفتيم: كه دين كامل اسلام در زماني از تاريخ با امر پروردگار عالم: وسيله آخرين پيامبر خودحضرت محمّدبن عبداللّه صلي الله عليه و آله در جزيرة العرب پياده شد كه از مسائل بهداشتي و پزشكي خبري نبود و در اين مقطع از زمان و مكان به كار گرفتن اصطلاحات طبي و پزشكي مدرن: از پذيرش عقل و خرد و ذهن جامعه به دور بود و پيامدهاي زيادي داشت؛ بدين جهت اعمالي را كه براي انسان انجام آن ضرورت داشت و دارد به عنوان: «واجب» و كارهائي كه پرهيز و دوري جستن از آن لازم و مهم است «حرام» و عمل هائي كه انجام آن به خوبي متمايل است «مستحب» و چيزهائي كه به جا نياوردن آن بهتر است «مكروه» و رفتار و كرداري كه متوسط و ميانه باشد را «مباح» شمرده شده است.
لذا از صدر اسلام تحقيقات و پژوهش ها و پرسش ها با مرور زمان: در باره احكام ريز و درشت اسلام و تكاليف و دستورهاي قرآن شروع شده و انديشمندان از هر نژاد و رنگ و زبان: قد علم كرده و كمر همت بسته: تا روي هر يك از اين اعمال: كار كرده و با شكافتن اسرار آن به علت و حكمت زواياي بي شمار آن پي ببرند.
هرچه زمان بگذرد و تاريخ پيش رود و تكنيك و صنعت و علم وو ... ترقي و پيشرفت نمايد، روز به روز مهر راز و رمز آن اوامر و نواهي شكسته شده و تا جهان هست و بشريت وجود دارد از روي آنها پرده برداشته خواهد شد.
زيرا دين مبين اسلام به تمام زواياي ريز و درشت زندگي انسان ها، هم اشراف كامل دارد و هم در باره تك تك آنها بيانات و راهنمائي هائي دارد كه عقل متحيّر است؛
اگر كسي كمي به دستورات اسلام توجه نمايد؛ خوردني ها و نوشيدني ها، پوشيدني ها و خوابيدن ها؛ ازدواج ها و تشكيل خانواده ها و كيفيت زندگي با اعضاي خانواده، و با افراد جامعه و كسب و تأمين معاش، مسافرت ها و كيفيت سفرها، دام داري و كشاورزي، مسكن و كيفيت تهيه آن، و مديريت و اداره كشور وو ... هم از منظر پزشكي و طبي و هم از نظر فردي و اجتماعي و نيز از جهت مادي و

معنوي وو ... به قدري دقت و بررسي به خرج داده است كه واقعاً آدم در اين درياي ژرف و بي انتها غرق مي شود، واقعاً زهي بي انصافي است، اگر كسي به اين معاني آگاهي داشته باشد ولي در صدد انكار و لجاجت بر آيد!. در اين صورت ما فقط هدايت يافتن اين گونه اشخاص را بايد از

خداي متعال خواستار شويم، ولي آنان كه بي اطلاع بر قوانين و فرامين اسلام باشند و در فكر بر رسي و يافتن حق و حقيقت باشند، خداوند موفقشان بدارد.
مانيز به اندازه گنجايش و اقتضاي اين كتاب از اكتشافات و نتيجه زحمات اين بزرگان مطالب و نكاتي را بطور اختصار: از مباحث گوناگون: آورده و در اختيار عزيزان قرار مي دهيم زيرا بيان مشروح هر يك از اين دستورات: كتاب مستقل در مجلدات فراوان مي طلبد كه نه خواننده گرامي وقت مطالعه، دارد و نه نويسنده‌اين سطور مي تواند از عهده آن بر آيد!.
در باره بهداشت عمومي قرآن كريم مي فرمايد: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوّابينَ وَ يُحِب الْمُتَطهِّرِينَ (222)» «1»
خداوند توبه كنندگان (و باطن پاك كنندگان) و پاكي كنندگان (در ظاهر) را دوست مي دارد.
رسول خدا صلي الله عليه و آله نيز جمله كوتاهي را فرموده است كه يك دنيا مطالب بهداشتي و تميزي گوناگون در زير آن نهفته است كه با تفكر در اطراف آن جمله، خيلي نهفته ها، آشكار مي شود و آن جمله «النّظافة من الإيمان» پاكيزگي از ايمان است؛ كه تمام مسائل مر بوط به بهداشت عمومي و خانوادگي، لشكري و كشوري، شهري و روستائي و چادرنشيني، فردي و اجتماعي و پوشيدنيها و خوردنيها و نوشيدنيها و محل كسب و زندگي وو ... شامل مي شود و همه را فرا گرفته و جايگاهش را مشخص نموده اس

1- خوابيدن طبي

1- خوابيدن طبي طبق روايات، نحوه خوابيدن اگر به صورت طاق باز (به پشت) باشد، خوابيدن انبياء است، و اگر به سمت دنده راست باشد، خوابيدن علماء (ودانشمندان) است
اسلام فراتر از زمان، ص: 579
و اگر به سمت دنده چپ باشد، خوابيدن اطباء (و پزشكان) است، هر يك از اين نوع خوابيدن ها فلسفه‌هاي طبي و پزشكي دارد كه در محل‌هاي خود مشروحاً بيان گرديده است و اگر به رو (دمر) خوابيده شود، در روايات تعبير به خواب شيطاني شده است، اين هم اشاره به مضر بودن اين گونه خوابيدن است كه به قلب و ساير اعضاي بدن فشار مي آورد و جريان خون قلب و رگها مختل مي شود و پلك و صورت باد مي كند و شكم گرفتار زيان ها و خسارتهاي جبران ناپذير مي گردد.
اميرمؤمنان عليه السلام صبح شب نوزدهم براي اداي نماز وارد مسجد (كوفه) شد ديد عبدالرحمان بن ملجم مرادي، دمر خوابيده است، حضرت باپايش اورا تكان داد و فرمود: به پشت بخواب خوابيدن انبياء است، به پهلوي راست بخواب خوابيدن علماست، و به پهلوي چپ بخواب خوابيدن اطباست به رو نخواب، خوابيدن شيطان است يابن ملجم تصميمي گرفته‌اي كه كم مي ماند آسمانها به زمين فروريزد ... «1

آداب خوردني ها

آداب خوردني ها در باره آداب سفره و خوردن غذا و كيفيت آن و اينكه هنگام خوردن؛
1- به جلوي ديگران دست دراز نكردن، «2»
2- و نام خدا بردن،
3- و در پايان ستايش خدا نمودن،
4- و مؤدبانه و كيفيت نشستن سر سفره،
5- و در جمع زود دست بر نداشتن از غذا كه تا ديگران خجل نشوند،
6- شستن دستها (اگر بادست مي خورد)،
اسلام فراتر از زمان، ص: 580
7- به پشت خوابيدن بعد از غذا و پاي راست را روي پاي چپ گذاشتن،
8- و بادست خوردن و سرسفره آروغ نزدن،» 9- و خلال كردن بعد از غذا،
10- و مسواك نمودن،
11- و غذارا همراه سبزيجات خوردن، «2»
12- غذا را داغ داغ نخوردن بگذاريد خود سرد شود.
13- روي ظرف غذا را باز نگذاشتن، وو ... «3»
و در باره ميوه جات گوناگون و انواع حبوبات و سبزيجات، دستورات و روايات فراوان آمده است كه هر كدام از آنها خود يك كتاب مستقل با حجم سنگين مي خواهد كه مجال آوردن آنها نيست و به مدارك خود آنها مراجعه شود، فقط به يك روايت از اميرمؤمنان عليه السلام زياد توجه داشته باشيد كه جامع تمام جوانب حفظ
اسلام فراتر از زمان، ص: 581
سلامت و صحت بدن و بهداشت و غيره مي باشد فرمود: تا گرسنه نشدي غذا نخور و تا سير نشدي، دست از غذا بكش (و ادامه نده كه موجب دهها بيماري و چاقي و گرفتاري را در پي خواهد داشت)

2- اجراي اين دستورهامانع بروز بيماري است! 1- اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: من أكل الطعام علي النقاء و أجاد الطعام تمضّغاً و ترك الطعام و هو يشتهيه و لم يحبس الغائط اذا أتاه، لم يمرض الّا مرض الموت. «1»
1- هركس طعام را با گرسنگي بخورد، 2- و آن را خوب بجود 3- و ترك خوردن نمايد در حالي كه اشتها دارد، 4- و فشار دستشوئي رفتن نداشته باشد، (چنين آدمي) بيمار نشود مگر بيماري مرگ.
2- اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: ... ياكميل لاتوقّرنّ معدتك طعاماً و دع فيها للماء موضعاً و للرّيح مجالًا و لا ترفع يدك من الطعام، الّا و أنت تشتهيه، فان فعلت ذالك فأنت تستمرئه، فانّ صحة الجسم من قلّة الطعام و قلّة الماء. «2»
اي كميل 1- معده ات را از خوردني ها، پر نكن، 2- در آن محلي براي آب و مجالي براي تنفس بگذار، 3- و دستت را از خوردن بر مدار مگر اينكه باز اشتهاء (خوردن) داشته باشي، پس اگر اين كار را كردي، برايت گوارا مي شود زيرا صحت بدن از كمي طعام و كمي آب است (كم بخوري، كم هم آب مي نوشي، پس باكم خوري سلامتت راتضمين و بيمه كرده‌اي).
3- جابر از امام باقر عليه السلام از اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: من أراد أن لايضرّه طعام فلايأكل حتّي يجوع و تنقي المعدة، فاذا أكل فليسمّ اللّه و ليحسن المضغ، و ليمسك عن الطعام و هو يشتهيه و يحتاج اليه «3»
هر كس مي خواهد طعامي برايش ضرر نكند، 1- پس نخورد تا گرسنه شود و معده خالي شود، 2- وقتي (مشغول) خوردن شود، نام خدا را ببرد 3- و خوب بجُود 4- و از خوردن دست كشد در حالي اشتها براي
اسلام فراتر از زمان، ص: 582
خوردن داشته باشد و به آن محتاج شود

3- سير خوابيدن

3- سير خوابيدن مي گويند: در علم پزشكي، مضرات خوابيدن با شكم پر در شب، به اثبات رسيده است اما در روايات از بزرگان دين تأكيد شده است كه شب با معده خالي به خواب نروند مخصوصاً اشخاص مسنّ حتي در روايتي امام صادق عليه السلام به يك نفر فرمود:
نشود كه سخنان اين گروه (پزشكان) در تو هم أثر گذاشته است كه شب بايد با شكم خالي بخوابيد؟! عرض كرد بلي اين گونه مي گويند: فرمود: اين كار را نكن شب معده را پر كن و بخواب!!.
البته از اين روايات استفاده مي شود با شكم خالي خوابيدن مضراتي دارد مخصوصاً براي سالمندان، حالا حكمت اين روايات با گذشت زمان كي روشن خواهد شد خدا مي داند، ولي فراموش نشود كساني كه به بيماري خاص مبتلا هستند و نياز به پرهيز و رژيم مخصوص دارند، از اين گفتار مستثني هستند. لطفاً به قسمتي از روايات در اين مورد توجه فرمائيد.
1- امام صادق عليه السلام به علي بن ابي علي لهبي فرمود: مايقول أطبائكم في عشاء باللّيل؟
قلت انّهم ينهونا عنه، قال: فانّي آمركم به «1»
پزشكان شما درباره عشاء (شام خوردن) چه مي گويند؟ گفتم: آنها ما را از آن نهي مي كنند (و برحذر مي دارند) فرمود: من شمارا به آن امرمي كنم (و دستور مي دهم كه شام بخوريد).
2- محمد بن سنان از زيادبن ابي الحلال نقل مي كند، من با امام صادق عليه السلام شام خوردم فرمود: العشاء بعد العشاء الاخرة عشاءالنبيّين «2»
شام بعد از نماز عشاء، شام پيغمبران است.
3- در روايتي فرمود: هذا عشائي و عشاء آبائي «3»
اين گونه است شام من و شام پدران من.
اسلام فراتر از زمان، ص: 583
4- جابربن عبداللّه گويد: رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: لاتدعوا العشاء و لو علي حشفة انّي أخشي علي أمّتي من ترك العشاء الهرم فانّ العشاء قوّة الشّيخ و الشّابّ. «1»
شام را رها نكنيد اگرچه با مقداري از خرماي پست هم باشد، من براي امتم مي ترسم از ترك شام، پيري (زود رس) را همانا شام قوت پير و جوان است.
5- امام صادق عليه السلام از اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: عشاءالأنبياء بعدالعتمة فلا تدَعوالعشاء، فانّ ترك العشاء خراب البدن «2»

شام پيامبران بعد از نماز (مغرب) بود پس شام خوردن را ترك نكنيد كه خرابي بدن در آن است.
6- امام باقر عليه السلام فرمود: أ وّل خراب البدن ترك العشاء. «3»
اولين خرابي بدن شام نخوردن است.
7- امام صادق عليه السلام فرمود: ترك العشاء مهرمة و قال انهدام البدن (ترك العشاء). «4»
ترك شام سبب پيري است و فرمود اولين ويراني بدن از ترك شام خوردن است.
8- و فرمود: ترك العشاء مهرمة، و ينبغي للرّجل اذا أسنّ أن لايبيت الّا و جوفه ممتليء من الطعام «5»
ترك شام پيري است سزاوار است وقتي كه مرد پابه سن گذاشت (وپيرشد) شب به خواب نرد، مگر اين كه اندرونش پر از خوردني باشد.
9- و فرمود: لاخير لمن دخل في السنّ أن يبيت خفيفاً، يبيت ممتلياً خير له «6»
خيري ندارد به كسي كه بزرگسال شده شب سبك بخوابد، پُر بخوابد برايش بهتر است.
10- وفرمود: اذا اكتهل الرّجل فلا يدع أن يأكل باللّيل شيئاً لأنّه أهدألنومه و أطيب له

لنكهته. «1»
وقتي كه مرد پا به سن گذاشت رها نكند شب خوردن چيزي را، زيرا (خوردن) چيزي براي خوابش آرامش بخش و به بوي دهان (و تنفسش خوب و) خوشبو است.
11- مفضل بن عمر گويد شبي خدمت امام صادق عليه السلام داخل شدم تعشي مي كرد
(شام مي خورد) فرمود: نزديك بيا و بخور، گفتم: شام خورده‌ام، فرمود: نزديك بيا و بخور فانّه يستحبّ للرّجل اذا اكتهل أن لا يبيت الّا و في جوفه طعام حديث. همانا مستحب است براي مرد وقتي كه مسن شد نخوابد مگر اينكه در اندرونش طعام نو باشد، پس نزديك رفته و خوردم. «2»
12- و فرمود: لاينبغي للشيخ أن ينام الّا و جوفه ممتليء من الطعام، فانّه أهدء لنومه و أطيب لنكهته «3»
شايسته نيست براي پير بخوابد مگر اينكه اندرونش پر از طعام باشد چون براي خوابش آرام بخش و براي دهانش خوشبوئي آرد.
13- امام صادق عليه السلام فرمود: الشّيخ لايدع العشاء ولو بلقمة «4»
پيرها رها نكند شام را اگرچه با يك لقمه باشد.
14- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: تعشّوا ولو بكف من حشف،

فانّ ترك العشاء مهرمة «5»
شام بخوريد اگرچه يك كف دست (يك مشت) خرماي پست (وخشك) باشد همانا ترك شام پيري (زودرس) است.
15- امام صادق عليه السلام فرمود: من ترك العشاء نقصت عنه قوة و لا تعود اليه «6»
هركس
اسلام فراتر از زمان، ص: 585
شام را ترك نمايد، نيروئي از دستش مي رود كه ديگر به او بر نمي گردد.
16- برادر زاده شهاب بن عبد ربه گويد: به امام صادق عليه السلام بابت درد و سوء هاضمة شكايت كردم، فرمود: تغدّ و تعشّ و لا تأكل بينهما شيء فانّ فيه فساد البدن أما سمعت اللّه عزّ و جلّ يقول: «وَ لهُمْ رِزْقُهُمْ فِيها بُكْرَةً وَ عَشِيًّا (62) «1»». «2»
صبحانه و شام بخور و مابين آنها چيزي نخور زيرا فساد بدن در آن است آيا نشنيده‌اي خداي عزوجل مي فرمايد: و براي آنهاست رزقشان صبح و شام.
روايات در اين مورد زياد است و معلوم مي شود براي كسي كه بيماري خاص نداشته باشد يا براي معالجه مقطعي بيماري مخصوص مجبور به ترك شام نباشد، خوردن شام ضرورت دار و برابر آيه مباركه: و براي آنهاست رزقشان صبح و شام، غذاي اهل بهشت هم اين گونه (دو وعده) خواهد بود و در بعضي روايات از خوردن غذاي روزانه نهي گرديده است

4- كراهت خوردن غذاي داغ و فوت كردن غذا!

- كراهت خوردن غذاي داغ و فوت كردن غذا! دانشمندان فن مي گويند: هيچوقت، خوردني ها و آشاميدني ها را، داغ داغ نخوريد كه گرفتار آسم و تنگي نفس مي شويد و بدون اين كه فوت كنيد، مصرف نمائيد زيرا هنگام فوت كردن غذا ميكرب هاي اندرون بدن با نفس بر روي غذا منتقل و مي نشيند كه براي هركسي پيامد ناگوار خواهد داشت، بلي اين ها مطالب علمي و درست است اما به اين دانشمندان عزيز و ساير اقشار محترم مي گوئيم: بزرگان دين ما با مكروه دانستن خوردن اين گونه غذاي داغ و فوت كردن آن، بازبان فقهي و قابل فهم مردم پيش از 1430 سال، مطلب را روشن نموده‌اند كه حالا پرده از روي اسرار آنها برداشته مي شود.

1- ابي بصير و محمدبن مسلم از امام صادق از پدران بزرگوارش عليهم السلام اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: لايَنْفَخُ الرّجل في موضع سجوده و لا في طعامه و لا في شرابه و لا في تعويذه. «3»

مرد به محل سجده و خوردني و نوشيدني و تعويذش (يعني مانند جادوگران

گره زن به گرهش) فوت نكند.

2- در روايت عامه آمده است (و لايتنفّس في الإناء) به ظرف نفس نزند (و فوت نكند). «1»

3- رسول خدا صلي الله عليه و آله در حديث مناهي فرمود: أنه نهي أن ينفخ في طعام أو شراب «2»

نهي نمود از فوت كردن خوردني و نوشيدني.

4- امام صادق عليه السلام فرمود: يكره النّفخ في الرّقيّ و الطعام و موضع السّجود. «3»

مكروه است فوت كردن در كاغذ (جادوگران) و غذا و محل سجده را

آداب نوشیدنیها

آداب نوشیدنیها در باره آداب نوشیدن آب روایات زیاد آمده است.
1- روز ایستاده و شب نشسته آب نوشیدن،
2- نوشیدن آب با سه نفس نه یك نفسه،
3- اول گفتن بسم اللّه،
4- بعد از فراغ گفتن الحمدللّه،
5- نوشیدن با مك نه یك جا قورت دادن،
6- مانند حیوانات ننوشیدن،
7- زیاد آب ننوشیدن «4» وو ... (مگر براي كساني كه بيماري خاص يا ناراحتي كليه و مجاري تنفس و غيره داشته باشد كه به نوشيدن زياد آب، نياز داشته باشد).
اسلام فراتر از زمان، ص: 587
8- نوشيدني ها را داغ داغ ننوشيد صبر كنيد خود خنك شود. وو ...
9- و هيچ وقت از طرف شكسته شده و دستگيره كوزه آب نخوريد، زيرا آن جا نشيمن گاه شيطان ها است، وو ..

5- محل شكسته كوزه ها

5- محل شكسته كوزه ها 1- عمروبن قيس گويد: در مدينه به محضر امام موسي بن جعفر عليهما السلام داخل شدم و پيش روي حضرت كوزه‌اي گذاشته شده بود، گفتم: حدود (و ادب آب خوردن از اين) كوزه چيست؟! فرمود: اشرب ممّا يلي شفته و سمّ اللّه عزّوجلّ و اذا رفعت من فيك فاحمداللّه و ايّاك و موضع العروة منها فانّه مقعد الشّيطان، فهذا حدّه «1»
از طرف لب كوزه بنوش و نام خدارا ببر، وقتي كه از دهانت برداشتي، حمد خدا را بگو مبادا از طرف دسته‌اش بنوشي چون آن جا نشيمن گاه شيطان است، اين است حد كوزه.
2- و در حديث ديگر آن حضرت فرمود: و حدّه أن لاتشرب من موضع كسر ان كان به فانّه مجلس الشّيطان «2»
و حد و ادب كوزه آن است كه از شكستگي آن، اگر داشته باشد، آب ننوشي زيرا آن محل نشستن شيطان است.
3- اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: لا تشربوا من ثلمة الإناء و لا من عروته فانّ الشّيطان يقعد علي العروة. «3»
از شكستگي و طرف دستكيره ظرف ها آب نخوريد زيرا شيطان بر دسته مي نشيند.
4- امام باقر عليه السلام ضمن حديثي فرمود: .. و لايشربنّ من اذن الكوز و لا من كسره ان كان فيه فانّه مشرب الشّيطان .. «4»
.. ابداً از گوش كوزه و نه از شكستگي كوزه اگر باشد آب خورده نشود چون آن جا محل نوشيدن شيطان است ..
5- امام صادق از پدران بزرگوار عليهم السلام از رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: در- حديث مناهي
اسلام فراتر از زمان، ص: 588
- ... لا يشربنّ أحدكم الماء من عند عروة الإناء فانّه مجتمع الوسخ و نهي أن يشرب الماء كرعاً كما يشرب البهائم ..»
ابداً آب را از نزديك دسته ظرف ننوشيد زيرا آنجا محل تجمع چرك است و نهي نمود از قورت دادن آب مانند نوشيدن حيوانات (بلكه آب را بمكد).
در آن برهه از زمان با چه زباني مردم را از محل تجمع ميكربها بانام شيطان برحذر داشته و مطلب را فهمانده است، البته روايات در اين مضمون با كمي تفاوت زياد است كه به همين اندازه اكتفاء كرديم

6- مسواك

6- مسواك مسواك كردن دندان ها از مستحبات مؤكد ديني است، و در زماني كه از اين گونه نظافت ها حد اقل در آن مناطق، خبري نبود، اين دستورات را صادر و با بيان ثواب، برآن تشويق نموده‌اند.
1- در وصاياي رسول خدا صلي الله عليه و آله به علي عليه السلام فرمود: ياعلي ثلاث يزدن الحفظ و يذهبن السّقم: اللّبان و السّواك و قرائة القرآن «2»
اي علي سه چيز قوه حافظه را زياد مي كند كندر و مسواك زدن و قرآن خواندن «3»
2- امام صادق عليه السلام فرمود: نزل جبرئيل بالسّواك و الخلال و الحجامة «4»
جبرئيل نازل كرد (دستور و حكم) مسواك و خلال (دندانها) و حجامت كردن را.
راجع به خلال كردن و حجامت و شستن دهان و كيفيت آن دو، روايات زياد آمده است كه براي آوردن آنها مجالي نيس

7- نماز و فوايد پزشكي و بهداشتي آن ما اگر بخواهيم تك تك مسائل و دستورات اسلام را موشكافي كرده و حكمت و فلسفه احكام را، بيان كنيم، اولًا از عهده ما و تمام غيرمعصوم و حجت الهي خارج
اسلام فراتر از زمان، ص: 589
است زيرا علم و دانش بشر در آن حد و مرزي نيست كه فلسفه و حكمت احكام خداوندي را تماماً بداند و ياكشف نمايد، اما با گذشت زمان و پيشرفت دانش، برخي از آن ها روشن مي گردد. در اين نوشتار در آن صدد نيستيم كه در باره همه آنها صحبت به ميان آوريم بلكه به بعضي از آنها، به صورت فشرده و خلاصه متعرض مي شويم كه يكي از آنها نماز است، نمازي كه يكي از اركان بناي اسلام است، هركس عمداً آن را ترك نمايد، كافر مي شود زيرا ترك عمدي آن، مُنكِر آن مي شود و هركس يكي از ضروريات دين را انكار نمايد مرتد است. «1»
1- نظافت لباس
ساختمان اين عبادت مهم بگونه‌اي پي ريزي شده است كه هركس نماز بخواند بايد بدن و لباس خود را از آلودگي ها و نجاسات پاك نمايد و در مدت شبانه روز حد اقل پنج بار اندام هائي را كه تماس مستقيم با خارج دارند شسشو نمايد و كوچك‌ترين چرك و غيره را زدوده و از خود دور سازد تا نمازش باطل نشود: اينجاست كه مي ينيم جمله مهم «النّظافة من الإيمان» مصداق پيدا كرده و جامه عمل مي پوشد. و جالب اين است كه حتي به رنگ ظاهري و اثر باطني لباس نيز: سفارش‌هاي اكيد دارند.
امام محمدباقر عليه السلام مي فرمايد: «هيچ لباسي بهتر از لباس سفيد نيست و رنگ سفيد نزد خدا محبوبتر است».
اميرمؤمنان عليه السلام فرموده است: «شستن لباس: غم و غصه را برطرف مي كند و سبب قبولي نماز مي شود.
2- نظافت بدن
الف: فوايد بهداشتي وضو:
نماز گزار هنگام گرفتن وضو: بايد چرك‌هاي مانع از نفوذ آب به بشره را بر طرف نمايد و آلودگي‌هاي پيچ وخم زير ناخن و دست وپا واعضاي وضو را: پاك نمايد و آن گاه اعمال وضو را انجام دهد.
اسلام فراتر از زمان، ص: 590
تحقيق پزشكي در اين مورد:
برابر تحقيقات پزشكان 30 0/ 0 اكسيژن ازراه پوست جذب شده و گاز كربنيك دفع مي شود: لذا شستشوي بدن (بخصوص كساني كه در معرض

هوا و گرد وغبار قرار دارند) موجب مي گردد تا اعمال حياتي تعرق و تنفس جلدي به خوبي صورت پذيرد و ميكروب ها و آلودگي ها را از بين برده و از تجمع انواع ميكروب ها و انگل ها كه سبب بروز بيماري‌هاي جلدي مي شود، جلوگيري نمايد.
يكي از محققين درباره فوايد وضو مي نويسد: تطهير با آب وضو كشنده ميكروب و ضدعفوني قوي است حيوانات ذره بيني و بي آزار نه تنها مواد آلي را تجزيه و تحليل مي نمايند بلكه از راه رقابت و تنازع حياتي قويترين دشمن و موثرترين حربه عليه ميكروب هاي موذي مي باشند ميكروب هاي موذي كه بوسيله هوا از خارج به دست و روي و دهان مي نشينند يا اساسا مصاحب پوست و مجاري بيني و حفره دهان مي باشد دائما شخص را در حال محاصره و مخاطره شديد نگه داشته است. «1»
شستشو با آب كه تكرار و استمرار آن در شرع تأكيد شده است نه تنها خاصيت تميز كردن را دارد بلكه معالجه قبلي و مدافعه موثري عليه ميكروب ها مي باشد و شايد حكمت آنكه سفارش شده است بگذارند آب وضو روي صورت و دست مانده به حال خود خشك شود از همين راه باشد در حال ماندن آب روي پوست و لايه مو مخصوصا با استفاده‌اي كه قهرا از حرارت ملايم بدن به عمل مي آيد به حيوانات ذره بيني مفيد فرصت فعاليت خوبي مي دهد كه وظيفه تحليل مواد آلي و كشتن ميكروب هاي موذي را به جايي برسانند از طرف ديگر وقتي كه در نظر مي گيريم حضرت رسول اكرم صلي الله عليه و آله نيز گرم كردن آب وضو را در آفتاب منع نمودند حضرت علي (ع) مي فرمود: من وضو گرفتن را در زمستان بيشتر از تابستان دوست دارم بطور كلي استعمال آب گرم شده براي وضو مكروه است و نيز بخاطر بياوريد كه در اثر گرم شدن آب: اكسيژن محلول كه قوت لايموت حيوانات ذره بيني مخصوصي
اسلام فراتر از زمان، ص: 591
است از بين مي رود منافع و مقاصدي كه در وضو گرفتن بوده است بر ما قدري روشن تر مي شود بعلاوه شستشوي اعضاي وضو خود نوعي ماساژ است كه فوائد آن: بر همگان آشكار است و موجب تسريع گردش خون مي گردد زيرا كه وقتي مقداري آب سرد بر اعضاي وضو بريزيم قهرا آن عضو سرد شده و جريان خون با سرعت و شدت بيشتري بسوي آن قسمت: حركت مي كند و براي حفظ 37 درجه حرارت طبيعي بدن و جبران حرارت از دست رفته كليه اعضاي وضو تا به حالت طبيعي خود برگردند دستگاه گردش خون به فعاليت سريع خود مشغول است و نيتجه‌اي كه نمازگزار از نماز بدست مي آورد احساس شادابي: نشاط و سلامتي و تعديل در دستگاه گردش خون كه مهمترين جهازات بدن است بوجود آيد بهداشت بدن را تامين مي نمايد «1»

و با مسح تقريبا 14 جلوي سر (محل تمركز قواي دماغيه) گردش خون در اين قسمت از سر (كه بدين وسيله اكسيژن بيشتري به آن مي رسد) شديد تر شده و سلولهاي دماغي براي تفكر آماده تر مي گردد و با مسح پاها (به شرطي كه از قبل موانع مسح را دفع نموده باشيم) كه در نظافت پاها و رفع بوي پا تأثير شاياني دارد و دل را براي نماز آماده مي كنيم «2»
يكي از پزشكان حاذق و پرمايه براي شخص مورد اطمينانى چنين نقل كرده است:
من مدتي به مرض بيدارخوابي دچار شده بودم براي معالجه به پاريس مسافرت كردم و به پزشك متخصص مراجعه نمودم پزشك به من دستور شستن دستها را از مرفق و صورت و پا (به ترتيبي كه ما مسلمانان وضو مي گيريم) داد و در ضمن به ما گفت كه يكي از فوايد وضويي كه پيشواي مسلمانان حضرت محمد صلي الله عليه و آله دستور داده همين است كه اينگونه بيماريها را معالجه مي كند و من تعجب نموده و دانستم كه دين مقدس اسلام كاملترين اديان زنده جهان است. «3»
اسلام فراتر از زمان، ص: 592
دكتر موفق شاطي درباره فوايد طبي و بهداشتي وضو مي گويد: «وضو كه شستشوي موضعي يا شستن اعضاي معيني از بدن است و بخصوص كه سفارش گرديده كه از آب سرد استفاده شود باعث انقباض و انبساط عروق شعريه گرديده و اين خود:
داراي فوايد بسياري است و در حفظ تندرستي جسم اثر فوق العاده‌اي خواهد داشت زيرا از طرفي تعادل فشار خون را حفظ كرده و باعث مي شود كه قلب نيز كار خود را بهتر انجام دهد و گلبولهاي قرمز نيز افزايش يافته و عمل مبادلات شيميايي جسم را نيز به نشاط و فعاليت وا مي دارد از طرفي حركات تفنس نيز تقويت شده و بر مقدار اكسيژن داخلي و گاز كربنيك يا اكسيد 2 كربن خارجي بدن نيز افزوده خواهد شد. از طرفي وضو يا شستشوي بعضي از اعضاي بدن كه خالي از مو باشد اثر كلي بر روي جسم خواهد گذاشت زيرا هم بر مقدار ادرار افزوده شده و باعث مي گردد كه سموم بيشتري از بدن دفع گردد و هم اشتهاي به غذا بيشتر شده و در نتيجه عمل هضم نيز بهتر انجام خواهد شد و بالاخره اعصاب پوست و ديگر اعصاب فعاله بدن را به فعاليت واداشته و اين تنبه و فعاليت به اعصاب رگهاي گردن و ريه و معده نيز سرايت كرده و از آنها نيز به كليه اعضا و در بدن پراكنده خواهد شد «1»
ب. فوايد بهداشتي استنشاق
دكتر تومانيانس در كتاب خود مي نويسد: در غضرفهاي بيني گاهي كرمي توليد مي شود كه سبب سردرد فوق العاده شديدي مي شود و كمي بينايي چشم ايجاد مي كند براي دفع اين كرم بهترين وسيله شستشوي بيني با آب

سرد است «2»
چند تن از موثقين و معتمدين تحصيل كرده ايراني در يكي از سفرهاي خود به اروپا در مطب پزشك مشهوري حاضر و مشاهده مي نمايند كه پزشك جمجمه انساني را تشريح مي نمايد و پس از بررسي بسيار به اين نتيجه مي رسد كه علت مرگ صاحب جمجمه چيزي نيست جز اين كه در آخرين حفره‌هاي بيني و در جوف مخاط او

كرمهاي بسيار ريز و كوچك وجود داشته است كه همانها موجب مرگ آن شخص شده است روزي دكتر مذكور كرمها را براي آزمايش روي صفحه شيشه‌اي قرار مي دهد تا با ميكروسكوپ آنها را مشاهده نمايد از قضا چند قطره آب سرد روي كرمها مي ريزد و طولي نمي كشد كه كرمها كه چند روزي بود در هواي عادي زندگي مي كردند مي ميرند و بر پزشك معلوم مي شود كه داروي مرگ كرمهاي مخاط چيزي جز آب نيست «1»
درباره انعكاسات اعصاب سمپاتيك سالها بود كه اطلاعات مبسوط كشف كرده بودند ولي اخيرا يكي از پزشكان بزرگ فرانسه دكتر پول ژيه رئيس سابق كلنيك دانشگاه ليون كشفهاي عجيبي درباره اعصاب سمپاتيك كرده است او مي گويد:
امراض بسياري مانند ضعف اعصاب قانقاريا در نوك انگشتان امراض عصبي:
تركهاي پوست: بي خوابي: ماليخوليا: هيستيري: درد سينه دردهاي روماتيسمي:
سردردهاي سخت يا فلج و غيره ممكن است بر اثر اعصاب سمپاتيك بوجود آيد اكنون دكتر ژيه پس از سالها تحقيق طريقه معالجه اين امراض را يافته و سالهاست كه از آن استفاده مي كند. اساس معالجات او عبارت از اين است كه بزرگترين نوك مركز عصبي سمپاتيك كه با محيط خارج تماس دارد در ميان سوراخهاي بيني واقع است و ترتيب معالجه آن چنين است كه دو ميله باريك را كه سر آنها گرد است داخل دو سوراخ بيني بيمار مي كنند بيمار ابتدا احساس ناراحتي مي كند اما پس از چند ثانيه نتيجه مطلوب انجام مي گيرد زيرا دكتر در ميان مخاط بيني مريض سر عصب سمپاتيك را يافته و ميله را به آن تماس مي دهد بيمار دفعتا مقدار زيادي هوا استنشاق كرده چشمانش پر از اشك مي شود چهره‌اش سرخ ميگردد و گاهي عطسه مي زند ولي عمل ديگر تمام شده و بيمار شفا يافته است با اين طريق دكتر ژيه بسياري از مبتلايان به امراض عصبي را معالجه كرده كه واقعا تعجب آور است و رمز كار او در تحريك نوك عصب سمپاتيك در بيني است كه اسلام براي اين تحريك:
استنشاق آب خنك را تجويز كرده است وقتي كه شما استنشاق مي كنيد با

بيني
اسلام فراتر از زمان، ص: 594
خود آب را بالا مي كشيد فورا برروي عصب سمپاتيك شما اثر كرده و به جهت آن سوزش و اشك چشم و سرخي چهره را در خود احساس مي كنيد علاوه بر اينها سردردهايي كه بر اثر هواي ناسالم و خستگي بوجود مي آيد را از بين مي برد و اين كاري است كه يك نمازگزار واقعي هر روز چند بار هنگام وضو گرفتن انجام مي دهد «1»
سواي آنچه گذشت استنشاق با آب سرد فوايد ديگري نيز دارد كه از جمله آنها اين است كه استنشاق نماز گزار را از مبتلا شدن به امراضي چون سل و آسم و امراض ريوي و زكام: مصون داشته و تعادل عصبي حالت نشاط: تعادل و فرح در نهاد آدمي را ايجاد مي نمايد. «2»
ج. فوايد بهداشتي مضمضمه و مسواك امام صادق عليه السلام فرمود: هر آينه بايد مبالغه كند هريك از شما در مضمضه و استنشاق پس بدرستي كه مضمضه و استنشاق بخششي است از براي شما و موجب نفرت و دوري از شيطان است.
آنچه از احاديث و روايات درباره مسواك زدن نقل شده همگي آنها را علم پزشكي به تجربه دريافته و مهر تأييد برآنها مي زند به عنوان نمونه اين كه فرموده‌اند مسواك نور چشم را تقويت مي نمايد حقيقت ي است كه علم پزشكي، تأييد مي كند زيرا اگر دندان مسواك نشود ريشه دندان و لثه چركين شده مخاط حلق و در نتيجه بيني و سينوسهاي چركي موجب تاري چشم مي گردد و حتي وجود يك مركز عفوني در دهان به كبد و كليه اثر نموده و از راه خون بر روي چشم نفوذ كرده و روشنايي چشم را كم مي كند. «3»
دكتر تومانيانس مي نويسد: دندانها را بايد مسواك كرد و بيش از هرچيزي رعايت و مواظبت نمود چه آنكه زيبايي انسان و جلوه او از حيث صحبت كردن و حرف زدن
اسلام فراتر از زمان، ص: 595
و جويدن غذا كه نجويدن آن سوء هضم توليد مي كند به دندان است. دندانها كه فاسد و خراب شد به لثه سرايت مي كند ورم لثه و درد دندان سبب متورم شدن لوزتين و نمور زير فك شده و در نتيجه عمل تنفس و بلع مشكل خواهد گرديد لثه‌هاي دندان كه فاسد شد ميكروب ها در لثه توليد مرضي مي نمايد كه موسوم به مرض پيوره كه تا بحال علاج قطعي آن ممكن نگرديده است مي باشد البته ميكروب هاي مرض ممكن است به رباط ديگر بدن هم از قبيل بيني و چشم و مفاصل سرايت كنند در اين صورت امراض خطرناك را براي انسان بر مي انگيزانند «1

8- فوائد طبي حركات نماز

8- فوائد طبي حركات نماز اين مبحث را با سخني از دكتر الكسيس كارل آغاز مي كنيم آنجا كه درباره فوايد طبي نماز مي گويد:
نتايج نماز و نيايش را با علم نيز مي توان دريافت زيرا نماز و نيايش نه تنها به روي حالات عاطفي بلكه روي كيفيات بدني نيز اثر مي كند و گاهي در چند لحظه يا چند روز بيماري جسمي را بهبود مي بخشد اين كشفيات هرچقدر هم كه غير قابل درك باشند: بايستي به واقعيت شان معترف شد. دفتر مشاهدات طبي لورد بيش از دويست مورد درمان فوري و غير قابل ترديد سل ريوي، فونت كليه و سرطان و امراض بدني ديگر را ضبط كرده است. «2»
اما حركات نماز: چنانچه امروزه ثابت گرديده: تكرار قيام و قعود در نماز بهترين وسيله اي است كه سرعت گردش خون را افزايش داده و از اين رو نماز را يكي از عوامل موثر در بكار انداختن جهاز هاضمه دانسته‌اند كه راه اشتها و ميل به غذا را نيز هموار مي سازد. و جالب اين است كه اوقات نماز و مواقع هضم غذا كاملا مناسب و هماهنگ بوده و چنانكه ملاحظه مي نماييم در اين امر: حكمت عجيبي بكار برده شده است.
اسلام فراتر از زمان، ص: 596
به اين ترتيب كه وقت نماز صبح پيش از شروع به غذاي صبحانه بوده است و ظهر قبل از آنكه انسان به نهار بپردازد و عصر يا همان وقت كه هضم غذا آغاز شده ... و به هنگام غروب يا موقعي كه انسان بين دو وعده نهار و شام قرار دارد. و به همين ترتيب موقع عشا كه هضم غذا تازه شروع گرديده ... طب جديد اين موضوع را ثابت كرده و مدلل ساخته كه نماز بهترين وسيله اي است كه از بالارفتن فشار خون جلوگيري كرده و در حفظ تعادل آن: اثر به سزايي خواهد داشت.
آري طبق نظريه پزشكان چنانچه در اداي نماز مراقبت و محافظت به عمل آمده و حركات موزون آن به آرامي و طمأنينه كه از شرايط صحت آن است توأم باشد ثابت و مسلم گرديده كه از شرايط صحت آن است. توام باشد.
ثابت و مسلم گرديده كه از بسياري از بيماريهاي ناشي از فشار خون جلوگيري خواهد كرد .... و اين خود اثر آني و فوري بر قلب گذاشته و از ضربان تند و سريع آن مانع خواهد شد.
مجله ريدرز دايجست مي نويسد:
بر اساس تحقيقات معلوم شده است افرادي كه به طور مرتب به عبادتگاه مي روند:

در برابر بسياري از بيماريها نظير فشار خون: بيماريهاي قلبي: سل و سرطانهاي ناحيه گردن مصونيت دارند.
دكتر ادروين فردريك پاورز استاد امراض عصبي در ايالات متحده آمريكا مي گويد:
علم طب در دنياي كنوني از بسياري از رموز و اسرار بيماريها به طرز معجزه آسايي پرده برداشته است. با اين وصف هنوز هم هزاران بيماري و مرض باقي است كه بزرگترين اطباي هوشمند و نوابغ پزشكي كمترين بارقه اميدي به كشف و معالجه آنها بدست نياورده‌اند اما بررسي و دقت در مطالعات اين اطبا و نوابغ اين نكته را روشن مي سازد كه اغلب آنها اين نظريه را تأييد نموده و اعتقاد پيدا كرده‌اند كه در ميان معجزات فراواني كه براي نماز شمرده‌اند: يكي اعاده صحت و تندرستي روحي و شفاي كليه بيماريهائي است كه مداوا شده و كليه روشهاي پزشكي در برابر
اسلام فراتر از زمان، ص: 597
آنها عاجز مانده است «1»
يك جراح مصري اخيرا بايك سري تحقيقات گسترده اعلام داشت: نماز بهترين درمان براي بيماران مبتلا به جابجايي غضرفهاي ستون فقرات است. دكتر الزيات استاد دانشگاه نوادا در آمريكا پس از مطالعه بر روي چهل بيمار گفت: حركتهاي ناشي از پنج بارنماز در روز مي تواند عمل جراحي ناشي از بيماري مذكور را در مدت يك هفته بهبود بخشد. اين پزشك مصري به بيماران جراحي شده خود توصيه كرده است بلافاصله پس از عمل جراحي حركت كرده و به مدت يك هفته روزي پنج بار حركات نماز بجا آورند و اين حركات را در هر صورت تا پايان عمر ادامه دهند همچنين يك دانشمند آمريكايي در كتابي كه به تازگي بنام بيماريهاي فقرات منتشر ساخته: گفته‌هاي اين پزشك مصري را تأييدكرده و به بيماران خود نيز سفارش كرده است كه روزانه پنج نوبت حركاتي شبيه نماز مسلمانان انجام دهند «2»
فايده طبي ركوع و سجود
چناچه اشاره شد بزركترين متخصصان و پزشكان عالي مقام بين المللي بر اين باورند كه حركات نماز (خم و راست شدن ملايم) در سجود و ركوع مي تواند يكي از راههاي مهم درمان بيماري‌هاي ديسكوپاتي يا بيماردي ديسك ناحيه كمر باشد.
ركوع و قيام نماز در تقويت عضلات پشت و معده اثر به سرائي داشته و آنچه از مواد چربي و پيه كه در جداره معده باقي مانده است: بكلي از بين مي برد.
و مهمترين فايده سجود نيز اين است كه هم عضلات ران و ساق پا را تقويت مي نمايد و هم در وصول خون به اعضاء و نواحي بدن كمك مي كند

و نيروي جداره معده را نيز افزايش مي دهد و فعاليت و حركات امعاء نيز تقويت مي گردد و يكي ديگر از فوايد سجود (البته اگر سجده بطور صحيح انجام گيرد) اين است كه از بزرك شدن شكم و ورم معده كه بر اثر فشرده شدن عضلات آن بوده و خود بيماري
اسلام فراتر از زمان، ص: 598
بزرگي محسوب مي شود: جلوگيري خواهد كرد. دكتر مصطفي حفار متخصص امراض دستگاه هضم و عضو تحقيقات علمي مجلس شوراي ملي لبنان واستاد دانشكده طب فرانسه. راجع به فوايد ضمني ركوع و سجود در نماز مي گويد:
ركوع در تقويت عضلات ديواره شكم بسيار مفيد است: و به جمع شدن معده كمك مي كند و آن را در كار هضم ياري مي دهد. روده ها برايشان دفع فضولات هضمي به صورت طبيعي: آسان مي شود.
اما سجود باعث رانده شدن هوا از ميان معده به دهان مي شود و دشواري‌هاي هضم و انعكاسات قلبي را برطرف مي سازد: پزشكان نشستن به صورت سجده در نماز را براي درمان جمع شدن خون در پايين شكم بانوان كه ناشي از پشت درد در زهدان است: توصيه مي كنند.
دكتر فارس عازوري متخصص بيماريهاي اعصاب و مفصل از دانشكاه‌هاي آمريكامي گويد: نماز مسلمانان ركوع و سجودش عضلات پشت را تقويت و حركات ستون فقرات را نرم مي سازد و امراض عصبي و عضلاني را آرامش مي بخشد بخصوص اگر نماز را از سن نوجواني بپا دارند: نيرو و استحكامي در برابر بيماري هايي مي يابند كه درنتيجه ضعف عضلاني مجاور ستون فقرات عارض مي شود آنچه باعث اين ضعف مي شود: انوار بيماري‌هاي عصبي است كه موجب دردهاي شديد و تشنج عضلاني است.
اخيراً بعضي از دانشمندان براي تقويت عضلات تمرين هايي معين كرده‌اند كه برخي از آنها شبيه به حركات نماز است.
دكتر دياب و دكتر قرقوز در باره فوايد طبي سجود چنين مي گويند.
پايين آمدن سر به هنگام سجود منجربه احتقان خون در رگهاي خوني مغز مي شود و هنگامي كه سر به صورت ناگهاني به طرف بالا مي رود: فشار داخل رگهاكاهش مي يابد و اين حركت در هر ركعت نماز شش بار در ركوع و سجود تكرار مي شود يعني 102 بار در شبانه روز واين حالت در حالي است كه انسان فقط نمازهاي واجب را به جا آورد.
ولي اگر علاوه بر نمازهاي واجب: نمازهاي مستحب (نوافل) رانيز به جا آورد اين
اسلام فراتر از زمان، ص: 599
رقم به 216 بار در شبانه روز و 6480 بار در ماه بالغ مي شود كه در هر حركتي رگهاي خوني منقبض و منبسط شده و بر نرمي و قدرت جداره و

عضلات آن افزوده مي شود.
البته نبايد آرامش روحي و صفاي ذهني حاصل از نماز را ناديده گرفت. تكرار اين حالات چند بار در روز موجب مي شود مغز به شكل مطلوبتر و بهترب به فعاليت خود ادامه داده و تفكر به نحو احسن صورت پذيرد.
دو پزشك سابق الذكر در جايي ديگر مي گويند:
در حقيقت نماز هم عبادت است و هم ورزش بدني و روحي ... و مي توان ادعا كرد كه قرآن در تطبيق ورزش‌هاي سبك كه امروزه به ورزش‌هاي سوئدي معروفند، پيشتاز بوده است.
آنچه ورزش نماز را از ساير ورزش ها ممتاز مي نمايد: توزيع مناسب آن در شبانه روز است «انّ الصلوة كانت علي المؤمنين كتاباً موقوتاً» «1»
دانشمندان نيز ثابت كرده‌اند بهترين نوع ورزش: ورزشي است كه تكرار شود و در طول اوقات روز توزيع گردد و خسته كننده نباشد و انجام آن براي هركس امكان پذير باشد، كه تمام اين ويژگي ها در حركات نماز فراهم است. فوايد ورزشي نماز را مي توان به شرح ذيل خلاصه نمود، تحريك عضلات بدن و تمام مفاصل: حتي مفاصل ستون فقرات در هر ركعت با علم به اين كه نمازهاي يوميه 17 ركعت بوده نوافل نيز به آن اضافه مي گردد.
نشاط بخشيدن به كار قلب و دستگاه گردش خون.
بهبود فعاليتهاي مغزي به دليل كمك به تغذيه بهتر آن.
تقويت جداره شريانهاي مغزي و حفظ حالت ارتجاعي آنها كه در نتيجه آن: در مقابل پاره شدن و خون ريزي مقاوم خواهند شد.
آماده كردن بدن براي مقابله با پيشامد حالت‌هاي ناگهاني كه ممكن است بسياري از مردم دچار آن شوند؛ مثل سرگيجه و سياه ي رفتن چشم و بيهوشي‌هاي زودگذر.
اسلام فراتر از زمان، ص: 600
آرامش روحي و اعتماد به نفس. «1»
تأثير نماز در تمركز فكر
توجه و خشوع در نماز وسيله اي است براي پرورش حضور ذهن و مركز حواس كه در زندگي بسيار حايز اهميت است و مي توان گفت كه بيشتر موفقيت هاي انسان در نتيجه همين توجه كامل و حضور ذهن است.
ويليام مورتن مارستن
متخصص در روانشناسي مي گويد:
افراد موفق كساني هستند كه مي توانند در امري تمام افكار خود را متمركز كنند و تمام دانستني هاي خود را در باره آن بياورند و به كار ببندد. براستي اگر روح و فكر ما بطور كامل در نقطه‌اي متمركز شود يا براي امري به كار افتد نيروي شگفت انگيز و فوق العاده‌اي مي آفريند. ويليام

جيمز كه پدر روانشناسي جديد محسوب مي شود مي گويد:
فرق بين افرادنابغه باديگران، يك موهبت فطري نيست بلكه مربوط به توجه كاملي است كه به موضوعات و نتيجه هاي آن مبذول مي دارند و ميزان نبوغ بستگي به ميزان و درجه تمركز افكار شخصي دارد.
در مورد اين كه چگونه مي توان اين نيرو را در خود ايجاد كرد.
ويليام مولتن در مجله «ريدرزدايجست» مي نويسد: اين نيرو (تمركز فكر) به وسيله تمرين به دست مي آيد و البته تمرين احتياج به شكيبائي و پايداري دارد. وقتي توانستي افكارت را پي در پي 50 يا 100 بار در موضوعي متمركز كني لاجرم ساير افكار و خاطره هاجاي خود را به موضوع مورد نظرتان خواهد داد. سرانجام عادت خواهي كرد كه در هر امري با اراده خود ذهن را متمركز سازي.
از تمام مطالب فوق نتيجه مي گيريم كه نماز بهترين وسيله براي پرورش تمركز فكر و حواس درانسان است. زيرا نمازگزاري كه مي كوشد باتمام قدرت افكار خود را در يك جا جمع كند تانمازش باخشوع و حضور قلب باشد، بدون ترديد اين عمل در

وي عادت مي شود و مي تواند در هر موردي تمام افكار خود را متمركز سازد و در نتيجه به ترقيات و اكتشافات مهمي نايل گردد.
در تأييد بيشتر اين موضوع: ويليام مولتن مي گويد:
بهترين راهي كه توجه و التفات را در انسان زياد مي كند اين است كه فكر و جسم هردو باهم كار كنند.
و مي بينيم كه نماز در اسلام عبارت است از عمل فكر و جسم باهم. زيرا نماز گزار درحالي كه تمام افكار و توجهش به خداست به ركوع و سجود قيام و قعود مي پردازد.
و بالاخرة دكتر كارل مي گويد: به نظر مي رسد كه نيايش: وضع فكري آدمي را از سطحي كه به اقتضاي توارث و تعليم و تربيت به دست آورده: بالا مي كشد. «1»
تأثير نماز در طول عمر
در يك بر رسي آماري محققين دنياي پزشكي (در داخل و خارج) اعلام كرده‌اند كه علما و رجال مذهبي و افراد پايبند به قوانين واحكام مذهبي كه شبانه روز چند بار در اوقات معين با خدا ارتباط بر قرار داشته و زندگي آنان با ايمان و معنويت آميخته است، طول عمر بيشتري از ساير افراد (بويژه لا ابالي و بي بند وبار) و كساني پايبند مذهب نيستند، خواهند داشت.
در تأييد مطلب فوق دكتر ويليام پارك آمريكائي آماري بدين مضمون منتشر نموده است: در تمام دنياهر دقيقه 62 نفر و هر ساعت 3767 نفر و هر

روز 90410 نفر و هر سال 33 ميليون نفر به مرگ طبيعي از دنيا مي روند .. در اروپا از هر هزار نفر فقط يك نفر به صد سالگي و 10 نفر به مرز 80 سالگي مي رسند و در ميان آنهائي كه كه مي توانند خود را به مرز 80 سالگي برسانند: از هر هزار نفر 43 نفر روحاني: 40 نفر كشاورز: 29 نفر دانشمند و نويسنده: 26 نفر استاد و دبير و 24 نفر پزشك مي باشند. «2»
اسلام فراتر از زمان، ص: 602
و همچنين دكتر علي پور مي نويسد: همين چند وقت قبل بود كه روزنامه‌هاي آمريكائي نوشته بودند، كشيشان و راهبان كمتر از سايرين به بيماريها مبتلا مي شوند و دفاعشان بهتر است. در كشور خودمان نيز آنان كه ايمان بيشتري دارند كمتر بيمار مي شوند و آنها كه فقط كوشش خود را در كارها دخيل مي دانند و خدايي را باور ندارند: اغلب ام‌الأمراضند و عمري را به تلخكامي و بيماري به سر مي برند. «1»
در برخي از مناطق كشور شوروي سابق از هر 100 نفر 10 نفر وارد دومين قرن زندگي خود مي شوند: اين در حالي است در مناطق مسلمان نشين شوروي كه پايبند به اصول و اعتقادات ديني و مذهبي هستند: از هر 100 نفر 84 نفر وارد دومين قرن زندگي خود مي باشند كه اين خود حاكي از تأثير عميق ايمان و عبادت و عمل به ستورات مذهبي در طول عمر افراد روحاني و مذهبي است «2» در ايران از مجتهدين و مراجع تقليد هشتاد به بالا هستند و از مراجع كساني بوده‌اند كه حتي نود سال به بالا هم عمر كرده‌اند كه از ميان آنها مي توان به مراجع زير اشاره نمود.
آيت اللّه بروجردي بيش از 90 سال عمر كرد.
آيت اللّه مرعشي نجفي در سن 100 سالگي.
آيت اللّه اراكي بيش از 100 سال.
آيت اللّه محسني ملايري 92 سال عمر كرد و همچنين از علما و بسياري از آيات عظام. «3»
از صنف روحاني كه بگذريم: افراد مذهبي و متدين كه دائماً با آداب و سنن اسلامي سر و كار دارند و نماز را سر لوحه دستورات ديني خود قرار داده‌اند: بيشتر از ديگراقشار مردم روي زمين عمر مي كنند.
و باز در ايران خودمان كساني همچون جواد بافراني پير مرد 124 ساله نائيني و بمانعلي جوانمرد پيرمرد ساله 125 ساله شيرازي و كمر احمدي پير مرد 135 ساله
اسلام فراتر از زمان، ص: 603
ايلامي در پاسخ خبر نگاران جراید، سحر خيزي (نماز صبح) و عمل نمودن به احكام شريعت اسلامي بويژه نمازهاي پنجگانه و مأنوس بودن با قرآن در طول زندگي را از عوامل مؤثر در طول عمرخود دانسته‌اند. «1»
دكتر الكسيس كارل در رابطه با سحر خيزي بويژه براي نيايش صبحگاهي

مي نويسد:
ناپاكي اخلاقي نيز همچون كثافت بدني مذموم است، پيش از شروع يك نوبت نماز، هركس بايد اخلاقش را نيز همانند جسمش شستشو دهد. «2

9- روزه و مسايل طبي و منافع آن

9- روزه و مسايل طبي و منافع آن روزه يكي از قوانين آسماني است كه با وجود شرايط آن (از قبيل صحت بدن و در مسافرت نبودن و عدم پيري مفرط و نبودن روزهاي آخر حاملگي و زايمان نكردن و شيرندادن وو ...) به همه افراد بشر، انجام آن واجب گشته و اجراي آن لازم گرديده است.
علاوه بر تعليمات معنوي و تمرينات روحي و خود سازي و تصميم گيري و بهره مندي از ساير مواهب آسماني، و دستورات اخلاقي فراوان آن، تنها دقت در مسائل پزشكي‌اش، براي ما روشن مي سازد كه خداوند با اين فرمان، براي افراد بشر تن سالم و روح متعادل، ارزاني داشته و واجدين شرايط آن را به سعادت و خوشبختي واميدارد، زيرا انسان در طول يازده ماه بخور و بخواب و ازدياد چربي‌هاي مضر بدن و اضافه وزن وو ... خلاصه تنظيم همه اينها، باسوخت و سوز صحيح و رژيم درست گرفتن، به دست مي آيد و آن هم گرفتن روزه و بجا آوردن اين دستور آسماني است، چون اگر آن گونه كه از ما خواسته شده است، روزه بگيريم به هيچ مشكلي برخورد نخواهيم كرد و تمامي كمبودها و ضروريات بدن از اين طريق تنظيم خواهد گشت.
اسلام فراتر از زمان، ص: 604
بگذريم از كيفيت روزه گرفتن آنان كه افطار و سحر و در طول شب، با انباشتن خوردنيها و آشاميدني‌هاي گوناگون و مكرر در شكم، خود را ازرسيدن به هدف روزه گرفتن، باز مي دارند و يا بدون در نظر گرفتن سلامت خود و حتي بچه شيرخوارش كه به بانوان شير ده در صورت به خطر افتادن خود و يا بچه‌اش، اجازه روزه گرفتن را نمي دهد و يا بيماران و سالمنداني كه با روزه گرفتن، بيماريشان تشديد و بنيان سلامتي بدنشان، بركنده مي شود، روزه گرفتن را بر آنها تحريم نموده است، بدون در نظر گرفتن همه اين شرايط، باز به روزه گرفتن اقدام مي نمايند و يا با پرخوري، بدن خود را در حالت نخست و اوليه، نگهميدارند، كه متأسفانه از مواهب روزه گرفتن بي بهره و بادست خالي از ماه رحمت و پرفيض رمضان بيرون مي روند

10- حج

10- حج اسلام با درنظر گرفتن تمام ابعاد زندگي سالم فردي و اجتماعي، مسائلي را لازم و واجب شمرده است كه با رفاه و سعادت بشر، ارتباط مستقيم دارد.
براي اطلاع از وضع زندگي و حضور و غياب همسايگان، حضور يافتن روزانه در نماز جماعت مسجد محل را اكيداً سفارش نموده است حتي عدم حضور سه روز پياپي بدون عذر را، يهودي امت و عيادت نكردن از او و شهادت اورا، نپذيرفتن قرار داده است؛ و همچنين براي آگاهي از حال همشهريان و هم محلي ها، هفته‌اي يك بار اجتماع در مسجد جامع شهر براي نماز جمعه و جهت اطلاع يافتن از حالات هم كيشان و هم مذهبان ساير كشورها و تماس برقرار نمودن با آنهارا، سالي يك بار و در مدت عمر حد اقل يك مرتبه، حضور در سرزمين وحي مكه و انجام اعمال مخصوص آن قرار داده و واجب گردانيده است يعني سالي يك بار مسلمان هارا، در كنار بيت اللّه‌الحرام و مناسك مربوط به آن، كنفرانس عام و بين المللي اسلامي را، دستور اكيد داده و در صورت امكان، عدم انجام آن را، برابر با قبول يهوديت و يا نصرانيت و يا مجوسيت را در هنگام مرگ، اعلام نموده است

بخش 14 تطبیق ها و مقایسه ها.

اشاره

بخش 14 تطبيق ها و مقايسه ها. اگر كسي بخواهد مدت عمر خودرا با پژوهش و مطالعه در باره اسرار خلقت يكي از آفريده‌هاي خداوند سپري كند، نمي تواند ره به جائي ببرد اگرچه درباره يك جماد يا حيوان يا پرنده به ظاهر كوچك باشد، مانند اسرار زندگي و نظم و نظام زنبور عسل يا مورچه و موريانه به ظاهر حقير و از نظر افتاده يا يكي از ميليون ها آب زيان و چرندگان و پرندگان و خزندگان وو ..، بر رسي نمايد، باز كم آورده و چندين ده سال عمرش كفاف نخواهد كرد.
براي مثال قرآن مجيد در باره فرآورده و محصول تلاش زنبور عسل اين پرنده خيلي كوچك، يك جمله كوتاه فرموده است: «فيه شفاءٌ للنّاس» «1» يعني در شهد و موم و
اسلام فراتر از زمان، ص: 608
ساير محصول زنبور عسل، براي مردم شفاست، اين يك جمله و عبارت كوتاه، پژوهشكران را وادار ساخته است كه فقط در مورد محصول آن پرنده، موشكافي و تحقيق به عمل آورند كه در اين مورد كتاب ها و مقالاتي، نوشته شده است و يا درباره انتظامات آنها و ملكه و كيفيت تخم ريزي او و نحوه تغذيه و محافظت از او وسيله گارد مخصوص او و بوي خاص و شناخته شدن تمام افراد و قبائل يك كندو با آن بوي مخصوص و نحوه كار كارگران و نران مفت خور و كار كشيدن از آنها وقتل عام آنان پس از رفع نياز از آنها!! وو ... كه عقل خردمندان در شناختن اسرار آنها، متحير و سرگردان است

1- آب دهان سگ و خاك

1- آب دهان سگ و خاك دانشمندان علوم پزشگي مي گويند: در آب دهان سگ ميكروبي وجود دارد كه آن را هيچ چيز جز خاك، از بين نمي برد ولي ادرارش اين گونه نيست؛ به اين كشف
اسلام فراتر از زمان، ص: 609
علمي افتخار مي كنند ولي بايد در نظر داشت كه بدين جهت يا چندين جهات كشف نشده ديگر، بزرگان دين اسلام هزار و چهار صد سال قبل، دستور داده‌اند اگر سگي ظرفي را با زبان بليسد و يا از ظرفش آب بنوشد و آب دهان بريزد، اول بايد آن را خاك مال كنند بعد، حد اقل سه بار با آب بشويند

2- سخن از ميكروب هابانام شياطين!

2- سخن از ميكروب هابانام شياطين! يكي ديگر از احكام اسلام: تميز نگه داشتن ناخنها و زير ناخن هاست و نخوردن آب از شكستگي كوزه و ظرف‌هاي سفالين و از طرف دستگيره آنها وو .. (كه تعدادي از آنها در فصل خوردني ها و آشاميدني ها گذشت) زيرا در علت اين تعابير آمده كه: زير ناخن ها و غيره، محل تجمع و نشيمن شياطين است، اشاره به ميكروب هايي است كه با چشم غير مسلح قابل رؤيت نيست و با اين بيان ها خواسته‌اند جامعه را از آلوده شدن و آلودگي، نگهدارند تازماني برسد كه اسرار اين گفتارها روشن شود كه بعد از سپري شدن قرون متمادي، ميكروسكوب كشف گرديد و ميكروب ها با اين دستگاهها قابل رؤيت شدند و دانشمندان پي به عجايب احكام و فراتر بودن آن از زمان بردند

3- اخبار از راديو و تلويزيون 1- از اميرمؤمنان عليه السلام روايت شده است: أنّه يمشي في خارج الكوفة معه كميل بن زياد حتّي وصل الي موضع فوقف فيه و قال: ياكميل بن زيادهاهنا موضع قبرك ثمّ أشار بيده المباركة يميناً وشمالاً و قال ستبني من هاهنا و هاهنا دور وقصور ما من بيت في ذلك الزّمان الّا و فيه شيطاناً أريل. «1»
همانا حضرت در خارج كوفه راه مي رفت و كميل ابن زياد نخعي هم با او بود تا اين كه به محلي‌رسيدند: حضرت در آن ايستاد و فرمود: اي كميل بن زياد! اينجا محل قبر تواست سپس با دست مباركش به راست و چپ اشاره نمود و فرمود: به زودي از اينجا تا اينجا خانه ها و قصرهائي ساخته مي شود كه «خانه‌اي نيست در آن زمان مگر اين كه در آن شيطان أريل خواهد بود»
اسلام فراتر از زمان، ص: 610
شب چهارشنبه 11/ 9/ 1387 شمسي با پسر كوچكم آقاي استاد طاهر اميني گلستاني: راجع به اين گونه روايات صحبت مي كردم از جمله روايت بالا را عنوان نمودم كه حضرت به صحابه بزرگوارش كميل قدس سره اين طوري فرموده است: پس از شنيدن اين سخن، سه مرتبه از من اكيداًپرسيد آيا واقعاً حضرت اين طوري فرموده است؟! گفتم بلي اين روايت خودت بخوان، تعجب كرد پرسيدم چرا اين همه در رابطه با اين روايت كنجكاوي مي كني؟ (چون خودش استاد زبان انگليسي در مدارس «مركز جهاني علوم اسلامي) براي طلاب خارجي است گفت: حضرت در اين روايت از كلمه «أريل» كه استفاده فرموده است: اين كلمه انگليسي است، به آنتن يا گيرنده «أريال» مي گويند:! حضرت كه مي فرمايد: «خانه‌اي نيست در آن زمان مگر اين كه در آن شيطان أريل خواهد بود» يعني در بالاي هر خانه آنتن نصب مي شود و معلوم است كه آنتن براي تلويزيون يا دستگاه پيشرفته تر در اين زمينه مانند ماهواره و غيره در آن خانه خواهد بود كه اكثراً يكي از مصداق تشكيلات شيطاني است!.
در زماني كه نه از آنتن و گيرنده و ماهواره، خبري بود و نه از راديو و تلويزيون: اين كلمات از زباني بيرون آمده و با نام انگليسي آن بعد از بيش 12 قرن: بيان گرديده است.
در زمان تحصيل ما (1334 شمسي ببعد) مابين كوفه ونجف اشرف يك فرسخ بيابان شن زار بود و قبر كميل هم در كنار راه در محلي به نام «ثويه» قرار داشت ما كه براي شنا و استفاده از آب شط فرات به كوفه مي رفتيم قبر كميل قدس سره از دور در وسط بيابان ديده مي شد.

اخيراً كه به زيارت عتبات عاليات مشرف بوديم در سال‌هاي 1384 و 1386 و 1387 شمسي، نجف و كوفه به هم متصل و يك شهر شده است.
در زماني كه بيابان و شنزار بود حضرت از بناهاي خانه ها و قصرهاو اختراعاتي خبر داده است كه وجود خارجي نداشت اي بنازم به عظمت و بزرگواريت اي علي عليه السلام.
در محاورات عامه عربي هم به راديو مي گويند: «أريل المذياع» يعني آنتن راديو،
يا منظور نصب گيرنده‌هاي ماهواره و ساير رسانه‌هاي گروهي باشد.
اسلام فراتر از زمان، ص: 611
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله به سلمان فارسي ضمن حديثي فرمود: ... و أهل المغرب يسمعون صوت أهل المشرق، و أهل المشرق يسمعون صوت أهل المغرب ...،»
و اهل مغرب مي شنوند صداي اهل مشرق و اهل مشرق مي شنوند صداي اهل مغرب را ...
3- امام صادق عليه السلام فرمود: يأتي: علي الناس زمان يري و يسمع من يعيش في المشرق صورة و صوت من في المغرب و كلّ قوم يسمعون الصّوت بلغتهم». «2»
مي آيد زماني بر مردم، مي بيند و مي شنود كسي كه در مشرق است، صورت و صداي كسي را كه در مغرب است، و تمام مردم مي شنوند صدارا با لغت خودشان.
4- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «ياسلمان عندها تتكلّم الرويبضة قال سلمان ماالرّويبضة يارسواللّه فداك أبي وأمّي؟ قال: يتكلّم في أمرالعامّة من لم يتكلّم. «3»
اي سلمان آن وقت رويبضة سخن گويد، سلمان گفت: رويبضة چيست پدر و مادرم فدايت باد؟! فرمود:
سخن مي گويد در كار عموم آن كس كه سخن نگويد، سخن گويد، (يعني شايستگي سخن گفتن ندارد به سخن آيد يا راديو و تلويزيون كه خود سخنگو نيستند به سخن آيند و در امور مردم حرف بزنند).
5- امام صادق عليه السلام فرمود: «ينادي مناد باسم القائم عليه السلام قلت خاص أو عام؟ قال عليه السلام: كلّ قوم بلسانهم». «4»
منادي ندا مي كند به نام قائم عليه السلام، گفتم: (نداي) عام است يا خاص؟ فرمود: هرقومي با لغت خود.
6- ابي ربيع شامي گفت: شنيدم أبا عبد اللّه (عليه السلام) مي فرمود: إن قائمنا إذا قام مدّ اللّه لشيعتنا في أسماعهم و أبصارهم، حتي (لا) يكون بينهم و بين القائم بريد يكلمهم فيسمعون و ينظرون إليه، و هو في مكانه. «5»

همانا زماني كه قائم ما قيام نمود، نيرو دهد (و مدد نمايد) بر گوش ها و چشمان شيعيان ما تا نباشد ميان آنها و قائم عليه السلام قاصد (و نامه بري)، با آنها (به صورت زنده) سخن مي گويد، پس صدايش را
اسلام فراتر از زمان، ص: 612
مي شنوند و به او مي نگرند و او در جاي خودش باشد.
7- ابن مسكان، گفت شنيدم أبا عبد اللّه (عليه السلام) مي فرمود: إن المؤمنين في زمان القائم و هو بالمشرق ليري أخاه الذي في المغرب، و كذا الذي في المغرب يري أخاه الذي في المشرق. «1»
مؤمنان در زمان قائم عليه السلام او در مشرق باشد، البته برادرش را مي بيند كه در مغرب است و همچنين در مغرب، مي بيند برادرش را كه در مشرق است.
پيشرف علوم در آينده اين نوع روايت‌ها را با وجه صحيح و پيشرفته تر معنا و حل خواهد كرد

4- اخبار از هوا پيماهاي بمب افكن و .. وَ الخَيْلَ وَ الْبِغالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوها وَ زِينَةً وَ يخْلُقُ ما لا تَعْلَمُونَ (8) «2» (و همچنين) اسبها و استرها و الاغها را آفريد تا بر آنها سوار شويد و هم مايه زينت شما باشد و چيزها (و وسائل نقليه ديگري) مي‌آفريند كه شما نمي‌دانيد!
در پايان آيه به مسأله مهمتري اشاره كرده و افكار را به وسائل نقليه و مركبهاي گوناگوني كه در آينده در اختيار بشر قرار مي‌گيرد و بهتر و خوبتر از اين حيوانات مي‌تواند استفاده كند متوجه مي‌سازد، و مي‌گويد: (و يخلق ما لا تعلمون).
گر چه بعضي از مفسران پيشين اين جمله را اشاره به حيواناتي گرفته‌اند كه در آينده آفريده مي‌شود و رام بشر مي‌گردد.
ولي همانگونه كه در تفسير مراغي و تفسير في ظلال آمده است درك مفهوم اين جمله براي ما كه در عصر ماشين و وسائل و مركبهاي سريع السير زندگي مي‌كنيم، ساده و آسان است.
و اگر ملاحظه مي‌كنيد كه تعبير به يخلق (مي‌آفريند) كرده است دليلش واضح است زيرا كار انسان در اين اختراعات در حقيقت چيزي جز جفت و جور كردن و به هم پيوستن نيست، اساس آنها كه مواد اصلي را تشكيل مي‌دهد، تنها با آفرينش خداوندي است، از اين گذشته آن ابتكاري كه بشر در طريق اختراع اين وسائل به كار
اسلام فراتر از زمان، ص: 613
مي‌برد آن هم مولود استعدادي است كه خدا به او داده است. «1»
1- ... و الحديد يجري علي ظهر الهوي و تمطر عليهم ناراً و يموت من أهل الأرض من السّبعة خمس و يكون موتهم بالطّاعون و الموت الأحمر ... و آهن جريان پيدا مي كند بر پشت هوا و بر آنها آتش مي بارد، و مي ميرند از اهل زمين پنج هفتم، و مي باشد مرگ آنها با طاعون (ناشي از جنگ و غيره) و مرگ سرخ (با اسلحه‌هاي كشنده). «2»
روايت فوق به صراحت از وسائل نقليه هواپيماي بمب افكن و ساير تسليحات نظامي هوائي سخن به ميان آورده است و ازكشتار بي در و پيكر اين وسايل و از بين رفتن پنج هفتم مردم روي زمين خبر داده است
2- اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: «اذا ركب الحديد علي الحديد قرب البعيد». «3»
زماني كه آهن به آهن تركيب داده شد، دور نزديك شود.
با يك جمله كوتاه به تمام وسايل ساخته شده از آهن، از فضاپيما گرفته، تا

راه آهن و ماشين اشاره كرده و منافع بي شمار آن و وسائل حمل و نقل را تماماً بيان نموده است

5- اخبار از خلق زياد در آسمان

5- اخبار از خلق زياد در آسمان عبدالرحمن بن كثير از ابي عبداللّه عليه السلام فرمود: انّ من وراء عين شمسكم هذه أربعين عين شمس فيها خلق كثير، و انّ من وراء قمركم أربعين قمراً فيها خلق كثير، لا يدرون أنّ اللّه خلق آدم أم لم يخلقه ألهموا إلهاماً لعنة فلان و فلان. «4»
همانا از پشت اين خورشيد شما چهل خورشيد هست كه در آن مخلوق زياديست، و از پشت ماه شما چهل ماه
اسلام فراتر از زمان، ص: 614
وجود دارد كه در آن آفريده زيادي است كه نمي دانند آدم خلق شده يانه و بر آنها الهام يقيني شده است لعنت كردن به فلان و فلان!.
اين روايت از خلقي خبر مي‌دهد كه مانند انسان حرف مي زند زيرا كلمه (بر آنها لعنت فلاني ها الهام شده) است آنها نيز مانند انسان ها، مكلف به تولي و تبرّي (دوستي با دوستان و دشمني با دشمنان اهل بيت، مأموريت دارند)

6- اتم مسئله «اتم» از مسائل مهمي است كه پيش از آنكه كلمه اتم و كشف آن به وجود آمده باشد. در قرآن كريم و كلام رسول خدا صلي الله عليه و آله و اميرمؤمنان عليه السلام روايت آمده و بيان گرديده است:
تا آخر قرن نوزدهم اعتقاد برين بود كه كوچكترين ماده هستي اتم است كه در يكي از عناصر وجود دارد و اتم غير قابل تجزيه است، اين نظريه چندين قرن وجود داشت و در چندين دهه گذشته دانشمندان توجه بيشترين شان بر اتم بود تا اين كه موفق به تجزيه آن شدند و پي بردند كه اتم داراي اجزاء پروتون، نيترون و الكترون است.
بواسطه اين تجزيه موفق به ساختن بمب اتم و بمب هاي دوژني شدند.
در اين زمينه به گفته پرودگار دانا و توانا توجه كنيد: وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لا تَأْتِينا السَّاعَةُ قُلْ بَلي وَ رَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عالِمِ الْغَيْبِ لا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرَّةٍ في السّماواتِ وَ لا في الْأَرْضِ وَ لا أَصغَرُ مِن ذالِك وَ لا أَكبرُ إِلَّا في كتابٍ مُّبِينٍ (3) (پوشيده نيست از پروردگارتو چيزي قدر ذره در آسمان و زمين، نه كوچكتر و نه بزرگتر از آن مگر اين كه در كتاب بيان كننده و واضح است (كلمه أصغر (كوچكتر از ذره) در قرآن كريم اشاره به همين امكان تجزيه اتم است. و دراين قول پروردگار (ولا في السّماء) بيانگر اينست كه خواص اتم در زمين همان خواص اتم در موجودات فضائي مثل آفتاب، ستاره ها و سياره هاست.
آيا محمد صلي الله عليه و آله خواص اتم را خوانده و براي تجزيه آن در زمين و آسمان تلاش كرده بود؟! اين بزرگترين معجزه علمي قرآن و دليل است براينكه اين كتاب وحي الهي است.
در قرآن كريم در بيان هلاكت قوم عاد و نابود شدن آنها از (ريح عقيم) نام برده است كه خداوند بر آنها نازل نمود و همه آنها را از ميان برداشت به لحن آيات دقت
اسلام فراتر از زمان، ص: 615
نمائيد وَ في عادٍ إِذْ أَرْسلْنا عَلَيهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ (41) ما تَذَرُ مِن شيْءٍ أَتَت عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كالرَّمِيمِ (42) «1»
(وهمچنين) در سرگذشت قوم عاد (آيتي است) در آن هنگام كه تند باد بي باران بر آنها فرستاديم كه بر هيچ چيز نمي گذشت مگر اين كه، مانند استخوان پوسيده مي ساخت!!. رِيحٌ فِيها عَذابٌ أَلِيمٌ (24) تُدَمِّرُ كلَّ شيْءٍ بِأَمْرِ رَبها فَأَصبَحُوا لا يُرَي إِلَّا مَساكِنهُمْ كَذالِك نجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (25) «2»
.. تند بادي است (وحشتناك) كه عذاب دردناكي در آن است: همه چيز را

به فرمان پروردگارش درهم مي كوبد و نابود مي كند (آري) آنها صبح كردند در حالي كه جز (ويراني) خانه هايشان چيزي ديده نمي شد؛ ما اين گونه گروه مجرمان را كيفر مي دهيم.!
مؤلف محترم كتاب «بيان الأئمّة» كه در سه جلد منتشر شده است، در باره دو آيه فوق چنين اظهار نظر مي كند.
خداي تعالي در آيه مباركه از «ذرّة» نام مي برد (ماتذر) و از آن به (ريح) تعبير نموده است كه در آن كنايه لطيفي است كه آن تندباد از قبيل (گاز) كشنده و (دود) نابود كننده بود.
مي دانيم كه باد اقسام گوناگون دارد اين هم يكي از آن بادها است كه آثار بخصوص دارد: و از آثار و صفات آن «عقيمة» است يعني بر هرچه بگذرد و عبور نمايد، هلاك و نابود مي سازد و بدين جهت آن تندباد را (بر هيچ چيز نمي گذشت مگر اين كه، مانند استخوان پوسيده مي ساخت!) توصيف مي نمايد و در آيه احقاف (. تند بادي است (وحشتناك) كه عذاب دردناكي در آن است: همه چيز را به فرمان پروردگارش درهم مي كوبد و نابود مي سازد) تعبير مي نمايد كه اثري از خود آنها باقي نماند مگر مسكن هايشان.
اين قوم در ميان مكه و يمن در سر زميني به نام «احقاف» يعني دره و جائي كه پر از شن و ماسه در طول آن بود به بت ها ستايش مي كردند خداوند حضرت «هود»
اسلام فراتر از زمان، ص: 616
پيغمبر را براي آنها فرستاد و گوش ندادند با تندباد عقيم يعني (با اتم) نابودشان كرد «1» البته نظريه اين مؤلف محترم و استنباطش خالي از اشكال نيست ولي در حد خود قابل تأمل و دقت است.
اتم: در بيان رسول خدا صلي الله عليه و آله
شيخ عبدالواحد شعراني در كتاب «تذكرة» اين گونه آورده است.
1- ابوحافظ نعيم از حذيفة يماني روايت كرده است رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود:
«لتقصدنّكم النّار الّتي هي اليوم خامدة يغشي الناس فيها عذاب أليم، تأكل الأنفس و الأموال تدور الدّنيا كلّها في ثمانية أيّام، تطير طير الرّيح و السّحاب، لها دويّ كدويّ الرّعدالقاصف هي من أعلي رؤس الخلايق أدني من العرش. فقال حذيفة: أسابحة علي المؤمنين و المؤمنات؟ فقال صلي الله عليه و آله أين المؤمنين والمؤمنات النّاس شرّ من الحمر يتسافدون كتسافد البهائم وليس هناك رجل و لا أحد يقول لأحد مؤمن. «2»
البته البته قصد كند شمارا آتشي كه امروز خاموش است، فرو گيرد مردم را، در آن عذابيست دردناك، جان و مال مردم را مي خورد، دور مي زند همه دنيا را در هشت روز و مانند باد و ابر پرواز مي نمايد (حرارتش در شب سخت تر است از حرارتش در روز و براي آن بين آسمان و زمين)

غرّش تندي است مانند رعد قاصف، و آن به سر مردم نزديك تر از عرش است حذيفه گفت: آيا اين براي مؤمنين و مؤمنات آآن روز سالم است (و ضرر ندارد؟) فرمود: آنروز مؤمنين و مؤمنات كجايند؟! مردم شرور تراز حيواناتند در بين راه مثل حيوانات باهم جماع مي كنند و آن وقت مردي و كسي نيست به احدي بگويد: مؤمن.
اسلام فراتر از زمان، ص: 617
2- رسول خدا صلي الله عليه و آله «ستلقي أمّتي موتاً أحمراً» اي شديداً. «1»
به زودي امت من ملاقات كند مرگ سرخ را (يعني مرگ سخت و فراهم آمده از جنگ و خون ريزي و اثرات مرگبار اتم و غير آن).
اتم: در بيان صريح اميرمؤمنان عليه السلام
شيخ محمد مهدي نجفي صاحب كتاب بيان الأئمّة مي گويد: در كتاب خطي در
كتابخانه مرحوم كاشف الغطاء دو حديث شريف براي «اتم» از اميرمؤمنان عليه السلام پيدا كردم.
1- امام اميرمؤمنان عليّ بن ابي طالب عليه السلام ضمن سخني فرمود: «و انّ الذّرة لتحرق العالم». همانا ذرّة عالم را مي سوزاند (و به آتش مي كشد).
2- و قال الإمام أميرالمؤمنين عليه السلام في كلام له «و انّ من الذّرّة لنار» از ذره البته آتش هست، از اين دو حديث شريف دو چيز استفاده مي شود.
الف- «ذرّة» سوزاننده است.
ب- «ذرّة» در آن آتش است و آتش خاصيتش سوزاندن است. «2»
3- از خطبه‌هاي اميرمؤمنان عليه السلام كه مي گويند آخرين خطبه آن حضرت بود در كوفه.
«واللّه ما أتيتكم اختياراً و لكن أتيتكم سوقاً أماواللّه لتصيرنّ بعدي سبايا سبايا يغيرونكم و يتغاير بكم، أما واللّه انّ من ورائكم الذرّ الأذر لاتبقي و لاتذر ... «3»
به خدا قسم، من (مانند
اسلام فراتر از زمان، ص: 618
خلفاي ديگر خودم را نامزد خلافت نكردم و) با اختيار خودم نيامده‌ام ولكن كشيده شده (و اجباراً) به سوي شما آمدم (به اين كار وادارم كرديد و حتي تهديد به مرگم نموديد!)، آگاه باش سوگند به خدا البته بعد از من مي گرديد تغييريافتگان (اخلاق و روحيات و آداب اسلامي شما را تغيير مي دهند)، و غارت شدگان (هرگاهي به شما مي تازند و اموال و نفوس شما را غارت مي كنند)،

آگاه باش به خدا قسم همانا پشت سر شما ذرات پاشيده شده خواهد بود که نه باقي مي گذارد و نه رها مي سازد (از دست آن ذرّات اتم هيچ چيز خلاصي نيابد)
در تعريف و شناساندن «اتم» مطالب زيادي گفته شده است که چکيده يکي از آنها اين است.
ذرّه گرد آمده از هسته هائي است که در پيرامون آن برق‌هاي ريز مي چرخد که تعداد آنها با حجم ذره متفاوت است که اگر ده ميليون از آن را بغل هم بچينند، به اندازه طول يك ميلمتر نمي شود از اين ذرّات با انضمام چيزهاي ديگر بمب اتم ساخته مي شود، بدين جهت داشمندان شيميائي مي گويند: بمب اتم از اورانيوم غني شده و تجزيه ذرّه به وجود مي آيد که کوبنده‌ترين و مخرّب‌ترين بمب هاست که هم خود و هم شعاع آن مردم و همه چيزها را محو و نابود مي سازد به اين خاطر است که امام عليه السلام فرمود: لاتبقي و لاتذر.
امام عليه السلام با مطرح ساختن اين مطالب در بيش از 1400 سال پيش، مي خواست هم فورمول و اثرات ساختماني اين دانش جديد فعلي را بيان نمايد و هم اشاره‌اي داشته باشد بر اين که آنهائي که بر بلاد مسلمان ها هجوم آورده وغارت مي کنند، روزي خود آنها به همين بلاهاي خانمان سوز گرفتار خواهند بود، زيرا خداوند در قرآن کريم آشکا را و بدون ابهام فرموده است «من يعمل سوءاً يجزبه» «1»
هرکس عمل بدي نمايد خود نيز با آن مجازات خواهد شد، و «انّهم يکيدون کيداً و أکيد کيداً فمهّل الکافرين أمهلهم رويداً» «2»
آنها پيوسته حيله مي کنند و من هم در برابر

آنها چاره مي کنم حال که چنين است، کافران را (فقط) اندکي مهلت ده (تا سزاي اعمالشان را ببينند)

7- انگشت نگاري معجزات علمي قرآن ..
در سال 1884 م براي اولين بار براي شناختن افراد از نشان انگشت استفاده شد و اين روش در همه كشور ها رواج يافت، چون پوست سر انگشتان خطوطي بسيار دقيقي بشكل قوسي، كجدار و دايره اي دارند كه در طول زندگي انسان تغيير نمي كنند، ديگر اعضاي بدن انسان با هم شبيه و همسان مي باشند ولي نشان انگشتان در همه انسانها باهم متفاوت اند و دو انسان پيدا نمي شود كه اين خطوط در آنها يكسان باشد. اين يك معجزهء الهي است. خداوند (سبحانه وتعالي) در بيان اين مطلب مي فرمايد: أَ يحْسب الانسانُ أَلَّن نجْمَعَ عِظامَهُ (3) بَلي قادِرينَ عَلي أَن نُّسوِّي بَنانَهُ «1»
آيا انسان مي پندارد كه هر گز استخوان‌هاي او را جمع نخواهيم كرد* بلي قادريم (حتّي خطوط سر) انگشتان او را موزون و مرتب سازيم.
در اين آيه مباركه به دوباره ساختن انگشتان هر انسان، تكيه نموده است يعني وسيله شناسائي دقيق هر انسان در وجود خود او موجود است و ردخور ندارد.
در بخش 1 فصل 4 قسمتي از اخبار غيبي قرآن شماره 33 بحث مشروحترگذشت

8- انتقال هورمون

8- انتقال هورمون دانشمندان مي گويند: هرگوشتي را بخوري، هورمونهايش در وجود تو اثر مي گذارد.
دين اسلام، 1400 سال پيش مصرف گوشت خوك را اكيداً قدغن كرده است، زيرا خوك در ميان حيوانات بي غيرت ترين حيوان است!، تمام حيوانات نسبت به جفت و ماده خود تعصب و غيرت نشان داده و از آن دفاع مي كند، ولي خوك علاوه بر اينكه دفاع نمي كند بلكه ديگران را براي جفت گيري با ماده خود، تشويق مي
اسلام فراتر از زمان، ص: 620
كند، بدينجهت اسلام خوردن گوشت اورا حرام نموده است تا با انتقال هورمونهاي آن، خورنده آن بي غيرت ببار نيايد: آن گونه كه در كشورهاي خورنده گوشت خوك و بي غيرتي آنان را آشكارا مي بينيم و مشاهده مي كنيم

9- تغيير جنسيت دهندگان روزگاراني كه بانوان جامعه، در پوشش و حجاب سنگين قرار داشتند، اگر زني به پوشش خود كمي بي توجهي مي كرد: پيش از بستگانش: افراد جامعه او را مورد عتاب و مؤاخذه قرار داده و تذكر ميدادند كه خود را جمع و جور نمايد.
در چنين محيطي كه اين سختگيري ها وجود داشت: رسول خدا صلي الله عليه و آله از زماني خبر مي دهد كه زنها خود را به صورت مردان در مي آورند و لباس مردانه پوشيده و روي زين و صندلي ها نشسته و رانندگي مي كنند و به پستها و مقامات عاليه مي رسند، يا مردها لباس زنانه خواهند پوشيد و موي صورت خود را كه نشانه مردانگي است، مي تراشند و خود را شبيه بانوان مي سازند وو ...
شايد بالاتر از همه اين ها با تشكيلات تغيير جنسيت و با تزريق هورمون‌هاي زنانه و مردانه: خود را زن و يامردخواهند نمود و يا باگذشت زمان با وسايل دقيق تر و علمي تر واقعاً خود را به صورت زن و مرد در مي آورند.
توجه داشته باشيد در روايت ذيل و مشابه آن كلماتي به كار رفته كه معناي خيلي وسيعي دارد كه هرچه زمان بگذرد و علم و دانش بشري پيشرفت نمايد: باز هم قابل تطبيق و مقايسه خواهد بود.
... و فيهنّ قال رسول اللّه صلي الله عليه و آله لعن اللّه المتشبّهين من الرّجال بالنّساء و المتشبّهات من النّساء بالرّجال و هم المخنّثون واللّاتي ينكحن بعضهنّ بعضاً. «1»
در باره اين‌زنها، رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: خدا لعنت كند به تشبيه كنندگان خود از مردان به زنان و تشبيه كنندگان از زنان خود را بر مردان، آن مردانند كه خود فروشند و آن زنانند كه بعضي بعضي را، نكاح مي كنند (همجنس بازي مي نمايند و يا مانند كشورهاي آمريكاو
اسلام فراتر از زمان، ص: 621
بعضي كشورهاي اروپائي با همديگر به صورت قانوني ازدواج مي كنند و به عقد هم جنس خود در مي آيند).
تابه حال معناي حديث فوق را به مردان ريش تراش و زنان لباس مرد پوشان و امثال
اينها: تطبيق و تفسيرمي كرديم: ولي علاوه بر آن تغيير جنسيت دهندگان با تزريق هورمون زنانه بر مردان و هورمون مردانه برزنان: جنسيت خود را تغيير مي دهند:
حالا اول راه است ممكن است در زمان‌هاي نه چندان دور و با پيشرفت علوم: واقعاً جنس خود را تغيير دهند.

مي بينيم در بيش از چهارده قرن پيش: رسول خدا صلي الله عليه و آله با بيان اين جريان: از تغيير جنسيت دهندگان خبر مي دهد كه بعد از 14 قرن تفسيرش شروع شده است.
مطالبي مناسب در بخش 7 فصل 14 ازدواج مردان با همديگر (همجنس بازي) تفصيلًا گذشت

10- چند خبر امير مؤمنان و سيد تمام اوصياء، عليه السلام برابر تاريخ گويا، كراراً در مجامع عمومي و خصوصي در مسجد و منبر مي فرمود: «سلوني قبل أن تفقدوني» پيش از گم كردن (واز دست دادن من)، همه گونه نيازهاي خود را، از من بپرسيد، به خدا قسم، من راههاي آسمان ها را، بيشتر و بهتر از زمين بلد هستم، و هركس غيراز من اين ادعا را بنمايد رسواي خواهد شد! زيرا از جواب سوال كنندگان (و پاسخ پرسشكران عاجز و) ناتوان خواهد ماند «1»

و مي فرمود: سلوني (عمّادون العرش) فانّي لا أسأل عن شيیء دون العرش، الّا أجبت فيه لايقولها بعدي الّاجاهل مدّع أوكذّاب مفتر ... «2»

از من بپرسيد از پائين تر از عرش، به يقين من از چيزي پائين تر از عرش سؤال نشوم مگر اينكه بر آن جواب مي دهم، و اين را كسي جز من نمي گويد مگر نادان و ادعا كننده يا دروغگوي افترازن ...

اسلام فراتر از زمان، ص: 622

بلي امير والائيان و استاد امين وحي جبرئيل «1»، در باره زمين و آسمان و كهكشان هاي بيشمار، خطبه ها خوانده و سخن سرائي‌هاي فراوان نموده و بيان‌هاي بيرون از احصاء، فرموده است كه نهج البلاغة و خطبه‌هاي آتشين آن نمونه كوچكي از اطلاعات لدنّي آن امام زمينيان و آسمانيان و انس و جن و فرشتگان است. براي اطلاعات بيشتر براي نمونه دربخش 11 درباره اشخاص اين كتاب، فصل گفتار اميرمؤمنان و امام سجّاد عليهما السلام با منجّم و يا خطبه‌هاي آن حضرت در بخش 8 را يا مجلدات (السّماؤ والعالم) بحارالأنوار را دقيقاً مطالعه نمائيد

11- حضرت علي عليه السلام و زندگي در كرات ديگر!

11- حضرت علي عليه السلام و زندگي در كرات ديگر! امروزه يكي از دغدغه‌هاي بزرگ بلكه بزرگترين هدف دانشمندان فضايي اين است كه آيا در كرات ديگر حيات و ذيحياتي وجود دارد يانه؟! و به دنبال اين موضوع مي گردند و پژوهش مي كنند در حالي كه در 1389 سال پيش حضرت علي عليه السلام خبر از وجود شهرهايي مثل شهرهاي كره زمين در ستاره ها را داده است كه شايد در آينده علم به آن دست يابد و برسد.
1- روايتي از آن حضرت آمده است كه (و في النجوم مدائن كمدائنكم) و در ستاره ها شهرهائي مانند شهرهاي شما وجود دارد.
2- ابن أبي عمير، از بعض أصحاب ما، از أبي عبد اللّه عليه السلام فرمود: امير مؤمنان عليه السلام
اسلام فراتر از زمان، ص: 623
فرمود: هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الأرض مربوطة كل مدينة إلي عمود من نور، طول ذلك العمود في السماء مسيرة مأتين و خمسين سنة. «1»
اين ستاره هائي كه در آسمان است، شهرهائي است مانند شهرهائي كه در زمين است هرشهري بسته به استوانه‌اي از نور است، طول آن استوانه در آسمان به مسافت دويست و پنجاه سال است.
توجه: درمورد اين روايت به دو مطلب كه هردو فراتر بودن اسلام از زمان را بيان مي كند، توجه داشته باشسد.
الف. اين كه روايت اشاره به فاصله ساليانه بين ستاره‌ها مي كند كه قبل از كشف تلسكوپ و ساخت فضا پيماها براي بشر امكان نداشت ولي روايت فوق قرنها پيش از روي يكي از اسرار آفرينش ستاره ها پرده برمي دارد.
ب. اين كه عبارت روايت در مصدرش (تفسيرقمي) به جاي هذه النّجوم (لهذه النّجوم) آمده است. يعني براي اين ستاره ها شهرهائي مانند شهرهاي شماهست، اين حديث از وجود شهرهايي مثل شهرهاي زميني و حيات و زندگي در آن را، بيان مي كند كه علم به صورت جدي بدنبال آن بوده و هزينه‌هاي گزافي را در اين راه خرج كرده و حتي امواجهاي راديويي به فضا مي فرستند كه اگر موجودات متمدني در آسمانها باشد، دريافت و اعلام موجوديت كنند.
بعضي هاگفته‌اند كه اكتشافات اخيرنشان داده كه يك سلسله امواج نيرومند راديوئي از فضاهاي دور دست، مرتباً پخش مي‌شود كه مي‌توان آنها را در كره زمين با دستگاههاي گيرنده مخصوص به خوبي گرفت، هيچ

كس بدرستي نمي‌داند سرچشمه اين امواج فوق العاده نيرومند كجاست؟ ولي دانشمندان مي گويند احتمال قوي دارد كه در كرات دور دست آسماني موجودات زنده فراواني هستند كه از نظر تمدن از ما بسيار پيشرفته ترند و به همين دليل مي‌خواهند اخبارشان را در جهان پخش كنند و در آن اخبار مسائلي است كه براي ما تازگي دارد، موجوداتي كه
اسلام فراتر از زمان، ص: 624
آنها را پري مي‌ناميم مي كوشند، از اين امواج استفاده كنند، ولي اشعه نيرومندي آنها را بدور مي‌راند. (درفصل 5 همين بخش مطالبي مناسب اين فصل گذشت)

12- حضور و احضار در آن واحد در مسافت دور تلويزيون اخيراً اعلام كرد، دانشمندان كوشش و پژوهش مي كنند كه چيزي را در زمان واحد: در جائي غايب و در ديگر جا حاضر و ظاهر نمايند، و اعلام كردند كه در حد ذره ميكرون موفق به كشف فورمول آن شده اند و بر روي اندازه بزرگتر تلاش مي كنند. قرآن كريم پيش از هزار و چهارصد و 29 سال، خبر داده است كه آصف بن برخياء، وزير حضرت سليمان عليه السلام تخت بلقيس، ملكه سبا را از (سبا) پايتخت يمن در استخر فارس (پايتخت) حضرت سليمان عليه السلام در يك چشم بهم زدن حاضر نمود « (امّا) كسي كه دانشي از كتاب (آسماني) داشت گفت: «پيش از آنكه چشم بهم زني، نزد تو خواهم آورد!» و هنگامي كه (سليمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت و پابرجا ديد گفت: «اين از فضل پروردگار من است، تا مرا آزمايش كند كه آيا شكر او را بجا مي‌آورم يا كفران مي كنم؟! و هر كس شكر كند، به نفع خود شكر مي كند؛ و هر كس كفران نمايد (بزيان خويش نموده است، كه) پروردگار من، غنيّ و كريم است!» «1»
از امام صادق عليه السلام پيرامون آيه فوق روايت آمده است كه آصف بن برخيا از 73 اسم اعظم فقط يكي را مي دانست كه اين كار را انجام داد، ما 72 اسم اعظم را مي دانيم ببين تفاوت ره زكجاست تا بكجا

13- دجال يك چشم يا تلويزيون!

13- دجال يك چشم يا تلويزيون! يكي از علائم آخر الزمان ظهور دجال يك چشم است كه يك چشم بر روي پيشاني دارد و بر الاغي سوار مي شود كه يك گوشش در مشرق و يك گوشش در مغرب است، آهنك و موسيقي مي زند و مردم در كوچه و خيابان بدنبال او راه مي افتند و
اسلام فراتر از زمان، ص: 625
كساني كه از پنجره ها سرشان را بيرون مي آورند كه تا از او لذت ببرند، شاخ در مي آورد، از احتمالاتي كه در باره اين روايات بنظر مي رسد اين است كه دجال: معرب ديجيتال باشد كه اشاره به تلويزيون و كامپيوتر و ماهواره ها شود كه يك چشم بر پيشاني دارد و با آهنگ نواختن و برنامه‌هاي لهو و لعب مردم را در شرق و غرب، به دنبال خود مي كشاند و اما اين كه اگر كسي بخواهد به آن توجه كند و از آن لذت ببرد شاخ در مي آورد شايد اشاره به آنتن هاباشد كه به شكل شاخ گوزن هستند و بدون آنها نمي شود از تلويزيون استفاده و لذت برد و يكي از مفاهميم و مؤيد اين حرف اين است كه كدام الاغي است كه يك گوشش در مشرق و يك گوشش در مغرب باشد و يا بر سر انسان شاخ برويد بلكه طبق اين نظريه اين تعابير: اشاره به فرستنده‌ها و گيرنده‌هاي ماهواره‌اي و ديجيتالي است كه در شرق و غرب قرار دارد و چون در آن زمان: صحبت از تكنولوژيها و ابزارها براي مردم قابل فهم نبود تعبير به محسوس شده است

14- راههاي دور، نزديك مي شود

14- راههاي دور، نزديك مي شود در روزگاراني كه از آهن غير از شمشير و آلات جنگ ابتدائي چيزي را نمي شناختند صدور اين جملات از يك رهبر ديني براي شخص منصف: جائي براي شك باقي نمي گذارد كه از چه منبعي به آنها وحي يا الهام شده بود.
در روايت آمده است اذا ركب الحديد علي الحديد قرب البعيد. «1»
زماني كه آهن به آهن تركيب داده شد دورها نزديك مي شود.
يا .. و الحديد يجري علي ظهر الهوي و تمطر عليهم ناراً و يموت من أهل الأرض من السّبعة خمس و يكون موتهم بالطّاعون و الموت الأحمر ... و آهن جريان پيدا مي كند بر پشت هوا و بر آنها آتش مي بارد، و مي ميرند از اهل زمين پنج هفتم، و مي باشد مرگ آنها
(در اثرات جنگ و غيره) با طاعون و مرگ سرخ، «2»
اسلام فراتر از زمان، ص: 626
آيا براي براي اخبار از هواپيماهاي بمب افكن و خود بمب ها تعبيري روشن تر از اين بيان كه چهارده قرن پيش از حلقوم سفير الهي بيرون آمده است، پيدا مي شود؟!

15- سخن عجيب درباره مگس

15- سخن عجيب درباره مگس رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: اذا وقع الذباب في إناء أحدكم فليغمسه فانّ في أحد جناحيه داء و في الاخر شفاء و انّه يغمس بجناحه الذي فيه الداء فليغمسه كلّه لينزعه «1»
وقتي كه مگسي به ظرف (آب) يكي تان افتاد، پس آن را كلًا به آب فروبريد زيرا در يك بال مگس درد (و بيماري) هست و در ديگري داروي آن، و معمولًا به طرفي مي افتد كه درد در آن است پس آن طرفش را هم به آب فروبريد كه داروي آن بيماري درآن است تا آن بيماري را بر طرف نمايد. اين روايت، مسئله‌اي را مطرح نموده است كه هنوز بشر در باره آن پژوهش نكرده ياحد اقل من بي اطلاعم، ولي در آينده تحقيقات ازروي آن پرده بر مي دارد!

16- سلول‌هاي زنده و سخن گفتن آنها خداوند در چندين آيه قرآن كريم، سخن گفتن اعضا و جوارح بدن را به ميان كشيده و استشهاد از آنها را مطرح فرموده است، در روزگاراني كه از اين كشفيات خارق العادة خبري نبود، محتواي اين آيات براي خيلي ها قابل قبول نبود و مفسرين نيز نسبت به اقتضاي زمان و برداشت خود، در باره آن آيات مطلبي را ابراز داشته‌اند تا اين كه تشكيل يافتن اعضاي بدن از مولكول‌هاو سلولهاي زنده، معناي علمي اين آيات خود به خود روشن و تفسير گرديد و معلوم شد كه اسلام بيش از چهارده قرن پيش، وجود سلول‌هاي زنده را خبر داده و افتخار اين كشف را، به خود اختصاص داده است ولي ما بي خبر بوديم، به معنا و ترجمه آيات توجه نمائيد.
يَوْمَ تَشهَدُ عَلَيهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُم بِما كانُوا يَعْمَلُونَ نور: 24 در آن روز زبانها و دستها و پاهايشان برضد آنها به اعمالي كه مرتكب شده‌اند گواهي مي دهند.
اسلام فراتر از زمان، ص: 627
الْيَوْمَ نخْتِمُ عَلي افْواهِهِمْ وَ تُكلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَ تَشهَدُ أَرْجُلُهُم بِما كانُوا يَكْسِبُونَ يس: 65.
امروز (قيامت) بردهانشان مهر مي نهيم و دستهايشان باما سخن مي گويند و پاهايشان كارهائي كه انجام مي دادند، شهادت مي دهند.
حَتَّي إِذا ما جاءُوها شهِدَ عَلَيهِمْسمْعُهُمْ وَ أَبْصارُهُمْ وَ جُلُودُهُم بِما كانُوا يَعْمَلُونَ فصلت:
20 وقتي به آن مي رسند، گوشها و چشمها و پوستهاي بدنشان به آنچه مي كردند گواهي مي دهند.
وَ قالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شهِدتمْ عَلَيْنا قالُوا أَنطقَنا اللَّهُ الَّذِي أَنطقَ كلَّ شيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةً وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ فصلت: 21 آنها به پوستهاي تنشان مي گوند:
چرا برضدما گواهي داديد؟! آنها جواب مي دهند همان خدائي كه هرموجودي را به سخن در آورده مارا گويا ساخته است و او شمارا براي نخستين بار آفريد و بازگشتشان به سوي اوست.
وَ ما كُنتُمْتَستَتِرُونَ أَن يَشهَدَ عَلَيْكُمْ سمْعُكمْ وَ لا أَبْصارُكُمْ وَ لا جُلُودُكُمْ وَ لَكِن ظنَنتُمْ أَنَّ اللَّهَ لا يَعْلَمُ كَثِيراً مِّمَّا تَعْمَلُونَ فصلت: 22 شما اگر گناهانتان را مي پوشانديد، نه به خاطر اين بود كه از شهادت گوش و چشمها و پوستهاي تنتان بيم داشتيد بلكه شماگمان مي كرديد كه خداوند بسياري از اعمالي را كه انجام مي دهيد نمي داند.

وَ ذالِكمْ ظنَّكمُ الّذِي ظنَنتُم بِرَبِّكمْ أرْدَاكُمْ فَأصبَحْتُم مِّنَ الخاسِرِينَ فصلت: 23 آري اين گمان بدي بود كه درباره پرورگارتان داشتيد و اين موجب هلاكت شما گرديد و سر انجام از زيانكاران شديد.
آيات فوق را با دقت بخوانيد و خود قضاوت نمائيد چه مطالبي را مطرح نموده است كه بعد از گذشت چهارده قرن، فورمول آن بيان ها، كشف گرديده است

17- قرآن و سلول‌هاي چشم أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ ...
... آيا برايش دو چشم قرار نداديم ..
در توضيح آيه فوق فرموده‌اند كه عدسه هر چشم از 75 ميليون سلول زنده تشكيل يافته است، و در دو عدسه چشم 150 سلول زنده وجود دارد، فردا روز قيامت اين
اسلام فراتر از زمان، ص: 628
تعداد مأمور اطلاعات خداوند به آنچه را در مدت عمر خود ديده اند و به اعمال هركسي شهادت خواهند داد.
پس در دوراني كه نه از كشف سلول خبري بود و نه از موجود زنده بودن آن، خداوند براي هشدار دادن انسان اين جمله را تذكر داده است كه اي انسان چگونه مي تواني از تشكيلات اطلاع رساني خدائي جان به در بري، علاوه بر اين كه در آن روز اعضا و جوارح انسان بر اعمال او شهادت خواهند داد، تنها در حدقه دو چشم تو 150 ميليون شاهد زنده وجود دارد

18- سخن گفتن كفش و حيوانات با انسان 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: قسم به كسي كه جانم در دست اوست برپا نشود ساعت (ظهور) تا اين كه حيوانات درنده با آدم سخن گويند و حتي بند تازيانه و بند كفش با او سخن گويند و خبر دهند به آنچه اهلش بجا آورده‌اند بعد از خودش. «1»
2- قال رسول اللَّه صلي الله عليه و آله: «والّذي نفس محمد بيده لا تقوم السّاعة حتّي يكلّم شراك نعله و عذب سوطه ممّا فعله أهله». «2»
سوگند به كسي كه جان محمد در دست اوست ساعت برپا نشود تا حرف بزند بند نعلين و تازيانه‌اش بر آنچه كه اهل خانه‌اش انجام داده‌اند.
3- يكي از علامات ظهور سخن گفتن تازيانه است با انسان. «3»
4- پيشاپيش ساعت (ظهور) باشد كه مردي از خانه‌اش بيرون مي رود پس برنگردد مگر اين كه كفش و تازيانه‌اش اورا خبر دهند به آنچه اهل بيتش انجام داده‌اند بعد از خودش. «4»
در زمان ما، اين فرمايش رسول خدا صلي الله عليه و آله معنا شده است وسايل ارتباط مكالمه
اسلام فراتر از زمان، ص: 629
معمولي يا جاسوسي در كفش و كمر بند و داخل ساعت مچي و دسته كليد نصب و جا سازي شده است و هر لحظه به صدا در مي آيد و ارتباط برقرار مي شود يا در تبليغات و سايل مدرن ارتباطي مي گويند (اگر مي خواهيد از خانه محل كار و از كارخانه، خانه خود را ببينيد فلان دستگاه را برايتان نصب مي كنيم) به اين وسيله فرموده پيامبر تحقق پيدا كرده است و اين پيشرفت ها واين جهش‌هاي علمي نشان مي دهد كه اين روايات در آينده نزديك با اكتشافات و اختراعات پيشرفته‌تر، معناي ديگري به خود خواهد گرفت

19- سکته معمولًا از سمت راست بدن آید

19- سکته معمولًا از سمت راست بدن آید پزشکان معتقدند که انواع سکته ها، معمولًا در طرف راست بدن، پیش مي آید، و به این کشف خود افتخار مي کنند، در حالي که در دستورات ديني مسلمان ها آمده است، وقتي که به مسجد داخل مي شوي، اول پاي راست خود را جلو بگذار يعني اگر سکته‌اي برايت عارض شد، به مسجد بيفتي، و اگر به دستشوئي مي روي اول پاي چپ را و بعد پاي راستت را بگذار، يعني در صورت پيش آمد سکته به بيرون دستشوئي بيفتي نه به داخل دستشوئي!

20- شبيه سازي از مغز استخوان! يكي از رواياتي كه تا اين اواخر قبل از اقدام به شبيه سازي: مورد انتقاد و استهزاي دانشمندان بود اين روايت بود كه حضرت حوا از دنده چپ آدم خلق شده است و آنها اين ادعا را مسخره مي كردند كه چطور اسلام فراتر از زمان است در حالي كه مسئله به اين سادگي را نمي داند كه خلق انسان از سلول جنسي فقط امكان پذير بود اما با كشف علم شبيه سازي تعجب همه دانشمندان برانگيخته مي شود كه اسلام چقدر از از زمان فراتر است مخصوصا اين كه اخيرا اعلام كردند كه بهترين عضو براي شبيه سازي مغز استخوان و ناف جنين است كه دنده انسان نيز از قسمت استخوانها است.
در قرآن كريم مي فرمايد: و از نشانه‌هاي خداوند اينكه همسراني از جنس خودتان براي شما آفريد تا در كنار آنان آرامش يابيد ودر ميانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در
اسلام فراتر از زمان، ص: 630
اين نشانه هائي است براي گروهي كه تفكّر مي كنند. «1»
رواياتي مي گويد: از دنده چپ آدم حوارا به وجود آورد؛ و روايتي مانند روايت ذيل، با كلمه ابداع (نوآوري) ذكر نموده و سومين نظر از زيادي گِل آدم است.
زرارة بن أعين: از أبي عبد اللّه عليه السلام- ضمن حديثي- فرمود: إنّ اللَّه عزّوجلّ خلق آدم من طين ثمّ ابتدع له حواء فجعلها في موضع النقرة التي بين وركيه، و ذلك لكي تكون المرأة تبعاً للرجل، فقال آدم: يا ربّ ما هذا الخلق الحسن فقد آنسني قربه و النّظر إليه؟! فقال اللّه: يا آدم هذه أمتي حواء أفتحبّ أن تكون معك تؤنسك و تحدّثك، تكون تبعاً لأمرك؟ فقال: نعم يا ربّ و لك بذلك عليّ الحمد والشكر ما بقيت، فقال اللّه عزوجل:
فاخطبها إليّ، فانّها أمتي، و قد تصلح لك أيضا زوجة للشّهوة، و ألقي اللَّه عليه الشهوة وقد علّمه قبل ذلك المعرفة بكلّ شئ، فقال يا ربّ فإنّي أخطبها إليك فما رضاك لذلك؟ فقال اللّه عزّوجلّ: رضاي أن تعلّمها معالم ديني، فقال: ذلك لك عليّ يارب إن شئت ذلك لي، فقال اللّه عزّوجلّ: و قد شئت ذلك و قد زوّجتكها فضمّها إليك. همانا خداي عزّوجلّ آدم را از گِل آفريد سپس برايش حوّا را ابداع نمود (و به وجود آورد) و او را در ميان انتهاي دو ران آدم قرار داد تا (از نظر خلقت) زن تابع مرد شود، پس آدم گفت: اي خدا اين آفريده زيبا چيست؟!! كه نزديك بودن و نگاه كردن به او مرا مأنوس (و مشغول) نمود؟! خداوند فرمود: اي آدم اين كنيز من حوا است: آيا دوست داري با تو باشد و مونس و هم صحبت تو گردد و پيرو

اوامر تو شود؟! عرض كرد: بلي اي خداي من و براي تو در ذمه من باشد سپاس گذاري و تشكر تا زنده هستم: خداي عزّوجلّ فرمود: او را از من خواستگاري نما زيرا او كنيز من است و حتماً به صلاح توست كه جفت شهوت (و عشق) تو باشد؛ خداوند به (وجود) آدم شهوت را انداخت (و عشق را ايجاد نمود البته) قبلًا به او تمام اشياء را مورد شناخت قرار داده (وفهمانده بود)؛
(آدم) گفت: اي خدا من او را از تو خواستگاري مي نمايم رضايت (ونظر تو در اين باره) چيست؟!! خداي عزّوجلّ فرمود: رضايت من (و مهريه او) آن است كه معالم
اسلام فراتر از زمان، ص: 631
دين مرا به او ياد دهي: عرض نمود اين به گردن من اي خدا: اگر تو مي خواهي پس خداي عزّوجلّ فرمود: من اين را مي خواهم و (در مقابل اين مهريه) او رابه تو تزويج كردم به خودت بچسبان (و به آغوشت بكش!). «1»
اين ازدواج مبارك سبب ازدياد نسل آدم و باعث عمران و آبادي كره زمين گرديد؛
و از اين پيوند ميمون فرستادگان خدا و جانشينان آنها: قدم به عرصه وجود گذاشت و روز به روز جريانهاي بي شمار ديگر متولد شد و پيدا گرديد.
خداي متعال اين زن جوان را برابر دسته‌اي از روايات، از وجود خود آدم عليه السلام پديد آورد بلي از دنده آدم: از استخوان يا مغز آن كه آزمايش‌هاي علم روز ثابت كرده است براي «شبيه سازي» از ميان تمامي اعضاي بدن جانداران: مغز استخوان مناسب و خوب جواب مي دهد پس اين بده بستان‌ها و تحويل و تحول‌ها، حوّاي جوان و مادر بشريت را، به دنيا تحويل داد و همت او را در آرميدن كنار آدم جوان، و آرامش و سكون آدم در سپري كردن عمر پربها را در آغوش پرمهر و محبت حوّا قرار داد به گونه‌اي كه زن شوهر خود را در مواقع زياد، به همه عزيزانش ترجيح مي دهد.
توجه: در قسمتي از اخبار آفرينش حوا از دنده چپ آدم عليه السلام را شديداً مردود شناخته بلكه خلقت اورا از زيادي گِلِ آدم تأييدنموده است واللّه‌العالم «2»

21- شكر

21- شكر مصرف شكر را مانند بعضي از خوردني ها، ممنوع اعلام كرده‌اند اين هم مانند نمك و غيرآن، عمومي و همگاني نيست، بلي براي ديابتي ها ضرر كلي دارد اما براي اشخاص سالم چهِ؟!.
روايات براي مصرف شكر تأكيد و تشويق نموده است، مانند روايات ذيل.
1- امام رضاء عليه السلام فرمود: السّكّر ينفع من كلّ شيیء و لا يضرّ من شيیء شكر به همه
اسلام فراتر از زمان، ص: 632
چيز نافع است و به هيچ چيز ضرر نمي رساند. «1»
2- امام صادق عليه السلام فرمود: ليس شيیء أحب اليّ من السّكّر. «2»
نيست چيزي براي من دوست داشتني تر از شكر باشد.
3- مردي به امام صادق عليه السلام از وبا شكايت كرد، فرمود: تو كجائي از طيب مبارك؟
پرسيد طيّب مبارك چيست؟ فرمود: سليمانيّكم هذا سليماني شما فرمود: اول من اتّخذ السّكّر سليمان بن داوود عليهما السلام نخستين كسي كه شكر را اخذ (و استخراج) نمود، سليمان بن داوود بود «3»
4- زراره از امام باقر عليه السلام فرمود: ويحك يا زرارة ما أغفل النّاس عن فضل سكّر الطبرزد و هو ينفع من سبعين داء و هو يأكل البلغم و يقلعه بأصله. «4»
خدا تورا ببخشد اي زراره چه غافل كرده مردم را (از منافع) شكر (سفيد) طبرزد، آن منفعت دهد از هفتاد (نوع) درد و بلغم را مي خورد و ريشه كن مي كند.
5- امام صادق عليه السلام يحيي بن بشير نبّال فرمود: با چه چيزي بيمارهايتان را مداوا مي كنيد؟، گفت: با اين داروهاي تلخ، فرمود: نه، وقتي كه يكي تان مريض شد، شكر سفيد بگير و بكوب و سپس به آن آب سرد بريز و به آن مريض بنوشان فانّ الّذي جعل الشّفاء في المرار قادر أن يجعله في الحلاوة. «5»
آن كسي شفا را در تلخها قرار داد، قادر است شفا را در شيريني ها هم قراردهد.
قريب اين مضمون روايات متعدد از بزرگان دين صادر شده است و منافع و اهميت زياد شكر را بيان نموده‌اند.
البته اين فرمايشات براي عموم كساني است كه تن سالم دارند يا براي معالجه
اسلام فراتر از زمان، ص: 633

بيماري خاص و به اشخاص مخصوص دستور داده‌اند؛ طالبين به كتاب‌هاي طب اسلامي و طب ائمه و كتاب‌هاي مفصل ديگر مراجعه نمايند

22- شق القمر

22- شق القمر نويسنده تفسير «كاشف» گويد: طبق مطالعاتي كه بر روي تحقيقات سازمان «ناسا» در اين رابطه انجام داده‌ام متوجه شده‌ام كه آن‌ها سه نوع شكاف را در روي كره ماه شناسايي كرده‌اند؛ اول شكاف‌هاي دايره‌اي كه توسط ريزش سنگ‌ها به وجود آمده است، دوم شكاف‌هاي مارپيچ و سوم شكافي به صورت كمربندي، آن‌ها در بررسي اين شكاف‌ها براي هر كدام از دو شكاف اوليه يك علتي را يافته‌اند اما در رابطه با شكاف كمربندي به پاسخ علمي دست نيافته‌اند؛ زيرا اين امر معجزه و از امور خرق عادت است. «1»
بنا به نقل يكي از فاميل‌هاي نزديك گفت: در تلويزيون اعلام نمود در فرانسه براي كره ماه كه بر رسي مي كردند ديدند در وسط كره ماه يك خط دايره وجود دارد مانند بريدن يك هندوانه: خاك آن دايره را آزمايش كردند ديدند ايجاد اين خط تقريباً به هزار و چهارصد سال و اندي برمي گردد؛ باز علت ايجاد اين خط در آن تاريخ را بررسي كردند ديدند درست به زماني بر مي گردد كه مشركين قريش از رسول خدا شق القمر (دونيم كردن ماه) را درخواست نموده‌بودند

23- عكس العمل مولكول‌هاي آب پس از انتشار كتاب «سرچشمه حيات» از همين مؤلف از جاهاي مختلف: از قم و سبزوار تلفني از من به خاطر نوشتن اين كتاب تشكر كردند حتي تلفن سبزوار گفت:
در كشور «ژاپن» پس از اطلاع از اين كتاب: اظهار مي داشتند (ما باور نمي كرديم در اسلام اين همه مطالب براي آب و در باره آب) وجود داشته باشد!؛
بعد ادامه داد در ژاپن در باره آب تحقيقاتي داشته‌اند از جمله مي گفتند: ما اگر
اسلام فراتر از زمان، ص: 634
سخنان خوب و پاك و خوشحال كننده به يك ظرف آب، بگوييم: در زير ميكروسكوب مي بينيم كه مولكول‌هاي آب انبساط پيدا مي كنند و به وَجد مي آيند و اگر حرفهاي بد و سخنان زشت بگوئيم، مي بينيم افسرده ومنقبض شده و جمع مي گردند؛
سپس يك آدرس انترنتي به من داد، باز كردم ديدم تعداد زيادي عكس از حالات مختلف مولكول‌هاي آب: به انترنت داده اند كه واقعاً تماشائي بود؛
من پس از شنيدن اين مطالب و ديدن آن عكس ها: بلافاصله به ياد آن دعاها و آيات افتادم كه بزرگان دين و علماء از قرنها پيش مي خواندند و به آب فوت ميكردند و براي شفاي مريضان به بيماران مي دادند و اثر خوبي در بيماري آنها به وجود مي آورد؛ يا رواياتي درباره آب نيسان كه رسول خدا عليه السلام از جبرئيل امين نقل مي كند كه حمد و سوره و معوذتين و آيت الكرسي و قل يا أيها الكافرون را اگر هر يك هفتاد مرتبه بخواني و به آب نيسان فوت كني، و يك هفته صبح و شام از آن آب يك جرعه بنوشي، هر مرضي داشته باشي خداوند شفا مي دهد «1» وروايات ديگر در اين زمينه.
به فكر فرو رفته و پيرامون اين عمليات پرس و جو مي‌كردم كه آن زمان ها هنوز نه از كشف مولكول آب خبري بود و نه از واكنش آن اثري، اما پيشينيان ما از منابع وحي آسماني اين را يادگرفته بودند كه اگر فلان آيه و فلان دعا را بخواني و به آب فوت كني، مولكولهاي آن آب به وَجد در آمده و در وجود بيمار اثر مثبت مي گذارد اي بنازم به اين دين و آورنده و در نهايت به فرستنده آن

24- فرار كنيد از جذام مانند فرار از شير!

24- فرار كنيد از جذام مانند فرار از شير! 1- درحديثي رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: از جذام فرار كنيد مانند فرار از شير (درنده).
اخيراً ميكرب جذام را زير ميكروسكوب گذاشته و ديده‌اند شكل آن مانند شيران درنده مي باشد. 14 قرن پيش از اين، آن حضرت صلي الله عليه و آله مردم را با اين بيان هم از خطر
اسلام فراتر از زمان، ص: 635
ميكرب جذام بر حذر داشته و هم شكل آن را آشكار ساخت (درود خدا بر تو باد اي كار گزار منبع وحي و الهام)

25- كراهت نگاه به آفتاب و ماه گرفتگي

25- كراهت نگاه به آفتاب و ماه گرفتگي در خسوف و كسوف به آفتاب و ماه نگاه نكنيد چون اشعه‌اش به چشمها ضرر مي رساند. (رسانه ها).
در روايات آمده است در خسوف و كسوف جماع نكنيد شايد به اين دليل باشد كه اشعه خورشيد، مانند اشعه ايكس عكسبرداري كه براي زنان حامله مضر است، مضر باشد

26- كشف دانشجوي اراكي در تلويزيون دانشجوي مبتكر اراكي را معرفي كردند كه با الهام از يك آيه قرآن به ابتكار و نوآوري جالبي دست زده بود و جايزه ويژه‌اي را گرفت و آن عبارت بود از كشف: طول موجي از صوت را كه با آن طول موج: گياه سبز را: خشك مي كرد و اين ابتكار را از دو آيه شريفه الهام گرفته است.
1- (إِنَّا أَرْسلْنا عَلَيهِمْ رِيحاً صرْصراً في يَوْمِ نحْسٍ مُّستَمِرٍّ (19) تَنزِعُ النَّاس كَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نخْلٍ مُّنقَعِرٍ (قمر: 20) ما تندباد وحشتناك و سردي را در يك روز شوم مستمر بر آنان فرستاديم مردم را همچون تنه‌هاي نخل ريشه‌كن كرده و از جا برمي‌كند!
2- (وَ أَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكوا بِرِيحٍ صرْصرٍ عاتِيَةٍ (6) سخَّرَها عَلَيهِمْ سبْعَ لَيالٍ وَ ثَمانِيَةَ أَيَّامٍ حُسوماً فَتَرَي الْقَوْمَ فِيها صرْعَي كَأَنهُمْ أَعْجازُ نخْلٍ خاوِيَةٍ (حاقة 7) و امّا قوم «عاد» با تندبادي طغيانگر و سرد و پرصدا به هلاكت رسيدند* خداوند اين تند باد بنيانكن را هفت شب و هشت روز پياپي بر آنها مسلط ساخت و (اگر آنجا بودي (مي ديدي كه آن قوم همچون تنه‌هاي پوسيده و تو خالي درختان نخل در ميان اين تند باد روي زمين افتاده و هلاك شده‌اند. (صرصر) در لغت عرب به معني (صداي شديد) است. «1»

27- كشف داروي آلزايمر و فراموشي در تلويزيون اعلام نمود بتازگي كشف داروي آلزايمر را از عصاره مويز و كندر و تخم انگور كشف و به مرحله توليد در آورده‌اند.
روايات در بيش از 1400 سال پيش به ما آموخته است هر روز ناشتا براي زيادي هوش روزانه 7 عدد مويز بخوريد و براي ازدياد حافظه كندر بجويد.
در وصاياي رسول خدا صلي الله عليه و آله به علي عليه السلام فرمود: ياعلي ثلاث يزدن الحفظ و يذهبن السّقم: اللّبان و السّواك و قرائة القرآن «1»
اي علي سه چيز قوه حافظه را زياد مي كند كندر (جويدن) و مسواك (زدن) و قرآن (خواندن). «2

28- لقاح آزمايشگاهي! در ايران و كشورهاي ديگر، مسئله لقاح آزمايشگاهي جا افتاده و انجام مي گيرد، يعني بانواني كه باردار نمي شوند، با تلقيح نطفه با متدهاي نوين، باردار مي شوند؛
البته نفس انجام اين كار خود مسئله ساز است كه نطفه تلقيحي و تزريقي، چهِ و از كهِ باشد، اگر اين خانم از طريق همبستري عادي روي مسائل و جهات پزشكي، بچه دار نمي شود، ولي نطفه شوهرش را بگيرند و تزريق نمايند، چون بچه آينده از نطفه شوهر شرعي خود خانم، به وجود مي آيد، به او منتسب است و از او ار ارث مي برد وو .. اشكال ندارد، اما اگر از نطفه مرد ديگر و نامحرم تلقيح انجام گيرد، بلا اشكال حرام است و جايز نيست، زيرا در آينده اين بچه ربطي به شوهر اين خانم ندارد و مانند زنا و حكم زنازاده به او متوجه خواهد شد.
در اينجا بحث ما در مورد حلال و حرامي اين عمل نيست زيرا تكليف آن را كتاب‌هاي فقهي و استنباطي تعيين مي كند، بلكه كشف مسئله و فورمول تلقيح است كه ببنيم، اين جريان امكان دارد يانه! البته شكي نيست كه با تكنيك‌هاي فعلي اين عمل، انجام يافته و نتيجه داده است ولي بحث در اين است كه اگر زماني بدون
اسلام فراتر از زمان، ص: 637
تزريق نطفه مرد (يعني اسپرماتوزوئيد) آيا از نظر علمي امكان تولد فرزند بدون پدر و تنها از مادر وجود دارد؟ و آيا مخالف تحقيقات دانشمندان در اين زمينه نيست؟
بدون شك اين مسأله قبلًا از طريق اعجاز صورت گرفته است مانند تولد عيسي (عليه‌السلام)، بدون دخالت پدر، تحقق يافته است؛ ولي علم امروز نيز امكان چنين امري را نفي نكرده بلكه تصريح به ممكن بودن آن نموده است.
مخصوصا موضوع بكرزائي در ميان بسياري از حيوانات ديده شده و با توجه به اينكه مسأله انعقاد نطفه، اختصاصي به انسانها ندارد امكان اين امر را به طور عموم اثبات مي‌كند.
دكتر الكسيس‌كارل فيزيولوژيست و زيست شناس معروف فرانسوي در كتاب انسان موجود ناشناخته چنين مي‌نويسد: هنگامي كه به ميزان سهمي كه هر يك از پدر و مادر در توليد مثل دارند فكر مي‌كنيم بايد آزمايشهاي لوب و باتايون را به خاطر بياوريم كه از يك تخمك بارور نشده قورباغه، بدون دخالت اسپرماتوزوئيد بوسيله تكنيكهاي خاصي، قورباغه جديدي مي‌توان به وجود آورد.

به اين ترتيب كه ممكن است يك عامل شيميائي يا فيزيكي را جانشين سلول نر كرد ولي در هر حال هميشه وجود يك عامل ماده ضروري است.
بنا بر اين آنچه از نظر علمي براي تولد فرزند قطعيت دارد وجود نطفه مادر (اوول) مي‌باشد و گرنه در مورد نطفه نر (اسپرماتوزوئيد) عامل ديگري مي‌تواند، جانشين آن گردد، به همين دليل مسأله بكرزائي واقعيتي است كه در جهان امروز مورد قبول پزشكان قرار گرفته. هر چند بسيار نادر اتفاق مي‌افتد.
از اين گذشته اين مسأله در برابر قوانين آفرينش و قدرت خداوند، حل شده است و موجودات بي نر و ماده، از حيوانات در مسير طبيعي زياد به وجود آمده و مي آيد، مانند حشراتي كه از ماندن لجن و پهِن و مدفوع انسان و چيزهاي ديگر، به وجود مي آيند ولي آيا از انسان هم اين كار عملي و ساخته است يانه؟! به آيه ذيل توجه نمائيد!. قرآن مي گويد: إِنَّ مَثَلَ عِيسي عِندَ اللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابً ثُمَّ قالَ لَهُ كُن
اسلام فراتر از زمان، ص: 638
فَيَكُونُ (59) «1»
مثل عيسي در نزد خدا همچون آدم است كه او را از خاك آفريد سپس به او فرمان داد موجود شو او هم موجود (كاملي) شد، يعني اين خارق عادت از آن خارق عادت مهمتر نيست.
البته به خاطر داشته باشيد مسأله اعجاز غير از مسأله محال است، يعني محال به هيچ وجه قابل اجرا نيست مانند بزرگ نشدن سوراخ سوزن و كوچك نشدن حجم شتر كه با آن هيكل از سوراخ سوزن رد شود اين محال است!؛ ولي اعجاز به چيزهاي ممكن تعلق مي گيرد منتهي نه از طريق عادي بلكه با علم و تخصص استاد فن كه با پياده كردن فورمول آن قابل حل مي باشد و محال نيست مانند تولد حضرت عيسي يا سخن گفتن او در روز اول نوزادي اش و همچنين سخن گفتن بچه شير خواره براي تبرئه حضرت يوسف عليه السلام ياشهادت بچه يك روزه بر بيگناهي جُريج عابد بني اسرائيل.

29- نابودي امت با طاعون و جنگ

29- نابودي امت با طاعون و جنگ 1- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: «فناء أمّتي بالطعن و الطاعون» «2»
نابودي امت من با زد و خورد و طاعون است.
ازاين روايت معلوم مي شود كه در اثر جنگ‌هاي زياد و از اثرات منفي آن (طاعون) توليد و تعداد زياد از امت اسلام به فنا رفته و نابود خواهند شد.
در زماني كه هنوز به وجود آمدن طاعون يا وبا از خونريزيها و جنگ خبري نبود، اين سخن گفته شده است كه بعدها كشف شد

30- نان جو

30- نان جو مهمترين خاصيت‌هاي نان جو، شامل جلوگيري از توليد چربي‌هاي زيان آور در خون، تنظيم و فعاليت دستگاه گوارش، تعديل فشارخون، تحريك انسولين سازي
اسلام فراتر از زمان، ص: 639
در بدن، كاهش قند خون، پاكسازي ديواره‌هاي معده و روده از ذرّات آلوده كننده، مقابله با رشد تومور در بدن، جلوگيري از چاقي، حفظ شادابي و زيبائي پوست به علت وجود ويتامين‌هاي گروه ب در آن و تقويت حافظه است و نيز در مبارزه با سرطان، تنظيم كلسترول و درمان يبوست مؤثراست.
سبوس موجود در نان جو دوبرابر نان گندم است و در هر 100 گرم نان جو حدود چهار گرم فيبر وجود دارد خوردن اين نان براي افراد ديابتي مفيد است زيرا هر ديابتي روزانه به 20 تا 30 گرم فيبر نياز دارد كه بدين ترتيب بخش زيادي از آن را مي توان بانان جو بقيه را باخوردن حبوبات و سبزيجات جبران كرد؛
امروزه جو به دليل تأثيري كه در پيشگيري، كنترل و درمان غيرواگيردار، به عنوان «اكسير سلامت» نيز شناخته شده است؛ كاربرد جو درتهيه سوب و غذاي تكميلي كودكان نيز بسيارمفيد است؛
پس از اظهارات متخصصين فن كشفيات بالا درباره جو، كتاب اصول كافي و بحارالأنوار را مطالعه نمودم ديدم روايات متعددي در باره جو و اين كه جو غذاي تمام انبياء خاصه غذاي مادام العمر رسول خدا صلي الله عليه و آله و اميرمؤمنان عليه السلام وساير امامان بوده است، به فكر فرو رفتم كه اين بزرگان با تبليغ عملي خود چقدر مردم نادان آن زمان را راهنمائي كرده‌اند اما آنها خواص اين منبع غذائي سالم را متوجه نشده‌اند تا امروزها با كشف خواص آن، علت و حكمت كار پيامبر صلي الله عليه و آله و امامان عليهم السلام به منصه ظهور مي رسد، به چند روايت در اين باره توجه فرمائيد.
1- امام رضا عليه السلام فرمود: فضل خبزالشّعير علي البرّ كفضلنا علي الناس، و ما من نبيّ الّا وقد دعا لآكل الشّعير و بارك عليه و ما دخل جوفاً الّا و أخرج كلّ داء فيه و هو قوت الأنبياء و طعام الأبرار، أبي اللّه تعالي أن يجعل قوت أنبيائه الّا شعيراً. «1»
فضل نان جو بر گندم، مانند فضل ما بر مردم است و پيغمبري نيست مگر اين كه به خورنده نان جو دعا كرده وبركت نموده است، بر اندروني داخل نشود مگرتمام دردهارا ازآن بيرون راند و آن رزق تمام پيامبران ونيكان

است، خداوند دوست ندارد اينكه قرار دهد غذاي ابنياءش را مگر جو.
اسلام فراتر از زمان، ص: 640
2- امام صادق عليه السلام فرمود: مازال طعام رسول اللّه صلي الله عليه و آله الشعير حتي قبضه اللّه اليه مدام خوراك رسول خدا صلي الله عليه و آله جو بود تا خدا اورا قبض روح نمود.
3- باز فرمود: كان قوت رسول اللّه صلي الله عليه و آله الشعير و حلواه التمر و ادامه الزيت غذاي رسول خدا صلي الله عليه و آله جو و شيريني اش خرما و دسرش زيتون بود.
4- و فرمود: لوعلم اللّه في شيءٍ شفاء أكثر من الشّعير ماجعله اللّه غذاءالأنبياء اگر خداوند مي دانست در چيزي شفاي بيشتر از جو بود، آن را غذاي انبياء قرار نمي داد. «1»
مرحوم علامه مجلسي بعد از نقل روايات فوق مي فرمايد: مشهور در ميان اطباء اين است كه نان گندم، گرمي و در رطوبت و سردي معتدل، و خاصيت جو سرد و خشك و براي درمان گري ماليدن يا بستن برآن، نافع است ولي براي معده خوب نيست و آب جو سرد و رطوبي است و براي تب داران مفيد و سهل الهضم و براي سينه و سياه سرفه نافع و كمي نفخ دار است.
روايات در باره جو و منافع آن زياد است كه براي نمونه روايات فوق كافي است

31- نمك در تاريخ 12// 11/ 1387 شمسي. در تلويزيون كشفي را وسيله دانشمندان متخصص در باره نمك اعلام نمود كه خوردن غذاي شور و نمكي از ابتلاء به سرطان معده، جلوگيري مي كند.
پس از شنيدن اين مطلب بلافاصله به ياد رواياتي افتادم كه رهبران دين مي فرمايند:
مستحب است خوردن غذا را با نمك افتتاح و آن را هم بانمك ختم كنيد، انگشت را مختصراً به نمك زده و بچشيد و درنهايت نيز اين را تكرار نمائيد.
مي بينيم اين بزرگان در چه مقطعي از تاريخ اين دستور را باعنوان استحباب اشاره
اسلام فراتر از زمان، ص: 641
داده‌اند ممكن است به اين گفتار اعتراض شود كه مضرّات نمك هم كم نيست؟! بلي نمك مضراتي دارد براي كساني كه مبتلا به فشار خون يا ... باشند اما اين استثنا از ارزش غذائي و منافع نمك نمي كاهد، مانند خيلي از خوردني و آشاميدني ها كه براي اشخاص استثنائي ضرر دارد اما كلًا براي همه مفيد است.
1- امام صادق عليه السلام از رسول خدا صلي الله عليه و آله به علي عليه السلام فرمود: اي علي (غذا را) با نمك افتتاح كن و با نمك ختم نما فانّه من افتتح بالملح و اختتم به عوفي من اثنين و سبعين نوعاً من انواع البلاء منها الجنون و الجذام و البرص (و وجع الحلق و الأضراس و وجع البطن) «1»
همانا هركس با نمك افتتاح نمايد و با آن ختم كند از هفتاد و دو نوع از انواع بلاها عافيت داده شود و از آنهاست جنون و جذام وبرص (پيسي) و گلو درد و درد دندان و درد شكم.
2- امام صادق عليه السلام فرمود: من ذرّ علي أوّل لقمة من طعامه الملح، ذهب عنه بنمش الوجه «2»
هركس به اولين لقمه خود نمك بريزد، نقطه (وخال) هاي سياه و سفيد رويش از بين مي رود.
3- محمدبن مسلم از امام صادق عليه السلام ازاميرمؤمنان عليه السلام فرمود: اول طعام خود را با نمك شروع كنيد، اگرمردم مي دانستند در نمك چه (منافعي) هست، آن را به تريا‌ق (و نوش دارو و پادزهر ترجيح داده و) اختيار مي كردند «3».
4- رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: انّ اللَّه و ملائكته يصلّون علي خوان عليه ملح و خلّ «4»

خداوند و فرشتگان درود مي فرستند بر سفره‌اي كه در آن نمك و سركه باشد.
در اين مورد روايت مشابه و قريب المضمون در كتاب‌هاي گوناگون زياد است كه به روايات فوق اكتفاء گرديد

32- يكي ازوجوه اعجازهاي قرآن يكي از شبهاتي را كه امروزه براي فراتر بودن اسلام از زمان بيان مي كنند اين است كه كتاب ديني شما در ادعايي در آخر سوره حج آيه 73 مي گويد: كه همه ابناء بشر جمع شوند نمي توانند حتي يك مگس را بيافرينند، در حالي كه امروزه علم نه تنها مگس بلكه گوسفندي را يا انساني را در شبيه سازي درست مي كند پس اسلام مال گذشتگان است نه آيندگان.
جواب: عبارت قرآن: خلق است كه مي فرمايد: (... إِنَّ الَّذِينَتَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَن يخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ ...) «1»
... كساني را كه غير از خدا مي خوانيد، هرگز نمي توانند مگسي را بيافرينند هرچند براي اين كار دست به دست هم دهند. معناي خلق آفريدن يعني از نيستي به هستي واز عدم، بوجود آوردن و از نبود، بود كردن چيزي يا حداقل جان دادن به اجسام بي جان است كه مي دانيم بشر به هيچ كدام از اينها را دست نيافته است.
زيرا مسئله شبيه سازي، گرفتن سلولهاي بنيادي است كه خداوند در مغز استخوان يا ناف جنين قرار داده است و بشر فقط با كشت كردن آن: به رشد آن كمك مي كنند كه تا به موجود زنده برسد و اين به معناي خلق كردن نيست، بلكه كمك گرفتن از مخلوق خداست كه باز به خدا برمي گردد نه به بشر مثل كاشتن دانه در زمين و تبديل آن به درخت يا گل است كه اين به معني آفريدن نمي باشد بلكه كمك به چرخه رشد است. مطلبي درباره مگس در فصل شماره 14 اين بخش گذشت.

33 زيتون و خرما و انگور هُوَ الَّذِي أَنزَلَ مِنَ السمَاءِ مَاءً لَّكم مِّنْهُ شرَابٌ وَ مِنْهُ شجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ (10) يُنبِت لَكم بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ وَ النَّخِيلَ وَ الأَعْنَب وَ مِن كلِّ الثَّمَرَتِ إِنَّ في
اسلام فراتر از زمان، ص: 643
ذَلِك لَايَةً لِّقَوْمَ يَتَفَكرُونَ (11)
در آيات فوق نعمتهاي مادي و معنوي آنچنان به هم آميخته شده است كه نمي‌توان آنها را از يكديگر تفكيك كرد، با اين حال لحن آيات مزبور در زمينه نعمتهاي معنوي با مادي متفاوت است.
در هيچ مورد نمي‌گويد بر خدا است كه فلان رزق و روزي را براي شما بيافريند، اما در مورد هدايت، راه راست مي‌گويد بر خدا است كه راه راست را به شما نشان دهد و نيروهاي لازم را براي پيمودن اين راه از نظر تكوين و تشريع در اختيارتان بگذارد.
اصولا بحثهاي يك بُعدي از روش قرآن دور است، حتي آنجا كه سخن از آفرينش درختان و ميوه‌ها و تسخير خورشيد و ماه به ميان مي‌آورد باز آن را در مسير يك هدف معنوي قرار مي‌دهد و مي‌گويد: اين نعمتهاي مادي نيز نشانه‌اي است از عظمت آفرينش و آفريدگار.
2- چرا تنها زيتون و نخل و انگور؟!
ممكن است چنين به نظر آيد كه اگر قرآن در آيات فوق از ميان انواع ميوه‌ها روي زيتون و خرما و انگور تكيه كرده به خاطر وجود آنها در محيط نزول قرآن بوده است ولي با توجه به جهاني و جاوداني بودن قرآن، و عمق تعبيراتش روشن مي‌شود كه مطلب از اين فراتر است.
غذاشناسان و دانشمندان بزرگي كه ساليان دراز از عمر خود را در راه مطالعه خواص گوناگون ميوه‌ها صرف كرده‌اند به ما مي‌گويند كمتر ميوه‌اي است كه براي بدن انسان از نظر غذائي به اندازه اين سه ميوه، مفيد و مؤثر باشد.
همانها مي‌گويند روغن زيتون براي توليد سوخت بدن ارزش بسيار فراوان دارد، كالري حرارتي آن بسيار بالا است، و از اين جهت يك نيروبخش است و آنها كه مي‌خواهند همواره سلامت خود را حفظ كنند، بايد به اين اكسير علاقمند شوند.
روغن زيتون دوست صميمي كبد آدمي است، و براي رفع عوارض كليه‌ها و سنگ‌هاي صفراوي و قولنج‌هاي كليوي و كبدي و رفع يبوست بسيار مؤثر است.
به همين دليل در روايات اسلامي نيز از آن مدح و تمجيد فراوان شده، در

حديثي از امام علي بن موسي الرضا (عليهماالسلام) درباره زيتون چنين مي‌خوانيم: غذاي
اسلام فراتر از زمان، ص: 644
خوبي است، دهان را خوشبو و بلغم را بر طرف مي‌سازد، صورت را صفا و طراوت مي‌بخشد، اعصاب را تقويت نموده و بيماري و درد را از ميان مي‌برد و آتش خشم و غضب را فرو مي‌نشاند.
و از آن مهمتر اينكه در خود قرآن از درخت زيتون به عنوان شجره مباركه (درخت پر بركت) ياد شده است.
با پيشرفت دانش پزشكي و غذاشناسي اهميت داروئي خرما نيز به ثبوت رسيده است. در خرما كلسيم وجود دارد كه عامل اصلي استحكام استخوانها است و نيز فسفر وجود دارد كه از عناصر اصلي تشكيل دهنده مغز و مانع ضعف اعصاب و خستگي است، و قوه بينائي را مي‌افزايد.
و نيز پتاسيم موجود است كه فقدان آنرا در بدن علت حقيقي زخم معده مي‌دانند، و وجود آن براي ماهيچه‌ها و بافتهاي بدن بسيار پر ارزش است.
اين سخن امروز در ميان غذاشناسان معروف است كه خرما از سرطان جلوگيري مي‌كند، زيرا آمارهائي كه در اين زمينه تهيه شده نشان مي‌دهد در مناطقي كه خرما بيشتر مي‌خورند ابتلاي به سرطان كمتر است، و اعراب و صحرا نشيناني كه در فقر غذائي به سر مي‌برند بواسطه خوردن خرما هرگز مبتلا به سرطان نمي‌شوند، عامل اين موضوع را وجود منيزيم مي‌دانند.
قند فراواني كه در خرما وجود دارد از سالمترين قندها است كه حتي در بسياري از موارد مبتلايان به بيماري قند نيز مي‌توانند براحتي از آن استفاده كنند.
دانشمندان در خرما سيزده ماده حياتي و پنج نوع ويتامين كشف كرده‌اند كه آنرا به صورت يك منبع غذائي غني و بسيار پر ارزش در آورده است.
به همين دليل در روايات اسلامي نيز روي اين ماده غذائي تاكيد فراوان ديده مي‌شود، از علي (عليه‌السلام) نقل شده كه فرمود: كل التمر فان فيه شفاء من الادواء: خرما بخوريد كه شفاي بيماريها است.
و نيز روايت شده كه در بسياري از اوقات غذاي علي (عليه‌السلام) را نان و خرما تشكيل مي‌داد.
و در روايت ديگر مي‌خوانيم: خانه‌اي كه در آن خرما نيست اهل آن
اسلام فراتر از زمان، ص: 645
خانه در واقع گرسنه‌اند!.
در آيات سوره مريم نيز خواهد آمد كه خداوند مريم را در آن بيابان كه فاقد وسيله بود هنگامي كه عيسي را به دنيا آورده بود از رطب تازه روزي داد، و اين اشاره‌اي است به اينكه يكي از بهترين غذاها براي مادري كه

فرزند به دنيا آورده رطب تازه است، و حتي در رواياتي كه ذيل آيه آمده مي‌خوانيم بهترين دارو براي چنين زنان همين ميوه است.
و اما در مورد انگور به گفته دانشمندان غذاشناس بقدري عوامل مؤثر دارد كه مي‌توان گفت، يك داروخانه طبيعي است؟ علاوه بر اين انگور از نظر خواص، بسيار نزديك به شير مادر است، يعني يك غذاي كامل محسوب مي‌شود انگور دو برابر گوشت، در بدن حرارت ايجاد مي‌كند، و علاوه بر اين ضد سم است، براي تصفيه خون، دفع رماتيسم، نقرس، و زيادي اوره خون، اثر درماني مسلمي دارد، انگور معده و روده را لايروبي مي‌كند، نشاط آفرين و بر طرف كننده اندوه است، اعصاب را تقويت كرده، و ويتامينهاي مختلف موجود در آن به انسان نيرو و توان مي‌بخشد.
انگور علاوه بر اينكه غذاي بسيار پر ارزشي است قدرت ميكرب كشي قابل ملاحظه‌اي دارد و حتي عامل مؤثري است براي مبارزه با بيماري سرطان.
به همين دليل در حديثي از پيامبر (صلي الله عليه وآله وسلّم): خير طعامكم الخبز و خير فاكهتكم العنب: بهترين طعام شما نان و بهترين ميوه شما انگور است.
اگر ما بخواهيم آنچه را غذاشناسان در زمينه اين ميوه‌ها گفته‌اند و روايات فراواني كه در منابع اسلامي در اين رابطه نقل شده در اينجا بياوريم مسلما از روش تفسير خارج خواهيم شد، مقصود اين بود روشن سازيم كه تكيه كردن قرآن بر اين سه نوع ميوه بي دليل نيست، و شايد در آن روز قسمت مهمي از آن بر مردم پوشيده بوده است.

منابع و مصادر «كتابهائي كه، بي واسطه يا با واسطه مورد استفاده قرار گرفته است)
1- قرآن كريم
2- نهج البلاغة: سيدرضي
«ا»
3- آخرين اميد: داود الهامي
4- آغاز و انجام جهان: جان الدر.
5- آفرينش جهان: ژرژ گاموف.
6- اثبات الهدات بالنصوص و المعجزات: شيخ محمد بن حسن حرّ عاملي مطبعه علميه قم.
7- اثبات الوصية للامام علي بن ابي طالب عليه السلام ابي الحسن علي بن حسين مسعودي الهذلي متوفي سال 346 قمري، منشورات رضي قم.
8- احكام الاحكام الصادرة من بين شفتي سيّد الأنام: شمس الدين أبي امامة محمد بن علي بن عبد الواحد النقّاش المعربي المصري متوفاي 763 ق نشر مكتبةالخانجي القاهرة 1409 ق.
9- ارشادالقلوب: أبي محمد حسن بن محمد ديلمي نشر مؤسسة أعلمي بيروت 1398 ق
10- اسلام و علم جديد و طب در قرآن: عبدالرزاق نوفل ترجمه حسين وجداني.
11- اصول كافي: محمد بن يعقوب كليني.
12- اطلاعات روزنامه: ش 20084:.
13- اعلام الوري بأعلام الهدي: ابي علي فضل بن حسن طبرسي نشر دارالمعرفة للطباعة والنشر- بيروت 1399 ق
14- أعلام الدين في صفات المؤمنين: حسن بن ابي الحسن ديلمي مؤسسة آل البيت:
لإحياءالتراث قم 1408 ق
15- الاحاد والمثاني: ابن ابي عاصم، متوفاي 287 ق نشردارالراية رياض 1411 ق 16- الاحاديث الغيبيه: مؤسّسةالمعارف الأسلاميه. چاپ اول چاپخانه دانش.
17- الأنبياء و الأوصياء: محمد بن علي.
18- الإحسان بترتيب صحيح ابن حبّان: اميرعلاءالدين علي بن بلبان فارسي متوفاي 739 ق

نشر مؤسسة الرسالة بيروت 1407 ق
19- الأخبار الطوال:
20- الإختصاص: شيخ ابي عبداللّه محمدبن محمد بن نعمان العكبري البغدادي المفيد الملقب بالشيخ المفيد متوفاي 413 ق منشورات جماعة المدرسين قم.
21- الأدب المفرد: محمدبن اسماعيل بخاري متوفاي 256 ق نشرعالم الكتب بيروت 1405 ق.
22- الإرشاد شيخ ابي عبداللّه محمدبن محمد بن نعمان العكبري البغدادي الملقب بالشيخ المفيدمتوفاي 413 ق مؤسسة اعلمي للمطبوعات بيروت 1399 ق 23- الاستيعاب:.
24- الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ابن عبدالبر قرطبي مالكي متوفاي 463 ق نشر دار نهضة مصر للطبع وانشر قاهرة.
25- اعجاز اسلام در پيشگويي علوم جديد.
26- الإصابة في تمييزالصحابة: شهاب الدين ابي فضل احمد بن علي ابن حجر عسقلاني شافعي متوفاي 852 ق نشر دارا حياء التراث العربي- بيروت
27- الاغاني: ابي الفرج اصفهاني متوفاي 356 ق نشردار احياء التراث العربي بيروت
28- الإلزامات والتتبّع: ابي الحسن علي بن عمر الشهير ب «دارقطني» متوفاي 385 ق نشردارالكتب العلمية بيروت 1405 ق.
29- الفصول المهمّة في معرفة أحوال الأئمّة: ابن صبّاغ مالكي متوفاي 855 منشورات اعلمي طهران.
30- العزلة: ابي سليمان حمد خطّابي بستي م 388 ق نشر دارالكتب علمية بيروت.
31- الطّرائف في معرفة مذاهب الطوائف: رضي الدين ابي القاسم علي بن طاوس مطبعةالخيام قم 1400 ق
32- الرّوضة في الفضائل: شاذان بن جبرائيل قمي
33- الرّمزالخفي: علامة حلي.
34- الحقايق في حديث الخلايق: شيخ الشهيد الفقيه احمد الثاني.
35- التّحصين: لإبن فهدالحلّي.
36- البدء والتاريخ: ابي زيد
37- الإمام المهدي: علي محمّد علي دخيل (چاپ نجف)
اسلام فراتر از زمان، ص: 648
38- الإحتجاج: ابي منصور احمدبن علي بن ابي طالب طبرسي- نشرالمرتضي 1403 ق
39- الأمّ: ابي عبداللّه محمدبن ادريس شافعي م 204 ق نشردارالمعرفة

للطباعة والنشر- بيروت 1393 ق
40- الامالي الشّجرية: ضياءالدين ابي السعادات هبةاللّه بن علي بن حمزة العلوي الحسني المشهور ب «ابن الشجري» نشردارالمعرفة- بيروت-.
41- الإمامة و السياسة: ابي محمد عبداللّه بن مسلم بن قتيبة دينوري م 276 نشر دارالمعرفة- بيروت-.
42- الأنساب للسمعاني: ابي سعد عبدالكريم بن محمد تميمي سمعاني م 562 ق نشردارالجنان- بيروت- 1408 ق.
43- الأحكام: جزائري.
44- الإقتصاد: شيخ طوسي.
45- الإنصاف في النّص علي الأئمّة الإثني عشر من آل محمد الأشراف: سيد هاشم حسيني توبلي البحراني، م 1107 يا 1109 ق المطبعة العلمية قم
46- البداية و النهاية: ابي الفداء ابن كثير م 774 ق دارالفكر- بيروت 1402 ق
47- البدع و النهي عنها: محمدبن وضّاح القرطبي؛
48 البرهان في علامات مهدي آخرالزّمان: علاءالدين عليّبن حسام الدين مشهور به متقي هندي جونپوري (975 ه. ق)
49- البلدان ابوعبداللّه فقيه همداني.
50- التجريد الصريح لأحاديث الجامع الصحيح: ابي العباس زين الدين احمد الشرجي الزبيدي م 893 ق نشردارالمعرفة- بيروت-.
51- التذكرة في أحوال الموتي و أمورالاخرة: شمس الدين ابي عبداللّه محمد انصاري قرطبي م 671 ق نشردارالكتب العلمية- بيروت-.
52- التّرغيب و التّرهيب من احاديث الشريف: زكي الدين عبدالعظيم منذري متوفاي سال 656 قمري نشر دار الاحياءالتراث العربي- بيروت- 1388 ق
53 التّشريف بالمنن في التّعريف بالفتن: معروف به الملاحم والفتن، رضي الدين علي بن موسي بن جعفر بن طاووس (م 664 ه. ق).
اسلام فراتر از زمان، ص: 649
54- الثّاقب في المناقب: عمادالدين ابي جعفر محمد طوسي معروف به ابن حمزه نشر دارالزهراء- بيروت- 1411 ق
55- الجامع الصّغير في أحاديث البشير النذير: جلال الدين سيوطي، نشر دار الفكر بيروت 1401 ق
56- الجمع بين الصحيحين: رضي الدين ابي الفضائل الصّاغاني م 650 ق نشر مؤسسة الكتب الثّقافية- بيروت- 1409 ق.
57- الجمل يا النصرة في حرب البصرة: شيخ مفيد.
58- الحاوي علي الفتاوي: جلال الدين سيوطي. (م 911 ه. ق) چاپ مصر

سال 1959 ميلادي.
59- الحدائق في علم الحديث والزهديات: ابي الفرج عبدالرحمان جوزي م 597 ق نشر دارالكتب العلمية- بيروت- 1408 ق
60- الحقايق في حديث الخلايق: شيخ الشهيد الفقيه احمد الثاني.
61- الخرايج و الجرائح: قطب الدين الراوندي م 573 ق تحقيق و نشر مؤسسةالامام المهدي عجّل اللّه فرجه قم 1409 ق.
62- إتحاف الجماعة: للتويجري.
63- الخصائص الكبري: جلال الدين سيوطي نشردارالكتب العلمية- بيروت- 1405 ق
64- الخصال: شيخ ابي جعفر بن بابويه صدوق منشورات جماعة المدرسين قم 1403 ق
65- الدرّالمنثور: في التفسير بالمأثور: جلال الدين سيوطي نشر دارالفكر- بيروت- 1403 ق
الدرّ المنظم: كمال الدين ابي سالم محمدبن طلحة حلبي شافعي.
66- الدين و الدولة:، علي بن ربّن الطبري، تحقيق عادل نويهض، منشورات دارالافاق الجديدة- بيروت- 1402 ق.
67- الذريّةالطّاهرة: ابي بشر محمد انصاري دولابي م 310 نشر جماعةالمدرسين قم 1411 ق.
68- الذريعة الي تصانيف الشيعة: شيخ آغا بزرگ طهراني
69- الرّسائل العشر: شيخ طوسي.
70- الزام الناصب: شيخ علي حائري يزدي.
71- السّرّالمكنون: للبراقي.
72- السنن الواردة في الفتن وغوائلها والساعة وأشراطها: لأبي عمرو عثمان الداني، تحقيق دكتر رضاء الله المبارك فور
اسلام فراتر از زمان، ص: 650
73- السنن الكبري: ابي عبداللّه نسائي م 303 دارالكتب العلمية- بيروت- 1411
74- السنن الكبري: ابي بكربيهقي، م 458 مكتبةالمعارف- رياض-.
75- السّنّة: محمد بن نصر مروزي، م 294 ق مؤسسة الكتب الثقافية- بيروت-
08 14 ق
76- السّنّة: ابي بكر احمد بن محمدبن هارون بن يزيد الخلال، م 311 دارالراية رياض 1410 ق
77- السيرة النبوية و أخبارالخلفاء: ابي حاتم مجمدبن حبان تميمي البستي، م 354 ق نشر دارالفكر- بيروت- 1407 ق
78- السيرة النبوية ابي الفداء اسماعيل بن كثير، م 747 داراحياءالتراث-

بيروت-.
79- السيرةالحلبية في سيرة الأمين و المأمون: علي بن برهان الدين حلبي م 1044 ق دارالمعرفة- بيروت-
80- السيرةالنبوية: ابن هشام انصاري، نشردار الباز السعودية.
81- الشفاء بتعريف حقوق المصطفي: قاضي عياض، م 544 ق مطبعةالحلبي و شركائه- قاهره-.
82- أشراط الساعة: للوابل.
83- الصّراط المستقيم الي مستحقي التعظيم: شيخ زين الدين عاملي النباطي البياضي، م 877 ق نشرالمكتبة الرضوية لإحياءالتّراث الجعفرية 1384 ق.
84- الصّراط المستقيم: عليّ بن يونس العاملي.
85- الصواعق المحرقة: شيخ ابن حجر هيثمي مكي شافعي، م 974 ق نشرمكتبة القاهرة 1385 ق.
86- الطبقات الكبري: ابن سعد، م 230 ق نشردارصادر و داربيروت- بيروت 1377 ق.
87- العدد القوية لدفع المخاوف اليوميّة: رضي الدين علي بن يوسف بن مطهر حليةالأولياء:
منشورات مكتبة مرعشي نجفي- قم 1408 ق.
88- العقد الثّمين في تاريخ البلدالأمين: تقي الدين محمد حسني الفاسي المكي، م 832 ق نشر مؤسسة الرسالة- بيروت 1406- ق
89- العقدالفريد: احمدبن محمدبن عبد ربه الأندلسي، م 328 ق- نشردارالكتاب العربي- بيروت 1406 ق
90- العلل المتناهية في الأحاديث الواهية: ابي الفرج عبدالرحمان جوزي، م 597 ق نشردارالكتب العلمية- بيروت- 1403 ق-
اسلام فراتر از زمان، ص: 651
91- الفائق في غريب الحديث: جارالله محمود بن عمر الزّمخشري نشردارالمعرفة بيروت
92- الفتن: ابي عبدالله نعيم بن حماد مروزي، م 288 ق نشرمكتبة التوحيد- قاهره 1412 ق
93- الفتن لابن ماد:،
94- الفردوس بمأثور الخطاب: ابي شجاع شيرويه بن شهرداربن شيرويه ديلمي، م 509 ق نشردارالكتب العلمية- بيروت 1406 ق-
95- الفضائل: شاذان بن جبرائيل قمي، م 660 منشورات الرضي- قم-
96- الفقيه و المتفقه: ابي بكر احمدبن علي بن ثابت بغدادي، م 463 ق نشردارالكتب العلمية- بيروت-.
97- القاموس: الفيروزآبادي.

98- القول المسدد:،
99- الكامل: ابي العباس محمدبن زيد معروف به مبرّد نحوي، م 285 نشر دار الفكر.
100- الكامل في ضعفاء الرجال: ابي احمد عبداللّه بن عدي جرجاني، م 365 ق نشردارالفكر- بيروت- 1405 ق-
101- الكامل في التّاريخ: ابن أثيرشيباني نشر دارصادر و دار بيروت 1385 ق
102- الكتاب المبين: از مصادر بيان الأئمّة.
103- الكني و الاسماء: ابي بشر محمدبن احمد بن حماد دولابي، م 310 ق نشر دارالباز- مكة المكرمة-.
104- المجلي: ابن ابي جمهور.
105- المجموع الرّائق: سيد هبةاللَّه.
106- المحتضر: شيخ حسن بن سليمان حلي منشورات المطبعة الحيدرية- نجف 1370 ق-
107- المحجةالبيضاء في تهذيب الإحياء: مولي محسن فيض كاشاني م 1091 نشرمؤسسة اعلمي للمطبوعات- بيروت- 1403 ق
108- المستجاد من كتاب الإرشاد: جمال الدين ابي منصور العلّامة الحلّي م 726 نشر مكتبة مرعشي نجفي- قم 1406 ق-
109- المستصفي: غزالي.
110- المصنّف: ابي بكر عبدالرّزاق بن همام صنعاني، م 211 ق نشر مكتب الاسلامي- بيروت
اسلام فراتر از زمان، ص: 652
1403 ق-
111- المصنف في الأحاديث و الاثار: عبداللّه بن محمد بن ابن أبي شيبة كوفي، م 235 ق نشر الدارالسلفية- بمبئي.
112- المطالب العالية بزوائد المسانيد الثّمانية: ابن حجر عسقلاني، دارالمعرفة بيروت 113- المعجم الكبير: ابي القاسم طبراني، م 360 ق نشر الدار العربيّة للطباعة بغداد.
114- المعجم الصّغير: ابي القاسم طبراني، م 360 ق نشر دارالكتب العلمية- بيروت 1403 ق-
115- المعجم الأوسط: طبراني م 360 ق نشرمكتبةالمعارف- الرياض 1405 ق-.
116- المعرفة والتاريخ: ابي يوسف البسوي، م 277 ق مطبعة الارشاد بغداد 1394 ق 117- المعيار والموازنه في فضائل الامام اميرالمؤمنين 7: ابي جعفر اسكافي معتزلي، م 240 ق تحقيق شيخ محمدباقر محمودي.
118- المعيار و الموازنة:

119- الملاحم و الفتن: مجلسي خطي.
120- الملاحم و الفتن: سيد رضي الدين ابي القاسم علي ابن طاووس چاپ مؤسسه اعلمي بيروت 1398 ق
121- الملاحم والفتن لابن المنادي (مخطوط)،
122- الملاحم: طاوه ئي.
123- المغازي للواقدي: محمدبنعمر واقدي، م 207 ق چاپ مؤسسه اعلمي- بيروت-.
124- المناقب: ابي مؤيد خوارزمي، نشر نينوي الحديثة- طهران-.
125- المنتخب: فخرالدين طريحي‌نجفي، م 1085 ق نشر مكتبة ارومية- قم-
126- المنتظم في تاريخ الأمم و الملوك: ابي الفرج بن عبدالرحمان جوزي، م 597 نشر دلر الكتب العلمية- بيروت 1412 ق-
127- الموسوعة الذهبية في إعجاز القرآن الكريم والسنة النبوية: عبدالرؤف مخلص، انتشارات شيخ الاسلام، تربت جام.
128- النّهاية في غريب الحديث و الأثر: ابن اثير جزري، م 606 نشرمكتبة الاسلامية.
129- الهداية الكبري: ابي عبداللّه حسين بن حمدان الخصيبي، م 334 مؤسسة البلاغ- بيروت 1406 ق-
اسلام فراتر از زمان، ص: 653
130- انوارالنعمانية: سيد نعمةاللَّه موسوي جزايري، م 1112 ق- نشر تبريز-.
131- اوضاع در آخرالزّمان: رضا كوشاري.
132- أسباب النزول: ابي الحسن علي بن احمد واحدي نيشابوري، م 468 ق نشردار الكتب العلمية- بيروت 1395 ق-
133- أسد الغابة في معرفة الصحابة: عزالدين ابي الحسن علي بن ابي الكرم شيباني معروف به ابن اثير، م 630 ق مكتبه اسلاميه.
134- أعلام النّبوّة: شيخ ابي الحسن علي بن محمد ماوردي شافعي، دارالكتب العلميه- بيروت 1406 ق-.
135- أمالي شيخ ابي جعفر محمد بن حسن طوسي، م 460 منشورات المكتبة الأهلية- بغداد 1384 ق-.
136- أنساب الأشراف: احمدبن يحيي بن جابر بلاذري، نشر مؤسسة اعلمي بيروت 1394 ق
137- اعجاز اسلام در پيشگوئي علوم جديد:
138- اختيار معرفة الرّجال: مشهور به رجال كشّي: ابي جعفر. محمد بن حسن طوسي، م 460 نشر جامعه مشهد.
139- إتحاف الجماهير: التويرجي

140- أنوارالنعمانية: سيد نعمةاللّه جزائري.
141- أنوار المشعشعين في شرافة قم و القمّيّين: 1/ 453 تأليف محمدعلي بن حسين بن بهاءالدين نائيني اردستاني كچوئي قمي كه در تاريخ 1325 تا 1330 هجري قمري نوشته شده است.
142- ايضاح البراهين: از مصادر بيان الأئمّة.
143- ايضاح الفوائد: ابن علامه حلّي.
«ب»
144- بحارالأنوار: علامه محمد باقر مجلسي.
بحرالمعارف: ملاعبدالصّمد همداني
145- بر رسي دين از راه دانش: دكتر علي پور.
146- بصائرالدرجات في فضائل آل محمد: ابي جعفرمحمدبن حسن بن فروخ صفار قمي، م 290 منشورات مكتبه مرعشي نجفي قم 1404 ق.
اسلام فراتر از زمان، ص: 654
147- بهجةالمجالس و أنس الجالس و شحذالذاهن والهاجس: ابي عمر يوسف بن عبداللّه بن عبدالبر النمري القرطبي، م 463 نشردارالكتب العلمية بيروت
148- بيان الأئمّة: شيخ محمد مهدي نجفي، نشر مكتبةالاسلامية بيروت
149- بشارة المصطفي لشيعة المرتضي: أبي جعفرمحمد بن ابي القاسم محمد بن علي الطّبري (ازعلماي قرن 6).
«پ»
150- پاسخ ما: سيد حسن ابطحي.
151- پيش گوئي‌هاي اميرالمؤمنين عليه السلام دكتر محمد جعفر واصف.
«ت»
152- تاريخ جرجان: سهمي متوفاي 427 قمري نشر عالم الكتب بيروت 1407 قمري.
153- تاريخ الخميس في أحوال أنفس نفيس: شيخ حسين بن محمد ديار بكري نشر مؤسسه شعبان بيروت.
-154
155- تاريخ مدينة دمشق: ابي القاسم علي بن حسن شافعي معروف به ابن عساكر م 571 قمري من مصوّرات مجمع اللغة العربية بدمشق.
156- تاريخ قم: تأليف حسن بن محمد بن الحسن القمي
157- تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير و الأعلام: شمس الدين محمدبن احمد ذهبي، م 748 نشر دارالكتاب العربي بيروت 1410 ق
158- تاريخ دمشق: ترجمة الامام اميرالمؤمنين ابي القاسم علي بن حسن شافعي معروف به ابن عساكر م 571 قمري
159- تاريخ طبري: ابي جعفر بن جرير «تاريخ الأمم و الملوك» متوفاي

سال 310 قمري نشر دار سويدان بيروت.
160- تاريخ الثقات: احمدبن عبداللّهعجلي، م 261 ق دارالكتب العلمية بيروت 1405 ق
161- تاريخ بغداد أومدينةالسّلام: ابي بكر احمدبن علي خطيب بغدادي، م 463 نشر دارالباز مكةالمكرمة.
162- تاريخ دشت مغان: نوشته آقاي مير نبي عزيز زاده سيدبيگلو اسلام فراتر از زمان، ص: 655
163- تحف العقول عن آل‌الرسول: شيخ ابي محد حسن بن علي بن شعبه حرّاني نشر جماعة المدرسين قم 1404 ق
164- تذكرة الخواص: سبط بن جوزي، م 654 ق مكتبه نينوي الحديثة طهران.
165- تذكرة: شيخ عبدالواحد شعراني.
166- تطهيرالجنان و اللسان: ابن حجر هيثمي مكي متوفاي 974 قمري نشر مكتبة القاهرة 1385.
167- تفسير القرآن العظيم: ابن كثيرقرشي دمشقي. نشردارالمعرفة بيروت 1406 ق.
168- تفسيرالميزان: علامه محمد حسين طباطبائي.
169- تفسيرطبري (جامع البيان في تفسير القرآن) دارالمعرفة بيروت 1403 ق
170- تفسير القرآن العظيم: ابن كثير قرشي دمشقي دارالمعرفة بيروت 1406
171- تفسيركبير: ابوعبداللّه محمدبن عمربن حسين القرشي طبرستاني اصل شافعي مذهب مشهوربه فخر رازي.
172- تفسيرقرطبي (الجامع لأحكام القرآن): ابي عبداللّه محمد انصاري قرطبي، دار احياءالتراث العربي بيروت.
173- تفسيرالبرهان: تفسيرمنسوب به امام حسن عسكري عليه السلام تحقيق ونشرمدرسة الامام المهدي 7 قم 1409 ق
174- تفسير الأصفي: مولي محسن كاشاني.
175- تفسير ابن كثير.
176- تفسير ثعالي:
177- تفسير الدّرّالمنثور: جلال الدين سيوطي.
178- تفسيرصافي: مولي محسن فيض كاشاني، م 1091 منشورات اعلمي بيروت
179- تفسيرالعياشي: محمدبن مسعود بن عيّاش سلمي سمرقندي، مكتبه علميه اسلاميه طهران.
180 تفسير مجمع البيان: ابوعلي فضل بن حسن طبرسي از علماي قرن

ششم.
181- تفسيرفي ظلال القرآن: سيد قطب.
182- تفسيرقمي: علي بن ابراهيم قمي، نشر مكتبة العلّامة قم
183- تفسيرنورالثقلين: شيخ عبد علي بن جمعة عروسي الحويزي، م 1112 ق مطبعه علميه قم.
184- تفسيرالكشاف عن حقاق غوامض التّنزيل: جارالله محمودبن عمرزمخشري م 528 ق
اسلام فراتر از زمان، ص: 656
185- تفسير «كاشف».
186- تفسيرالقرآن للصنعاني: عبدالرزّاق بن همام صنعاني متوفاي سال 211 قمري نشر مكتبة الرشد الرياض 1410.
187- تفسيرالجواهر: طنطاوي طبع مصر.
188- تفصيل الايات: ژول لابوم نويسنده فرانسوي.
189- تمييزالطيّب من الخبيث: شيخ عبدالرحمان شيباني شافعي، دارالكتب العلمية بيروت 1403 ق
190- تنبيه الخواطر و نزهةالنّواظر: (مجموعة الورام) ابي الحسين ورّام بن ابي فراس مالكي اشتري، م 605 دارالكتب الإسلامية طهران.
191- تنزيه الشريعة المرفوعة: ابي الحسن علي بن محمد بن عراق الكناني متوفاي سال 963 قمري نشر دارالكتب العلمية بيروت 1399.
192- تهذيب الأحكام: شيخ ابي جعفرطوسي. دارالكتب الاسلامية طهران
193- تهذيب الاثار: طبري
194- تهذيب الكمال في أسماءالرجال: جمال الدين ابي حجاج يوسف المزيّ، م 742 ق مؤسسةالرسالة بيروت 1403 ق
195- تيسير المطالب في أمالي الامام أبي طالب: السيد يحيي بن حسين بن هارون متوفاي سال 424 قمري منشورات مؤسسه اعلمي للمطبوعات بيروت 1395 قمري.
196- تيسيرالكمال: از مصادر بيان الأئمّة.
«ث»
197- ثواب الأعمال: شيخ ابي جعفر صدوق، م 381 ق مكتبه صدوق طهران 1391 ق
«ج»
198- جامع الأخبار أو معارج اليقين في أصول الدين: شيخ محمد بن محمد سبزواري منشورات الرضي قم.
199- جامع الاخبار: للشعيري.
جامع الأخبار: شيخ صدوق.
200- جامع الأصول: من احاديث الرسول صلي الله عليه و آله: ابن اثير

جزري متوفاي 606 قمري نشر
اسلام فراتر از زمان، ص: 657
مكتبةالمعارف الرياض.
201- جمع الجوامع: جلال الدين سيوطي، نشر الهيئة المصرية العامّة للكتاب.
202- جمع الفوائد من جامع الأصول و مجمع الزوائد محمد بن محمد مغربي متوفاي سال 1094 قمري نشر دار القبلة للثقافة الاسلامية جدة و مؤسسة علوم القرآن بيروت 1408 قمري.
203- جوامع الجامع في تفسيرالقرآن المجيد: فضل بن حسن طبرسي: نشر دارالأضواء بيروت 1405 قمري.
«چ»
204- چرا نماز بخوانيم:
«ح»
205- حقايق بهداشتي در اسلام. سيد جمال الدين شريف زاده.
206- حلية الأولياء و طبقات الأصفياء: ابي نعيم اصفهاني، م 430 دارالكتاب العربي بيروت 1387 ق.
207- حليةالأبرار احتمالاً زمخشري:
208- حديقة الشيعة: احمد (مقدس) اردبيلي.
«خ»
209- خصائص الائمة: سيد رضي، م 406 ق مجمع البحوث الاسلامية مشهد 1406 ق
210- خلاصة البلدان: صفي الدين محمد بن محمد بن هاشم رضوي كه در 1079 ق تأليف كردهاست؛
«د»
211- دلائل النّبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة: ابي بكر احمدبن حسين بيهقي، م 458 دارالكتب العلمية بيروت 1405 ق
212- دلائل براهين الفرقان:
213- دلائل الامامة: ابي جعفر محمد بن جرير بن رستم طبري، از دانشمندان قرن چهارم ه. ق، منشورات الرضي قم.
214- دارالمنتظم في السّرّالأعظم: محمدبن طلحه شافعي متوفاي 650.
215- دوحةالأنوار: شيخ محمد يزدي.
اسلام فراتر از زمان، ص: 658
216- دلايل: حميري.
217- دعائم الاسلام: ابي حنيفة قاضي نعمان بن محمد بن منصور بن احمدبن حيون التميمي المغربي (م 363 ق) نشردارالمعارف مصر 1389 ق.

218- دُررالأخبار: خسروشاهي و سيد مهدي حجازي.
219- دراسات جديدة في إعجاز القران- دكتور عبد العظيم المطعني- الطبعة الأولي- مكتبه وهبة- القاهرة- 1996 م.
«ذ»
220- ذخايرالعقبي في مناقب ذوي القربي: محب الدين احمد طبري، نشرالقدسي قاهره 1356 ق
«ر»
221- راز نيايش- فوائد طبي و درماني نماز: گودرز نجفي.
222- راه و رسم زندگي: دكتر الكسيس كارل ترجمه دكتر دبيري چاپ هفتم.
223- ربيع الأبرار و نصوص الأخبار: ابي القاسم محمود زمخشري، م 538 منشورات الشريف رضي قم 1410 ق
224- روضات الجنّات: سيد.
225- روزنامه كيهان 12586 و 10 خرداد 1372.
226- روزنامه جمهوري اسلامي ش 4436
227- روزنامه همشهري ش 807.
228- روضة الكافي: محمدبن يعقوب كليني
229- روضة الواعظين: محمد بن فتّال نيشابوري شهيد در سال 508 ق منشورات المكتبةالحيدرية نجف 1386 ق
230- زين الفتي: كرماني
«س»
231- سبل الهدي والرشاد: محمدبن يوسف صالحي شامي، م 942 ق تحقيق دكتر مصطفي عبدالواحد قاهره 1410 ق
232- سفينة البحار: شيخ عباس قمي.
233- سنن ترمذي: «الجامع الصحيح» ابي عيسي محمدبن عيسي، م 297 دارالكتب لعلمية بيروت.
اسلام فراتر از زمان، ص: 659
234- سنن الدارقطني، م 385 ق نشردارالمحاسن للطباة قاهرة.
235- سنن الدارمي: عبداللّه بن بهرام دارمي. م 255 ق نشر دارالفكر.
236- سيرأعلام النبلاء: شمس الدين محمد ذهبي، م 748 ق نشرمؤسسةالرسالة بيروت 1405 ق.
237- سنن: ابي داود ابن اشعث سجستاني الأزدي، م 275 ق نشر داراحياء السنّةالنّبويّة.
238- سنن ابن ماجه: محمدبن يزيد قزويني.
«ش»
239- شرح نهج البلاغة: عبدالحميدابن ابي الحديد معتزلي، نشر دارالكتب

العلميه قم
240- شعب الإيمان: ابي بكر احمدبيهقي، م 458 دارالكتب العلمية بيروت 1410.
241- شرح أسماء الحسني: ملّا هادي سبزواري.
242- شرح جوشن كبير؛ الإمام علي: أحمد رحماني همداني.
243- شناخت خدا از طريق برهان، نويسنده، هارون يحيي، برگردان: شهريار جدي انتشارات الرساله چاپ هندوستان مركز اسلامي بازار غربي نظام الدين، پلاك 1، دهلي نو كد پستي 110013
«ص»
244- صحيح مسلم: بن حجاج قشيري نيشابوري، دار احياءالتراث العربي بيروت.
245- صحيح بخاري: م 256 دار احياءالتراث العربي بيروت.
246- صبح اميد از انترنت.
247- صحيح الجامع: الباني.
248- صحيفه: همام بن منبّه.
«ط»
249- طب روحاني دكتر عبدالكريم بي آزار شيرازي ج 3.
250- طول عمر امام زمان: علي اكبر مهدي پور.
251- طوالع الأنوار: سيد محمد مهدي موسوي چاپ سال 1227 قمري.
«ع»
252- عجائب الأخبار: عبدالرؤف المصري الميناوي الشافعي.
253- عدةالداعي ونجاح الساعي: احمدبن فهد حلّي، م 841 ق مكتبة الوجداني قم
254- علائم ظهور: ناظم الاسلام كرماني.
اسلام فراتر از زمان، ص: 660
255- علل الشرايع: شيخ صدوق.
256- علل الحديث: ابي محمد عبدالرحمان رازي بن أبي حاتم، م 327 ق نشردارالمعرفة بيروت 1405 ق
257- عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية: محمد بن علي احسائي معروف به ابن ابي جمهور، مطبعة سيّدالشّهداء قم 1403 ق
258- عيون المعجزات: شيخ حسين بن عبدالوهاب، نشرمكتبة داوري قم 1395 ق
259- عيون الأخبار: ابي محمد عبداللّه بن قتيبة دينوري، م 276 ق دارالكتب العلمية بيروت 1406 ق
«غ»
260- غايةالمرام في حجةالخصام: سيدهاشم بحراني.

261- غيبت نعماني: شيخ ابي زينب محمد بن ابراهيم نعماني، مكتبةالصدوق طهران
262- غيبت طوسي: ابي جعفر محمدبن حسن طوسي، م 460 مؤسسةالمعارف الاسلامية قم 1411.
«ف»
263- فجايع الدهور: شيخ علي بن شيخ ابوالحسن مرندي.
264- فرائدالسمطين في فضائل المرتضي و الزهراء و البطين: شيخ محمدبن ابراهيم الجويني الحموييني الشافعي الخراساني.
265- فرج المهموم: رضي الدين ابي القاسم علي بن طاووسائل الشيعة: منشورات الرضي قم.
266- فرحة الغري: غياث الدين بن عبدالكريم بن طاووسائل الشيعة: م 693 ق منشورات الرضي قم
267- فضائل الصّحابة: ابي عبداللّه ا حمدبن محمد بن مسند أحمد بن حنبل: نشر جامعة أم القري مكّة 1403 ق
268- فضائل المدينة المنوّرة: محمدبن يوسف صالحي شامي، م 942 مكتبة دارالتراث مدينة منورة بيروت 1410 ق
269- فضائل القرآن: ابي بكر جعفربن محمدبن حسن فريابي، م 301 مكتبةالرشد رياض 1409 ق
270- فلسفه احكام: سيد جمال الدين شريف زاده.
271- فضائل الأشهر الثلاثة:
272- فتح الباري في شرح صحيح البخاري: ابن حجر العسقلاني (و 852 ق)
اسلام فراتر از زمان، ص: 661
«ق»
273- قرآن و علوم روز: سيد محمود افتخاريان.
274- قبائح الخمر: امير صدر الدين محمد بن غياث الدين منصور دشتكيشيرازي.
275- قصصالانبياء: قطب الدين سعيدبن هبةاللّه راوندي، م 573 ق نشر مجمع البحوث الإسلامية مشهد 1409 ق.
«ك»
276- كامل الزّيارات: شيخ ابي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه، م 285 ق دارالفكر
277- كتاب الزّهد: لوكيع بن الجرّاح.
278- كتاب بين المللي چه كنيم تا به مرز صد سال نزديك شويم. پروفسور سيف الدين نبوي.
279- كتابخانه آستان قدس رضوي.

280- كتاب من روي عن أبيه عن جدّه: شيخ الزين ابي العدل قاسم بن قطلوبغا، م 879 مكنبة المعلا كويت.
281- كتاب سليم بن قيس هلالي: م 90 ق تحقيق و تقديم علاءالدين موسوي مؤسسة البعثة طهران
282- كتاب الثقات: محمدبن حبّان بن احمد ابي حاتم تميمي بستي، م 354 مؤسسة الكتب الثقافية نشر دائرةالمعارف العثمانية حيدر آباد 1393 ق.
283- كتاب المقتضب: ابن العياش.
284- كتاب القصص: شيخ اجل عبد الجليل رازي
285- كشف الغمة في معرفة الأئمّة: علي بن عيسي اربلي تبريز.
286- كشف الأستار عن زوائدالبزار: ابي بكر هيثمي، م 807 ق مؤسسة الرسالة بيروت 1399 ق
287- كشف الأستار: محدث نوري.
288- كشف اليقين في فضائل أميرالمؤمنين عليه السلام: حسن بن يوسف بن مطهر حلّي، م 726 ق مجمع احياءالثقافة الاسلامية قم 1413 ق
289- كفايةالطالب في مناقب علي بن ابي طالب 7: محمدبن يوسف گنجي شافعي، م 658 ق داراحياءتراث اهل بيت: طهران 140 ق
290- كمال الدين و تمام النعمة: شيخ صدوق.
291- كفايةالأثر: خزّازقمي.
اسلام فراتر از زمان، ص: 662
292- كنزالعمال: علاءالدين هندي جونبوري، م 975 مؤسسةالرسالة بيروت 1405 ق.
293- كفاية النصوص:
«ل»
294- لسان الميزان: ابن حجر عسقلاني، م 852 مؤسسة اعلمي بيروت 1390 ق.
295- لمعان الأنوار: از مصادر بيان الأئمّة.
296- لوايح الأنوار: سفاريني.
«م»
297- مأةمنقبة: محمد بن احمد قمي.
298- مبشرات الفؤاد: لسيد محمد تقوي رضوي خوانساري.
299- مثيرالأحزان: ابن نما حلّي، تحقيق و نشر مدرسة الامام المهدي 7 قم 1406 ق
300- مجالس المؤمنين: قاضي نور الله شوشتري (التستري).
301- مجله مكتب اسلام شماره 131
302- مجله دانشمند سال 4 ش 10.

303- مجمع الزّوائد و منبع الفوائد: حافظ نورالدين ابي الحسن علي بن ابي بكر بن سليمان هيثمي، م 807 دارالكتاب العربي بيروت 1402 ق
304- محاضرات: راغب اصفهاني:.
305- محموعه خطي شيخ محمدعلي قاضي.
306- مدينة معاجز آل البيت عليهم السلام: سيد هاشم بن سليمان بحراني، مؤسسة النعمان بيروت.
307- مروج الذهب و معادن الجوهر: حسين بن علي المسعودي (و 346 ق).
308- مراصد الإطلاع علي الأسماء الأمكنة والبقاع: مختصر معجم البلدان ياقوت حموي
309- مرزهاي نجوم: نوشته فرد هويل.
310- مروج الذهب: ابوالحسن علي بن حسين مسعودي.
311- مسئلتان في النص علي عليّ: شيخ مفيد.
312- مستدرك سفينة البحار- شيخ علي نمازي.
313- مسند: ابي حنيفه.
314- مسند احمد بن حنبل: نشر دارالفكر.
اسلام فراتر از زمان، ص: 663
315- مسند: ابي يعلي.
316- مسند الفاروق: ابن كثير شلفعي دمشقي، م 774 دارالوفاء منصوره 1412 ق
317- مسندالشاميين: ابي القاسم سليمان لخمي طبراني، م 360 ق مؤسسةالرسالة بيروت 1409 ق للطبراني
318- مستدرك حاكم: (مستدرك علي الصحيحين) ابي عبداللّه حاكم نيشابوري، دارالمعرفة بيروت.
319- مسندابي داوود الطيالسي:، م 204 ق دارالمعرفة بيروت.
320- مسند ابن الجعد الجوهري:، م 230 ق مكتبة الفلاح كويت 1405 ق
321- مسنداسحاق بن راهويه: مروزي، م 238 مكتبة الإيمان مدينة منورة 1410 ق 322- مسندالحميدي:
323- مسندعلي بن ابي طالب: جلال الدين سيوطي، مكتبة الإيمان مدينة منورة.
324- مسند: موصلي.
325- مشارق أنوارااليقين: حافظ رجب برسي، دارالأندلس بيروت
326- مشكاةالمصابيح: محمدبن عبداللّه تبريز مكتب اسلامي بيروت 1405 ق
327- مشكاةالأنوار: طبرسي.
328- مشكل الاثار: ابي جعفر الطحاوي، م 321 ق نشردارصادربيروت.

329- مصابيح السّنة: ابي محمد حسين بن مسعود الفرّاء البغوي، م 516 دارالمعرفة بيروت 1407 ق
330- مطالب السئول في مناقب آل الرسول: كمال الدين بن طلحة قرشي شافعي، م 652 ق دارالكتب التجارية نجف
331- معاني الأخبار: شيخ صدوق
332- معجم مااستعجم: عبداللّه بكري اندلسي، م 487 نشر عالم الكتب بيروت.
333- معجم البلدان: ابي عبداللّه ياقوت حموي رومي، احياء دارالتراث العربي بيروت.
334- معجم الشيوخ: شمس الدين محمد ذهبي، مكتبة الصدوق الطائف 1408 ق
335- معجزات علمي قرآن: نوشته هارون يحيي.
336- معجزات علمي قرآن: شيخ محمد علي صابوني.
337- معجم احاديث الامام المهدي (ع): شيخ علي كوراني العاملي.
338- مقاتل الطالبيين: ابوالفرج اصفهاني، م 356 منشورات رضي و زاهدي قم
اسلام فراتر از زمان، ص: 664
339- مقتل الحسين: ابي مؤيد خوارزمي، م 568 ق مكتبة المفيد قم
340- مكارم الأخلاق: رضي الدين ابي نصر حسن طبرسي، مؤسسة اعلمي بيروت 1392 ق
341- مناقب العترة: ابن فهد حلي.
342- مناقب آل ابي طالب: ابي جعفر رشيدالدين ابن شهرآشوب سروي مازندراني م 488 ق مكتبةالعلّامة قم
343- مناقب خوارزمي: ابي المؤيد الخوارزمي، مكتبة نينوي الحديثة طهران.
344- مناقب علي بن ابي طالب: ابي الحسن شافعي مشهور به ابن مغازلي، م 483 ق مكتبة الاسلامية طهران 1394 ق
345- مناقب الإمام اميرالمؤمنين عليه السلام لمحمدبن سليمان الكوفي، مجمع احياء الثقافة الاسلامية قم 1412 ق
346- منتخب الأثر: صافي گلپايگاني.
347- منتخب الأنوارالمضيئة: سيد عبدالكريم نيلي نجفي، چاپ مطبعه خيام قم 1401 ق
348- منتخب التواريخ: شيخ محمدهاشم بن محمد علي خراساني.
349- منتخب البصائر: شيخ حسن سليمان.
منتهي الامال: حاج شيخ عباس قمي.
350- منهاج الكرامة في اثبات الإمامة: علامه حلّي، م 776 ق تحقيق

محمد رشاد.
351- مواردالضمآن الي مجمع الزّوائد: ابن حبّان: نورالدين علي هيثمي دارالكتب العلمية بيروت.
352- موضّح أوهام الجمع والتفريق: احمدبن علي خطيبي بغدادي، م 463 ق دارالمعرفة بيروت 1407 ق
353- مونس الحزين في معرفةالحق و اليقين: تأليف شيخ صدوق بنا به نظر اكثر،
يا تأليف محمدبن حسن بن علي بن احمد بن علي بن فتّال نيشابوري فارسي ابو علي مفسّر واعظ بنا به نظر تعدادي چند از علماء.
354- ميزان الإعتدال: ابي عبداللّه محمد ذهبي، م 748 ق دارالمعرفة بيروت 1382 ق
«ن»
355- نشريه انجمن تبليغات اسلامي:
356- نفس الرحمن في فضائل سلمان:
اسلام فراتر از زمان، ص: 665
357- نهاية الإرب في فنون الادب: شهاب الدين احمد النويري متوفاي 733 قمري نشر وزارةالثقافة و الارشادالقومي- مصر-.
358- نهج الحق و كشف الصدق: علامه حلّي، مؤسسة دارالهجرة قم 1407 ق
359- نوائب الدهورفي علائم الظهور: سيد حسن ميرجهاني طباطبائي انتشارات كتابخانه صدر چاپ بهار 1369.
360- نورالأنوار: شيخ علي بن شيخ ابوالحسن مرندي.
361- نورالأنوار: شيخ علي اصغر بروجردي چاپ مصر.
362- نورالبراهين: سيد نعمة اللّه جزائري.
«و»
363- وسائل الشيعة: محمدبن حرعاملي متوفاي 1104 قمري نشر داراحياءالتراث الاسلامي بيروت 1403.
364- وقايع الدهور: للشيخ ابوالحسن المرندي.
365- وجوه اعجاز قرآن: استاد سعدالدين صديقي- لارستان.
366- وسيلة العفائف و عقودالجواهر:
«ي»
367- يأتي علي النّاس زمان من سئل عاش و من سكت مات: سيد محمود بن سيد مهدي موسوي ده سرخي اصفهاني.
368- ينابيع المودة: شيخ سليمان بن شيخ ابراهيم بن خواجه كلان حسين ي بلخي قندوزي.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹